

مقدمه

إن الحمد لله نحمده و نستعينه ونستغفره ونتوب إليه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله حده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ]^(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنچه‌تان که باید از خدا ترسید، از خدا بترسید و شما نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَتَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا]^(۲) ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شمارا از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید. و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (وصلهٔ رحم را نادیده بگیرید)، زیرا که بیگمان خداوند مراقب شما است. (و کردار و رفتار شما از دیدهٔ او پنهان نمی‌ماند).

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ، يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا]^(۳) ای مؤمنان از خدا بترسید (توفیق خیرتان می‌دهد) اعمالتان را بایسته می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هر که از خداوند و پیغمبرش فرمانبرداری کند. قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد.

(۱) سوره آل عمران آیه (۱۰۲)

(۲) سوره نساء آیه (۱)

(۳) سوره احزاب آیه‌های (۷۰-۷۱)

خداوند تبارک و تعالی، محمد ۷ را در زمانی که دورانی گذشته بود و پیامبر فرستاده نشده بود و مردم پراکنده و متفرق بودند و دین الهی را نمی‌شناختند مبعوث کرد و آنها برای پرستش معبودانی غیر از خدا این دلیل را ارائه می‌کردند که خداوند از آنها حکایت کرده است: [بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ]^(۱) ترجمه: بلکه ایشان می‌گویند، ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و نیز ما پی آنان می‌رویم. و هنگام اختلاف و درگیری آرای افراد و احکامی که خداوند برای آن دلیلی نازل نکرده است مستمسک آنها برای داوری و قضاوت بود.

و خداوند به وسیله این پیامبر بزرگوار مردم را از گمراهی نجات داده و به راه درست هدایت نمود، و بوسیله او چشمهای کور مردم از دیدن حقیقت ا بینایی بخشید و جمع پراکنده و متفرق آنها را توسط پیامبر ۷ جمع و متحد نمود، و مردم درسایه این دین با نعمت صفای عقیده زندگی بسر می‌بردند و آنها کسی را جز خدا نمی‌پرستیدند و از کسی جز او نمی‌هراسیدند و در هیچ امری از امور دین و دنیای خود به هیچ کسی غیر از خدا و پیامبر برای داوری مراجعه نمی‌کردند.

و قانون و آیین برای این امت از طریق دو وحی (کتاب و سنت) بر پیامبر ۷ نازل می‌شد: [وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ]^(۲) ترجمه: و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید: آن، جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد.

و خداوند پیامبرش را به سوی خود نبرد مگر اینکه دین را برای او و امتش تکمیل گردانید بنابراین خداوند چند ماه پیش از وفات پیامبر در (حجۀ الوداع) این آیه را بر او نازل کرد [اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً...]^(۳) ترجمه: امروز دین

(۱) زخرف آیه ۲۲.

(۲) نجم آیه‌های ۳ و ۴.

(۳) سوره مائده آیه ۳.

شمارا برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خدا پسند برای شما برگزیدم.

پس کمال دین از نعمت‌های بزرگ خداوند است برای این امت، ولذا یهود به مسلمانان غبطه می‌بردند بر سر این آیه، همانگونه که شیخین روایت می‌کنند که: «مردی از یهود نزد عمر χ آمد و گفت: (آیه فی کتابکم تقرؤونها لو نزلت علینا معشر یهود، لاتخذنا ذلک الیوم عیداً، قال: وأی آیه؟ قال: [الیوم اکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الإسلام دیناً]) آیه‌ای در کتاب قرآن شما هست اگر بر ما قوم یهود نازل می‌شد، بی‌گمان آنروز را جشن می‌گرفتیم».

ابن عباس χ دز تفسیر این آیه می‌گوید: «خداوند پیامبر و مؤمنانش را خبر داده است که او ایمان را برای آنها کامل گردانیده و آنها به اضافه بر آن نیازی ندارند. خداوند ایمان را کامل گردانیده و هرگز آنرا ناقص نخواهد کرد، و خداوند دین و ایمان را برای آنها پسندیده و هرگز از آن ناخشنود نخواهد شد»^(۱).

و پیامبر γ خبر داده است که: او این امت را بر راه روشنی بجا گذاشته که از آن جز فردی که هلاک شونده است منحرف نخواهد شد.

از ابی‌درء χ روایت است که پیامبر γ فرمود: (... وأیم الله لقد ترکتکم علی مثل البیضاء، لیلها ونهارها سواء) «... و سوگند به خدا شمارا بر شاهراه روشن به جا گذاشته‌ام که شب و روز آن یکسان است»^(۲).

(۱) تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۲۰.

(۲) اخرج ابن ماجه فی سننه ج ۱ ص ۴ رقم ۵ وقد حسنه الألبانی فی صحیح ابن ماجه ج ۱ ص ۶ کما صححه بمجموع طرقه فی ظلال الجنة انظر ظلال الجنة مع کتاب السنة لابن ابی عاصم ص ۲۶ الاحادیث (۴۷، ۴۸، ۴۹).

و در حدیث عرباض آمده است: (لایزیغ عنها بعدی إلا هالک) «... منحرف نمی‌شود از آن جز فرد هلاک شونده‌ای»^(۱).

ابوداود می‌گوید: «سوگند به خدا که پیامبر ۷ راست فرموده: او مارا بر راه آشکار و روشن که شب و روز آن برابر است رها کرد»^(۲).

بنابراین اصحاب پیامبر ۷ از همه مردم بیشتر به شریعت تمسک می‌جستند و بیش از همه مردم بیشتر به شریعت تمسک می‌جستند و بیش از همه در برابر نصوص آن توقف نموده و سر تسلیم فرو می‌آوردند زیرا آنها این مفاهیم را درک کرده بودند و می‌دانستند که تکمیل شده و به چیز اضافه‌ای نیاز ندارد و می‌دانستند که شریعت واضح و روشن گردیده و نیازی به بیان و توضیح ندارد، و فقط وظیفه ما تسلیم شدن و اطاعت از دستورات آن است، بنابراین اصحاب پیامبر ۷ آنگونه که ابن مسعود آنها را تعریف نموده چنین بودند «بهترین افراد این امت بودند، دل‌هایشان از همه مردم پاکتر و نیکوتر بود و علم و دانش آنها ژرفتر از همه بود و از همه مردم کمتر تکلف و تشریفات داشتند»^(۳).

مردم در دوران حیات پیامبر ۷ و خلافت ابوبکر و عمر همچنان از کتاب پروردگارشان پیروی می‌نمودند و گام به گام از سنت پیامبرشان ۷ اطاعت می‌کردند و بدعتها، راهی به سوی آنها نداشتند و نیز تکلف و موشکافی و ژرف نگری بیهوده، راهی در وجود آنها نداشت. بجز اغراض و احوال انفرادی که بلا فاصله از طرف پیامبر ۷ و جانشینانش در نطفه از بین می‌رفت و دیری نمی‌پایید که خاموش می‌شد و از بین می‌رفت.

مانند داستان سه نفری که به خانه‌های پیامبر ۷ آمده و از عبادت او جويا شدند و وقتی که به آنها خبر داده شد. گویا عبادت پیامبر را کم دانستند بنابراین گفتند: ما کجا و پیامبر ۷ کجا،

(۱) برای تخریج این حدیث به صفحه (۱) مراجعه شود.

(۲) رواه ابن ماجه ج ۱ ص ۶ بعد ذکر الحدیث السابق.

(۳) جزء من اثر روا البغوی عن ابن مسعود فی شرح السنه ج ۱ ص ۲۱۴.

گناهان گذشته و آینده او بخشیده شده است، و یکی از آنها گفت: من که تمام شب را همیشه نماز خواهم خواند، و دیگری گفت: من تمام عمر روزه می‌گیرم و یکروز بدون روزه نخواهم بود، و دیگری گفت: من از زنان کناره‌گیری می‌کنم و هرگز ازدواج نخواهم کرد، پیامبر ۷ آمد و فرمود: «شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید: اما سوگند به خدا که من از همه‌تان بیشتر از خدا می‌ترسم و پرهیزگاریم از همه بیشتر است، اما من روزه هم می‌گیرم و گاهی روزه نمی‌گیرم و شب‌ها نماز می‌خوانم و نیز می‌خواهم، و با زنان ازدواج می‌کنم پس هرکسی از سنت من روی بگرداند او از من نیست»^(۱).

و مانند واقعه جروبحت و گفتگوی بعضی از اصحاب در مورد قدر و پیامبر ۷ بعد از اینکه نشانه‌های خشم و نماراحتی شدید در چهره‌اش نمایان بود آنها را از جروبحت در مورد تقدیر نهی کرد طبق آنچه ابن ماجه و احمد (رحمهما الله) روایت کرده‌اند.

و نیز این مورد می‌توان آنچه در دوران عمر ۷ پیش آمد ذکر کرد که صبیغ بن عسل عراقی از متشابه قرآن رسید، و عمر او را با زدن و ترک گفتن و قطع رابطه ادب نمود تا اینکه او توبه کرد و اصلاح شد^(۲).

در دوران عثمان ۷ مردم به همین حالت زندگی را سپری نموده و در میان مسلمین بدعت آشکاری وجود نداشت گرچه در آخر دوران خلافت عثمان ۷ طلیعه‌های بدعت داشت آشکار می‌شد، و هنگامی که بسیاری از کشورها در گستره فتوحات اسلامی درآمد و افرادی وارد دین اسلام شدند که اسلام در وجودشان بخاطر تازه مسلمان بودن آنها و عدم آگاهی آنها به اسلام جای نگرفته بود و نیز در میان این افراد کسانی هم بودند که اصلاً اسلام نیاورده بلکه منافق و فقط اسم اسلام را یدک می‌کشیدند تا بر علیه اسلام و مسلمین مکرو دسیسه کنند، در نتیجه این امور شورش مسلحانه‌ای توسطی گروهکی از بی‌خردان و اوباش و ماجراجو به پا خاست،

(۱) برای تخریح این حدیث به صفحه (۱) مراجعه شود.

(۲) برای تخریح این حدیث به صفحه (۱) مراجعه شود.

ویهودی حيله گری بنام عبد الله بن سبأ الحمیری این شورش را رهبری می کرد و این شورش با کشتن مظلومانه خلیفه راشد عثمان بن عفان χ بدست این افراد به پایان رسید و این آغاز وابتدای ضعف بود.

سپس دوران علی χ آغاز شد و فتنه کشته شدن عثمان χ و جنگ های بعدی آبیستن برای تولد دو بدعت مخالف با یکدیگر گردید. بدعت خوارج که علی χ و بعضی از اصحاب را کافر قرار می دادند و در مقابل بدعت رافضه قرار داشت که امامت و عصمت و یا نبوت والوهیت و خدا بودن علی را ادعا می کردند.

و بعد از این گرهها یکی بعد از دیگری به وجود آمد، در آخر عصر صحابه در خلافت عبدالملک بن مروان بدعت مرجئه و قدریه به وجود آمد.

در ابتدای عصر تابعین و در اواخر اخلافت بنی امیه بدعت جهمیة و معطله و مشبهه و ممثله به وجود آمد^(۱).

این فرقهها اصول اهل بدعت اند که دیگر فرقهها که از آن جدا شده که بعضی از ائمه این مطلب را تصریح کرده اند^(۲).

و همین که این فرقهها بوجود آمد و بدعت های آشکار شد سلف این امت از اصحاب و تابعین و پیروانشان در راه خیر از امامان مصلح به پا خاسته و از این بدعتها بر حذر می داشتند و بر اهل این بدعتها بخاطر بوجود آوردن این بدعتها اعتراض می نمودند. و آنها از اهل بدعت و بدعتشان بیزار می گشته و به صراحت دشمنی و بغض خود را با آنها تا وقتی که از بدعت خود برنگشته اند اظهار و اعلام داشتند.

(۱) انظر نشأة الفرق و ظهورها فی الإسلام، منهاج السنة لشیخ الإسلام ابن تیمیة ج ۶ ص ۲۳۰-۲۳۲ والصواعق المرسله ج ۱ ص ۱۴۷-۱۵۱، وسیر اعلام النبلاء للذهبی ج ۱۱ ص ۲۳۶.

(۲) می توان از آنها یوسف بن اسباط عبدالله بن المبارک را نام برد و متن سخن آنها را در ص (۱) این کتاب نگاه کنید.

ابن عمر (رضی الله عنهما) به کسی که او را از قدریه خبر کرد گفت: «هرگاه با اینها ملاقات نمودی به آنها خبر بده که ابن عمر از آنها بیزار است و آنها از او بیزاراند، تا سه بار چنین گفت»^(۱).

واز ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: «روی زمین هیچ ملتی برای من ناپسندتر از قدریه نیست که پیش من بیایند و در مورد تقدیر با من جروبحث کنند، و آنها چنین نمی‌کنند مگر به خاطر اینکه قدر الهی را نمی‌دانند»^(۲).

واز ابی الجوزاء (رحمه الله) روایت است که گفت: «اگر میمون‌ها و خوگ‌ها در خانه‌ای در کنار همسایه‌ام باشند برایم بهتر از این است که مردی از هواپرستان همسایه و درکنار من باشد»^(۳).

بغوی درحالی که اجماع سلف را بر دشمنی با اهل بدعت و قطع رابطه از آنها را نقل می‌نماید می‌گوید: «اصحاب و تابعین و پیروانشان و علمای حدیث همه بر دشمنی اهل بدعت و ترک گفتن آنها اجماع نموده و اتفاق نظر دارند»^(۴).

وسلف در مواضع خود در برابر اهل بدعت از نشستن و همراهی با اهل بدعت باز می‌داشتند و به شدت از آن برحذر می‌داشتند همانگونه که آنها شنیدن بدعت آنها را و مناظره با آنها در چیزی از بدعت را در دست نمی‌دانستند.

از ابی قلابه (رحمه الله) روایت است که او می‌گفت: «با اهل اهواء همنشینی نکنید و با آنها مناقشه و جدال نکنید زیرا می‌ترسم شمارا در گمراهی فروبرند و یا اینکه شمارا در دین دچار تردید و شبه کنند و در مواردی که برای آنها مشتبه قرار گرفته است»^(۱).

(۱) برای تخریب این اثر به صفحه (۱) نگاه کنید.

(۲) برای تخریب این اثر به صفحه (۱) نگاه کنید.

(۳) برای تخریب این اثر به صفحه (۱) نگاه کنید.

(۴) شرح السنة ج ۱ ص ۲۲۷.

و از حسن بصری (رحمه الله) روایت است که گفت: «با اهل اهواء همنشینی نکنید و با آنها جدال و مناقشه نکنید و به سخنانشان گوش ندهید»^(۲).

و امام احمد می‌گفت: «اصول سنت نزد ما جنگ زدن به آنچه اصحاب پیامبر برآن بودند و پیروی از آنها و ترک بدعت‌هاست و هر بدعتی گمراهی است، و نیز ترک مناقشه‌ها و نشستن با هواپرستان و ترک جروبحث و جدال در دین از اصول سنت است»^(۳).

و شیخ اسماعیل صابونی در تعریف عقیده سلف و اهل حدیث می‌گوید: «و آنها اهل بدعت و کسانی را که در دین چیزهایی بوجود آوردند که از آن نیست ناپسند می‌دانند و آنها را دوست نمی‌دارند و با آنها همراهی نمی‌کنند و سخنان را گوش نمی‌دهند و با آنها نمی‌نشینند و در مورد دین با آنها جدال و مناظره نمی‌کنند و حفظ کردن گوش‌های خود را از شنیدن باطل و یاوه‌های آنان بهتر می‌دانند»^(۴).

همانگونه که سلف معتقد بودند که پشت سر اهل بدعت نباید نماز خواند، و اگر اهل بدعت بیمار شدند نباید به دعیادشان رفت و نباید در تشییع جنازه‌هایشان شرکت کرد و نیز سلف از ازدواج با زنانشان منع کردند و روایت و شهادت آنها را نمی‌پذیرفتند و به خاطر تأدیب و قطع رابطه از آنها، آنان را در کاری از کارهای مسلمین استخدام نمی‌کردند یا اینکه به‌طور کلی استخدام آنها جایز نبود، و همه این مطالب در کتابهای حدیث و عقیده به تفصیل بیان شده است و من در ضمن این پژوهش اقوال بسیاری از سلف را نقل نموده‌ام. و همچنین سلف با اهل بدعت روش ترک رابطه و تأدیب که صورتهایی از آن بیشتر بیان شد را در پیش می‌گرفتند.

(۱) برای تخریب این اثر به صفحه (۱) نگاه کنید.

(۲) برای تخریب این اثر به صفحه (۱) نگاه کنید.

(۳) برای تخریب این اثر به صفحه (۱) نگاه کنید.

(۴) عقیده السلف واصحاب الحدیث المطبوع ضمن مجموعة الرسائل المنیریة ج ۱ ص ۱۳.

و نیز آنها از طرفی دیگر در روش و شیوه تشویق و جذب نمودن کوتاهی نمی‌ورزیدند بلکه آنها در دعوت اهل بدعت و دیگر گناهکاران از دو شیوه ترک رابطه و تشویق روشی را در پیش می‌گرفتند که به نظرشان برای آنها مناسب‌تر و در هدایت شدن در رهنمودشان مفیدتر بود. و انتخاب یکی از این دو شیوه بستگی دارد به شرایط و اوضاع مؤثر در موفقیت یکی از این دو شیوه با هر اهل بدعتی که بدعتش را اعلام می‌دارد با اعلام نمی‌کند و به اعتبار قوت و ضعف بدعتش، و نیز رعایت کردن شرایط زمان و مکان از نظر کثرت و قلت بدعت و یا در آن وقت بیا در آنجا اهل سنت غالب و چیره هستند یا اهل بدعت انتخاب یکی از دو شیوه را در رفتار با اهل بدعت تعیین می‌نماید، پس با اهل بدعت با یکی از دو شیوه ترک رابطه و به دست آوردن دل رفتار نمی‌شود بجز آنچه که در آن شرایط و اوضاع برای آن اهل بدعت مناسب است. و در این مورد شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

«این ترک گفتن و قطع رابطه به اعتبار حالات مختلف ترک کنندگان در قوت و ضعف و کثرت و قلت فرق می‌کند، هدف از ترک رابطه بازداشتن و ادب نمودن ترک شونده و بازگشت عموم مردم از حالت او است.»

اگر مصلحت در ترک رابطه بود طوری که ترک رابطه با او به ضعیف شدن بدی و شر می‌انجامد ترک رابطه جایز خواهد بود و اگر از قطع رابطه نه فردی که از او قطع رابطه شده باز می‌آمد و نه غیر از او کسی دیگر باز می‌آمد بلکه قطع رابطه شروبدی را بیشتر می‌نمود و قطع رابطه کننده ضعیف بود طوری که خرابی و فساد قطع رابطه از مصلحت و خوبی آن بیشتر بود قطع رابطه جایز نخواهد بود، بلکه مهربانی و بدست آوردن دل برای بعضی مردم از قطع رابطه مفیدتر خواهد بود بنابراین پیامبر ﷺ با گروهی با مهربانی و نرمی رفتار می‌نمود و از گروهی دیگر قطع رابطه می‌کرد... مانند اینکه در کارزار با دشمنان گاهی باید جنگ کرد و گاهی صلح و گاهی گرفتن جزیه، همه این موارد به اعتبار اوضاع و منافع و مصلحت‌ها انجام می‌گیرد»^(۱).

(۱) مجموع الفتاوی ج ۲۸ ص ۲۰۶.

می‌گوییم: وهرکسی در نصوص کتاب و سنت بیاندیشد خواهد دید که در دژ دعوت دادن به راه خدا قرآن و سنت میان هر دو روش بیم دادن و تشویق نمودن جمع می‌نماید، و خداوند به ما دستور داده که میان بیم و امید باشیم، زیرا جمع کردن میان این دو روش اثر بزرگی در هدایت و استقامت و تسلیم شدن افراد در برابر حق دارد بنابراین مناسب نیست که در دعوت دادن اهل بدعت و دیگران فقط به یکی از این دو روش بسنده کنیم و امروزه کمتر مردم این امر را رعایت و اجرا می‌نمایند.

اما در باب کافر قرار دادن و فاسق قراردادن و دیگر احکام باید گفت که سلف هیچ کسی را از اهل بدعت بدون دلیل کافر یا فاسق قرار نمی‌دهند و از کافر قرار دادن و یا فاسق شمردن فردی از اهل بدعت به شدت برحذر می‌دارند مگر اینکه دلیلی وجود داشته باشد و آنها تکفیر و تفسیق بدون دلیل را از کاهای اهل بدعت می‌دانند.

و آنها میان کافر و فاسق قرار دادن مطلق مانند کافرو فاسق قرار دادن به علت ارتکاب افعال و کافر و یا فاسق قرار داغدن اجمالی بعضی گروهها و میان کافر قرار دادن فرد مشخص و معین فرق قایل هستند، بنابراین می‌گویند هرکسی که کار کفر یا فسق را انجام داد یا به زبان آورد را نمی‌توان کافر یا فاسق قرارداد تا وقتی حجت و دلیل برایش ثابت نشود.

بنابراین آنها بعضی از کارها را بصورت مطلق کفر قرار داده‌اند مانند اینکه آنها مخلوق گفتن قرآن و یا انکار علم خدا را کفر قرار داده‌اند و آنها جهمی و قدریه را که منکر علم الهی هستند را کافر قرار داده‌اند اما هرکسی را که بگوید قرآن مخلوق است یا علم الهی را انکار کند و یا هر جهمی و قدری را تا وقتی که حجت و دلیل برای آنها اقامه و ثابت نشده کافر قرار ندهد و یا ثابت شدن حجت موانع کافر قراردادن در حق افراد معین منتفی می‌شود^(۱). شیخ الإسلام ابن تیمیه (رحمه الله) در این مسأله می‌گوید: «تحقیق در این مورد این است که گاهی سخن کفر شمردن می‌شود مانند سخنان جهمی‌ها که می‌گویند: خداوند سخن نمی‌گوید و در آخرت دیده

(۱) به آثار از اهل سلف و اقوال اهل علم که به این موضوع تصریح می‌کنند نگاه کن (۱).

نمی‌شود، اما برای بعضی مردم پوشیده می‌ماند که این سخن کفر است بنابراین به صورت مطلق گوینده چنین سخنی کافر قرار داده می‌شود همانگونه که سلف گفته‌اند: هرکسی بگوید: قرآن مخلوق است او کافر است، و هرکسی گفت: خداوند در آخرت دیده نمی‌شود کافر است اما شخص معین تا وقتی حجت و دلیل برای او اقامه نشده کافر قرار داده نمی‌شود^(۱) و نیز می‌گوید: «با اینکه احمد سران فرقه جهمی را کافر قرار نداده و نه هرکس را که گفت جهمی است کافر قرار داده و نه کیسی را که با جهمی در بدعتشان اتفاق نظر داشت کافر قرار داده است^(۲)»

و به طور کلی مواضع سلف در برابر اهل بدعت از آموزه‌های این دین نشأت گرفته که هوای نفس و اهداف شخصی در آن راهی ندارد آنگونه که هوای نفس و اغراض شخصی بر بیشتر اهل بدعت رد رفتار با مخالفان خود غالب است.

بلکه میانه روی و توازن در اقوال و افعال همراه با اخلاص نشانه بارز سلف است همانگونه که از خلال رفتار سلف وسعت و اندازه آگاهی و بینش بزرگ سلف از دینشان و خیرخواهی آنان برای مسلمین آشکار می‌شود بنابراین اتخاذ این مواضع در عصر سلف اثر آشکار و بارزی در ریشه کن کردن بسیاری از بدعت‌ها و از بین رفتن اهل آن داشت و دیگران به سبب این مواضع هدایت می‌شدند.

و در قرن‌های اخیر قدرت اهل بدعت قوت نگرفته (و آنها در کنار و برابر با اهل سنت قرار گرفتند و بعد از اینکه بخاطر خدا دشمن و مخالف شمرده می‌شدند برابر قرار گرفتند)^(۳) مگر به علت اینکه اهل سنت در رفتار با اهل بدعت این مواضع را اتخاذ نکرد بلکه امروزه عموم مسلمین نسبت نسبت به این بدعت‌ها ناآگاه هستند بجز کسی که خدا بر او رحم کند.

(۱) مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۶۱۹.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۵۰۷-۵۰۸.

(۳) هذه العبارة مقتطعة من كلام اللالكائي في شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۱۹.

مناسب دیدم که این موضوع مطلب پژوهش من برای مرحله دکترا باشد. و این موضوع بررسی مواضع سلف در برابر اهل بدعت بنا بر نصوصی که بیشتر آن در بیان مذهب سلف است می‌باشد و بنابراین آنچه آثار نقل شده از آنها نشانگر آن است و بنا بر گفته‌های محققان اهل سنت به این موضوع پرداختم و عنوان بحث [موضع اهل سنت در برابر هواپرستان و اهل بدعت] نامگذاری شد، این موضوع را بخاطر چند دلیل انتخاب کردم: نخست اینکه: امروزه مسلمین در بسیاری از امور عمومی و خصوصی زندگی با اهل بدعت مخلوط و یکجا هستند، و آنهایی که شور و احساس دینی دارند بسیار در مورد چگونگی رفتار کردن با اهل بدعت می‌پرسند، که این امور بیان موضع روشن و صریحی برای احکام رفتار با اهل بدعت در این پرتو نصوص شرعی و آثار و اخبار بجامانده از سلف ایجاب و لازم می‌نمود.

دوم: سوء فهم بسیار یا زامردم در مواضع سلف در برابر اهل بدعت و عبارتهایی که از آنها در مورد بدعت‌ها یا اهل آن وارد شده امری است که بیان موضع سلف در برابر اهل بدعت و نیز نوشتن عبارتهایی که از آنها در این مورد ذکر شده و بصورت نادرست و خارج از مقصود سلف فهمیده شده را لازم می‌نمود.

مانند گفته عمر ؓ که در مورد جمع شدن اصحاب برای نماز تراویح گفت: (نعمت البدعة هذه) «بدعت خوبی است این^(۱)» و سخن شافعی (رحمه الله) که: (البدعة بدعتان بدعة محمودة، وبدعة مذمومة) «بدعت دونوع بدعت است: بدعت پسندیده و بدعت ناپسندیده و زشت^(۲)».

بعضی مردم به سبب درست نفهمیدن این دو عبارت یا بر اثر هواپرستی براساس این دو جمله چه بدعت‌هایی که ایجاد نکرده‌اند که شمارشان تنها نزد خداوند است و مانند بعضی از عبارتهایی از سلف که در بر حذر داشتن از بدعت ذکر شده است مانند اینکه گفته‌اند: «غیبت

(۱) برای تخریح این اثر به صفحه (۱) نگاه کنید.

(۲) برای تخریح این اثر به صفحه (۱) نگاه کنید.

اهل بدعت غیبت نیست» «از گناه می‌شود توبه کرد اما از بدعت نمی‌توان توبه کرد» «خداوند از اهل بدعت هیچ عملی را نمی‌پذیرد» و دیگر عبارتهایی که درست فهمیده نشده‌اند و منظور سلف از آن درک نشده است.

سوم: اینکه تا جایی که من می‌دانم کتاب مستقلی در این موضوع تألیف نشده است و نوشته‌ها در مورد بدعت‌ها بر بیان انواع بدعت‌ها و اقسام آن و بر حذر داشتن از آن متمرکز بوده‌اند اما در مورد احکام رفتار با اهل بدعت به صورتی که مشروح آن در این کتاب می‌آید کسی در مورد آن کتابی نوشته است بنابراین نوشتن در این مورد اضافه تازهای برای بحث شمرده می‌شود.

چهارم: علاقمند بودن در استفاده ویژه با بررسی این موضوع زیرا این موضوعی است که دارای قسمت‌های زیادی است. و پژوهش در آن نیازمند نگاه در شعبه‌های زیادی است بنابراین امام شاطبی این موضوع را از (ابواب الفقه الأكبر^(۱)) می‌شمارد و همانگونه که شیخ الإسلام ابن تیمیه (رحمه الله) آگاه کرده که بسیاری از مردم در این موضوع مرتکب اشتباهات بزرگی شده‌اند^(۲) امری بود که مرا به بیشتر به بررسی این موضوع وادار می‌نمود تا از اشتباه در آن بپرهیزم.

روش من در این پژوهش:

روشی که من در نوشتن این پژوهش بر آن حرکت نموده‌ام روش اهل سنت در استدلال و اثبات مسائل و استنباط و احکام از نصوص و ترجیح میان گفته‌های علما می‌باشد. به اضافه اینکه در کنار آن قواعد جدید پژوهش را که استفاده از آن را آسان خواهد کرد نیز رعایت نموده‌ام، و می‌توان این روش را در نقطه‌های ذیل به وضوح مشاهده نمود:

(۱) انظر الاعتصام للشاطبی ج ۱ ص ۱۷۴.

(۲) به بعضی از سخن شیخ الإسلام در این موضوع در صفحه (۱) این کتاب نگاه کنید.

نخست: در بیان مواضعه سلف در برابر اهل بدعت در هر مسأله‌ای نصوصی از کتاب و سنت را ارائه نموده‌ام سپس آثار و روایت وارد شده در آن داز سلف را که بیشتر آن برایم قبل از آغاز نوشتن کتاب بوسیله خواندن و یادداشت برداری از بسیاری از کتابهای جدید و کتابهایی که در سنت و عقیده تألیف شده و دیگر کتابهایی که گمان می‌رفت مسایل بحث در آن وجود داشته باشد بدست آمده بود ذکر نموده‌ام.

دوم: نقل نصوص و روایات در هر مسأله‌ای با گفته‌های دانشمندان و محققان اهل سنت تأیید می‌نمایم که گفته‌های آنان آنچه را نصوص و روایات به صورت اجمال و مختصر بیان داشته تشریح می‌کند و در بسیاری از مسایل و احکام گفته‌های آنان نصوص و روایات مبهم را توضیح و شرح می‌دهد.

همانگونه که سخنانی از بعضی علماء از غیر اهل سنت در آنچه با اهل سنت در احوال یا احکام موافق هستند ذکر می‌کنم اما این چیز بسیار کم است.

سوم: در ذکر روایت‌ها از سلف و سخنان علمای بعد از آنها توجه کرده‌ام که به ترتیب تاریخ وفات گویندگان آنها را بیان دارم.

چهارم: اغلب در نقل روایات از سلف و علمای پس از آنها تلاش نموده‌ام با توجه به اختلاف قرن‌ها و شهرها و با توجه به اختلاف مذاهبی که بعضی از علمای متأخرین به آن منسب هستند سخنان متنوع و گوناگونی را از آنها نقل کنم که چنین کاری به پژوهش و بحث قوت بخشیده و در مسئله‌ای که میان سلف معرف بوده و آنان بر آن اتفاق نظر داشته‌اند به خواننده اعتماد بیشتر می‌بخشد. و به دنبال این نیز تلاش کرده‌ام به اندازه توان خود در مسائلی، رأی بعضی از علمای معاصر که به فضل و دانش معروف‌اند را ذکر کنم.

پنجم: از آنچه که اهل بدعت در بدعت‌های خود و در دوری و نزدیک بودن به سنت با یکدیگر متفاوت‌اند و در بعضی صورتهای موثر در اختلاف احکام اهل بدعت مانند کافر قرار

دادن بعضی و کافر قرار ندادن بعضی، و اینکه بعضی به بدعت خود دعوت می‌دهند و بعضی دعوت نمی‌دهند، من هنگام ذکر احکام آنها این تفاوت‌ها را رعایت می‌کنم. و این امری است که بر اثر آن بسیاری از اشکالات نزد من حل شده، که گمان برده می‌شد روایت‌هایی که از سلف در مورد حکم اهل بدعت نقل شده با هم تضاد و تناقض دارند، در صورتی که سلف در مورد اهل بدعت با توجه به شرایط و حالات مختلفی حکم می‌نمودند. ششم: بعضی از عبارتهای نقل شده از سلف را که مردم در فهمیدن معنای آن دچار اشتباه شده‌اند را شرح داده‌ام که با آن شرح توهم آنها از بین می‌رود و من معانی درست آن عبارت‌ها را بیان داشته‌ام همچنین بعضی از گفته‌ها و روایت‌های نقل شده از سلف که در صورت دقت نکردن در آن گمان می‌رود که با نصوص مخالف و در تعارض است توجیه درست آن و شایسته به مقام سلف و موافق با اصول شریعت را بیان کرده‌ام.

هفتم: در بعضی مسایل بنا بر دلالت نصوص و بر حسب ضوابط رعایت شده در ترجیح بین اقوال اهل علم نزد اهل سنت اقوال بعضی از علمای بر بعضی دیگر ترجیح می‌دهم. همچنان که در کنار این احترام علمای اهل سنت و قدرشناسی آنها را لازم می‌دانم و معتقدم که اشتباه آنها در مسایل بعد از اینکه برای تحقیق آن نهایت تلاش و سعی خود را نموده‌اند باعث نمی‌شود که آنها را گناهکار دانست و نیز این امر موجب کاسته شدن از ارزش آنها نخواهد بلکه آنها بخاطر اجتهادشان دارای پاداش الهی خواهند بود و در این بجز فرد - جاهل یا هواپرست کسی به آنها توهین نخواهد کرد.

هشتم: آیات قرآنی که در خلال بحث آمده اسم سوره و شماره آیه را در قرآن ذکر کرده‌ام. نهم: احادیث نبوی و آثار ذکر شده در بحث را با ذکر منابع آن از کتابهای حدیث با ذکر اسم منبع و شماره جلد در صورتی که کتاب دارای جلدهای متعدد باشد و با ذکر شماره صفحه که حدیث یا اثر در آن آمده بیان داشته‌ام همچنین حکم و نظر علمای در مورد احادیث ذکر کرده‌ام

مگر اینکه حدیث در صحیحین یا در یکی از آن دو کتاب روایت شده باشد که آن وقت فقط با ارجاع به آن بسنده شده است.

دهم: تلاش نموده‌ام تا معانی عبارات‌های مشکل در بحث را از کتابهای لغت بیان کنم.

یازدهم: شرح حال شخصیت‌های نامبرده شده در بحث را به صورت مختصر در پاورقی بیان نموده‌ام در عشره مبشرین و فقهاء چهارگانه و امام بخاری و امام مسلم که با توجه به شهرت اینها از بیان شرح حال مختصر آنها چشم پوشیدم و همچنین بعضی از علمای معروف مانند: شیخ الإسلام ابن تیمیه و ابن قیم و ابن حجر و شیخ محمد بن عبدالوهاب که معروف و مشهور هستند از نوشتن شرح حال آنها نیز ابا ورزیدم.

دوازدهم: بحث را با خاتمه‌ای که در آن مهم‌ترین بحث‌های بدست آمده از این بحث ذکر شده به پایان رساندم.

سیزدهم: فهرست‌هایی ترتیب دادم تا استفاده از بحث آسان‌تر شود، بنابراین فهرستی برای آیات قرآنی و فهرستی برای احادیث نبوی و فهرستی دیگر برای شخصیت‌های ذکر شده در بحث ترتیب دادم.

چهاردهم: یک فهرست مفصل برای مطالب که ابواب و فصول و مهمترین مسائل بحث را نشان‌دهی می‌کند با ذکر مواضع آن در بحث ترتیب داده‌ام.

برنامه پژوهش و بحث

در نوشتن این پژوهش برنامه‌ای را در پیش گرفته‌ام که شامل مقدمه -مدخل- و چهار باب- و خاتمه است.

در مقدمه چکیده مختصری از پدیدآمدن فرقه‌های بدعتی را ذکر نموده و به صورت مختصر مواضع سلف را در برابر اهل بدعت بیان داشته‌ام، سپس عواملی که بر اثر آن من این موضوع را

انتخاب نمودم و روشی که در نوشتن این پژوهش درپیش گرفتم و برنامه پژوهش را ذکر کرده‌ام.

اما مدخل در مورد تعریف سنت و اهل سنت و بدعت و اهل بدعت است و نیز در مورد امر به لازم گرفتن سنت و پرهیز از بدعت است و شامل چهار مطلب است:

مطلب اول: تعریف سنت در لغت و اصطلاح و تعریف اهل سنت.

مطلب دوم: بیان امر به لزوم سنت و نهی از نوآوری و ایجاد بدعت در دین و نکوهش آن.

مطلب سوم: تعریف بدعت در لغت و اصطلاح و بیان اقسام بدعت‌ها.

مطلب چهارم: تعریف مختصر بزرگترین فرقه‌های اهل بدعت و بیان حکم علما در مورد آنها.

اما ابواب بحث به صورت ذیل ذکر می‌شود:

باب اول

(موضع اهل سنت در کافر قرار دادن و فاسق قرار دادن و لعنت کردن و پذیرفته شدن اعمال اهل بدعت و حکم توبه آنها)

و این باب شامل چهار فصل است:

فصل اول: موضع اهل سنت در کافر قرار دادن و فاسق قرار دادن اهل بدعت

فصل دوم: موضع اهل سنت در لعنت کردن و دعا نمودن علیه اهل بدعت.

فصل سوم: موضع اهل سنت در حکم پذیرفته شدن اعمال اهل بدعت نزد خدا

فصل چهارم: موضع اهل سنت در مورد حکم توبه کردن اهل بدعت

باب دوم

(موضع اهل سنت در مورد نماز خواندن پشت سر اهل بدعت و ازدواج با آنها و خوردن حیواناتی که آنها ذبح می‌کنند و عیادت کردن بیمارهایشان و حضور در جنازه‌هایشان و حکم ارث بردن آنها و از آنها)

و این باب شامل شش فصل است:

فصل اول: موضع اهل سنت در مورد خواندن نماز پشت سر اهل بدعت

فصل دوم: موضع اهل سنت در مورد ازدواج با اهل بدعت

فصل سوم: موضع اهل سنت در مورد خوردن حیواناتی که اهل بدعت ذبح می‌کنند.

فصل چهارم: موضع اهل سنت در مورد عیادت اهل بدعت

فصل پنجم: موضع اهل سنت در شرکت در تشییع جنازه‌های اهل بدعت و دفن کردن آنها

در گورستان‌های مسلمانان

فصل ششم: موضع اهل سنت در وارث قرار دادن اهل بدعت و ارث بردن از آنها.

باب سوم

(موضع اهل سنت در بغض اهل بدعت و غیبت آنها و بعضی مسایل دیگر که به دبدار

و گفتگو با اهل بدعت ربط دارد و بیان موضع اهل سنت در مورد مجازات اهل بدعت)

و این باب هفت فصل را دربر می‌گیرد:

فصل اول: موضع اهل سنت در کینه و دشمنی با اهل بدعت و اظهار دشمنی با آنها.

فصل دوم: موضع اهل سنت در غیبت کردن اهل بدعت بخاطر برحذر داشتن امت از آنها.

فصل سوم: موضع اهل سنت در مورد سلام کردن به اهل بدعت

فصل چهارم: موضع اهل سنت در مورد همنشینی با اهل بدعت

فصل پنجم: موضع اهل سنت در مورد توهسین به اهل بدعت و تحقیر آنها و ترک تعظیم و بزرگداشت آنها

فصل ششم: موضع اهل سنت در جدال و مناقشه و مناظره با اهل بدعت

فصل هفتم: موضع اهل سنت در مجازات اهل بدعت با قتل و دیگر انواع تعزیر

باب چهارم

(موضع اهل سنت در مورد گواهی دادن و روایت کردن اهل بدعت و حکم استخدام آنها در تعلیم و جهاد) و این باب دارای چهار فصل است:

فصل اول: موضع اهل سنت در مورد شهادت و گواهی دادن اهل بدعت.

فصل دوم: موضع اهل سنت در روایت اهل بدعت

فصل سوم: موضع اهل سنت در فراگیری دانش از اهل بدعت و حکم استخدام آنها برای تدریس:

فصل چهارم: موضع اهل سنت در استخدام اهل بدعت در جهاد.

سپس خاتمه

و آن نتیجه‌هایی است که از خلال بحث به آن دست پیدا نموده‌ام.

من هیچ کوششی برای زیبا دل پسندیده ارائه کردن این بحث دریغ نورزیده‌ام اما کار انسان همواره در محاصره اشتباه و کوتاهی قرار دارد بلکه اشتباه و تهمال ورزیدن از نشانه‌های بارز انسان است که از ضعف بنیاد و اصل آن نشأت می‌گیرد و خداوند متعال می‌فرماید: [وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا]^(۱). ترجمه: و انسان ضعیف آفریده شده است. پس آنچه در این بحث صحیح

(۱) سوره نساء آیه (۲۸).

ودرست است از جانب خدا وبا توفیق الهی انجام گرفته است واگر اشتباهی در آن باشد از طرف من واز طرف شیطان است.

سپس من در پایان این پژوهش با پذیرفتن دستور الهی که فرموده: [أَنْ اشْكُرْ لِي وَلَوْلَدِيكَ الِى الْمَصِيرِ]^(۱). که هم سپاسگزار من وهم سپاسگزار پدر ومادرت باش. وبازگشت به سوی من است.

وگفته پیامبر ﷺ که: (لا يشكر الله من لا يشكر الناس)^(۲) «کسی که سپاس مردم را بجا نیاورد سپاس وشکر الهی را به جا نیاورده است»

خداوند را بر نعمت‌های فراوانی که به من ارزانی داشته ونمی توانم آنرا بشمارم ونمی توان سپاس آنرا به جا بیاورم شکر می گوئیم وبزرگترین آن نعمت اسلام وسپس نعمت حرکت در راه علم واینکه خداوند آنرا برایم هموار و آسان گردانید.

ویکی از نعمت‌های الهی بر من این است که بدون قدرت وتوانائیم خداوند به توفیق وفضل واحسان خود مرا موفق کرد تا این بحث را تکمیل نمایم.

با خدایا تنها تورا سپاس می گوئیم تو یگانه هستی وسپاسی فراوان که به اندازه نعمتهایت باشد وبا تازه شدن نعمتهایت آنهم باز تازه شود وشکرگران من از نعمتهای تو است.

همچنان که بعد از این پذیر ومارد بزرگواریم را به خاطر تربیت خوب وراهنمایی از سن کودکی تا وقتی به این رسیده‌ام و آنها در ضمن تربیت برایم دعا کردند که بزرگترین تأثیر را در موفقیت در زندگی علمی وعملی واجتماعی دارد وکارها را در همه این زمینه‌ها آسان می گرداند

(۱) سوره لقمان آیه (۱۴).

(۲) رواه ابوداود ج ۵ ص ۱۵۷ والترمذی ج ۴ ص ۳۴۹ وقال (حسن صحیح) وذكر السخاوی فی المقاصد الحسنه ص ۶۷۰ أن الدمیاطی افرد طرقة فی جزء واحد والحديث صححه اللبانی فی صحیح الجامع برقم (۶۴۱۷).

خداوند به آنها بهترین پاداش را بدهد و مرا برای جبران نیکی‌ها و خوبی‌هایشان کمک نماید و او تعالی شنوا و پذیرنده دعاست.

سپس دست‌اندرکاران دانشگاه اسلامی مدینه منوره (حرسها الله) بویژه بخش عقیده که به من افتخار الحاق وانتساب به این دانشگاه مبارک و فراگیری دانش مفید در آغوش این دانشگاه و به دست اساتید بزرگواری از آغاز مرحله دانشگاهی تاکنون دادند تشکر فراوان می‌کنم.

و خداوند از طرف من و از طرف طلاب علم بهترین پاداش را به آنها بدهد.

همچنین مخلصانه تشکر و قدردانی می‌کنم از استاد بزرگووارم جناب دکتر احمد بن عطیه الغامدی استاد در بخش عقیده در دانشکده دعوت و اصول دین که براین پژوهش نظارت داشت و مرا از دانش خود بهره‌مند نمود و در کمال فروتنی مرا نصیحت و راهنمایی کرد که بعد از توفیق الهی، در تکمیل این پژوهش نصیحت و راهنمایی‌های استاد بزرگترین اثر را داشت.

خداوند به او بهترین پاداش را بدهد و در مقابل این کارش بزرگترین ثواب و پاداش را برای او ثبت نماید همانا او تعالی نزدیک و پذیرنده دعا و شایسته پذیرفتن خواسته است.

و از خداوند بزرگووار می‌خواهم که این کارم را با فضل و رحمت خویش بپذیرد و انرا خالص برای خویش بگرداند و اشتباهات و کوتاهی‌هایم را در این امر ببخشد، نیست هیچ معبود بحقی جز او، بر او توکل نموده‌ام و او مرا کافی و بهترین کارساز اس.

وصلی الله وسلم وبارک علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه وسلم.

مدخل:

وآن شامل چهار مطلب است

مطلب اول: تعریف سنت در لغت و اصطلاح و تعریف اهل سنت

مطلب دوم: بیان امر به لازم گرفتن سنت و نهی از نوآوری و بدعت در دین و نکوهش آن.

مطلب سوم: تعریف بدعت در لغت واصطلاح- و بیان اقسام بدعت‌ها
مطلب چهارم: معرفی مختصر بزرگترین فرقه‌های اهل بدعت و بیان حکم علما در مورد آنها.

مطلب اول

تعریف سنت در لغت واصطلاح و تعریف اهل سنت.

نخست: تعریف سنت در لغت واصطلاح:

سنت در لغت یعنی راه و سیره^۱.

و علمای لغت اختلاف کرده‌اند که آیا سنت در لغت فقط به راه پسندیده گفته می‌شود یا فراتر از آنرا نیز دربر می‌گیرد و آنگاه عام خواهد بود چه پسندیده باشد و چه زشت باشد هرراهی که باشد آنرا شامل می‌شود.

ازهری^۲ می‌گوید: سنت یعنی راه پسندیده و راست بنابراین گفته می‌شود فلانی اهل سنت اسیت یعنی: از اهل راه راست و پسندیده است^۳ و ابن منظور^۴ می‌گوید: سنت یعنی سیره و رفتار چه نیکو باشد و چه زشت و شاعر می‌گوید:

(۱) انظر النهایه لابن الأثیر ج ۲ ص ۴۰۹، ولسان العرب لابن منظور ج ۱۷ ص ۸۹.

(۲) او ابو منصور محمد بن احمد ازهری هروی است لغت دن و نحوی و شافعی مذهب است و صاحب کتاب تهذیب اللغة و کتابهای دیگری است او فقیه صالحی بود اما به علم لغت بیشتر می‌پرداخت و در سال ۳۷۰ هـ در هشتاد سالگی درگذشت، نگاه کنید شذرات الذهب لابن عماد ج ۳ ص ۷۲.

(۳) نگاه کن به تهذیب اللغة للازهری ج ۱۲ ص ۳۰۱.

(۴) او محمد ابن مکرم بن علی بن احمد الانصاری آفریقایی مصری جمال الدین است، در سال ۶۳۰ هـ به دنیا آمد، او فریفته مختصر کردن کتابهای مفصل و طولانی، ادیب بود، او الاغانی والعقد والذخیره و غیره را مختصر کرد و او از این کار خسته نمی‌شد. تمایل به تشیع بدون رفض داشت در سال ۷۱۱ درگذشت نگاه کنید الدرر الكامنة لابن حجر ج ۵ ص ۳۱.

فلا تجز عن سيرة ذنت سرتها
فأول راض سنة من يسيرها

و در قرآن آمده است: [وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ] ^۱

ترجمه: مردمان را از ایمان آوردن و طلب آمرزش از پروردگارشان باز نداشته است هنگامی که هدایت بدیشان رسیده است مگر اینکه سرنوشت پیشینیان دامنگیرشان گردد.

زجاج ^۲ می‌گوید که سنت در گذشتگان این است که آنها دچار عذاب شدند بنابراین مشرکین گفتند: بار خدایا! اگر این (دین) حق است یرما از آسمان سنگ ببار.

در حدیث آمده است: (من سن سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فعليه وزرها ووزر من عمل بها) ^۳

هرکس سنت وروش نیکو بنا نهد پاداش آن به او خواهد رسید و نیز هرکس به آن عمل کند، پاداش او هم به او خواهد رسید و هرکس سنت وروش بدی بنا نهد گناه او و گناه هرکسی به آن عمل نماید به گردن بنیانگذار آن خواهد بود!

(۱) سوره کهف آیه ۵۵

(۲) او ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن السدی الزجاج از اولین شاگردان مبرد است که از او قرائت آموخت و هرکس می‌خواست قرائت مبرد را یاد بگیرد ابتدا قرائت خود را به او ارائه می‌داد، سپس مقام زجاج بالا رفت، وبا معتضد بود و فرزندانش را علم می‌آموخت و در روز جمعه ۱۹ جمادی الآخرة سال ۳۱۰ هـ از جهان دیده فروبست، نگاه کنید الفهرست، لابن الندیم ص ۹۰.

(۳) أخرجه مسلم (كتاب الزكاة باب الحث على الصدقة ولو بشق تمره او كلمة طيبة ونها حجاب من النار) ج ۲ ص ۷۰۵ ح ۱۰۱۷ وفي (كتاب العلم، باب من سن سنة حسنة او سيئة...) ج ۴ ص ۱۰۵۹.

وقول درست قول دوم یعنی قول ابن منظور است گرچه استدلال او از آیه [إلا أن تأتيهم سنه الأولين] پذیرفته نمی‌شود. از آنجا منظور از سنت، در اینجا سنت زشت و ناپسند است، زیرا مفسرین ذکر کرده‌اند که تفسیر [سنه الأولين] در آیه هلاک کردن است^۲ همانگونه که گفته است: یا تفسیر آیه این است که «فراگرفتن عذاب آنها را از اول تا آخر»^۴ همانگونه‌خ که ابن کثیر^۵ گفته است: و معلوم است که حلال کردن یا عذاب گرچه خود آنها سبب به وجود آمدن آن بوده‌اند اما کار آنها نبود بلکه کار خداوند و آیین و روش الهی در مورد آنها و امثال آنها بود و این مطلبی است که شیخ عبدالرحمن سعدی^۶ در تفسیر این آیه تصریح نموده است، او

(۱) انظر لسان العرب ج ۱۷ ص ۸۹.

(۲) انظر الكشاف ج ۲ ص ۴۸۹.

(۳) او ابوالقاسم محمود بن عمر بن محد خوارزمی زمخشری نحوی لغت دان و مفسر معتزلی مذهب صاحب کتاب کشف و مفصل است ۷۱ سال زندگی کرد، و در بغداد از ابن طبری درس آموخت، و چندین کتاب تألیف کرد پیش‌را از دست داد و به کمک یک کفش چوبی راه می‌رفت، او مردم را به مذهب معتزلی فرامی‌خواند در سال ۵۳۸ درگذشت، انظر شذرات الذهب لابن عماد ج ۴ ص ۱۱۸.

(۴) انظر تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۹۱.

(۵) او ابوالفداء عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی فقیه شافعی است، او از حفاظ است در هفت سالگی به دمشق آمد و بعضی کتابها را حفظ نمود با یکی از بستگان مزی ازدواج کرد و با ابن تیمیه همراهی می‌کرد و از او استفاده نمود دارای حافظه‌ای بسیار قوی و کمتر مطالب را فراموش می‌کرد. و بسیار خوب می‌فهمید، علما مانند ذهبی و دیگران او را ستوده‌اند در سال ۷۷۴ درگذشت، نگاه کنید شذرات الذهب ج ۶ ص ۲۳۱.

(۶) او شیخ عبدالرحمن بن ناصر بن عبدالله بن ناصر آل سعدی است، در سال ۱۳۰۷ هـ در شهر عنیزه به دنیا آمد به خوبی و نیکویی پرورش یافت، و از نوجوانی به نیکی و پرهیزکاری معروف شد، قبل از دوازده سالگی قرآن را حفظ نمود، و برای آموختن علم از دیگر امور دست کشید، وقتی از نظر علمی به رشد

می‌گوید: «چیزی جز این باقی نمی‌ماند مگر اینکه سنت الهی و روش رفتاری او با گذشتگان برای آنها بیاید و آن اینکه وقتی گذشتگان ایمان نیاوردند بدون تأخیر گرفتار عذاب گردیده‌اند»^۱.

بنابراین استدلال او از آیه نمی‌تواند حجت برای این باشد که سنت در این آیه بمعنی سنت زشت و ناپسند است چگونه درست است که گفته شود سنت خدا زشت است. خداوند پاک است از این بلکه این باطلترین سخن است اما دلیل و حجت در حدیث است و آن واضح و صریح است زیرا پیامبر ۷ سنت را به سنت نیکو و پسندیده و به سنت زشت و ناپسند تقسیم نموده است.

پس وقتی که ثابت شد که سنت در لغت به معنی راه و روش است چه خوب باشد و چه بد، باید گفت که فرق سنت خوب و بد از سیاق کلام فهمیده می‌شود و آن یا با اضافه مشخص می‌شود مانند اینکه اگر سنت به یک چیز شایسته و پسندیده اضافه شود سنت خوب و نیکو خواهد بود، مانند اینکه سنت به خداوند متعال یا به پیامبرانش اضافه شود، همانگونه که

خداوند متعال می‌فرماید: [سُنَّةٌ مِّنْ قَدِّ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا]^۲

ترجمه: شیوه ما در پیغمبرانی بوده است که پیش از تو فرستاده‌ایم و تغییر و تبدیلی در شیوه ما نخواهید دید، و خداوند متعال می‌فرماید: [سُنَّةٌ لِّلَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِ]^۳.

ترجمه: این سنت الهی در مورد پیامبران پیشین نیز جاری بوده است.

کافی رسید تألیف را شروع کرد قرآن را تفسیر نمود و اصول تفسیر را بیان نموده و سخنان جوامع پیامبر را شرح داد و در مورد توحید کتاب تألیف نمود و او دارای تالیفاتی زیادی است که تالیفات او به بیش از چهل کتاب می‌رسد و در سال ۱۳۷۶ هـ در عنبره درگذشت، انظر علماء نجد للباسام ج ۲ ص ۴۲۲-۴۳۱.

(۱) تیسیر الکریم الرحمن (تفسیر السعدی) ج ۵ ص ۲۶.

(۲) سوره اسراء آیه ۷۷.

(۳) سوره احزاب آیه ۳۸.

ومی فرماید: [فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَكَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا]!

ترجمه: هرگز دگرگونی و تبدیلی در شیوه رفتار خدا نخواهید یافت، و هرگز نخواهید دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد.

و اگر سنت به چیزی زشت و نکوهش شده نسبت داده شود، سنت زشت و ناپسند گفته می‌شود، مانند اینکه در حدیث پیامبر ﷺ آمده است: (لتتبعن سنن من كان قبلکم... قلنا: یا رسول الله اليهود والنصارى، قال: فمن؟)^۲

«البته شما از سنتهای کسانی که قبیل از شما بوده‌اند پیروی خواهید کرد... ما گفتیم: ای پیامبر خدا! آیا منظور یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه کسی؟!»

و ممکن است با صفتش شناخته شود همانگونه که در حدیث و سخن پیامبر ﷺ آمده است: (من سن سنه حسنه... «هرکس سنت و روشی نیکو بنا نهد...») که پیامبر یک بار سنت را به سنت نیکو متصف نمود، و بار دیگر آنرا به سنت ناپسند و زشت متصف نمود.

اما آنچه (ازهری) استدلال کرده است که بجز به راه راست و درست به چیز دیگری نمی‌توان سنت گفت، مانند اینکه می‌گویند: فلانی از اهل سنت است، باید گفت منظور از سنت در اینجا معنای لغوی آن نیست بلکه معنای اصطلاحی آن مورد نظر است، که می‌گویند: فلانی از اهل سنت است و سخن ما در اینجا در مورد معنای لغوی آن است.

و آنچه دلالت بر این می‌کند که منظور از سنت در اینجا معنای اصطلاحی آن است، و آنهم سنت پیسامبر است که نمی‌اوان فقط آنرا در مفهوم لغوی منحصر کرد، و در معنای آن گفته شود: از اهل راه است، بنابراین اگر عربی این جمله را قبیل از اینکه معنای اصطلاحی بکلمه سنت بوجود بیاید می‌شنید از آن اینرا نمی‌فهمید که سنت یعنی راه راست، و ما که این مفهوم را

(۱) سوره فاطر آیه ۴۳.

(۲) اخرجہ البخاری فی (کتاب احادیث الانبیاء - باب ما ذکر عن بنی اسرائیل) فتح الباری ج ۶ ص ۴۹۵؛ ح ۳۴۵۶، و مسلم (کتاب العلم - باب اتباع سنن اليهود والنصارى) ج ۴ ص ۲۰۵۴ ح ۲۶۶۹.

از طریق معنای اصطلاحی آن و اینکه منظور از آن سنت پیامبر ﷺ است درک می‌کنیم، (والله اعلم).

اما تعریف سنت در اصطلاح

سنت در اصطلاح محدثین یعنی: سخن یا عملی که از پیامبر روایت شده یا در حضور او انجام گرفته و او آنرا رد نکرده و یا صفت اخلاقی یا افرینشی یا سیره‌ای که از پیامبر ﷺ نقل شده، فرق نمی‌کند چه قبل از بعثت باشد یا بعد از بعثت^۱.

و در اصطلاح علمای اصول: سنت بر آنچه از پیامبر ﷺ نقل شده اطلاق می‌شود، بویژه آنچه که قرآن در مورد آن تصریح نکرده و بلکه از سوی پیامبر ﷺ در آن مورد تصریح شده، نخست بیانی برای آنچه در قرآن آمده است شمرده می‌شود^۲.

و سنت بر مفهومی عامتر از این نیز در مقابل بدعت اطلاق می‌شود و این مفهوم بعد از پدید آمدن بدعتها و گرایشهای مختلف بعد از قرنهای برتر رایج شد.

شاطبی می‌گوید: «ولفظ سنت در مقابل بدعت اطلاق می‌شود و گفته می‌شود: فلانی بر سنت است وقتی که او طبق آنچه پیامبر ﷺ بر آن بوده عمل کند، و گفته می‌شود: فلانی بر بدعت است، وقتی که عمل او برخلاف رهنمود پیامبر ﷺ باشد»^۳.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه از امام ابوالحسن محمد بن عبدالملک کرجی^۱ نقل نموده: «بدان که سنت یعنی: راه پیامبر ﷺ و به شیوه راه پیامبر ﷺ عمل کردن است، و سنمت به سه نوع است: اقوال، اعمال، و عقاید»^۲.

(۱) انظر توجيه النظر الي اصول الاثر طاهر بن صالح الدمشقي ص ۳ والسنة ومكانتها في التشريع د مصطفى السباعي ص ۴۷.

(۲) الموافقات للشاطبي ج ۴ ص ۳.

(۳) او ابواسحاق ابراهيم بن موسى غرناطي معروف به شاطبي است، وی علامه مؤلف محقق ژرفاندیش و یکی از نوایغ برگزیده است او در سایر فنون و معارف مهارت داشت و در شعبان سال ۷۹۰ هـ درگذشت.

و ابن رجب^۳ می‌گوید: «سنت یعنی: راه درپیش گرفته شده، و شامل تمسک به عقاید و اعمال و اقوالی که پیامبر ۷ و خلفای راشدین بر آن بوده‌اند می‌شود، و این است سنت کامل».

بنابراین سلف سنت را بجز بر آنچه که همه این امور را فراگیرد اطلاق نمی‌کردند و این مطلب از حسن^۴، واوزاعی^۵، وفضیل بن عیاض^۶ روایت شده است^۷.

(۱) او امام ابی الحسن محمد ابن ابی طالب عبدالملک بن محد کرجی است، وی در حدیث امام ماهری بود و دو فرزند محدث بنام معمر و ابو معشر داشت، که سمعانی گفته است: که او از آنها حدیث آموخته است، الانصاف السمعانی ج ۵ ص ۴۷.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۱۸۰.

(۳) او حافظ زین الدین و جمال الدین ابوالفتوح عبدالرحمن بن الشیخ شهاب الدین احمد بن رجب بغدادی دمشقی حنبلی معروف به ابن رجب است، ابن النقیب به او اجازه روایت حدیث داد وی به شنیدن حدیث مشغول شد، و مجالس موعظه او مبارک و برای مردم مفید بود گفته شده که او در فن حدیث مهارت پیدا نمود، و داناترین فرد زمان خود به علت‌های روایت و بررسی طرق روایت گردید در سال ۷۹۵ درگذشت نگاه کنید شذرات الذهب ج ۶ ص ۳۳۹.

(۴) او حسن بن ابی الحسن بصری و اسلم پدرش یسار است او ثقة و فقیه و فاضل معروفی است در سال ۱۱۰ نزدیک به ۹۰ سالگی درگذشت، تقریب التهذیب لابن حجر ص ۱۶۰.

(۵) او عبدالرحمن بن عمرو ابی عمر الاوزاعی، فقیه و عالم بزرگوار و مورد اعتماد است در سال ۱۵۷ وفات نمود تقریب التهذیب ابن حجر ص ۳۴۷.

(۶) فضیل بن عیاض بن مسعود تمیمی، زاهد معروف زادگاهش ابیورد، و گفته شده سمرقند است به مکه به آمد ثقة و عابد و امام است، در سال ۱۸۷ در مکه چشم از جهان فرو بست، تقریب التهذیب ص ۴۴۸، و فیات الاعیان لابن خلکان ج ۳ ص ۲۵۱-۲۱۶.

(۷) جامع العلوم والحکم ص ۲۶۲.

هرگاه سنت در باب عقاید اطلاق شود منظور از آن همین مفهوم خواهد بود، یعنی تمام دین را دربرمی‌گیرد، نه فقط آنچه علمای حدیث و علمای اصول آنرا اصطلاح قرار داده‌اند. شیخ محمد رشید رضا^۱ در مقدمه‌ای که بر کتاب (صیانه الإسنان عن وسوسة الشیخ دحلان^۲) از شیخ محمد بشیر سهسوانی^۳ (رحمهما الله) نوشته است: می‌گوید منظور از سنت در اینجا معنای لغوی آن است.

وآن یعنی راه مخصوصی که درپیش گرفته می‌شود و با انجام دستور دین به ترک یا انجام کاری کهع در زمان پیامبر به آن امر شده از آن پیروی کرده می‌شود پس تعریف دراین برای زمان پیامبر است.

وکن منظور از آن آنچه علمای حدیث برآن اتفاق نموده‌اند که: سنت را بر اقوال وکارها و تقریرها و عادات پیامبر اطلاق نموده‌اند نیست. و نه آنچه فقهاء گفته‌اند که سنت را بر آنچه پیامبر برآن به صورت غیر واجب بودن مواضبت نموده اطلاق کرده‌اند منظور است، زیرا همه

(۱) محمد رشید بن علی رضا بن محمد شمس الدین بن محمد بهاء الدین بن ملا علی خلیفه، قلمونی بغدادی اصل، حسینی نسب، صاحب مجله المنار و یکی از مردان دعوت و اصلاح اسلامی واز نویسندگان واز عالمان حدیث وادب و تاریخ و تفسیر است، در سال ۱۳۵۴ درگذشت و در قاهره بخاک سپرده شد، الاعلام لخير الدين زرکلی ج ۶ ص ۱۲۶.

(۲) او احمد بن زینی دحلان است در سال ۱۲۳۲ قح در مکه به دنیا آمد و بعدها افتاء و تدریس را در مکه به عهده گرفت، ورد ایام او اولین چاپخانه در مکه بوجود آمد و او بعضی از کتابهایش را چاپ نمود در سال ۱۳۰۴ هـ در مدینه درگذشت. الاعلام خير الدين زرکلی ج ۱ ص ۱۲۹-۱۳۰.

(۳) او محمد بشیر بن محمد بدرالدین سهسوانی هندی است عالم به حدیث و فقه بود از اهل هند و زادگاهش لکهنو است و به سهسوان از توابع ایالت بدیوان نسبت داده می‌شود، ریاست مدارس دینی را در بهوبال بعهدہ گرفت و ۲۵ سال در آنجا اقامت گزید، سپس به دهلی بازگشت و در آنجا وفات کرد، در سال ۱۲۵۰ به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۶ وفات کرد الاعلام ج ۶ ص ۵۳.

فرقه‌های بدعت‌گذار در اسلام سنت را به دو مفهوم اخیر براساس اصطلاحات و قواعد خود در اثبات و نفی و تأویل و تعارض آن اخذ کرده‌اند، همانگونه که فقهاء و متکلمین منسوب به سنت و جماعت به مفهوم اصلی آن دارای قواعدی در آن هستند و مسلم است که آنچه در صدر اول، سلف بر آن بوده‌اند مذهبی نامیده نمی‌شد و صحیح نیست در اسلام مذهبی نامگذاری شود زیرا مذهب همان اسلام به‌طور کامل است و اسلام یک چیزی است که تفکیک و تفرقه در آنرا نمی‌پذیرد!

دوم: تعریف اهل سنت.

منظور از تعریف اهل سنت این اغست که آنها قبل از همه چیز طوری تعریف شوند که فردی که بیرون از آنها است به آنها نسبت داده نشود و فردی که از اهل سنت است بیرون از آن قرار نگیرد، سپس مهمترین اساس‌هایی که روش آنها بر آن استوار است و با آن از روش مخالفین با آنها در عقیده متمایز می‌شود بیان خواهد شد.

تعرف اهل سنت:

ابن حزم می‌گوید: «اهل سنت کسانی که ما آنها را ذکر می‌کنیم اهل حق هستند و علاوه بر آنها دیگران اهل بدعت‌اند، اهل سنت، اصحاب (رضی الله عنهم) هستند و هرکسی از برگزیدگان تابعین که راه و روش آنها را در پیش گرفته اهل سنت می‌باشد، پس از آنها اهل حدیث و پیروان آنها هر نسلی یکی پس از دیگری تا به امروز و هرکسی از مردم عوام که در شرق و غرب آنها را پیشوای خود قرار دهند اهل سنت هستند»^۱

(۱) مقدمة يانة الانسان عن وسوسة الشيخ الدحلان بقلم محمد رشيد رضا ص ۷.

(۲) الفصل في الملل والاهواء والنحل ج ۲ ص ۲۷۱.

وابن جوزی^۱ می‌گوید: «شکی نیست اهل نقل وروایت و پیروان آثار وروایات پیامبر ﷺ و یاراناش (رضی الله عنهم) اهل سنت هستند، زیرا آنها برآند راه قرار دارند که هیچ چیز اضافه و جدید در آن پدید نیامده است بلکه حوادث و بدعت‌ها بعد از پیامبر ﷺ و یاراناش پدید آمدند»^۲. سیوطی^۳ این تعریف را پسندیده و آنرا در تعریف اهل سنت نقل نموده است^۴. و شیخ الاسلام ابن تیمیه در تعریف اهل سنت می‌گوید: «آنها تمسک جستگان به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و آنچه سبقت گیرندگان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی بعد از آنها پیروی نموده‌اند برآن اتفاق کرده‌اند می‌باشند»^۵. و نیز می‌گوید: «هرکسی به کتاب و سنت و اجماع سخن بگوید از اهل سنت و جماعت است»^۶ و شیخ عبدالرحمن سعدی می‌گوید: «اهل سنت خالص کسانی هستند که از بدعت به دور و سالم مانده‌اند و در تمام اصول بر آنچه پیامبر ﷺ و اصحابش برآن بوده‌اند چنگ زده‌اند، در

(۱) او ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی بن عبید بن جوزی تیمی قریشی حنبلی و اعظم ماه روضاحب تالیفات زیاد و معروفی است او از کودکی وعظ گفت و از همسالانش پیش گرفت، شعر سرود و بسیاری‌ها با خط خودش به رشته تحریر درآورد، در رمضان سال ۵۹۷ در میان مغرب و عشاء در شب جمعه درگذشت. شذرات لذهب ۴۶۰ ص ۳۲۸.

(۲) تلبیس ابلیس ص ۲۱.

(۳) او حافظ جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر بن محمد بن ساق الدین ابی بکر بن عثمان سیوطی شافعی است، کتابهای بسیاری تالیف می‌کرد، بعد از مغرب در شب یکشنبه در آغاز ماه رجب سال ۸۴۹ بدینا آمد و در سحرگاه شب جمع‌ه نوزدهم جمادی الولی سال ۹۱۱ درگذشت. شذرات الذهب ج ۸ ص ۵۱-۵۲.

(۴) الامر بالاتباع والنهی عن الابتداع ص ۸۸.

(۵) مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۳۷۵.

(۶) مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۳۴۶.

اصول توحید و رسالت و تقدیر و شامل ایمان و غیره، و غیر از آنها دیگران از خوارج و معتزله و جهمیه و قدریه و رافضه و مرجئه و کسانی که از ان گوهها منشعب می‌شوند، همه از اهل بدعت اعتقادی هستند^۱»

و در اینجا تعریفات دیگری هست که علما آنها ذکر نموده‌اند من به خاطر اختصار از آن روی گردانده و مطالب و مضامین همه یکی است^۲.

و با این اهل سنت را می‌توان اینگونه تعریف کرد که: آنها چنگ زندگان به کتاب خدا و سنت پیامبرش و آنچه اصحاب و پیروان آنها به نیکی تا به امروز بران اتفاق نموده هستند، که در چیزی از اصول دین با آنها مخالفت نمی‌ورزند و در این عریف مردم عوام مسلمین که به آنها اقتدا نموده و از آنان پیروی می‌کنند داخل می‌شوند.

و تمام هواپرستان و اهل بدعت بخاطر مخالفتشان با آن اصولی که محل اجماع اهل سنت است از اهل سنت بیرون قرار می‌گیرند.

و هیچ فردی بعد از پذیرفتن اصول اهل سنت و دانستن و عمل کردن به آن اهل سنت واقعی گفته نمی‌شود مگر اینکه از تمام هواپرستان و اهل بدعت و از اقوالشان بیزاری جوید.

امام عبدالله بن مبارک^۱ چه زیبا گفته است در آنچه از امام بربهاری^۲ در تعیین قاعده صاحب سنت نقل نموده است در آنجا که می‌گوید: «در اصل هفتاد و دو هواپرستی چهار هواپرستی است

(۱) الفتاوی السعدیة للشیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی ص ۶۳، ۶۴.

(۲) انظر هذه التعریفات فی شرح لمعة الاعتقاد الهادی الی سبیل الرشاد (موفق الدین بن قدامه المقدسی) تألیف شیخ محمد صالح العثیمین ص ۲۲ و شرح العقیة الواسطیة شیخ الاسلام ابن تیمیة شرح محمد خلیل هراس ص ۱۶، و الكواشف الجلیة عن معانی الواسطیة تألیف عبدالعزیز السلیمان ص ۵۲، وقواعد المنهج السلفی تألیف د مصطفی حلمی ص ۳۵.

واز این چهار هواپرستی آن هفتادودو هواپرستی منشعب شده است. قدریه و مرجئه و شیعه و خوارج. اصل هواپرستی هستند، پس هرکسی ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بر اصحاب پیامبر مقدم بدارد و در مورد دیگر اصحاب به جز خیر چیزی نگوید، و آنها را دعای خیر کند، از تشیع به طور کامل بیرون خواهد رفت. و هرکسی بگوید: ایمان یعنی قول و عمل و ایمان زیاد می‌شود و کم می‌شود به طور کامل از ارجاء بیرون آمده است. و هرکسی بگوید نماز پشت سر هر نیک و فاسقی صحیح است، و جهاد در کنار هر خلیفه‌ای جایز است و معتقد به قیام مسلحانه بر علیه پادشاه نباشد و بر آنها به صلاح دعا کند از عقیده خوارج به طور کامل بیرون آمده است و هرکسی بگوید: تقدیرها همه بدونیک از جانب خداست و خداوند هرکسی را که بخواهد هدایت می‌نماید و هرکسی را بخواهد گمراه می‌کند، او کاملاً از سخن قدریه بیرون آمد و از اهل سنت است^۳»

بنابراین سلف هنگام ذکر عقیده‌اشان بر این تصریح می‌کردند:

که باباطل هرفرقه‌ای از اهل بدعت مبارزه می‌کنند، که این نشانگر بیزاری جستناها از این سخنان فاسد اهل بدعت بود و با این کار پیروی کردن از سنت تحقق می‌یابد (والله اعلم).

(۱) او عبدالله بن مبارک مروزی مولای بنی حنظله است، ثقه، فقیه عالم سخی و مجاهد بود، خصلت‌ها و عادات‌های خوب همه در او جمع بود از سفیان ثوی و مالک بن انس فقه آموخت و در رمضان سال ۱۸۱ درگذشت، زادگاهش مرو و در سال ۱۱۸ بدنی آمد.

(۲) او ابو محمد الحسن بن علی، فقیه و پیوشا و شیخ حنبلی‌ها در عراق بود او دارای شهرتی بزرگ بود و شخصیتی کامل بود، از مروزی علم آموخت، مخالفین به شدن حکومت‌را علیه او تحریک می‌کردند بنابراین گروهی از شاگردانش دستگیر و زندانی شدند و او خودش مخفی شد در حالی که بیست و یک ساله بود و تا سال ۳۲۹ که در رجب همین سال درگذشت مخفی بود، العبر فی خبر من غیر للذهبی ج ۲ ص ۳۳.

(۳) شرح السنة تألیف الامام الحسن بن علی بن خلف البربهاری ص ۵۷.

اهل سنت بجز اسلام و آنچه بر آن دلالت می کند دارای اسم و لقبی دیگر که با آن شناخته شوند نیستند.

اهل سنت و جماعت با اهل بدعت در این چیز فرق می کنند و از آنها متمایز می شوند که اهل سنت دارای اسمی که با آن شناخته شوند و لقب و رمزی که آنها را از دیگران جدا کند بجز اسلام و آنچه بر آن دارد نیستند. و اهل سنت به فرد و شخصی هر چند مقامش بالا باشد منتسب نیستند که آنرا در همه چیز الگوی خویش قرار دهند بجز پیامبر ۷.

امام مالک می گوید: «اهل سنت دارای لقبی که با آن شناخته شوند نیستند، نه جهمی اند و نه قدری و نه رافضی^۱»

سلف از گذاشتن اسمی بجز اسلام به شدن بر حذر می داشتند و در این مورد سخت می گرفتند: از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت شد که گفت: «هر کسی نامی از این نامهای تازه پدیده آمده را بپذیرد همانا حلقه اسلام از گردانش بیرون آمده است^۲»

و میمون بن مهران^۳ می گوید: «از هر اسمی غیر از اسم اسلام به شدت بپرهیزید^۴». و مالک بن معول^۱ می گوید: «هرگاه فرد برخورد نامی غیر از اسم اسلام و سنت نهاد او را به هر دینی که می خواهی ملحق بکن^۲»

(۱) الانتقاء فی فضائل الثلاثة اللائمة الفقهاء لابن عبدالبر ص ۳۵، و ترتیب المدارک للقاضی عیاض ج ۱ ص ۱۷۲.

(۲) الشرح والابانة علی اصول السنة والديانة (الابانة الصغرى) لابن بطنة ص ۱۳۷.

(۳) میمون بن مهران الجزری ابویوب اصلش کوفی است به رقه آمده، ثقه و فقیه بود از طرف عمر بن عبدالعزیز والی جزیره عربی تعیین شد او حدیث مرسل بیان می کرد در سال ۱۱۷ درگذشت تقریب التهذیب ص ۵۵۶.

(۴) الابانة الصغرى لابن بطنة ص ۱۳۷، والكبرى ج ۱ ص ۳۴۲، ۳۵۴.

و همانطور که سلف اینچنین به شدت از خطر انتساب به غیر از اسلام و سنت برحذر می‌داشتند می‌بینیم که آنها گفتار خود را همراه با عمل نموده و آنرا در زندگی خود پیاده می‌نمودند و راضی نبودند که به غیر از اسلام و غیر از پیامبر به چیزی دیگر نسبت داده شوند همانگونه که ابن عباس^۳ (رضی الله عنهما) روایت شده که او گفت: «معاویه^۴ (رحمه الله) به من گفت: تو بر آیین علی هستی؟ گفتم: نه و نه بر آیین عثمان هستم، من بر آیین پیامبر ۷ هستم^۵»

علاقه شدید این مردان به دینشان و ترس آنها از اینکه با انتساب به مردانی غیر از پیامبر دچار فتنه خواهند شد الگویی نیکو برای مسلمین امروز است. آنها حتی انتساب را به یکی از بزرگان اصحاب پیامبر و یکی از جانشینان راشد او که پیامبر خبر داده که آنها بر حق و هدایت هستند و به پیروی از روش و پذیرفتن رهنمود آنها دستور داده نمی‌پذیرفتند.

در روید بر ابن عباس و سایر سلف صالح امت، چقدر آنها در دین خود آگاهی داشتند و چه قدر سخت به آن چنگ زده بودند (رضوان الله علیهم اجمعین) و همواره علمای سنت و اهل

(۱) مالک بن مغول به کسر و جزمغ و فت و او. کوفی، ابو عبدالله، ثقه و عالم بود طبق قول صحیح در سال ۱۵۹ درگذشت، تقریب التهذیب ص ۵۱۸.

(۲) الابانة الصغری لابن بطة ص ۱۳۷.

(۳) عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیامبر ۷ بود سه سال قبل از هجرت به دنیا آمد و پیامبر برای او دعا کرد تا قرآن را خوب بفهمد بنابراین (حبر) دانشمند نامیده می‌شد و به خاطر فراوانی دانش او به او حبر یعنی دانشمند گفته می‌شد در سال ۶۸ هـ در طائف درگذشت تقریب التهذیب ص ۳۰۹.

(۴) معاویه بن ابوسفیان، صخر بن حرب بن امیه اموی، ابو عبدالرحمن، خلیفه و صحابی بود قبل از فتح مکه مسلمان شد و وحی را نوشت و در رجب سال ۶۰ در حالی که نزدیک به هشتاد سال سن داشت وفات نمود تقریب التهذیب ص ۵۳۷.

(۵) الابانہ الکبری لابن بطة ج ۱ ص ۳۵۵، والصغری ص ۱۴۵، و شرح اصول اعتقاد اهل السنة للکفائی ج ۱

ص ۹۴.

علم و هدایت و دیانت و تقوا در زمان‌های مختلف در اجرای این روش در عدم انتساب به غیر از اسلام در راه سلف گامزن هستند و مسلمین را از خطر مخالفت با این روش برحذر می‌دارند. و در این مورد شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: «وهمچنین تفرقه‌اندازی میان امت و گرفتار کردن آن به دشواریهایی که خدا و پیامبر به آن دستو نداده جایز نیست مانند اینکه به کسی گفته شود: تو شکیلی هستی یا قرفندی هستی^۱ زیرا این نامها باطل اند و خداوند دلیل برای آن نازل نکرده است و نه در سنت پیامبر و نه در روایت‌های معروف از سلف امت ذکری از شکیلی و قرفندی به میان آمده است، و بر مسلمان واجب است که وقتی در این مورد پرسیده شد بگوید: من نه شکیلی هستم و نه قرفندی بلکه مسلمانم و پیرو کتاب خدا و سنت پیامبرش هستم... و خداوند در قرآن ما را مسلمان و مؤمنین و بندگان خدا^۲ نامیده است؟، بنابراین ما اسمهایی را که خداوند بر ما نهاده ترک نمی‌کنیم و به اسم‌هایی که گروهی آنها را به وجود آورده - و آنها و پدرانشان نام نهاده‌اند - و خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده روی نمی‌آوریم^۳»

و امام ابن قیم در سخنش در مورد علامت‌های اهل عبودیت (اهل العبودیة) می‌گوید: «علامت دوم: (به اسمی منسوب نیستند) یعنی به اسمی از اسم‌ها که نشانه‌هایی برای اهل راه قرار گرفته با آن پیش مردم معروف و مشهور نیستند که با آن شناخته شوند، و نیز به انجام یک کار پایبند

(۱) تفسیر این دو واژه را نیافتیم طوری که برمی‌آید این دو واژه از نامهای معروف گروهها در عصر شیخ الاسلام بوده‌اند با توجه به اینکه در آن زمان احزاب و گروههای اسلام پدید آمد که برای خود نامهایی غیر از اسم شرعی اهل سنت گذاشته که براساس آن دوستی می‌ورزیدند و براساس آن دشمنی می‌کردند

(۲) در حدیث حارث اشعری که طولانی است آمده است از پیامبر ﷺ (فادعوا المسلمین باسمائهم با سماهم الله عزوجل المسلمین المؤمنین عباد الله عزوجل). یعنی: پس مسلمانان را با نامهای خود بخوانید نامهایی که خداوند عزوجل آنها را نام برده است، مسلمین مؤمنین بندگان خداوند عزوجل، امام احمد در مسند ج ۴ ص ۱۳۰ روایت کرده است و البانی آنرا تصحیح نموده در صحیح الجامع ج ۱ ص ۳۵۶.

(۳) مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۴۱۵.

نیستند که اسم آن کار برانها گذارده شد. فقط با آن کار شناخته شوند نه با اعمال دیگر چنین چیزی آفت معبودیت است و این عبودیت مقید می‌باشد، اما عبودیت مطلق، اهل آن با اسم معینی از معانی نامهای آن شناخته نمی‌شوند زیرا اهل عبودیت مطلق، به انواع انگیزه‌های مختلف عبودیت اجابت می‌کند و اهل عبودیت مطلق با اهل هر عبودیتی سهمی دارد و به رسم و نشانی و نام و لباس و راه خود ساخته اصطلاحی، پایبند نیست بلکه اگر از او پرسیده شود که شیخ و استاد شما کیست می‌گوید، پیامبر و اگر از راهش پرسیده شود می‌گوید: پیروی و اتباع. و از یکی از ائمه اهل سنت در مورد سنت پرسیده شد؟ گفت: چیزی است که نامی ندارد بجز سنت یعنی اهل سنت اسمی که به آن منسوب باشند بجز سنت ندارند^۱»

و شیخ ابوبکر بن عبدالله ابوزید می‌گوید: اهل سنت و جماعت کسانی هستند که روش پیامبر را در پیش گرفته و حتی برای یک لحظه از آن با اسم یا نشانه‌ای جدا نشده‌اند، و آنها دارای شخصیتی که به آن منتسب باشند جز پیامبر و کسانی که راه او را در پیش گرفته‌اند نیستند و آنها دارای نشانی و روشی غیر از روش رسالت (کتاب و سنت) نیستند زیرا اصل نیاز به علام و پیژده‌ایب که آنها از دیگران متمایز کند نیست، بلکه آنچه به اسم مشخصی نیاز دارد آن است که از اصل بیرون رفته است، گروه‌های که از اصل (جماعت مسلمین) جدا شده نیاز به اصل معینی دارند^۲، و با این خطر آنچه میان مسلمین انتشار یافته^۳ از احزاب و گروه‌ها که برای خود نامها و لقب‌ها و رسوم و روش‌ها و مراسمی وضع نموده‌اند که هر گروه را از دیگری جدا

(۱) مدارج السالکین ج ۳ ص ۱۷۴، ص ۱۷۶.

(۲) حکم الانتماء الی الفرق والاحزاب والجماعات الاسلامیة ص ۲۸.

(۳) انظر تفصیل القول فی هذه الجماعات والتعریف بها والحکم علیها فی حکم الانتماء للشیخ بکر ابوزید (وحقیقة الدعوة الی الله تعالی وما اختصت به جزيرة العرب و تقدیم مناهج الدعوات الاسلامیة الوافدة الیها) للشیخ سعد بن عبدالرحمن الحصین، و کتاب (وقفات مع کتاب للدعاة فقط) للشیخ محمد بن سیف العجمی، و کتاب (وقفات مع جماعة التبلیغ) للشیخ نزار بن ابراهیم الجربوع.

می‌کند معلوم می‌شود. و هر گروه دارای دعوتگرانی به آن و یاوران و پیروانی می‌باشد که با هرکسی که با این جماعت دوستی کند دوبه آن منتسب باشد دوستی می‌نماید و با هرکسی که با آن مخالفت ورزد وزیر پرچم آن نیاید نفرت داشته و بلکه با او دشمنی می‌ورزند.

بلکه کارشان به جایی رسیده که با اهل بدعت مانند شیعه و خوارج و باطنی‌ها و صوفی‌ها و دیگر اهل بدعت دوستی می‌نمایند چون آنها به گروهی منسوب‌اند که ایشان هم به آن گروه منتسب هستند، در وقتی که با اهل سنت به خاطر عددم اتسابشان به آنها وراضی نبودن از کارهایشان دشمنی می‌کنند، و اینها اگر به سایه چتر اهل سنت و جماعت بازنگردند و این حزب گراهی‌ها را نزنند و دوستی و دشمنی را فقط بر محور عقیده اسلامی (عقیده اهل سنت و جماعت) انجام ندهند برخطر بزرگی قرار دارند. و استاد ارجمند بکر بن عبدالله ابوزید در برحذر داشتن از این گروهها سخنانی قانع کننده و کافی در این مورد دارد که من این سخن را با کلمات او به پایا می‌رسانم او تحت عنوان (نه گروه‌گرایی و نه حزب‌گرایی است که دوستی و دشمنی بر محور آن انجام می‌گیرد).

می‌گوید: «اهل اسلام نشانی جز اسلام و سلام ندارند، پس ای طالب علم، خداوند در تو و در علمت تو برکت دهد، دانش بجوی و به راه خدا طبق راه سلف دعوت بده و از این گروه به آن گروه داخل مشو زیرا با این کار از گستردگی بیرون بیرون می‌روی و به چهارچوب‌های تنگ وارد می‌شوی، و اسلام تمام برای تو شاهراه و روش است و همه مسلمین جماعت هستند و دست خدا با جماعت است، پس هیچ گروه‌گرایی و حزب‌گرایی در اسلام وجود ندارد و تورا به خدا پناه می‌دهم از اینکه متزلزل باشی و مورد چپاول فرقه‌ها و گروهها و مذاهب باطل و احزاب افراطی قرار بگیری و بر محور آن دوستی و دشمنی کنی، پس بر راه درست علم بجوی و در مسیر حق گام بردار و از سنت‌ها پیروی کن و به راه خدا با بینش و بصیرت دعوت بده و قدر و مقام و فضل اهل فضل و پیشرو بودن آنها را بدان.

و حزب‌گرایی دارای مسیرها و قالب‌های نوپیدا و جدیدی که سلف آنرا نشناخته است از بزرگترین موانع از علم و سبب جدایی از جماعت است چقدر ریسمان وحدت اسلامی به سبب حزب‌گرایی سست شده و مسلمین بر اثر آن به چه مصیبت‌هایی که گرفتار نشده‌اند پس پرهیز خداوند بر تو رحم کند از حزب‌ها و گروه‌هایی که گردانندگان به گرد آن حیران گشته و چشم دوختگان به آن با بدی و شر مواجه شده‌اند، این احزاب مانند میزاب‌ها می‌مانند که آب آلوده نموده‌را جمع می‌نماید و آنرا بی‌هدف به هر سو به هدر می‌دهد، بجز کسی که پرودگارت به او رحم نوده و او بر آنچه پیامبر ﷺ و یارانش (رضی الله عنهم) قرار داشتند قرار داشته باشد^۱»

نامهای شرعی اهل سنت

وقتی بدعت‌ها در اسلام پدید آمدند و شمار فرقه‌های گمراهی زیاد گردید و هر یک به بدعت و هواپرستی خویش دعوت می‌داد با اینکه به ظاهر خود را به اسلام منتسب می‌کردند. در این وقت به ناچار باید اهل حق و اهل عقیده درستی که پیامبر امت را بر آن به جا گذاشته، بدون اینکه کدورتی صفای آنرا بیالاید یا چیزی از بیرون از قبیل هواپرستی یا بدعت‌گذاری در دین به آن وارد شود، با نامهایی که آنها را از اهل بدعت و انحراف در عقیده جدا و متمایز نماید شناخته می‌شدند اینجا بود که اسم‌های شرعی آنها که برگرفته شده از اسلام اغست ظاهر و نمایان شد. از نامهای آنان می‌توان: اهل سنت و جماعت. گروه رستگار. گروه پیروز. سلف‌را. نام برد^۲. و این نامهایی که اهل سنت با آن مشهوراند با آنچه قبلاً بیان شد که آنها دارای لقب و اسمی که با آن شناخته شوند بجز اسلام نیستند تضادی ندارد زیرا این نامها بر اسلام دلالت می‌نماید اما وقتی کسانی از اهل بدعت به اسلام منتسب شدند که آنرا درست تحقیق نکرده بودند این

(۱) حلیة طالب العلم لبکر عبدالله ابوزید ص ۶۱، ۶۲، و حکم الانتماء للمؤلف ایضاً ص ۸۷.

(۲) برای تعریف این نامها و تفصیل در آنها به کتاب (اهل السنة والجماعة، معالم الانطلاقة الكبرى) جمع واعداد محمد عبدالهادی المصری ص ۴۳-۵۶، و حکم الانتماء لبکر عبدالله ابوزید ص ۲۸-۴۰ نگاه کنید.

نامها ظهور پیدا کرد تا بین اهل تحقیق صحیح و درست برای اسلام یعنی اهل سنت و بین کسی که از آن منحرف شده فرق گذاشته شود.

وهرکسی به این نامهای اهل سنت بیاندهد برایشا اشکار خواهد شد که همه این اسمها بر اسلام دلالت می‌کند و بعضی از اینها با تصریح پیامبر ۷ ثابت و بعضی از این نامها بخاطر تحقیق درست و صحیح آنها برای اسلام بر آنها گذارده شده است. و این نامها بطور کامل با نامها و لاقبهای اهل بدعت فرق می‌کند زیرا نامها و القاب اهل بدعت یا به انتساب به اشخاص برمی‌گردد مانند جهیمیه، که به جهم بن صفوان منسوب اند^۱ و زیدیه نسبت به زید بن علی بن حسین^۲، و کلاییه نسبت به عبدالله بن کلاب^۳، و کرامیه نسبت (محمد بن کرام^۴)، و اشعریه نسبت به ابوالحسن اشعری^۱،

(۱) او ابوالمحرز الجهم بن صفوان مولای بنی راسب است، بدعت او در ترمذ ظهور پیدا کرد اسلام بن محرز مازنی او را در مرو اواخر فرمانروایی بنی امیه به قتل رساند، جهم می‌گفت: من نمی‌گویم خدا چیزی هست چون چنین سخنی باعث می‌شود تا خدارا با اشیا تشبیه دهیم، ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۸۶ و مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص ۳۳۸.

(۲) زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب ابوالحسین مدنی ثقه است و فرقه زیدیه به او نسبت داده می‌شود، در خلافت هشام بن عبدالملک قیام کرد و در کوفه در سال ۱۲۲ کشته شد، و زمان تولدش سال ۸۰ بود تقریب التهذیب ص ۲۲۴.

(۳) او عبدالله بن محمد بن کلاب القطان است و فرقه کلاییه به او نسبت داده می‌شود و گفته شده که او سخن و عقیده خود را از میثون نصرانی فرا گرفت، وی دارای کتابی بنام (خلق الافعال) و کتاب (الرد علی المعتزلة) می‌باشد، نگاه کنید الفهرست لابن الندیم ص ۲۵۵.

(۴) محمد بن کرام سجستانی متکلم و شیخ کرامیه حدیثش به خاطر بدعتش از اعتبار ساقط است، وی به خاطر بدعتش هشت سال در نیشابور زندانی شد سپس ازاد گردید و به سوی بیت المقدس رهسپار شد

و یا اینکه به لقب‌هایی نسبت داده می‌شوند که از اصل بدعت آنها بر آمده مانند رافضه که به خاطر اینکه زید بن علی را دور انداخته و یا اینکه چون امامت شیخین را نمی‌پذیرند رافضه گفته می‌شوند، و نواصب چون دشمنی با اهل بیت را نصب العین خود قرار داده نواصب گفته می‌شوند و قدریه چون در مورد تقدیر چیزهایی گفتند، قدریه نامیده می‌شوند و صوفی به خاطر پوشیدن لباس پشمی صوفی نام گرفتند، و باطنیه چون گمان می‌برند که نصوص دارای ظاهر و باطنی هستند باطنیه نامیده شدند و مرجئه چون اعمال را از ایمان دور و جدایی می‌دانستند مرجئه نام گرفتند، و یا اینکه این لقب‌ها به خاطر جدایی کسانی که به آن نام گرفته‌اند از عقیده مسلمانان و جماعتشان است مانند خوارج که چون علیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه شوریدند خوارج نامیده می‌شوند، و معتزله چون رئیس آنها واصل بن عطاء^۲ از مجلس حسن بصری کناره‌گیری کرد معتزله نامیده می‌شدند، پس این نامها و القاب کجا و اسم‌های اهل سنت که برگرفته شده از اسلام است کجا؟ شیخ ابوبکر بن عبدالله ابو زید بعد از ذکر القاب اهل سنت می‌گوید، و این لقب‌های شریف با هر لقبی که بر هر فرقه‌ای باشد از چند نظر فرق می‌کند:

وسال ۲۵۵ در شام درگذشت و یاران و شاگردانش مدتی در کنار قبر او نشستند میزان الاعتدال ذهبی ج ۴ ص ۲۱.

(۱) او ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری است، فرقه اشعریه به او نسبت داده می‌شوند در سال ۲۶۰ یا ۲۷۰ در بصره به دنیا آمد، ابوالحسن ابتدا معتزلی بود سپس از اعتزال توبه کرد، او بسیار شوخ طبع بود در سال (۳۳۰) درگذشت، و فیات الاعیان لابن خلکان ج ۲ ص ۴۴۶.

(۲) وی واصل بن عطاء معتزلی است، او در مجالس حسن بصری شرکت می‌کرد و هنگامی که با او در مورد حکم مرتکب گناه کبیره اختلاف کرد و گفت: او در منزله بین المنزلین است یعنی مرتکب کبیره نه کافر است نه مسلمان از حسن بصری کناره‌گیری کرده او در سال ۸۰ هـ در مدینه به دنیا آمده و در سال ۱۸۱ وفات کرد، و فیات الاعیان لابن خلکان ج ۱ ص ۶۰-۶۴.

اول اینکه اینها نسبت‌هایی هستند که حتی یک‌گ لحظه از امت اسلامی از زمان ساخته شدن آن بر روش پیامبر تاکنون جدا نشده است و این نسبت‌ها همهٔ مسلمین را برراه گروه اول و راه کسانی که در فراگیری علم و طریق فهمیدن آن و در طبیعت دعوت دادن به آن به آنها اقتدا می‌شود دربر می‌گیرد.

دوم اینکه این نسبت‌ها تمام اسلام (کتاب و سنت) را دربر می‌گیرد و آن به نشانی که به کتاب و سنت دمخالف باشد که یا کم باشد یا اضافه برقرآن و سنت اختصاص ندارد.

سوم: اینها لقب‌هایی‌اند که بعضی با سنت صحیح ثابت هستند و بعضی ابراز نشده‌اند مگر در برابر روش‌های هواپرستان و فرقه‌های گمراه تا بدعتشان رد کرده شود و از آنها جدا شوند. چهارم: دوستی و نفرت، و دوستی و دشمنی و رزیدن نزد آنها فقط براسلام انجام می‌گیرد نه چیزی دیگر و نه بر رسم و نشانی‌معیّن و مشخص، بلکه محور دوستی فقط (کتاب و سنت) است و بس.

پنجم: این لقب‌ها سبب نمی‌شود تا آنها برای شخصی غیر از پیامبر ۷ تعصب ورزند. ششم: این لقب‌ها به بدعت و گناه و تعصب و رزیدن برای شخص و یا گروه معینی منجر نمی‌شود، پس وقتی گفته شود (اهل سنت و جماعت) این لقب این خاصیت‌ها را دربر می‌گیرد، و هیچ یکی از گروه‌ها که با نامها و رسم‌های خود از جماعت مسلمین جدا شده‌اند چنین نیستند.

و نیز دیگر لقب‌های اهل سنت هم اینگونه هستند^۱.

بعد از اینکه مغایرت نامها و القاب اهل سنت با نامها و القاب اهل بدعت آشکار شد به ارائه و بررسی مخ^۹ تصر نامهای اهل سنت می‌پردازیم، و معنای هر نام و دلایل را برمشروع بودن و انتساب آن به اسلام بیان می‌داریم.

۱- اهل سنت و جماعت:

(۱) با اختصار به نقل از حکم الانتماء ص ۳۱-۳۷.

این اسنم از دو بخش ترکیب یافته است: أ- اهل سنت ب- جماع.
 اول: اهل سنت: منظور از اطلاق سنت در اینجا معنی اصطلاحی آن است، ومعنی اصطلاحی سنت یعنی فراگیری کامل اسلام همانگونه که در تعریف سنت گذشت.^۱
 بنابراین اگر کسی که اسلام را به طور کامل آنگونه که از جانب خدا و پیامبر آمده تحقیق نماید اهل سنت گفته شود، سخن بدعتی نخواهد بود چون سنت در اینجا مطابق وبه معنی اسلام است.

وهرکسی در احادیث پیامبر در امر به پیروی از سنت تأمل کند مطابقت سنت با اسلام ودر برگرفتن سنت اسلام را، خواهد داشت، ودرک خواهد کرد که اهل تحقیق بدرستی اسلام را اهل سنت معرفی کرده‌اند، در حدیث عرباض بن ساریه^۲، از پیامبر ۷ روایت شده که فرمود:
 (فعلیکم بسنی وسنه الخلفاء الداشدین المهدیین تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فإن کل محدثه بدعه وکل بدعه ضلالة^۳) «... پس بر شما است که سنت من وسنت خلفای راشدین هدایت یافته را دنبال کنید، وبه آن چنگ بزنید وبا دندان آنرا محکم

(۱) به صفحه (۱) نگاه کنید.

(۲) عرباض بن ساریه ابو نجیح صحابی واز اهل صفه بود به حمص آمد بعداز سال ۷۰ درگذشت تقریب التهذیب ص ۳۸۸.

(۳) رواه احمد ج ۴ ص ۱۲۶، وابدوداد ج ۵ ص ۱۳، والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح الترمذی مع تحفة الاحوذی ج ۷ ص ۴۳۸، وابن ماجه ج ۱ ص ۱۵، ح ۴۲، والدارمی ج ۱ ص ۵۷، ورواه الحاکم وقال صحیح لیس له علة، وواقفه الذهبی المستدرک مع التلخیص ج ۱ ص ۹۵-۹۶ ورواه ابن ابی عاصم فی کتاب السنه، ص ۲۹ رقم ۵۴، وابن بطه فی الابانه الکبری ج ۱ ص ۳۰۵-۳۰۷، رقم ۱۴۲، والآجری فی الشریعه ص ۴۶، واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنه والجماعه ج ۱ ص ۷۵ رقم ۸۱، وقال الشیخ ناصر الدین الالبانی سنده صحیح ونقل تصحیحه من الضیاء المقدسی، مشکاة المصابیح ج ۱ ص ۵۸ رقم ۱۶۵.

گیرید، و از امور تازه ایجاد شده بپرهیزید زیرا هر تازهای بدعت است و هر بدعتی گمراهی است».

پیامبر ۷ در مقابل چنگ زدن و تمسک به سنت خود و سنت خلفای خویش ایجاد کردن بدعت‌ها را قرار داده است پس این امر دلالت دارد بر اینکه هر آنچه خارج از سنت پیامبر و سنت خلفای او آنرا دربر نمی‌گیرد از دین شمرده می‌شد پیامبر خروج از سنت خود و خلفای خویش را بدعت قرار نمی‌داد بنابراین این حدیث دلالت می‌کند که سنت پیامبر و سنت خلفای او اسلام را به طور کامل دربر می‌گیرد.

امام بر بهاری می‌گوید: «بدان که اسلام همان سنت است و سنت همان اسلام است، و هیچ یک بدون دیگری بوجود نخواهد آمد پس لازم گرفتن جماعت از سنت است، و هر کسی غیر از جماعت به چیزی دیگر علاقه‌مند شد و از جماعت جدا شد او حلقه اسلام را از گردنش بیرون کرده و گمراه و گمراه کننده خواهد بود».

و با این مناسبت نامگذاری اهل سنت به این نام مشخص می‌شود، و این است که به خاطر اینکه آنها اسلام را بطور کامل و درست تحقیق نموده‌اند اهل سنت نامیده می‌شوند. و همچنین شرعی بودن نامگذاری آنها به اهل سنت ظاهر می‌شود و اینکه این نامگذاری برگرفته شده از این است که آنها خود را مسلمان می‌نامند بلکه این اسم با اسم مسلمان مرادف است همانطور که نصوص بر این مطلب دلالت می‌کند، والله اعلم

دوم جماعت:

اما نامگذاری اهل سنت به جماعت، باید گفت که این اسم آنها با نصی از پیامبر ۷ ثابت است از معاویه بن ابی سفیان ۸ ثابت است که گفت: پیامبر ۷ فرمود: (إن اهل الكتاب فی دینهم افرقوا علی ثنتین و سبعین ملة و إن هذه الامه ستفرق علی ثلاث و سبعین ملة کلها فی النار الا واحده و هی الجماعه، و دنه سیخرج فی امتی اقوام تجاری بهم تلک الالهواء کما یتجاری

الکلب بصاحبه لا یبقی منه عرق ولا مفصل إلا دخله)^۱ «اهل کتاب در دین خود به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، و این امت به هفتاد و سه گروه تقسیم خواهد شد همه در جهنم اند به جز یک گروه و آن جماعت است و بزودی در امت من اقامی بیرون خواهد آمد که این هوا پرستیها در تمام وجود آنها جریان پیدا می کند همانگونه که سگ مبتلا به بیماری هاری صاحبش را به این بیماری مبتلا می نماید و هیچ رگ و مفصلی از او باقی نمی ماند مگر اینکه دچار این بیماری می شود...»

و از انس بن مالک^۲ روایت است که پیامبر ۷ فرمود: (إن امتی ستفترف علی اثنتین وسبعین مله کلهما فی النار إلا واحده وهی الجماعة)^۳ «همانا امت من به هفتاد و دو فرقه تقسیم خواهد شد همه در جهنم خواهند بود مگر یک فرقه و آن جماعت است». منظور از جماعت در اینجا اهل سنت است چون آنها پیروان پیامبر ۷ و اصحابش می باشند و اینها جماعت مسلمین هستند.

(۱) رواه احمد ج ۴ ص ۱۰۲، و ابوداود ج ۵ ص ۵-۶ ح ۴۵۹۷، والدارمی ۲۶۰، ص ۳۱۴، والمروزی فی السنة ص ۵۱، وابن ابی عاصم فی السنة ص ۳۳ ح ۶۵، والآجری - بدون قوله إنه سیخرج - انظر الشریعه ص ۱۸، والحديث صحیح صححه الحاکم ووافقہ الذهبی انظر المستدرک مع التلخیص ج ۱ ص ۱۲۸، وقال اللبانی فی ظلال الجنة فی تخریج السنة (حديث صحيح بما قبله وما بعده) انظر السنة لابن ابی عاصم مع ضلال الجنة ص ۳۳.

(۲) انس بن مالک انصاری خزرجی خادم پیامبر ۷ ده سال خدمت پیامبر را انجام داد، معروف است، در سال ۹۲ یا ۹۳ هجری در حالی که سنش از صد سال گذشته بود درگذشت، تقریب التهذیب ص ۱۱۵.

(۳) رواه ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۲۲، ح ۳۳۹۳، وابن ابی عاصم فی السنة ص ۳۲، ح ۶۴، والحديث صحیح نقل اللبانی تصحیحه عن البوصیری ثم قال: «والحديث صحیح قطعاً لأن له ست طرق اخرى عن انس وشواهد عن جمع من الصحابة...» ظلال الجنة فی تخریج السنة مع السنة لابن ابی عاصم ص ۳۳، وانظر شواهد هذا الحديث مع ذکر من اخرجها فی کتاب (اهل السنة والجماعة معالم الانطلاقة الكبرى) ص ۳۴-۳۶.

امام بربهاری می‌گوید: «بر اساس آنچه ما بیان کردیم جماعت، اصحاب محمد ۷ هستند (رحمهم الله اجمعین) و آنها اهل سنت و جماعت می‌باشند»^۱

علامه عبدالرحمن بن اسماعیل معروف به (ابی شامه)^۲ می‌گوید: وقتی دستور به لازم گرفتن جماعت امد منظور از آن لازم گرفتن حق و پیروانش است، اگرچه تمسک جستگان به حق کم باشند و مخالف حق زیاد باشند زیرا حق همان است که جماعت اول از پیامبر واصحابش بر آن بوده‌اند و کثرت و شمار زیاد اهل باطل که بعد از آنها آمده‌اند اعتباری ندارد»^۳.

وقاضی ابن ابی العز حنفی^۴ می‌گوید: «و جماعت جماعت مسلمین است و آنها اصحاب و تابعین و پیروان آنها به نیکی تا روز قیامت هستند»^۵.

شاطبی در مورد تفسیر جماعت پنج قول از علما ذکر کرده که همه برایم محور دور می‌زنند که منظور از جماعت اهل سنت است من با اختصار آن اقوال را نقل می‌کنم:

اول جماعت انبوه و توده بزرگ اهل اسلام است آنچه از امر دین آنها بران باشند حق است و هرکسی با آنها مخالفت ورزد به مرگ جاهلی مرده است. فرق نمی‌کند چه در چیزی از

(۱) شرح السنه ص ۲۱.

(۲) او عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم بن عثمان امام علامه ذو الفنون شهاب الدین ابوشامه مقدسی الاصل دمشق شافعی است، فقیه وقاری بود قرآن را در کمتر از ده سالگی خواند او متواضع و بی تکلف بود و در سال ۶۶۵ وفات نمود، انظر فوات الوفيات لمحمد شاکر الکتبی ج ۲ ص ۲۶۹-۲۷۱.

(۳) الباعث علی انکار البدع والحوادث ص ۳۴.

(۴) او صدر الدین محمد بن علاء الدین علی بن محمد بن محمد بن ابی العز الحنفی الصالحی است، به فراگیری علم مشغول شد و در آن ماهر شده و تا مدتی به تدریس و فتوا دادن و سخنرانی پرداخت سپس قضاوت دمشق را به عهده گرفت و پس از آن در مصر مقام قضاوت را به دست گرفت و پس از یک ماه استعفا داد در سال ۷۹۲ درگذشت نگاه کنید شذرات الذهب ج ۶ ص ۳۲۶.

(۵) شرح العقیده الطحاویة ص ۴۳۱.

شریعت با آنها مخالفت ورزد یا در امام و حاکمشان با آنها مخالفت کند او با حق مخالفت ورزیده است، و ابو مسعود انصاری^۱ و ابن مسعود^۲ نیز چنین گفته‌اند.

شاطبی می‌گوید: «بنابراین گفته مجتهدین امت و علما آن و اهل شریعت که به آن عمل می‌کنند در جماعت داخل قرار می‌گیرند و دیگران در حکمشان داخل قرار هستند زیرا آنها پیرو و اقتدا کننده به آنها هستند پس هرکس از جماعت آنها بیرون شود کسانی هستند که جدا و متفرق شده‌اند و آنها شکار شیطان خواهند بود و تمام اهل بدعت در زمره اینها داخل‌اند چون آنها با پیشانان این امت مخالف هستند، و به هیچ صورتی در انبوه و توده آنها داخل نخواهند بود»

دوم: اینکه آن جماعت ائمه علمای مجتهد است پس هرکس از آنچه علمای امت بر آن بوده‌اند بیرون رود به مرگ جاهلی مرده است زیرا علما جماعت خدا هستند و خداوند آنها را بر جهانیان حجت قرار داده و منظور از فرموده پیامبر ۷ آنها هستند که فرموده: (إن الله لن یجمع امتی علی ضلالة)^۳ «همانا خداوند هرگز امت من را بر گمراهی اتفاق نخواهد کرد» زیرا مردم عوام دین خود را از آنها فرامی‌گیرند و در هنگام پیش آمدن مشکلات به آنها مراجعه

(۱) او عقبه بن عمرو بن ثعلبة انصاری ابو مسعود بدری صحابی بزرگواری است که قبل از سال چهل هجری و یا بعد از آن وفات کرد تقریب التهذیب ص ۳۹۵.

(۲) او عبدالله بن مسعود بن غافل بن حبیب الهذلی، ابو عبدالرحمن از سابقین اولین و از علما بلند پایه اصحاب است، فضایل او فراوان است، و عمر او را به عنوان امیر کوفه تعیین کرد، در سال ۳۲ یا سال بعد از آن درگذشت تقریب التهذیب ص ۳۲۳.

(۳) رواه ابن ابی عاصم فی السنه ص ۴۱ رقم ۸۳، ۸۳، ۸۴، ورواه الهیثمی فی مجمع الزوائد ج ۵ ص ۲۱۸ و قال: «رواه الطبرانی باسنادین رجال احدهما ثقات رجال الصحیح خلا مرزوق، مولی آل طلحه وهو ثقة» وحسنه اللبانی فی ظلال الجنة المطبوع مع السنة ص ۴۴، ۴۱، و فی سلسله الاحادیث السحیحة ج ۳ ص ۳۱۹، ۳۲۰ رقم ۱۳۳۱.

می‌کنند و مردم عوام دنباله‌رو و پیرو آنها هستند پس معنی گفتهٔ پیامبر ۷ که فرمود: «هرگز امت من برگمراهی اتفاق نخواهد کرد» یعنی علما امت من برگمراهی اتفاق نخواهند کرد. عبدالله بن مبارک و اسحاق بن راهویه^۱ و گروهی از سلف چنین گفته‌اند و نیز رأی اصولی‌ها نیز همین است.

شاطبی می‌گوید: بنابراین گفته کسی که عالم مجتهدی نیست در این داخل نخواهد بود، زیرا او در گروه اهل تقلید داخل است و نیز هیچ یک از اهل بدعت و در آن داخل نمی‌شود، زیرا اولاً عالم بدعت به وجود نمی‌آورد بلکه کسی در دین بدعت ایجاد می‌کند که ادعای علم می‌نماید اما در واقع عالم نیست و چون بدعت او را از زمرهٔ کسانی که گفته‌اشان اعتبار می‌شود، بیرون کرده است.

سوم: اینکه جماعت بویژه اصحاب گفته می‌شود زیرا آنها کسانی هستند که ستون دین را برپا و پایه‌های آنرا محکم نمودند و آنها کسانی هستند که هرگز برگمراهی اتفاق نمی‌کنند و در غیر از آنها در دیگران چنین چیزی ممکن است. و از کسانی که این قول را گفته‌اند یکی عمر بن عبدالعزیز^۲ است.

شاطبی می‌گوید: بنابراین گفته لفظ جماعت مطابق با روایتی دیگر از پیامبر ۷ است که فرمود: (ما انا علیه الیوم واصحابی)^۳ «آنچه من واصحاب من بر آن هستند» گویا او آنچه به آنها

(۱) او اسحاق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلی، ابو محمد بن راهویه مروزی است، ثقه و حافظ و مجتهد و در سطح احمد بن حنبل بود، ابوداود گفته است که او اندکی قبل از مرگش تغییر کرده بود در سن ۷۲ سالگی در سال ۲۳۸ درگذشت. تقریب التهذیب ص ۹۹.

(۲) عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن الحکم بن ابی العاص الاموی، امیر المؤمنین مادرش ام عاصم بنت عاصم بن عمر بن خطاب است، در زمان ولید امارت مدینه را به عهده گرفت و از خلفای راشدین شمرده می‌شود در سال ۱۰۱ در چهل سالگی درگذشت تقریب التهذیب ص ۴۱۵.

(۳) قبلاً به طرق این حدیث و کسانی که آنرا تخریح کرده‌اند اشاره شد ()

گفته‌اند و آنرا سنت قرار داده‌اند مراجعه می‌نمایند، و آنچه آنها در آن اجتهاد کرده‌اند به طور مطلق حجت است، پس بنابراین قول اهل بدعت به طور قطع در جماعت داخل نیستند.

چهارم: جماعت، جماعت اسلام است و هرگاه برامری اجماع نمایند بر دیگر اهل ملت‌ها واجب است که از آنها پیروی کنند، و اینها هستند کسانی که خداوند برای پیامبرش تضمین نموده که آنها را برگمراهی جمع و متحد نکند.

شاطبی می‌گوید: «گویا این قول به قول دوم برمی‌گردد و آنچه آن اقتضا می‌کند این نیز اقتضا می‌نماید و یا اینکه به قول اول برمی‌گردد و این روشن‌تر است، و همان معنایی که در قول اول است که باید مجتهدین در میان آنها باشند در این قول هم وجود دارد در این صورت بنابراین گفته با اجتماع آنها اصلاً بدعتی نخواهد بود پس آنها گروه رستگار هستند».

پنجم: آنچه امام طبری^۱ اختیار نموده‌است که جماعت یعنی جماعت مسلمانان وقتی که همه بربیک امیر جمع شدند، بنابراین پیامبر به پیروی از این جماعت امر نموده و از پراکندگی وجدایی امت در آنچه بر آن اتفاق نموده‌اند نهی کرده است

شاطبی می‌گوید: «نتیجه این است که جماعت به اجتماع برامام موافق با کتاب و سنت برمی‌گردد و این مشخص است که اجتماع بر غیر از سنت از معنای جماعت مذکور در احادیث بیان شده می‌باشد مانند خوارج و کسانی که مانند آنها هستند.

پس این پنج قول هستند که همه بر این محور دور می‌زنند که اهل سنت و اهل اتباع همان کسانی هستند که احادیث آنها را شامل می‌شود^۲.

(۱) او محمد بن جریر طبری امام بزرگوار و مفسر است در سال ۳۱۰ وفات کرد خطیب می‌گوید: ابن جریر یکی از علمایی است که به گفته او حکم می‌شود، و به رأی او مراجعه می‌شود چون دارای شناخت و فضل بود... لسان المیزان ابن حجر ج ۵ ص ۱۰۰.

(۲) انظر الاعتصام للشاطبی ج ۲ ص ۲۶-۲۶۵.

پس با این مشخص شد که منظور از جماعت در احادیث، اهل سنت می‌باشد و گفته‌هایی که در تفسیر جماعت ذکر شد با اینکه در الفاظ آن اختلافهایی وجود دارد اما در نهایت معانی همه گفته‌ها در حق اهل سنت جمع می‌شود، وامکان ندارد که تحت این تفسیرها یا در یکی از آن کسی از اهل بدعت داخل شود زیرا اهل بدعت اهل تفرقه و اختلاف‌اند که منافی با اجتماع وائتلاف است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «بنا بر این این گروه اهل سنت و جماعت نامیده شد و آنها توده وانبوه بزرگ هستند، و اما فرقه‌های دیگر اهل پراکندگی و تفرقه و بدعت و هوا پرستی هستند و هیچ یک از این گروه‌ها نزدیک به گروه رستگار نیست چه برسد به اینکه به اندازه آن باشد بلکه هر گروهی در نهایت اقلیت قرار دارد و شعار این گروه‌ها جدایی از کتاب و سنت و اجماع است»^۱

۲- گروه رستگار:

این لقب از مفهوم حدیث گذشته در مورد تفرقه امت اخذ شده است جایی که پیامبر ﷺ تصریح نموده که همه گروه‌ها به جهنم خواهند رفت بجز یکی که در بهشت خواهد بود بنابراین از این مفهوم گفته شده که گروهی که پیامبر خیر داده که در جنت خواهد بود (گروه رستگار) است.

و بعضی از اهل علم گفته‌اند که این نامگذاری از آنچه در حدیث بیان گردیده برگرفته شده است و از پیامبر ﷺ درباره فرقه و گروه نجات یافته و رستگار پرسیده شد و او اوصاف آنرا بیان کرد.

(۱) مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۳۴۵-۳۴۶.

آجری^۱ می‌گوید: پس از پیامبر ۷ پرسیده شد که (نجات یافته ورستگار کیست؟) پیامبر ۷ در حدیثی فرمود: (ما انا علیه واصحابی) «آنچه من واصحابم بر آن هستیم» و در حدیثی فرمود: (السواد الاعظم) «انبوه بزرگتر» و در حدیث دیگر فرمود: (واحدة فی الجنة وهی الجماعة) «یکی در بهشت است و آن جماعت می‌باشد»^۲

و از ابویوسف بن اسباط^۳ روایت شده که گفت: «اصول بدعت‌ها چهارتا هستند، روافض، خوارج، قدریه، و مرثئه، سپس از هر گروهی هیجده گروه منشعب شده و می‌شوند هفتاد و دو گروه و هفتاد و سومین گروه جماعت است که پیامبر ۷ فرموده است، آن رستگار می‌باشد»^۴.

و شیخ الاسلام در پاسخ پرسشی که از او در مورد حدیث تقسیم شدن امت پرسیده شد می‌گوید: «الحمد لله... این حدیث در کتابهای سنن ابی‌داود^۵ و ترمذی^۱ و نسائی^۲ و غیره

(۱) وی امام ابوبکر محمد بن حسین بغدادی محدث، ثقة، حافظ، صاحب تالیفات و احادیث است، او حنبلی بود گفته شده که شافعی بود، کتابهای بسیاری تصنیف نمود به مکه آمد و در سال ۳۶۰ در آنجا فوت کرد. شذرات الذهب ج ۳ ص ۳۵.

(۲) الشریعة ص ۱۴ و تخریج روایات الحدیث والحکم علیها. انظر السنه لابن ابی عاصم مع ظلال الجنة ص ۳۲-۳۵، و سلسله الاحادیث الصحیحه ج ۳/۱ ص ۱۲-۳۲ ح ۲۰۳، ۲۰۴ و کتاب اهل السنة والجماعه معالم الانطلاقة الكبرى ص ۳۴-۳۶.

(۳) یوسف بن اسباط شیبانی زاهد و واعظ، ابن معین او را ثقة قرار داده است و ابوحاتم گفته است: او حجت نیست و بخاری گفته است او کتابهایش را زیر خاک کرده بود، بنابراین به صورت مناسب حدیثش را ارائه نمی‌داد، نگاه کنید میزان الاعتدال ذهبی ج ۴ ص ۴۶۲.

(۴) الشریعه للأجری ص ۱۵.

(۵) او سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد ارازدی سجستانی ابوداود است، ثقة و حافظ است صاحب سنن و کتابهای دیگر است از علمای بلند پایه است و در سال ۷۵ درگذشت تقریباً التهذیب ص ۲۵۰.

معروف است...» سپس بعد از ذکر حدیث با متن آن می‌گوید: ودر روایتی آمده است که مردم گفتند: ای پیامبر خدا گروه رستگار و نجات یافته چه کسی هست؟ فرمود: (من کان علی مثل ما أنا علیه الیوم واصحابی) «هرکسی من واصحابم برآن هستم قرار داشته باشد» ودر روایتی آمده است که فرمود: (هی الجماعه یدالله علی الجماعه) «این جماعت است و دست خدا بر جماعت است»^۳

پس در صورت ثابت بودن روایت پرسیدن اصحاب از پیامبر ﷺ که: (فرقه نجات یافته کدام است؟) این نامگذاری با نص و تصریح پیامبر ﷺ ثابت است، وگرنه از مفهوم حدیث این گرفته شده است و به نظر من چنین می‌رسد^۴ والله اعلم

و به هر حال چه این نام از مفهوم حدیث برگرفته شده باشد یا از متن و عبارت آن یک نامگذاری شرعی و از حدیث پیامبر ﷺ ثابت است.

این مطالبی بود در مورد ثبوت این نامگذاری اما در مورد اینکه اهل سنت سزاوار این اسم هستند و منظور از آن اهل سنت می‌باشند هیچ شکی در این نیست، زیرا پیامبر ﷺ صفت فرقه رستگارا ذکر نموده ودر بعضی روایات آمده که آن (جماعت است) ودر بعضی روایات آمده

(۱) محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی ابو عیسی است صاحب جامع و یکی از ائمه می‌باشد در سال ۲۷۹ وفات کرد تقریب التهذیب ص ۵.

(۲) وی احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر بن دینار، ابو عبدالرحمن نسائی، حافظ و صاحب سنن اس، در سال ۳۰۳ درگذشت تقریب التهذیب ص ۸۰.

(۳) مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۳۴۵.

(۴) زیرا من در روایت حدیث نزد کسی که طرق آنرا جمع کرده و در آنجا سؤال صحابه رسول الله ﷺ را (من الفرقة الناجیه؟) پیدا نکردم و شاید کسی از اهل علم که معنی این را نقل کند معنایش را نقل کرده باشد.

که (هرکسی بر چیزی باشد که من واصحابم بر آن قرار داریم) و در بعضی (انبوه بزرگ)^۱ آمده و اینها صفات و لقبهای اهل سنت هستند.

و اطلاق نهادن این اسم (فرقه و گروه رستگار) بر اهل سنت میان عام و خاص معروف است حتی بعضی از علمای سلف. این اسم را عنوان کتابهای خود در مورد ارائه عقیده اهل سنت گذارده و از دیگر نامهای اهل سنت فقط به همین بسنده نموده‌اند زیرا این نام میان مردم مشهور است همانگونه که امام ابن بطه^۲ در کتابش (الابانه عن شریعة الفرق الناجیة و مجانبه الفرق المذمومة) چنین نموده است.

و امام ابن قیم در (الكافیة الشافیة فی الانتصار للفرقة الناجیة) و آنچه تاکید می‌کند که اهل سنت به این نامگذاری سزاوارتراند مطلبی است که محققان در مورد فرقه‌ها و گفتارها بیان داشته‌اند که اهل سنت و جماعت همان فرقه نجات یافته و گروه رستگار هستند..

بغدادی^۳ فصلی در آخر کتابش (الفرق بین الفرق) قرار داده و عنوان آنرا (فی بیان اوصاف الفرق الناجیة، و تحقیق النجاة لها، و بیان محاسنها)^۴ گذارده است،

(۱) قبلاً به مراجعی که طرق این حدیث را جمع کرده است اشاره شد ص(۱).

(۲) او عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان، ابو عبدالله العکبری معروف به ابن بطه، بسیار امرکننده به معروف و اخبار منکر غیر از او به دست کسی نرسیده است، او یک شیخ صالح و مستجاب الدعوة بود، در عکبره سال ۳۸۷ فوت کرد، طبقاً الحنابله لابن ابی یعلی ج ۲ ص ۱۴۴.

(۳) او ابو المنصور عبدالقاهر بن محمد بغدادی فقیه شافعی اصولی ادیب، او در شماری از فنون ماهر بود خصوصاً در علم ریاضی مهارت داشت و او به علم ارث و نحو شناخت داشت. در علوم مختلف کتاب تالیف نمود و در هفده فن تدریس نمود. در سال ۴۲۹ در شهر اسفراین درگذشت و فیات الاعیان لابن خلکان ج ۳ ص ۲۰۳.

(۴) الفرق بین الفرق ص ۳۱۳.

سپس فصل دوم را با این عنوان ذکر کرده (فی بیان تحقیق النجاة لاهل السنة) او تحت این عنوان گفته است: «وقتی پیامبر ۷ تقسیم شدن امتش را به هفتادوسه گروه بیان داشت و خبر داد که یکی از این گروهها نجات یافته خواهد بود، از گروه نجات یافته و از صفت آن پرسیده شد، اشاره کرد به سوی کسانی که بر آنچه قرار دارند که او واصحابش بر آن قرار دارن، و ما امروز از گروههای امت به جز اهل سنت و جماعت روهی دیگر را که مطابق با آنچه اصحاب بر آن بوده اند باشد نمی بینیم، فقهای امت و متکلمان صفاتی آنها از اهل سنت چنین هستند نه رافضه و قدریه و خوارج و جهمیه و نجاریه و مشبهه و غلاه و حلولیه»^۱

و همچنین اسفرائینی^۲ در این موضوع فصل ویژه ای در کتابش (التبصیر فی الدین) آورده که عنوان آنرا (فی طریق تحقیق النجاة لاهل السنة والجماعة فی العاقبة) گذاشته است.^۳

(۱) الفرق بین الفرق ص ۳۱۸، ۳۱۹.

(۲) او شهنور بن طاهر بن محمد اسفرائینی ابو مظفر است، امام اصول دان فقیه مفسر است، نظام الملک اورا به طوس مرتبط قرار داد، وی در زمینه تفسیر و اصول کتابهایی تصنیف نمود و برای طلب علم سفر کرد در سال ۴۷۱ درگذشت طبقات الشافعیه از سبکی ج ۵ ص ۱۱.

(۳) اینجا یک سوال ممکن است پرسیده شود که چگونه تواز بغدادی و اسفرائین در مورد اینکه گروه رستگار اهل سنت است نقل نمودی نقل کرده می شود با وجود اینکه آنها از علمای اشاعره هستند و به نظر آنها اشاعره در اهل سنت داخل اند؟ می گوئیم اشاعره انکار نمی کنند که اهل سنت و جماعت گروه نجات یافته می باشند بلکه آنها به این امر اعتراف می کنند اما آنها ادعا می کنند که اشاعره را اهل سنت در اینکه فرقه رستگارند یک هستند زیرا بغدادی وقتی از اهل سنت سخن گفته می گوید: و در این جماعت اصحاب مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری و ابن حنیفه و ابن ابی لیلی و اصحاب ابی ثور و اصحاب احمد بن حنبل داخل هستند. «الفرق بین الفرق ص ۳۱۴».

بنابراین مانعی نیست که از سخنان آنها آنچه را که مطابق با حق است نقل کنیم و آن اینکه آنها می پذیرند که اهل سنت گروه نجات یافته می باشند. گرچه ما قبول نمی کنیم که آنها در اهل سنت داخل هستند.

سپس می‌گوید: کسانی که دارای این صفت‌ها که بعضی از آن در این گفته الهی بیان شده باشند [قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ]^۱ ترجمه: بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.

و در میان گروه‌های امت گروهی که بیشتر از احادیث و سنت پیامبر از این گروه پیروی کند وجود ندارد بنابراین اینها اهل حدیث نامیده شده‌اند و اهل سنت و جماعت نام گرفته‌اند. و یکی اینکه وقتی از پیامبر ۷ از گروه نجات یافته شده پرسیده شد فرمود: «آنچه من واصحابم بر آن هستیم» و این صفت برای اهل سنت ثابت شده زیرا آنها اخبار و احادیث را از پیامبر ۷ و اصحاب (رضی الله عنهم) نقل می‌کنند.^۲

و شیخ حافظ حکمی^۳ تحت عنوان (الفرقة الناجية) می‌گوید: و پیامبر راستگو خبر داده است که گروه نجات یافته کسانی هستند که بر آنچه باشند که پیامبر و اصحابش بران بوده‌اند و این صفت شایسته حاملان و حافظان و تسلیم شدگان و تمسک جویندگان به آن می‌باشند منظورم از آن امامان حدیث و ماهران در سنت می‌باشد.^۴

(۱) سوره آل عمران آیه (۳۱) .

(۲) التبصیر فی الدین ص ۱۸۵.

(۳) حافظ بن احمد بن علی الحکمی فقیه ادیب و از علمای جیزان است در روستای سلام از توابع شهر مضایا دیده به جهان گشود او در صحرا پرورش یافت و گوسفند می‌چراند، سپس قرآن را خواند و چون به شانزده سالگی رسید به طلب و آموختن علم پرداخت و همچنان گوسفندانش را می‌چراند پس از آن برای درس خواندن از همه چیز دست کشید و لیاقت و فضلش آشکار شد، و کتابهایی تالیف کرد که بیشتر آنها به هزینه ملک سعود بن عبدالعزیز چاپ شده است، در سال ۱۳۷۷ هـ در مکه وفات کرد، الاعلام زر کلیص ۱۵۹ ج ۲.

(۴) به معارج القبول ج ۱ ص ۱۹ نگاه کنید.

وبا این صحت نامگذاری اهل سنت به فرقه نجات یافته و اینکه این اسم از نامهای شرعی ثابت با حدیث پیامبر وبا شهادت اهل علم و تحقیق ۵ و نظر از اهل سنت و دیگران است روشن می شود.

۳- گروه پیروز:

در سزاوار بودن اهل سنت به این اسم گفته پیامبر ۷ دلالت دارد که معاویه بن قره^۱ از پدرش روایت می کند که پیامبر فرمود: (لا تزال طائفة من امتی منصورین لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة^۲)

همواره گروهی از امت من برحق پیروز خواهند بود هرکسی آنها را یاری نکند به آنها زیانی نخواهد رساند تا اینکه قیامت برپا خواهد شد.

و در صحیحین در روایت مغیره^۳ بن شعبه ۸ آمده که پیامبر ۷ فرمود: (لا تزال طائفة من امتی طاهرین حتی یاتی امر الله وهم ظاهرون^۱)

(۱) معاویه بن قره بن ایاس بن هلال مزنی، ابو ایاس بصری ثقه است. در سال ۱۱۳ در ۷۶ سالگی درگذشت تقریب التهذیب ص ۵۳۸.

(۲) رواه احمد فی المسند ج ۴ ص ۴۳۶، ج ۵ ص ۳۴، و الترمذی وقال حسن صحیح، انظر سنن الترمذی مع التحفة ج ۶ ص ۳۳ ح ۲۲۸۷، وابن ماجه فی سننه ج ۱ ص ۴ ح ۶، واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۱۱۲ ح ۱۷۲ و الحدیث صحیح قال عنه اللبانی فی صحیح ابن ماجه ج ۱ ص ۶ (صحیح) وقال فی سلسلة الاحادیث الصحیحة ۱/۳/۱۳۵: (واعلم ان الحدیث صحیح ثابت مستفیض عن جماعة من الصحابة) وانظر بعض طرقة فی صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۵۲۳-۱۵۲۵، و کتاب (اهل السنة والجماعة معالم الانطلاقة الكبرى) ص ۳۶-۳۸.

(۳) مغیره بن شعبه مبن مسعود بن معتب تقفی صحابی مشهوری است قبل از صلح حدیبیه مسلمان شد و امارت بصره و پس از آن کوفه را به دست گرفت و طبق قول صحیح در سال ۵۰ وفات نمود. تقریب التهذیب ص ۵۴۳.

همیشه گروهی از امت من پیروزاند تا اینکه امر الهی پیش آنها می‌آید و آنان همچنان پیروزاند.

و این گروه پیروز اهل سنت است همان‌طور که ائمه تصریح کرده‌اند: بخاری می‌گوید: آنها اهل علم هستند، و احمد بن حنبل می‌گوید اگر آنها اهل حدیث نباشند، پس من نمی‌دانم چه کسانی هستند، و قاضی عیاض^۲ می‌گوید: منظور احمد اهل سنت و جماعت و کسانی که به مذهب اهل حدیث معتقدند بوده است^۳.

همچنان که شیخ الاسلام ابن تیمیه در ضمن تعریف اهل سنت این مطلب را تصریح نموده است می‌گوید: «و آنها، گروه پیروز کسانی هستند که پیامبر ۷ در مورد آنها فرموده است: (لا تزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرين لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی تقوم الساعة) همیشه گروهی از امت من برحق خواهند بود و پیروزاند هرکسی آنها را یاری نکند به آنها زیانی نخواهد رساند و نیز کسی که با آنها مخالفت ورزد به آنها زیانی نمی‌رساند تا اینکه قیامت برپا می‌شود»^۴.

- (۱) صحیح البخاری (کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة - باب قول النبی ۷ لا تزال طائفة...) فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۹۳ ح ۷۳۱۱، و صحیح مسلم (کتاب الامارة باب قوله ۷ لا تزال طائفة...) ج ۳ ص ۱۵۲۳ ح ۱۹۲۱.
- (۲) او ابو الفضل قاضی عیاض بن موسی بن عیاض علامه یحصبی سبئی مالکی حافظ و یکی از شخصیت‌های برجسته است در سال ۴۷۶ به دنیا آمد و قضاوت سبته را به عهده گرفت سپس مقام قضاوت در غرناطه را بدست گرفت، و پس از آن کتابهای شگفت‌انگیزی تالیف نمود در سال ۵۴۴ در گذشت. شذرات الذهب ج ۴ ص ۱۳۸.
- (۳) شرح النووی علی صحیح مسلم ج ۱۳ ص ۶۶، ص ۶۷ و انظر فتح الباری لابن حجر ج ۱ ص ۱۶۴، و انظر بعض اقوال ائمة السلف فی تعیین هذه الطائفة فی سلسلة الاحادیث الصحیحة للالبانی: ۳/۱ ص ۱۳۴-۱۴۲.
- (۴) مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۱۵۹.

می‌گوییم: واقعیت نیز به این شهادت می‌دهد زیرا هرکسی که تاریخ را می‌داند خواهد دانست که اهل سنت گروه پیروانند چون همواره خداوند برای آنها عقیده‌اشان (عقیده اسلامی) را توسط امامانی تجدید می‌کند که هرگاه نشانه‌های^۱ عقیده از بین می‌رود مردم را به عقیده اسلامی باز می‌گردانند مانند امام احمد بن حنبل (امام اهل سنت) و امام بخاری و امام عثمان بن سعید الدارمی^۲ و دیگر علمای سلف (رحمهم الله) وقتی که بدعت جهیمیه در تعطیل و انکار صفات باری تعالی و ادعای مخلوق بودن قرآن در نیمهٔ اخیر قرن دوم و آغاز قرن سوم هجری انتشار یافت این علما با آن مبارزه نمودند.

و در قرن هفتم هجری هنگامی که مذاهب کلامی و فلسفه‌های بیگانه و طریقه‌های صوفیانه مردم را با دعوت دادن به این بدعت‌ها و اندیشه‌ها از عقیدهٔ درست منحرف کرده بودند افرادی مانند شیخ الاسلام ابن تیمیه و پس از او شاگردش امام ابن قیم (رحمهما الله تعالی) و دیگر علمایی که راه انهار^۱ در پیش گرفته بودند برای تجدید و احیای عقیده اسلامی برخاستند.

(۱) دل علی ذلك الحديث الشريف الذي رواه ابوهريره χ عن النبي γ أنه قال «ان الله يبعث لهذه الامة على رأس كل مائه سنة من يجدد لها دينها» رواه ابوداود ج ۴ ص ۸۰ ح ۴۲۹۱ وقد صححه السخاوى ونقل تصحيحه الحاكم له فى المقاصد الحسنة ص ۲۰۳ وقال عنه الشيخ عبدالعزيز بن باز: استاده جيد، انظر عقيدة الشيخ محمد بن عبدالوهاب لفضيلة شيخنا الدكتور صالح العبود ص ۹، وقال اللباني وسنده صحيح ورجاله رجال مسلم. انظر سلسلة الاحاديث الصحيحة ج ۲ ص ۱۵۱ ح ۵۹۹.

(۲) او امام ابو سعيد عثمان بن سعيد الدارمی السجزی حافظ مسند وصاحب تالیفات است او به شدت با اهل بدعت برخورد می‌نمود و بر سنت استوار بود در سال ۲۸۰ درگذشت. انظر شذرات الذهب ج ۲ ص ۱۷۴.

و در قرن دوازدهم^۱ هجری شخصیت‌هایی چون شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب (رحمه الله) که خداوند بوسیله او عقیده درست و صحیح را بعد از اینکه جهالت و شرک و همتا قرار دادن برای خدا و خواستن نیازها از قبرها و درختان و سنگ‌ها مردم را در همه جا فرا گرفته بود تجدید نمود و او مردم را به آن بازگرداند.

وما تا امروز به فضل خدا سپس به برکت دعوت شیخ از نعمت صفای عقیده و سلافت فکر و روشن بودن روش در دعوت دادن به راه خدا با بینش برخوردار و بهرمنند هستیم خداوند از طرف ما و مسلمانان به شیخ بهترین پاداش را بدهد.

پس این بزرگترین دلیل و روشن‌ترین حجت و راست‌ترین دلیل بر این است که اهل سنت و جماعت گروه پیروز هستند که هرکسی آنرا یاری نکند تا روزی قیامت به آن ضرری نخواهد رساند، پس خداوند را بر فضل و توفیق او سپاس می‌گوییم.

۴- سلفی‌ها:

و به اهل سنت و جماعت به خاطر پیروی آنها از روش سلف صالح که اصحاب و تابعین و پیروان آنها به خیر و هدایت هستند سلفی گفته می‌شود.

در فرهنگ آمده است: «سلف یعنی پدران و خویشاوندان پیشین تو»^۲

و قلشانی می‌گوید: «سلف صالح آن گروه اسلام که در علم و دانش راسخ بودند و به راهنمودهای پیامبر ۷ رهنمون شده بودند و حافظان سنت نبوی بودند خداوند آنها را برای صحبت و همراهی پیامبرش برگزیده بود و آنها را برای اقامه دین خود انتخاب کرده بود»

(۱) انظر جهود الائمة فی اتلذفاع عن عقيدة السلف فی البداية والنهاية لابن كنير (ط دار الريان) ج ۵ ص ۳۴۵ وما بعدها، والصفات الالهية لفضيلة شيخنا الدكتور محمد امان بن عيل الجامي ص ۹۷-۱۳۸، وعقيدة الشيخ محمد بن عبدالوهاب لفضيلة شيخنا الدكتور صالح العبود.

(۲) القاموس المحيط ج ۳ ص ۱۵۳.

و باجوری^۲ می‌گوید: آنها کسانی هستند که قبل از سال پانصد هجری زیسته‌اند، و در سه قرن اصحاب و تابعین و پیروان تابعین قرار داشته‌اند.^۳ پس اطلاق سلفی بر اهل سنت و جماعت در هر زمان و مکانی به طور کامل با واقعیت حال آنها بر آن استوار است موافق و مطابق است. و اگر اهل سنت سلفی نامیده شوند این بدعت نیست زیرا واژه یلف به طور کامل با واژه اهل سنت و جماعت همسان و برابر است و این مطلب با اندکی تامل درک می‌شود که هر دو واژه بر اصحاب صدق پیدا می‌کند آنها هم سلف هستند و اهل سنت و جماعت هستند.

و در اینجا شاید بعضی اعتراض کنند که طلاق سلفی بر اهل سنت و جماعت معاصر درست نیست زیرا این طلاق با لغت مخالف است زیرا سلف در لغت یعنی پدران و نیاکان گذشته، و اگر ما بپذیریم که این اسم را بر اهل سنت گذشته به اعتبار اینکه سلف شما هستند اطلاق شود، اما این را نمی‌پذیریم که شما امروز این واژه را بر خودتان اطلاق می‌نمایید زیرا چنین چیزی با قواعد لغت مخالف است.

(۱) تحرير المقالة من شرح الرسالة ص ۳۶ (مخطوط) بواسطة (المفسرون بين التاويل والاثبات) للمغراوي ج ۱ ص ۱۷.

(۲) او ابراهيم بن محمد بن احمد باجوری است، شيخ جامع ازهر و از فقهای شافعی بود او به باجور از روستاهای منوفیه در مصر نسبت داده می‌شود و در آنجا به دنیا آمد و در آنجا پرورش یافت و در ازهر علم آموخت و حاشیه‌های زیادی نوش. ریاست ازهر را در سال ۱۲۶۳ به دست گرفت تا اینکه در سال ۱۲۷۷ در قاهره وفات کرد الاعلام زرکلی ج ۱ ص ۷۱.

(۳) شرح الباجوری علی الجوهرة ص ۸۲.

در جواب می‌گوییم: منظور از سلف در اینجا معنای آن یعنی (گذشته) نیست بلکه منظور انتساب به پیشینان گذشته می‌باشد و این چیز در لغت^۱ گنجایش دارد پس همانطور که درست است که ما بگوییم: سنی نسبت به (اهل سنت) نیز درست است که بگوییم: (سلفی) نسبت به (سلف) و فرقی نمی‌کند.

شیخ بکر بن عبدالله ابوزید می‌گوید: «وکسانی که بر روش پیامبر ۷ پابرجا هستند به سلف صالحشان در این مورد نسبت داده شده‌اند، بنابراین به آنها گفته شده: (سلف و سلفی‌ها) و به نسبت به سلف (سلفی) گفته می‌شوند».

و سلف در اینجا به معنای «قدیم» نیست، همانگونه که لفظ (خلف) به معنای بازمانده نیست، بلکه لفظ خل در یکی از معنایش یعنی فاسد و بدکار. اگر به فتح لام باشد، ولی اگر با سکون لام خوانده شود (خلف) آن وقت فقط به معنای فاسد و بدکار است نه چیزی دیگر، و به معنای صالح نخواهد بود، همانگونه که خداوند متعال فرموده است: [فخلف من بعدهم خلف]^۲ ترجمه: بعد از آنان فرزندان ناخلفی جایگزین شدند.

بنابراین لفظ سلف در اینجا یعنی سلف صالح به دلیل اینکه وقتی این لفظ اطلاق می‌شود یعنی هرکسی اقتدا به اصحاب (رضی الله عنهم) را در پیش گرفته باشد گرچه در عصر ما باشد^۳

و با این ثابت می‌شود که اطلاق این اسم بر اهل سنت شرعی است، و در اصل معنایش به نامهای شرعی شان برمی‌گردد، مانند اهل سنت و جماعت، و طائفه منصوره و فرقه ناجیه تا بین

(۱) جاء فی معجم النحو: «ینسب الی الكلمه الدالة علی جماعه علی لفظها ان اشبهت الواحدة لکونها اسم جمع ک (قومی) و (رهطی) أو اسم جنس ک (شجری) او جمع تکسیر لا واحد لهک (ابابیلی) او جارياً مجری العلم ک (انصاری)» معجم النحو.

(۲) سوره مریم آیه ۵۹.

(۳) حکم الائتماء ص ۳۶.

آنها و بین کسانی که خود را به اسلام نسبت می دهند و از عقیده صحیح منحرف شده اند عقیده ای که پیامبر ۷ امتش را بر آن عقیده ترک کرد، جدایی حاصل شود.

و بنابراین محققان گفته اند که واژه سلف هنگامی ظهور پیدا نمود که اختلاف در اصول دین میان فرقه های کلامی دایر بود و هر یک تلاش می کرد تا خودش را به سلف صالح نسبت دهد و اینجا بود که ظهور قواعد روشنی برای گرایش و خط سلفی که آنرا از مدعی انتساب به سلفیت جدا کند ضروری می نمود.^۱

فقط با مجرد اشتباه اجتهادی هیچ یک از اهل سنت را نمی توان اهل بدعت قرار داد یا حکم به خارج بودن او از اهل سنت نمود بر هیچ یک از علمای اهل سنت و اندیشمندان و حکام آن به خاطر اشتباه او در اجتهاد فرق نمی کند که این اجتهاد در مسئله ای از مسایل عقیده و توحید باشد یا در مسائل حلال و حرام که در مورد آن اختلاف میان امت زیاد شده باشد حکم نمی شود که اهل بدعت و یا خارج از اهل سنت و جماعت است.

چون او قصد رسیدن به حقا را نموده و آنرا طلب کرده است و اجتهادش او را به این امر رسانده است پس او در این معذور است و بلکه به خاطر اجتهادش به او پاداش می رسد، پس چگونه می توان او را اهل بدعت یا فاسق نامید. و این یکی از مسایل بزرگی است که اهل سنت و جماعت آنرا قبول دارند و هیچ سبک از علمایی که روی سخنشان حساب می شود با این مسئله مخالفت نورزیده اند بلکه اهل بدعت از قبیل خوارج و معتزله و افرادی از مردم عوام مسلمانان که از آنها متأثر شده و فریب آنها را خورده اند در این مسئله مخالفت کرده اند.

و دلایل از قرآن و سنت و اقوال سلف امت بر این مسئله ثلثت می کند و اینکه مسلمان بخاطر ندانستن و اشتباه و فراموشی اش معذور دانسته می شود و بر اثر این چیزها اگر قصد خیر داشته باشد مؤاخذه نخواهد شد.

(۱) انظر قواعد المنهج السلفی للدكتور مصطفى حلمی ص ۳۵، والصفات الالهية لشيخنا الدكتور محمد امان

بن علی الجامی ص ۵۷-۵۸.

اما دلیل از کتاب خداوند فرموده الهی است: [لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرَامًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...]^۱

ترجمه: خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائی‌اش تکلیف نمی‌کند. هرکار انجام دهد برای خود انجام داده و هرکار بکند به زیان خود کرده است پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم مارا مگیر، پروردگارا بار سنگین را بر ما مگذار آنچنان که برکسانی که پیش از ما بودند گذاشتی، پروردگارا آنچه یارای آنرا نداریم بر ما بار مکن...

و در صحیح مسلم آمده است که خداوند فرمود (قد فعلت) «همانا چنین کردم»^۲ و خداوند متعال می‌فرماید: [والذين آمنوا وعملوا الصالحات لانكف نفساً الا وسعها]^۳ ترجمه: «کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند به هیچکس جز به اندازه تاب و توانش تکلیف نمی‌کنیم».

ومی‌فرماید: [لا يكلف الله نفساً إلا ما آتاها]^۴ ترجمه: «خداوند هیچکس را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلف نمی‌سازد». و خداوند دستور داده تا به اندازه توان از او بترسیم و پرهیزکار باشیم و می‌فرماید [فاتقوا الله ما استطعتم]^۵ پس آنقدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزکاری کنید.

(۱) سوره بقره آیه ۲۸۶.

(۲) صحیح مسلم (کتاب الایمان باب بیان ان الله سبحانه وتعالى لم يكلف الا ما يطاق) ج ۱ ص ۱۱۶ ح ۱۲۵.

(۳) سوره اعراف آیه (۴۲).

(۴) سوره طلاق آیه ۷.

(۵) سوره تغابن آیه (۱۶).

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: این نصوص دلالت دارد که هیچ موجودی به آنچه در توانش نیست مکلف نخواهد بود، برخلاف جهمیه که انسان را به هر چیز مجبور می‌دانند.

و نیز این نصوص دلالت دارد که اشتباه مار و فراموش کار مؤاخذه نمی‌شود برخلاف قدریه و معتزله. و این سخن قاطع در این باب است، پس مجتهدی که استدلال می‌کند امام باشد یا حاکم یا عالم و یا ناظر و یا مفتی و غیر از این باشد. اگر اجتهاد کرد و حکمی استدلال نمود، و از خدا به اندازه توان تقوای الهی را پیشه کرد، خداوند او را به همین اندازه مکلف کرده است، و او مطیع خداوند و سزاوار پاداش الهی است وقتی به اندازه توان خود از خدا ترسیده باشد و خداوند به هر حال او را مجازات نخواهد کرد، برخلاف جهمیه که انسان را مجبور می‌دانند^۱

و دلایل از سنت حدیث حذیفه χ است که از پیامبر γ روایت می‌کند که فرمود: «مردی چون مرگش فرارسید و از زندگی ناامید شد خانواده‌اش را وصیت کرد که هرگاه من مردم هیزم زیادی را جمع کنید و مرا در آن گذارده آتش را برافزودید و وقتی آتش گوشتم را از بین برد و به استخوانم رسید. استخوانهایم را گرفته و آنرا با آسیاب آرد و خورد کنید سپس مرا در روزی گرم یا روزی طوفانی به دریا بریزید. خداوند او را جمع نمود و به او گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: از ترس تو، و خداوند او را بخشید»^۲.

خطابی^۳ می‌گوید: شاید این اشکال پیش بیاید که چگونه او بخشیده می‌شود در حالی که او منکر برانگیختن مردگان و قدرت داشتن خداوند بر زنده نمودنشان است؟ پاسخ این است که او برانگیخته شدن مردگان و رستاخیز را انکار نکرد بلکه او ندانست و گمان برد اگر چنین کند

(۱) مجموع الفتاوی ج ۱۹ ص ۲۱۶-۲۱۷.

(۲) رواه البخاری فی (کتاب احادیث الانبیاء) فتح الباری ج ۶ ص ۵۱۴، ح ۳۴۷۹.

(۳) او احمد بن ابراهیم بن خطاب بستی ابو سلیمان است یکی از علمای زمان خود، حاف ظ و فقیه برجسته و بالتر از همه معاصرین خود بود. در سال ۳۸۸ درگذشت شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۲۷، ۱۲۸.

دوبراه درست نخواهد شد و عذاب نخواهد دید و ایمان او با اعتراف به اینکه این کار را از ترس خدا انجام داده ظاهر می‌شود.^۱

و شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) در بررسی داستان این مرد می‌گوید که «این مردی است که در قدرت الهی و در اینکه خداوند دوبراه او را به حالت اولی برخواهد گرداند شک داشت بلکه او معتقد بود که دوباره بازگردانده شک داشت بلکه او معتقد بود که دوباره بازگردانده نخواهد شد، و این به اتفاق مسلمانان کفر است، اما او جاهل بود و آنرا نمی‌دانست، و مؤمن بود و از خداوند می‌ترسید که او را مجازات کند، بنابراین بخشیده شد»^۲

و از دلایل دیگری از سنت که بر معذور بودن بر اثر نادانی و اشتباه دلالت دارد حدیث خالد بن ذکوان^۳ از ربیع بنت معوذ^۴ (رضی الله عنها) است که می‌گوید: (وقتی من عروس شدم پیامبر وارد شد و بر بستر من نشست همانگونه که تو کنارم نشسته‌ای و دخترتانی از ما دف می‌زدند و برای پدرانم که در روز بدر کشته شده بودند مرثیه خوانی می‌کردند ناگهان یکی از آنها گفت: و در میان ما پیامبری است که می‌داند فردا چه خواهد شد، پیامبر فرمود: (دعی هذا القول و قولی بالذی کنت تقولین) این را نگو و آنچه قبلاً می‌گفتی، همان را بگو.^۵ و حدیث ابن

(۱) فتح الباری ج ۶ ص ۵۲۲.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۲۳۱.

(۳) هو ابو الحسن خالد بن ذکوان المدنی قال ابن معین ثقة. وقال ابن خزیمه حسن الحدیث و فی القلب منه. تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۸۹.

(۴) ربیع بنت معوذ بن عفرا ام معوذ انصاری مدت زمانی طولانی زیست و احادیثی روایت نموده است و در خلافت عبدالملک سال هفتاد و اندی وفات کرد، انظر سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۱۹۸.

(۵) رواه البخاری فی (کتاب النکاح - باب ضرب الدف فی النکاح والولیمه) فتح الباری ج ۹ ص ۲۰۲ ح ۵۱۴۷.

عباس که مردی به پیامبر ۷ گفت: آنچه خدا بخواهد و تو بخواهی، پیامبر فرمود: (جعلت لله نداءً ما شاء الله وحده) تو برای خدا شریک قرار دادی فقط آنچه خدا بخواهد!

پس این آیات واحادیث دلالت می‌کند که خداوند بنده را به آنچه نمی‌تواند مکلف نمی‌کند و خداوند او را به جهل و اشتباه در صورتی که قصد خیر داشته باشد و از خدا بترسد مؤاخذه نخواهد کرد هرچند اشتباه بزرگ و به مسائل توحید و عقیده مربوط باشد. و به طریق اولی در اشتباه در مسائل حلال و حرام معذور شمرده می‌شود، زیرا خداوند کسی را که به قدرت بزرگ الهی بر برانگیختن مردگان جاهل بود معذور قرار داده و بخشید و پیامبر ۷ دختری را که علم غیب را به او نسبت داده معذور دانست و کسی را که مشیئت و خواست الهی و خواست پیامبر را برابر قرار داد معذور دانست و به بازداشتن اینها از این کار بسنده نمود.

پس وقتی خدا و پیامبرش این افراد را به اشتباه در این مسایل بزرگ معذور دانسته‌اند پس علمای مسلمین از آنها به معذور بودن وقتی در اجتهاد اشتباه کنند اولی تراند، زیرا انگیزه آنها برای این کار شناختن علم شرعی است و آنها نهایت تلاش و سعی خود را در طلب آن انجام داده‌اند پس آنها در همه این موارد معذوراند. و در این موارد هیچ گناهی به آنها اگر اشتباه کرده باشند پاداش اجتهادشان را می‌دهد و اشتباه آنها ان شاء الله بخشیده خواهد شد، و اگر در اجتهاد به قول درست راه یابند دو پاداش به آنها می‌رسد یکی پاداش اجتهاد و دوم پاداش رسیدن به حق. پس حکم آنها میان یک پاداش و دو پاداش دور می‌زند همانطور که این مطلب از پیامبر ۷ ثابت شده که فرمود: (إذا حکم الحاکم فاجتهد فاصاب فله اجران، وإذا حکم فاجتهد ثم اخطأ

(۱) رواه البخاری فی اللادب المفرد ص ۲۵۳ ح: ۷۸۳، واحمد فی المسند ج ۱ ص ۲۸۳، ۲۱۴ وقد حسن الالبانی اسناده فی سلسلة الاحادیث الصحیحة ج ۱/۲ ص ۵۶، ح ۱۳۹.

فله اجر^۱) «هرگاه حاکم اجتهاد کردوبه صواب و قول درست دست یافت به او دو پاداش می‌رسد، و اگر حاکم اجتهاد کرد و اشتباه نمود به او یک پاداش می‌رسد»^۱ و همچنین گفته‌ها و کارهای سلف دلالت بر این می‌کند که آنها یکدیگر را در اجتهادهایشان معذور قرار می‌دادند و با وجود اینکه در مسایل بزرگ باهم اختلاف داشتند اما یکدیگر را فاسق و اهل بدعت قرار نمی‌دادند و به جز نیکی از یکدیگر یاد نمی‌کردند و هر یک برای برادرش از خداوند طلب آمرزش و استغفار می‌نمود و این کار بینش و آگاهی وسیع آنها نسبت به دین را می‌رساند خداوند از همه آنها راضی باد.

خلال^۲ از سعید بن مسیب^۳ روایت نموده که گفت: «پیش علی و عثمان حاضر شدم، شیطان میان آنها کدورت انداخته بود، هیچ یک برای دیگری چیزی نگذاشت مگر اینکه آنرا گفت، اگر می‌خواهی برایت آنچه آنها گفتند را تعریف می‌کنم، و همچنان ماندند، تا اینکه آشتی و صلح نمودند، و هر یک برای برادرش استغفار می‌کرد»^۴.

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الاعتصام ... باب اجر الحاکم اذا اجتهد فأصاب أو أخطأ) فتح الباری ج ۱۳ ص ۳۱۸ ح: ۷۳۵۲، ورواه مسلم (کتاب القضاة باب بیان اجر الحاکم اذا اجتهد فأصاب أو أخطأ) صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۴۲ ح ۱۷۱۶.

(۲) او احمد بن محمد بن هارون ابو بکر خلال در مذهب احمد امام بود دارای چند تالیف است که می‌توان از آن الجامع والعلل والسنة والطبقات وغیره را نام برد در روز جمعه دوم ربیع الآخر ۳۱۱ وفات کرد. طبقات الحنابلة لابن ابی یعلی ج ۲ ص ۱۲-۱۵.

(۳) سعید بن مسیب بن حزن بن ابی وهب قریشی مخزومی یکی از علما و فقهای بزرگ است ابن مدینی می‌گوید در میان تابعین کسی که از او عالمتر باشد ندیده‌ام بعد از سال ۹۰ درگذشت. تقریب التهذیب ص ۲۴۱.

(۴) السنة لابی بکر الخلال ص ۴۶۱ رقم ۷۱۵.

وروایت شده که از امام احمد پرسیده شد: «تو در مورد علی و معاویه (رحمهما الله) چه می‌گویی؟ گفت: بجز نیکی در مورد آنها چیزی نمی‌گویم خداغوند بر همه رحم کند»^۱

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمهما الله تعالی بحث‌هایی مهم و فراوانی در اثبات^۲ این مسئله دارد و از مهمترین بحث‌های او در این مورد رساله ارزشمند او (رفع الملام عن الائمة الاعلام) است که در آغاز آن می‌گوید: «باید دانست که هیچ یک از ائمه - که امت آنها را به صورت عام قبول دارند - قصد مخالفت پیامبر ﷺ را در سنتی کوچک یا بزرگ ندارد، و آنها همه اتفاق نظر دارند که پیروی از پیامبر ﷺ واجب است، و نیز همه اتفاق دارند که هر فردی بعضی از سخنانش پذیرفته می‌شود و بعضی رد می‌شود به جز پیامبر ﷺ اما هرگاه قولی از ائمه یافت شود که حدیث صحیح برخلاف آن است بناچار او عذری در ترک کردن آن حدیث داشته است. و تمام عذرهای سه نوع است: یکی اینکه او معتقد باشد که پیامبر ﷺ چنین سخنی نگفته است. دوم اینکه او معتقد نیست که با این گفته پیامبر، این مسئله منظور بوده است. سوم اینکه: یا او معتقد است که این حکم منسوخ است و این سه نوبه اسباب و عوامل متعددی برمی‌گردد»^۳

پس او (رحمه الله) بیان اسباب منشعب شده از این نوع سه‌گانه عذر را شروع می‌نماید - و آن ده سبب است - و برای هر سبب چندین مثال از اجتهادهای انجام شده علما و گفته‌هایشان

(۱) المصدر السابق ص ۴۶۰ رقم ۷۱۳.

(۲) انظر بعضها فی مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۱۵۳، ۱۷۹، ۳۴۸، ۳۸۶، ج ۱۰، ص ۳۶۴-۳۶۶، ج ۲۴، ص ۱۷۲-۱۷۴، ج ۳۵ ص ۳۵۸-۳۶۰، و منهاج السنة النبویة ج ۵ ص ۸۴ و بعدها و انظر فی هذا الموضوع رسالة: (العذر بالجهل والرد علی بدعة التكفير) تالیف احمد فرید، جمع المؤلف فیها نصوصاً مهمه عن ائمة السلف.

(۳) رفع الملام عن الائمة الاعلام ص ۴-۵.

را ذکر می‌کند^۱. و این رهنمودی خوب است برای تلاش عذر بسیاری از اشتباهاتی که علما در اجتهادهای خود دچار آن می‌شوند و امیدواریم که خداوند به شیخ الاسلام پاداش بزرگی برای این کار بدهد.

وکاش که هرکسی که قولی از اقوال علمارا وقتی مخالف با نصوص می‌دید آنرا به این اسباب دهگانه که شیخ الاسلام آنرا ذکر نموده عرضه می‌کرد زیرا حتماً او خواهد دید که سبب مخالفت یکی از این اسباب است و با این ما از بسیاری از آنچه امروز مردم به آن مبتلا هستند از قبیل طعنه زدن به علما و گمان بد بردن به آنها در امان و سالم می‌نماییم.

و نیز شیخ الاسلام در جایی دیگر در کتابهایش در مورد این موضوع می‌گوید: وشکی نیست که اشتباه در مورد زیر علمی برای این امت بخشیده شده سات گرچه آن در مسایل علمی باشد و اگر چنین نباشد بیشتر بزرگان و دانشمندان امت در هلاک خواهند بود پس وقتی خداوند نوشیدن شراب را برای کسی که حرمت آنرا نمی‌داند چون در سرزمین جاهلیت و نادانی رشد نموده می‌بخشد با اینکه او بدنبال علم نرفته است، پس عالم مجتهد و تلاشگر در طلب علم طبق آنچه در زمان و مکانش درک نموده اگر هدف او پیروی پیامبر ﷺ به اندازه توانش باشد بیشتر سزاوار این است که خداوند نیکی‌هایش را بپذیرد و برای اجتهادهایش به او پاداش دهد. و به خاطر آنچه اشتباه نموده مورد مواخذه قرار نگیرد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: [ربنا لا تاخذنا ان نسينا أو اخطأنا]^۲.

و نیز با هم در شکستن شبه و تردید فرق گذاشتن بین مسائل اصول و مسائل فروع و اینکه فردی که در مسایل فروع دچار اشتباه می‌شود معذور است به خلاف کسی که در مسائل اصول دچار اشتباه می‌گردد معذور نیست می‌گوید: این گفته سلف و ائمه فتوا مانند ابو حنیفه و شافعی

(۱) المصدر نفسه ص ۴-۴۶.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۲۰ ص ۱۶۵ والآیه من سورة البقرة: ۲۸۶.

و ثوری^۱ و داود بن علی^۲ و دیگران است که آنها هیچ مجتهدی را که در مسایل اصول یا فروع دچار اشتباه شده گناهکار نمی‌دانند همانطور که ابن حزم و دیگران از آنها این مطلب را ذکر نموده‌اند، و گفته‌اند که این امت قول معروف اصحاب و تابعین و ائمه دین و آنها هیچ یک از مجتهدینی که دچار اشتباه شده‌اند را کافر یا فاسق و گناهکار نمی‌دانند چه در مسئله علمی یا عملی اشتباه کرده باشد فرق نمی‌کند، و فرق گذاشتن بین اصول و فروع از اقوال اهل بدعت از قبیل اهل کلام و معتزله و جهمیه و راهروان راه آنها است.^۳

و در این مورد در جایی دیگر می‌گوید: «وقتی با قرآن ثابت شد که خداوند اشتباه و فراموشی را برای این امت بخشیده است

و در دلایل شرعی چیزی وجود ندارد که واجب می‌نماید خداوند فرد اشتباه‌کاری از این امت را به خاطر اشتباهش عذاب می‌دهد... همچنین بسیاری از سلف در بسیاری از این مسائل دچار اشتباه شده‌اند و همه بر کافر قرار ندادن بخاطر این اشتباهات اتفاق نموده‌اند مثل اینکه بعضی از اصحاب این را که مرده صدای زنده را می‌شنود انکار کردند، و بعضی انکار نمودند که معراج در حالت بیداری بوده است»^۴

پس وقتی این اصل بزرگ با دلایلی که پیشتر ذکر شد و با گفته‌های سلف امت ثابت شد و این اصل این است که عالم هرگاه اجتهاد کرد و اشتباه نمود در اشتباه خود معذور است و بخاطر اجتهادش مورد پاداش الهی قرار می‌گیرد، فرق نمی‌کند که این اجتهاد در مسئله‌ای

(۱) او سفیان بن سعید بن مسروق ثوری ابو عبدالله کوفی ثقه، حافظ و فقیه، و عابد، امام و حجت بود در سال ۱۶۱، درگذشت تقریباً تهذیب ص ۲۴۴.

(۲) داود بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب هاشمی، ابو سلیمان امیر مکه و دیگر جاهلها بود، مقبول است، در ۲۳۳ در ۵۲ سالگی وفات کرد تقریباً ۱۹۹.

(۳) مجموع الفتاوی ج ۹ ص ۲۰۷.

(۴) مجموع الفتاوی ج ۱۲ ص ۴۶۰، ۴۹۲.

علمی مانند مسائل توحید و عقیده باشد یا در مسئله‌ای علمی مانند مسائل حلال و حرام باشد و توقف در آن واجب است و پایبندی به آن و اجرای آن در زندگی روزمره مان لازم است و نباید به هیچ یک از علما و دانش پژوهان که به درستی و سلامت عقیده و پیروی از رهنمود سلف امت معروف هستند فقط به خاطر اینکه گفته‌ای که اجتهادشان منجر به آن شده تعرض نمود و آنها را گناهکار و فاسق و یا اهل بدعت دانست تا زمانی که گناجایش اختلاف در آن مسئله وجود داشته باشد و اجتهاد در آن پذیرفته شده باشد.

پس هرکس با این روش مخالفت ورزید و یکی از علمارا بخاطر اشتباه آنها در مسائلی مانند این گناهکار بداند به حقیقت که از روش اهل سنت در این مورد بیرون آمده و -دانسته یا ندانسته- با اهل بدعت موافقت نموده است، زیرا اهل بدعت هستند که مخالف خود را گناهکار دانسته و بسا فقط به خاطر مخالفت آن را کافر می‌دانند و این مطلب در باب سخن از نشانه‌های اهل بدعت و ویژگی‌هایشان بیان خواهد شد.^۱

و این به معنی این نیست که نباید علمارا به اشتباهاتشان آگاه کرد و نباید آنها را نصیحت نمود و حق نباید برای مردم بیان کرده شود بلکه بیان حق و آگاه کردن علما به اشتباهاتشان و نصیحت آنها از بزرگترین وظایف اهل علم است.

که خداوند آنها را به دوش آنها سپرده است خداوند متعال می‌فرماید: [وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ آوَتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ]^۲
ترجمه: و آنگاه که خداوند پیمان مؤکد از اهل کتاب گرفت که باید کتاب را برای مردمان آشکار سازید و توضیح دهید و آنرا کتمان و پنهان نسازید.

(۱) انظر (ص)

(۲) سورة آل عمران آية ۱۸۷.

اما این کار هم دارای شرایط و قیودی هست و آن اینکه باید تذکر و آگاه نمودن و توضیح از سوی عالمی توانا و ماهر در علم انجام گیرد و هدف از آن رضای خدا و بیان حق با احترام به مخالف و توهین نکردن به او و متهم نکردن او به نادانی و هواپرستی باشد.

بلکه باید نوک تیز سخن به سوی سخن باشد نه گوینده، و نباید به او تعرض نمود و توهین کرد مگر اینکه نیاز به چنین چیزی باشد.

و به طور عموم مناسب است که بین این امری که پیمان خدا بر اهل علم است و بین توهین علما و گناهکار قرار دادن آنها در مسائل اجتهادی غفرق گذاشت، پس فرق بین دو چیز و تفاوت آن دو بسیار زیاد است و فرق میان هر دو روشن است طوری که بر هیچ دانشجوی پوشیده نیست و مسئله فقط در تسلیم شدن و منقاد شدن برای شریعت خدا در این مورد است. زیرا پیروی در این باب و به کارگرفتن آن طبق آنچه خدا و پیامبرش می خواهد دشوار است زیرا انگیزه های بازدارنده از تحقق آن که در کنارش قرار دارند زیاد هستند. و بسیاری از اهل علم در این مورد با تلبس و فریب بزرگ شیطان مواجه شده اند و کسی که خداوند او را حفاظت نموده و او را از شر نفس و شر شیطان نگاه داشته و خداوند به او توفیق اخلاص داده به او توفیق داده تا در هر چه انجام می دهد و هر چه انجام نمی دهد به خوبی از دستور خدا و پیامبر پیروی نماید محفوظ و مصون مانده است، و با این بررسی نصوص از قرآن و سنت و اقوال اهل علم و تحقیق در تعریف سنت و اهل سنت گمان می برم که براننده ترین و مهمترین جوانب موضوع را که به وسیله آن ان شاء الله مهم ترین نشانه های اهل سنت که آنها با آن از هر کسی که با روش و عقیده آنها مخالف است و از دایره آنها بیرون است جدایی شوند روشن خواهد شد ذکر نمودم.

و نیز با اتحقیق این مهم هدف و منظوری که به خاطر آن این بحث ارائه شده است بدست خواهد آمد. والله تعالی اعلم.

بحث دوم

بیانم امر به لازم گرفتن سنت ونهی از ایجاد بدعت در دین ومذمت آن یکی از نعمت‌های بزرگی که خداوند به این امت ارزانی نموده نعمت کمال وکامل بودن دین است.

خداوند پیامبر ۷ را از این جهان برنگرفت مگر بعد از اینکه دین را برای او کامل گردانده ودین را برای او وامتش پسندید، بنابراین چند ماهی قبل از وفات پیامبر ۷ در (حجۀ الوداع) خداوند این آیه را نازل فرمود: [الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا]^۱ ترجمه: «امروز دین شما را برایتان کامل کردم ونعمت خود را بر شما تکمیل نموده واسلام را به عنوان آیین خدا پسند برای شما برگزیدم»

ابن عباس (رضی الله عنهما) در تفسیر این آیه می گوید: «خداوند پیامبرش ومؤمنان را خبر داده است که او ایمان را برای آنها کامل گردانیده بنابراین آنان هرگز به چیز اضافی نیاز ندارند وخداوند ایمان را تمام وکامل نموده وهرگز آنرا ناقص نخواهد کرد وخداوند آنرا پسندیده وهرگز از آن ناخشنود نخواهد شد»^۲

بنابراین یهودی‌ها به خاطر این آیه بر مسلمین رشک می بردند همانگونه که شیخین روایت کرده اند مردی یهودی پیش عمر آمد وگفت: آیه ای در کتاب شما هست آنرا می خوانید، اگر این آیه بر ما گروه یهودیان نازل می شد ما آن روز را عید می گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه؟ گفت: [الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا]^۳ امروز دین شما را برایتان کامل کردم ونعمت خود را بر شما تکمیل نموده واسلام را به عنوان آیین خدا پسند برای شما برگزیدم.

(۱) سوره مائده آیه ۳.

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۲.

(۳) صحیح البخاری (کتاب الیمان باب زیادة الایمان ونقصانه) فتح الباری ج ۱ ص ۱۰۵ ح: ۴۵ و صحیح مسلم کتاب التفسیر ج ۴ ص ۲۳۱۳ ح ۳۰۱۷.

وپیامبر ۷ به کامل بودن و تمام بودن دین خبر داده است و نیز خبر داده که هیچ کس نمی‌تواند از دایره آن بیرون شود مگر کسی که هلاک شده باشد و فرموده: (اینی ترکتکم علی مثل البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک^۱)

یعنی: شمارا بر راه روشنی که شب آن چون روزش روشن است بجا گذاشتم بعد از من کسی از آن منحرف نمی‌شود مگر اینکه هلاک شده باشد.

پس وقتی این مطلب ثابت شد برای هیچ مسلمانی جایز نیست که در دین الهی چیزی اضافه نماید که از دین نیست و نه جایز است که خداوند را عبادت نماید به جز به همان صورتی که خدا و پیامبرش مشروع کرده است.

بلکه بر همه مسلمانان واجب است که در برابر دستور خدا و پیامبرش سر تسلیم را فرود آوردند و از کتاب و سنت پیروی نمایند، و بر آنها لازم است چیزهایی تازه‌ای که خداوند به آن حکم نکرده و پیامبرش آنرا مشروع ننموده ایجاد نکنند هرچند که آنها این بدعت و تازه را خوب ببینند و نفس‌هایشان ان بدعت را برای آنها بیارآید، زیرا دین کامل شده و آنچه بیرون از دین است به جز بدعت و گمراهی چیزی دیگر نیست.

و نصوصی از قرآن و سنت و اقوال اصحاب و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند از سلف امت در امر به لازم گرفتن سنت و برانگیخته نمودن و تشویق برای آن و در نهی از بدعت و برحذر داشتن از آن وارد شده است و چنان این نصوص پخش شده و بین اهل سنت مشهور شده‌اند که با توجه به این پخش بودن و مشهور بود، شمارش آن یا احاطه بر آن برای کسی مشکل است.

اما ما در این بحث فقط با توجه دادن به بعضی از آن اکتفا می‌کنیم و آن‌ها را که نیاز کسی را که برای بدست آوردن حق تلاش می‌کند و دارای عقل و فهم باشد برآورده می‌نماید.

(۱) اخرجہ الامام احمد فی المسند ج ۴ ص ۱۲۶ ضمن حدیث العریاض بن ستریة فی موعضه النبی ۷ و کذا ابن ماجة فی سننه ج ۱ ص ۱۶ و الحدیث صححه اللالبانی بمجموع طرقه فی ظلال الجنة: انظر ظلال الجنة مع کتاب السنة لابن ابی عاصم ص ۲۶ الاحادیث ۴۷، ۴۸، ۴۹.

واز آیاتی که در کتاب خدا و در مورد پیروی از دستور خدا و پیروی از سنت پیامبرش آمده فرموده الهی است که پدر و مادر ما را هنگامی که به زمین فرو می آورد به پیروی از رهنمود خویش دستور می دهد و می فرماید: [قَالَ أَهْبَطًا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى]^۱

هر دو نفرتان با هم از بهشت فرود آید برخی دشمن برخی دیگر خواهند شد و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد هر که از هدایت و رهنمودم پیروی کند گمراه و بدبخت نخواهد شد.

و خداوند در حالی که به پیروی از راه خویش دستور می دهد بیان داشته که راه او تنها راه نجات و تنها راهی است که انسان را به او می رساند نه دیگر راهها [وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ]^۲ ترجمه: این راه، راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شمارا از آن نهی کرده ام) پیروی نکنید که شمارا از راه خدا پراکنده می سازد اینها چیزهایی است که خداوند شمارا بدان توصیه می کند تا پرهیزگار شوید.

و خداوند متعال در امر به پیروی از کتابش می فرماید: [اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مَن دُونِهِ أُولَئِكَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ]^۳ ترجمه: از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید کمتر متوجه هستید. و می فرماید: [وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ]^۴ ترجمه: و از زیباترین و بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان برای شما فرو

(۱) سوره طه آیه ۱۲۳.

(۲) سوره انعام آیه ۱۵۳.

(۳) اعراف آیه ۳.

(۴) سوره زمر آیه ۵۵.

فرستاده شده است (که قرآن است) پیروی کنید پیش از اینکه عذاب ناگهان به سوی شما تاخت آرد در حالی که شما بی‌خبر باشید.

و خداوند متعال به پیروی از پیامبرش دستور داده می‌فرماید: [وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا]^۱ ترجمه: چیزهایی را که پیغمبر برای شما آورده است اجرا کنید و از چیزهایی که شمارا از آن بازداشته است دست بکشید.

ومی‌فرماید: [یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وانتم تسمعون]^۲ ترجمه: ای مؤمنان از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید و از پیغمبر روگردان نشوید درحالی که شما می‌شنوید.

ومی‌فرماید: [یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم]^۳ ترجمه: ای مؤمنان فرمان خدا را بپذیرید و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شمارا به چیزی دعوت کند که شمارا زنده می‌کند.

و خداوند که خبر می‌دهد که از لوازم محبت او پیروی از پیامبر ۷ است: [قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله ویغفر لکم ذنوبکم]^۴ ترجمه: بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شمارا دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

و خداوند سبحان خبر داده که اور صحت خویش را برای پیروان این پیامبر نوشته است بنابراین می‌فرماید: [وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ، الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ]^۵ ترجمه: ورحمت من همه چیزها در بر

(۱) سوره حشر آیه ۷.

(۲) سوره انفال آیه ۲۰.

(۳) سوره انفال آیه ۲۲.

(۴) سوره آل عمران آیه ۳۱.

(۵) اعراف از آیه‌های ۱۵۶-۱۵۷.

گرفته آنرا برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به ایت ایمان بیاورند کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امی. و در مقابل خداوند سبحان خبر می‌دهد که مخالفت پیامبر ۷ سبب فته و عذاب است بنابراین می‌فرماید: [فلیحذر الذین یخالفون عن امره أن تصیبهم فتنه أو یصیبهم عذاب أليم] ^۱ ترجمه: آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند باید از این بترسند که بلائی گریبانگیرشان گردد یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود.

و خداوند بعد از سفارش به پیروی از پیامبرش به پیروی از راه و طریق مؤمنان که امتداد راه پیامبر است وصیت می‌نماید و کسی را که از این راه منحرف شود به جهنم که سرنوشت بدی است هشدار می‌دهد و می‌گوید: [ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصیراً] ^۲ ترجمه: کسی که با پیغمبر دشمنی کند بعد از آنکه هدایت برای او روشن شد و جز راه مؤمنان در پیش گیرد او را به همان جهتی که دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و به دوزخ داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است.

و همانگونه که خداوند به پیروی از امر خویش و امر پیامبرش دستور داده و بیان داشته است که پیروی از امر خدا و پیامبر سبب هدایت و رستگاری است از آنچه که از پیروی خدا و پیامبر باز می‌دارد از قبیل پیروی از هوای نفس و دیگر اسباب سقوط و هلاکت بر حذر داشته است و می‌فرماید: [ومن أضل ممن إتبع هواه بغير هدی من الله إن الله لا یهدی القوم الضالین] ^۳ ترجمه: آخر چه کسی گمراهتر و سرگشته‌تر از آن کسی است که از هوی و هوس خود پیروی

(۱) سوره نور آیه ۶۳.

(۲) سوره نساء آیه ۱۱۵.

(۳) سوره قصص آیه ۵۰.

کند بدون اینکه رهنمودی از جانب خدا باشد مسلماً خداوند مردمان ستم‌پیشه‌را رهنمود نمی‌نماید.

ومی‌فرماید: [أفأیت من اتخذ الهه هواه وأضله الله علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله أفلا تذکرون]^۱ ترجمه: هیچ دیده‌ای کسی‌را که هوا و هوس خودرا معبود خود کرده است، وبا وجود آگاهی خدا اورا گمراه ساخته است و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است؟! پس چه کسی جز خدا می‌تواند اورا راهنمایی کند ایا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟
و دیگر آیاتی که در این مورد آمده است.

و همین‌طور ایه‌ها را می‌بینیم که در امر به اتباع وارد شده و از پیروی هوای نفس و بدعت در دین که مخالف با اتباع است نهی می‌نماید و خداوند با توجه به اهمیت این چیز در آن چقدر تاکید نموده و سخت گرفته است همانگونه که در سیاق آیه‌ها اسلوب‌های متعددی برای ابراز این جانب مهم از دین - چیزی که محکم‌ترین پایه و اصل‌ترین اصول دین شمرده می‌شود - به کار رفته است به فهم مردم نزدیکتر شود و بیشتر باعث پذیرفتن آن از سوی مردم قرار گیرد، بنابراین در بعضی از آیه‌ها فقط به پیروی از امر خدا و امر پیامبر دستور داده شده است در بعضی آیه‌ها خداوند به پیروی از کتابش امر می‌نماید و در بعضی آیه‌ها خداوند پاداش پیروی را هدایت و رستگاری با بدست آوردن خشنودی و رحمت خویش ذکر می‌کند، سپس عذاب مخالفت امر خویش و پیغمبرش را ذکر می‌کند و بیان می‌دارد که مخالفت سبب فتنه در دین و پس از آن داخل شدن به آتش جهنم است. و در بعضی آیه‌ها خداوند پیروی از دستورش را به راه راستی تشبیه می‌کند که انسان را به او می‌رساند و به پیروی از این راه امر می‌نماید و خبر می‌دهد که هرکسی راهی غیر از آن را درپیش گیرد بر سر چند راههای زیادی که اورا از خدا دور می‌کند و راهی به سوی خدا به پیش نمی‌برد حیران خواهد ماند. و گاهی خداوند از بعضی

(۱) سوره جاثیه آیه ۲۳.

چیزها که انسان را از راه پیروی بازمی‌دارد مانند اتباع از هوای نفس و دیگر امور زیانبار و هلاکت آور برحذر می‌دارد. همه این چیزها به خاطر اهمیت این امر خداوند در کتابش با چنین توجهی آنرا در اولویت قرار داده است و همه این امور جایگاه بزرگ آنرا در دین نشان دهی می‌کند بلکه پیروی و متابعت، اصل دین و لب آن است همانگونه که آیات بر آن دلالت داشت.

اما احادیث در این مورد زیاد است که از آن جمله حدیثی است که مسلم و دیگران از حدیث طولانی جابر^۱ که در صفت حج پیامبر^۲ روایت نموده می‌باشد که در آن آمده است: (وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به کتاب الله)^۳ یعنی: ومانا به جا گذاشتم در میان شما آنچه بعد از آن اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد و ان کتاب خدا است... ودر صحیح ابن حبان از ابی شریح^۴ خزاعی روایت است که گفت: (خرج علینا رسول الله^۵ فقال: أليس تشهدون أن لا إله إلا الله وأنى رسول الله؟ قالوا: بلى، قال: إن هذا القرآن طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فتمسكوا به، فإنكم لن تضلوا ولن تهلكوا بعده ابداً)^۶ یعنی: پیامبر^۷ به سوی ما بیرون آمد و فرمود: آیا شما گواهی نمی‌دهید که هیچ معبود بحقی جز خدا نیست و من پیامبر

(۱) جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام، انصاری سلمی صحابی و فرزند صحابی، در نوزده غزوه شرکت نمود و بعد از سال ۷۰ در سن ۹۴ سالگی درگذشت تقریب التهذیب ص ۱۳۶.

(۲) صحیح مسلم (کتاب الحج - باب حجة النبی^۷) ج ۲ ص ۸۹۰ ح: ۱۲۱۸ ورواه ابوداود ج ۲ ص ۴۶۲ ح: ۱۹۰۵، واین ماجه ج ۲ ص ۱۲۰۵ ح ۳۰۷۴.

(۳) اسم او خویلد بن عمرو یا عمرو بن خویلد است، وگفته شده اسمش عبد الرحمن بن عمرو وگفته شده هانی وگفته شده کعب است، صحابی است، به مدینه آمد، وطبق قول صحیح در سال ۶۸ درگذشت. تقریب التهذیب ص ۶۴۸۱.

(۴) رواه ابن حبان فی صحیحہ ج ۱ ص ۲۸۶ رقم ۱۲۲، والمنذری فی الترغیب ج ۱ ص ۷۹ وقال: رواه الطبرانی فی الکبیر باسناد جید، وقد صححه اللبانی فی صحیح الترغیب ج ۱ ص ۹۳.

خدا هستم؟ گفتند: بله، گفت: این قرآن یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن به دست شماست پس بدان چنگ زنید، همانا شما بعد از آم هرگز گمراه و هلاک نخواهید شد. و مسلم از جابر بن عبد الله \mathcal{X} روایت کرده که پیامبر \mathcal{Y} هنگامی که به سخنرانی ایراد می نمود می گفت: (اما بعد فإن خیر الحدیث کتابی الله وخیر الهدی هدی محمد \mathcal{Y} وشر الأمور محدثاتها وکل محدثه بدعه، وکل بدعه ضلاله...^۱) یعنی: اما بعد: همانا بهترین سخن کتاب خدا و بهترین رهنمود، رهنمود محمد است، و بدترین چیزها امور تازه ایجاد شده می باشد و هر بدعتی گمراهی است....

و از عرباض بن ساریه \mathcal{X} روایت است که گفت: روزی پیامبر \mathcal{Y} با ما نماز خواند روی به ما نمود و برای ما موعظه بلیغی ایراد کرد که از آن اشک چشمها جاری شد، و دلها از آن به لرزه افتاد، فردی گفت: ای پیامبر خدا گویا این وعظ و عظم کسی است که می خواهد یارانش را ترک گوید (و با آنها خداحافظی کند) شما ما را به چیزی متعهد قرار می دهید؟ فرمود: (أوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وإن عبدأحشیاً، فإنه من یعش منکم فسیری إختلافاً کثیراً، فعلیکم بستی وسنة الخلفاء المهدیین الراشدین، تمسکوا بها وعظوا علیها بالنواجذ، وإیاکم ومحدثات الأمور فإن کل محدثه بدعه وکل بدعه ضلاله^۲) یعنی: شما را به تقوای و اطاعت کردن وصیت می نمودم ای گرچه غلامی حبشی امیرتان باشد، همانا هر کسی از شما زنده بماند اختلافات زیادی خواهد دید پس شما سنت مرا و سنت خلفای راشدین را لازم گیرید و به آن تمسک جوید و با دندان آنرا محکم بگیرید و برهیزید از امور تازه ایجاد شده، زیرا هر تازه بوجود آمده ای بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است.

و از عبد الله بن مسعود \mathcal{X} روایت است که گفت: روزی پیامبر \mathcal{Y} برای ما خطی کشید سپس فرمود: (هذا سبیل الله ثم خط خطوطاً عن یمینه وعن شماله ثم قال: هذه سبیل علی کل سبیل

(۱) صحیح مسلم (کتاب الجمعة-باب تخفیف الصلاة) ج ۲ ص ۵۹۲ ح: ۸۶۷.

(۲) تخریج آن گذشت.

منها شیطان یدعوا الیه ثم تلا: [وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ]^(۱) یعنی: این راه خدا است، سپس خطهایی از طرف راست و چپ آن خط کشید و پس از آن فرمود: اینها راههایی هستند و بر هر راهی از آن شیطانی قرار دارد و به سوی آن فرامی خواند سپس این آیه را تلاوت نمود که: [وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ].

و از عبد الله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (لکل عمل شره و لکل شره فتره فمن کانت فترته الی سنتی فقد اهتدی و من کانت فترته الی غیر ذلک فقد هلك)^(۲) یعنی: برای انجام هر کاری نشاطی است و برای هر چابکی و نشاطی سستی هست پس هرکسی به سنت من رغبت داشت و پیروی کرد همانا هدایت شده، و هرکسی به سنت من رغبت نداشت و پیروی نکرد بی گمان که هلاک شده است.

و در صحیحین از انس رضی الله عنه در داستان سه نفری که به خانه های پیامبر ﷺ آمدند، آمده است: که یکی از آنها گفت: (أصلی اللیل أبداً، وقال الآخر: اصوم الدهر ولا أفطر، وقال الآخر أنا اعتزل النساء فلا أتزوج، فقال رسول الله ﷺ لهم: أما والله إني لأخشاكم لله وأتقاكم له لكنی اصوم

(۱) سوره انعام آیه ۱۵۳.

(۲) رواه الامام احمد فی المسند ج ۱ ص ۴۳۵، والدارمی فی السنن ج ۱ ص ۷۸ ح ۲۰۲، والمروزی فی السنة ص ۵، والحاکم فی المستدرک ج ۲ ص ۳۱۸ وقال: صحیح الاسناد ووفاقه الذهبی، ورواه ابن ابی عاصم فی السنة ص ۱۳ ح ۱۷، وابن بطه فی الابانة الكبرى ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۱۲۷، و فی الصغری ص ۱۴ ح ۲۸، والآجری فی الشریعة ص ۱۰، واللکائی فی شرح السنة ج ۱ ص ۸۰ : ۹۴، وقد حسنه اللبانی: انظر حاشیة المشکاة ج ۱ ص ۵۹ وظلال الجنة مع کتاب السنة ص ۱۳ ح ۱۷.

(۳) اخرجہ ابن حبان ج ۱ ص ۱۱۰، والامام احمد ج ۲ ص ۱۸۸، ۲۱۰، ۱۵۸، ۱۶۵، وابن ابی عاصم فی السنة ص ۲۷، ۲۸، ح ۵۱ واورده المنذری فی الترغیب والترہیب ج ۱ ص ۸۷، وقال عنه اللبانی صحیح علی شرط الشیخی. انظر ظلال الجنة مع کتاب السنة ص ۲۸. وانظر ایضاً صحیح الترغیب والترہیب ج ۱ ص ۹۸.

وأفطر وأصلی وأرقد وأتزوج النساء فمن رغب عت سنتی فلیس منی^(۱) یعنی: برای همیشه تمام شب نماز می‌خوانم. و دیگری گفت: تمام عمر ورزه می‌گیرم و هیچ روزی بدون روزه نخواهم ماند، و دیگری گفت: من از زنان دوری می‌جویم و ازدواج نخواهم کرد، پیامبر ۷ فرمود: سوگند به خدا که من از همه‌اتان پرهیزگارترم اما من روزه می‌گیرم و بدون روزه هم می‌مانم و نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم و هرکسی و هرکسی از سنت من روی بگرداند از من نیست.

اینها احادیث پیامبر ۷ است که او خیرخواه‌ترین و نیکوتر از همه نیست به امتش هست و او صلاح و هدایت امت را بهتر از تمام مردم می‌داند او در این احادیث دستور می‌دهد و در آخرین روزهای زندگی‌اش امت را به تمسک به کتاب پروردگارشان و پیروی از سنت پیامبر سفارش می‌نماید و آنها را از بدعتها و چیزهای تازه ایجاد شده و نوآوری در دین برحذر می‌دارد همانگونه که از اختلاف و تفرقه امت.

و ظهور بدعتها و شیوع آن خبر می‌دهد و برحذر می‌دارد و نیز به ما می‌گوید راه رهایی و نجات در چنین زمانی تمسک به سنت پیامبر و سنت خلقای هدایت یافته پس از او است خداوند به او به خاطر نصیحت و راهنمایی که امت را نموده بهترین و بزرگترین پاداش را از فضل و احسان گسترده خویش بدهد.

اما آثار و اخباری از صحابه که در امر به لازم گرفتن سنت و تشویق به پیروی از آن و برحذر داشتن از نوآوری در دین و مذمت آن و نکوهش اهل بدعت وارد شده بسیار زیاد است و ما در اینجا از آن جمله روایتی را ذکر می‌کنیم که دارمی و دیگران از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب ۸ روایت کرده‌اند که گفت: (سیأتی أناس یجادلونکم بشبهات القرآن فجادلوهم بالسنن فإن

(۱) رواه البخاری (فی کتاب النکاح-باب الترغیب فی النکاح...) فتح الباری ج ۹ ص ۱۰۴ ح: ۵۰۶۳،

ومسلم (کتاب النکاح باب استحباب النکاح) ج ۲ ص ۱۰۲۰ ح ۱۴۰۱.

أصحاب السنن أعلم بكتاب الله^۱ یعنی: به زودی مردمانی پیش شما خواهند آمد که با شبهات قرآنی با شما مجادله می‌کنند شما با آنها بوسیله احادیث به مجادله و مناقشه بپردازید زیرا اهل احادیث به کتاب خداوند دانائتراند.

وابن وضاح از معاذ بن جبل^۲ روایت کرده که او در شام ایستاد و فرمود: (أیها الناس علیکم بالعلم قبل أن یرفع الأوان رفعه ذهاب أهلیه وإیاکم والبدع والتبدع والتنطع وعلیکم بأمرکم العتیق^۳) یعنی: ای مردمان علم بیاموزید قبل از اینکه علم از بین برود همانا علم با از بین رفتن اهل علم از میان خواهد رفت. واز نوآوری و ایجاد بدعت و سخت‌گیری و تکلف بپرهیزید. و آیین آزاد و بی‌شائبه خود را لازم گیرید.

واز ابی بن کعب^۴ روایت است که گفت: (علیکم بالسبیل والسنة فإنه ما علی الأرض عبی علی السبیل والسنة ذکر الله فی نفسه فاقشعر حلدہ من خشیة الله إلا کان مثله کمثل شجرة قد یس ورقها فهی كذلك حتی اصابتها ریح شدیدة فتحات ورقها إلا حط الله عنه خطایا کما تحات تلك الشجرة ورقها، وإن اقتصاداً فی سبیل وسنة، خیر من اجتهاد فی خلاف سبیل وسنة،

(۱) رواه الدارمی فی سننه ج ۱ ص ۶۲ رقم ۱۱۹، والأجری فی الشریعة ص ۵۲، وابن بطه فی الإیانه الکبری ج ۱ ص ۲۵۰ برقم ۸۳، ۸۴، واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۱۲۳.

(۲) معاذ بن جبل بن عمرو بن أرس انصاری خزرجی ابو عبدالرحمن از شخصیت‌های برجسته اصحاب است، در جنگ بدر و جنگ‌های بعد از آن حضور داشت، ودر علم به احکام و قرآن در بالاترین درجه قرار داشت در سال ۱۸هـ در شام گذشت. تقریب التهذیب ص ۵۳۵.

(۳) البدع والنهی عنها للامام محمد بن وضاح ص ۲۵.

(۴) ابی بن کعب بن قیس انصاری خزرجی ابو المنذر، سرور قاریان قرآن ابو الطفیل کنیه او بود، از برجستگان اصحاب است، در مورد سال وفاتش اختلافات زیادی است که گفته شده در سال ۱۹ و گفته شده ۳۲ و گفته شده در غیر از این سالها در گذشته است نگاه کنید تقریب التهذیب ص ۹۶.

فانظروا أن يكون عملكم إن كان اجتهاداً واقتصاداً أن يكون ذلك على منهاج الأنبياء وستهم^۱ یعنی: راه وسنت را لازم گیرید زیرا هیچ بنده‌ای بر زمین نیست که بر راه وسنت قرار دارد و خداوند را با خودش یاد نموده و از ترس الهی موی بر تنش برمی‌خیزد مگر اینکه او مانند درختی است که برگهایش خشک شده است و همچنان باقی ماند تا اینکه بادی تند با آن برخورد نموده و برگهایش به زمین ریزد و خداوند گناهان او را دور می‌نماید همانگونه که برگهای درخت به زمین می‌ریزد، و همانا میانه‌روی در راه وسنت بهتر از اجتهاد در خلاف راه وسنت است، پس نگاه کنید که عمل شما اگر اجتهاد و میانه‌وری است تا بر روش پیامبران وسنت‌هایشان باشد.

و از عبد الله بن مسعود ؓ روایت است که گفت: (علیکم بتقوی الله وهذه الجماعة فإن الله لا یجمع أمه محمد علی ضلاله أبداً وعلیکم بالصبر حتی یستریح بر او یستراح من فاجر^۲) یعنی: تقوای الهی و این جماعت را لازم گیرید تا اینکه نیکوکاری با مردن راحت شود و یا با مرگ فاسقی مردم از شر او راحت شوند، و نیز از او روایت شده که می‌گفت: راه را لازم بگیرید و اگر شمار راه را لازم گرفتید بسیار پیش رفته‌اید و اگر با حرکت به چپ و راست با راه مخالفت نمودید به گمراهی بسیار دو دچار شده‌اید^۳.

و نیز از او روایت شده که گفت: قبل از اینکه علم از بین رود علم بیاموزید و از تکلف و سخت‌گیری و نوآوردی در دین بپرهیزید و آیین آزاد و بی‌شائبه را لازم گیرید^۴.

(۱) الابانة الكبرى لدین بطه ج ۱ ص ۳۵۹، و شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائى ص ۵۴.

(۲) رواه ابن بطه فی الابانه الكبرى ج ۱ ص ۳۱۳، ۳۱۴، برقم ۱۴۹.

(۳) رواه ابن بطه فی الابانه الكبرى ج ۱ ص ۳۳۲.

(۴) رواه الدارمی ج ۱ ص ۶۶، و ابن وضاح فی البدع والنهی عنها ص ۲۵، والمرزى فی السنه ص ۲۵، والالكائى فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۸۷، والسويطی فی الأمر بالتابع والنهی عن الابتداع ص ۷۶.

واز ابودرداء^۱ روایت شده که گفت: تا وقتی به حدیث تمسک بجویی هرگز گمراه نخواهی شد.^۲

واز حدیفه^۳ روایت است که گفت: «ای گروه قاریان قرآن بر راه راست استوار باشید و اگر چنین باشید همانا در راه درست پیش رفته‌اید و اگر به چپ و راست بروید همانا به گمراهی بسیار دور دچار شده‌اید»^۴

واز عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: هیچ بدعتی ایجاد نمی‌شود مگر داینکه باعث می‌شود تا بیشتر در مسیر بدعت‌گذاری و نوآوری در دین پیشروی شود و هیچ سنتی از بین نمی‌رود مگر اسپنکه باعث می‌شود تا بیشتر از سنت فرار شود.^۵

(۱) عویمر بن زید بن قیس انصاری، ابودرداء، در مورد اسم پدرش اختلاف است، واما او به منیه‌اش مشهور است و گفته شده اسمش عامر است و عویمر لقب او است، صحابی بزرگوار است اولین جنگی که در آن شرکت نمود احد بود و او عابد بود و در آخر خلافت عثمان درگذشت و گفته شده بعد از خلافت عثمان هم زیسته است، تقریب التهذیب ص ۴۳۴.

(۲) رواه ابن بطه فی الابانة الکبری ج ۱ ص ۳۵۳.

(۳) حدیفه بن یمان و اسم یمان به صورت تصغیر حسیل است و گفته می‌شود خسل، او حلیف انصار و صحابی بزرگوار از سابقین است پدرش هم صحابی بود و در احد شهید شد، و ذیفه در دوران نخست خلافت علی در سال ۳۶ درگذشت، نگاه کنید تقریب ص ۱۵۴.

(۴) رواه البخاری فی (کتاب الاعتصام- باب الاقتداء بسنن الرسول) فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۵۰، و المروزی فی السنة ص ۲۵. و ابن وضاح فی البدع والنهی عنها ص ۱۰، و عبدالله بن احمد فی السنة ج ۱ ص ۱۳۹، و اللالكائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۹۰، و البغوی فی شرح السنة ج ۱ ص ۲۱۴.

(۵) رواه ابن وضاح فی البدع والنهی عنها ص ۳۷ و ابن بطه فی الابانة الکبری ج ۱ ص ۳۵۱ و اللالكائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۹۳ برقم ۱۲۸.

ومردی به ابن عباس گفت: مرا سفارش و وصیت کن ابن عباس گفت: تقوای الهی واستقامت بر دین را لازم بگیر پیروی کن و از نوآوری در دین پرهیز!

وابن عمر γ گفت: هر بدعتی گمراهی است گرچه مردم آنرا خوبی و نیکو بینند.^۲

اینها گفته‌های اصحاب پیامبر γ است بر هر عاقل آگاه بر امر دینش لازم است که در این اقوال بیانید و انرا بفهمد و سپس به آن عمل نموده و در آن توقف نموده و آنرا درک نماید، زیرا بعد از پیامبر γ کسی نیامده که از آنها عالم‌تر و آگاه‌تر به دین باشد و آنها همانطور که ابن مسعود آنرا توصیف نموده (بهترین این امت بودند، دل‌هایشان از همه امت نیکوتر و علمشان از همه بیشتر و از همه تکلف کمتری داشتند)^۳.

بنابراین بر مسلمانان واجب است که در کنار آنچه این مردان توقف نموده‌اند توقف کنند و در گستره آنچه باشند که آنها در گستره آن قرار داشتند و باید به شدت از بدعت‌ها پرهیز کنند همانگونه که آنها مسلمانان را در گفته‌هایشان از نوآوری در دین برحذر داشته‌اند و باید مسلمین در کارهایشان به آنها اقتدا نمایند همانطور که کسانی که بعد از اصحاب آمده‌اند از سلف امت به آنها اقتدا نمودند و به برکت پیروی از اصحاب پیامبر و تمسک به وصیت‌های برگرفته شده آنها از قرآن و سنت در امر به لازم گرفتن سنت و پرهیز از بدعت‌ها به فضل و خوبی فراوانی دست یافتند. و قسمتی از اقوال سلف بعد از اصحاب از تابعین و افرادی دیگر از سلف صالح امت را در امر به پیروی و نهی از نوآوری در دین ذکر می‌کنیم تا آنرا به جمله اقوال اصحاب که پیش‌تر ایراد شد بیافزایم و قبل از اقوال اصحاب نصوص قرآن و سنت در تثبیت این اصل بزرگ

(۱) رواه المروزی فی السنة ص ۲۴، والدارمی فی سننه ج ۱ ص ۶۶، وابن بطّة فی الإبانة الكبرى ج ۱ ص ۳۱۹، ۳۳۷، والبغوی فی شرح السنة ج ۱ ص ۲۱۴.

(۲) رواه المروزی فی السنة ص ۲۴، وابن بطّة فی الإبانة الكبرى ۱۶۰، ص ۳۳۹ واللالکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ج ۱ ص ۹۲.

(۳) جزء من اثر رواه البغوی عن ابن مسعود فی شرح السنة ج ۱ ص ۲۱۴.

از دین ذکر شد، تا دانسته شود که تمام سلف بر پذیرفتن و تثبیت این اصل اجماع داشته‌اند و هیچ‌کسی در این مخالفت نکرده به‌جز فردی گمراه و اهل بدعت و منحرف از دین .

واز امیر المؤمنین عمر بن عبدالعزیز (رحمه الله) روایت است که او به یکی از فرمانداران نوشت: ترا به تقوای الهی و حرکت طبق دستور خدا و پیروی از سنت پیامبرش ﷺ و ترک چیزهای تازه‌ای که اهل بدعت به وجود آورده‌اند وصیت می‌کنم و بدان که انسان بدعتی ایجاد نمی‌کند مگر اینکه قبل از آن چیزی آمده که علیه آن بدعت دلیلی است و عبرتی برای او است پس سنت را لازم بگیر و همانا لازم گرفتن سنت برای تو به یاری خدا نگاهبانی است و بدان کسی که سنت‌ها را بنا نهاده دانسته‌است که مخالفت با سنت‌ها اشتباه و لغزش و تعمق و حماقت است گذشتگان با اینکه علم داشته‌اند توقف کرده و با اینکه بینش نافذی داشتند از تعمق و ژرف نگری دست نگاه داشته‌اند و آنها بیشتر توانایی بحث و پژوهش را داشتند اما چنین نکردند.^۱

ومرید از او در مورد هواپرستان پرسید وی به او گفت: (علیک بدین الاعرابی والغلام فی الكتاب واله عما سوی ذلک^۲) یعنی دین و باور بادیه‌نشین و بچه‌را در مورد کتاب لازم بگیر و از غیر آن دوری بجوی و بدان توجه نکن.

وابن سیرین^۳ درحالی که از بدعت‌ها برحذر می‌دارد می‌گوید: (ما احدث رجل بدعة فراجع سنة)^۱ یعنی: (المعنی؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟)

-
- (۱) أخرجه أبو داود فی سننه ج ۵ ص ۱۹. وابن وضاح فی البدع والنهی عنها ص ۳۰ وابن بطّة فی الإبانة الكبرى ج ۱ ص ۳۲۱.
- (۲) رواه الدارمی فی سننه ج ۱ ص ۱۰۳ برقم ۳۰۶ وابن بطّة فی الإبانة الكبرى ج ۱ ص ۳۳۴ واللالكائي فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۱۳۵ والبعغوی فی شرح السنة ج ۱ ص ۲۱۷، وابن الجوزی فی تلبیس ابلیس ج ۱ ص ۱۲۲.
- (۳) محمد بن سیرین انصاری ابوبکر بن ابی عمره بصری، ثقة وعابد گرانقدر بود او روایت کردن معنای حدیث را بدون ذکر لفظ آن جایز نمی‌دانست و در سال ۱۱۰ درگذشت.

وایوب سختیانی^۲ می گوید: (ما ازداد صاحب بدعة اجتهاداً الا ازداد من الله بعداً)^۳ یعنی: صاحب واهل بدعت هرچند بیشتر تلاش نماید بیشتر از خداوند دور می شود.

ویونس بن عبید^۴ (رحمه الله) پسری داشت، به او گفتند که پسر او در مجلس عمرو بن عبید^۵ شرکت کرده است، پسزش پیش او آمد و از او در مورد این کارش معذرت خواست یونس به او گفت: فرزندانم تو را از زنا و دزدی و نوشیدن شراب نهی می کنم، و اگر تو با خداوند روبرو شوی در حالی که مترتکب این گناهان شده ای برایم پسندیده تر از این است که با فکر و اندیشه عمرو یاران عمرو با خداوند روبرو شوی^۶.

واز ابی قلابه^۷ (رحمه الله) روایت است که گفت: (ما ابتدع رجل بدعة إلا استحل السیف^۱) یعنی: هیچ کسی بدعتی ایجاد نمی کند مگر اینکه شمشیر را حلا می داند.

(۱) رواه الدارمی فی سننه ج ۱ ص ۸۰ برقم ۲۰۸ وابن بطه فی الابانة الصغری ص ۱۳۱، والسیوطس فی الامر بالتابع ص ۷۸.

(۲) ایوب ابن ابی تمیمه: کیسان سختیانی ابوبکر بصری، ثقه واز فقههای عابد بزرگ بود، در سال ۱۳۱ وفات نمود، تقریب التهذیب ص ۱۱۷.

(۳) رواه ابن الجوزی فی تلبیس ابلیس ص ۱۸، والسیوطی فی الامر بالتابع ص ۸۱.

(۴) یونس بن عبید بن دینار تمیمی، ابو عبید بصری، ثقه وفاضل وپرهیزگار بود در سال ۱۳۹ درگذشت، تقریب التهذیب ص ۶۱۳.

(۵) ابو عبدالرحمن بصری عمرو بن تمیمی معتزلی معروف است، او مردم را به بدعت خود دعوت می داد، با وجود اینکه عابد بود گروهی او را متهم نموده اند، در سال ۱۴۳ درگذشت، تقریب التهذیب ص ۴۲۴.

(۶) رواه ابو نعیم فی الحلیة ج ۳ ص ۲۱، ۲۰. واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۴ ص ۷۴۱.

(۷) عبد الله بن زید بن عمرو ابو عامر جرمی ابو قلابه بصری، ثقه، وفاضل. احادیث مرسل زیاد بیان نموده است، در شام درحالی که از قضا فرار نموده بود در سال ۱۰۴ ویا گفته شده بعد از آن درگذشت، نگاه کنید تقریب التهذیب ص ۳۰۴.

واز اوزاعی (رحمه الله) روایت است که گفت: (اصبر نفسک علی السنه وقف حیث وقف القوم، وقل بما قالوا وكف عما كفوا عنه، واسلك سبیل سلفك الصالح فإنه یسعك ما وسعهم)^۲ یعنی: برسنت پایدار باش، وتوقف کن جایی که توقف نموده، وبگو آنچه آنها گفته‌اند، ودست نگه دار از آنچه آنها دست نگاه داشته‌اند، وراه پیشینان صالح خویش را درپیش گیر، زیرا آنچه آنها را در گستره خود جای داده تورا هم جای خواهد داد.

وسفیان ثوری می گوید: (كان الفقهاء یقولون: لا یستقیم قول الا بعمل، ولا یستقیم قول وعمل الا بنیه ولا یستقیم قول وعمل ونیه الا بموافقه السنه)^۳. یعنی: فقهاء می گفتند که قول بدون عمل درست ومستقیم نمی شود وقول وعمل بدون نیت درست نخواهد بود، وقول وعمل ونیت بدون موافقت سنت درست نخواهد بود.

وامام مالک می گوید: (إیاکم والبدع قیل: یا ابعده الله وما البدع؟ قال اهل البدع الذین یتکلمون فی اسماء الله وصفاته وكلامه وقدرته^۴ ولا یسکتون عما سکت عنه الصحابه والتابعون لهم باحسان^۵) یعنی: از بدعت‌ها بپرهیزید، گفته شد که بدعت‌ها چه هستند ای ابا عبدالله؟ گفت: اهل بدعت‌ها کسانی هستند که در اسماء وصفات الهی وکلام وقدرت خدا سخن می گویند وساکت نمی مانند از آنچه اصحاب وپیروان آنها در مورد آن ساکت مانده‌اند.

(۱) رواه الدارمی فی سننه ج ۱ ص ۵۸.

(۲) رواه اللالكائي فی شرح اصول اعتقاد اهل السنه ج ۱ ص ۱۵۴، وذكره ابن الجوزی فی تلبیس ابلیس ص ۱۱.

(۳) رواه ابن بطه فی الإبانة الكبرى ج ۱ ص ۳۳۳ وابن الجوزی فی تلبیس ابلیس ص ۱۱.

(۴) مقصود از کلام در اسماء وصفات، کلام مذموم وتعقیق وتلاش از کیفیت صفات الهی است.

(۵) رواه البغوی فی شرح السنه ج ۱ ص ۲۱۷، والسیوطی فی الامر بالاتباع ص ۸۳.

وامام شافعی (رحمه الله) می‌گوید: (لأن يتلى الله المرء بكل ذنب نهى الله عنه ما عدا الشرك خیر له من أن يتلى بالكلام)^۱. یعنی: اگر خداوند فرد را به هرگناهی که از آن نهی کرده به جز شرک مبتلا نماید بهتر از این است که به کلام آنرا مبتلا نماید.

وابو العالیه^۲ به بعضی از یارانش گفت: (تعلموا الاسلام فإذا تعلمتموه فلا ترغبوا عنه، وعليكم بالصراط المستقيم الاسلام، فإن الصراط المستقيم الاسلام، ولا تنحرفوا عن الصراط المستقيم يميناً وشمالاً وعليكم بسينة نبيكم وإياكم وهذه الأهواء التي تلقى بين أهلها العداوة والبغضاء)^۳ یعنی: اسلام را بیاموزید، ووقتی آنرا آموختید از آن روی نتابید و صراط المستقیم را لازم گیرید همانا صراط المستقیم اسلام است. واز راه راست و صراط مستقیم به راست و چپ منحرف نشوید و سنت پیامبرتان را لازم گیرید و از این هواپرستی‌ها که میان اهل آن دشمنی و کینه می‌اندازد به شدن پرهیز نمایید.

وابراهیم نخعی^۴ (رحمه الله) می‌گفت: (لو أن أصحاب محمد كسحوا على ظفر لما غسلته التماس الفضل في اتباعهم)^۵ یعنی اگر اصحاب محمد بر ناخنی مسح می‌کردند من آنرا به خاطر جستن برکت در پیروی از آنها نمی‌شستم و مسح می‌کردم.

(۱) رواه اللالكائي في شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۱۴۶، وابو نعیم في الحلیة ج ۹ ص ۱۱۱ ونصر المقدسی في مختصر كتاب الحجة على تارك المحجة ص ۴۵۵ والبغوی في شرح السنه ج ۱ ص ۲۱۷.

(۲) رفیع بن مهران ابو العالیة ریاحی ثقة است واحادیث مرسل زیاد گفته است در سال ۱۹۰ و گفته شده در سال ۱۹۳ و نیز گفته شده بعد از آن در گذشته است. نگاه کنید تقریب التهذیب ص ۲۱۰.

(۳) رواه المروزی في السنة ص ۸. وابن بطه في الابانة الكبرى ج ۱ ص ۳۳۸.

(۴) ابراهیم بن یزید بن قیس بن اسود نخعی، ابو عمران کوفی فقیه و ثقة است اما احادیث را به صورت مرسل زیاد بیان نموده، در سال ۱۹۶ در پنجاه سالگی وفات کرد تقریب التهذیب ص ۹۵.

(۵) رواه ابن بطه في الابانة الكبرى ج ۱ ص ۳۶۱، ورواه الدارمی بمعناه في سننه ج ۱ ص ۸۳ برقم ۲۱۸.

وامام احمد در یکی از رساله‌هایش در حالی به تمسک به کتاب و سنت تحریک و تشویق می‌نماید می‌گوید: (... ثم بعد کتاب الله وسنه النبی ﷺ والحديث عنه وهن المهدیین اصحاب النبی، وأتباع السنه نجاه وهی التي نقلها اهل العلم کابراً عن کابراً، واحذروا البدع کلها، ولا تشاور احداً من اهل البدع فی دینک^۱) یعنی: وپس از کتاب خدا سنت پیامبر ﷺ و حدیث از آن واز هدایت یافتگان اصحاب پیامبر ﷺ است و پیروی از سنت مایه نجات است، و سنت آن است که علما آنرا یکی از دیگری نقل نموده‌اند، واز تمام بدعت‌ها بپرهیزید، ودر مورد دین خود با هیچ یک از اهل بدعت مشورت نکن.

پس با این نقل‌ها از کتاب و سنت و گفته‌های سلف امت از اصحاب و تابعین و علمای حدیثی که برطبق رهنمود آنها حرکت کرده‌اند و جواب پیروی از قرآن و سنت و راه سلف اول و نخستین که به خیر و برتری آنها گواهی داده شده ثابت شد، و نیز حرام بودن تمام بدعت‌ها و اینکه همه بدعت‌ها گمراهی و هلاکت هستند، ودر آن خوبی و بدعت نیکویی وجود ندارد بلکه همه نزد علما مذموم و زشت هستند و نیز اهل بدعت نزد علما مذموم و زشت می‌باشند ثابت شد.

و زیبا است که قبل از پایان رسیدن این بحث آنچه را شاطبی در کتاب الاعتصام در مورد نکوهش و مذمت بدعت ذکر نموده و اینکه آن عام است و ویژه بدعتی خاص نیست ذکر می‌نمایم زیرا این سخنی محکم و متین در باب خودش می‌باشد و من آنرا به اختصار ذکر می‌کنم: او (رحمه الله) - بعد از ذکر ادله برای مذمت بدعت‌ها - می‌گوید: بدانید که دلایلی که پیشتر بیان شد در مورد عموم زشتی بدعت حجت است به چند دلیل:

یکی اینکه: با توجه به کثرت آن به طور مطلق و عام آمده و به هیچ وجه در آن استثنایی وجود ندارد ودر آن چیزی نیامده که اقتضا کند که بعضی از بدعت‌ها هدایت‌اند ودر آن نیامده که هر بدعتی گمراهی است به جز فلان و فلان و نه چیزی از قبیل این معانی و مفاهیم ذکر شده.

(۱) رواه ابن ابی یعلی فی طبقات الحنابلة ج ۱ ص ۳۴۲.

پس معلوم می‌شود که تمام این دلایل، به حقیقت معنای ظاهری آن یعنی فراگیری و کلیت حمل می‌شود.

دوم اینکه: در اصول علمی ثابت شده که هر قاعده کلی و یا هر دلیل شرعی کلی وقتی در جاهای زیادی تکرار شود و بوسیله آن شواهدی برطبق مفاهیم اصولی و فروعی آورده شود و هیچ قید و تخصیصی همراه آن ذکر نشود با اینکه تکرار می‌شود و با فرض کرده می‌شود این دلیلی براین است که آن قاعده بر مقتضای عبارت خود که بیانگر عموم و کلیت است باقی است.

در احادیث متعددی آمده است که: «هر بدعتی گمراهی است و هرنوآوری بدعت است»^۱ و عبارت‌های دیگری مانند این که دلالت براین دارد که بدعت‌ها مذموم و ناپسند هستند و در هیچ آیه و حدیثی قید و تخصیصی ذکر نشده و نیز چیزی ذکر نشده که از آن مطلب برخلاف مفهوم ظاهری کلیت و عموم فهمیده شود پس این به روشنی دلالت می‌کند که مذمت و زشت بودن بدعت بر عموم و مطلق بودن خود قرار دارد.

سوم اینکه: سلف صالح از اصحاب و تابعین و کسانی که بعد از آنها قرار دارند همه بر مذمت کردن بدعت به طور عموم و کلی و زشت قرار دادن و فرار از آن و گریز از کسی که نشان بدعت را دارد اجماع کرده اند و سلف در این مورد هیچ درنگ و توقفی نکرده و هیچ نوع دوگانگی از آنها در برخورد با بدعت ثابت نیست و بلکه باطل است.

چهارم: آنچه از بدعت فهمیده می‌شود خود آنرا اقتضا می‌نماید زیرا بدعت یعنی مخالفت با شارع و دورانداختن شرع و هیچ چیزی که اینگونه باشد ممکن نیست که به خوب و زشت تقسیم شود و نوعی از آن قابل ستایش باشد و نوعی از آن مذمت شود، زیرا از نظر عقلی و شرعی درست نیست که مخالفت با شارع نیکو و خوب دانسته شود.

(۱) تخریج این حدیث گذشت (۱).

و همچنین اگر فرض شود که در شریعت بعی از بدعت‌ها. خوب دانسته شده‌اند یا بعضی از مذمت استثنا شده‌اند چنین چیزی قابل تصور نیست. زیرا بدعت روشی است که با مشروع و امر ثابت مشابه است بدون اینکه مانند امر مشروع باشد و چیزی را که شرع خوب بداند دلیل بر مشروعیت آن چیز است زیرا اگر شارع بگوید: «فلان اگر تازه بوجود آمده نیکو است» آن امر مشروع قرار می‌گیرد.^۱

و با این مطلب من این بحث را به پایان می‌رسانم.

والله تعالی اعلم.

بحث سوم

تعریف بدعت در لغت و شرع، و بیان انواع بدعت‌ها.

نخست تعریف بدعت در لغت و شرع:

أ) تعریف بدعت در لغت:

بدعت در لغت نام حالتی از نوآوری است، و آن چیزی است که بدون اینکه قبلاً مانندی داشته باشد اختراع شود خداوند متعال می‌فرماید: [قل ما كنت بدعاً من الرسل]^۲ ترجمه: بگو من نو بر پیغمبران و نخستین فرد ایشان نیستم.

(۱) نگاه کنید الاعتصام شاطبی ج ۱ ص ۱۴۱-۱۴۲.

(۲) سوره احقاف آیه ۹.

یعنی من اولین پیامبر نیستم که فرستاده شده‌ام بلکه پیش از من پیامبران زیادی فرستاده شده‌اند، و خداوند متعال می‌فرماید: [ورهبانیه^۱ إبتدعوها] ترجمه: رهبانیت سختی را پدید آوردند، و [بدیع السموات والارض]^۲ به وجود آورنده آسمانها وزمین - صفتی از صفت‌های خداوند متعال است چون خداوند آسمانها وزمین را بدون اینکه قبلاً داشته باشد به وجود و پدید آورده است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: [بدیع السموات والارض] هستی بخش آسمانها وزمین.

و بعضی از علما گفته‌اند که: ماده (بدع) معنی دیگری هم دارد. صاحب مقایس اللغه می‌گویدک (با و دال و عین) دو اصل برای دو چیز هستند: یکی: ابتدای چیز و ساختن آن بدون اینکه قبلاً مثال ومانندی را داشته باشد مانند (والله بدیع السموات والارض).
دوم: بریدن و خسته شدن - مانند اینکه می‌گویند: (أبدعت الراحله، إذا أكلت و عطبت^۳) سواری برید وقتی که خسته شود و از بین برود.

در حقیقت این معنی چیزی است که علمای لغت در معنی بدعت به آن تصریح کرده‌اند اما این معنی در معنی اول داخل است و این کثیر هم به همین مطلب اشاره کرده در آنجا که می‌گوید: (يقال أبدعت الناقة إذا انقطعت عن السير بكمال او ظلع)، گفته می‌شود (أبدعت الناقة) وقتی که شتر بر اثر خستگی یا لنگیدن نتواند راه برود، گویا بریدن آن از عادت همیشگی‌اش در راه رفتن یک چیز تازه‌ای ایست یعنی: امر خارج از عادتش است^۴ همانطور که ابن منظور در اللسان نیز تصریح نموده است.^۵

(۱) سوره حدید آیه ۲۷.

(۲) سوره بقره آیه ۱۱۷.

(۳) نگاه کنید مقایس اللغه احمد زکریا ج ۱ ص ۲۱۰، ۲۰۹.

(۴) انظر مقایس اللغه لاحمد بن زکریا ج ۱ ص ۲۱۰، ۲۰۹.

(۵) النهاية فی غریب الحدیث ج ۱ ص ۱۰۷.

پس با بیان این مطلب روشن شد که این معنی از معنی اول کلمه (بدع) خارج نیست و این کلمه بر چیزی اختراع شده و تازه پدید آمده و یا چیزی بعد از اینکه وجود نداشته و به وجود آمده اطلاق می‌شود، و بر معنی دیگر غیر از این اطلاق نمی‌شود.

و بدعت در خوبی و بدی استعمال می‌شود اما از نظر عرفی بیشتر در زشتی به کار گرفته می‌شود همان گونه که ابن کثیر در (النهاية) به این مطلب تصریح نموده است.^۱

ب) تعریف بدعت در شریعت:

شماری از علما بدعت را در شرع تعریف‌های متعددی نموده‌اند و این تعریف‌ها گرچه در الفاظ با یکدیگر مختلف هستند و اختلاف الفاظ در تعریفات منجر به این شده تا در برگرفتن جزئیات تعریف لهطور کامل با یکدیگر تفاوت داشته باشند اما مضموم و مفهوم همه در جمله یکی است.

واز مهم‌ترین این تعریفات عبارتند از:

(۱) تعریف شیخ الاسلام ابن تیمیه:

شیخ الاسلام بدعت را چنین تعریف نموده: (البدعة فی الدین هی ما لم یشرعه الله ورسوله، وهو ما لم یأمر به أمر ایجاب ولا استحباب، فأما ما أمر به أمر ایجاب أو استحباب و علم الامر به الدالة الشرعية: فهو من الدین الذی شرعه الله وإن تنازع اولو الأمر فی بعض ذلك، وسواءً كان هذا مفعولاً علی عهد النبی ﷺ أو لم یکن^۲) یعنی: بدعت در دین چیزی است که خدا و پیامبرش آنرا مشروع نکرده‌اند، و آن همان است که به انجام آن نه به صورت وجوب و نه به صورت استحباب امر شده است، و اما آنچه که به انجام آن به صورت وجوب و یا استحباب امر شده و امر به آن با دلایل شرعی ثابت شده آن از دین است که خداوند آنرا مشروع نموده گرچه اولو

(۱) انظر النهاية ج ۱ ص ۱۰۸، ۱۰۷.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۱۰۸، ۱۰۷.

الامر او بعضی از آن با یکدیگر اختلاف کنند و فرق نمی‌کند که این چیز که با دلایل شرعی امر به آن ثابت شده در زمان پیامبر انجام گرفته شده باشد یا انجام نگرفته باشد.

(۲) تعریف شاطبی:

اما شاطبی بدعت را چنین تعریف می‌نماید که: (طریقه فی الدین مخترعه تضاهی الشریعه یقصد بالسلوک علیها المبالغه فی التعبد لله سبحانه^۱) یعنی روشی تازه ایجاد شده در دین است که با شریعت مشابه است و هدف از انجام و درپیش گرفتن آن راه و روش مبالغه در پرستش خداوند سبحان است.

(۳) تعریف ابن رجب:

ابن رجب در تعریف بدعت می‌گوید: (والمراد بالبدعه، ما احدث مما لا أصل له فی الشریعه یدل علیه، واما ما كان له اصل من الشرع یدل علیه فلیس ببدعه شرعاً وإن كان بدعه لغه^۲) یعنی: منظور از بدعت چیز تازه ایجاد شده‌ای است که اصلی در شریعت ندارد که بر آن دلالت نماید، اما آنچه که اصل و ریشه‌ای شرعی دارد که بر آن دلالت می‌کند از نظر شرعی بدعت نیست گرچه در لغت بدعت است.

(۴) تعریف سیوطی:

سیوطی در تعرف بدعت می‌گوید: (البدعه عبارة عن فعله تصادم الشریعه بالمخالفة أو توجب التعاطی علیها بزیاده أو نقصان^۳) بدعت عبارت از کاری است که با مخالفت با شریعت اصطکاک پیدا می‌نماید و یا با اضافه و کم نمودن از شرع باعث دا و ستد می‌گردد.

و با تامل و اندیشیدن در این تعریف‌ها نشانه‌های مهم و اصلی برای تعریف شرعی بدعت نمایان می‌شود و می‌توان آن نشانه‌ها را در نکه‌های ذیل نشاندهی نمود:

(۱) الاعتصام ج ۱ ص ۳۷.

(۲) جامع العلوم والحکم ص ۲۶۵.

(۳) الامر بالاتباع والنهی عن الابتداع ص ۸۸.

۱- اینکه بدعت نوآوری در دین است و با این آنچه تازه ایجاد شده و منظور از آن دین نباشد بلکه هدف تحقق مصلحت دنیوس باشد از تعریف بدعت بیرون است مانند اینکه امروزه بعضی صنعت‌ها و وسایلی برای تحقق مصلحت‌های دنیوی مردم ایجاد شده است.

۲- بدعت اصل و ریشه‌ای در شریعت که بر آن دلالت کند ندارد، اما آنچه قواعد شریعت بر آن دلالت نماید بدعت نیست، گرچه شارع بر خود آن چیز تصریح نکرده باشد و مثال آن از واقعیت موجود عصر حاضر ساخت وسیله جنگی مانند هواپیما یا جت و یا تانک و یا دیگر ابزارهای جنگ عصر حاضر به قصد آمادگی برای جنگ با کفار و دفاع از مسلمین، بنابراین انجام این کار بدعت نیست با اینکه شریعت عین این چیز را تصریح نکرده است و پیامبر ۷ در جنگ با کفار از چنین وسایلی استفاده ننموده است اما این وسیله‌ها در تحت عموم فرموده الهی داخل است که می‌گوید: [وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ]^۱ ترجمه: برای (مبارزه با آنها) تا آنجا که می‌توانید خود را آماده سازید.

و همچنین بقیه کارها، پس هر چیزی که دارای اصلی در شریعت است و از شرع شمرده می‌شود و بدعت نیست.

۳- اینکه همه بدعت‌ها مذموم و زشت‌اند بنابراین بدعت نیکو و خوب وجود ندارد همانگونه که نیکو قراردهندگان بدعت‌ها گمان می‌برند، زیرا بدعت‌ها همه با شریعت مخالف و متضاد هستند، بنابراین بدعت به هر حال مذموم و زشت است و همه تعریفات این جانب مهم‌را نشان‌دهی نمودند.

۴- همانگونه که با اضافه کردن به دین بدعت انجام می‌گیرد همچنین با کم کردن از دین بدعت انجام می‌شود، سیوطی به این مطلب تصریح کرده است، اما نیاز به این شرط و قید دارد که انگیزه کم کردن از دین تدین باشد اما اگر انگیزه کم کردن از دین تدین نباشد بدعت نیست مانند ترک کردن امر واجبی به غیر از عذری که گناه است و بدعت یست و همچنین ترک کردن

(۱) سوره انفال آیه ۶۰.

چیزی از نوافل بدعت شمرده نمی‌شود همانطور که این مطلب در بحث تقسیم بدعت‌ها در همین بحث ان شاء الله با ارائه مثال بیان خواهد شد.^۱

این مهم‌ترین احکامی بود که تعریف‌های گذشته بدعت آنرا دربر می‌گیرد و از خلال آن تعریف مفهوم بدعت در شریعت نمایان شد و ضوابط درست برای تعریف بدعت روشن گردید اما از این حیث که هر یک از این تعریف‌ها تمام این احکام را دربر می‌گیرد این تعریف‌ها در شامل شدن این احکام متفاوت هستند - همانگونه که پیشتر به آن اشاره شد -.

به نظر من نزدیکترین تعریفی که این احکام را که مفهوم شرعی بدعت را به طور دقیق مشخص می‌نماید جمع می‌کند تعریف امام شاطبی است. بنابراین، تعریف امام شاطبی تعریفی دربرگزیده از این تعریف‌ها است چون قیود جامع و مانع برای تعریف بدعت در شرع را دربر می‌گیرد والله اعلم.

ج) فرق بین تعریف لغوی و تعریف شرعی بدعت:

تعریف بدعت در لغت فراگیرتر از مفهوم و تعریف آن در شریعت است، همانطور که از خلال هر دو تعریف لغوی و شرعی بدعت مشخص می‌شود، زیرا بدعت در لغت یعنی آنچه که بدون مانند و نمونه قبلی ایجاد شده است و بدعت در شریعت ایجاد امری در دین است که نصوص و قواعد شریعت بر آن دلالت ندارد.

پس گاهی کار در لغت بدعت قرار می‌گیرد و در شرع بدعت قرار نمی‌گیرد مثل اینکه در نصوص برای انجام کاری تحریک و تشویق شده اما انجام آن به جز بعد از قطع شدن تشریح و مردن پیامبر ﷺ تحقق نیافته است، یا به خاطر اینکه انجام آن آسان نبوده یا در زمان تشریح علتی وجود داشته که از انجام گرفتن آن در زمان تشریح منع می‌نموده است پس چنین امری در حق نخستین کسی که آنرا انجام می‌دهد بدعت لغوی است زیرا این کار انجام و ایجاد کاری است بدون اینکه در گذشته مانندی داشته باشد و این بدعت شرعی شمرده نمی‌شود تا نصوص

(۱) به صفحه (۱) نگاه کنید.

بر مشروعیت آن دلالت کنند، و مثالهای آن در کارهای اصحاب زیاد است مانند جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر^۱، همه اینها از نظر شریعت بدعت شمرده نمی‌شود چون این کارها تحت قواعد و اصول شریعت داخل هستند اما این امور را در لغت می‌توان بدعت گفت بنابراین عمر^۲ هنگامی که مردم در نماز تراویح و قیام رمضان بربیک امام جمع شد این کار را بدعت نامید و وقتی آنها را دید که همه پشت سر یک امام نماز می‌خوانند گفت: (نعمت البدعة هذه) «بدعت خوبی است این^۲» و منظور او بدعت لغوی بود نه بدعت شرعی.

دوم: اقسام بدعت‌ها:

بدعت‌ها به تقسیم‌های متعددی با توجه به اعتبارهای مختلفی که علما و محققین ذکر نموده و به آن تصریح کرده‌اند تقسیم می‌شوند و از آنجمله تقسیم‌ها، می‌توان تقسیمات ذیل را نام برد:

- ۱- تقسیم بدعت به حقیقی و اضافی
- ۲- تقسیم بدعت به عادی و تعبدی.
- ۳- تقسیم بدعت به فعلی و ترکی
- ۴- تقسیم بدعت به اعتقادی و عملی
- ۵- تقسیم بدعت به کلی و جزئی
- ۶- تقسیم بدعت به بسیط و مرکب
- ۷- تقسیم بدعت به بدعتی که انسان را کافر می‌کند و به بدعتی که کافر نمی‌کند
- ۸- تقسیم بدعت به احکام پنجگانه

(۱) انظر هذه الامثلة: (تحذیر المسلمین عن الابتداع والبدع فی الدین) لاحمد بن حجر آل بوطامی ص ۶۷.

(۲) رواه البخاری (کتاب صلوة التراویح - باب فضل من قام رمضان) فتح الباری ج ۴ ص ۲۵۰.

ما در صدد تفصیل و تشریح این تقسیم‌ها نیستیم زیرا علما در بحث‌های^۱ ویژه‌ای این مطلب را بسط و شرح داده‌اند مگر اینکه با توجه به ارتباط احکام این بدعت‌ها با بعضی از این تقسیم‌ها که با نظر به تنوع بدعت‌ها، احکام متفاوت متفاوت است که به زودی در میان بحث ذکر خواهد شد تعریف مختصری از این تقسیم‌ها به اندازه‌ای که برای این بحث مفید باشد و به اندازه‌ای که دقت و برنامه این پژوهش و بحث اجازه می‌دهد ارائه می‌دهم تا مبادا اصلی رها شود و بیشتر به فرعی پرداخته شود و یا بحث در محور وسیله سبب غفلت و از بین رفتن هدف قرارگیرد زیرا هدف از این بحث حکم بدعت گذار است نه تقسیم بدعت‌ها.

و آنچه اکنون بیان خواهد شد تعریف مختصر این تقسیمات است.

۱- تقسیم بدعت به حقیقی و اضافی.

شاطبی این تقسیم را برای بدعت ذکر نموده سپس برای هر یکی از این دو قسم تعریفی ارائه داده که هر یک را از دیگری جدا می‌نماید او بدعت حقیقی را تعریف نموده که بدعت حقیقی همان است که هیچ دلیل شرعی بر ثبوت آن دلالت ندارد نه از کتاب و نه از سنت و نه از اجماع و نه از استدلال معتبری نزد اهل علم و نه در جمله و نه در تفصیل و بسط مسائل دلیلی برای آن وجود دارد.

(۱) انظر من هذه البحوث كتاب الاعتصام للشاطبي ج ۱ ص ۲۸۷-۳۶۷، ج ۲ ص ۳-۸۷، والابتداع في مضار الابتداع لعلی محفوظ ص ۵۱-۸۳، والسنن والمبتدعات لمحمد عبدالسلام الشقيري ص ۱۵-۱۸، والبدعة للدكتور علی عطيه ص ۲۵۷-۳۰۵، والبدعة والمصالح المرسله لتوفيق يوسف الواعي ص ۱۷۵-۲۰۵ و تنبيه أولی الابصار الی کمال الدین و ما فی البدع من الاخطار لشیخنا الدكتور صالح بن سعد السحيمي ص ۹۲-۱۱۶، ومقال الدكتور صالح الفوزان فی انواع البدع فی مجلة الدعوة العدد ۹/۱۱۳۹ رمضان ۱۴۰۸هـ

با وجود این، بدعت‌گذار این را نمی‌پذیرد زیرا او ادعا می‌کند که بدعت او در زمره اموری داخل است که تحت مقتضای دلایل استنباط شده است اما این ادعا نه در واقع صحت دارد و نه به حسب ظاهر صحیح است^۱

و بدعت حقیقی بیشتر و فراگیرتر میان مردم مشهورتر است و چنان روشن است که برهیچ کسی پوشیده نیست و از نمونه آن حرام کردن حلال است مانند کسی که نوع مشخصی از خوراک را بر خود حرام قرار می‌دهد مانند جرام قرار دادن گوشت‌وغیره، و حرام کردن لباس مشخصی از آنچه خداوند جایز و مباح قرار داده است و همچنین حرام کردن ازدواج با زنان و دیگر چیزهایی که خداوند آن را جایز و مباح دانسته است و خداوند متعال می‌فرماید: [یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما أحل الله لكم]^۲ ای مؤمنان چیزهایی پاکیزه‌ای را که خداوند برای شمت حلال کرده است بر خود حرام نکنید.

و نیز از نمونه‌های دیگر بدعت حقیقی حلال کردن حرام است مانند زنا و نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک و ربا و دیگر امور حرام.

و انجام دادن نوعی از انواع عبادات برای غیر از خداوند نیز در این نوع بدعت داخل است مانند سر بریدن حیوان و نذر و خواندن چیزها یا افرادی غیر از خداوند و یا ادعای دانستن غیب. و نیز از بدعت‌های حقیقی انکار حجت بودن سنت و یا ادعای نبوت و یا ادعای وحی است و دیگر انواع بدعت‌های حقیقی که در اینکه بدعت مخالف با شریعت هستند کسی اختلافی ندارد. بجز کسی که خداوند او را گمراه کرده از اهل بدعت که این بدعت‌ها را به قصد اینکه از دین هستند انجام می‌دهند و خداوند از آنها و از کارهایشان بیزار است.

اما بدعت اضافی را شاطبی شاطبی چنین تعریف نموده که بدعت اضافی آن است که دارای دو جهت باشد.

(۱) نگاه کنید الاعتصام ج ۱ ص ۲۸۶.

(۲) سوره مائده آیه ۸۷.

یکی اینکه: راجع وارتباطی به بعضی ادله داشته باشد بنابراین از این جهت بدعت نیست. دوم اینکه: مرجعی از دلایل نداشته باشد جز مانند آنچه برای بدعت حقیقی است، پس وقتی عمل دارای دو جهت باشد و به صورت خالص و کامل به یک جهت و سوی قرار نگیرد این نام (بدعت اضافی) برای آن گذاشته شده است یعنی نسبت به یک جهت سنت است چون مستند به دلیلی است و نسبت به جهت دیگر بدعت است چون مستند آن شبه‌ای است نه دلیلی، یا به طور کلی به هیچ چیزی مستند نیست، و فرق این از جهت معنی است اینطور که دلیل بر آن از جهت اصل وجود دارد و از جهت کیفیت‌ها و احوال و یا تفصیلات دلیلی برای آن وجود ندارد با وجود اینکه نیازمند دلیل است زیرا اغلب در امور تعبدی انجام می‌شود و نه در امور عادی محض^۱.

و بدعت اضافی (نسبی) به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی: آن که به بدعت حقیقی چنان نزدیک است طوری که نزدیک است بدعت حقیقی شمرده شود دیگری آنکه چنان از محض بدعت حقیقی دور است که نزدیک است سنت محض شمرده شود^۲.

مثال قسم اول: اینکه برای مکلف دو راه در حرکتش در مسیر آخرت وجود داشته باشد یکی از راهها آسان و دیگری سخت است و هر دو راه در رساندن به مطلوب و هدف یکسان و به یک اندازه هستند اما بعضی از سخت‌گیران راه سخت‌تر را انتخاب می‌نمایند. مانند اکتفا کردن به ناگوارترین و نامطبوع‌ترین لباس و خوراک فقط به خاطر سخت‌گیری کردن نه به خاطر هدفی دیگر^۳.

و از این نوع یکی این است که اصل عبادت مشروع است اما از اصل مشروعیت خود بدون دلیل به گمان اینکه عبادت بر اصل خود تحت مقتضای دلیل باقی است خارج کرده شود، و آن

(۱) الاعتصام ج ۱ ص ۲۸۶.

(۲) الاعتصام ج ۲ ص ۲۸۷.

(۳) انظر المصدر السابق ج ۱ ص ۳۴۱، ۳۴۰.

اینطور می‌شود که حالت مطلق عبادت با رأی و فکر خود مقید کرده و یا اگر مقید است مطلق کرده شود مانند اینکه روزهای با فضیلت با انواعی از عبادت تخصیص داده شوند که در شریعت چنین تخصیصی وجود ندارد. مانند اینکه فلان روز به اینقدر و اینقدر رکعت نماز اختصاص داده شود و یا اینقدر و اینقدر صدقه، و یا به تعدادی رکعت نماز اختصاص داده شود، چنین اختصاصی و عمل کردن به آن اگر اتفاقی نباشد و یا به هدفی که اهل عقل و افراد فارغ و بی‌کار و چابک انجام می‌دهند نگیرد تشریح و آیین اضافه خواهد بود^۱.

و مثال قسم دوم مانند اینکه اصل عمل، مشروع باشد اما بخاطر سد ذرائع و بستن راههای بدعت در مجرای بدعت قرار می‌گیرد مانند اینکه نفل‌ها به یسان سنت‌های مؤکده یا همیشه یا در اوقات مشخصی و به صورت مشخصی به آن التزام و پایبند می‌شود مانند اینکه نفل‌ها در مساجدی که فرایض به جماعت خوانده می‌شود در غیر از رمضان به جماعت خوانده شود و انجام گیرد که سنت‌های مؤکد انجام می‌گیرد، چنین کاری نوآوری در دین است^۲.

بعضی از اهل علم بدعت‌را با توجه به وابستگی آن به اعمال بندگان به دو نوع تقسیم نموده‌اند بدعت‌های عادی و بدعت‌های تعبدی.

بدعت‌های تعبدی آن‌اند که به دو نوعی از انواع عبادت ارتباط داشته باشند و شیخ الاسلام عبادت را اینگونه تعریف نموده است که: (اسم جامع لكل ما يحبه الله ويرضاه من الاقوال والافعال الظاهرة والباطنة) «عبادت اسمی فراگیر برای همه آنچه که خداوند آنرا دوست می‌دارد و می‌پسندد از اقوال و اعمال ظاهری و باطنی می‌باشد»^۳.

و بدعت‌های عادی آن‌اند که به اموری عادی تعلق دارند و برای اینکه قاعده امور عادی دانسته شود من آنچه‌را شیخ (علی محفوظ) در این مورد گفته است ذکر می‌کنم که می‌گوید:

(۱) به مصدر سابق نگاه کند ج ۲ ص ۱۱، ۱۲.

(۲) انظر البدعة والمصالح المرسله للدكتور توفيق يوسف الواعی ص ۱۸۵.

(۳) العبودية لشيخ الاسلام ابن تيميه ص ۴.

امر عادی آن است که قصد از آن نزدیکی و تقرب به خدا نباشد یعنی برحسب اصل وضع شده برای آن، هدف از وضع آن تقرب به خدا نبوده است گرچه تقرب در آن به اعتبار امری که لازم آن نیست درست است و امور عادی امور جاری میان مردم در کسب و سایر تلاش‌های دنیوی است که راههایی برای بدست آوردن بهره‌های فعلی دنیا است مانند انواع مختلف معاملات و تصرف‌های گوناگون مالی^۱.

و در داخل شدن بدعت‌ها در امور تعبدی علما در آن اختلافی ندارند زیرا امور تعبدی یا اعمال قلبی و امور اعتقادی هستند و یا اعمال جوارح و اعضا از قبیل گفتار و کردار می‌باشند، و هر دو نوع بدعت و نوآوری وارد شده است مانند مذهب قدریه و مرجئه و خوارج و معتزله، و همچنین مذهب مباح کردن و ایجاد عبادت‌هایی بدون اینکه در گذشته مثال و نمونه‌ای داشته باشند و بدون از اینکه دارای اصلی باشند که به آن مراجعه شوند^۲.

و اما در وارد شدن بدعت‌ها در امور عادی علما اختلاف نموده‌اند گروهی از اهل علم گفته‌اند که بدعت‌ها در امر عادی به طور مطلق داخل شده‌اند و در رأس این گروه عز بن عبدالسلام^۳ و شاگردش قرافی^۴ قرار دارند.

(۱) الابداع فی مضار الابتداع.

(۲) انظر الاعتصام للشاطبی ج ۲ ص ۷۳.

(۳) او امام ابو محمد عزالدین بن عبدالسلام، ملقب به سلطان العلماء شافعی مذهب است در سال ۵۷۷ هـ و گفته شده در سال ۵۷۸ هـ به دنیا آمده در فقه و اصول و عربی مهارت پیدا کرد و از همسالان خود پیشی گرفت و فن‌های مختلف علم از قبیل تفسیر و حدیث و فقه و اختلاف مردم و محل استدلال آنها را فراگرفت و به درجه اجتهاد رسید. در سال ۶۶۰ هـ درگذشت. انظر شذرات الذهب لابن العماد الحنبلی ج ۵ ص ۳۰۱.

(۴) او شهاب الدین ابو العباس احمد بن ابی العلاء ادریس بن عبدالرحمن قرافی است، امام و علامه بود و یکی از شخصیت‌ها معروف می‌باشد سر و مداری فقه بر مذهب امام مالک به او به پایان رسید در سال ۶۸۴ هـ وفات نمود نگاه کنید الدیباچ المذهب لابن فرحون ج ۱ ص ۲۳۶.

و دلیل اغین گروه این است که شریعت همه قوانینی که صلاح مردم در امور زندگی و امور آخرت به آن مرتبط است، بطور کامل بیان داشته است، پس عادت‌ها مانند عبادات، هردو م. مشروع و از طرف شریعت بیان شده‌اند و همانطور که ما امر شده‌ایم که در عبادت‌ها چیز تازه‌ای ایجاد نکنیم همچنین در عادات نباید نوآوری کنیم.

پس وقتی نوآوری و بدعت در آنچه عبادت است ممکن است در امور عادی که هدف از آن صلاح دنیا است نیز ممکن است!^۱

و گروهی دیگر بر این باورند که برعت‌ها در امور عادی به طور مطلق داخل نمی‌شوند و بلکه بدعت، ویژه عبادت‌ها است. و در رد گروه اول گفته‌اند اگر نوآوری در امور عادی بدعت شمرده شود لازم است که هر خوراک و نوشیدنی و لباس‌ها و سخن‌هایی و دیگر مسائل پیش پا افتاده که دوران نخستین اسلام وجود نداشتند بدعت شمرده شوند، و این نادرست و زشت است زیرا بسیاری عادت‌ها هستند که به اعتبار زمان‌ها و مکان‌ها و نام فرق می‌کنند.^۲

و شاطبی در این مسئله به صورت مفصول و به صورت مشروح سخن گفته است و گفته نوآوری در امور عادی بدعت شمرده نمی‌شود مگر چیزهایی که معنی تعبد در آن وجود دارد زیرا هر امر عاید که باید جهت تعبد در آن باشد به امور شرعی مقید است که مکلف در آن اختیاری ندارد، بنابراین نزد او از این جهت نوآوری در امور عادی بدعت شمرده می‌شوند نه از جهتی دیگر.

و اینک متن سخن او: در اصول شرعی ثابت شده، که در هر امر عادی لازم شائبه تعبد وجود داشته باشد، زیار منظور از تعبدی زاهر آن چیزی است که معنای آن از نظر عقلی درک نشود و از امور امر شده به آن و آنچه از آن نهی شده، و آنچه معنایش و مصلحت آن و یا فساد آن درک شود، امر عادی است.

(۱) نگاه کنید الاعتصام شاطبی ج ۲ ص ۷۴-۷۷، والابداع فی مضار الابتداع علی محفوظ ص ۷۴.

(۲) نگاه کنید الاعتصام شاطبی ج ۲ ص ۷۷، ۷۸.

پس طهارت‌ها و نمازها و روزه و حج همه امر تعبدی هستند و خرید و فروش و نکاح و طلاق و اجاره‌ها و جنایات همه امر عادی هستند زیرا معنی احکام آن درک می‌شود و چون مقید به امور شرعی هستند که مکلف در آن اختیاری ندارد، در آن تعبد وجود دارد چه انجام این امور خواسته شود و چه به صورت اختیاری باشند زیرا مختار قرار دادن در امور تعبدی الزامی است همانگونه که خواستن به انجام کاری الزامی است... پس وقتای چنین است اشتراک هر دو نوع در معنی تعبدی روشن شد پس اگر نوآوری در امر عادی از این جهت باشد داخل شدن بدعت در امر عادی صحیح است مانند امور تعبدی و اگر نه، نه^۱.

و این قول در میان دو قول گذشته جمع می‌نماید پس نوآوری در امور عادی از این نظر که امور عادی هستند بدعت شمرده نمی‌شود و از این نظر که با قیودی که شارع آن را بدان مقید نموده مخالفت شود، نوآوری در آن بدعت شمرده می‌شود، و از نظر تعبد با آن و یا قرار دادن آن در جای تعبد هر یک از دو گروه گوینده در قول گذشته از یک جهت به امور عادی نظر داشته و از جهت دیگر غافل مانده‌اند و با این تفصیلی که بیان شد جمع میان هر دو قول به دست می‌آید و شاطبی در پایان بحث خود در موضوع این مطلب را تصریح کرده است و گفته است که: «و امور عاید از این نظر که عادی هستند در آن بدعتی وجود ندارد و از این نظر که مورد توجه هستند و یا در موضع و جای تعبد قرار می‌گیرند بدعت در آن داخل می‌شود و با این بیان هر دو قول به یک چیز اتفاق دارند و هر دو مذهب یک مذهب قرار می‌گیرند^۲».

۳- تقسیم بدعت به فعلی و ترکی:

بدعت بهد اغتبار انجام دادن آن به فعلی و ترکی تقسیم می‌شود. بدعت فعلی انجام کاری است به قصد تدین که در دین مشروع نشده است و بیشتر بدعت‌ها از این نوع می‌باشند و مثال‌های آن زیاداند از آنجمله ساختن احادیث دروغین که به پیامبر ۷ نسبت داده می‌شود،

(۱) الاعتصام ج ۲ ص ۷۹-۸۰.

(۲) المصدر السابق ج ۲ ص ۹۸.

واضافه کردن در شریعت الهی چیزی که از آن نیست مانند کسی که در نماز رکعتی اضافه کند و یا در وقت معین روزه در روز چیزی اضافه کند و یا در اوقالتی که از خواندن نماز نهی شده نماز بخواند و یا در اوقاتی که روزه گرفتن نهی شده روزه بگیرد و یا در دین آرا و افعالی وارد کند که از آن نیست!.

اما بدعت ترکی در کتابهایی که من به آن دست یافته‌ام تعریفی که آنرا به طور دقیق تعریف نماید ندیده‌ام گرچه بعضی از محققان مثالهایی برای آن ذکر کرده‌اند اما بدعت ترکی نیازمند تعریفی است که آنرا مقید نماید و مشخص کند.

و به نظر من می‌توان بدعت ترکی را چنین تعریف کرد که بدعت ترکی یعنی (ترک کردن آنچه که در شریعت مباح است یا انجام آن به صورت وجوب یا استحباب خواسته شده است، به قصد اینکه ترک آن بهتر است) پس وقتی ما گفتیم (ترک کردن) بدعت فعلی از تعریف بیرون شد و وقتی گفتیم: (آنچه در شریعت مباح است یا انجام آن به صورت وجوب یا استحباب خواسته شده است) امور حرام و مکروه از آن بیرون شد زیرا ترک کردن چیزهای حرام بدعت نیست بلکه واجب است و همچنین ترک کردن امور مکروه بدعت شمرده نمی‌شود بلکه مطلوب است و به خاطر ترک آن پاداش می‌رسد.

و اینکه گفتیم: (به قصد اینکه ترک آن بهتر است) احتراز از آن است که کسی کاری را نه به خاطر اینکه ترک آن را بهتر می‌داند ترک کرده است بلکه بر اثر تبلی و یا برای اهدافی دیگر آنرا ترک کرده است، پس اگر امر واجبی را ترک کرده این کار گناه است و گناه غیر از بدعت است و اگر امر مستحبی را ترک گفته به خاطر ترک آن مؤاخذه نمی‌شود بنابراین بدعت شمرده نمی‌شود و همچنین اگر کاری مباحی را ترک گفته بود به طریق اولی مرتکب بدعت نشده است.

(۱) نگاه کنید البدعة دكتور عزت علی عطیه ص ۳۰۳.

وهمچنین احتراز از آن است که کسی به خاطر عذری مانند بیماری یا چیزی دیگر کاری را ترک کرده باشد چنین عملی بدعت نیست و تارک آن کار به هر حال حتر اگر آن امر واجب باشد معذور است.

واما مثال هاب بدعت ترکی:

مثال بدعت ترکی متعلق به امر مباح مانند: ترک کردن نوع مشخصی از انواع خوراک مباح و جایز به قصد تدین مانند ترک کردن خوردن گوشت بنا بر آنچه در حدیثی که ترمذی ازب ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت کرده: «که مردی پیش پیامبر ﷺ آمده و گفت: ای پیامبر خدا من وقتی گوشت تناول می‌کنم شهوتم مرا فرامی‌گیرد و هوس زنان می‌کنم بنابراین گوشت را برخود حرام کرده‌ام، اینجا بود که خداوند آیه را نازل کرد: [یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعتدوا]^۱ ای مؤمنان چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید^۲».

و مثال بدعت ترکی متعلق به امر مستحب: مانند ترک نمازهای نفل یا مسواک یا صدقه نفلی و دیگر نوافل، زیرا ترک آن بریا همیشه به قصد بهتر بودن بدعت است.

و مثال بدعت ترکی متعلق به امر واجب: مانند ترک کردن واجبات به قصد تدین از قبیل نماز و زکات و روزه و حج، مانند کار اهل اباحت که می‌گویند: وقتی سالک به حدی که آنها آنرا مشخص کرده‌اند برسد تکلیف ساقط می‌شود.

۴- تقسیم بدعت به اعتقادی و عملی.

(۱) مائده آیه ۸۷.

(۲) أخرجه الترمذی فی کتاب التفسیر من سورة المائدة ج ۵ ص ۲۲۵ وقال (هذا حدیث حسن غریب).

بدعت به اعتبار حال خود به دو نوع تقسیم می‌شود: بدعت‌های اعتقادی و بدعت‌های عملی. بدعت‌های اعتقادی: معتقد بودن به چیزی برخلاف آنچه پیامبر ﷺ و اصحابش بر آن بوده‌اند چه اعتقاد همراه با عمل باشد و چه بدون عمل باشد.^۱

و از مثال‌های بدعت‌های اعتقادی: بدعت‌های خوارج و معتزله و جهمیه و قدریه و رافضه و مرجئه و فرقه‌های که از این گروهها منشعب می‌شوند، و این بدعت‌ها برحسب دوری آن از اصول دین و نزدیکی آن به اصول دین متفاوت‌اند.

و بدعت‌های عملی: این هستند که عبادتی در دین مشروع شود که خدا و پیامبرش انرا مشروع نکرده‌اند. و هر عبادتی که شارع به صورت و جوب و یا استحباب به آن امر نکرده است از بدعت‌های عملی شمرده می‌شوند.^۲

و بدعت‌های عملی داری چند نوع هستند:

نوع اول: بدعت و نوآوری در اصل عبادت با تازه ایجاد کردن عبادتی که اصلی در شریعت ندارد مانند ایجاد نمازی که مشروع نیست و یا روزه و یا عید غیر مشروعی مانند عیدها و جشن‌های میلاد و غیره.

نوع دوم: آنچه که بر عبادت مشروعی اضافه کرده شود مانند اینکه به طور مثال به نماز ظهر یا عصر یک رکعت اضافه شود.

نوع سوم: بدعت و نوآوری که در صفت و کیفیت ادای عبادت انجام شود اینطور که عبادت بر غیر صفت و حالت مشروع ادا شود مانند ادای اذکار مشروع با همخوانی و به صورت گروهی و آواز خوانی.

نوع چهارم: بدعتی که با اختصاص وقتی بریا عبادت مشروع انجام می‌گیرد که شریعت آن وقت را به آن عبادت اختصاص نداده است مانند اختصاص ندادن روز و شب نیمه شعبان به

(۱) نگاه کنید الابداع فی مضار الابداع شیخ علی محفوظ ص ۵۴.

(۲) نگاه کنید الفتاوی السعدیه شیخ عبد الرحمن السعدی ص ۶۳، ۶۴.

روزه و نماز شب، اصل روزه و نماز شب مشروع اند اما اختصاص آن به وقتی از وقتها نیازمند دلیل است.^۱

تقسیم بدعت به کلی و جزئی:

شاطبی دعتهارا به کلی و جزئی تقسیم کرده است، و ذکر نموده که قاعده کلی بودن بدعت این است که خلل و نقص واقع شده به سبب در شریعت کلی باشد مانند بدعت خوب قرار دادن وزشت قرار دادن برحسب عقل، و بدعت انکار سنت به گمان اکتفا کردن بر قرآن، و بدعت خوارج که گفتند: حق حاکمیت برای کسی نیست جز خدا، و دیگر چنین بدعت‌های که به فرعی از فروع شریعت اختصاص ندارد بلکه ما آنرا می‌بینیم که بفروعی بی‌شماری را دربر می‌گیرد.

و ذکر کرده است که جزئی بودن این است که خلل و نقصان واقع شده به سبب آن در بعضی از فروع می‌آید و در بعضی نمی‌آید مانند بدعت تثویب^۲ در نماز و بدعت اذان و اقامه در نماز عید و دیگر چنین بدعت‌هایی.

پس این نوع بدعت از محل خود فراتر نمی‌رود و غیر از آن را دربر نمی‌گیرد که اصل قرار گیرد و امور دیگر تحت آن داخل باشد.^۳

(۱) مجله الدعوة العدد: ۱۱۳۹/رمضان ۱۴۰۸ هـ مقال الدكتور صالح الفوزان فی انواع البدع، و تنبيه اولی البصار تالی کمال الدین وما فی البدع من الاخطار لشیخنا الدكتور صالح بن سعد السحیمص ۱۰۰.

(۲) ابن وضاح از امام مالک روایت کرده که گفت: تثویب بدعت است و من انرا درست نمی‌دانم، البدع والنهی عنها لابن وضاح ص ۳۹، شاطبی می‌گوید: «تثویب که امام مالک به آن اشاره نمودهاینگونه تفسیر شده که وقتی مؤذن اذان می‌گفت و مردم برای حضور در نماز دیر می‌کردند مؤذن میان اذان و اقامه می‌گفت: (قد قامت الصلاة حی علی الصلاة حی علی الفلاح) شاطبی می‌گوید مانند اینکه نزد ما می‌گویند: (الصلاة رحمکم الله) الاعتصام شاطبی ج ۲ ص ۷۰.»

(۳) الاعتصام ج ۲ ص ۵۹-۶۰.

۶- تقسیم بدعت به بسیط و مرکب:

بدعت اگر فقط مخالفت ساده‌ای باشد که مخالفت‌های دیگری با شریعت بدنبال نداشته باشد بدعت بسیط گفته می‌شود، مانند کسی که بعد از خواندن نفل بلا فاصله به خواندن فرض مشغول می‌شود بدون از اینکه میان نفل و فرض با گفتن تسبیح و مانند آن فاصله بگذارد، و یا کاری مانند این انجام دهد. و بدعت و نوآوری در دین اگر شامل شمار از بدعت‌ها باشد که در یکدیگر تداخل کرده و همه طوری شده‌اند که گویا یکی هستند بدعت مرکب گفته می‌شود، مانند اینکه شیعه معتقد به عصمت ائمه هستند، و براساس این عقیده بدعت‌های زیاد میان آنها انتشار یافته است.^۱

و نیز یکی از بدعت‌های مرکب بدعت مقرر قرار دادن عقل بر نقل در هنگام استدلال است و ادعا کردن بعضی از شیخ‌ها طریقه‌های تصوف به علم لدنی و بدعت تاویل نصوص برخلاف منظور خدا و پیامبرش مانند تاویل کردن اسماء و صفات الهی و دیگر تاویلات باطل مانند تاویل‌های باطنی‌ها که ادعا می‌کنند نصوص دارای ظاهرین و باطنی هستند، زیرا از این بدعت‌ها چنان فسادی پدید آمد که جز خدا کسی اندازه آن را نمی‌داند. بلکه وسیله و مرکبی برای هرکسی از زحدریقان و ملحدان که قصد از بین بردن اسلام را داشتند قرار گرفت.

۷- تقسیم بدعت به بدعتی که انسان را کافر می‌کند و به بدعتی که کافر نمی‌گرداند:

بدعت به اعتبار اخلال آن به دین به دو نوع هستند بدعت که ایجاد کننده آن را کافر می‌گرداند و بدعتی که کافر نمی‌گرداند.

قاعدۀ بدعتی که کافر قرار می‌دهد این است که هرکسی امری را از شرع که برآن اجماع شده و به صورت متواتر ثابت است و به ضرورت از دین مشخص است انکار کند از قبیل اینکه امر فرض شده‌ای را انکار کند و یا چیزی را که فرض نیست فرض قرار دهد و یا چیزی را که حرام است حلال بگرداند و یا چیزی را که حلال است حرام قرار دهد، و چیزی معتقد باشد که خدا

(۱) انظر البدعه لعزت علی عطیة ص ۳۰۵ و تنبیه اولی الابصار لشیخنا الدكتور صالح السحیمی ص ۱۰۱.

وپیامبرش و کتابش از آن پاک دانسته می‌شوند و او چنین چیزی را نفی یا اثبات کند. کافر می‌شود زیرا چنین چیزی تکذیب و دروغگو قرار دادن کتاب و آنچه خداوند پیامبرش را بدان فرستاده می‌باشد، مانند بدعت جهمی‌ها در انکار صفات خداوند عزوجل و گفتن به خلق قرآن، و یا خلق هر صفتی از صفات خداوند تعالی، و انکار اینکه خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل و دوست خویش قرار داده است و انکار اینکه خداوند با موسی سخن گفته است، و دیگر چیزها، و مانند بدعت قدریه در انکار علم خداوند عزوجل و افعال و قضا و تقدیر الهی و مانند بدعت معتقدان به جسم بودن خدا کسانی که خداوند را به آفریده‌هایش تشبیه می‌دهند و غیر از این دیگر هوا پرستیها، اما از این گروهها کسانی بوده‌اند که دانسته شده که قصد او فقط از بین بردن اصول دین و اهل دین را در مورد دین دچار تردید و شک کردن بوده است.

چنین افرادی کافر بودنشان قطعی است. بلکه او از دین بیگانه و از سرسخت‌ترین دشمنان آن به حساب می‌آید، و افرادی دیگر هستند که فریب خورده‌اند و امور برای آنها مشتبه شده است چنین افرادی بعد از اقامه حجت و دلیل علیه آنها و الزام آنها به کافر بودنشان حکم کرده می‌شود!

وقواعد تکفیر اهل بدعت نزد اهل سنت و سخن مشرح در این زمینه به زودی در فصلی ویژه در این بحث بیان خواهد شد.

و اما قاعده بدعت‌های که مرتکب آن کافر نمی‌شود این است که: از انجام آن بدعت تکذیب کتاب و چیزی از آنچه خداوند پیامبرانش را بدان فرستاده لازم نمی‌آید بلکه چنین بدعتی بر اثر نوعی تاویل شهوت‌ها و خواهشات نفسانی پدید آمده است.^۲

و بدعت‌های که مرتکب خود را کافر نمی‌گرداند در یک رتبه نیستند بلکه متفاوت‌اند و در فرق با یکدیگر مانند گناهان می‌باشند.

(۱) نگاه کنید معارج القبول شیخ حافظ بن احمد حکمی ج ۲ ص ۶۱۶-۶۱۷.

(۲) به مرجع سابق نگاه کنید ج ۲ ص ۶۱۷.

وشاطبی بیان کرده است که بدعت‌ها به اعتبار تفاوت درجه ورتبه‌های خود به کبائر (بزرگ) وصغائر (کوچک) تقسیم می‌شوند سپس ذکر نموده که قاعده فرق گذاشتن جدا نمودن میان گناهان کبیره وصغیره است سپس در بیان آن شروع نموده و می‌گوید: و نزدیک‌ترین صورتی که برای این مطلب جستجو یافته می‌شود آن است که در کتاب الموافقات ذکر شده: که کبائر منحصر در خلل آوردن به ضروریان معتبر در هر آیینی هستند. و آن دین و نفس و نسل و عقل و مال می‌باشد و هر آنچه به آن تصریح شده به ضروریات برمی‌گردد و آنچه بدان تصریح نشده در اعتبار و نظر در مجرای و محل آن قرار دارد، و این چیزهای مختلفی را که علما ذکر کرده‌اند و آنچه به معنای آن است و ذکر نکرده‌اند را جمع می‌نماید پس همچنین در بدعت‌های کبیره می‌گوییم: آنچه به اصلی از این امور ضروری دین خلل ایجاد نماید کبیره است و آنچه باعث اختلال در اصلی از امور ضروری دین نباشد صغیره است.^۱

و خلاصه سخن در مورد فرق گذاشتن میان بدعتی که کافر می‌گرداند و بدعتی که کافر نمی‌گرداند و فرق بین بدعت‌های کبیره وصغیره این است که اگر بدعت ناشی از انکار آنچه به طور قطع از دین مشخص است چنین بدعتی کافر می‌گرداند و اگر بدعتی ناشی از تاویل است پس کافر نمی‌گردد و تفاوت‌اند پس اگر بدعت متعلق به ضرورت‌های پنجگانه باشد کبیره است و گرنه صغیره است.

اما این قاعده همیشه کلی نیست و با هر یکی مقصور نمی‌باشد بلکه لرحسب حال بدعت‌گار از جهت علم و جهل او و دعوتش به بدعت خود و عدم دعوتش و اصرار او بر بدعتش و عدم اصرارش بر آن فرق می‌کند، و گاهی بدعت صغیره حکم بدعت کبیره را خواهد داشت و بدعتی که مرتکب خود را کافر نمی‌گرداند حکم بدعتی را که انسان را کافر می‌کند خواهد داشت بر حسب آن حالت‌ها که بیان شد پس باید توجه کرد.

۸- تقسیم بدعت به احکام پنجگانه و بیان باطل بودن این تقسیم:

(۱) الاعتصام ج ۲ ص ۵۷.

بعضی از علما بدعت را به انواع پنجگانه احکام شریعت تقسیم نموده‌اند بنابراین آنرا به واجب و مستحب و مباح مکروه و حرام تقسیم کرده‌اند و اولین کسی که به این تقسیم روی آورده عزبن عبدالسلام است که گفته است: «بدعت انجام دادن چیزی است که در عصر پیامبر ۷ انجام نگرفته و شناخته نشده است و آن به بدعت واجب و بدعت حرام و بدعت مستحب و بدعت مکروه و بدعت مباح تقسیم می‌شود»^۱.

قرافی شاگرد عز از او متأثر شده و این تقسیم را پذیرفته و در این مسئله به تفصیل سخن گفته و بریا هر نوعی از اقسام گذشته مثالی آورده و گفته است: بدان که همه بر انکار بدعت‌ها اتفاق نظر دارند و حق این است که در این مورد تفصیل است و آن پنج نوع است: واجب: آنچه قواعد و جوب و دلایل آن از شریعت انرا به دست می‌دهد مانند تدوین قرآن و قوانین شرع اگر ترس از بین رفتن آن نباشد زیرا رساندن قرآن و شریعت به کسانی که بعد از ما می‌آیند در قرن‌های پس از ما، به اجماع واجب است و سستی نمودن در این کار به جماع حرام است پس در واجب بودن چنین نوع بدعتی مناسب نیست اختلاف شود.

نوع دوم: حرام و آن بدعتی است که از قواعد تحریم و دلایل آن از شریعت فهمیده می‌شود مانند مالیات‌ها و ستم‌ها تازه ایجاد شده که با قواعد شریعت مخالف‌اند مانند مقدم نمودن جاهلان بر علما در سپردن منصب‌ها شرعی به طور ارثی به کسی که شایسته ان نیست.

نوع سوم از بدعت‌ها: بدعت مستحب است و آن بدعتی است که قواعد استحباب و دلایل آنرا ثابت می‌نماید مانند نماز تراویح، و تهیه لباس ویژه برای قضاوت و دولتمردان برخلاف آنچه اصحاب بر آن بوده‌اند به سبب مصلحت‌ها و مقاصد شرعی که به جز ان عظمت و شکوه دولتمردان در دل وجود مردم حاصل نمی‌شود.

نوع چهارم: بدعت‌های مکروه و آن بدعت‌هایی اند که دلایل کراهت در شریعت و قواعدش آنرا ثابت می‌نماید مانند اختصاص روزهای با فضیلت یا غیر آن با نوعی عبادت‌ها و از این

(۱) قواعد الاحکام فی مصالح الانام للعز بن عبدالسلام ج ۲ ص ۱۷۳، ۱۷۲.

دلایل حدیث صحیحی است که مسلم و دیگران رواست کرده‌اند که پیامبر ۷: (نهی عن تخصیص یوم الجمعة بصیام^۱ أو لیلته بقیام^۲) یعنی: پیامبر ۷ از اختصاص دادن روز جمعه به روزه گرفتن و یا اختصاص دادن شب جمعه به نماز و قیام شب نهی کرد.

واژه همین نوع است اضافه کردن در امور مستحب مشخص، آنگونه که در مورد تسبیح بعد از نمازها ۳۳ وارد شده است و او ۱۰۰ بار^۲ تسبیح می‌گوید، و در زکات فطریه یک صاع و راد شده و کسی زکات فطریه را ۱۰ صاع قرار می‌دهد به دلیل اینکه اضافه کردن به آن اظهار برتری بر شارع و بی‌ادبی است بلکه بزرگان اینگونه هستند که وقتی چیزی را مشخص می‌نمایند به همان اندازه باید ایستاد و فراتر رفتن از حدود مشخص شده توسط آنها نوعی بی‌ادبی است، و اضافه کردن بر واجب بیشتر قابل منع است زیرا چنین کار به این منجر می‌شود که فرد انجام دهنده معتقد باشد واجب اصل و اضافه بر آن می‌باشد.

نوع پنجم: بدعت‌های مباح هستند و آن بدعت‌هایی‌اند که دلیل اباحت و قواعد آن در شریعت انرا ثابت می‌کنند استفاده از غربال برای تمیز کردن آرد در روایات است که اولین چیزی که بعد از پیامبر ۷ مردم به وجود آوردند استفاده از غربال برای آرد بود زیرا رفاد در زندگی و اصلاح آن از امور مباح است بنابراین وسایل رفاه و آسایش نیز مباح است.

پس بدعت وقتی بررسی شود بر قواعد شریعت و ادله آن عرضه می‌شود پس هر دلیل وقاعده‌ای از وجوب و یا تحریم و غیره آنرا در بگیرد بهمان ملحق کرده می‌شود و به طور کلی به آن به عنوان اینکه بدعت است نگاه کرده شود با قطع نظر از اینکه از آنچه اقتضا می‌کند

(۱) هذا الحدیث رواه مسلم کتاب الصیام - باب کراهة صیام یوم الجمعة منفرداً) ج ۲ ص ۸۰۱، و قدر رواه القرافی بالمعنی ونص الحدیث عن ابی هريرة ۷ عن النبی ۷ قال: (لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی، ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام الا ان یکون فی صوم یصومه أحدکم).

(۲) این مقید است بر اینکه این کار را به صورت استحسانی انجام دهد، اما کسی که در شمردن خطا کند و به ان اضافه یا کم کند مبتدع شمرده نمی‌شود.

مکروه گفته می‌شود زیرا خیر و خوبی تمام در پیروی است و شر و بدی تمام در نوآوری و بدعت‌گذاری است!

بیان باطل بودن این تقسیم و اینکه اصلی ندارد:

تقسیم بدعت به اقسام احکام پنجگانه تقسیم باطلی است، هیچ دلیلی بر آن دلالت ندارد بلکه این تقسیم دارای تناقض است و این تقسیم راه گروهی از علما و محققین رد کرده‌اند که از آن جمله امام شاطبی است که فاسد بودن این تقسیم را بیان کرده است که بهتر از آن را نمی‌توان بیان کرد.

واینک رد شاطبی بریا این تقسیم به صورت مختصر از کتاب (الاعتصام) بیان می‌شود. او رحمه الله بعد از نقل سخن گذشته قرافی می‌گوید: «پاسخ این است که این تقسیم امر نو ایجاد شده‌ای است که هیچ دلیل شرعی بر آن دلالت ندارد بلکه این تقسیم خودش دارای تناقض است زیرا حقیقت بدعت این است که هیچ دلیل شرعی بر آن دلالت نکند نه از نصوص شرع و نه از قواعد آن، زیرا وقتی دلیلی باشد که بر وجوب یا استحباب و یا مباح بودن دلالت کند آنجا بدعتی وجود نخواهد داشت، و آن کار در عموم کارهای که به انجام آن امر شده و در انجام آن انسان مختار است، داخل می‌باشد، پس جمع کردن میان بدعت شمردن این چیزها و بین اینکه دلایل بر وجوب یا استحباب و یا مباح بودن آن دلالت دارد جمع کردن میان دو چیز متضاد است.

اما بدعت مکروه یا حرام، حرمت و کراهت آن از این جهت که بعثت‌اند مسلم و ثابت است نه از جهتی دیگر، زیرا اگر دلیلی بر منع کاری یا مکروه بودن آن دلالت کند از این چیز بدعت بودن آن ثابت نمی‌شود زیرا ممکن است که آن کار گناه باشد، مانند قتل و سرقت و نوشیدن شراب و مانند آن، پس هیچ بدعتی وجود ندارد که بتوان این تقسیم را در آن تصور کرد به جز کراهت و حرمت. و اما نوع واجب، پس تمام مثال‌هایی که در این مورد ذکر شده از قبیل

(۱) نگاه کنید الفروق قرافی ج ۴ ص ۲۰۲-۲۰۵.

مصلحت‌ها هستند نه از قبیل بدعت‌های تازه‌ایجاد شده، واما مصلحت‌ها، سلف صالح از اصحاب و کسانی که بعد از آنها بوده‌اند به مقتضای مصالح عمل نموده‌اند پس این مطلب از اصول فقهی ثابت نزد اهل اصول است گرچه باهم در آن اختلاف دارند، اما این لطمه‌ای به آنچه ما در مورد آن بحث می‌کنیم وارد نمی‌کند. اما جمع کردن نسخه‌های قرآن و منحصر کردن مردم بر یک نسخه در حقیقت در همین مورد است زیرا قرآن به خاطر آسانی برای اعراب چون لهجه‌هایشان فرق کرد بر هفت حرف نازل شده و هر یک کافی و کامل است و مصلحت نزول قرآن بدینگونه ظاهر و مشخص است اما در مباح بودن خواندن قرآن به هفت صورت بعد از زمان پیامبر ۷ دروازهٔ اختلاف در خواندن قرآن باز شد چون در صورتهای مختلف قرائت اختلاف کردند. بنابراین اصحاب رضوان الله علیهم ترسیدند که مبدا در چشم این دچار اختلاف شوند بنابراین مردم را بر قرائت ثابت شده در نسخه‌های عثمان ۸ جمع و منحصر نمودند و بقیه قرائت‌ها را غیر از آن کنار گذاشتند چون می‌دانستند از قبیل قرائت‌هایی بود که قرآن به آن خوانده می‌شود.

واما نوع مستحب. به هیچ صورت از بدعت‌ها شمرده نمی‌شود و این مطلب با نگاه به مثال‌ها مشخص می‌شود که مثال آنرا نماز تراویح با جماعت در مسجد بیان کرده است، باید گفت که پیامبر ۷ نماز تراویح را با جماعت در مسجد در حالی که مردم پشت سر او اقتدا کرده بودند انجام داده است.

در صحیح بخاری از عائشه (رضی الله عنها) روایت است: (أن رسول الله ۷ صلی فی المجید ذات لیلۃ فصلی بصلاته ناس، ثم صلی من القابلۃ فکثر الناس، ثم اجتمعوا من اللیلۃ الثالثۃ أو الرابعۃ فلم یخرج الیهم رسول الله ۷ فلما اصبح قال: قد رذیت الذی صنعتم ولم یمنعنی من الخروج إلا أنى خشیت أن تفرض علیکم وذلك فی رمضان)^۱ «پیامبر ۷ شبی در مسجد نماز خواند مردم پشت سر او به نمازش اقتدا کرده و نماز خواندند، پب بعد هم پیامبر

(۱) رواه البخاری (کتاب التهجد-باب تحریض النبی علی صلوۃ اللیل...) فتح الباری ج ۳ ص ۱۰ ح ۱۱۲۹.

نماز خواند مردم زیاد شدند پس از آن در شب سومخ یا چهارم مردم جمع شدند پیامبر ﷺ به سوی آنها بیرون نیامد صبح روز بعد فرمود: آنچه شما انجام دادید من آنرا دیدم و چسزس مرا از بیرون آمدن به سوی شما بازداشت جز اینکه ترسیدم مبادا این نماز بر شما فرض کرده شود، و این واقعه در رمضان بود.

پس این حدیث دلالت می‌کند که خواندن تراویح با جماعت سمت است زیرا قیام پیامبر در مسجد دلیل بر صحت خواندن نماز در شب با جماعت در رمضان است، و امتناع وریدن پیامبر از بیرون آمدن برای نماز شب از ترس فرض شدن بر امتناع ورزیدن او به طور مطلق دلالت نمی‌کند زیرا زمان او زمان وحی و قانون گذاری بود امکان داشت که وقتی مردم به صورت پایبندی به آن عمل می‌کردند براو وحی می‌شد که خواندن این نماز واجب و لازم است سپس وقتی علت و سبب تشریح با مرگ پیامبر ﷺ از بین رفت این مسئله به اصل خود بازگشت و جواز آن ثابت شده است پس ناسخی برای آن وجود ندارد.

اما ابوبکر رضی الله عنه این کار را به خاطر دو چیز انجام نداد: یا اینکه به نظر قیام و نماز مردم در آخر شب و آنچه آنها انجام مکی دادند نزد ایشان از جمع کردن مردم پشت سر یک امام در اول شب بهتر بود و یا اینکه به خاطر اینکه زمان او گنجایش و فرصت اندیشیدن به چنین امور فرعی را نداشت چون او با مرتدین و دیگر کارهایی که از نماز تراویح مهم‌تر بودند مشغول بود.

و اما نوع مباح: ذکر کردن مسئله غربال‌ها در حقیقت از بدعت‌ها نیست بلکه این از باب تنعم و رفاه در زندگی است و در مورد کسی که با اسفاده از چیز جایزی خومدرا در آسایش قرار می‌دهد نمی‌گویند که مرتکب بدعت و نوآوری شده است و این - اگر اعتبار شود - به جهت اسراف در خوردنی برگردانده می‌شود زیرا اسراف همانگونه که در جهت کمیت انجام می‌گیرد،

در کیفیت هم انجام می‌شود پس غربال‌ها از دو نوع فراتر نمی‌رود پس اگر اسراف از مالش باشد و ناپسند نباشد بخشوده می‌شود، و اگر نه، نه با اینکه اصل جایز بودن است^۱.
 و اما نوع تحریم در آن بدعتی اینگونه به طور مطلق وجود ندارد بلکه همه آن مخالفت با امر مشروع است پس بر تحریم خوردن مال به ناحق چیزی اضافه نمی‌شود مگر از این جهت که بر حسب احکام لازم شرعی مانند زکات واجب و نفقه‌های تعیین شده خورده می‌شود پس درست نیست که به طور مطلق در این نوع گفته شود که بدعت است بدون از اینکه مسئله در این مورد تقسیم شود.

و اما نوع مکذوبه در آن چیزهایی از قبیل بدعت‌هایی در جمله وجود دارد و سخنی در آن نیست مانند اختصاص دادن بعضی شب‌ها یا روزها به نوعی از عبادت و اضافه کردن در مستحبات معین شده در شریعت چون احتیاط در عبادت‌های محض این است که نه بر آن اضافه شود و نه از آن کم کرده شود، و این درست است زیرا اضافه کردن به آن یا کم کردن از آن بدعت‌هایی منکر و زشت‌اند پس حالات آن و ابزار آن در جانب نهی احتیاط می‌شود^۲.
 و بعد از اینکه شاطبی از این تقسیم انتقاد کرده و آنرا عیب‌جویی نموده است تناقض‌هایی که قرافیت در عرضه این تقسیم دچار آن شده بیان کرده است.

بنابراین می‌گوید: «وسخن او که: پس این طور به تجدید آرایه‌ها و سیاست‌های قدیم نیاز پیدا می‌کند و بی‌زسا اوقات در بعضی احوال لازم می‌شود - این جمله نیاز به تامل دارد - زیرا در این - به طور کلی - مطلبی وجود دارد که با سخن او در آخر فصل متضاد است او در آخر فصل می‌گوید: «خیر تمام در پیروی است و بدی تمام در بدعت‌گذاری و نوآوری است». با آنچه قبل از آن بیان کرده است، پس این سخن اقتضا می‌کند که بدعت‌گذاری، تمام بدی است پس

(۱) هذه العبارة حدث فيها اختلال في المعنى في المصدر ولعله حدث فيها تصحيف في طبقة الاعتصام وتم عدلها من كتاب الابداع لعلي محفوظ ص ۸۲، الذي نقل نص ال شاطبي هذا.

(۲) نگاه کنید الاعتصام شاطبی ج ۱ ص ۱۹۱-۱۹۷.

ممکن نیست با فریضه وجوب جمع شود. و او ذکر کده که بدعت گاهی واجب می شود وقتی واجب شود عمل به آن لازم است و آن وقتی در ضمن تمام شر و بدی قرار دارد پس در این امر به انجام آن و امر به ترک آن جمع شده است. و در میان این دو جدایی امکان پذیر نیست گرچه از دو جهت هستند چون انجام آن مستلزم جمع نمودن، بین امر به انجام و امر به ترک است و مانند نماز در خانه غصب شده نیست زیرا می توان بدون اینکه در خانه غصب شده نماز خواند نماز را انجام داد و اینجا اگر واجب شود به صورت خاص واجب می شود و در صورتی که فرض شده که شر به صورت خاص در آن وجود دارد بنابراین تناقض پدید می آید!

پس با این باطل بودن این تقسیم برای بدعت‌ها و تناقض آن و اینکه دارای اصلی باشد که به آن برگردد و یا دلیلی که به آن استناد کند نیست آشکار شد بلکه مخالف با نصوص شرعی است مانند گفته پیامبر ۷ که فرمود: (کل بدعه ضلاله)^۲ هر بدعتی گمراهی است.

این حدیث بر حرام بودن همه بدعت‌ها دلالت می کند زیرا هر گمراهی حرام است و هر کسی با اینکه بر نصوص وارد شده بر مذمت بدعت‌ها. اینک بدعت‌ها همه گمراهی هستند اطلاع دارد گمان برد که بعضی از بدعت‌هاغ واجب یا مستحب یا مباح هستند دروغ و افترای بزرگی بر خداوند بسته و آگاهانه یا ناآگاه با پیامبر ۷ مخالفت کرده است و خداوند متعال در برحذر داشتن از این کار می فرماید: [فمن أظلم ممن افترى على الله كذباً ليضل الناس بغير علم]^۳ و چه کسی ظالمتر از کسی است که برخدا دروغ بندد تا مردمان را از روی جهل گمراه سازد.

و در برحذر داشتن از مخالفت پیامبر ۷ می فرماید: [وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا]^۴ کسی که با پیغمبر

(۱) مصدر سابق ج ۱ ص ۱۹۶.

(۲) تخریج این حدیث از چند طریق گذشت (۱).

(۳) سوره انعام آیه ۱۴۴.

(۴) نساء آیه ۱۱۵.

دشمنانگی کند بعد از آنکه هدایت روشن شده است و جز راه مؤمنان در پیش گیرد او را به همان جهتی که دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است.

و تقسیم بدعت‌ها به حسنه و سیئه به این تقسیم نزدیک است:

تقسیم بدعت به حسنه و سیئه نیز تقسیم باطلی است زیرا بدعت‌ها همه گمراهی هستند و در آن هدایتی وجود ندارد و همه زشت‌اند در آن خوبی وجود ندارد، همه مذموم‌اند و در آن ستوده‌ای نیست و نصوص قرآن و سنت به این امر وارد شده‌اند همانگونه که اقوال سلف امت بر این دلالت می‌کند و این سخن را کسی گفته است که مقاصد نصوص را طبق حقیقت آن و سخن سلف را طب جهت آن نفهمیده است بنابراین از بعضی احادیث و بعضی روایت‌های منسوب به بعضی از سلف استدلال کرده‌اند و آن احادیث و آثار را بر خلاف مراد و منظور آن حمل کرده‌اند و گمان برده‌اند که این احادیث و روایت‌ها بر نیکو قرار دادن بعضی از بدعت‌ها دلالت دارند و از جمله آنچه آنها برای سخن خود به آن استدلال کرده‌اند روایات ذیل می‌باشند.

(۱) گفته پیامبر ﷺ که فرمود: (من سن فی الاسلام سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء و من سن فی الاسلام سنه سیئه کان علیه وزرها و وزر من عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء^۱) هرکسی در اسلام سنت و روش نیکویی بنا نهد اجر آن سنت به او می‌رسد و اجر و پاداش کسانی که به آن کنند هم به او می‌رسد بغیر از اینکه از مزدهایشان چیزی کم شود، و هرکسی در اسلام سنت و روش بدی بنا نهد گناه آن بر گردن او خواهد بود و گناه هرکسی که به آن عمل کند نیز بر گردن او خواهد بود بدون اینکه از گناهان آنها چیزی کم شود.

(۱) رواه مسلم (کتاب الزکاة باب الحث علی الصدقة...) صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۰۴، ۷۰۵ ح: ۱۰۱۷.

(۲) آنچه به پیامبر ﷺ نسبت می دهند که گفته است: (ما رأه المسلمون حسناً فهو عند اغلله حسن، وما رأه المسلمون سيئاً فهو عند الله سيئ) آنچه مسلمانان آنرا نیکو بینند آن نزد خداوندی نیکو است و آنچه مسلمانان آنرا بد بینند آن نزد خدا بد است.^۱

(۳) گفته عمر χ وقتی که اجتماع مردم را برای نماز تراویح در مسجد دید گفت (نعمت البدعة هذه)^۲ بدعت خوبی است این.

(۴) گفته شافعی: «بدعت دو نوع بدعت است: بدعت پسندیده و بدعت مذموم و ناپسن، پس آنچه با سنت موافق باشد پسندیده است و آنچه با سنت مخالف باشد مذموم است»^۳.

و آنچه نیکو قرار دهندگان بدعت ها از این نصوص استدلال کرده اند این نصوص دلیلی برای آنها در این مورد که می گویند بدعت به حسنه و سیئه تقسیم می شود قرار نمی گیرد، اما حدیث اول: (من سن فی الاسلام سنه حسنه) در این حدیث چیزی جز سنت حسنه و سیئه ذکر نشده است و ذکری از بدعت به کیان نیامده است، و سنت در لغت به معنی طریقه و راه و روش همانطور که تعریف آن پیشتر بیان شد^۴.

پس منظور از حدیث این است که هرکسی طریقه نیکویی را بیاورد و آنرا برای مردم بنا نهد به او پاداش می رسد.

و ممکن نیست که طریقه و روشی نیکو شناخته شود مگر اینکه شریعت بر نیکو بودن آن دلالت داشته باشد، پس وقتی که طریقه و روش نیکو قرار داده می شود همانگونه که در حدیث آمده است دلالت بر این می کند که دارای اصلی در شریعت است.

(۱) رواه الامام احمد فی المسند موقوفاً علی ابن مسعود ج ۱ ص ۳۷۹، وكذلك ابو نعیم فی الحلیة ج ۱ ص ۳۷۵ ولا یصح رفعه الی النبی ﷺ كما زعم بعض الناس. و سیأتی نقل کلام العلماء عنه ص (۱).

(۲) تخریج این حدیث گذشت (۱).

(۳) رواه ابو نعیم فی الحلیة ج ۹ ص ۱۱۳.

(۴) به صفحه (۱) نگاه کنید

صاحب (تحفة الأحوذی) در معنی سنت حسنه در حدیث می‌گوید: یعنی هرکسی که طریقه و روش پسندیده‌ای بیاورد که اصلی از اصول دین به آن گواهی دهد!

و مناسبت حدیث دلالت می‌کند که پیامبر ﷺ سنت حسنه را جز بر امری که درای اصلی در شریعت است اطلاق نکرده است. زیرا سبب بیان این حدیث این است که گروهی عرب پیش پیامبر ﷺ آمدند که در نهایت نیازمندی و فقر قرار داشتند بنابراین پیامبر ﷺ اصحاب خود را تشویق کرد تا به آنها صدقه دهند، مردی از انصار آمد و صدقه بزرگی داد، سپس مردم به دنبال پی‌درپی شروع به کمک کردن و صدقه دادن نمودند تا اینکه مقدار بزرگی از صدقه‌ها جمع شد این کار انصاری مورد پسند پیامبر ﷺ واقع شد و او این حدیث را بیان کرد^۱.

پس پیامبر ﷺ قصدش از سنت حسنه کار انصاری بود که در این واقعه صدقه را آغاز کرد و صدقه از قبل مشروع بود. پس با این ثابت شد که پیامبر ﷺ سنت حسنه را بر چیزی اطلاق نموده که در دین مشروع بوده است و جای برای داخل کردن بدعت‌ها تحت سنت حسنه وجود ندارد زیرا بدعت‌ها در دین ریشه اصلی ندارند.

پس با بیان این مطلب باطل بودن استدلال نیکو قرار دهندگان بدعت از این حدیث روشن شد بلکه این حدیث دلیلی بر علیه آنها است والله اعلم.

اما حدیث دوم که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده که فرمود: (ما رأه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن) آنچه مسلمانان آنرا نیکو بینند پیش خداوند هم نیکو است. نسبت دادن این حدیث به پیامبر ﷺ درست نیست بلکه این سخن ابن مسعود رضی الله عنه است.

(۱) تحفة الأحوذی ج ۷ ص ۴۳۸.

(۲) روی الحدیث مع المناسبة مسلم وقد تقدم تخريجه ص (۱).

سخاوی می‌گوید: «این حدیث موقوف و حسن است^۱» و عجلونی گفته است: «اسناد آن ساقط است و صحیح‌تر این است که این حدیث موقوف بر ابن مسعود است^۲» و البانی می‌گوید: این حدیث به طور مرفوع اصلی ندارد بلکه بر ابن مسعود موقوف است^۳. بنابراین این حدیث به صورت مرفوع که به سنت پیامبر نسبت داده شود درست نیست پس درست نیست که با استدلال از این حدیث با احادیث قاطع که هر بدعتی گمراهی است مخالفت کرده شود.

و به فرض اینکه حدیث به صورت مرفوع صحیح باشد حکمه (ال) در (المسلمون) اگر برای استغراق باشد یعنی همه مسلمین، پس اتفاق نظر همه مسلمین اجماع است و اجماع بدون شک حجت است و اجماع اصولی معتبر، اجماع اهل علم در هر زمانی است و شکی نیست که مقلدین، اهل علم نیستند و اگر (ال) برای جنس باشد لعضی از مسلمین این امر را خوب می‌دانند، همانطور که در بیشتر بدعت‌ها اینگونه هست زیرا عقل‌ها و هواها و آرا مختلف‌اند، بنابراین نمی‌توان از این اثر دلیل گرفت^۴.

سیاق دلالت می‌کند که منظور از مسلمین در (روایت) اصحاب هستند همانگونه که از اول روایت فهمیده می‌شود (إن الله نظر الی قلوب العباد فوجد قلب محمد ۷ خیر قلوب العباد فاصطفاه لنفسه فابتعته برسالته ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه یقاتلون علی دینه فما رآه المسلمون حسناً...^۵) خداوند در قلب‌های بندگان نگاه کرد قلب محمد ۷ را بهترین قلب‌های بندگان یافت سپس آنرا برای خود

(۱) المقاصد الحسنة ص ۵۸۱.

(۲) كشف الخفاء ومزيل اللباس ج ۲ ص ۱۸۸.

(۳) سلسلة الاحادیث الضعیفة ج ۲ ص ۱۷ ح: ۵۳۳.

(۴) انظر البدعة واثرها السی فی الامة لسلم الهمالی ص ۲۱.

(۵) تخریج این حدیث گذشت (.)

برگزید و محمد را به رسالت خویش مبعوث کرد سپس به دل‌های بندگان بعد از دل محمد ﷺ نگاه کرد قلب‌های اصحاب محمداً بهترین قلب‌های بندگان یافت بنابراین آنها را وزیران پیامبرش قرار داد که به خاطر دین خدا می‌جنگند پس آنچه را مسلمانان نیکو ببینند نیکو است...^۱.

پس روشن شد که منظور از مسلمین اصحاب هستند و آنها هم، همه بر واجب بودن لازم گرفتن شریعت و دورانداختن بدعت‌ها اجماع دارند.

اما سخن عمر که گفت: «بدعت خوبی است این» در این دلیل برای نیکو قرار دهندگان بدعت وجود ندارد شیخ الاسلام ابن تیمیه در رد آنها در دلیل گرفتن آنها به این اثر می‌گوید: اما گفته عمر که «بدعت خوبی است این» استدلال کنندگان به این روایت زیاداند و اگر ما بخواهیم حکمی را با گفته عمر ثابت کنیم که در آن مخالفت نشده است، می‌گویند قول صحابی حجت نیست، پس چگونه قول صحابی برای آنها در خلاف گفته پیامبر ﷺ حجت است؟ و هرکسی معتقد باشد که گفته صحابی حجت است در صورتی که قول صحابی با حدیث مخالف باشد به حجت بودن قول صحابی معتقد نخواهد بود.

پس به هردو تقدیر: مخالفت با حدیث با گفته صحابی درست نیست، بلکه تخصیص عموم حدیث با قول صحابی که در آن مخالفت نشده طبق یکی از دو روایت جایز است پس این مفید خوب بودن آن بدعت است اما چیزی دیگر نه.

سپس می‌گوییم: بیشترین چیزی که در این گفته هست این است که این کار بدعت نامیده شد با اینکه حسن است، و این نامگذاری برحسب لغت است نه نامگذاری شرعی، زیرا بدعت در لغت هرآنچه که بدون اینکه در گذشته مثالی داشته باشد آغاز شود و اما بدعت شرعی هرآن چیزی است که دلیلی شرعی بر آن دلالت ندارد، پس وقتی پیامبر ﷺ بر مستحب بودن یا وجوب کاری بعد از وفات خود راهنمایی نموده یا به طور مطلق به انجام آن راهنمایی کرده

(۱) تخریج این حدیث گذشت.

وبه آن عمل نشده مگر بعد از وفات پیامبر ۷. پس وقتی کسی آن کار را بعد از وفات پیامبر ۷ انجام دهد درست در لغت آن کار بدعت نامیده شود، چون آن کار عملی تازه آغاز شده می‌باشد همانطور که خود داینی که پیامبر ۷ آنرا آورده بدعت نامیده می‌شود و در لغت تازه ایجاد شده نامیده می‌شود، و عملی که کتاب و سنت بر آن دلالت کند در شریعت بدعت نامیده نمی‌شود گرچه در لغت بدعت نامیده می‌شود.

پس وقتی چنین باشد مردم رد زمان پیامبر ۷ نماز تراویح رمضان را با جماعت و تنها می‌خواندند و در شب سوم و یا چهارم وقتی جمع شدند پیامبر به آنها گفت: (إنه لم یمنعنی ان اخرج الیکم إلا کراهة أن یفرض علیکم)^۱ مرا از بلبرون شدن به سوی شما چیزی بازداشت جز اینکه مبدا این نماز بر شما فرض شود.

پس پیامبر ۷ علت نیامدن خود را ترس از فرض شدن نماز تراویح بیان نموده است پس بنابراین دانسته شد که مقتضای بیرون آمدن برای خواندن نماز تراویح تراویح باقی است و اگر ترس فرض شدن نمی‌بود پیامبر پیش آنها می‌رفت و نماز تراویح را با جماعت می‌خواند.

پس وقتی در زمان عمر همه برای خواندن نمکاز پشت سر یک امام جمع شدند و مسجد روشن شد این هیدت کاری بود که آنها قبلاً نمی‌کردند بنابراین بدعت نامیده شد چون در لغت کاری که قبلاً انجام نمی‌گرفته و اکنون انجام بگیرد بدعت نامیده می‌شود گرچه از نظر شرعی بدعت نیست زیرا سنت اقتضا می‌کند که این کار عمل صالح و شایسته‌ای است اگر خوف فرض شدن نبود و خوف فرض شدن با مرگ پیامبر ۷ از بین رفته است و مانع رفع شده است.^۲ و اما گفته شافعی که: بدعت دو نوع بدعت است یکی بدعت پسندیده و یکی بدعت مذموم. استدلال آنها به این قول از چند وجه باطل است:

(۱) تخریج این حدیث گذشت ص (۱).

(۲) نگاه کنید اقتضاء الصراط المستقیم ص ۲۷۵-۲۷۷.

اول اینکه: گفته شافعی اگر درست باشد صحیح نیست که با عموم حدیث پیامبر ۷ معارض و مخالف قرار گیرد و بیشتر سخن شیخ الاسلام بیان شد که قول صحابی اگر با گفته پیامبر ۷ مخالف باشد به اجماع حجت نیست پس چگونه قول شافعی حجت است و قول صحابی حجت نیست.

وجه دوم: کسانی که از سخن شافعی استدلال کرده‌اند منظور او را از این سخن نفهمیده‌اند زیرا سخن او بر این دلالت نمی‌کند که او ایجاد بدعت‌ها را در شریعت نیکو می‌داند بلکه در این زمینه او مانند دیگر سلف است و منظور او از بدعت پسندیده بدعت لغوی است که در شریعت اصل و ریشه‌ای دارد همانطور که عمر ۸ جمع شدن برای نماز تراویح را در مسجد بدعت نامید و قصد او بدعت لغوی بود ابن رجب می‌گوید: شافعی می‌گوید بدعت بر دو نوع است بدعت پسندیده و بدعت مذموم، پس آنچه با سنت موافق باشد پسندیده است و آنچه با سنت مخالف باشد مذموم و ناپسند است و از قول عمر ۸ دلیل گرفته است که این بدعت خوبی است. منظور شافعی ۸ این است که اصل بدعت مذموم، بدعتی است که دزر شریعت اصل و ریشه‌ای که به آن برگردد ندارد و شریعت این را بدعت می‌نامد، اما بدعت پسندیده همان است که با سنت موافق باشد یعنی آنکه دارای اصل و ریشه‌ای از سنت باشد که به آن برمی‌گردد و این در لغت بدعت گفته می‌شود و نه در شریعت چون با سنت موافق است.^۱

وجه سوم اینکه: شافعی رحمه الله ممکن نیست که بگوید بدعت حسنه است در حالی که می‌گوید: هر کسی چیزی را نیکو قرار داد همانا او آیین و شریعت درست کرده است.^۲

(۱) جامع العلوم والحکم لابن رجب ص ۲۶۶.

(۲) غزالی از شافعی این گفته را نقل کرده است، در کتاب المستصفی ج ۱ ص ۲۴۷، و شاطبی در الاعتصام ج ۲ ص ۱۳۷.

و دیگر سخنان شافعی در مذمت استحسان، وانصاف و عدل این است که سخن شافعی با سخن شافعی تفسیر شود زیرا گوینده اغز دیگران بهتر مقصود و منظورهای سخن خود را می‌داند و باید معنی سخن گذشته او بر این حمل شود. والله اعلم. و با این مطلب بحث را به پایان می‌رساند.

بحث چهارم:

تعریف هواپرستان و اهل بدعت، و ذکر اصول فرقه‌های آنان. از آنجا که هخندف نهایی از این بحث رسیدن به احکام رفتار با اهل بدعت‌ها بنا بر بررسی نصوص شرعی و مواضع سلف در برابر اهل بدعت بود لازم بود قبل از این بررسی اهل بدعت و فرقه‌هایشان تعریف شوند زیرا حکم کردن بر چیزی فرع تصور آن است، و همچنان که خواننده به شناخت اهل بدعت‌ها نیاز دارد تا بتواند این احکام را برای آنها اجرا نماید، اما تعریف هر فرقه‌ای از فرقه‌های اهل بدعت مشکل است به خاطر اینکه این فرقه‌ها زیاد و تعدد هستند.

و بر این جمع کردن میالان هر دو موضع بر حسب آنچه مقام بحث اقتضا می‌کند به این نتیجه رسیدم که این فرقه‌ها از دو جهت تعریف شوند:

جهت اول: ذکر بعضی قواعد و مسائل برگرفته شده از کتاب‌های سلف که نشانه‌های اصلی عموم فرقه‌های اهل بدعت نشان‌دهی می‌کند تا قاعده دقیق برای تشخیص اهل بدعت باشد و ما نیازی به شناخت تعداد آن نخواهیم داشت.

و در این وجه چند مسائل داخل است:

مسئله اول: به نامگذاری مربوط است و آن در تحقیق کلمه «هواپرستان- واهل بدعت‌ها» و بیان منظور از این دو کلمه در صورتی که به طور مطلق به کار گرفته شوند می‌باشد. نصوص واقوال سلف در مذمت هواپرستان واهل بدعت ووجوب ترک گفتن آنها و برحذر داشتن از آنها آمده‌اند.

بنابراین باید معنی که منظور از این دو کلمه است در وقتی که به طور مطلق به کار می‌روند تحقیق کرده شود و به زودی اقوال محققان را در این مسئله ذکر خواهم کرد سپس از میان آن آنچه را راجع ببینم انتخاب می‌کنم.

شاطبی رحمه الله گفته است: لفظ هواپرستان واهل بدعت در حقیقت بر کسانی اطلاق می‌شود که این را ایجاد کرده‌اند و شریعت هوای نفس را با استنباط و حمایت از هوای نفس مقدم داشته و به گمان خود به صحیح بودن آن استدلال کرده‌اند تا جائی که مخالفت آنها مخالفتی شمرده شده و شبه‌های آنها در آن مورد توجه قرار گرفته است و نیاز به رد کردن و پاسخ دارد، برخلاف عوام زیرا آنها از آنچه نزد علمای آنها ثابت است پیروی می‌کنند زیرا وظیفه آنها همین است، پس آنها از هوای نفس پیروی نمی‌کنند بلکه آنها از آنچه به آنها گفته می‌شود هرچه که باشد پیروی می‌کنند بنابراین بر عوام مردم، لفظ هواپرستان اطلاق نمی‌شود تا وقتی برطبق نظر خود به هواپرستی مشغول نشوند و با نظر خود چیزی را خوب و چیزی را زشت بدانند، و در این وقت برای لفظ اهوا واهل بدعت‌ها یک مدلول و مصداق تعیین کرده می‌شود و آن این است که هرکسی دست به نوآوری و بدعت بزند و آن را بر دیگر امور ترجیح دهد هواپرست واهل بدعت شمرده می‌شود، اما کسانی که از آن غافل‌اند و فقط با تقلید راه رؤسای خود را در پیش می‌گیرند بدون اینکه نظر و توجه داشته باشند مصداق اهل اهوا واهل بدعت قرار نمی‌گیرند.

سپس شاطبی مطلب گذشته را تفصیل نموده: عذر را برای مقلدین بسیار تنگ می‌نماید، و تاکید می‌کند که تقلید مردم عوام از پدرانشان و از کسانی که از شیخ‌های خود که آنها در مورد آنها عقیده دارند که افرادی صالح هستند بدون اینکه نگاه کنند که آیا آنها اهل اجتهاد و علم

هستند یا نه، نوعی از استدلال آنها برای ایجاد بدعت به مجرد هوای نفس است و آنها با این کار (اهل اهوا و اهل بدعت) داخل می‌شوند زیرا خداوند کسی را که به این تقلید استدلال کند نکوهش و مذمت کرده است. خداوند تعالی در حکایت از کنار تقلیدشان از پدرانشان فرموده است: [إنا وجدنا آباءنا علی أمة و إنا علی آثارهم مقتدون]^۱ ما پدران و نیاکان خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما هم قطعاً به دنبال آنان می‌رویم.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید:

بدعتی که با ارتکاب آن فرد از اهل اهوا شمرده می‌شود آنچه هست که مخالفت آن با کتاب و سنت نزد عالمان به سنت مشهود است مانند بدعت خوارج و روافض و قدریه و مرجئه^۲.
و آنچه از این دو قول نزد من ترجیح دارد بعد از اینکه در هر دو تامل نموده‌ام قول شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله است که قاعده از اهل اهوا بودن را نوآوری و ایجاد امری است که نزد علما مخالفت آن کار با کتاب و سنت مشهور است، و این قاعده در تشخیص اهل اهوا و بدعت‌ها به خاطر دو چیز دقیق است:

امر اول: اینکه هواپرستی بر ضد اتباع و پیروی نص است همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: [فان لم يستجیبوا فاعلم انما یتبعون أهواءهم]^۳ پس اگر پاسخ نگفتند بدان که ایشان فقط از هوا و هوس خود پیروی می‌کنند! و می‌فرماید: [فلذلک فادع واستقم كما امرت ولا تتبع أهواءهم]^۴ تو نیز مردمان را به سوی آن دعوت کن و آنگونه که به تو فرمان داده شده است ایستادگی کن.

(۱) نگاه کنید الاعتصام ج ۱ ص ۱۶۲-۱۶۴ و آیه از سوره زخف آیه ۲۳ می‌باشد.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۳۵ ص ۴۱۴.

(۳) سوره قصص آیه ۵۰.

(۴) سوره شوری آیه ۱۵.

و خداوند متعالف می‌فرماید: [وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى]^۱ واز روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید آن جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خداوند بدو) وحی و پیام می‌گردد. و خداوند متعال پیروی از امر خود را در مقابل پیروی از هوای نفس قرار داده است و از آن جا اهل متابعت و پیروی از امر خدا کسانی هستند که به کتاب و سنت موافق‌اند، و کسانی که از هوای نفس پیروی می‌کنند مخافان با کتاب و سنت هستند و این آن چیزی هست که شیخ الاسلام رحمه الله آن را ذکر کرده است اما او از این احتراز کرده که مخالفت در مسئله‌ای باشد که بین علما مشهور شده که مخالفت با کتاب و سنت است زیرا مسائل دقیق و باریکی است که حق در آن برای بعضی از مردم پوشیده می‌ماند پس کسی که در آن مخالفت ورزد پیرو هوای نفس شمرده نمی‌شود بلکه او مجتهد است و اجتهادش او را به آن رسانده است، بنا براین از زمره اهل هوا بیرون است^۲.

امر دوم: بدعت و نوآوری در امری که مخالفت آن با کتاب و سنت مشهور است دمج با انگیزه‌ای از هوای نفس انجام نمی‌گیرد بنابراین کسی که دست به چنین کاری می‌زند از اهل هوا به شمار می‌رود.

اما شاطبی دایره مفهوم اهل بدعت‌ها را تنگ قرار داده بنابراین کسانی را که از شیخ‌های خود در انجام بدعت‌ها تقلید می‌کنند از دایره هواپرستان و اهل بدعت بیرون کرده است زیرا نزد او وظیفه آنها پرسیدن اهل علم است پس وقتی علما آنها را به چیزی فتوا دهند بر آنها لازم است که آنها بگیرند و آنها پیرو هوای نفس نیستند مگر اینکه از کسی از پدران و شیخ‌های خود تقلید کنند که عالم نیست.

و این کلام شاطبی جای نظر و تأمل است و تحقیق در این مسئله این است (آنچه با آن معذور دانسته می‌شود از انواع علوم) که علوم شرعی به نسبت به فهم مردم سه قسم‌اند:

(۱) سوره نجم آیه‌های ۳، ۴.

(۲) این مسئله در ص (۱) شرح داده شد.

قسم اول: آنچه به طور قطع ولزوم از دین دانسته می‌شود، و این چیزی است که هیچکس نمی‌تواند نسبت به آن نادان باشد چه عالم باشد چه عامی.

نووی می‌گوید: وهرکسی چیزی از ضروریات دین را انکار کند به مرتد بودن و کفر او حکم می‌شود مگر اینکه تازه اسلام آورده باشد و یا در صحرای دور افتاده دور افتاده پرورش یافته باشد.^۱

پس در این نوع کسی با اشتباه در آن به خاطر تقلدی از کسی دیگر معذور دانسته نمی‌شود، بلکه همه به خاطر اشتباه در این نوع امور مورد مواخذه قرار می‌گیرند همانگونه که خداوند از این خبر داده که پیروی کنندگان و پیروی شدگان در عقاب و عذاب مشترک هستند خداوند به حکایت از پیروی کنندگان می‌گوید: [ربنا هؤلاء أضلونا فآتهم عذاباً ضعفاً من النار قال لكل ضعف ولكن لا تعلمون]^۲ پروردگار اینان ما را گمراه کرده‌اند پس آتش آنها را چندین برابر گردان. می‌گوید عذاب هریک از شما چندین برابر است ولی نمی‌دانید.

ومی‌فرماید: [وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ، قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ]^۳ (خاطر نشان ساز) زمانی را که در آتش دوزخ (دوزخ یان) بها همدیگر به کشمکش و پرخاشگری می‌پردازند ضعفا به مستکبران می‌گویند ما پیروان شما بودیم آیا بخشی از عذاب را به جای ما پذیرایی می‌گردید و به گردن می‌گیرید؟ مستکبران می‌گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخ هستیم خداوند در میان بندگان داوری کرده است.

قسم دوم از علوم: آنچه میان علما مشهور است و بدعت گذار قرار دادن کسی که در آن مخالفت می‌کند مشهور است، این نوع گاهی بر بع ای از مردم عوام پوشیده می‌ماند اما بر آنها

(۱) شرح نووی بر صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۵۰.

(۲) سوره اعراف آیه ۳۸.

(۳) سوره غافر آیه ۴۷، ۴۸.

است تا از اهل علم که در دینشان مورد اعتماد هستند بپرسند و در طلب حق تلاش نمایند. پس هرکسی در این نوع نوآوری کرد او در حکم دنیا از اهل بدعت‌ها است زیرا احکام دنیا بر ظاهر امر بنا می‌شود - همانطور که به زودی این مسئله بیان خواهد شد - و از اینکه ما در دنیا بر او حکم می‌کنیم که از اهل بدعت است لازم نیست که نزد خدا بدعت‌گذار قرار بگیرد پس بدعت‌گذار حقیقی کسی است که با بدعت خود قصد مخالفت شریعت را داشته باشد پس وقتی خداوند بداند که او از بدعت‌گذاری قصد مخالفت را نداشته است او مانند کسی که دو اجتهاد مرتکب اشتباه می‌شود معذور است اما اینکه ما در دنیا حکم می‌کنیم که او بدعت‌گذار است چون ما قصد او را نمی‌دانیم.

قسم سوم علوم: مسائل دقیق و باریک هستند در این مسائل اگر عالم دچار اشتباه شود اگر در تحقیق مسایل اجتهاد کرده و قصد او یافتن حق باشد معذور دانسته می‌شود و همچنین فرد عامی به طریق اولی در چنین مسائلی وقتی دچار اشتباه می‌شود معذور است زیرا مخالفت این مسائل ریز با قرآن و سنت مشهور نیست و حق در آن برای بسیاری از مردم پوشیده مانده است و اصحاب و علمای امت بعد از آنها در بعضی از این مسائل با هم اختلاف نموده‌اند اما بعضی بعضی دیگر را بدعت‌گذار قرار نداده است.^۱

و خلاصه سخن در تعیین قاعده اهل اهل و بدعت‌ها این است هرکسی که بدعتش از آن چیزهایی باشد که میان علما مخالفت آن با کتاب و سنت معروف است غیر از مسائل ریز که در آن برای بعضی مردم پوشیده می‌ماند، او از اهل بدعت شمرده می‌شود فرق نمی‌کند چه عالمی باشد و چه فردی عامی، پس هرکس بدعت را اظهار کند ما بر او حکم می‌کنیم که بدعت‌گذار است و این نسبت به احکام دنیا است اما در آخرت بدعت‌گذار نزد خداوند کسی است که در باطن خود بدعت‌گذار باشد به این صورت که قصد نوآوری در دین کند اما کسی که قصد چنین چیزی را نکرده او معذور است و فرق نمی‌کند که بدعت‌گذار عالم می‌باشد یا

(۱) تقریر این مسئله واقوال علما در آن بیان شد ص (۱).

فردی عامی باشد و اینکه بدعت معروف باشد یا معروف نباشد ما چون به باطن و درون اطلاعی نداریم حکم کردن در دنیا را ما مبنی بر این شرایط قرار می‌دهیم اما در آخرت خداوند آنها را برحسب آنچه در سینه‌هایشان پنهان کرده‌اند مجازات می‌کند.

مسئله دوم: در مورد اینکه حکم کردن بر مردم در دنیا بر حسب ظاهر حال انجام می‌شود و این مسئله از اصول مهم در اسلام است و سخن به طور ضمنی بر گوشه‌ای از آن در مسئله گذشته پیش‌تر بیان شد و آن اینکه وقتی بدعت‌گذار بدعت‌را ظاهر کرد بر او حکم می‌شود که از اهل بدعت است و امر او به خدا سپرده می‌شود بنابراین محل بحث اقتضا می‌کند تا بر بخش دوم مسئله و آن این است که ما وقتی از مسلمان کار خیری را دیدیم از او می‌پذیریم توجه داده شود پس وقتی برای ما روشت شد که فرد دارای اعتقاد سالم همراه با عمل است به مقتضای این بر او حکم می‌کنیم که او از اهل سنت است و ما حق نداریم که آنچه در قلب او است دریابیم که آیا راست می‌گوید یا نه، زیرا چنین کاری به عهده ما نیست، بلکه ما باید به مسلمانان گمان نیک داشته باشیم و احادیث پیامبر ﷺ بر این اصل بزرگ دلالت می‌کند در صحیحین از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت که پیامبر ﷺ فرمود: (أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله فمن قالها فقد عصم مني ماله ونفسه إلا بحقه وحسابه على الله^۱) یعنی: من امر کرده شده‌ام تا با مردم بجنگم تا وقتی که بگویند: (لا إله إلا الله) هیچ معبود به حقی جز خدا نیست، پس هرکس این کلمه را بگوید مال و جاننش از جانب من در امان خواهد بود مگر به حق آن و حساب او با خدا است.

خطابی در شرح حدیث می‌گوید: «و معنی حسابش با خدا است یعنی در آنچه که پوشیده نگاه می‌دارند غیر از کوتاهی‌هایی که در احکام واجب بر آنها در ظاهر می‌کنند، در این دلیلی بر

(۱) صحیح البخاری (کتاب الزکاة-باب وجوب الزکاة) فتح الباری ج ۳ ص ۲۶۲: ح ۱۳۹۹، صحیح مسلم (کتاب الایمان-باب الامر بقتال الناس حتى يشهدوا ذن لا إله إلا الله محمد رسول الله...) ج ۱ ص ۵۱ ح: ۲۰.

این است که کافری که کفر خودش را مخفی نگاه داشته و به ظاهر مسلمان باشد مورد تعرض قرار نمی‌گیرد و توبه او وقتی اظهار انابت و رجوع کرد از کفری که با اقرارش دانسته شده و او آنرا پوشیده نگاه می‌داشته است پذیرفته می‌شود و این قول اکثر علما است.^۱

و در صحیحین نیز از ابوسعید^۲ خدری^۳ در داستان مردی که در مورد زکات بهع پیامبر مراجعه کرده و به او گفت ای پیامبر خدا از خدا بترس... خالد^۳ بن ولید^۴ از پیامبر اجازه خواست تا گردنش را بزند پیامبر^۵ فرمود: (لعله أن یصلی فقال خالد، وکم من مصل یقول بلسانه ما لیس فی قلبه، قال رسول الله ﷺ إنی لم أومر أن أنقب قلوب الناس ولا أشق بطونهم...) یعنی شادی او نماز می‌خواند، خالد گفت: چه بسا نمازگذاری که به زبان چیزی می‌گوید که در قلبش نیست پیامبر^۶ گفت: من امر نشده‌ام تا که دل‌های مردم را سوراخ کنم و نه امر شده‌ام که شکم‌هایشان را پاره کنم....

پس احادیث دلالت می‌کند که احکام دنیا بر ظاهر بنا می‌شود و دعوتگر به راه خدا هرآنچه را از ظاهر مردم می‌بیند همانرا بپذیرد پی هرکسی اظهار خیر نمود از او بپذیرد و او حق ندارد درون مردم را بررسی نماید که آیا آنها راستگو هستند یا نه، زیرا پیامبر^۷ خبر داده است که

(۱) معالم السنن ابی سلیمان خطابی ج ۲ ص ۱۱.

(۲) او سعد بن مالک بن سنان انصاری است او و پدرش از اصحاب هستند، وی در جنگ احد کوچک دانسته شده و شرکت نکرد و پس از آن در جنگ‌های بعد شرکت نمود و احادیث زیادی روایت کرده است، در سال ۶۳-۶۴ و یا ۶۵ و گفته شده در سال ۷۴ درگذشت، تقریب التهذیب ص ۲۳۲.

(۳) خالد بن ولید بن مغیره مخزومی، سیف الله، کنیه‌اش ابوسلیمان و از بزرگان اصحاب است، او در روز حدیبیه اسلام آورد، و در جنگ با مرتدین و دیگر فتوحات امیر جنگ بود تا اینکه در سال ۲۱ یا ۲۲ درگذشت انظر تقریب ص ۱۹۹.

(۴) صحیح البخاری (کتاب المغازی-باب بعث علی بن ابی طالب و خالد بن الولید الی الیمن...) فتح الباری ج ۸ ص ۶۷، ح: ۴۳۵۱ و صحیح مسلم (کتاب الزکاة-باب ذکر الخوارج وصفاتهم) ج ۲ ص ۷۴۲.

هرکسی به ظاهر اسلام آورد از پذیرفته می‌شود و رازهای نهانی به خدا سپرده می‌شود و وقتی خالد ۷ به پیامبر در مورد کشتن کسی که با پیامبر در مورد زکات مخالفت نمود مراجعه کرد و خالد او را متهم به نفاق می‌نمود پیامبر ۷ فرمود: شاید او نماز بخواند سپس فرمود من دستور داده نشده‌ام قلب‌های مردم را بشکافم با اینکه نشانه‌های نفاق بر آن مرد با مخالفت با پیامبر آشکار بود،

پس به امثال امر پیامبر و اصحابش که این اصل را تاکید می‌کردند و در زندگی خود انرا اجرا می‌نمودند برای هیچ کسی مناسب نیست که مردم برخلاف ظاهر آنها رفتار نمایند، و اصحاب این اصل را اساس رفتار خود با مردم قرار می‌دادند بخاری از عمر بن خطاب ۷ روایت کرده است که می‌گفت: «مردمی بودند که در زمان پیامبر ۷ با وحی مواخذه می‌شدند و همانا وحی قطع شده است و ما اکنون شمارا بر طبق اعمالتان که برای ما ظاهر می‌شود می‌گیریم اگر اعمال ظاهری تان خوب باشد ما آن فرد را امان می‌دهیم و او را به خود نزدیک می‌کنیم و ما حقی در امور پنهانی او نداریم خداوند او به خاطر نهاتش از او حساب می‌گیرد و هرکسی به ما بدی نشان دهد ما او را امان نمی‌دهیم و او را تصدیق نمی‌کنیم گرچه بگوید که درونش نیکوست»^۱

پس بر طلاب علم و ائمه و واعظان و مدرسین و توجیه کنندگانی که به ارشاد مردم مشغول هستند لازم است این اصل بزرگ را در رفتار خود با مردم محقق نمایند، بنابراین بر هیچ مسلمانی به کفر یا بدعت یا فسق حکم نکنند مگر براساس آنچه برای آنها از آن مسلمان محقق می‌شود و آنها به صادر شدن کفر یا فسق یا بدعت از آن مسلمان یقین پیدا کنند و یا آنچه از او در میان مردم مشهور باشد.

(۱) صحیح البخاری (کتاب الشهادات-باب الشهداء العدول...) فتح الباری ج ۵ ص ۲۵۱، ۲۶۴۱.

زیرا خداوند متعال می‌فرماید: [ولا تفق ما لیس لک به علم إن السمع والبصر والفؤاد کل أولئک کان عنه مسئولاً]^۱ از چیزی دنباله‌ور یمکن که از آن ناآگاهی بیگمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد.

و حکم کردن بر مردم فقط با گمان و هوای نفس و به چیزی که از مردم صادر نشده از جمله سخن گفتن بر خدا بدون علم است. و من وقتی این اصل را تاکید می‌کنم و به شدن هر چه تمام‌تر آنرا بیان می‌دارم به خاطر آنچه امروز از گمان برداشتن به مسلمین از بعضی طلاب نوآموز و دیگر هواپرستان دیده و احساس می‌کنم می‌باشد طوری که آنها خود را حاکم بر دل‌های مردم قرار داده‌اند بعضی را تکفیر می‌کنند و بدون دلیل به بدعت گذاری متهم می‌نمایند بلکه فقط بر اساس گمان و هوای نفس چنین می‌کنند.

پس بر اینها است که نخست از خدا بترسند و قبل از پرداختن به امور مردم بنام دعوت و امر به معروف در دین خدا آگاهی پیدا نمایند و باید منظور شارع را از دعوت و امر به معروف و نهی از منکر درک کنند و دوستی و دشمنی و قواعدی که شارع برای این مطلب تعیین کرده‌را که به دنبال امر به معروف و نهی از منکر می‌آید بفهمند.

زیرا همه این امور بر کارهای ظاهری مردم بنا می‌شود پس هر کسی از جانب مسلمین امر منکر ظاهری را مشاهده کرد بر حسب توان خود آنرا تغییر دهد، و همچنین دوستی و دشمنی براسا آنچه از مسلمین به ظاهر دیده می‌شود انجام می‌گیرد بنابراین با فردی که فرمان الهی را انجام می‌دهد دوستی کند و با کسی که مرتکب گناه می‌شود دشمنی و کینه ورزد، اما کفر و نفاق که در وجود مردم قرار دارد خداوند از ما نمی‌پرسد که چرا آنرا انکار نکرده‌ایم تا وقتی که این کفر و نفاق بر اعضای ظاهر نشود پس ما از پیامبر ﷺ بیشتر علاقمند به هدایت مردم نیستیم و خداوند ما را به آنچه پیامبر را مکلف نکرده از قبیل موشگافی امور قلبی مردم مکلف نکرده

(۱) سوره اسراء آیه ۳۶.

است پس ما باید در کنار چیزی که پیامبر ۷ توقف کرده توقف کنیم زیرا ما هرگز از پیامبر نسبت به امتش نیکوتر و مهربانتر نیستیم. والله تعالی اعلم.

مسئله سوم: در بیان آنچه که با آن شهادت دادن بر فرد که اینک از اهل بدعت است ثابت می‌شود.

پیش‌تر بیان شد که وقتی فرد بدعتی انجام دهد که مخالفت آن با کتاب و سنت مشهور است و آن فرد آن بدعت را انجام دهد از اهل بدعت قرار می‌گیرد.

وایا دست زدن او به بدعت‌گذاری با مشهور بودن بین مردم ثابت می‌شود یا اینکه شنیدن و مشاهده کردن او در بدعت‌گذاری با مشهور بودن بین مردم ثابت می‌شود یا اینکه شنیدن و مشاهده کردن او در بدعت‌گذاری لازم است، پس اگر گفته شود که با شنیدن و مشاهده نمودن ثابت می‌شود پس کسی که او را با چشم خود ندیده که دست به بدعت‌گذاری می‌زند حق ندارد او را بدعت‌گذار بنامد و اگر گفته شود که با مشهور بودن بین مردم بدعت ثابت می‌شود برای کسی که خودش او را ندیده که بدعت انجام می‌دهد جایز است او را بدعت‌گذار بنامد اگر بدعت‌گذاری او میان مردم مشهود و پخش بود. وبعد از اینکه صورت مسئله روشن شد اکنون مطلبی را که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله ذکر نموده بیان می‌دارم او می‌گوید: «آنچه به وسیله آن شاهد بی‌اعتبار و مورد جرح قراغر می‌گیرد و آنچه در عدالت و دین او لطمه و آسیب وارد می‌کند زمانی می‌توان به آن شهادت داد که شاهد آنرا با پخش بودن و مشهور بودن بین مردم بداند، و این بی‌اعتباری و لطمه‌ای شرعی است همانگونه که گروه‌های از مالکی‌ها و شافعی‌ها و حنبلی‌ها و دیگران در کتابهای کوچک و بزرگ خود تصریح کرده‌اند آنها تصریح کرده‌اند که وقتی فرد مورد انتقاد و جرح قرار گرفت و بی‌اعتباری شهادت او توضیح داده شد فردی که عدالت او را مورد انتقاد قرار می‌دهد باید به آنچه از او شنیده و یا دیده و یا مشهور است او را مورد جرح و انتقاد قرار دهد.

وفکر نمی‌کنم در این مورد مکروم اختلافی داشته باشند زیرا مسلمانان در این زمان همه در مورد کسانی مانند عمر بن عبدالعزیز وحسن بصری وامثال آنها گواهی می‌دهند که آنها از اهل عدالت و دیانت هستند و آنها فقط این چیزها را بر اثر مشهور بودن و پخش بودن میان مردم می‌دانند و در مورد فردی مانند حجاج بن یوسف^۱ و مختار بن ابی عبید^۲ و عمرو بن عبید^۳ و غیلان قدری^۴ و عبدالله بن سبأ^۵ رافضی وامثال آنها گواهی می‌دهند که ظالم و اهل بدعت بوده‌اند و فقط آنها از ظلم و بدعت آنها بر اثر مشهور بودن آنان خبر دارند.

(۱) او حجاج بن یوسف بن ابی عقیل ثقفی، امیر معروف و ظالم، ذکر و سخنش در صحیحین و غیره به میان آمده است، بیست سال امارت عراق را به عهده داشت، ابن حجر گفته: او شایسته نیست که از او روایت کرده شود، در سال ۹۵ درگذشت. نگاه کنید تقریب التهذیب ۱۵۳.

(۲) مختار بن ابی عبید ثقفی به طریق تشیع و اظهار گرفتن انتقام خون حسین بر عراق مسلط شد و دروغگویی بود و گمان می‌برد که وحی برای او توسط جبریل نازل می‌شود و علماً گفته‌اند او همان دروغگویی است که در حدیث پیامبر ذکر شده (وإن فی ثقیف کذاباً ومبیراً)) در قبيله ثقیف دروغگویی و ظالمی خواهد بود، نگاه کنید البدایة و النهایة ابن کثیر ج ۸ ص ۲۸۹ و حدیث را مسلم در ج ۴ ص ۱۹۷۱ ح: ۲۲۹ روایت کرده است.

(۳) ترجمه آن گذشت (۱).

(۴) غیلان بن علم بن ابی غیلان در مسئله تقدیر کشته شد گمراه بود، او نویسنده ماهر بود او قدری بود و به آن دعوت می‌داد عمر بن عبدالعزیز علیه او دعا کرد بنابراین کشته شد و اعدام گردید اوزاعی با او مناظره کرد و به کشتن او فتوا داد نگاه کنید لسان المیزان از ابن حجر ج ۴ ص ۵۳.

(۵) او عبدالله بن سبأ از غلاة رافضه است فرقه سبئی به او نسبت داده می‌شود گمراه بود و دیگران را گمراه می‌کرد، ادعا کرد که علی خدا است و علی او را به مدائن تبعید نمود و گفته شده او را با آتش سوزاند، ابن حجر می‌گوید: و اخبار عبدالله بن سبأ در تاریخ مشهور است و او روایتی نکرده، خدارا سیاسی. نگاه کنید لسان المیزان از ابن حجر ج ۳ ص ۲۹۰.

و در صحیح از پیامبر ۷ ثابت است که جنازه‌ای از کنار او گذارنده شد مردم آنرا ستودند پیامبر فرمود: (وجبت) یعنی: واجب شد، و جنازه‌ای دیگر از کنار او رد کردند مردم بدی آنرا گفتند پیامبر فرمود: (وجبت وجبت) یعنی واجب شد، واجب شد واجب شد، گفتند: ای پیامبر خدا منظور از واجب شد واجب شد چیست؟ فرمود: (هذه الجنازة أتيتم عليها خيراً فقلت: وجبت لها الجنة وهذه الجنازة أتيتم عليها شراً فقلت وجبت لها النار، أنتم شهداء الله في الارض)^۱ یعنی: شما خوبی این جنازه را تعریف کردید من گفتم بهشت برای او واجب شد و بدی این جنازه را تعریف نمودید من گفتم جهنم برای او واجب شد. شما گواهان خدا در زمین هستید.

این وقتی است که منظور از فاسق قرار دادن او رد کردن گواهی دادن و شهادت و فرمان‌دهی او باشد، اما اگر منظور پرهیز کردن از شر او و برحذر داشتن از او باشد به کمتر از این بسنده می‌شود. همانگونه که ابن مسعود ۸ می‌گوید: (اعتبروا الناس بأخذانهم) مردم را با توجه به دوستانشان بسنجید^۲

و به عمر بن خطاب ۸ خبر رسید که مردی با نوجوانان کم سن و سال معاشرت می‌کند بنابراین بعثت مضمون شدن مردم از همنشینی با او نهی کرد پس وقتی فرد با اهل شر و بدی اختلاط داشته باشد از او باید برحذر کرد^۳.

مسئله چهارم: در ذکر علامت‌های اهل بدعت

اهل بدعت علامت‌هایی جامع دارند که همه آنها را در برمی‌گیرد و این نشانه‌ها بر آنها به چشم می‌خورد و با آن شناخته می‌شوند و خداوند در کتابش و پیامبرش در سنت خود از بعضی

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الجنائز - باب ثناء الناس علی المیت) فتح الباری ج ۳ ص ۲۲۸ ح: ۱۳۶۷،

ورواه مسلم (کتاب الجنائز - باب فیمن یتنی علیه خیر أو شر) ج ۲ ص ۶۵۵ ح: ۹۴۹.

(۲) این اثر ابن بطه روایت کرده است از ابن مسعود در الابانة الكبرى ج ۲ ص ۴۳۹ رقم ۳۷۶.

(۳) مجموع الفتاوی ج ۳۵ ص ۴۱۵، ۴۱۴.

نشانه‌های آن خبر داده تا امت از آن‌ها بپرهیزد، و از رفتن طبق رفتار آنها باز بیاید، همانطور که سلف صالح از اصحاب و تابعین و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند بعضی از نشانه‌های اهل بدعت را به صراحت بیان کرده‌اند.

ومن قسمتی از این علامت‌ها که اهل بدعت با آن جدا می‌شوند را بیان می‌کنم تا برای شناخت آنها کمکی باشد.

بعضی از علامت‌های آنها عبارتند از:

۱- تفرقه

خداوند از این علامت خبر داده می‌فرماید: [وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ]^۱ ترجمه: ومانند کسانی نشوید که پرکنده شدند و اختلاف ورزیدند پس از آنکه نشانه‌های روشن به آنان رسید و ایشان را عذاب بزرگی است.

ومی‌فرماید: [إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعْراً لست منهم فی شیء]^۲ بی‌گمان کسانی که آیین خود را پراکنده می‌دارند ددسته دسته و گروه گروه می‌شوند تو بهیچوجه از آنان نیستی.

ابن کثی در تفسیر آیه دوم می‌گوید: آیه در مورد هرکسی که از دین جدا باشد و مخالف باشد عام است خداوند پیامبرش را با هدایت و دین حق مبعوث کرد تا دین او را تمام برادیان چیره و غالب بگرداند و شریعت او یک شرع است و در آن اختلاف و جدایی وجود ندارد، پس کسانی که در دین اختلاف کرده و گروه گروه شدند مانند اهل فرقه‌ها و آیین‌ها و هواپرستان و اهل گمراهی‌ها، همانا خداوند متعال پیامبرش ﷺ را از آنچه آنها در آن هستند تبرئه نموده است.^۳

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۰۵.

(۲) سوره انعام آیه ۱۵۹.

(۳) تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۹۶.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه با تاکید بر اینکه شعار فرقه‌های اهل بدعت تفرقه است می گوید: بنابراین گروه رستگار تعریف شده که اهل سنت و جماعت هستند و آنها بزرگترین توده و انبوه بزرگ‌تر هستند، و اما فرقه‌های دیگر اهل شذوذ و تفرقه و بدعت و هواپرستی هستند و گروه اینها نزدیک به اندازه گروه رستگار نیست چه برسد به اینکه به اندازه آن باشد بلکه گاهی گروهی از اینها در نهایت کمی قرار دارد و شعار این فرقه‌ها جدایی از کتاب و سنت و اجماع است.^۱

۲- پیروی از هوای نفس

و این بارزترین صفت اینها می‌باشد و خداوند متعال در تعریف اینها می‌فرماید: [أفرايت من اتخذ إلهه هواه وأضله الله على علم]^۲ یعنی: هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی گرفته است و با وجود آگاهی خدا او را گمراه ساخته است.

ابن کثیر می‌گوید: یعنی از هوای نفس خود پیروی می‌کند و هرچه هوای نفس او آن را نیک ببیند آنرا انجام می‌دهد و هرچه را زشت ببیند آنرا ترک می‌کند، و با این می‌توان علیه معتزله استدلال کرد که آنها معتقد به خوب قرار دادن و زشت قرار دادن امور از نظر عقلی هستند.^۳ و پیامبر ﷺ خبر داده که پیروی از هوای نفس از لوازم اهل بدعت است و از آنها به هیچ صورت جدا نخواهد شد. در حدیث تفرقه امت، خبر داده است: و فرموده: (إن أهل الكتاب افترقوا في دينهم على ثنتين وسبعين مله وإن هذه الامم ستفترق على ثلاث وسبعين مله - یعنی لاهواء - کلها فی النار الا واحده وهی الجماعه. وإنه سیخرج فی امتی اقوام تجاری بهم تلک الالهواء - کما یتجاری الکلب بصاحبه لا یبقی منه عرق ولا مفصل الا دخله^۴) یعنی: اهل کتاب در دین خود به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند و این امت به هفتاد و سه گروه تقسیم خواهد شد -

(۱) مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۳۴۵-۳۴۶.

(۲) سوره جاثیه ایه ۲۳.

(۳) تفسیر ابن کثیر ج ۵ ص ۱۵۰.

(۴) تخریج این حدیث گذشت ص (۱).

یعنی اهل هواها- همه در جهنم‌اند به جز یک گروه و آن جماعت است، و به زودی در امت من اقوامی بیرون خواهند آمد که این هوا پرستی‌ها آنان را به بیماری مبتلا می‌کند همانگونه که سگ مبتلا به بیماری هاری صاحبش را به این بیماری مبتلا می‌نماید و هیچ رگ و مفصلی از او باقی نمی‌ماند مگر اینکه دچار این بیماری می‌شود.

۳- دنبال کردن متشابه:

و خداوند آنها را به این صفت توصیف نموده و از آنها خبر داده می‌فرماید: [فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ^۱]: و اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است برای فتنه‌انگیزی و تأویل دنبال متشابهات می‌افتند.

بخاری از عائشه (رضی الله عنها) روایت کرده که گفت: پیامبر ۷ این آیه را تلاوت نمود: [هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ-اولوا الألباب] ترجمه: او است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده است بخشی از آنها آیه‌های متشابهات است (و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی در آنها می‌رود) و اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است برای فتنه‌انگیزی و تأویل به دنبال متشابهات می‌افتند.

عائشه می‌گوید: سپس پیامبر ۷ فرمود: (فإذا رأيت الذين يتبعون ما تشابه منه فأولئك الذين سمي الله فاحذروهم)^۲ یعنی: پس هرگاه کسانی را دیدید که متشابه قرآن را دنبال می‌کنند پس اینها کسانی هستند که خداوند آنها را نام برده پس از آنها بپرهیزید.

و از امیر المؤمنین عمر بن خطاب ۸ روایت است که او گفت: به زودی مردمان خواهند آمد که با مشبهات قرآن با شما مجادله می‌کنند شما با آنها به وسیله سنت‌ها مناقشه کنید زیرا اهل حدیث به کتاب خدا داناتراند^۱.

(۱) سوره آل عمران آیه (۷).

(۲) صحیح البخاری (کتاب التفسیر-باب منه آیات محکمات) فتح الباری ج ۸ ص ۲۰۹ ح: ۴۵۴۷.

۴- مخالفت با سنت بوسیله قرآن:

ویکی از علامت‌های اهل بدعت مخالفت سنت بوسیله قرآن است و ادعای اینکه در تشریح و دین به قرآن اکتفا می‌کنیم و به سنت نیازی نیست همانگونه که پیامبر ۷ به این چیز خبر داده است. و فرموده: (لیوشک الرجل متکئاً علی أریکته یحدث بحدیثی فیقول: بیننا و بینکم کتاب الله ما وجدنا فیه من حلال استحللناه و ما وجدنا فیه من حرام حرمناه، الا و إن ما حرم رسول الله فهو مثل ما حرم الله)^۲ در آینده نه بسیاری دور اینطور خواهد شد که مردی بر متکا و بالش خود تکیه زده وقتی حدیث من برای او بیان می‌شود می‌گوید: در میان ما و شما کتاب خدا قرار دارد، امری حلال را در قرآن ببایم آنرا حلال می‌دانیم، و آنچه در قرآن حرام ببایم آنرا حرام می‌دانیم، آگاه باشد هر آنچه را پیامبر خدا حرام کند مانند چیزی است که خداوند حرام کرده است.

امام بر بهاری می‌گوید: هرگاه مردار دیدی که در احادیث طعنه می‌زند و یا احادیث را رد می‌کند، و یا غیر از احادیث چیز دیگر را می‌خواهد او را به دشمنی با اسلام متهم کن و شک نداشته باش که او اهل هوا و بدعتگذار است.^۳

و می‌گوید: و هرگاه از فرد شنیدی که وقتی برای او بیان می‌کنی او آنرا نمی‌خواهد، و فقط قرآن را قبول دارد پس شک نکن که او مردی است دارای کفر و زندقه است. پس از کنار او بلند شود و او را رها کن.^۴

(۱) تخریجش بیان شد (۱).

(۲) رواه الامام احمد فی مسنده ج ۴ ص ۱۳۲. و رواه ابو داود فی سننه ج ۵ ص ۱۰، و ابن ماجه فی سننه ج ۱ ص ۶ ح: ۱۲، و الدارمی فی السنن ج ۱ ص ۱۵۳. و الحاکم فی المستدرک ج ۱ ص ۱۰۹ و صححه و وافقه الذهبی، و صححه الالبانی فی صحیح سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۷ ح: ۱۲.

(۳) کتاب شرح السنه للامام البربهاری ص ۱۵.

(۴) مصدر سابق.

پس مخالفت کردن با سنت بوسیله قرآن ورد سنت اگر شاهدهی در قرآن نداشته باشد از نشانه‌های بارز اهل بدعت است، و پیامبر ۷ قبل از واقع شدن آن به آن خبر داده است، و پیامبر ۷ راست فرموده و این امر به وقوع پیوسته است ما مطالبی در منوردد پدید آمدن این امر در عصرهای گذشته می‌خواندیم و می‌شنیدیم تا یکی از گمراهان و مغرضین معاصر را دیدیم که به صحیح بخاری که امت به اجماع آنرا پذیرفته حمله‌ور می‌شود و گمان می‌کند که در آن صدو بیست حدیث وجود دارد که صحیح نیستند و این احادیث از اسرائیلیات هستند و او را در پرتو آیات قرآنی دریافته است که این احادیث درست نیستند بنابراین با رد و انکار با این احادیث مواجه شده است.

و یکی از برجستگان معاصر^۱ اهل سنت به مخالفت با او برخاسته و شبهات او را در هم شکست و سخنان ناحق و باطل او را رد نموده و انحراف و گمراهی او را با کتابی که در رد او و دیگر بدعت‌گذاران مانند او، تالیف نموده آشکار کرد. خداوند به شیخ جزا و پاداش نیک بدهد.

۵- کینه و نفرت اهل حدیث.

و یکی از علامت‌های اهل بدعت کینه‌دشمنی با اهل حدیث و اهل اثر و توهین به آنها است: از احمد بن سنان^۲ القطان روایت است که او گفت: «در دنیا هیچ اهل بدعتی وجود ندارد مگر اینکه با اهل حدیث کینه و دشمنی می‌ورزد»^۳.

(۱) او شیخ فاضل حمود بن عبدالله تویجری رحمه الله است و کتابش که به آن اشاره شد (الرد القدییم علی المجرم اللایم) می‌باشد.

(۲) احمد بن سنان بن اسد بن حبان، ابو جعفر القطان واسطی، ثقة و حافظ است در سال ۲۵۹ در گذشت و گفته شد قبل از آن وفات نموده است. نگاه کنید تقریب التهذیب ص ۸۰.

(۳) رواه اسماعیل الصابونی فی عقیده السلف واصحاب الحدیث ص ۱۳۲.

و ابو حاتم رازی^۱ می‌گوید: «نشانی اهل بدعت توهین به اهل حدیث است، و علامت زندیق‌ها این است که اهل سنت و حدیث را یاوه‌گو و بیهوده‌گو می‌نامند آنها با این کار می‌خواهند احادیث را باطل کنند»^۲.

۶- گذاشتن القاب بر اهل سنت:

ویکی از علامت‌های اهل بدعت این است که بر اهل سنت لقب‌هایی به قصد توهین اطلاق می‌کنند:

و ابو حاتم رازی می‌گوید: «علامت جهمیّه این است که اهل سنت را مشبهه - یعنی کسانی که خداوند را با جسم تشبیه می‌دهند - می‌نامند و علامت قدریه این است که اهل حدیث را معتقدین به خبر می‌نامند و علامت مرجئه این است که اهل سنت را مخالفه^۳ و نقصانیه می‌نامند و علامت رافضه این است که اهل سنت را ناصبه می‌نامند و اهل سنت فقط یک نام دارد و ممکن نیست که همه این نامها بر اهل سنت گذارده شوند»^۴.

و امام بریهاری می‌گوید: پوشیده کسی که ستر او آشکار شود، و هتک حرمت شده کسی است که هتک او ظاهر شود، و هرگاه از شخص شنیدی که می‌گفت: فلانی ناصبی است، بدان

(۱) او محمد بن ادريس بن منذر حنظلي ابو حاتم رازی یکی از حفاظ بود در سال ۲۷۷ درگذشت. نگاه کنید تقریب التهذیب ص ۴۶۷.

(۲) رواه اللالكائي في شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۱۷۹، و اسماعيل الصابوني في عقيدة السلف واصحاب الحديث - وهذه الرسالة مطبوعة ضمن مجموعة الرسائل المنيرية ج ۱ ص ۱۳۲.

(۳) چون مرجئه به اضافه شدن و کم شدن ایمان معتقد نیستند و می‌گویند ایمان تجزیه پذیر نیست و اهل سنت با آنها در این مسئله مخالف است اسم (نقصانیه) را بر اهل سنت اطلاق کرده‌اند یعنی نسبت به گفته اهل سنت که می‌گویند ایمان اضافه و نقصان می‌شود.

(۴) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي ج ۱ ص ۱۷۹، و عقيدة السلف واصحاب الحديث لاسماعيل الأنصاري ضمن مجموعة الرسائل المنيرية ج ۱ ص ۱۳۲.

که او رافضی است، وهرگاه از شخص شنیدی که می‌گفت فلانی مشبه است یا فلانی خداوندرا تشبیه می‌دهد واز تشبیه سخن می‌گوید: بدان که او جهمی است وهرگاه از فرد شنیدی که می‌گفت: از توحید سخن بگو وبرایم توحیدرا شرح بده بدان که او از خوراج و معتزلی است، یا اینکه می‌گفت: فلانی جبری است، یغا معتقد به اجبار است، یا اینکه از عدل سخن گفت، بدان که او قدری است زیرا این نامهای تازه‌ای هستند که اهل بدعت آنرا اختراع کرده است.^۱

و شیخ اسماعیل صابونی^۲ می‌گوید: علامت اهل بدعت بر اهل بدعت نمایان و آشکار است و بارزترین نشان و علامت آنها شدت دشمنی آنها با حاملان احادیث پیامبر ﷺ و تحقیرشان و نامیدن حاملان احادیث نبوی به حشویه و نادان و ظاهری‌ها و مشبهه می‌نامند زیرا آنها در مورد احادیث پیامبر ﷺ معتقدند که احادیث جزو علم و دانش نیستند و علم آن چیزی است که شیطان از نتایج عقل‌های فاسد آنان به آنها القا می‌کند و وسوسه‌های تاریک دل‌هایشان علم است...^۳

۷- واز علامت‌های اهل بدعت این است که خودرا به نام مذهب سلف می‌نامند:

ابو العباس احمد عبدالحلیم می‌گوید: «منظور این است که گروه‌های معروف - در میان اهل سنت و جماعت - به بدعت خودرا به نام مذهب سلف می‌نامند، بلکه مشهورترین گروه به بدعت که رافضه هستن، افراد عامی از شعائر بدعت چیزی جز رفض را نمی‌دانند و سنی در اصطلاح آنها کسی است که رافضی نباشد... پس دانسته شد که شعائر اهل بدعت این است

(۱) کتاب شرح السنة للبریهاری.

(۲) او ابو عثمان صابونی شیخ الاسلام اسماعیل بن عبدالرحمن نیشابوری شافعی واعظ مفسر ومؤلف ویکی از شخصیت‌های برجسته می‌باشد، او امام و حافظ مهمی بود در وعظ وادب از همه مقدم بود در صفر ۴۴۹ هـ نگاه کنید شذرات الذهب لابن عماد الحنبلی ۳۶۰.

(۳) عقیده السلف واصحاب الحدیث ضمن مجموعة الرسائل المنیریة ج ۱ ص ۱۳۱-۱۳۲.

که خود را بنام مذهب سلف نمی‌نامند، و بنا بر این امام احمد در رساله عبدوس بن مالک^۱ می‌گوید: اصول اهل سنت نزد ما تمسک به چیزهایی است که اصحاب پیامبر ۷ بر آن بوده‌اند^۲.
 ۸- و یکی ۸- و یکی از علامت‌های اهل بدعت این است که مخالفان خود را بدون دلیل کافر قرار می‌دهند این مطلب را شیخ الاسلام در بیشتر جاها از کتابهایش ذکر نموده است او رحمه الله در رد کسانی که تاویل کنندگان را کافر قرار می‌دهند می‌گوید: «این سخن از هیچ یک از اصحاب و تابعین آنها به نیکی و نه از هیچ یک از ائمه مسلمین ثابت نیست، و در حقیقت این گفته از اهل بدعت کسانی که بدعتی ایجاد می‌کنند و کسانی را که با آنها مخالفت می‌ورزند کافر قرار می‌دهند، می‌باشد مانند خوارج و معتزله و جهمیه^۳».

و می‌گوید: و خوارج اهل سنت و جماعت را کافر قرار می‌دهند و همچنین معتزله کسانی را که با آنها مخالفت کنند کافر قرار می‌دهند و همچنین رافضه چنین می‌کنند، و هرکسی را کافر قرار ندهند او را فاسق قرار می‌دهند و همچنین بیشتر اهل بدعت رأی و نظر ایجاد می‌کنند هرکسی با آنها در آن مخالفت ورزد او را کافر قرار می‌دهند، و اهل سنت از حق که از جانب پروردگارشان پیامبر ۷ آن را آورده پیروی می‌کنند. و هرکسی با آنها در آن مخالفت ورزد او را کافر قرار نمی‌دهند، بلکه پیامبر حق را بهتر می‌داند و به مردم مهربان تر است^۴.

(۱) او ابو محمد عطار است وی پیش ابو عبدالله دارای مقام و محترم بود، و ابو عبد الله به شدت با او انس و الفت داشت و او را مقدم می‌داشت، و دارای اخبار زیادی است وی از ابو عبد الله مسائلی روایت کرده که دیگران آنرا روایت نکرده‌اند: نگاه کنید طبقات الحنابلة للقاضي ابن ابي يعلى ج ۱ ص ۲۴۱.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۱۵۵.

(۳) منهاج السنة النبویة ج (۵)، ص (۲۳۹-۲۴۰).

(۴) المصدر السابق (ج ۵ ص ۱۵۸).

و شیخ عبداللطیف^۱ بن عبدالرحمن آل الشیخ رحمه الله در مورد کسی که یکی از مخالفان خود را قرار دهد پرسیده شد او گفت: «پاسخ من مستندی برای این گفته و جسارت کردن با کافر قرار دادن کسی که ظاهرش اسلام است بدون دلیل شرعی و برهان قابل قبولی، مخالفت با روش ائمه علم از اهل سنت و جماعت است، و کافر قرار دادن، شیوه اهل بدعت و گمراهی است»^۲.

وجه دوم از وجوهی که تعریف اهل بدعت تکمیل می شود عبارت است: بیان اصول فرقه هایشان زی را تعریف اصول آن تعریف تمام فرقه‌های است که تحت آن داخل اند و از آن فرقه های کوچکی منشعب می شود:

و اصل در بیان فرقه های اهل بدعت حدیث مشهور پیامبر ۷ است در مورد تقسیم شدن این امت به هفتاد و سه گروه، یکی از آن نجات یافته و باقی در جحیم اند می باشد - و این حدیث قبلاً در بیش از یک جا بیان شده است پس انگیزه ای برار تکرار آن نیست^۳.

و بنا بر این علما در بررسی این فرقه‌ها تلاش نموده اند و از تعدادی آن توجه کرده اند که با عددی که پیامبر در حدیث تصریح نموده مطابق باشد. و قبل از همه در تعیین فرقه‌های گواه

(۱) او علامه شیخ عبدالصیف بن عبدالرحمن بن حسن الشیخ محمد بن عبدالوهاب است، در درعیه در سال (۱۲۲۵) هـ به دنیا آمد هنگام وقوع فاجعه درعیه توسط عثمانی‌ها همراه با پدرش به مصر رفت او در مصر به طول انجامید و در آنجا ازدواج نمود، و در سال (۱۲۶۴) هـ به ریاض آمد و به علم و تدریس مشغول شد و او تلاش‌های بزرگی در مبارزه با اهل بدعت نمود در شهر ریاض در سال (۱۲۹۳) هـ بعد از اینکه کتابهای زیادی و علمای بزرگی که فرزندان او همه در میان آنها بودند به جا گذاشت نگاه کنید علماء نجد البسام (ج ۱ ص ۶۳).

(۲) مجموعة الرسائل والمسائل النجدية (ج ۳ ص ۲۰).

(۳) انظر ص (۱).

و تقسیم آن یوسف بن اسباط، سخن گفته است سپس عبدالله بن مبارک در مورد سخن گفته است شیخ الاسلام^۱ - ابن تیمیه این مطلب را تصریح کرده است یوسف بن اسباط و عبدالله بن مبارک گفته‌اند که اصول بدعت‌ها چهار تا هستند: روافض، و خوارج، و قدریه، و مرجئه.

ابن بطه در کتاب الابانه این مطلب را از آنها نقل نموده است: و از یوسف بن اسباط باسند خود روایت می‌کند و او گفت: (اصل بدعت‌ها چهار چیز هستند روافض و خوارج و قدریه و مرجئه سپس هر گروهی به هیجده گروه تقسیم شده و اینها می‌شوند هفتاد و دو فرقه و فرقه هفتاد و سوم جماعت که پیامبر ۷ فرموده آن رستگار است)^۲. و نیز با سند خود از عبدالله بن مبارک روایت کرده: (که از او پرسیده شد که این امت به چند گروه تقسیم شده، او گفت: در اصل چهار فرقه هستند، شیعه، حروریه، و قدریه و مرجئه، و مرجئه، شیعه به بیست و دو گروه تقسیم شده و حروریه به بیست و یک فرقه تقسیم شده، و قدریه با شندزده فرقه تقسیم شده، و مرجئه به سزده فرقه تقسیم شده است، پرسش کننده از او پرسید: از تو نشنیدم که جهمی‌ها یاد کنی؟ گفت: تو مرا از فرقه‌های مسلمین پرسیدی^۳. از متقدمین امام بریهاری در شرح السنه^۴، و ابوبکر طرطوشی^۵ در کتاب الحوادث^۶ و البدع این تقسیم را ذکر نموده‌اند.

(۱) انظر مجموع الفتاوی (ج ۳ ص ۳۵۰).

(۲) الابانة الكبرى لابن بطه (ج ۱ ص ۳۷۷).

(۳) المصدر نفسه (ج ۱ ص ۳۷۹).

(۴) انظر (ص ۴۶).

(۵) او محمد بن ولید قرشی فهری اندلسی مالکی ابوبکر طرطوشی است، طرطوشه از حومه‌های اندلس است، وی یکی از علمای بزرگ بود مدتی در شام سکونت کرد و در آنجا درس خواند در سال (۵۲۰) در ساحل اسکندریه درگذشت نگاه کنید شذرات الذهب لابن عماد الحنبلی (ج ۴ ص ۶۲).

وابن جوزی معتقد است که اصول فرقه‌های اهل بدعت شش تا هستند و آن عبارتند از حروریه، و قدریه، و مرجئه، ورافضه، و جبریه، و هر فرقه‌ای از این فرقه‌ها به دوزخ فرقه تقسیم شده پس هفتادودو فرقه می‌شدند.^۲

و شاطبی اصول فرقه‌های اهل بدعت را به هفت فرقه تقسیم می‌نماید: معتزله و شیعه و خوارج و مرجئه و نجاریه و جبریه و مشبهه.^۳

و علامه سفارینی در لوامع الانوار از این قول حمایت نموده است.^۴

و نتیجه این است که علما در شمار اصول فرقه‌های اهل بدعت که آن بقیه هفتادودو فرقه منشعب می‌شود تلاش نموده‌اند.

و اختلاف میان آنها در مورد تعداد اصول این فرقه‌ها پدید آمده است چون آنها در مورد بعضی از فرقه‌های اهل بدعت اختلاف دارند که آیا این فرقه‌ها اسلامی هستند یا نه، مانند اینکه در مورد جهیمیه اختلاف دارند و کیانی که به نظر آنها جهیمیه از فرقه‌های اسلامی می‌باشد در اصول این فرقه‌ها آنرا شمار نموده‌اند.

پس هرکسی آنها از فرقه‌های اصول دانسته آنرا در اصول اهل بدعت شمرده است و هرکسی آنها از فرقه‌های اصول خوارج قرار داده است آنها در اصول اهل بدعت نشمرده است همانگونه که بعضی از علما فرقه‌هایی افزوده‌اند که به نظر آنها از اصول اهل بدعت می‌باشند، و از طرفی بعضی از علماء آنها تحت فرقه‌های دیگر از اصول اهل بدعت که آنها ذکر کرده‌اند قرار داده‌اند و چنین به نظر می‌آید که بعضی از این فرقه‌ها در آن وقت چنان مشهور و مهم نبوده‌اند و اخیراً مهم و مشهور شده‌اند بنابراین متقدمین آنها جزو اصول اهل بدعت ذکر نکرده‌اند.

(۱) انظر ص (۹۷).

(۲) انظر تلبیس ابلیس ص (۲۲).

(۳) انظر الاعتصام (ج ۲ ص ۲۰۶).

(۴) انظر لوامع الانوار للسفارینی

و آنچه تاکید بر آن برای ما در اینجا مهم است دو مسئله است:

یکی اینکه: که اختلاف علمای گذشته در اصول فرقه اهل بدعت است که چه هستند و تعداد آن چقدر است و اختلاف در این مورد نیست که این فرقه‌ها الزاماً اهل بدعت‌اند بلکه علمای گذشته همه بر این اتفاق نظر دارند که اینها از اهل بدعت‌اند اما بعضی از علماء در مورد بعضی فرقه‌ها تصریح کرده‌اند که از اهل بدعت هستند و در مورد بعضی چیزها نگفته‌اند به خاطر اینکه معتقد بوده‌اند که فرقه در فرقه‌های دیگری که در مورد آن تصریح شده داخل هستند یا اینکه این فرقه در زمان آن عالم ظهور پیدا نکرده است.

دوم اینکه: فرقه‌های اهل بدعتی که علماء ذکر نموده‌اند و آن را به هفتاد و دو گروه رسانده‌اند، به طور قطع نمی‌توان گفت که اینها همان گروهبندی‌هایی هستند که پیامبر ۷ در حدیث از آن خبر داده است چون دلیلی برای این تعیین وجود ندارد مگر آنچه که پیامبر ۷ در بعضی احادیث تصریح نموده و بعضی از این فرقه‌ها را مانند خوارج و قدریه و غیره تعیین نموده است و طرطوشی به این مطلب اشاره کرده است و شاطبی از او قول عدم تعیین را نقل نموده و با او هم نظر است زیرا می‌گوید:

«حاصل سخن او این است که این فرقه‌ها هنوز تعیین نشده‌اند به خلاف قول گذشته، و اگر توجه کنیم این قول صحیح‌تر است زیرا دلیلی برای تعیین وجود ندارد و عقل آنرا اقتضا نمی‌کند».

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: (اما در مورد تعیین این فرقه‌ها مردم در این مورد کتاب‌ها نشوته و آنرا در کتاب‌های مقالات ذکر کرده‌اند اما به طور قطع یقین کردن به اینکه این فرقه با این صفت یکی از هفتاد و دو گروه است باید دلیل داشته باشد چون خداوند سخن گفتن بدون علم را به طور عموم حرام قرار داده است^۲).

(۱) انظر الاعتصام (ج ۲ ص ۲۲۳-۲۲۵).

(۲) مجموع الفتاوی (ج ۱۲ ص ۲۸۳).

وقتی این مطلب ثابت شده به زودی من مهم‌ترین اصول فرقه‌های اهل بدعت را با توجه به موجود نبودن آن در دنیاوی واقعیت و با توجه به آنچه برای این بحث مفید است و با قطع نظر از اختلاف به وجود آمده‌بین علما در مورد تعیین و تقسیم این فرقه‌ها که هریک خواسته آنرا موافق حدیث تعیین و تقسیم کند، تعریف می‌کنم زیرا پیشتر بیان شد که بهتر این است که آنرا تعیین و تقسیم نکنیم و اصول فرقه‌های اهل بدعت عبارتند از:

۱- خوارج:

خوارج: جمع کلمه خارجه است و آنها به این نام نامیده شده‌اند چون از دین خارج هستند و علیه بهترین افراد مسلمین^۱ قیام و خروج کردند و اولین خروج و قیام آنها بر علیه امیر المومنین علی بن ابی طالب بود وقتی که جریان حکمین پیش آمد، آنها اعتراض کرده و در جایی در اطراف کوفه بنام حروراء^۲ جمع شدند علی λ بعد از اینکه با آنها مناقشه نمود و حجت او برایشان روشن شد در نهروان به شدت با آنها جنگید، و از آنها جز ده نفر در نرفت و از مسلمین جز ده نفر کسی دیگر کشته نشد و دو نفر از آنها به عمان^۳ و دو نفر به کرمان^۴ و دو نفر به سجستان^۱ و دو نفر به الجزیره و یکی از آنها به تل مورون^۲ در یمن گریختند.

(۱) انظر فتح الباری (ج ۱۲ ص ۲۸۳).

(۲) حروراء روستایی است در پشت کوفه گفته شده دومیل از کوفه فاصله دارد و حروریه به آنجا نسبت داده می‌شود. چون در آنجا اقامت کردند حروریه گفته می‌شوند. معجم البلدان از یاقوت حموی (ج ۲ ص ۲۴۵).

(۳) عمان در ساحل دریای یمن و هند قرار دارد در شرقی هجر و دارای درخت خرما و کشاورزی است. معجم البلدان (ج ۴ ص ۱۵۰).

(۴) ولایت مشهوری است دارای شهرها و روستاهای بزرگی است در میان فارس و مکرمان و سجستان و خراسان قرار دارد در طرف شرق آن مکوان

شهرستانی می‌گوید: بدعت خوارج در این جاها از سوی آنها پدید آمد و تا به امروز باقی ماند.^۳

وخوارج لقب‌هایی دارند که می‌توان از آن حروریه وشرات ومارقه ومحکمه را نام برد و آنها همه این القاب را می‌پسندند جز مارقه‌را.^۴

وخوارج بیست گروه هستند وبزرگترین گروههای آنها عبارتند از: محکمه وازارقه ونجدات وبهسیه وعجارده وثعالبه واباضیه وصفریه وبقیه فروع آنها هستند.^۵

وخوارج همه بر کافر قرار دادن علی وعثمان واصحاب جمل وحکمین وکسی که به تحکیم راضی باشد ویا یکی از حکمین را درست قرار دهد وقیام علیه پادشاه ظالم اجماع دارند.

وهمه اجماع کرده‌اند که هرگناه کبیره‌ای ظلم است به جز نجدات که آنها چنین نمی‌گویند.^۶ ونکوهش ومذمت خوارج در احادیث صحیح از احادیث پیامبر ۷ در ده وجه روایت شده همانگونه که «خلال» از امام احمد رحمه الله روایت کرده که گفت: (خوارج قوم بدی هستند

(بلوچستان) قرار دارد ودرغرب آن سرزمین فارس واز شمال آن خراسان قرار دارد واز جنوب آن دریای فارس واقع است. معجم البلدان (ج ۴ ص ۴۵۴).

(۱) سجستان (سیستان) منطقه بزرگی است بین آن وهرات هشتاد فرسخ راه است ودر جنوب هرات قرار دارد وسرزمین آن تمام ریگزار است وبادهای تندی در آن می‌وزد که هیچ گاه آرام نمی‌شود. معجم البلدان (ج ۳ ص ۱۹۰).

(۲) انظر المل والنحل للشهرستانی (ج ۱ ص ۱۱۵-۱۱۷)، والفرق بین الفرق للبعثی (ص ۷۵)،

(۳) المل والنحل للشهرستانی (ج ۱ ص ۱۱۷).

(۴) انظر مقالات الاسلامیین للأشعری (ج ۱ ص ۲۰۶-۲۰۷).

(۵) انظر الفرق بین الفرق للبعثی (ص ۷۲)، والمل والنحل للشهرستانی (ج ۱ ص ۱۱۵).

(۶) انظر مقالات الاسلامیین لابی الحسن الأشعری (ج ۱ ص ۱۶۷-۱۶۸)، والفرق بین الفرق للبعثی ص (۷۳).

من روی زمین قومی بدتر از آنها نمی‌دانم وگفت: حدیث وروایت صحیح از پیامبر ۷ در مورد خوارج وجود دارد واز ده طریق این حدیث روایت شده است^۱.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه^۲ رحمه الله ذکر نموده که مسلم آنرا در صحیح خود بیان داشته است وبخاری قسمتی از طریق این حدیث را بیان داشته است^۳.

وعلما بر وجوب جنگ با خوارج وقتی که علیه امام وحاکم شوریدند وبا رأی و نظر جماعت مخالفت ورزیدند واز اطاعت سرباز زدند اجماع نموده‌اند، این اجماع را نووی^۴ و شیخ الاسلام ابن تیمیه^۵ رحمهما الله ذکر کرده‌اند.

اما در مورد تکفیر وکافر قرار دادن خوارج علما دو قول مشهور دارند وآن دو روایت‌اند از احمد، شیخ الاسلام ابن تیمیه^۶ این را ذکر نموده و ابن حجر در فتح الباری به تفصیل در این مورد با ذکر اقوال علما و دلایل آنها در مسئله سخن گفته است.

وصحیح این است که آنها کافر گفته نشوند زیرا شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله اجماع اصحاب را به کافر نگفت آنها نقل کرده است، واز اصحاب کسی نبوده که آنها را کافر قرار ندهد نه علما نه غیر از او کسی دیگر از صحابه، بلکه در مورد آنها اصحاب حکم نمودند که مسلمانان ظالم و متجاوز هستند^۷.

۲- شیعه

(۱) السنة للخلال (ج ۱ ص ۱۴۵ روایة ۱۱۰).

(۲) انظر مجموع الفتاوى (ج ۳ ص ۲۸۲).

(۳) انظر صحیح مسلم (ج ۲ ص ۷۴۰-۷۵۰)، و صحیح البخاری مع فتح الباری (ج ۱۲ ص ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۹۰).

(۴) شرح النووی بر مسلم (ج ۷ ص ۱۷۰).

(۵) مجموع الفتاوى (ج ۳ ص ۲۸۲).

(۶) مجموع الفتاوى (ج ۳ ص ۲۸۲).

(۷) مجموع الفتاوى (ج ۳ ص ۲۸۲، ج ۵ ص ۲۴۷، ج ۷ ص ۲۱۷).

محققین در مورد امور فرقه‌ها شیعه‌را به سه گروه تقسیم نموده‌اند:
(غلاء)، و امامیه وزیدیه، و بیان داشته‌اند که هر نوعی از این اقسام به چندین گروه تقسیم می‌شود.^۱

نخست: (غلاء): شهرستانی می‌گوید: آنها کسانی هستند که در مورد ائمه خود مبالغه و غلو کرده‌اند تا جائی که ائمه‌را از حدود مخلوق بودن فراتر قرار داده‌اند و در مورد آنها حکم به خدا بودن نموده‌اند، بنابراین گاهی یکی از ائمه‌را به خدا تشبیه داده‌اند و گاهی خداوند و معبود را به مخلوق تشبیه داده‌اند و آنها در دو طرف غلو و کوتاهی نمودن قرار دارند و شبهات آنها از مذاهب حلولیه^۲ و مذاهب‌های تناسخیه^۳ و مذاهب یهود و نصاری پدید آمده است.^۴

و این غلاء به فرقه‌های زیادی تقسیم شده‌اند که بعضی بعضی دیگر را کافر قرار می‌دهد.^۵
و یکی از فرقه‌های آنها سبئیه است آنها پیروان عبدالله بن سبأ هستند که در مورد علی χ غلو کرده و گمان می‌برد که او پیامبر است، سپس بیشتر غلو کرده و او را خدا قرار داد، و افراید

(۱) مقالات الاسلامیین ابی الحسن اشعری (ج ۱ ص ۲۴۷)، ولوامع الانوار للسفارینی (ج ۱ ص ۸۰).

(۲) حلولیه کسانی هستند که گمان می‌برند خداوند در اشخاص نیکوکار حلول می‌کند و می‌گویند بسا این حلول با ذات الهی انجام می‌گیرد و گاهی جزئی از ذات خداوند به اندازه استعداد طبیعت شخص در او حلول می‌کند، تعال الله عن ذلك علواً كبيراً، نگاه کنید الفرق بین الفرق بغدادی (ص ۲۴۵)، والملل والنحل شهرستانی (ج ۲ ص ۵۵).

(۳) تناسخیه کسانی هستند که گمان می‌برند که زمان‌ها تا بی‌نهایت تکرار می‌شود و در هر زمانی مثل آنچه در گذشته پیش آمده پیش می‌آید، و پاداش و عذاب در این دنیا انجام می‌گیرد نه در دنیایی دیگر، نگاه کنید الملل والنحل شهرستانی (ج ۲ ص ۵۵).

(۴) الملل والنحل شهرستانی (ج ۱ ص ۱۷۳).

(۵) لوامع الانوا سفارینی (ج ۱ ص ۸۰).

از انسان‌های کوفه‌را به این عقیده دعوت داد و خبر اینها به علی ؑ رسید بنابراین دستور داد گروهی از آنها در آتش بسوزانند^۱.

و سبیه گمان می‌برند که علی زنده است و نمرده و در او جزئی الهی است که در ابرها می‌آید و رعد صدای او است و برق لبخند او است و به زودی علی به زمین فرود خواهد آمد و آن‌گاه زمین را همانطور که پر از ظلم و ستم است مملو از عدالت خواهد کرد^۲.
و در کافر بودن و خارج بودن این سبئی‌ها از اسلام شکی نیست و علماء آنها را از گروه‌های خارج از اسلام قرار داده‌اند گرچه آ‌ل‌انها به ظاهر خوردا به اسلام منتسب نمایند^۳.
و یکی از فرقه‌های شیعه باطنیه است:

و این گروه دارای لقب‌هایی است بنابراین به آنها قرامطه و خرمیه و خرم‌دینیه و اسماعیلیه و سبیه و بابکیه و محمره و تعلیمیه گفته می‌شود^۴.

غزالی^۵ می‌گوید: از آنچه که ناقلان مقالات همه به آن اتفاق نموده‌اند این است که این دعوت را فردی منتسب به دینی باشد و یا فردی که معتقد به آیینی که مستند به نبوتی باشد آغاز نکرده است و سرچشمه آن جدائی از دین است همانگونه که مو از آرد جدا می‌شود، اما

(۱) انظر الفرق بين الفرق للبغدادي (۲۳۳).

(۲) مقالات الاسلاميين اشعری (ج ۱ ص ۸۶)، والملل والنحل شهرستانی (ج ۱ ص ۱۷۴).

(۳) الفرق بين الفرق بغدادی (ص ۲۳۳)، و مجموع الفتاوى شيخ الاسلام ابن تيميه (ج ۲۸ ص ۴۸۳).

(۴) فضائح الباطنية از ابی حامد الغزالی (ص ۱۱) و بیان مذهب الباطنية و بطلانه لمحمد بن الحسن الديلمی (ص ۵).

(۵) او ابو حامد بن محمد غزالی ملقب به حجه الاسلام زين الدين طوسی فقيه شافعی است در سال (۴۵۰) به دنیا آمد و در سال (۵۰۵) در طبران در گذشت نگاه کنید وفيات الاعيان لابن خلکان (ج ۴ ص ۲۱۶-۲۱۹).

گروهی از مجوس و مزدک‌ها و تعداد کمی از بت‌پرستان ملحد و گروه بزرگی از ملحدان فلاسفه گذشته مشوره و رایزنی کردند تا با به دست آوردن این اندیشه از آنچه بر اثر غلبه اهل دین بر آنها برایشان پیش آمده بود بکاهند...

سپس او می‌گوید: آنها به قصد رویکردن کردن مردم از دین در پشت پرده انتساب به اهل بیت و گریه کردن به خاطر مصیبتی که برای آنها پیش آمده پنهان شدن ته این گونه بتوانند در ائمه و پیشوان دین طعنه بزنند تا در نصوصی که آنها نقل و روایت نموده اند مردم را دچار تردید و شک نکنند

بنا بر این هیچ چیزی از قرآن و اخبار متواتر باقی نماند مگر اینکه آنها برای مردم این توهم را به وجود آوردند که ظاهر این نصوص باطن و اسراری دارند، و افراد احمق کسانی هستند که به ظاهر نصوص فریب می‌خورند و نشانی زیرکی این است که به اسرار باطنی نصوص که از امام امام معصوم به دست آمده معتقد باشند^۱. و غزالی ذکر نموده که مذهب آنها به طور کلی و خلاصه آن تشیع و رفض است و باطن آن کفر محض است و تفصیل و شرح مذهب آنها این است که آنها به معتقد به وجود دو خدا که هر دو قدیم هستند و هیچ از نظر زمان از دیگری اول تر نیست می‌باشند. و آنها به بعثت پیامبران ایمان ندارند و سخن آنها در مورد نبوت‌ها به مذهب فلاسفه نزدیک است و همه آنها برانکار قیامت اتفاق نظر دارند و می‌گویند آنچه در دنیا از قبیل گردش شب و روز و به وجود آمدن انسان انسان از نطفه و نطفه از انسان و تولد گیاهان همه رموز و رازی برای ظهور امام و قیام و برپا بودن قائم الزمان است^۲.

(۱) انظر فضائح الباطنية (ص ۱۸-۱۹).

(۲) انظر المصدر السابق (ص ۳۷-۴۴).

وعلما در مورد کفر این باطنی‌ها تصریح نموده اند و گفته اند که آنها زندیقان و ملحدین هستند بغدادی و غزالی و شیخ الاسلام ابن تیمیه به صراحت این مطلب را گفته اند^۱ و دیلمی گفته است که کفر آنها از جهت‌های زیادی شناخته می‌شود و بیست جهت از آن جهات را بیان داشته است^۲.

ویکی از فرقه‌های شیعه نصیریه است

و این فرقه به محمد بن نصیر نمیری که در قرن سوم هجری می‌زیست و در سال ۲۷۰ در گذشت نسبت داده می‌شود او با سه تا از امامان شیعیان اثنا عشری (علی هادی^۳، و حسن عسکری^۴، و محمد مهدی^۵) هم زمان بود و ابن نصیر ادعا کرد که او دروازه دوم به امام حسن و حجت بعد از اوست.

(۱) انظر الفرق بین الفرق (ص ۲۹۴) و فضائح الباطنیة (ص ۱۵۱)، و مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیة (ج ۳۵ ص ۱۴۱، ۱۴۳-۱۴۹، ۱۵۲).

(۲) انظر بیان مذهب الباطنیة (ص ۷۱-۹۰).

(۳) او ابو الحسن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا و به عسکری معروف است او نزد امامیه یکی از امامان دوازده گانه می‌باشد در سال

(۲۱۴ یا ۲۱۳) به دنیا آمد و در سال (۲۵۴) در گذشت. و فیات الاعیان لابن خلکان (ج ۳ ص ۴۲۴).

(۴) او ابو محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا است و یکی از ائمه دوازده گانه نزد امامیه و پدر مهدی منتظر است و به عسکر معروف است در سال (۲۳۱) به دنیا آمد و در سال (۲۶۰) در گذشت. و فیات الاعیان از ابن خلکان (ج ۳ ص ۹۴).

(۵) او ابو القاسم محمد بن حسن عسکری امام دوازدهم نزد امامیه می‌باشد و نزد آنها معروف به حجت است. و این شخصیت موهوم است و در حقیقت وجود می‌ندارد و بلکه از خیال‌بافی‌های رافضه می‌باشد.

و نصیریه گمان می‌برند که خداوند گاهی وقت‌ها در علی حلول می‌کند و آنها علی را تا مقام الوهیت بالا می‌برند و برای امامانی که بعد از او بوده اند ادعای الوهیت می‌کنند و به تناسخ ارواح معتقدند و ابو بکر و عمر را کافر قرار می‌دهند و عیدهای مسی را جشن می‌گیرند و در رمضان روزه نمی‌گیرند و نماز نزد آنها را زور مزی است برای علی و هر دو فرزندش و محسن و فاطمه، و آنها جنت را رمزی برای نعمت و جهنم را رمز عذاب می‌دانند و شراب را مباح از شیخ الاسلام در مورد آنها پرسیده شد گفت: (سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است، این قوم موسوم به نصیریه از اقسام قرامطه باطنی‌ها می‌باشند از یهود و نصارا کافرتر هستند و بلکه از بسیاری مشرکین کافرتراند و ضرر آنها بر امت محمد از ضرر کفار محارب با امت محمد مانند کافران تاتار و فرنگی‌ها و دیگران بیشتر است زیرا آنها پیش نادانان مسلمین تظاهر به تشیع و محبت اهل بیت می‌کنند در حالی که آنها در حقیقت به خدا و پیامبرش ایمان ندارند و نه به کتاب خدا و نه به امر و نهی و نه به ثواب و نه به عقابی و نه به بهشت و نه به جهنمی و نه به پیامبری قبل از محمد ﷺ و نه به دینی از ادیان گذشته ایمان دارند^۲).

و امروزه نصیری‌ها در شمال سوریه در کوههای معروف به کوههای نصیریه و در اسکندریه (در ترکیه کنونی) و در حمص و حماه به چشم می‌خورند و تعداد کمی از آنها در حلب قرار دارند و بعضی از فلسطین در شمال نابلس زندگی به سر می‌برند، همانطور که بعضی در لبنان یافت می‌شوند^۳.

و نیز یکی از گروههای شیعه دروز است:

(۱) انظر الموالاتة والمعادات للجلعود (ج ۲ ص ۵۶۵)، والكشاف الفرید لخالد محمد علی الحاج (ج ۱ ص ۱۹۵).

(۲) مجموع الفتاوی (ج ۳۵ ص ۱۴۹).

(۳) دائرة المعارف القرن العشرين از فرید وجدی (ج ۱۰ ص ۲۴۹)، ومذاهب الاسلامیین لعبدالرحمن بدوی (ج ۲ ص ۴۹۷-۴۹۸).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «وآنها پیروان هشتگین^۱ درزی هستند که وی از موالی حاکم بامرالله^۲ بود، حاکم او را به سوی اهالی وادی تیم الله بن ثعلبه فرستاد و آنها را به الوهیت و خدا بودن حاکم دعوت داد، و آنها او را (باری علام) می‌نامند و به او سوگند می‌خورند و آنها از فرقه اسماعیلیه هستند که می‌گویند محمد بن اسماعیل^۳ شریعت محمد بن عبدالله را منسوخ نموده است.

واینها کفرشان از کفر غلات بزرگتر است، آنها می‌گویند جهان قدیم است و معادرا انکار می‌کنند و واجبات اسلام و محرمات اسلام را انکار می‌کنند و سخن و عقیده آنها از سخن فلاسفه و مجوسی‌ها مرکب است و آنها به نفاق، اظهار تشیع می‌کنند.^۴

(۱) در جایی شرح حال این ۶ فرد را نیافتیم، و شیخ الاسلام بیان نموده که او از موالی حاکم بامر الله بوده است و او را حاکم برای دعوت مردم به پرستش او و جنگیدن با اهل مصر به خاطر این عقیده فرستاد، سپس او به شام رفت و اهالی وادی تیم بن ثعلبه را گمراه کرد، نگاه کنید مجموع الفتاوی (ج ۳۵ ص ۱۳۶، ۱۶۱).

(۲) او منصور ملقب به حاکم بامر الله بن العزیز بن المعز بن منصور ششمین خلیفه عبیدی‌های اسماعیلیه می‌باشد کسانی که خود را فاطمی می‌نامیدند، وی در قاهره در سال (۳۸۶) هـ در یازده سالگی خلافت را به دست گرفت، و در سال (۴۱۱) بعد از اینکه او از نگاه مردم پنهان شده حکومت او به پایان رسید و گفته می‌شود او ترور شد: نگاه کنید وفيات الاعیان از ابن خلکان (ج ۵ ص ۲۹۲-۲۹۸).

(۳) او محد بن اسماعیل بن جعفر صادق نزد قرامطه امام است و آنها در مورد امامت او از روایاتی که از گذشتگان خود روایت کرده‌اند استدلال می‌کنند و در آن می‌گویند که او امام هفتم است و او نزد دروز نخستین امام غائب و پنهان می‌باشد و او را (ناطق هفتم) می‌نامند، او در بغداد درگذشت و گفته می‌شود که او در حوالی سال (۱۹۸) هـ به سرزمین روم رفته است، نگاه کنید مقالات الاسلامیین ابو الحسن اشعری (ج ۱ ص ۱۰۱)، والاعلام زرکلی (ج ۶ ص ۳۴).

(۴) مجموع الفتاوی (ج ۳۵ ص ۱۶۲، ۱۶۱).

ومی‌گوید: «وکفر اینها از مطالبی است که مسلمین در آن اختلاف ندارند بلکه هرکسی در کافر بودن اینها شک داشته باشد او مانند آنها کافر است، و آنها به منزله ومانند اهل کتاب و مشرکین نیستند، بلکه آنها کافران گمراه هستند بنابراین خوردن خوراک آنها جایز نیست، و زنان آنها به اسارت گرفته می‌شود و اموال آنها به غنیمت گرفته می‌شود زیرا آنها زندیق و مرتد هستند و توبه آنها پذیرفته نمی‌شود و بلکه در هرکجا قرار داشته باشند با آنها جنگیده می‌شود، و مورد نفرین و لعنت مسلمین قرار می‌گیرند و استخدام آنها برای نگهبانی و درباری و حفاظت جایز نیست، و کشتن علما و مردان دیندارشان واجب است تا کسان دیگر را گمراه نکنند...»^۱.

و در روز امروزه در سوریه و لبنان و فلسطین زندگی می‌کنند و تقریباً (۱۵۰-۲۰۰) هزار نفر هستند و اصل جنسیت آنها نامعلوم است و بعضی از مؤرخین معتقدند که در روز از بقایای ملت‌های قدیمی هستند.^۲

دوم امامیه یا رافضه:

آنها رافضه نامیده شده‌اند چون امامت شیخین را قبول ندارند عبدالله^۳ بن احمد رحمهما الله می‌گوید: «پدرم را از رافضه پرسیدم گفت: آنها کسانی‌اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را ناسزا می‌گویند»^۴.

و رافضه به فرقه‌های زیادی تقسیم شده است بعضی از علماء گفته‌اند که به پانزده^۱ فرقه تقسیم شده‌اند و بعضی فرقه‌های آنرا به بیست و چهار^۲ فرقه رسانده‌اند.

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۳۵ ص ۱۶۲).

(۲) انظر الموالاة والمعاداة للجعلود (ج ۲ ص ۵۸۲)، والكشاف الفريد لخالد محمد محمد علی الحاج (ج ۱ ص ۱۷۱).

(۳) عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل شیبانی ابو عبدالرحمن، فرزند امام احمد است، ثقه بود، در سال (۲۹۰) درگذشت التقریب (ص ۲۹۵).

(۴) طبقات الحنابلة للقاضي ابن ابي يعلى (ج ۱ ص ۳۳).

ورافضه همه اجماع دارند که پیامبر به صراحت از علی بن ابی طالب به عنوان جانشین و خلیفه خود نام برده است و این مطلب را اظهار و اعلان نموده است، و همه اجماع دارند که بیشتر اصحاب به خاطر اینکه بعد از وفات پیامبر از علی پیروی بن ابی طالب به عنوان جانشین و خلیفه خود نام برده است و این مطلب را اظهار و اعلان نموده است، و همه اجماع دارند که بیشتر اصحاب به خاطر اینکه بعد از وفات پیامبر از علی پیروی نکرده و به او اقتدا نمودند گمراه شده‌اند، و همه اتفاق دارند که امامت بجز با نص و توقیفی بودن محقق نخواهد شد، و می‌گویند امامت عبادت است.^۲

و از چیزهایی که امامیه بر آن اجماع نموده‌اند مطالبی است که شیخ آنها «مفید^۳» ذکر کرده که می‌گوید: «وامامیه بر بازگشت بسیاری از مردگان به دنیا قبل از قیامت اتفاق نموده‌اند، گرچه در معنی رجعت (بازگشت) بین آنها اختلاف وجود دارد، و نیز بر اطلاق لفظ بداء در توصیف نمودن خداوند به آن اتفاق کرده‌اند، گرچه این امر از جهت سمع و شنیدن است نه از دیدگاه قیاس و عقل، و امامیه اتفاق دارند که پیشوایان گمراه هنگام جمع‌آوری قرآن در بسیاری جاهها مخالفت ورزیده و از آن چه قرآن و سنت نبوی ایجاب نموده تجاوز کرده‌اند، و معتزله و خوارج وزیدیه و مرجئه و اهل حدیث در مخالفت با امامیه در تمام اموری که بر شمردیم اجماع دارند^۴».

(۱) انظر الفرق بين الفرق للبغدادي (ص ۲۳)، والتبصير في الدين للاسفراييني (ص ۳۵).

(۲) انظر مقالات الاسلاميين لابي الحسن الاشعري (ج ۱ ص ۸۸).

(۳) انظر المصدر السابق (ج ۱ ص ۸۹).

(۴) او محد بن نعمان معروف به مفید است کنیه اش ابو عبدالله است یکی از متکلمان شیعه می‌باشد، در زمان خودش بالاترین مرجع و شخصیت امامیه بود و علمای امامیه او را بسیار ستوده‌اند در سال (۴۱۳) درگذشت. نگاه کنید الفهرست للطوسی (ص ۱۹۰)، وامل الامل از حر عاملی (ج ۲ ص ۳۰۴).

(۵) اوائل المقالات للمفید (ص ۴۸-۴۹).

و در کتابهای سلف مذمت و نکوهش رافضه بیان شده است و نیز آمده که آنها بدترین گروه هستند تا امت از آنها بپرهیزد و شیخ الاسلام ابن تیمیه در تعریف آنها می‌گوید: «در تماما گروههای اهل بدعت و گمراهی که به اسلام نسبت داده می‌شوند هیچ گروهی بدتر از آنها نیست، و هیچ گروهی جاهلتر از آنها و نه دروغگوتر از آنها و نه ظالمتر و نه نزدیکتر به کفر و فسق و گناه و دورت از حقایق ایمان از آنها وجود ندارد، و این رافضی‌ها یا منافق اند یا جاهل پس هیچ رافض و جهمی وجود ندارد مگر اینکه یا منافق است یا نسبت به آورده‌های پیامبر ﷺ جاهل است»^۱.

و اما در مورد کافر قرار دادن آنها شیخ الاسلام بیان داشته که علما در مورد تکفیر رافضه و تکفیر خوارج دو قول معروف دارند سپس می‌گوید: «صحیح این است که این سخنانی که رافضه (شیعه) می‌گویند آن سخنانی که دانسته می‌شود که مخالفت با آورده‌های پیامبر ﷺ است کفر می‌باشد، و نیز کارخای آنان که از نوع کارهای کفار با مسلمین است کفر است ... اما کافر قرار دادن یک فرد مشخص از آنها و حکم نمودن به همیشه ماندن او در جهنم مشروط به ثابت شدن شرایط تکفیر و منتفی بودن موانع آن است»^۲.

سوم زیدیه:

و آنها پیروان زید^۳ بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هستند، و آنها امامت را در فرزندان فاطمه قرار داده‌اند و امامت را برای کسی غیر از آنها جایز نمی‌دانند، اما آنها این را درست می‌دانند که هر فرد فاطمی عالم و شجاع و سخی که برای به دست گرفتن امامت قیام نماید، امام

(۱) منهاج السنة (ج ۵ ص ۱۶۰-۱۶۱).

(۲) مجموع الفتاوی (ج ۲۸ ص ۵۰۰)،

(۳) ترجمه آن گذشت (۱).

و واجب الطاعة می باشد فرق نمی کند چه از فرزندان حسن یا از فرزندان حسن^۱ رضی الله عنهما باشد.

وزیدیه به شش گروه تقسیم شده است که ابو الحسن اشعری^۲ آنرا ذکر نموده است. و فرقه های زیدیه همه اجماع کرده اند که اهل گناهان کبیره همه در آتش جهنم مورد عذاب قرار می گیرند و برای همیشه در جهنم خواهند ماند، و اجماع کرده اند که علی در جنگ با مخالفان خود بر حق بوده و کار درستی انجام داده است و مخالفین او اشتباه کرده اند، و او در حکم قرار دادن دو حکم کار درستی انجام داده، و همه زیدی ها معتقداند با حکام ظالم باید شمشیر را به کار برد و برای از بین بردن ظلم باید از شمشیر استفاده نمود و نماز خواندن پشت سر فاسق را جایز نمی دانند.

همانطور که همه اجماع نموده اند که علی از سائر اصحاب پیامبر برتر است و بعد از پیامبر^۳ کسی بهتر از او وجود ندارد.

۳- قدریه:

و آنها کسانی هستند که علم خداوند را به کارها قبل از انجام شدن آن انکار می کنند و می گویند خداوند امری را مقدر ننموده و می گویند: (تقدیری نست و کار حالی انجام شده است)^۴ یعنی کار نو و تازه است و قبل از انجام آن تقدیر و علم خداوند وجود نداشته است و خداوند آنرا بعد از بوقوع پیوستن آن دانسته است.^۵

(۱) انظر الملل والنحل للشهرستانی (ج ۱ ص ۱۵۴).

(۲) انظر مقالات الاسلامیین (ج ۱ ص ۱۴۰-۱۴۵).

(۳) انظر المصدر السابق (ج ۱ ص ۱۴۹-۱۵۰).

(۴) روی ذلک مسلم فی صحیحہ عن حدیث یحیی بن یعمر وقصة قدومه علی ابن عمر وما انجر به من شأن القدیریة، صحیح مسلم (کتاب الایمان - باب بیان الایمان والاسلام والاحسان...)، (ج ۱ ص ۳۶ ح ۸۰).

(۵) انظر شرح النووی علی مسلم (ج ۱ ص ۱۵۶).

ومی‌گویند خداوند افعال بندگان را نیافریده و خداوند قدرتی بر افعال و کارهای بندگان ندارد. لالکائی با سند خود از شافعی رحمه الله روایت کرده که او گفت: (قدری کسی است که می‌گوید خداوند چیز و امر را نیافریده است تا وقتی که آن امر انجام می‌گیرد^۱).

و نیز ابو ثور^۲ رحمه الله در مورد قدری پرسیده شد گفت: (قدری کسی است که می‌گوید: خداوند کارهای بندگان را نیافریده است و انجام گناهان را بر بندگان مقرر نکرده است و آن را نیافریده، پس اینها قدری هستند^۳).

و قدری قدری نامیده شده‌اند چون تقدیر را انکار می‌کنند، نووی^۴ این مطلب را ذکر نموده است، و گفته شده چون آنها می‌گویند مردم قدرت افزیدن کارهای خود را دارند قدری نامیده^۵ شده‌اند.

و اولین کسی که در مورد سخن تقدیر گفت معبد^۶ جهنی بود و این امر در آخر دوران اصحاب پیش آمد.

مسلم از یحیی بن یعمر^۱ روایت کرده که او گفت: (اولین کسی که در بصره در مورد قدر سخن گفت معبد جهنی بود^۲).

(۱) شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة (ج ۴ ص ۷۰۱).

(۲) او ابراهیم بن خالد بن ابی یمان کلبی ابو ثور فقیه است، شاگرد امام شافعی و ثقة است. در سال (۲۴۰) درگذشت. تقریب التهذیب (ص ۸۹).

(۳) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للکائی (ج ۴ ص ۱۳).

(۴) انظر شرح النووی علی مسلم (ج ۱ ص ۱۵۴).

(۵) انظر الفرق بین الفرق للبعدادی (ص ۱۱۵).

(۶) او معبد بن خالد جهنی قدری است، و گفته شده او پسر عبدالله بن عکیم است، و گفته می‌شود اسم پدر بزرگش عویمر است، راستگجو اما بدعت‌گذار بود و اولین کسی است که در بصره بحث قدر را مطرح کرد، در سال (۸۰) حجاج او را کشت تقریب التهذیب (ص ۵۳۹).

و گفته می‌شود که معبد این گفتار و سخن را از مردی نصرانی بنام (سوسن^۳) فراگرفت و از معبد غیلان^۴ دمشق این سخن را یادگرفت.

همانگونه که از اوزاعی روایت می‌شود که او گفت: (اولین کسی که در مورد تقدیر سخن گفت مردی از اهل عراق بود که به او سوسن گفته می‌شد او نصرانی بود سپ مسلمان شد باز سپس نصرانی شد و معبد جهنی از او این عقیده را فراگرفت و از معبد غیلان^۵، دمشق این امر را فراگرفت).

و بدعت قدریه مرکب از دو قضیه است: نخست: انکار علم خداوند قبل از وقوع حوادث، دوم: اینکه بنده خودش کارش را به وجود می‌آورد.

اما علما بیان کرده‌اند که این مذاهب منقرض شده‌اند همانطور که ابن حجر از قرطبی نقل نموده که او گفت: «این مذهب منقرض شده و ما هیچ کسی از متأخرین را نمی‌شناسیم که به این مذهب نسبت داده شود، و می‌گوید: و قدریه همه امروزه اتفاق نشر دارند که خداوند کار

(۱) یحیی بن یعمر بصری، ساکن مرو و قاضی آن بود، ثقه و فصیح بود، احادیث را به صورت مرسل بیان می‌کرد قبل از سال صد ه درگذشت. تقریب التهذیب (ص ۵۹۸)..

(۲) ترجمه آن در مقطع قبلی گذشت.

(۳) در مورد اسم این نصرانی اختلاف شده است، گفته شده اسم او سوسن است همانگونه که از اوزاعی در روایت مذکور نقل شده و گفته شده اسم او (سنسویه) است آن گونه که در روایتی که لالکائی آن را از ابن عون بیان کرده آمده است و در این روایت آمده (... تا اینکه فرومایه‌ای بنام سنسویه پدید آمد): نگاه کنید شرح اصول اعتقاد اهل السنة (ج ۴ ص ۷۴۹).

(۴) ترجمه آن در ص (۱) گذشت.

(۵) رواه الأجرى فی الشریع (ص ۲۳۴)، واللالكائى فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة (ج ۴ ص ۷۵۰).

(۶) انظر جامع العلوم والحکم لابن رجب (ص ۲۶)، وانظر مقدمة شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائى بقلم الدكتور احمد سعد حمدان (ج ۱ ص ۲۵).

بندگان را قبل از واقع شدن ان می‌داند، و آنها با سلف در این مخالفت ورزیده‌اند که گمان می‌برند که کارهای بندگان برایشان مقدر است و اما به صورت مستقل از جهت آنها انجام می‌گیرند، با اینکه این هم مذهب باطلی است و کمی از مذهب اول سبکتر است^۱.

و بنابراین ائمه سلف در حکم کردن بر آنها میان این دو مقوله فرق گذاشته‌اند، و کسی که علم خداوند را انکار نموده کافر قرار داده‌اند، و کسی که علم خدا را ثابت می‌نماید و اینکه خداوند کارها را می‌آفریند نفی می‌کند، کافر قرار نداده‌اند.

خلال از عبدالله ابن امام احمد رحمهما الله روایت کرده که او گفت: «پدرم در مورد کسی که قدریه باشد پرسیده شد که آیا کافر می‌شود؟ پدرم گفت: بله اگر علم خداوند را انکار کند^۲». و نیز از ابوبکر مروزی^۳ روایت شده که گفت: (من از ابو عبدالله در مورد قدری پرسیدم او آن را تا وقتی به علم خداوندی اقرار کند کافر قرار نداد)^۴.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه در حالی که سخن سلف را در تکفیر قدریه بیان می‌دارد می‌گوید: (اما قدریه کسانی که نوشتن. مقدر بودن امور و علم الهی را انکار می‌کنند سلف آنها را کافر قرار داده‌اند، و کسانی را که علم الهی را می‌پذیرند و اینکه خداوند کارهای آفریده را نمی‌پذیرند کافر قرار نداده‌اند)^۵.

(۱) فتح الباری (ج ۱ ص ۱۱۹)، وانظر شرح النووی علی مسلم (ج ۱ ص ۱۵۴).

(۲) السنة للخلال روایة (۸۶۳).

(۳) او احمد بن محمد بن حجاج بن عبدالعزیز است، مادرش مروزی و پدرش خوارزمی بود و او به خاطر تقوا و فضلش بر دیگر شاگردان امام احمد مقدم است، و تجهیز و غسل امام احمد را در وقت وفات کرد به عهده گرفت: نگاه کنید طبقات الحنابلة از ابن ابی یعلی (ج ۱ ص ۵۶).

(۴) رواه الخلال غی السنة برقم (۸۷۱).

(۵) مجموع الفتاوی (ج ۳ ص ۳۵۲).

وابن رجب می‌گوید: (و در تکفیر آنها (یعنی قدریه) اختلاف معروفی بین علما وجود دارد، و اما کسی که علم قدیم و از همیشه بوده خداوند را انکار کند شافعی و احمد به کافر بودن او تصریح کرده‌اند و همچنین علاوه از آن دو کسانی دیگر از ائمه اسلام به این مطلب تصریح کرده‌اند^۱).

و فرقه قدریه منقرض شده اما معتزله تعالیم و آموزه‌های آن‌را به عهده گرفته و آن‌را شرح داده و آن‌را گسترده تر کرده‌اند و ما می‌توانیم بگوییم که معتزله وارثان قدریه هستند بنابراین به معتزله قدریه گفته می‌شود^۲.

۴- مرجئه:

کلمه مرجئه اسم فاعل از باب ارجاء است و ارجاء در لغت به دو معنی می‌آید یکی به معنی تأخیر همانگونه که در فرموده الهی آمده است [قالوا أرجه وأخاه]^۳. یعنی: او را مهلت بده و در آخر بگذار.

و معنی دوم یعنی دادن امید^۴.

اما مکرجه در اصطلاح امام احمد آن‌ها را چنین تعریف کرده است:

«آنها کسانی هستند که گمان می‌برند ایمان فقط نطق به زبان است و مردم در ایمان برابراند و ایمان آنها و ایمان ملائکه و ایمان پیامبران صلوات الله و سلامه علیهم یکی است، و ایمان کم

(۱) جامع العلوم والحکم (ص ۲۶).

(۲) انظر تاریخ الجهمیه والمعتزله للشیخ جمال الدین القاسمی (ص ۷۱)، والمعتزله و اصولهم الخمسة للشیخ عواد بن عبدالله المعتق (ص ۴۰)، و مقدمة تحقیق کتاب شرح السنة للکائی بقلم د/ احمد سعد حمدان (ج ۱ ص ۲۵).

(۳) سوره اعراف آیه (۱۱۱).

(۴) انظر القاموس المحيط (ج ۱ ص ۱۶)، والملل والنحل للشهرستانی (ج ۱ ص ۱۳۹).

واضافه نمی‌شود و هیچ استثنایی در ایمان نیست و هرکسی به زبانش ایکان آورد و عمل نکرد او مؤمن حقیقی است^۱».

رابطه بین معنی اصل کلمه مرجئه در لغت و بین معنی آن در اصطلاح پوشیده نیست، و می‌توان گفت: که نامگذاری این فرقه به مرجئه برگرفته شده از معنی اول برای کلمه ارجاء است چون آنها عمل را بعد از نیت و قصد قرار می‌دهند، همانگونه که می‌توان گفت که نامگذاری این فرقه برگرفته شده از معنی دوم کلمه است چون آنها می‌گویند: با وجود ایمان هیچ گناهی ضرری نخواهد داشت، همانگونه در وصرت کفر هیچ طاعتی سودی ندارد، پس آنها گناهکار را به ثوبا و پاداش الهی امید می‌دهند^۲.

و مرجئه سه نوع هستند همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله ذکر فرموده است. نوع اول: کسانی که می‌گویند: ایمان فقط به آنچه گفته می‌شود که در قلب است سپس از اینها گروهی هستند که اعمال قلب‌ها را در ایمان داخل می‌دانند و اینها بیشترین تعداد فرقه‌های مرجئه هستند و کسانی هستند که اعمال قلب را در ایمان داخل نمی‌دانند مانند جهم بن صفوان و پیروانش.

نوع دوم: کسی که می‌گوید: ایمان فقط سخن زبان است و این گفته کرامیه است. نوع سوم: کسی که می‌گوید: ایمان یعنی تصدیق قلب و سخن زبان و این گفته مرجئه‌های فقیه می‌باشد^۳.

اما حکم علماء بر مرجئه در این مورد شیخ الاسلام می‌گوید: و همچنین در مورد مرجئه‌های میانه‌رو با اینکه بدعت آنها از جمله بدعت‌های فقها است کفری دران نیست، و هیچ یک از ائمه

(۱) طبقات الحنابلة للقاضي ابن أبي يعلى - ضمن رسالة الاضطخري (ج ۱ ص ۳۱-۳۲).

(۲) انظر الملل والنحل للشهرستاني (ج ۱ ص ۱۳۹)، ومقالات الاسلاميين للاشعري - بتحقيق محمد محي الدين عبدالحميد (ج ۱ ص ۲۱۳ من الحاشية).

(۳) انظر مجموع الفتاوى (ج ۷ ص ۱۹۵).

در این اختلافی ندارند، وگسانی از یاران ما که آنها را در بدعت‌هایی شمرده‌اند که در مورد آن بدعت‌ها تکفیر و حمایت از تکفیر چنین بدعت‌هایی حکایت شده، اشتباه کرده‌اند، زیرا آنها معتقدند که اعمال و اقوال در ایمان داخل نیست و چنین عقیده‌ای ترک کردن واجب است و اما تندروان و غالیان مرجئه کسانی که مردم را به علت مرتکب شدن گناه کافر قرار می‌دهند و گمان می‌برند که نصوص از چسبیه‌هایی می‌ترسانند که حقیقتی ندارند، پس این اقوال خطرناکی است و ترک واجب است.^۱

و در جائی دیگر بعد از اینکه از مرجئه‌های فقیه سخن گفته می‌گوید: «سپس سلف و ائمه به شدت بر اینها اعتراض نموده و در بدعت‌گذار قرار دادن و سخن تند گفتن به اینها شدید بوده‌اند، اما کسی را سراغ ندارم که اینها را کافر قرار دهد بلکه سلف و ائمه اتفاق نظر دارند که مرجئه در این مورد کافر قرار داده نمی‌شوند، و امام احمد و دیگر ائمه بر کافر قرار ندادن این مرجئه تصریح کرده‌اند، و هرکسی از امام احمد یا کس دیگری از ائمه حکم کافر قرار دادن اینها را نقل کرده یا اینکه این را نقل نموده که اینها از آن اهل بدعتی هستند که در کافر قرار دادن اینها اختلاف شده، اشتباه بزرگی کرده است»^۲.

۵- جهمیه:

آنها پیروان جهم بن صفوان از اهل ترمذ واقع در خراسان هستند، تو دارای بحث‌ها و سخن‌هخایی بوده است و بیشتر سخن او در مورد خداوند بود، گمان می‌کرد که قرآن مخلوق است، و خداوند با موسی سخن نگفته است و اینکه خداوند سخن نگفته و دیده نمی‌شود و خداوند بر عرش نیست.^۳

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۲۰ ص ۱۰۴).

(۲) مجموع الفتاوی (ج ۷ ص ۵۰۷).

(۳) انظر الرد علی الزنادقة للإمام احمد بن حنبل (ص ۲۳)، وطبقات الحنابلة لابن ابی یعلی (ج ۱ ص ۳۲).

وبعضی از علماء گفته‌اند: اولین کسی که چنین سخنی در اسلام گفت جعد بن درهم^۱ بود و او این عقیده را از جهم بن صفوان فرا گرفته بود و آنرا آشکار نمود و این فکر به او نسبت داده شد، و گفته شده که جعل عقیده و گفتار خود را از أبان بن سمعان فرا گرفته بود و أبان از طالوت خواهر زاده لبید بن أعصم یهودی ساحر که پیامبر را جادو کرد فرا گرفته بود^۲.

و جهم بن صفوان در این شر سرور شمرده می‌شود و میان سه بدعت شیعی و زشت به اضافه بدعت‌های دیگر جمع نمود.

نخست تعطیل: او صفت‌های خداوند را معطل دانسته و می‌گفت که جایز نیست خداوند به صفتی تشبیه داده شود زیرا چنین چیزی نزد او مقتضی تشبیه است.

دوم: جبر: او می‌گفت انسان بر چیزی توانایی ندارد و نمی‌توان انسان را متصف به توانایی نمود بلکه او در کارهایش مجبور است و او قدرت و اراده و اختیاری ندارد.

شوم: ارجاء: او می‌گفت ایمان یعنی شناخت و هرکسی با زبانش انکار کند به خاطر انکارش کافر نمی‌شود زیرا علم و معرفت با انکار از بین نمی‌روند و ایمان کم نمی‌شود و اهل ایمان در داشتن ایمان از یکدیگر برتر نیستند^۳.

وسلف سخن و گفتار جهم را خطرناک دانسته و آن را کفر زشت و شیعی قرار داده اند تا جایی که عبدالله بن مبارک رحمه الله گفته است: ما این را جایز می‌دانیم که سخن یهود و نصارا را حکایت کنیم و این را جایز نمی‌دانیم که سخن جهمیه را حکایت کنیم^۴.

(۱) جعد بن درهم، از تابعین شمرده می‌شود بدعت‌گذار و گمراه بود، می‌گفت: خداوند ابراهیم را خلیل خود قرار نگرفته و با موسی سخن نگفته است، و او بنا بر این عقیده در عراق در روز عید قربانی کشته شد، و داستان معروف است، میزان الاعتدال ذهبی (ج ۱ ص ۳۹۹).

(۲) انظر الرد علی الجهمیة للامام الدارمی (ص ۷)، و مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیة (ج ۵ ص ۲۰).

(۳) انظر الملل والنحل للشهرستانی (ج ۱ ص ۸۶-۸۸)، والفقر بین الفرق للبعثی (ص ۲۱۱)، مقالات الاسلامیین (ج ۱ ص ۳۳۸).

اما در مورد کافر قرار دادن آنها بسیاری از ائمه سلف به مطلب تصریح کرده اند و پیش تر بیان شد که عبدالله ابن مبارک آنها را از فرقه های مسلمین وقتی که اصول اهل بدعت را ذکر نمود بیرون کرد.^۲

واز سلام بن ابی مطیع^۳ روایت است که او گفت: (جهمیه کافر اند و پشت سر آنها نمی توان نماز خواند).^۴

واز سفیان ثوری روایت است که گفت: (هرکسی گمان برد که قول خداوند متعال که می فرماید یا موسی إنه أنا الله العزيز الحکیم^۵ ترجمه: (ای موسی من الله (خداوند) عزیز و حکیم هستم)

مخلوق است او کافر و زندق و کشتن و ریختن خون او حلال است^۶
 واز سفیان بن عیینه روایت است که گفت: (قرآن سخن خداوند عزوجل است و هرکسی بگوید قرآن مخلوق است او کافر است و هر کس در کافر بودنش شک کند او هم کافر است).^۷

(۱) رواه الدارمی فی الرد علی الجهمیه (ص ۹، و عبدالله بن أحمد فی السنه (ج ۱ ص ۱۱۱).

(۲) انظر ص (۱) من هذا الكتاب.

(۳) سلام بن ابی مطیع ابو سعید خزاعی مولای آنهاست. بصری وثقه است صاحب سنت و حدیث بود، در سال (۱۶۴) و گفته شده بعد از آن در گذشت. تقریب التهذیب (ص ۲۶۱).

(۵) رواه الدارمی فی الرد علی الجهمیه (ص ۱۱۱)، و عبدالله بن احمد فی السنه (ج ۱ ص ۷۵ رقم ۹)، واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنه (ج ۲ ص ۳۲۱ برقم: ۵۱۷).

(۵) سوره نمل آیه (۳) اخرجہ عبدالله بن أحمد فی السنه (ج ۱ ص ۱۰۷ رقم ۱۲)

(۶) المصدر السابق (ج ۱ ص ۱۱۲ رقم ۵)

(۷) المصدر السابق (ج ۱ ص ۱۰۲ رقم ۱)

واز امام احمد روایت شده که گفت: (هرکسی بگوید قرآن مخلوق است او نزد ما کافر است زیرا قرآن از علم خداوند عزوجل است و اسمای خداوند عزوجل ار آن است).
 و امام دارمی در کتابش (الرد علی الجهمیه) باب خاصی ذکر نمودن که به کافر بودن جهمیه متعلق است و او آن باب را چنین عنوان گذشته است: (باب الاحتجاج فی اکفار الجهمیه)
 سپس تحت این عنوان گفته است: مردی در بغداد به من مناظره کرد و در حالی که از این جهمیه دفاع می کرد به من گفت: شما به چه دلیلی این جهمیه را کافر قرار می دهید در صورتی که از تکفیر اهل قباہ نهی شده است آیا شما با استناد از قرآن آنها را کافر قرار می دهید؟ یا با حدیثی؟ یا با اجماع؟ گفتم: جهمیه نزد ما از اهل قبله نیستند، و ما آنها را کافر قرار نمی دهیم مگر با استناد از کتاب و حدیث مشهور و کفر مشهور...
 سپس در تشریح او له برای کافر بودن آنها آغاز کرده است.^۱

و شیخ الاسلام ابن تیمیه حکایت نموده که همه ائمه آنها را کافر قرار داده اند و می گوید:
 (آنچه از مذهب امام احمد و بیشتر ائمه سنت مشهور است این است که جهمیه را کافر می دانند و جهمیه کسانی هستند که صفات الهی را معطل می دانند زیرا قول آنها به صراحت با کتابهایی که پیامبران از جانب خدا آورده اند مخالف است.^۲
 همان گونه که ابن قیم در نونیه خود کفر آنها را از پانصدتن از علمای سلف نقل نموده است و می گوید:

ولقد تقلد کفرهم فی عشر من العلماء فی البلدان
 واللکائی الامام حکاه عند هم بل حکاه قبله الطبرانی^۳

(۱) الرد علی الجهمیه للدارمی (ص ۱۰۶).

(۲) مجموع الفتاوی (ج ۱۲ ص ۱۱۵).

(۳) نونیه ابن قیم مع شرحها لمحمد خلیل هراس (ج ۱ ص ۱۱۵).

پنجاه در ده (پانصد) از علم در مناطق آنها را کافر قرار داده اند ولالکائی اینرا از آنها حکایت کرده بلکه قبل از او طبرانی این سخن را از آنها نقل نموده است.

اما در مورد اینکه آیا در این عصر که جهمیه وجود ندارد می توان گفت جهمیه هست باید گفت: بعضی گمان می برند که جهمیه منقرض شده است

اما حقیقتی که در آن شکی نیست این است که افکار جهمیه همواره تا به امروز وجود دارد گرچه بالباس تازه ای و تحت نامهای جدیدی که علمای کلام بنام معتزله و اشاعره ندارند اند نماد پیدا کرده است اما باقی است همان گونهد که نزد علمای محقق معلوم است.

علامه جمال الدین قاسمی در ضمن سخن از جهمیه می گوید: گمان بوده می شود که جهمیه از بین رفته است با اینکه معتزله فرع و شاخه ای از آن است و تعداد آنها میلیون ها نفر است آن گونه خواهی دانست با اینکه بسیاری از متکلمین که خود را به اشعری نسبت می دهند در بسیاری از سائل خود به مذهب جهمیه بر می گردند همان گونه که فرد متبحر در علم کلام و کسی بین اقوال اینها و اقوال سلف مقایسه و موازنه می کنند اینرا می دانند^۱

بنا بر این از سخن گفتن از معتزله و اشاعره اعراض نمودم به دلیل اینکه هر دو فرع و شاخه ای هستند. که از یک اصل پدید آمده اند و آن اصل جهمیه است، بنا بر این با توجه به اینکه روشن تحت اینگونه است که اصول فرقه های اهل بدعت بیان شود نه فروع آن تا سخن به درازا نکشد چنین نمودم.

و با این سخن را در این مبحث که ویژه تعریف اهل بدعت و اصول فرقه هایشان بود به پایان می رسانم، و امیدوارم که با این مطلب قصد و هدف از نگارش آن و از گنجاندن این فصل در کتاب محقق شده باشد.

و با این مطلب را این مدخل بعد از تعریف را به بیان می رسانم زیرا این مدخل را مربوط به بحث می دانم و در چنین جایی به اقتضای مقام قبل از ورود به بحث و فرورفتن در اعماق آن

(۱) تاریخ الجهمیة والمعتزلة للشیخ جمال الدین القاسمی (ص ۶)

باید توضیح داده شود تا موضوع واحد و یکسان و مرتبط باشد و مسائل باریک و ریز آن آسان کرده شود.

و اکنون وقت آن رسیده تا پرداختن به موضوع را آغاز کنم و آن را با باب اول که (موضع اهل سنت در کافر قرار دادن اهل بدعت و فاسق قرار دادن و نفرین کردن آنها و پذیرفته شدن اعمال آنها نزد خداوند و توبه ایشان) آغاز می‌کنم. از خداوند یاری و موفقیت را می‌جویم.

باب اول موضع اهل سنت در مورد کافر قرار دادن اهل بدعت و فاسق شمردن و نفرین (لعن) کردن، و قبول کردن اعمالشان نزد خداوند و حکمک توبه آنها.

و شامل چهار فصل می‌باشد:

فصل اول: موضع اهل سنت در تکفیر کردن اهل بدعتها و فاسق شمردن آنها.

فصل دوم: موضع اهل سنت از نفرین (لعن) اهل بدعتها و دعا کردن بر علیه آنها.

فصل سوم: موضع اهل سنت در باره حکم قبول اعمال اهل بدعتها نزد خداوند.

فصل چهارم: موضع اهل سنت درباره حکم قبول کردن توبه اهل بدعتها.

(فصل اول)

موضع اهل سنت در تکفیر اهل بدعت و فاسق شمردن آنها.

باب تکفیر و فاسق قرار دادن موردی است که فتنه و بلا در آن زیاد شده است، و افکار به هر سویی رفته و تفرقه در آن زیاد شده است و در مورد آن اهواء و آراء متفرق شده‌اند، هدف در اینجا

بیان موضع سلف صالح رضی الله عنهم در مورد کافر قرار دادن اهل بدعت و دارندگان عقاید فاسد و فاسق قراردادن آنها است، و تحقیق سخن در این مورد همانگونه که از سلف روایت شده و پیراستن گفتار آنها در این مورد از شبهه‌هایی که گاهی به آن چسبانده می‌شود و آن را از مسیر صحیح آن یا به سوی افراط جانب یا جانب تفریط منحرف می‌کنند.

اکنون، نخست در مورد تکفیر سخن گفته سپس به دنبال آن از فایق قراردادن سخن خواهیم گفت:

بنابراین می‌گوییم: تمام گفته‌های مردم در تکفیر اهل بدعت و دارندگان عقاید و گفتارهای فاسد سه قول‌تند یکی در این طرف، و یکی در آن سو، و یک قول در وسط.

و اما آن دو قول که یکی در این سو و یکی در آن سو قرار دارد یکی این است که تکفیر به طور کلی از اهل قبله نفی کرده می‌شود بنابراین هیچ یک از اهل بدعت کافر قرار داده نمی‌شود.

دوم اینکه: تمام اهل بدعت به طور مطلق کافر قرار داده می‌شوند و همه آنها کافر و از اسلام خارج‌اند.

و اما سخنی که در میان این دو قول است این است که: مسئله با همه جزئیات خود مورد نظر قرار بگیرد و اینکه

اهل بدعت همه در یک رتبه نیستند، بعضی از اهل بدعت هستند که کفرشان قطعی است، مانند کسی که سخن یا کاری کند که انسان را کافر می‌کند. و شرایط تکفیر در حق او به طور کامل وجود داشته باشد و موانع تکفیر منتفی باشد و هستند افرادی از اهل بدعت که به کافر بودنشان

حکم نمی‌شود چون شرایط تکفیر و نبودن موانع در حق او تحقق نیست، و این قول عموم ائمه اهل سنت است.^۱

وقبل از بیان اهل سنت به طور مشروح، اشتباهی که در نقل مذهب اهل سنت در کافر قرارداد رخ داده رایبان می‌کنم شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: گروهی از شاگردان ائمه از هر یک از ائمه در این مورد دو قول نقل می‌کنند. و آن همان دو قول نخست است که در این مسئله من ذکر کردم.

او رحمه الله ممی‌گوید: علما در تکفیر اهل بدعت و هواپرستان و حکم به همیشه ماندن آنها در جهنم اختلاف کرده اند، و هیچ امامی نیست مگر اینکه در این مورد از او دو قول نقل شده است مانند مالک و شافعی و احمد و دیگران، بعضی از پیروان آنها این اختلاف را در مورد تمام اهل بدعت و از حکم نمودن به همیشه ماندن اهل بدعت در جهنم نقل می‌کنند و هر کسی که معتقد است که فلان فرد بدعت گذار است، به همیشه ماندن او در جهنم حکم می‌نماید، و اشتباه بی‌شماری در این فکر وجود دارد، و در مقابل این فکر بعضی گمان می‌برند که هیچ یک از هواپرستان را نباید کافر دانست گرچه آنها مرتکب هر نوع الحاد شوند و سخنان ملحدین و آنهایی که صفات خداوند را نمی‌پذیرند را به زبان بیاورند.^۲

و در جایی دیگر می‌گوید: سپس ابو نصر سجزی^۳ از آنها در این مورد دو قول نقل کرده است: یکی اینکه: این کفری است که از دین پیروی نمی‌کند^۱ و این علما وقتی روایت‌ها را از ائمه در

(۱) انظر مجموع الفتاوى لشيخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۳ ص ۳۵۱) و شرح العقیده الطحاویة لابن العز الحنفی (ص ۳۳۸-۳۴۰).

(۲) مجموع الفتاوى (ج ۷ ص ۶۱۸-۶۱۹).

(۳) او حافظ عبیدالله بن سعید بن حاتم و ائلی بکری ابو نصر سجزی است، در مصر اقامت داشت او در حدیث و سنت ماهر و آگاه بود و زیاد روایت می‌نمود، بعد از سال چهارصد هجری برای تحصیل علم حرکت نمود،

تکفیر اهل بدعت نقل نموده اند و به خیال و گمان آنها سخن ائمه دارای تناقض و تضاد بوده است بعضی تلاش نموده اند که میان سخن آنها جمع کنند بنا براین را که سلف بعضی از اهل بدعت را کافر قرار داده اند حمل بر کفر اصغر کرده اند

واز ائمه یک قول حکایت کرده اند و آن سخن به عدم تکفیر است، و این اشتباه بزرگی است و حمل کردن سخن ائمه بر غیر از جای آن می باشد.

بیهقی^۱ از ابو الحسن اشعری روایت کرده که او هنگام فرارسیدن مرگش به کسانی که پیش او بودند گفت: (من گواهی می دهم که من هیچ یک از اهل قبله را کافر قرار نمی دهم زیرا همه به سوی یک معبود اشاره می کنند و این فقط اختلاف عبارت هاست).

بیهقی می گوید: هرکسی این نظر را دارد گمان می کند مذهب شافعی رحمه الله نیز چنین است ... تا اینکه می گوید: گفته اند آن چه ما از شافعی و دیگر ائمه روایت نمودیم که این بدعت گذارها را کافر قرار می دهند منظور آنها از تکفیر یعنی کفری که از کفری دیگر پایین تر است^۲.

و بیغوی^۱ می جگوید: و از گروهی از سلف روایت شده که گسی را که بگوید قرآن مخلوق است کافر قرار می دهند این قول از مالک و ابن عیینه و ابن مبارک، ولیث بن سعد^۲، و وکیع بن

و در خراسان و عراق و حجاز و مصر حدیث را فرا گرفت و در مکه در سال (۴۴۴) ه در گذشت. نگاه کنید شذرات الذهب (ج ۳ ص ۲۷۱).

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۱۲ ص ۴/۱۷).

(۲) او امام ابو بکر احمد بن حسین بن علی خسرو جودی است، شافعی و حافظ و صاحب تصانیف است او در حفظ و خوب فراگرفتن و ثقه بودن و اهمیت، تنها فرد زمان و همسالان خود بود، و او شیخ خراسان بود و دارای تالیف از قبیل السنن الکبری و الصغری و المعارف و کتاب اسماء الصفات، و دلائل النبوة و غیره می باشد در دهم جمادی الاولی سال ۴۵۸ درگذشت. نگاه کنید شذرات الذهب (ج ۳ ص ۳۰۴).

(۳) السنن الکبری البیهقی (ج ۱۰ ص ۲۰۷).

جراح^۳، و دیگران روایت شده است، و شلفعی با حفص^۴ الفرد مناظره کرد حفص گفت: قرآن مخلوق است شلفعی گفت: تو به خداوند بزرگ کفر ورزیدی... سپس می گوید: و شافعی گواهی دادن اهل بدعت و نماز خواندن را پشت سر آنها با کراهیت به طور مطلق جایز قرار داده است پس این سخن از او دلیلی بر این است که اگر او بعضی از اهل بدعت را درجایی کافر نامیده منظورش کفری بوده و از کفری دیگر پایین و کوچکتر است.^۵

و شیخ الاسلام ابن تیمیه سبب اشتباه آینهارا در نقل کردن مذهب دئمه در تکفیر اهل بدت به این نسبت می دهد که آنها در فهمیدن کلمات مطلق و عموم در سخن دچار چیزی شده اند دچار چیزی شده اند که افراد نخستین در کلمات مطلق و عموم در نصوص شارع دچار آن شده اند هرگاه دیده اند که آنها گفته اند: هرکسی چنین بگوید کافر است شنونده بر این باور شده که هرکسی این لفظ را به زبان بیاورد کافر است و نیاندیشیده اند که تکفیر شرایطی و موانعی دارد که

(۱) ابو محمد حسین بن مسعود بن فراء، و گاهی با فراء شافعی شناخته می شود محدث و مفسر بود صاحب تصنیفات و عالم اهل خراسان بود در شوال سال (۵۱۶) ه در مرو الروذ درگذشت، نگاه کنید شذارت الذهب از ابن عماد (ج ۴ ص ۴۸، ۴۹).

(۲) لیث بن سعد بن عبدالرحمن فهمی، ابو حارث مصری، ثقه، فقیه، امام معروف است در شعبان سال (۲۷۵) ه درگذشت نگاه کن تقریب التهذیب (ص ۴۶۴).

(۳) وی وکیع بن جراح بن فلیح الرؤاسی ابو سفیان کوفی است ثقه حافظ و عابد بود در آخر سال (۲۹۶)، و اول سال (۲۹۷)، در هفتاد سالگی درگذشت. نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۵۸۱).

(۴) حفص الفرد و گفته می شود الفرد بدعت گذار و از مجبره و از بزرگان آنها بود و کنیه اش ابا عمرو است او از اهل مصر بود سپس به بصره آمد و او اول معتزله بود سپس عقیده مفعول بودن افعال را پذیرفت. شافعی با او مناظره نموده و او را کافر قرار داد. نگاه کنید میزان الاعتدال ذهبی (ج ۱ ص ۵۶۴)، والفهرست از ابن ندیم (ص ۵۵).

(۵) شرح السنة للبعوی (ج ۱ ص ۲۲۸، ۲۲۷).

بسا در حق یک فرد مشخص یافت نمی‌شود و تکفیر به‌طور مطلق مستلزم تکفیر فرد معین نیست مگر اینکه شرایط یافته شود و موانع وجود نداشته باشد، این مطلب نشانگر این است که امام احمد و عموم ائمه کسانی که این کلمه‌های عام و فراگیر را ذکر نموده‌اند بیشتر کسانی که این سخن را به زبان آورده‌اند کافر قرار نداده‌اند.^۱

اما سخن اهل سنت در کافر قرار دادن اهل بدعت و به‌طور عموم در مورد تکفیر بر اساس دواصل بزرگ اسنوار است که باید آنرا شناخت.

اصل اول: دلالت کتاب و سنت که قول یا فعل سرزده از فردی که برای حکم می‌شود موجب کفر است.

اصل دوم: منطبق بودن این حکم بر گوینده مشخص یا انجام دهنده مشخص به صورتی شرایط تکفیر در حق او به‌طور کامل وجود داشته باشد و موانع تکفیر منتفی باشد^۲

و باشناخت این دو اصل و فهمیدن آن به‌طور درست موضع اهل سنت در مورد مسئله تکفیر واضح و روشن می‌شود و بسیاری از اشکالاتی که بعضی مردم در فهمیدن موضع سلف در مورد این مسئله مهم و باریک با آن مواجه می‌شوند رفع می‌شود.

بنا بر این من در شرح این دو اصل با ذکر و بیان ادله از کتاب و سنت و استشهاد از سخن ائمه و علمای محققیکه بعد از آنها آمده‌اند به تفصیل سخن خواهم گفت.

اما اصل اول: دلالت کتاب و سنت بر اینکه سخن یا فعل سرزده از فردی که برای حکم می‌شود موجب کفر است:

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۱۲ ص ۴۸۸، ۴۸۷).

(۲) انظر مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۳ ص ۳۵۲-۳۵۴ ج ۲ ص ۴۹۷-۴۹۸) و شرح العقیده الطحاویة لابن ابی العز الحنفی (ص ۳۴۰) والقواعد المثلی فی صفات الله و اسمائه الحسنی لابن عثیمین (ص ۸۸).

نظر و نگاه در این اصل در اطراف حکم فعل که آیا کفر است یا نه دور می‌زند با قطع نظر از کسی که کار از او سرزده است زیرا بررسی آن متعلق به اصل دوم است که به زودی بیان خواهد شد.

و بررسی این اصل با بررسی دو مسئله تکمیل می‌شود:

مسئله اول: قاعده درست برای اعمال و کارهایی که با آن انسان کافر می‌شود و آنچه که با انجام آن کافر نمی‌شود.

و این مسئله اولین چیزی است که هنگام بررسی مسئله تکفیر و حکم نمودن در آن باید با آن نگاه کرد.

و علما در بیان قواعد و ضوابط برای کارهایی که انسان را کافر می‌کند و آنچه کافر نمی‌کند بر اساس مدلول نصوص اجتهاد کرده اند و من آن را در نکات ذیل خلاصه می‌کنم تا راحت‌تر فهمیده شود:

۱- ترک نمودن چیزی که دستور داده شده به آن ایمان داشته باشند مانند ایمان به خدا و ملائکه او و کتابهایش و پیامبرانش و برانگیخته شدن بعد از مرگ، یا تکذیب چیزی که پیامبر ۷ آورده و به طور قطع مشخص باشد که از دین است تکذیب چنین چیز کفر است و انسان را از دین خارج می‌کند همان گونه که نصوص بر این دلالت دارند خداوند متعال می‌فرماید: [ومن یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضل ضلالاً بعيداً^۱] ترجمه: هر کس که به خدا و فرشتگان و کدابه‌های خداوندی و روز رستاخیز کافر شود واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.

ابن کثیر رحمه الله در معنی آیه می‌گوید: یعنی از طریق و راه هدایت ب بیرون رفته و از راه درست به شدت دور افتاده است.^۲

(۱) سوره نساء آیه (۱۳۶، ۲) تفسیر ابن کثیر (ج ۱ ص ۵۶۶)

(۲) تفسیر ابن کثیر (ج ۱ ص ۵۶۶).

و خداوند متعال می‌فرماید: [إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا]^۱ یترجمه: کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان نارند و می‌خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند و می‌گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم و می‌خواهند میان آن راهی برگزینند، آنان بی‌گمان جملگی کافرند و ما برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم آورده‌ایم.

خداوند به مافر بودن کسی که به تمام آنچه از دین و ایمان پیامبر آورده ایمان نداشته باشد و بین خدا و پیامبرانش فرق بگذارد اینگونه که به بعضی ایمان داشته باشد و به بعضی کفر بورزد تصریح کرده است و خبر داده که آنها کافران حقیقی هستند.

و ابن بطه اجماع علمارا نقل کرده که هرکسی چیزی از آورده‌های پیامبران را تکذیب کند کافر است و می‌گوید: «وهمچنین وجوب ایمان داشتن و تصدیق همه آنچه از پیامبران از جانب خدا آورده‌اند و ایمان به همه خداوند عزوجل گفته است حق و لازم است پس اگر مردی به همه آنچه پیامبران از جانب خدا آورده‌اند ایمان داشته باشد بجز یک چیزی اون با رد کردن آن یک چیز نزد همه علما کافر می‌شود»^۲.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «آنچه کتاب و سنت بر آن دلالت دارد در مذهب اهل سنت و جماعت ثابت است که آنها هیچ کسی از اهل قبله‌ها را با مرتکب شدن گناهی کافر قرار نمی‌دهند و او را به خاطر انجام کاری از اسلام بیرون نمی‌کنند، وقتی کار، کاری باشد که از آن نهی شده مانند زنا و دزدی و نوشیدن شراب، تازمانی که ارتکاب گناه همراه با ترک کردن ایمان نباشد و اگر در ضمن ارتکاب گناه به آنچه خداوند امر نموده ایمان نداشته باشد مانند

(۱) سوره نساء آیه‌های (۱۵۱، ۱۵۰).

(۲) الشرح والابانة (الابانة الصغرى ص ۲۱۱).

اینکه خداوند امر نموده که به خدا و ملائکه او و کتابها و پیامبرانش ورستاخیز بعد از مرگ ایمان داشته باشیم، فردی که به این چیزها ایمان نداشته باشد کافر می‌شود^۱».

و شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن آل الشیخ رحمه الله می‌گوید: «کفر بر دو نوع است: کفر عمل، و کفر انکار و عناد. و آن این است به آنچه که می‌داند که پیامبر از جانب خدا آورده است براساس عناد و انکار کفر بورزد از قبیل کفر ورزیدن به نامهای پروردگار و صفات و کارهایش و احکام خداوند که اصل آن توحید او و تنها پرستیدن او که شریکی ندارد کی باشد، و کفر ورزیدن به چنین چیزهایی از هر نظر با ایمان متضاد است^۲».

۲- به واجب بودن واجبات ظاهر و متواتر اعتقاد نداشتن و حرام ندانستن امور حرام ظاهر و متواتر، پس هرکس از این امور چیزی را انکار کند کفر است مگر مردی که تازه اسلام آورده باشد و یا در صحرائی دور از شهرها رشد کرده باشد و حجت در این مورد به او نرسیده باشد او کافر قرار داده نمی‌شود.

و کتاب و سنت و اقوال علمای مجتهد به کافر بودن چنین فردی دلالت دارد خداوند متعال می‌فرماید: [فإن تابوا وأقاموا الصلوة واتوا الزکاة فإخوانکم فی الدین]^۳ ترجمه: اگر آنان (از کفر) توبه کردند و نماز را خواندند و زکات دادند در این صورت برادران دینی شما هستند. خداوند متعال برادری دینی را منوط به برپاداشتن نماز و پرداختن زکات قرار داده است و شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است که در صورت اقرار به نماز و زکات اتفاق و اتحاد مطلوب است و در ترک فعل و انجام آن اختلاف و نزاع خواهد بود^۴.

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۲۰ ص ۹۰).

(۲) مجموعة الرسائل والمسائل النجدية (ج ۳ ص ۱۴).

(۳) سوره توبه آیه (۱۱).

(۴) انظر مجموع الفتاوی (ج ۲۰ ص ۹۱).

واز پیامبر ﷺ ثابت شده که فرمود: (أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله ويؤمنوا بي وبما جئت به، فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دمائهم وأموالهم إلا بحقها، وحسابهم على الله^۱)

من دستور داده شده‌ام تا با مردم بجنگم تا وقتی که گواهی دهند که هیچ معبود به‌حق نیست جز خدا نیست و به من و آنچه آورده ایمان بیاورند، پس وقتی چنین کرده‌اند خونهایشان و مالهایشان از جانب من در امان خواهند بود مگر به‌حق آن و حسابشان با خدا است.

پس پیامبر ﷺ بیان نموده است که کسی به آنچه او آورده ایمان نداشته باشد یا چیزی از آنرا انکار کند خون و مالش در امان نخواهد بود. و این حدیث بر کافر بودن کسی که چیزی از قوانین اسلام را انکار کند دلالت می‌کند و بنابراین ابوبکر ﷺ با کسانی که از دادن زکات امتناع ورزیدند جنگید او پس از اینکه عمر ﷺ به او در این مورد مراجعه کرد گفت: سوگند به خدا با هر کسی که میان نماز و زکات فرق گذارد خواهم جنگید، زیرا زکات حق مال است، سوگند به خدا اگر آنها از دادن بچه شتری که به پیامبر می‌دادند به من امتناع ورزند به‌خاطر ندادن آن با آنها خواهم جنگید، عمر ﷺ گفت: سوگند به خدا چیزی جز این نبود مگر اینکه خداوند به ابوبکر شرح صدر داده بود و من دانستم که او برحق است^۲.

و علما به‌کفر کسی که چیزی از شرایع و قوانین آشکار و متواتر از اسلام را انکار کند و یا چیزی از امور حرام که حرمت آن ظاهر و به تواتر ثابت شده‌را حلال بدانند تصریح کرده‌اند و نقل کرده‌اند اجماع بر همین است.

(۱) رواه مسلم (کتاب الایمان - باب الامر بقتال الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله ج ۱ ص ۵۲).

(۲) رواه البخاری فی (کتاب الزکاة - باب وجوب الزکاة)، فتح الباری (ج ۳ ص ۲۶۲ ح: ۱۴۰۰)، و مسلم

(کتاب الایمان - باب الامر بقتال الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله...) (ج ۱ ص ۵۲ ح: ۲۰).

ابن قدامه^۱ در مورد حکم کسی که خواندن نماز را ترک گفته می‌گوید: «در میان علما در کافر بودن کسی که نماز را ترک گفته و وجوب آنرا انکار می‌کند اختلافی نیست وقتی آن فرد از آن افرادی باشد که فردی مانند او نسبت به وجوب نماز جاهل و نادان است و اگر از کسانی باشد که وجوب را نمی‌داند مانند فردی که تازه اسلام آورده و یا کسی که در سرزمین غیر اسلامی و یا در صحرائی دور از شهرها و اهل علم رشد کرده به کافر بودن او حکم نمی‌شود و این مطلب هب او تفهیم و شناسانده می‌شود و دلایل وجوب نماز برای او اثبات می‌شود.

و اگر او بعد از اثبات دلایل وجوب آنرا انکار کرد مافر می‌شود و اما اگر منکر وجوب در شهرها میان اهل علم رشد کرده بود او با انکار آن کافر می‌شود و همچنین در مورد تمام ارزشهای اسلامی مانند زکات روزه و حج حکم همین است، زیرا اینها ارزشهای اسلامی هستند، و دلایل واجب بودن آن تقریباً پوشیده نیست زیرا قرآن و سنت مملو از دلایل وجوب این امور است و اجماع بر وجوب آن منعقد شده است پس آنرا جز کسی که با اسلام عناد و کینه دارد انکار نمی‌کند^۲.

و در مورد حکم کسی که چیز حرامی را حلال بداند می‌گوید: «هرکسی به حلال بودن چیزی معتقد باشد که بر حرمت آن اجماع شده و حکم آن میان مسلمین ظاهر است و به خاطر نصوصی که در مورد آن ثابت شده شبهه‌ای در حرمت آن نباشد حرمت گوشت خوگ و زنا

(۱) او شیخ موفق الدین المقدسی، یکی از ائمه اعلام، کنیه‌اش ابو محمد عبد الله ابن احمد ابن محمد ابن قدامه حنبلی، صاحب تصانیف، در سال (۵۴۱) بدینا آمده است، در مذهب حنبلی و اصول دین به اوج رسیده بود، و او به تبحر در علوم بسیار با ورع و زاهد و پرهیزکار و ربانی بود و نشانه‌های هیبت و وقار بر روی او دیده می‌شد، و مردی حلیم و آرام بود، بیشتر وقتش در راه علم و عمل به آن صرف می‌کرد، در سال (۶۲۰) فوت نمود، نگاه کنید شذرات الذهب (ج ۵ ص ۸۸).

(۲) المغنی لابن قدامة (ج ۱۲ ص ۲۷۵).

وامثال آن که در آن اختلافی نیست کافر می شود به دلیل آنچه که ما در مورد تارک نماز ذکر کردیم^۱».

و نووی می گوید: «هرکسی فرض بودن زکات را در این زمان انکار کند به اجماع مسلمین کافر است... و همینطور است در مورد هرکسی که چیزی از امور دینی که امت بر آن اجماع نموده انکار کند وقتی که علم آن امر میان مسلمین منتشر باشد مانند نمازهای پنجگانه و روزه ماه رمضان، و غسل کردن از جنابت، و حرام بودن زنا و شراب و نکاح با محارم و دیگر احکام مانند این، مگر اینکه مردی باشد تازه مسلمان که قوانین آنرا نمی داند چنین کسی وقتی بر اثر نادانی چیزی از اسلام را انکار کرد کافر قرار داده نمی شود^۲».

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «و این چیزی که اصحاب بر آن اتفاق نموده اند مورد اتفاق ائمه اسلام است که در آن اختلافی ندارند، و هرکسی واجب بودن بعضی از واجبات ظاهر و متواتر را انکار کند مانند نمازهای پنجگانه، و روزه ماه رمضان، و حج بیت الحرام، و یا حرام بودن بعضی از چیزهایی که حرمت آن اشکار و به تواتر ثابت شده انکار کند مانند کارهای زشت و ظلم و شراب و قمار و زنا و غیره، و یا حلال بودن بعضی از چیزهای جایز و مباح که جایز بودن آن آشکار و به تواتر ثابت شده مانند نان و گوشت و نکاح را انکار کند، او کافر و مرتد است، و از او خواسته می شود که توبه کند اگر توبه کرد که بهتر و اگر نه کشته می شود، و اگر او این عقیده را پنهان نماید زندیق و منافق است نزد بیشتر علما از او خواسته نمی شود که توبه کند بلکه او کشته می شود بدون اینکه از او خواسته شود که توبه کند اگر این عقیده از او به چشم بخورد^۳».

(۱) المصدر السابق (ج ۱۲ ص ۲۷۶).

(۲) شرح النووی علی صحیح مسلم (ج ۱ ص ۲۰۵).

(۳) مجموع الفتاوی (ج ۱۱ ص ۴۰۵)، و نیز مجموع الفتاوی (ج ۷ ص ۶۱۰، ۶۰۹، ج ۲۰ ص ۹۰).

وامام ابن قیم در ضمن سخن از اقسام کفر می‌گوید: «وکفر انکار دو نوع الست کفر مطلق وکفر مقید است، مطلق آن است: که تمام آنچه‌را که خداوند نازل فرموده انکار کند و فرستادن پیامبران را انکار کند.

وکفر خاص مقید، آن است که فرضی از فرض‌های اسلام را انکار کند، و یا حرام بودن چیز حرامی از محرّمات الهی را انکار کند یا صفتی که خداوند خودش را به آن توصیف نموده انکار و یا خبری که خداوند داده‌را انکار کند خواه به‌طور عمد آن را انکار کند یا با مقدم قرار دادن سخن کسی که با خدا مخالف است بخاطر هدفی آن را انکار نماید، و اگر براسا نادانی یا براساس تاویلی که صاحب آن در آن معذور دانسته می‌شود انکار کند کافر نمی‌شود».

۳- حکم ترک نمودن چیزی از واجبات و ارتکاب بعضی از چیزهای حرام بدون این‌که به عدم وجوب یا حلال بودن آن معتقد باشد.

شناخت حکم در این مسئله بستگی به نظر در دو مسئله دارد:

نخست: حکم کسی که چیزی از ارزش‌های اسلام را ترک نماید. علما در کافر قراردادن کسی که چیزی از فرائض چهارگانه (نماز زکات و روزه و حج) را بعد از اقرار به واجب بودن آن ترک کند اختلاف کرده‌اند، اما در مورد کلمه شهادتین، علما کسی را که با وجود قدرت آنرا به‌زبان نیاورد به اجتناع کافر قرار داده‌اند، و چنین فردی در ظاهر و باطن نزد سلف امتا کافر است.^۲

واینک تقوال علما در مورد کسی که چیزی از فرائض چهارگانه را بدون انکار ترک کند بیان می‌شود:

قول اول: این‌که او با ترک یکگی از فرائض چهارگانه کافر می‌شود، و اگر در جایز بودن تاخیر آن فرض بین علما اختلاف وجود داشته باشد هرگاه او قصد کند که آن فرض را برای

(۱) مدارج السالکین (ج ۱ ص ۳۳۸).

(۲) مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۷ ص ۶۰۹).

همیشه و به طور کلی ترک کند کافر می‌شود و این قول گروهی از سلف است و یکی از روایت‌ها از امام احمد است که ابو بکر خلال آنرا اختیار نموده است.

قول دوم: اینکه فرد با ترک رکدن چیزی از این فرائض در صورت اقرار به واجب بودن آن کافر نمی‌شود و این نزد بسیاری از فقهاء از شاگردان ابو حنیفه و مالک و شافعی مشهور است، و یک روایت از احمد هم همین است که ابن بطه و غیره آنرا اختیار نموده‌اند.

قول سوئم: با ترک فرضی از فرائض چهارگانه کافر نمی‌شود بجز با ترک نماز، و این روایت سوم از احمد است، و این قول بسیاری از سلف و گروهی از شاگردان امام احمد است.

قول چهارم: فقط با ترک کردن نماز و زکات کافر می‌شود.

قول پنجم: با ترک کردن نماز و زکات اگر با امام به خاطر آن بجنگد کافر می‌شود، نه با ترک کردن روزه و حج^۱.

و این اقوال پنجگانه همه از سلف روایت شده‌اند، و همه پنج روایت از امام احمد هستند و هر قول دارای دلیلی است اما آنچه انسان به آن بعد از نگاه کردن به دلایل اطمینان پیدا می‌نماید قول سوم است، و آن این است که کار نمی‌شود بجز با ترک کردن نماز، و بجز نماز با ترک کردن باقی ارکان چهارگانه کافر نمی‌شود، زیرا دلایل به صراحت کفر تارک نماز را بیان داشته‌اند از جمله دلایل روایتی است که مسلم و دیگران از حدیث جابر ؓ و او از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: (بین الرجل و بین الشرك و الکفر ترک الصلوة^۲) یعنی: آنچه بین مرد و بین شرک و کفر قرار دارد ترک نماز است.

(۱) مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۷ ص ۶۱۱، ۶۱۰)، و جامع العلوم و الحکم لابن رجب (ص ۴۳).

(۲) صحیح مسلم (کتاب الایمان - باب بیان اطلاق الکفر علی من ترک الصلوة ج ۱ ص ۸۸ ح: ۸۲)، و روراه الامام احمد فی المسند (ج ۳ ص ۳۸۹).

و در بعضی روایات آمده است: (لیس بین العبد و بین الشرك - أو بین الكفر - إلا ترک الصلوة^۱)

یعنی: میان بنده و شرک یا کفر چیزی جز ترک نماز قرار ندارد.

و در حدیثی دیگر آمده است: (العهد الذی بیننا و بینهم الصلوة فمن ترکها فقد کفر^۲)

یعنی: عهدی که میان ما و آنها (کافران) قرار دارد نماز است پس هرکسی نماز را ترک کرد همانا کفر ورزیده است.

و کافر قرار دادن تارک نماز مذهب عموم اصحاب پیامبر ۷ است. از عبدالله بن شقیق^۳ رحمه الله روایت است که گفت: (اصحاب محمد ترک هیچ چیزی از اعمال را کفر نمی دانستند به جز نماز را^۴)

بلکه بعضی از اهل علم نقل کرده اند که آنها بر کفر تارک نماز اجماع داشته اند، ابن قیم در (کتاب الصلوة) در ارائه دلایل بر کفر تارک نماز گفته است: «از اجماع اصحاب بر کفر تارک

(۱) هذه رواية أخرى لحديث جابر المتقدم وهي في سنن الدارمی (ج ۱ ص ۳۰۷ ح: ۱۲۳۳)، وانظر مجموع

روایات الحدیث و تصحیح اللبانی لها فی صحیح الترغیب و الترهیب تحقیق اللبانی (ج ۱ ص ۲۹۸).

(۲) رواه احمد (ج ۵ ص ۳۴۶، ۳۵۵)، و الترمذی و قال: حدیث حسن صحیح الترمذی مع التحفة (ج ۷ ص ۳۶۸)، و ابن ماجة (ج ۱ ص ۳۴۲)، و الحاكم و صححه و وافقه الذهبي المسترک مع التلخیص (ج ۱ ص ۷)، و صححه اللبانی فی صحیح ابن ماجة (ج ۱ ص ۱۷۷ ح: ۸۸۴).

(۳) عبدالله بن شقیق عقیلی، بصری ثقة، بیماری داشت و در سال (۱۰۸) درگذشت، نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۳۰۷).

(۴) رواه الحاكم و صححه و قال الذهبي (اسناده صالح) المستدرک (ج ۱ ص ۱۰)، و صححه اللبانی فی صحیح الترغیب و الترهیب (ج ۱ ص ۲۹۹).

نماز استدلال می‌شود، و از ابن زنجویه^۱ نقل کرده که اوز گفته عمر χ استدلال کرده که در هنگام بیماری مرگش آنرا گفت که او بیهوش شد و وقتی به هوش آمد گفت: آیا مردم نماز خوانده‌اند؟ گفتند: بله، گفت: هرکسی نماز را ترک کند اسلام و دینش را نخواهد داشت.

و در عبارتی دیگر آمده است: هرکسی که نماز را ترک کند بهره‌ای از اسلام ندارد سپس آبر برای وضوء خواست و وضوء گرفت و نماز خواند. و او بعد از بیان داستان می‌گوید: ایم سخن در حضور بعضی از اصحاب بیان شد و آنها بر او اعتراض نکردند^۲.
و بعد از اصحاب جمهور سلف امت گفته‌اند تارک نماز کافر است همانگونه که علما از آنها نقل کرده‌اند.

ایوب سختیانی می‌گوید: ترک نماز کفر است در آن اختلافی نیست^۳.

و محمد بن نصر مروزی^۴ می‌گوید: این گفته تمام اهل حدیث است^۵.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: و تکفیر تارک نماز مشهور و روایت شده از جمهور سلف از اصحاب و تابعین است^۱.

(۱) او حمید بن زنجویه ابو احمد نسائی حافظ است صاحب تصانیف است که از آن کتاب الآداب النبویة والترغیب والترهیب، و غیره او از جمله افراد ثقه بود در سال (۲۵۱) درگذشت نگاه کنید شذرات الذهب (ج ۲ ص ۱۲۴).

(۲) انظر کتاب الصلوة وحکم تارکها لابن قیم (ص ۳۲، ۳۳)، والناظر المذكور عن عمر رواه الآجری فی (ص ۱۳۴)، واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة (ج ۴ ص ۸۲۵)، وابن بطة فی الابانة الکبری (ج ۲ ص ۴۳).

(۳) جامع العلوم والحکم لابن رجب (ص ۴۳).

(۴) محمد ابن نصر مروزی فقیه ابو عبدالله ثقه حافظ و امام بزرگوار است در سال (۲۹۴) درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۵۱۰).

(۵) جامع العلوم والحکم لابن رجب (ص ۴۳).

واسحاق ابن راهویه فراتر از این رفته و اجماع اهل علم را بر کافر بودن تارک نماز حکایت کرده است.^۲

و من بعضی از کسانی نام می‌برم که از آنها نقل شده که گفته‌اند تارک نماز کافر است. از اصحاب: عمر بن خطاب، و علی بن ابی طالب، و سعد بن ابی وقاص، و عبدالرحمن بن عوف و معاذ بن جبل، و ابوهریره، و عبد الله بن عباس، و ابن مسعود، و براء بن عازب^۳، و جابر ابن عبدالله^۴.

و از تابعین و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند:

مجاهد^۵ و سعید بن جبیر^۶ و جابر بن زید^۷، و عمرو بن دینار^۸، و ابراهیم نخعی، و عامر الشعبي^۹، و ایوب سختیانی و او زاعی و ابن مبارک و مالک و قاسم بن مخیمره^{۱۰}، و شافعی و شریک بن عبدالله^{۱۱} و احمد و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید القاسم بن سلّام^{۱۲}.

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۲۰ ص ۹۷).

(۲) جامع العلوم والحکم لابن رجب (ص ۳۴).

(۳) براء بن عازب بن حارث بن عدی انصاری اوسی صحابی و فرزند صحابی است، به کوفه آمد، در جنگ بدر کم سن دانسته شد و او و ابن عمر همسال بودند در سال هفتاد و دو درگذشت. تقریب التهذیب (ص ۱۲۱).

(۴) انظر اقوال هؤلاء الصحابة والآثار المروية عنهم في المسألة، في شرح اص. ل اعتقاد اهل السنة والجماعة لللالکائی (ج ۴ ص ۸۱۶)، و مابعدھا و فی الابانة لابن بطة (ج ۲ ص ۶۶۹) و مابعدھا، و قد نص ابن القیم علی أسمائهم فی کتاب الصلاة (ص ۳۳).

(۵) او مجاهد بن جبر ابو الحجاج مخزومی مولایشان است، مکی ثقه بود، و در تفسیر و علم امام بود و در سال ۱۰۱ یا ۱۰۲ یا ۱۰۳ یا ۱۰۴ در هشتاد و سه سالگی درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۵۲۰).

(۶) سعید ابن جبیر اسدی کوفی ثقه بود پیش حجاج در سال (۹۵) کشته شد و هنوز به پنجاه سالگی نرسیده بود نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۳۳۴).

پس با این رجحان گفتن به کافر بودن تارک نماز ظاهر شد اما استدلال برای قسمت دیگر قوب ترجیح داده شده که کافر قرار ندادن کسی است، که چیزی از ارکان چهارگانه را غیر از نماز یعنی زکات و روزه و حج را ترک کند از این قرار است که کسانی که فرد را با ترک کردن چیزی از این ارکان سه گانه کافر می دانند به دو قسم تقسیم می شوند گروهی با ترک زکات غیر از روزه و حج تکفیر می کنند و دلیلشان این است که زکات همراه و درکنار نماز قرار دارد و ظاهر

(۱) جابر ابن زید ابو شعثاء ازدی سپس جوفی بصری است به کنیه اش مشهور است ثقه و فقیه بود در سال (۱۰۳) درگذشت، تقریب التهذیب (ص ۱۳۶).

(۲) وی عمرو بن دینار مکی است ابو محمد اثرم مولای آنها است شایسته اعتماد و موثق بود در سال (۱۲۶) درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۴۲۱).

(۳) عامر بن شرحیل الشعبی ابو عمرو ثقه معروف و فقیه فاضلی است، مکحول می گوید: کسی را فقیه تر از او ندیده ام بعد از سده صد در هشتاد سالگی درگذشت، نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۲۸۷).

(۴) قاسم بن مخیمره ابو عروه همدانی کوفی مقیم شام است موثق و فاضل است در سال صد درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۴۵۲).

(۵) وی شریک بن عبدالله نخعی کوفی است قاضی در واسط سپس در کوفه قاضی بود ابو عبد الله، راستگو است اما زیاد اشتباه می کند، او عادل و فاضل و عابد بود و در مورد اهل بدعت سرسخت بود در سال ۱۷۷ یا ۱۷۸ درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۲۶۶).

(۶) قاسم بن سلّام بغدادی ابو عبید امام مشهور است موثق و فاضل و منصف بود در سال (۲۲۴)، درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۴۵۰).

(۷) به اقوال علما در این مورد و کسانی که به مذهب آنها اقرار کرده است در حکم تارک الصلاة در شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة للالكائي (ج ۲ ص ۸۱۶) وما بعد از آن، و کتاب الصلوة لابن قیم (ص ۳۳) و کتاب جامع العلوم والحکم ابن رجب (ص ۵۳).

قرآن بر کافر بودن تارک نماز و زکات دلالت دارد خداوند متعال می‌فرماید: [فإن تابوا وأقاموا الصلوة وآتوا الزکاة فإخوانکم فی الدین]^۱

ترجمه: پس اگر توبه کردند و نماز به‌پاداشتند و زکات را ادا کردند پس آنها برادران شما در دین هستند.

و گفته‌اند خداوند مکتعال برادری دینی را منوط و متعلق به برپاداشتن نماز و پرداختن زکات کرده است پس این دلالت می‌کند اگر کسی نماز و زکات را انجام ندهد برادری دینی در حق او منتفی است پس کافر می‌شود.^۲

و گروه دیگر فرد را با ترک کردن چیزی از ارکان سه‌گانه کافر می‌داند به اضافه اینکه آنها ترک کننده نماز را کافر می‌دانند و دلیل آنها در این مورد این است که اینها ارکان اسلام هستند، پس هرگاه یکی از ارکان اسلام ساقط شود اسلام در حق کسی که یکی از ارکان آن را ترک گفته ساقط می‌شود.^۳

اما دلیل گرفتن صاحبان قول اول به آیه [فإن تابوا وأقاموا الصلوة] بر کافر قرار دادن تارک زکات و نماز اینطور که خداوند برادری دینی را منوط به انجام این دو فریقه قرار داده است، و این دلالت بر این می‌کند که در صورت ترک نماز و زکات برادری در حق آنهاست که این دو رکن را ترک گفته‌اند منتفی می‌باشد، اما این مطلب به صورت قطعی بر آنچه آنها می‌گویند دلالت ندارد زیرا شاید منظور از ترک کردن در آیه ترک کردنی باشد که ناشی از انکار و عناد باشد و این مسئله ای است که همه بر آن اتفاق دارند و بیش‌تر از آن سخن گفته شد و از این آیه بر آن استدلال شد^۴، اما مسئله ما اکنون این است که در مورد حکم کسی که نماز و زکات را به

(۱) سوره توبه آیه (۱۱).

(۲) مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۷ ص ۶۱۳ ج ۲۰ ص ۹۶).

(۳) کتاب الصلوة وحکم تارکها لابن قیام (ص ۳۱).

(۴) انظر ص (۱) من هذا البحث.

غیر از انکار و عناد ترک می‌نماید و زمانی که این احتمال می‌رود که منظور از آیه این است نمی‌توان از آن برای کافر قرار دادن تارک نماز یا زکات استدلال کرد. گرچه کافر بودن ترک کننده نماز با دلایل دیگر ثابت است اما حکم به کافر قرار دادن ترک کننده زکات نیازمند دلیل است. بلکه حدیث صحیح دلالت بر کافر نبودن ترک کننده زکات دارد از ابو هریره ؓ روایت است که پیامبر ؐ فرمود: [مامن صاحب ذهب و لافضة لایودی منها حقها، الا کان یوم القیامة، صفحت له صفایح من نار فأحمی علیها فی نار جهنم فیکوی بها جنبه و جنبه و ظهره، کما بردت اعدیت له فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه، حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة و اما الی النار^۱] یعنی: هیچ صاحب طلا و نقره‌ای نیست که از آن حق آن را نمی‌پردازد مگر اینکه روز قیامت برای او ورقه‌های آتشی از جهنم جدا می‌شود در جهنم بر گرم کرده می‌شود و پیشانی دپهل و پشت او داغ کرده می‌شود وقتی این پاره‌ها سود می‌شود باز دوباره گرم شده و بر او گذارده می‌شوند در روز که به اندازه پنجاه هزار سال است تا اینکه میان نبدگان فیصله می‌شود او را خود را یا به سوی جهنم یا به سوی بهشت می‌بیند

حدیث تصریح کرده است که ترک کننده زکات سزای خود را از عذاب به خاطر دادن زکات می‌چشد سپس به راهش نگاه می‌کند که یا به سوی بهشت خواهد بود یا به سوی جهنم، و اگر او به ندادن زکات کافر می‌بود به طور قطع در جهنم می‌بود زیرا بهشت برای کافر حرام قرار داده شده است پس این دلالت می‌کند که فردی که زکات را نمی‌پردازد بر اسلام خود باقی است و بانیر داختن زکات اگر به واجب بودن آن اقرار کند کافر نمی‌شود.

و خداوند متعال بهتر می‌داند. و اما استدلال صاحبان قول دوم، و آنها کسانی هستند که خود را به ترک کردن رکنی از ارکان اسلام کافر می‌دانند چون اسلام بر این رکن‌ها بنا شده است و این‌ها ارکانی هستند که اسلام بر آن می‌ایستد پس اسلام از کسی که یکی از این رکن‌ها را ترک کند منتفی می‌شود و او با ترک این رکن کافر می‌شود.

(۱) رواه مسلم کتاب الزکاة - باب اثم مانع الزکاة صحیح مسلم (ج ۲ ص ۶۸۰ ح ۹۸۷).

ما می‌گوییم این استدلال با این ساقط می‌شود که ثابت شد که فردی که بر اساس کاهلی زکات نمی‌پردازد کافر نمی‌شود زیرا گویندگان به این استدلال فرد را با ترک زکات کافر قرار می‌دهند.

واز جهتی دیگر زکات همراه با نماز است و در نصوص بر روزه و حج مقدم است. و همچنین علما وقتی در کافر قرار دادن به خاطر ترک چیزی از این ارزشها اختلاف نموده اند هیچ یک نگفته است که ترک کننده روزه یا حج کافر می‌شود و ترک کننده زکات کافر نمی‌شود و هیچ یک از آنها ترک کننده روزه و حج را کافر قرار نداده مگر اینکه ترک کننده زکات را هم کافر قرار داده است پس می‌گوییم وقتی کافر بودن کسی که بر اثر کاهلی زکات را ترک می‌کند ثابت نشد پس به طریق اولی کافر بودن ترک کننده روزه یا حج ثابت نمی‌شود. (والله اعلم) و همچنین که روایت پیشتر از عبدالله بن شقیق رحمه الله ذکر شد. که (اصحاب محمد ﷺ ترک کردن هیچ یک از اعمال را کفر نمی‌دانستند جز نماز را) تصریحی در این مسئله است و اینکه با ترک کردن چیزی از اعمال که ارکان اسلام همه در آن شامل هستند فرد کافر نمی‌شود با جز با ترک نماز.

دوم: حکم ترک کردن چیزی از واجبات غیر از ارکان اسلام و ارتکاب بعضی امور حرام. به طور کلی گناهان یا با ترک واجب انجام می‌شود و به با انجام دادن کار حرام صورت می‌پذیرد پس اگر گناه و معصیت با ترک واجب غیر از ارکان اسلام انجام شده یا با انجام کار حرام صورت پذیرفته است با اصل ایمان مضادی ندارد و مرتکب این گناه از دایره اسلام خارج نمی‌شود و بر اثر این گناه نزد تمام اهل سنت فرد مرتکب گناه را کافر قرار نمی‌دهند. و این مسئله محل مورد اجماع سلف صالح و کسانی که راه آنها را در پیش گرفته انداز علمای اهل سنت تا امروز می‌باشد و در این مسئله به جز بعضی از اهل بدعت مانند خوارج و معتزله

وکسانی از فرقه‌های شیعه که با آنها هم نظر اندکسی مخالفت نکرده است^۱. و این مسئله نزد اهل سنت مشهور است و علم در آن به تفصیل سخن گفته اند و اینجا جای بررسی و تشریح جوانب و ابعاد این مسئله نیست و بلکه به صورت مختصر به بعضی از دلایل و اقوال ائمه که بر اثبات این مسئله نزد اهل سنت دلالت می‌کند اشاره کرده شده است

ویکی از دلایل کافر نبودن بر اثر ارتکاب گناه فرموده: الهی است که می‌فرماید: [وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما]^۲ ترجمه: هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم باجنگ پرداختن در میان آنان صلح برقرار سازید.

خداوند هر دو گروه در شینی و جنگ را با ایمان توصیف نموده پس این دلالت می‌کند که اصل ایمان دار ارتکاب گناه باقی است.

و خداوند متعال می‌فرماید: [یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانی بالانی فمن عفی له من أخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان]^۳ ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید درباره کشتگان قصاص بر شما فرض شده است آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده وزن در برابر زن است پس اگر کسی از ناحیه برادر خود گذشتی شد باید نیک رفتاری شود و پرداخت (دیه) با نیکي انجام گیرد.

پس قاتل را از زمره مؤمنین بیرون نکرده است و آن را برادر ولی قصاص قرار داده است.

و دلیل از سنت حدیث ابو ذر^۴ است که می‌گوید: مردی را دشنام دادم و او مرا دشنام داد به خاطر مادرش به او توهین کردم پیامبر γ به من گفت (یا ابا ذر اعیرته بامه إنک امرؤ فیک

(۱) انظر کتاب للامام ابی عبید القاسم بن سلام (ص ۵۰)

(۲) سوره حجرات آیه ۹.

(۳) سوره بقره آیه ۱۷۸.

(۴) ابوذر غفاری صحابی مشهور طبق قول صحیح اسمش جندب بن جناده است و گفته شده بریر و در مورد پدرش اختلاف شده و گفته شده که اسم پدرش جندب یا عسرقه یا عبدالله یا السکن است زود اسلام آورد

جاهلیه^۱) ای ابو ذر آیا به توهین به مادرش اورا عیب گرفتی تو مردی هستی که درتو جاهلیت است.

واین حدیث دلالت برعدم تکفیر به گناهان می کند گرچه گناه از امر جاهلیت باشد وبخاری این حدیث را تحت این عنوان آورده است (باب در مورد اینکه گناهان از امر جاهلیت اند وصاحب آن بامرتکب شدن آن کافر نمی شود مگر اینکه مرتکب شرک شود^۲).

ابن حجر درشرح این عنوان می گوید: یعنی هرگناهی انجام شود باترک امر واجبی یا بانجام دادن کار حرامی، ازاخلق جاهلیت وشرک بزرگترین گناه است، به خاطر این شرک را استثناء کرده است وچون پیش تر گفته بود برگناهان به طور مجازی کلمه کفر اطلاق می شود به منظور اینکه هدف از آن کفر نعمت است نه کفر انکار در اینجا خواست که بیان کند که این کفری است که انسان را ازدین بیرون نمی کند برخلاف خوارج که فرد را به علت ارتکاب گناهان کافر قرار می دهند^۳.

وعلی تصریح کرده اند که یکی از اصول اهل سنت این است که به ارتکاب هرگناهی فرد را کافر قرار نمی دهند.

ودیر هجرت نمود بنابراین درجنگ بدر حضور نداشت وفضایل او زیاد است در سال ۳۲ در خلافت عثمان درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۶۳۸).

(۱) رواه البخاری فی کتاب الایمان باب المعاصی من امر الجاهلیة فتح الباری (ج ۱ ص ۸۴ ح ۳۰) ومسلم کتاب الایمان باب اطعام المملوک مما یملک (ج ۳ ص ۱۲۸۲ ح ۱۶۶۱).

(۲) صحیح البخاری مع فتح الباری (ج ۱ ص ۸۴).

(۳) فتح الباری (ج ۱ ص ۸۵).

امام ابو حنیفه می‌گوید: (ما هیچ مسلمانی را به خاطر مرتکب شدن گناهی از گناهان گرچه کبیره باشد کافر نمی‌دانیم تا وقتی که او آن گناه را حلال ندارد، و ما از او اسم ایمان را نمی‌زداییم و او را در حقیقت مؤمن^۱ می‌نامیم و جایز است که او مؤمن فاسقی باشد اما کافر نیست^۲).

وامام ابو عبید قاسم بین سلام می‌گوید: «و آنچه در تمام این باب ما به آن معتقد هستیم این است که: معصیت‌ها و گناهان ایمان را زایل نمی‌کند و باعث کفر نمی‌شود، اما حقیقت ایمان و اخلاص آن را که خداوند اهل ایمان را به آن متصف نموده از بین می‌برد...^۳».

وامام طحاوی^۴ می‌گوید: «ما هیچ یک از اهل قبله را به خاطر گناهی که مرتکب شده کافر نمی‌دانیم تا وقتی که او آن گناه را حلال نداند، و ما نمی‌گوییم با داشتن گناه ایمان برای کسی که آن را انجام می‌دهد ضرری ندارد^۵».

وابن بطه می‌گوید: علما اجماع کرده‌اند و اختلافی میان آنها نیست که هیچ کسی از اهل قبله به خاطر ارتکاب گناهی کافر قرار داده نمی‌شود و ما او را به خاطر گناه از اسلام بیرون نمی‌کنیم، برای نیکوکار امیدوار پاداش هستیم و برای بدکار می‌ترسیم^۶.

(۱) امام ابو حنیفه رحمه الله با اهل سنت در این مورد اختلاف دارد که گناهان از ایمان می‌کاهند بنابراین گفته است: ما او را مؤمن حقیقی می‌نامیم، و صحیح این است که او با ایمانش مؤمن است و به علت ارتکاب گناه کبیره فاسق است یا مؤمن ناقص الایمان است همانطور که از مذهب اهل سنت مشهور است.

(۲) الفقه الاکبر للامام ابی حنیفة مع شرحه لملا علی القاری (ص ۱۰۲).

(۳) کتاب الایمان لابی عبید القاسم بن سلام (ص ۴۰).

(۴) وی امام ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامة طحاوی از دی حجری مصری است شیخ احناف ثقه و محقق بود کتابهایی تألیف نموده که العقیده السنیة، از آن جمله است، وی در فقه و حدیث مهارت پیدا نمود در سال (۳۲۱) هـ درگذشت نگاه کن شذرات الذهب (ج ۲ ص ۲۸۸).

(۵) العقیده الطحاویة مع شرحها لابن عز الحنفی (ص ۳۳۸).

(۶) الشرح والابانة (الابانة الصغری) (ص ۲۶۵).

ونووی می‌گوید: «ویدان که مذهب اهل حق کسی از اهل قبله را به‌خاطر مرتکب شدن گناهی کافر نمی‌داند و هواپرستان و اهل بدعت را کافر قرار نمی‌دهد».

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «در مذهب اهل سنت و جماعت آنچه کتاب و سنت بر آن دلالت دارد ثابت است که آنها هیچ کسی از اهل قبله را به‌خاطر نمرتکب شدن گناهی کافر نمی‌دانند و او را به‌خاطر انجام کاری از اسلام بیرون نمی‌کنند اگر کار امری باشد که از آن نهی شده است مانند زنا و دزدی و نوشیدن شراب تا زمانی که این گناه متضمن و شامل ترک ایمان نباشد...»^۲.

سپس شیخ الاسلام به توضیح علت مانع از تکفیر بر اثر گناهان پرداخته است و می‌گوید: «اگر بگویی که پس گناهان به ترک کردن کاری که از انجام آن امر شده و به انجام کاری که از آن نهی شده تقسیم می‌شوند، من می‌گوییم: ولی آنچه به آن امر شده وقتی بنده آن را ترک کند یا به واجب بودن آن ایمان دارد و یا اینکه به وجوب آن ایمان ندارد، پس اگر به وجوب آن ایمان داشته باشد و ادای آن را ترک کرده باشد، پس او واجب را به‌طور کامل ترک نکرده است بلکه بعضی از آن را انجام داده است، و آن بعض ایمان داشتن به وجوب واجب است، و قسمتی که آن را ترک کرد عمل به واجب است، و همچنین کار حرام وقتی بنده آن را انجام دهد یا به حرام بودن آن ایمان دارد و یا به حرمت آن ایمان ندارد پس اگر به حرام بودن آن کار ایمان داشته باشد و آن را انجام دهد همانا میان انجام دادن واجب و انجام کار حرام جمع نموده بنابراین برای او از یک نظر نیکی و از سویی بدی محسوب می‌شود»^۳.

(۱) شرح النووی علی مسلم (ج ۱ ص ۱۵۰).

(۲) مجموع الفتاوی (ج ۲۰ ص ۹۰).

(۳) مجموع الفتاوی (ج ۲۰ ص ۹۰، ۹۱).

پس نصوص واقوال ائمه دلالت می‌کند که مسلمان به محض متکب شدن گناه کافر نمی‌شود چه این گناهان متعلق به ترک کارهایی که به انجام آن امر شده باشد یا متعلق به ارتکاب چیزهای ممنوع باشد.

اما مناسب است که رعایت شود که گناه گناهی نباشد که در مورد آن تصریح شده که کفر اکبر است مانند ترک شهادت به توحید خدا و رسالت پیامبر ۷ و یا ترک نماز همانگونه که قبل از این بیان شد، و نباید گناه از آن چیزهایی باشد که با ایمان تضاد دارد، و بنابراین یکی از علما زاینکه به طور مطلق بگویند که هیچ کسی را با مرتکب شدن گناه کافر نمی‌دانیم امتناع ورزیده بلکه گفته است: ما آنها را با مرتکب شدن هرگناهی کافر قرار نمی‌دهیم آنطور که خوارج می‌کنند، و میان نفی عام و نفی عموم فرق گذاشته است، و واجب نفی عموم است تا بر خلاف قول خوارج باشد که با هرگناهی انسان را کافر قرار می‌دهند!

و در بعضی از اقوال ائمه گذشته بعضی قیده‌ها برای مطلق گفتن به عدم تکفیر بر اثر ارتکاب گناه بیان شد همانگونه که در کلام امام بخاری رحمه الله این چیز به چشم می‌خورد چنانکه او شرک را از جمله گناهانی که انسان با ارتکاب آن کافر نمی‌شود استثنا کرده است. و همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه گناهانی را که بر اثر ارتکاب آن فرد کافر نمی‌شود مقید به آن نموده است که شامل ترک ایمان نباشد.

و آنچه نیز رعایت آن مناسب است داغخل نمودن بدعت‌ها در این قاعده است زیرا بدعت‌ها از جمله گناهانند، و بدعت‌ها به اعتبار تفاوت گناهان متفاوت‌اند پس همانطور که با هرگناهی فرد کافر قرار داده نمی‌شود همچنین با هر بدعتی کافر قرار داده نمی‌شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «منظور اینجا این است که هیچ کسی فقط به خاطر گناهی که انجام می‌دهد یا بدعتی که آنرا ایجاد کرده - گرچه مردم را به آن فراخواند - در باطن کافر نمی‌شود مگر اینکه منافق باشد، پس هرکسی در قلبش به خدا و پیامبرش آنچه

(۱) انظر شرح العقيدة الطحاوية لابن أبي العز الحنفی (۳۳۹).

پیامبر آورده ایمان داشته باشد و در بعضی از بدعت‌ها که او تاویل نموده دچار اشتباه شده است چنین فردی اصلاً کافر نیست، و بدعت و جنگ خوارج در برابر امت، و کافر قرار دادن امت، از همه چیز نمایان‌تر بود، اما در میان اصحاب کسی نبود که آنها را کافر قرار دهد نه علی بن ابی طالب و نه غیر از او کسی دیگر بلکه اصحاب در مورد آنها حکمی نمودند که در مورد مسلمانان ظالم و متجاوز حکم می‌نمودند^۱.

۴- انجام چیزی از امور حرام که با ایمان تضاد داشته باشد.

امور حرام یا با ایمان متضاد است یا متضاد نیست.

اگر با ایمان مخالف و متضاد نباشد مانند زنا و نوشیدن شراب و دزدی و دیگر گناهان حکم آن در قسمت گذشته بیان شد و نیز بیان شد که هرکسی چیزی از آن را مرتکب شود با ارتکاب آن به اجماع اهل سنت کافر نمی‌شود.

و اما اگر با ایمان به خدا و پیامبرش متضاد باشد پس انجام دهنده آن با ارتکاب آن کافر می‌شود زیرا کار او با اصل ایمان تضاد دارد.

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «و اما کفر عمل به آنچه با ایمان در تضاد است و با آنچه با ایمان تضادی ندارد تقسیم می‌شود، پس سجده کردن برای بت و توهین به قرآن و کشتن پیامبر و دشنام دادن او با ایمان مخالف و متضاد است، و اما حکم نمودن بر اساس غیر آنچه خداوند نازل فرموده و ترک نماز بطور قطع از کفر عملی می‌باشد و ممکن نیست که اسم کفر از آن نفی شود بعد از اینکه خدا و پیامبر از آن اسم کفر اطلاق نموده است، پس حاکمی که به غیر از آنچه خدا نازل فرموده حکم می‌کند کافر است و ترک کننده نماز به تصریح پیامبر ۷ کافر است، اما این کفر عملی است نه کفر اعتقادی...»^۲.

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۱ ص ۲۱۷).

(۲) کتاب الصلوة و حکم تارکها لابن قیم (ص ۳۶).

و شیخ حافظ حکمی رحمه الله می گوید: «اگر به ما گفته شود آیا سجده کردن برای بت و توهین به کتاب (قرآن) و دشنام دادن پیامبر ﷺ و مسخره به دین و امثال آن و همه اینها آنطور که مشخص می شود از نوع کفر عملی هستند پس چرا انسان را از دین خارج می کنند در صورتی که شما کفر اصغر را به کفر عملی تعریف کردید؟ سپس می گوید: بدان که این چهار چیز و امثال آن از نوع کفر عملی نیستند مگر اینکه به ظاهر برای مردن با عمل اعضا انجام می گیرند اما این چیزها به جز با از بین رفتن عمل قلب از قبیل نیت قلب، و اخلاص و محبت و انقیاد آن که در قلب هیچ چیزی از این چیزها باقی نمی ماند، به وقوع نمی پیوندند پس گرچه این چیزها در عملی هستند اما مستلزم کفر اعتقادی هستند و حتماً فرد از نظر اعتقاد کافر است که چنین می کند و چنین کارهایی بجز از دست منافق خارج از اسلام یا معاند سرکش از کسی دیگر بر نمی آیند»^۱.

پس با این روشن شد که اعمال حرام وقتی با ایمان متضاد باشد انسان را مافر می کند، کفری که اکبر است، و از دین خارج می نماید گرچه آن اعمال از اعمال اعضا باشند اما از قاعده عدم کافر قرار دادن به علت ارتکاب گناه مستثنی هستند همانگونه که قبل از این بیان شد. زیرا انگیزه انجام دادن این کارها جز کفر باطن چیزی دیگر نیست به خلاف گناهان دیگر علاوه از اینها زیرا اغلب انگیزه ارتکاب آن شهوت نفس با وجود باقی ماندن اصل ایمان در قلب است.

و این مطل با اندیشیدن در مثال هایی که علما برای اعمالی که انسان را کافر می کند بیان کرده اند شناخته می شود زیرا این اعمال باید با ایمان باطنی متضاد باشد از آنجمله آنچه شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله ذکر نموده و آنرا از نواقض اسلام شمرده است:

و آن مانند شرک در عبادت از قبیل: ذبح حیوان برای غیر از خدا، سربردن حیوان برای جن یا قبرها، و کسی که میان خدا و خودش واسطه هایی قرار داده و آنها را می خواند، و از آن طلب

(۱) کتاب (۲۰۰) سؤال و جواب فی العقیده الاسلامیة (ص ۹۹).

أن يتخذوا بين ذلك سبيلاً أولئك هم الكافرون حقا وأعدنا للكافرين عذاباً مهيناً^۱] ترجمه: کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی میندازند و می گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم و می خواهند میان آن راهی برگزینند آنان جملگی بیگمان کافرند و ما برای کافران عذاب خوار کننده ای فراهم آورده ایم. و می فرماید: [ومن يدع مع الله الهاً آخر لابرهان له به فإنما حسابه عند ربه إنه لا يفلح الكافرون^۲] ترجمه: هرکس که با خدا، معبود دیگری را به فریاد خواند - و مسلماً هیچ دلیلی برحق نیت آن نخواهد داشت - حساب او با خداست قطعاً کافران رستگار نمی گردند.

و از سنت فرموده پیامبر ۷ است که می فرماید: (من مات يشرك بالله شيئاً دخل النار^۳) یعنی: هرکسی بمیرد درحالی که به خدا چیزی را شریک قرار می دهد به جهنم وارد خواهد شد. و پیامبر ۷ می فرماید: (عهدی که بین ما و آنهاست نماز است هرکسی آن را ترک کرد همانا کفر ورزیده است)^۴.

و همچنین سلف بعضی از اهل بدعت را به خاطر اعمال و اقوال آنها که انسان را کافر می کنند به طور مطلق کافر قرار داده اند مانند اینکه کسی را که بگوید قرآن مخلوق است کافر قرار داده اند.

(۱) سوره نساء آیه های (۱۵۱، ۱۵۰).

(۲) سوره مؤمنون آیه ۱۱۷

(۳) رواه البخاری فی کتاب الجنایز باب فی الجنایز ومن كان آخر كلامه لا اله الا الله فتح الباری (ج ۳ ص ۱۱۰ ح ۱۲۳۸) و مسلم کتاب الایمان باب من مات لا يشرك بالله شيئاً ومن مات مشركاً دخل النار (ج ۱ ص ۹۴ ح ۹۲).

(۴) تقدم تخريجه ص (۱).

از سفیان بن عیینه رحمه الله روایت است که می‌گوید: (قرآن کلامی خداوند عزوجل است هرکسی بگوید قرآن مخلوق است او کافر است و هر کسی در کفر او شک نکند او کافر است^۱).
 و از مالک بن انس روایت است که از او پرسیده شد: (تو در مورد کسی که می‌گوید قرآن مخلوق است چه می‌گویی گفت: کافر و زندیق است او را قتل کنید)^۲.
 و از سفیان ثوری روایت است که گفت: (هر کسی بگوید قرآن مخلوق است او زندیق است)^۳.
 و از عبدالله بن مبارک روایت است او قسمتی از قرآن را تلاوت کرد سپس گفت: (هر کسی گمان برد که این مخلوق است او به خداوند بزرگ جل جلاله کفر ورزیده است)^۴.
 و از وکیع بن جراح روایت است که گفت: (هرکسی بگوید قرآن مخلوق است او کافر است)^۵.
 و از شافعی روایت است که گفت: (هر کسی بگوید قرآن مخلوق است او کافر است)^۶.
 و از امام احمد روایت است که گفت: (هرکسی بگوید قرآن مخلوق است او نزد ما کافر است، زیرا قرآن علم خداوند عزوجل است و در آن اسمای خداوند عزوجل است)^۷.

(۱) رواه عبدالله بن احمد فی السنة (ج ۱ ص ۱۱۲).

(۲) المصدر السابق (ج ۲ ص ۲۴۹).

(۳) المصدر السابق (ج ۲ ص ۲۵۱).

(۴) الشریعة للاجری.

(۵) السنة لعبدالله بن احمد (ج ۱ ص ۱۱۶) والشریعة للاجری (ص ۸۱).

(۶) الشریعة للاجری (ص ۸۲) وشرح اصول اعتقاد واهل السنة والجماعة للالكائنی (ج ۲ ص ۲۵۲).

(۷) السنة لعبدالله بن احمد (ج ۱ ص ۱۰۲).

وازهارون فروی^۱ روایت است که گفت: (از هیچ یک از اهل علم در مدینه و اهل حدیث نشنیدم مگر اینکه بر کسی که می‌گوید قرآن مخلوق است اعتراض و انکار می‌کردند و او را کافر قرار می‌دادند^۲).

و مانند اینکه کسی را که تقدیر و علم خداوند را قبل از به وقوع پیوستن حوادث را انکار می‌کند کافر قرار داده‌اند.

از ابن عباس^۳ روایت است که گفت: (سخن قدریه کفر است و سخن حروریه گمراهی و سخن شیعه هلاکت است^۳).

و از امام احمد روایت است که او گفت: (قدری کسی است که می‌گوید: خداوند چیز را تا وقتی انجام نشده نداسته است، این فرد کافر است^۴). و مانند اینکه بعضی از آنها کسی را که اصحاب پیامبر^۵ را ناسزا می‌گوید کافر قرار داده‌اند.

از شبر^۵ بن حارث روایت است که گفت: (هر کسی اصحاب پیامبر^۶ را ناسزا گوید که کافر است گرچه روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان کند که از مسلمانان است^۶).

و اوزاعی می‌گویند: (هر کسی ابوبکر صدیق^۷ را دشنام دهد از دینش مرتد شده و خون او حلال می‌باشد^۱).

(۱) او هارون بن موسی بن ابی علقمة عبد الله بن محمد فروی مدنی است در سال ۲۵۳ در حالی که حدود هشتاد سال سن داشت درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۵۶۹).

(۲) الشریعة للاجری (ص ۷۸).

(۳) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للکائنی (ج ۴ ص ۶۴۴).

(۴) السنة للنحلان (ص ۵۲۹).

(۵) شبر بن حارث بن عبدالرحمن بن عطاء بن هلال مروزی مقیم بغداد ابونصر حافی زاهد بزرگوار و مشهور است تفه و پیشوا بود در سال ۲۲۷ در هفتاد و شش سالگی درگذشت نگاه کنید تقریب (ص ۱۲۲).

(۶) الابانة الصغری لابن بطة (ص ۱۶۲).

وامام مالک می‌گوید: (کسی که صحابه پیامبر را ۷ دشنام دهد بهره ونصیبی در اسلام ندارد)^۲. پس نصوص واقوال سلف امت برجایز بودن کافر قرار دادن کسی که مرتکب عمل یا قولی باشد که انسان را کافر می‌کند بلکه کاف قراردادن کسی که نصوص برکفر او دلالت دارد از مهم‌ترین اصول عقیده سلف است حتی علما به کافر بودن کسی که کفار را کافر نمی‌داند یا در کفرشان شک دارد حکم نموده اند. بلکه قاضی عیاض اجماع را براین نقل نموده است او در ضمن سخن از کافر قراردادن کسی که اقوال را درست قرار دهد می‌گوید: (وگویند همه این کافر است زیرا اجماع است که کسی که فردی از نصارا و یهود را کافر نداند و یا از دین مسلمین جدا شود و یا در کافر قرار دادن آنها توقف کند یا شک کند کافر است)^۳.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه در طی سخن را حکم دشنام دادن اصحاب در آخر کتاب الصارم المسلول می‌گوید: (هر کسی که همراه با ناسزای خود به اصحاب ادعا کند که علی خداست و یا پیامبر علی بوده است بلکه جبریل در رسالت اشتباه کرده است پس در کافر بودن کسی که در کفر این توقف نماید شکی نیست)^۴.

و در مورد کسی که گمان می‌برد که اصحاب بعد از پیامبر ۷ به جز چند نفری که تعدادشان به ده نفر و اندی نمی‌رسد بقیه مرتد شده اند یا همه آنها فاسق شده اند پس در کفر چنین کسی نیز شکی نیست زیرا او آنچه را که قرآن در چند جا از قبیل خشنودی خداوند از اصحاب وستودن آنها تصریح کرده است تکذیب می‌کند بلکه کسی که در کافر بودن چنین فردی شک کند کفرش معلوم و مشخص است)^۵.

(۱) المصدر نفسه.

(۲) المصدر نفسه.

(۳) الشفاء بتعريف حقوق المصطفى ۷ للفاضی عیاض (۲۴۴).

(۴) الصارم المسلول علی شاتم الرسول ۷ (ص ۵۸۶).

(۵) المصدر نفسه (ص ۵۸۶-۵۸۷).

و شیخ محمد بن عبدالوهاب کافر قرار ندادن مشرکین و یا شک داشتن در کفرشان را از نواقض اسلام شمرده است و اجماع را بر این امر ذکر نموده است و می گوید: (سوم: کسی که مشرکین را کافر قرار ندهد یا در کافر بود نشان شک کند یا مذهب آنها را صحیح قرار دهد به اجماع کافر می شود^۱).

و با این خطرناک بودن کافر قرار ندادن کفار یا کسانی که نصوص بر کافر بودن آنها از اهل بدعت دلالت دارد معلوم و مشخص می شود اما مناسب است که در این مسئله رعایت شود که تکفیر مطلق مستلزم تکفیر فرد معین نیست زیرا گاهی مرد کفرا انجام می دهد و حکم کفرا به زبان می آورد اما تا وقتی شرایط تکفیر در حق او محقق نشود و موانع تکفیر از او منتفی نشود کافر نمی شود. و همان گونه که سلف از خطر کافر قرار ندادن کفار برخدا داشته اند و در این مورد سختی نشان داده اند همچنین در مقابل از کافر قرار دادن فرد معین به محض ارتکاب کفر قبل از اثبات حجت بر او برخدا داشته اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله بعد از اینکه اختلاف علمارا در کافر قرار دادن اهل بدعت ذکر نموده است می گوید: (تحقیق در این مورد این است که گاهی گفته کفر می باشد مانند گفتارهای جهمیه که می گویند: خداوند سخن نمی گوید و در آخرت دیده نمی شود اما برای بعضی مردم پوشیده می ماند که این کفر است مانند آن که سلف گفته اند هر کسی بگوید قرآن مخلوق است او کافر است.

و هر کسی بگوید: خداوند در آخرت دیده نمی شود او کافر است و فرد معین کافر قرار داده نمی شود تا وقتی بر علیه او حجت و دلیل اقامه نشود^۲).

(۱) مؤلفات الشیخ محمد بن عبدالوهاب القسم الخامس ص ۲۱۳) وانظر مجموعة التوحید (ص ۲۷) والجامع الفرید (ص ۲۷۷).

(۲) مجموع الفتاوی (ج ۷ ص ۶۱۹).

و آنچه که در این باب مناسب است رعایت شود این است که سلف وقتی بعضی از اهل بدعت را کافر قرار داده اند از باب تکفیر مطلق است و از آن لازم نمی‌شود که تمام و هر یک از افراد آن فرقه کافر قرار داده شود

و از این نیز سلف جهمی‌ها را کافر قرار می‌دهند زیرا از اسلام بن ابی مطیع روایت است که گفت: (جهمی کافر هستند).^(۱)

و از یزید^۲ بن هارون روایت است که گفت: (جهمی کافر هستند).

و از ربیع بن نافع^۳ روایت است که او جهمی‌ها را کافر قرار داده است.^۴

و از ابی زرع^۵ و ابی حاتم^۶ رازی روایت است که آنها گفتند: (جهمی کافر اند و رافضی‌ها اسلام را ترک کردند).^(۱)

(۱) تقدم تخريجه (۱).

(۲) یزید بن هارون بن رادان سلمی مولایشان ابو خالد واسطی است موثق و محقق و عابد بود در سال ۲۰۶ نزدیک نود سالگی درگذشت.

نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۶۰۶).

(۳) کتاب الرد علی الجهمیه لابی سعید الدارمی (ص ۱۱۱).

(۴) ربیع بن نافع ابو توبه حلبی مقیم طرطوس موثق و عابد بود در سال ۲۴۱ درگذشت نگاه کنید التقریب (ص ۲۰۷).

(۵) کتاب الرد علی الجهمیه (ص ۱۱۱).

(۶) او عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید بن فروخ ابو زرع رازی است امام حافظ و موثق مشهور است در سال ۲۶۴ در ۶۴ سالگی درگذشت

نگاه کنید تقریب التهذیب (ص ۳۷۳).

(۷) تقدمت ترجمته (ص ۱).

و در مورد تکفیر سلف قدریه را از شافعی حکایت شده که او قدریه را کافر قرار داده است^۲،
 و از ابراهیم^۳ بن طمام روایت شده که گفت: (قدریه کافر هستند).
 و از امام احمد روایت شده که گفت: (قدری کسی است که می گوید: خداوند چیز را تا وقتی
 انجام می شود ندانسته است، این فرد کافر است^۴).
 پس اینکه سلف قدریه و جهمییه را کافر قرار داده اند مقتضی این نسبت که هر جهمی
 و هر قدری کافر است و همچنین دیگر فرقه هایی که سلف آن را کافر قرار داده اند از تکفیر آن
 لازم نمی شود که افراد آن فرقه تک تک کافر باشند.
 شیخ الاسلام ابن تیمیهمی گوید: (با اینکه امام احمد تک تک افراد جهمییه را کافر قرار نداده
 و نه هر کسی را که بگوید جهمی است کافر قرار داده است و نه هر کسی را که با جهمییه در بعضی
 از بدعت های شان موافقت نموده کافر قرار داده است بلکه او پشت سر جهمییه که به عقیده خود
 دعوت می دادند و مردم را شکنجه می کردند و کسانی را که عقیده آنها را نمی پذیرد فتند به شدت

- (۱) انظر شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة للالكائي (ج ۱ ص ۱۷۸) ومختصر كتاب الحجة على تارك
 المحجة لنصر المقدسي تحقيق الشيخ
 محمد هارون رسالة جاعية مطبوعة على الالة الكاتبة (ج ۱ ص ۶۲۱).
 (۲) انظر شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي (ج ۴ ص ۷۰۷).
 (۳) ابراهيم بن طمام خراساني ابو سعيد ساكن نيشابود سپس مکه بود موثق است اما حديث غريب روایت
 می کند به خاطر اینکه مرجئه بود
 در مورد او سخن گفته شده است و گفته می شود او از عقیده ارجاء رجوع کرد، در سال ۱۶۸ درگذشت نگاه
 کنید تقریب التهذيب (ص ۹۰).
 (۴) انظر شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي (ج ۴ ص ۴۶۴).

مجازات می کردند نماز خوانده است و امام احمد و امثالی او آنها را کافر قرار نداده اند بلکه او معتقد بود آنها ایمان دارند و امامت آنها دروست است و برای آنها دعا می کرد^(۱).

و در جایی دیگر می گوید: (بعد از این همانا امام احمد برای خلیفه و کسانی دیگر که او را زده و زندان کردند دعا کرد و از خداوند برای آنها آمرزش خواست و آنها را به خاطر ظلمی که به او روا داشته بودند و به قولی که کفر بود دعوت می دادند حلال و معارف کرد سپس اگر آنها مرتد می بودند طلب آموزش برای آنها جایز نبود زیرا استغفار برای کفار طبق کتاب و سنت و اجماع جایز نیست و این اقوال و کارها از او و دیگر ائمه به صراحت می گوید که افراد و تک تک جهیمه که می گفتند قرآن مخلوق است و خداوند در آخرت دیده نمی شود کافر قرار نمی دادند^(۲).

اما اصل دوم ازدو اصلی که قول اهل سنت در کافر قرار دادن بر آن دو استوار است این است که:

منطبق شدن حکم به کفر برگزیده یا انجام دهنده معین به صورتی که شرایط تکفیر در حق او به طور کامل وجود داشته باشد و موانع تکفیر منتفی باشد.

همانا این اصل مرحله دوم ازدو مرحله نظر در حکم نمودن در مورد بدعت گذار یا غیر از او به کافر بودن یا کافر نمودن می نمایاند پس بعد از اینکه در اصل اول ضابطه افعالی که انسان را کافر می کند و کارهایی که انسان را کافر نمی کند و پس از آن جایز بودن اطلاق کفر مطلق بر کسی که چیزی از اموری که انسان را کافر می کند مرتکب شود را بیان کردیم وقت بررسی انطباق این حکم بر افراد معین نرسیده زیرا این بحث در این اصل وجود ندارد.

(۱) مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۷ ص ۵۰۸، ۵۰۷).

(۲) مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۱۲ ص ۴۸۹).

و آنچه در تر و هوش و بررسی این مسئله به آن دست یافته می‌شود این است که برفردی معین به محض ارتکاب بدعت یا گناهی که انسان را کافر می‌کند به کافر بودن حکم نمی‌شود تا وقتی در او شرایط تکفیر یافته نشود و موانع تکفیر منتفی نباشد.

بنا بر این ما این اصل را از طریق بررسی خواهیم کرد.

مسئله اول: این است که برفرد معین به کافر بودن حکم نمی‌شود تا وقتی در او شرایط تکفیر محقق نشود و موانع تکفیر منتفی نشود

مسئله دوم در بیان شرایط تکفیر و موانع آن.

در آنچه بیان خواهد شد این دو مسئله در پرتو مدلول نصوص و اقوال اهل علم تشریح خواهد شد.

اما مسئله اول: در اصل سابق در طی سخن از تکفیر مطلق

و اینکه از تکفیر مطلق تکفیر فرد معین لازم نمی‌شود به آن اشاره کند. و با توجه به اینکه این مسئله به این اصل نه اصل سابق نوبت به تفصیل سخن گفتن در آن فرا رسیده است.

پس ما می‌گوییم مسئله کافر قرار دادن فرد معین و اینکه برفرد معین به کافر بودن حکم نمی‌شود تا وقتی که حجت و دلیل از آنچه که نصوص و اقوال اهل سنت بر آن دلالت دارد بر او اقامه نشود.

آیات قرآنی دلالت می‌کند که خداوند تعالی هیچ یک از مخلوق خود را که مرتکب کفر و گناه شده‌اند عذاب نخواهد داد مگر بعد از رسیدن حجت و رسالت به آنها و این دلالت می‌کند که آنها نزد خداوند کافر نیستند زیرا اگر کافر می‌بودند آنها را عذاب می‌داد این فرموده الهی بو این مطلب دلالت دارد خداوند متعال می‌فرماید: [وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا] ترجمه: وما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روان سازیمه.

ابن کثیر می‌گوید: (خداوند از عدل خود خبر داده و اینکه او کسی را عذاب نخواهد داد مگر بعد از اقامه شدن حجت بر او با فرستادن پیامبران به سوی او^۱).

و خداوند متعال می‌فرماید: [کَلِمَا الْقِي فِيهَا فُوج سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالَُوا بَلَىٰ] ^۲ ترجمه: هر زمان که گروهی بدان انداخته می‌شود دوزخبانان از آنان می‌پرسید آیا پیغمبریم دهنده ای به میان شما نیامده است می‌گویند آری.

پس این آیه دلالت می‌کند که هیچ کسی به جهنم نمی‌رود مگر کسی که حجت بر او با فرستادن پیامبران اقامه شده است بنا بر این از هر گروهی از اهل جهنم پرسیده می‌شود که آیا بیم دهنده‌ای پیشتان نیامد؟ پاسخ می‌دهند بله. و امثال این آیه .

و خداوند متعال می‌فرماید: [رَسُولًا مَبْشُرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ] ^۳ ترجمه: ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده رسان و (کافران را به عقاب) بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی برخدا برای مردمان باقی نماند.

پس این آیه و امثال آن از آیه‌های دیگر دلالت می‌کند که خداوند تعالی بر هیچ عملی چه از اعمالی باشد که انسان را کافر می‌کند یا از اعمالی باشد که انسان را کافر نمی‌کند عذاب نمی‌دهد تا وقتی که به صاحب آن عمل حجت نرسیده باشد و لازم آن این است که هر کسی که عملی انجام دهد که آن عمل انسان را کافر می‌کند کافر نمی‌شود زیرا اگر کافر می‌بود خداوند او را به طور قطع عذاب می‌داد زیرا خداوند متعال فرموده است: [إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا] ^۴ ترجمه: شک نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می‌آورد.

(۱) تفسیر ابن کثیر (ج ۳ ص ۲۸).

(۲) سوره ملک آیه ۸، ۹.

(۳) سوره نساء آیه ۱۶۵.

(۴) سوره نساء آیه ۱۴۰.

و همچنین سنت بر آنچه قرآن دلالت دارد دلالت می کند که: که این طور نیست که هر کسی عملی انجام دهد از اعمالی که انسان را کافر می کند کافر شود بلکه خداوند و پیامبرش بعضی از افراد معین را به خاطر محقق نبودن شرایط تکفیر در حق آنها و منتفی بودن موانع آن معذور داشته اند.

گفته پیامبر ﷺ در آنچه مسلم در صحیح خود از حدیث ابوهریره روایت کرد بر این دلالت دارد: [والذی نفس محد بیده لا یسمع بی احد من هذه الامة یهودی، ولا نصرانی، ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به الا کان من اصحاب النار^۱] یعنی: سگوند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هیچ کسی از این امت چه یهود و چه نصرانی رسالت مرا نمی شنو و سپس می میرد و به آنچه من آورده ام ایمان نیاورده مگر اینکه از اهل جهنم است.

نووی در شرح این حدیث می گوید: (در این حدیث منسوخ شدن همه دینها با رسالت پیامبرمان ﷺ بیان شده و مفهوم آن دلالت می کند که هر کسی که دعوت اسلام به او نرسیده معذور است و این موافق با آن چیزی است که پیش تر در اصول بیان شد که طبق قول صحیح قبل از ورود شریعت حکمی نیست^۲)

من می گویم: پیامبر ﷺ در حدیث بعضی از افراد یهود و نصارا را که دعوت رسالت او را نشنیده اند معذور قرار داده آنها مستحق جهنم نیستند آن طور کسانی از یهود و نصارا که رسالت او را شنیده و به او ایمان نیاورده اند مستحق جهنم اند، و این دلالت می کند بر عدم جواز کافر قرار دادن فرد معین مگر بعد از اینکه شرایط تکفیر در حق او به صورت کامل یافت شود و موانع آن منتفی باشد. و یکی از آن رسیدن حجت و دلیل است.

و آنچه از سنت پیامبر ﷺ که این مطلب را تاکید می کند نیز واقعه هایی است که در محضر پیامبر ﷺ پیش آمده که بعضی افراد مرتکب کارهایی شده اند که انسان را کافر می کند ولی پیامبر ﷺ

(۱) صحیح مسلم کتاب الایمان باب وجوب الایمان بر سالة نبینا محمد ﷺ ج ۱ ص ۱۳۴ ح ۱۵۲.

(۲) شرح النووی علی مسلم (ج ۲ ص ۱۸۸).

آنهارا کافر قرار نداده است بلکه آنهارا به خاطر نادانی یا ناویلشان معذور دانسته است. لذ آن جمله حدیثی است که عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده است و می‌گوید: (لما قدم معاذ من الشام سجد للنبی ﷺ فقال: ما هذا یا معاذ؟ قال: اتیت الشام فوافیتهم یسجدون لاساقتهم وبطارقتهم فوددت فی نفسی ان نفعل ذلک بک فقال: رسول الله ﷺ فلا تفعلوا فانی لو کنت امرأ احداً ان یسجد لغير الله لامرت المرأة ان تسجد لزوجها^(۱)). یعنی: وقتی معاذ از شام آمد برای پیامبر ﷺ سجده کرد پیامبر فرمود: این چه کاری است ای معاذ؟ گفت به شام آمدم آنهارا دیدم که برای استعفاها و روحانیون خود سجده می‌کردند مرا پسند آمد که برای تو چنین کنیم پیامبر ﷺ فرمود: چنین نکنید زیرا اگر من کسی را دستور می‌دادم تا برای کسی از غیر خدا سجده کند زن را دستور می‌دادم تا برای شوهرش سجده کند. و آنچه بخاری از خالد بن زکوان از ربیع بنت معوذ روایت کرده که گفت: (جاء النبی ﷺ) فدخل حین بنی علی فجلس علی فراشی مجلسک منی، فجعلت جویریات لنا یضربن بالدف ویندبن من قتل من آبائی یوم بدر، اذ قالت احداهن: وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال: دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولی آن) یعنی: وقتی من عروسی شدم پیامبر وارد شد و بریستر من نشست همان گونه که تو در کنارم نشسته‌ای دخترانی از ما طلب می‌زدند و برای پدارنم که در روز بدر کشته شده بودند مرثیه خوانی می‌کردند ناگهان یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که می‌داند فردا چه خواهد شد، پیامبر فرمود: این را نگو و آنچه قبل از این می‌گفتی همان را بگو).

پس این دو واقعه هستند که صاحبان آنها در محضر پیامبر ﷺ مرتکب عمل شده اند که انسان را کافر می‌کند و با وجود این پیامبر ﷺ آنهارا کافر قرار نداد معاذ برای پیامبر ﷺ سجده کرد

(۱) عبدالله بن اوفی: علقة بن خالد بن حارث اسلمی، صحابی بود و از حدیبیه حضور داشت و بعد از پیامبر ﷺ زندگی کرد در سال ۸۷ درگذشت و او آخرین صحابی بود که در کوفه درگذشت تقریباً التهذیب (ص ۲۹۶).

(۲) تقدم تخريجه ص (۱).

وسجده برای غیر از خدا شرک بزرگی است که انسان را از دین خارج می‌کند^۱. اما وقتی این عمل از معاذ ۷ به خاطر تاویلی که کرده بود سرزد زیرا گمان برده بود که سجده از باب سلام و تعظیم است که انجام آن برای مخلوقات جایز است پیامبر ۷ او را کافر و گناهکار قرار نداد و بلکه فقط با بازداشتن او از این کار اکتفا نمود و برای او بیان کرد که سجده به جز برای خدا برای کسی دیگر جایز نیست و همچنین آن دختر وقتی در مورد پیامبر ادعا کرد که او غیب می‌داند پیامبر او را به خاطر این کار به خاطر نادانی‌اش کافر قرار نداد و بنا نهی کردن او اکتفا نمود با اینکه ادعای علم غیب برای غیر از خداوند کفر است^۲. پس این دلالت می‌کند که فرد معین به محض انجام کار کفرآمیز کافر نمی‌شود مگر بعد از اینکه در او شرایط تکفیر محقق شود و موانع کفر منتفی شود.

و همچنین اقوال اهل علم دلالت می‌کند که فرد معین کافر قرار داده نمی‌شود مگر بعد از ثابت شدن حجت بر او و تحقق یافتن شرایط تکفیر در او و منتفی شدن موانع آن.

ابن حزم می‌گوید: (سپس صحیح است که هیچ کسی کافر قرار داده نمی‌شود تا وقتی که امر پیامبر ۷ به او برسد پس هر کسی که امر پیامبر به او رسید و او ایمان نیاورد او کافر است، پس اگر به پیامبر ایمان بیاورد سپس معتقد باشد آنچه خداوند خواسته در مذهب یا در فتوایی و یا کاری بکند بدون اینکه در آن حکمی از پیامبر به او برخلاف آن چه عقیده دارد یا آنچه گفته یا عمل نموده رسیده باشد بر او اصلاً چیزی نیست تا وقتی که حکم پیامبر ۷ به او می‌رسد سپس اگر حکم پیامبر ۷ به او رسیده و نزد او صحیح و درست بود سپس اگر بنا بر اجتهاد با حکم پیامبر در آنچه جهت حق برای او در آن مشخص نشده حسن لغت کند او اشتباه‌کار و معذور

(۱) انظر مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام (ج ۱ ص ۷۴).

(۲) انظر الشرک ومظاهره لمبارک بن محمد المیلی (ص ۱۳۷).

است و یک پاداش به او می‌رسد همان طور که پیامبر ۷ فرموده است: (اذا اجتهد الحاکم فاصاب فله اجران وإن أخطأ فله اجر واحد)^۲.

یعنی هرگاه حاکم اجتهاد کرد و به راه درست دست یافت برای او دوپاداش است. وابن العربی^۳ رحمه الله می‌گوید: (همان طور که طاعات ایمان نامیده می‌شود، گناهان کفر نامیده می‌شوند، اما وقتی بر گناهان کفر اطلاق می‌شود منظور از آن کفری که انسان را از دین خارج می‌کند نیست).

پس نادان و اشتباه‌کار این امت اگر عملی از کفر و شرک انجام دهد که انجام دهنده آن مشرک یا کافر می‌شود به علت جهل و اشتباه معذور دانسته می‌شود، تا وقتی که حجتی که ترک کننده آن کافر می‌شود برای او به روشنی واضح شود که بر فردی چون او خلط نشود و یا اگر چیزی از ضروریات دین اسلام را انکار کند که امت بر آن اجماع قطعی نموده که هر مسلمانی بدون نظر و تأمل آن را می‌داند که از دین است^۴).

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: (این با اینکه من همیشه و هرکسی که با من هم‌نشینی کرده این را از من می‌داند من از همه مردم بیشتر دربار داشتن از اینکه فرد معینی به کافر بودن یا فاسق بودن گناهی نسبت داده شود هستم، مگر وقتی که دانسته شود که بر او حجت پیامبرانه‌ای که هرکسی با آن مخالفت کند گاهی کافر و گاهی فاسق و گاهی گناهکار می‌

(۱) تقدم تخريج هذا الحديث ص (۱).

(۲) الفصل فی الملل والاهواء والنحل لابن حزم (ج ۳ ص ۳۰۲).

(۳) او ابو بکر محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن احمد معروف به ابن العربی اندلسی است، حافظ مشهور و خاتم علمای اندلسی است و آخرین حفاظشان می‌باشد، به نسر و علم خیلی علاقه‌مند بود در سال ۴۶۸ به دنیا آمده و در اطراف شهر فاس سال ۵۴۳ فوت کرده، انظر وفيات الاعيان لابن خلكان (ج ۴ ص ۲۹۶-۲۹۷).

(۴) تفسير القاسمی اسمی (محاسن التاویل) (ج ۵ ص ۱۳۰۸، ۱۳۰۷).

شود اقامه شود. ومن اقرار می کنم که خداوند برای این امت اشتباهش را بخشیده و این شامل اشتباه درمسائل خبری گفتاری ومسائل عملی می باشد^۱.

و نیز می گوید: (وقتی این دانسته شد پس کافر قرار دادن فرد معینی از این جاهلان وامثال آنها طوری که براو حکم شود که از کفار است چنین اقدامی جایز نیست مگر بعد از اینکه حجت پیامبرانه که با آن مشخص می شود که اینها مخالفان با پیامبران هستند برای اقامه شود گرچه آن سخن وعقیده کفری باشد که درآن شکی وجود ندارد.

و این سخن درمورد تکفیر در مورد تمام افراد معین است با اینکه بعضی بدعتها از بعضی دیگر سخت تر است و بعضی از بدعت گذارها ایمانی دارند که بعضی دیگر از بدعت گذارها آن ایمان را ندارند پس هیچ کسی حق ندارد که فردی از مسلمین را کافر قرار دهد گرچه آن فرد اشتباه کرده باشد تا وقتی که حجت بر او اقامه شود ودلیل برای او روشن شود.

وهرکسی با یقین ایمانش ثابت است با شک از او زایل نمی شود بلکه زایل نمی شود مگر بعد از اقامه حجت وازبین بردن شبهه^۲.

وابن العز حنفی رحمه الله می گوید: (اقوال باطل تازه ایجاد شد حرام که شامل نفی آنچه پیامبر اثبات کرده واثبات آنچه پیامبر نفی کرده می باشد یا متضمن امر به آنچه پیامبر از آن نهی کرده یا نهی از آنچه پیامبر به آن امر نموده می باشد درآن حق گفته می شود ووعید وهشدار که نصوص برآن درآن مورد دلالت دارد بیان می شود و بیان کرده می شود که آن کفر است وهرکسی آن را بگوید کافر می شود وامثال این.

واما فرد معین وقتی گفته شود: آیا شما گواهی می دهید که او از اهل وعید و او کافر است؟ ما به این گواهی نمی دهیم مگر با امری که شهادت با آن جایز است زیرا بزرگترین گناه

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۳ ص ۲۲۹).

(۲) مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۱۲ ص ۵۰۰-۵۰۱).

وتجاوز این است که برفرد معین گواهی داده شود که خداوند او را نمی بخشد و بر او رحم نمی کند بلکه او را برای همیشه در جهنم می گذارد زیرا این حکم کافر بعد از مرگ است^۱)
 وابن نجیم^۲ حنفی از صاحب (کنز الدقائق^۳) رحمهما الله نقل کرده است که: (و بدان که حکم کسانی از اهل اهو که ما بیان کردیم با وجود اینکه از ابو حنیفه و شافعی ثابت شده که تمام بدعت گذاران اهل قبله کافر قرار داده نمی شوند مفهوم گفته آنها این است که خود آن عقیده کفر است و گوینده آن گوینده به کفر است گرچه او کافر قرار داده نمی شود بر اساس اینکه سخن او برآمده از اهلین تلاش او در طلب حق است^۴).

و هردو شیخ حسین^۵ و عبد الله^۱ فرزندان محمد بن عبد الوهاب رحمها الله در پاسخ سوالی که به آنها در مورد فرق بین تکفیر عمومی و تکفیر خصوصی چست گفته اند: (فرق بین عموم

(۱) شرح العقيدة الطحاوية ص ۰ ص ۳۴۰.

(۲) او شیخ زین الدین بن ابراهیم بن محمد مشهور به ابن نجیم یکی از ائمه احناف است او دارای رساله و حوادث و وقائعی در فقه حنفی از ابتدای کارش است در سال ۹۷۰ درگذشت نگاه کنید شذرات الذهب لابن العماد (ج ۸ ص ۳۵۷).

(۳) وی عبدالله بن احمد بن محمود نسفی ابو البرکات صاحب تالیفات نقیدی در فقه و اصول فقه است در شب جمعه ماه ربیع الاول سال ۷۰۱ هـ درگذشت نگاه کنید الدر الكامنه فی اعیان المائة الثامنة لابن حجر (ج ۲ ص ۳۵۲).

(۴) البحر الرائق شرح کنز الدقائق لابن نجیم الحنفی (ج ۲ ص ۳۷۱).

(۵) حسین بن شیخ محمد بن عبدالوهاب در درعیه به دنیا آمد در آن جا پرورش یافت نابینا اما دارای بنیش بزرگی بود در محضر پدرش درس خواند و دارای شناخت کاملی به اصول علم و فروعی آن گردید و او حلقه تدریسی داشت صدایش بلند و بسیار مستفید می نمود دارای فضائل زیادی بود عبادت گذار و دارای شهامت و وقار بود در سال ۱۲۲۴ در درعیه درگذشت نگاه کنید علما نجد للبسام (ج ۱ ص ۲۲۰).

وخصوص ظاهر است، پس تکفیر عمومی این است که همه مردم عالمشان و جاهلشان کسی که حجت بر او اقامه نشده کافر قرار داده شوند و اما تکفیر به خصوص این است جز کسی که حجت با رسالت که هرکسی با آن مخالفت ورزد کافر می شود بر او اقامه شده کافر قرار داده نشود، گهی حکم کرده می شود که اهل این آبادی کافراند حکمشان حکم کفار است اما حکم کرده نمی شود که هر فردی مشخصی از آنها کافر است^۲.

و شیخ حمد بن ناصر^۳ بن معمر می گوید: (و اما کسی که حالتش مانند حالت اهل جاهلیت باشد که توحید را که خداوند پیامبرش را با آن فرستاده و او با آن دعوت می داد نمی داند و شرک را که خداوند پیامبرش را فرستاد که از آن نهی می کرد و بر آن با مردم می جنگید نمی داند پس به چنین کسی مسلمان گفته نمی شود بلکه کسی که در ظاهر علمش شرک به خداست پس ظاهر او کفر است و برای او طلب آموزش کرده نمی شود و از جانب او صدقه داده نمی شود و ماحال او را به خداوند می سپاریم که رازها را آشکار می کند و آنچه را دلها پنهان می نمایند می داند و نمی گوئیم فیلانی در حالی که کافر بود مرد زیرا ما میان فرد معین فرق می گذاریم پس

(۱) عبدالله بن شیخ محمد بن عبد الوهاب در درعیه به دنیا آمد و در آن جا رشد کرد و از پدرش و دیگران فقه آموخت

و در تفسیر و عقاید و علوم عربی مهارت پیدا نمود و در عهد امام عبد العزیز بن محمد و فرزندش سعود و نوه اش عبد الله مرجع قضاء در عربستان سعودی بود ابراهیم پاشا بعد از تسلط بر درعیه او را به مرندان انداخت و او را به مصر فرستاد و او در آن جا درگذشت نگاه کنید الاعلام از زرکلی (ج ۴ ص ۱۳۱).

(۲) مجموعة الرسائل والمسائل النجدية (ج ۱ ص ۴۴).

(۳) حمد بن ناصر بن عثمان بن معمر تمیمی از دعوتگران توحید در آغاز نهضت بود در عیینه به دنیا آمد و رشد نمود. امام عبد العزیز بن محمد بن سعود او را برای مناظره به علمای مکه به آن جا فرستاد و او بر آنها غالب آمد در مکه درگذشت و در بیاضیه در سال ۱۲۵۵ هـ به خاک سپرده شد نگاه کنید الاعلام (ج ۲ ص ۲۷۴).

ما برفرد معینی به کفر حکم نمی‌کنیم زیرا ما حقیقت حال او و باطن امر او را نمی‌دانیم بلکه این چیزها به خداوند مربوط است^۱)

و مشایخ عبدالله و ابراهیم^۲ فرزندان شیخ عبداللطیف بن عبد الرحمن و سلیمان^۳ بن سحمان می‌گویند: «و مسئله تکفیر فرد معین مسئله معروفی است وقتی سخنی گفت که گفتن آن سخن کفر است پس گفته می‌شود: هر کسی چنین بگوید او کافر است اما فرد معین وقتی آنرا بگوید به کافر بودن او حکم نمی‌شود تا وقتی بر او حجتی اقامه شود که ترک کننده آن کافر می‌شود...»^۴.

و شیخ محمد صالح عثیمین می‌گوید: «و با این دانسته شد که گفتار و کردار گاهی کفر یا فسق می‌باشد اما از این لازم نمی‌آید که گوینده یا انجام دهنده آن کافر یا فاسق شود، یا به

(۱) مجموعة الرسائل والمسائل النجدية (ج ۵ ص ۶۴۰).

(۲) عبدالله بن عبداللطیف بن عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ فقیه و خطیب بود محل تولدش هفوف بود و مل و فانتش ریاض است او مرجع نجدی‌ها در امور دینشان بود و ادر سیاست آنها و جنگ‌هایشان شرکت جست و او به سخاوت مشهور بود و او پدر بزرگ مادر شاه فیصل است در سال (۱۳۴۰) درگذشت نگاه کنید الاعلام للزرکلی (ج ۴ ص ۹۹).

ابراهیم بن عبداللطیف بن عبدالرحمن آل الشیخ محل تولد و وفاتش در ریاض بود قضاوت ریاض از ساب (۱۳۲۱) ه تا وقتی که مرد به دست داشت او دارای رساله‌ها و فتواها و پاسخ‌هایی بر سؤالاتی در دین می‌باشد و جد آل ابراهیم در نجد است در سال (۱۳۲۹) ه درگذشت نگاه کنید الاعلام (ج ۱ ص ۴۸).

(۳) سلیمان بن سحمان بن مصلح بن حمدان نجدی دوسری است فقیه بود، شعرهای زیبایی داشت وی از علمای نجد بود در قریه سقا از توابع ابها به دنیا آمد و با پدرش در ایام فیصل ب ن ترکی به ریاض منتقل شد و از علمای آن توحید و فقه و لغت را آموخت در سال (۱۳۴۹) ه در ریاض درگذشت نگاه کنید الاعلام از زرکلی (ج ۳ ص ۱۲۶).

(۴) الدرر السنية فی الاجوبة النجدية (ج ۸ ص ۲۴۴).

خاطر منتفی بودن شرط تکفیر یا تفسیق است یا به خاطر وجود مانع شرعی که از آن باز می‌دارد^۱.

وبعد از ارائه ادله از نصوص کتاب و سنت و سپس ارائه اقوال اهل علم در گذشته و حال در این مسئله حجت در آن ظاهر شد و مشخص شد که به کافر بودن فرد معین فقط به انجام دادن چیزی از اموری که کفر اعتقادی یا عملی هستند حکم نمی‌شود مگر بعد از ثابت شدن حجت براو. والله اعلم.

و اما مسئله دوم و آن بیان شرایط تکفیر و موانع آن است.

این مسئله از باریکترین و خطرناکترین مسائل در بابا تکفیر است. زیرا در پرتو بررسی این مسئله حکم به کافر بودن فرد معین یا کافر نبودنش صادر می‌شود و این کار آسانی نیست و چه بسا در این مورد قدمها لغزیده‌اند و افرادی هلاک شده‌اند، و منشا اشتباه فرق نگذاشتن میان تکفیر مطلق که در نصوص و اقوال ائمه وارد شده و میان تکفیر فرد معین و رعایت نکردن موانعی که در حق فرد معین وجود دارد از حکم کردن به کفر براو باز می‌دارد گرچه عمل یا قولش کفر باشد همچنین که منتفی بودن شرطی از شروط تکفیر هم در حق آن شخص از حکم کردن به کفر مطلق بر آن شخص باز می‌دارد. بنابراین آگاه کردن به شرایط تکفیر و ذکر موانع آن بنا بر آنچه نصوص و اقوال ائمه دلالت دارد لازم است.

پس ما می‌گوییم: که شرایط تکفیر که تحقق آن در شخص معین بعد از اینکه عمل یا سخنی می‌گوید که انسان را کافر می‌کند واجب است تا بر او به کفر حکم شوند عبارتند از:

- (۱) عاقل و بالغ شدن:
- (۲) که سخن یا عملی را که انسان کافر می‌کند با اراده و اختیار او از او سرزده باشد.
- (۳) به او حجتی که او با مخالفت و ورزیدن با آن کافر می‌شود رسیده باشد.
- (۴) تاویل کننده نباشد.

(۱) القواعد المثلی فی صفات الله و أسمائه الحسنی (ص ۹۲).

پس کامل یافته شدنه این شرایط در حق شخص معین باید رعایت شود تا بر او حکم شود که کافر است.

و نبودن شرطی از این شرایط مانعی از نوانع تکفیر شمرده می‌شود اما شرط اول و دوم: شرط بودنشان میان عام و خاص مسلمین هنگام حکم نمودن بر فرد معینی به کفر یا به غیر آن مشهور است و در صورت نبود این شرط حکم ساقط می‌شود بنابراین در این دو شرط به اختصار سخن می‌گوییم:

اما شرط اول: و آن این است که فردی که بر او حکم می‌شود عاقل و بالغ باشد، ادله بر عدم مؤاخذة کوچک (کم سن) تا وقتی به بلوغ برسد و دیوانه تا وقتی به هوش بیاید دلالت می‌کنند از آن جمله گفته پیامبر ۷ است که فرمود: (رفع القلم عن ثلاث، الصبی حتی یبلغ، وعن النائم حتی یستيقظ، وعن المجنون حتی یفیک) ^۱ یعنی: سه نفر مرفوع القلم هستند بچه تا وقتی به بلوغ برسد، و خوابیده تا وقتی بیدار شود، و دیوانه تا زمانی که به هوش بیاید.

پس با این حدیث ساقط شدن تکلیف از اینها ثابت شد، بنابراین عملاً عقل و بلوغ را شرطی در حکم کردن بر فرد معین به کفر قرار داده‌اند پس اگر کفر از بچه یا دیوانه سربرزند اعتباری ندارد و آنها با آن کافر قرار داده نمی‌شوند.

ابن قدامه می‌گوید: «ارتداد به جز از عاقل صحیح نیست، اما کسی که عقل ندارد و دیوانه و کسی که عقل او با بیهوشی یا خوابیدن یا بیماری یا خوردن دارویی که خوردن آن جایز است از دست رفته اگر مرند شود، ردت او صحیح نیست و برای سخن او حکمی نیست بدون از

(۱) رواه ابوداود (ج ۴ ص ۵۸۸)، وابن ماجة (ج ۱ ص ۶۵۸)، والترمذی: انظر الترمذی مع التحفة (ج ۴ ص ۶۸۵) وقال: صحیح علی شرط مسلم، وواقفه الذعبی قال اللبانی فی الارواء (ج ۲ ص ۵) وهو كما قال فاق رجال، کلهم ثقات (إحجج بها مسلم بروایة بعضهم عن بعض وصححه ایضاً فی صحیح ابن ماجة (ج ۱ ص ۳۴۷).

اینکه در این مورد اختلافی داشته باشند ابن المنذر^۱ می‌گوید: علمایی که ما یاد داریم اجماع کرده‌اند که دیوانه اگر در حال دیوانگی مرتد شود مسلمان است بنابراینکه قبلاً مسلمان بوده است^۲.

اما شرط دوم: و آن این است که قول و فعلی که انسان را کافر می‌کند با اراده و اختیار شخص معین از او سرزده باشد. نصوص به معبر بودن این شرط و عدم مؤاخذه کسی که قول یا فعلی که انسان را کافر می‌کند از او به غیر اراده‌اش سرزده دلالت دارد مانند فردی که اجبار کرده می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید: [مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ]^۳

ترجمه: کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می‌شوند به‌جز آنکه وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌هایشان ثابت بر ایمان است - آری چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‌دارند خشم تند و تیز خدا گریبانگیرشان می‌شود و عذاب بزرگی دارند.

و مانند کسی که فکرش به خاطر شدت خوشحالی یا شدت ناراحتی یا ترس چنان بسته شده و کار نمی‌کند که نمی‌داند چه می‌گوید، و یا مانند این پس چنین فردی می‌مورد^۴ مؤاخذه قرار نمی‌گیرد، و حدیثی که مسلم در صحیح خودش از انس χ روایت کرده بر این دلالت دارد.

(۱) او ابوبکر محمد بن ابراهیم نیشابوری است، او فقیهی آگاه بود در مورد اختلاف علما کتابهایی تألیف کرد که مانند این کتابها کتابی تألیف نشده است در سال (۳۰۹ یا ۳۱۰) در مکه درگذشت نگاه کنید و فیات الاعیان از ابن خلکان (ج ۴ ص ۲۰۷).

(۲) المغنی (ج ۱۲ ص ۲۶۶).

(۳) سوره نحل آیه (۱۰۶).

(۴) انظر القواعد المثلی فی صفات الله وأسمائه الحسنی لابن عثیمین (ص ۸۹).

انس می گوید: (قال رسول الله ﷺ أشد فرحاً بتوبه عبده حين يتوب اليه من أحدكم كان على راحلته بأرضٍ فلاةٍ فانفلتت منه، وعليها طعامه وشرابه فأيس منها فأتى شجرةً فاضطجع في ظلها، وقد ايس من راحلته فبينما هو كذلك إذ هو بها قائمه عنده فأخذ بخطامها، ثم قال من شدة الفرح: اللهم أنت عبدى وأنا ربك، أخطأ من شدة الفرح^(۱) .

یعنی: پیامبر ﷺ گفت: البته خداوند از توبه بنده اش وقتی به سوی او توبه می کند بیشتر از فردی از شما خوشحال می شود که بر شترش در سرزمین خشک و بیابانی سوار بوده و شتر از پیش فرار کرد و غذا و آبش بر شتر بود و او از بدست آوردن شتر ناامید شده و به سوی درختی آمد و از سایه آن به پهلو دراز کشید درحالی که از شترش ناامید بود، دراین اثنا که او در این حالت بود ناگهان شتر را دید که در کنارش ایستاده مهارش را گرفت و سپس از شدت خوشحالی گفت: بار خدایا تو بنده ام هستی و من پروردگارت هستم، از شدت و فرط خوشحالی اشتباه کرد.

پس این ایه و حدیث دلالت کردند براینکه کسی که او چیزی که انسان را کافر می کند بدون اراده و اختیارش سرزد او معذور است، زیرا ایه دلالت نمود که در صورت اجبار انسان معذور است زیرا ایه دلالت نمود که در صورت اجبار انسان معذور قرار داده می شود و حدیث دلالت کرد که در صورت بسته شدن و کار نکردن فکر انسان معذور است بنابراین علما اراده و اختیار را در صحت حکم به کافر بودن فرد معین شرط قرار داده اند.

واجبار و کار نکردن فکر را دو مانع از موانع تکفیر قرار داده اند.

اما شرط سوم و چهارم:

این دو شرط را با کمی تفصیل و شرح ارائه می دهیم از این دو شرط تعلق و وابستگی بزرگی به آنچه ما در صدد بررسی آن هستیم یعنی: (کافر قرار دادن اهل بدعت) دارند زیرا بسیاری از اهل بدعت را سلف معذور دانسته و با اینکه آنها کفر انجام داده اند آنها را کافر قرار نداده اند به

(۱) رواه مسلم فی (کتاب التوبه، بالحض علی التوبه والفرح بها) (ج ۴ ص ۲۱۰۴ ح: ۲۷۴۷).

خاطر اینکه یکی از این دو شرط وجود نداشته است یا به آنها حجت نرسیده و یا آنها تاویل می کرده اند.

و نیز اعتبار این دو شرط برای صحت حکم به کافر قرار دادن چیزی است که روشن سلف با آن متمایز از دیگران است و سائر اهل بدعت این امتیاز را ندارند و آنها فقط به محض انجام دادن کفر فرد را کافر قرار می دهند بلکه عموم اهل بدعت به محض مخالفت فرد را کافر قرار می دهند همان طور که قبلاً گذشت^۱.

ومن گفتم که مذهب سلف با اعتبار کردن این دو شرط در کافر قرار دادن از دیگر مذاهب جداست. زیرا دو شرط اول و دوم اعتبار کردن آن مشهور است.

حتی اهل بدعت آن دو شرط را اعتبار می کنند.

و اینک مشروح سخن در مورد این دو شرط.

شرط سوم: قیام بودن دلیل بر شخص معین دلیلی که فرد با مخالفت آن کافر می شود.

و ایراد دلیل بر این شرط از کتاب و سنت و در سخن از مسئله اول که عدم جواز تکفیر فرد

معین تا وقتی در حق شرایط تکفیر محقق نشود و موانع آن منتفی نشود بود قبل از این بیان شد.

و دلایل آن جا به خاطر این مقدم شد که قیام حجت یکی از جمله شرایط تکفیر مورد نظر

است بلکه مهم ترین شرط آن است.

بنا بر این به دلایلی که آن جا ذکر نمودم اکتفا می کنم، و در اینجا بعضی از عبارات اهل علم

که دلالت بر ریشه دگر بودن این مسئله نزد آنها دارد را به دلایل قبلی می پیوندم سپس بعضی از

اقوال علمارا در بیان معنی قیام حجت و اینکه با چه چیزی حجت اقامه می شود ذکر می کنم

و بعضی دیگر از امور و تعلق به این مسئله که با آن حدود و ابعاد این مسئله مشخص می شود را

بیان خواهم کرد.

(۱) انظر ص (۱) من هذا الكتاب.

از اقوال اهل علم که دلالت بر شرط بودن قیام حجت بر کافر قرار دادن فرد معین بعد از اینکه چیزی از کارهایی که انسان را کافر می کند انجام داده دارد و اینکه عدم قیام حجت و دلیل از موانع کافر قرار دادن اوست می توان به اقوال ذیل اشاره کرد.

قول امام شافعی رحمه الله: «خداوند نامها و صفاتی دارد که نمی توان آن را نپذیرفت و هر کسی با آن مخالفت ورزد بعد از اینکه حجت و دلیل برای او ثابت شد همانا کفر ورزیده است و اما قبل از قیام حجت و دلیل، او به علت جهل و نادانی معذور دانسته می شود»^۱.

و نووی بعد از اینکه به کافر بودن کسی که زکات را انکار می کند حکم می نماید می گوید: «وهمینطور است در مورد هر کسی که چیزی را از آنچه که امت از امور دین بر آن اجماع نموده انکار کند وقتی که دانستن آن چیز مشهور و پخش باشد مانند نمازهای پنجگانه و ماه رمضان و غسل از جنابت و حرام بودن زنا و نکاح محارم و دیگر احکام مانند این مگر اینکه مردی باشد تازه مسلمان و حدود اسلام را نداند اگر او چیزی را بر اساس جهل و نادانی انکار کند کافر قرار داده نمی شود»^۲.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: «هر کسی به طور مطلق به خدا و پیامبرش ایمان داشته باشد و علم به اندازه ای که راه درست را برای او مشخص کند به او نرسیده باشد به کافر بودن او تا وقتی که حجت بر او اقامه نشود و حجتی که هر کسی با آن مخالفت ورزد کافر می شود حکم نمی شود زیرا بسیاری مردم در تفسیر و تاویل قرآن اشتباه می کنند و بسیاری از مفاهیم کتاب و سنت را نمی دانند و بر او اشتباه و فراموشی این امت مواخذه نمی شود و کفر محقق نمی شود مگر بعد از اینکه امر روشن و بیان شود»^۳.

(۱) فتح الباری لابن حجر (ج ۱۳ ص ۴۰۷).

(۲) شرح صحیح المسلم للنووی (ج ۱ ص ۲۰۵).

(۳) مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۱۲ ص ۵۲۴، ۵۲۳).

وابن قیم رحمه الله می گوید: «خداوند متعال هیچ کسی را عذاب نمی دهد مگر بعد از اینکه حجت و دلیل بر او اقامه شود همان طور که خداوند متعال می فرماید: [وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا] ترجمه: وما بر هیچ قوم و طائفه ای عذاب نازل نمی کنیم مگر اینکه قبل از آن فرستاده ای برای آنها بفرستیم.

خداوند متعال می فرماید: [رسلاً مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل] ترجمه: ما پیغمبران را فرستادیم تا (مومنان را یه ثواب) مژدهرسان و (کافران را به عقاب) بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند. و این در قرآن زیاد است که خبر می دهد که خداوند کسی را عذاب می دهد که پیامبریش او آمد و حجت برای او پیش واقامه شده است و او گناهکاری است که به گناه خود اعتراف می کند»^۳

و می گوید: به دوسبب انسان سزوار عذاب می شود یکی روی گردانی از حجت و نخواستن آن و عمل نکردن به آن و به مقتضای آن.

دوم عناد به حجت بعد از قیام آن و ترک خواستن اقتضای آن.

پس اول کفر اعراض و روی گردانی است و دوم کفر عناد است اما کفر جهل و نادانی با عدم قیام دلیل و قدرت نداشتن شناخت دلیل چیزی است که خداوند عذاب را از آن نفی نموده تا وقتی حجت پیامبران اقامه شود.^۴

(۱) سوره اسراء آیه ۱۵.

(۲) سوره نساء آیه ۱۶۵.

(۳) طریق الهجرة تبیین ص ۴۱۳.

(۴) المصدر نفسه (ص ۴۱۴).

ووقتی اعتبار شرط قیام دلیل بر فرد معین ثابت شد پس کافر قرار داده نمی شود مگر بعد از قیام حجت پس معنی قیام حجت چیست و حجت با چه چیزی قایم می شود؟ زیرا شناختن لازم است چون حکم به آن متعلق است.

وعلما در مورد آنچه که به وسیله آن حجت و دلیل بر فرد مشخص قایم می شود به دو قول اختلاف کرده اند. قول اول: وقتی حجت به شخص برسد و او آنرا طوری به فهمد که مقصد آنرا درک کند حجت بر او اقامه شده است.

و بسیاری از اهل علم این قول را گفته اند که می توان از ابن العربی و ابن القدامه و شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن القیم رحمهم الله را نام برد و کلام آنها به طور مشروح بیان خواهد شد.^۱

قول دوم: با رسیدن حجت به شخص حجت بر او اقامه شده گرچه آنرا نفهمد پس شرط قیام حجت فهمیدن آن نیست و بعضی از امامان دعوت از نوادگان شیخ محمد بن عبد الوهاب رحمهم الله و دیگران^۲ چنین گفته اند و این نظرا به شیخ محمد رحمه الله نسبت داده اند

اما در این سخن جای تامل است^۳ آنها می گویند: دلیل این قول این است کافرانی که خداوند پیامبر ﷺ را به سوی آنها فرستاد با شنیدن قرآن حجت بر آنها اقامه شده است با اینکه خداوند آنها را در آیه های زیادی به عقل نداشتن و نشنیدن^۴ متصف کرده است مانند اینکه خداوند متعال می فرماید: [ام تحسب ان أكثرهم یسمعون او یعقلون انهم الا كالانعام بل هم

(۱) انظر ص (۱) من هذا الكتاب.

(۲) از آن جمله شیخ اسحاق بن عبدالرحمان بن حسن آل شیخ است و او ذکر نموده که این قول بعض از ائمه دعوت است نگاه کنید رساله حکم تکفیر المعین والفرق بین قیام الحججه وفهم الحججه (ص ۹).

(۳) انظر رساله حکم تکفیر المعین والفرق بین قیام الحججه للشیخ اسحاق بن عبدالرحمان (ص ۱۳) و سیاتی تحقیق قول الشیخ محمد بن عبدالوهاب فی المسأله.

(۴) انظر المرجع السابق (ص ۹).

اضل سبباً^۱] ترجمه: آیا گمانی می‌بردی که بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند ایشان همچون چهار بیان هستند و بلکه گمرازه‌تر.

و دیگر آیه‌هایی که در این مورد آمده که دلالت می‌کند که حجت با رسیدن آن اقامه می‌شود و فهمیدن مخاطب شرط نیست.

و بعد از تامل هر دو قول آنچه به نظر من می‌آید این است که قول اول راجح است و آن این است که حجت بر شخص اقامه نمی‌شود مگر بعد از اینکه شخص آن را بفهمد زیرا بسیاری نصوص دلالت می‌کند که در صورت نفهمیدن احکام شرع فرد معذور است.

پس چگونه در مهم‌ترین و خطرناک‌ترین مسئله که مسئله تکفیر است معذور دانسته نمی‌شود. و اینک دلایلی که بر این مطلب دلالت می‌کند ارائه می‌شود. نخست: خداوند متعال در آخر سوره بقره می‌فرماید: [لا یکلف الله نفساً الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت ربنا لاتؤاخذنا ان نسینا او اخطانا^۲] ترجمه: خداوند به هیچ کس جزیه اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند هر کی کارا انجام دهد برای خود انجام داده و هر کی کار بکند به زیان خود کرده است.

پروردگارا اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ما را مگیر

پس خداوند متعال خبر داده است که هیچ کسی از این امت را مکلف نمی‌کند مگر به اندازه توانش سپس دعا و خواندن این است خداوند را حکایت نموده که امت دعا می‌کند که خداوند او را بر اثر فراموشی و اشتباه مواخذه نکند و آنچه در دعا ذکر شده است و نیز در صحیح مسلم ثابت است که خداوند متعال می‌گوید: [قد فعلت^۳] یعنی: همانا چنین کردم. پس آیه و حدیث دلالت می‌کند که خداوند این امت را بعد از نفهمیدن حجت به سه صورت معذور قرار داده است.

(۱) سوره فرقان آیه ۴۴.

(۲) سوره بقره آیه ۲۸۶.

(۳) تقدم تخریجه ص (۱).

صورت اول: خداوند خبر داده است که هیچ نفسی را مکلف نمی کند مگر به اندازه توانش، و نفهمیدن اگر همراه با روی گردانی نباشد از توان انسان نیست. و مکلف کردن انسان به نفهمیدن وقتی در توانش نیست.

مکلف کردن به چیزی است که در توان انسان نیست و خداوند اینگونه تکلیفی را نفی نموده است.

صورت دوم: خداوند کسی را که بداند و بعد فراموش کند معذور قرار داده است و وقتی نفهمیدن یعنی دانستن چیز! سپس هرکسی که اصلاً نفهمد از کسی که بفهمد و فراموش کند در معذور بودن در اولویت است.

صورت سوم: نفهمیدن نوعی اشتباه است همان طور که گفته می شود (خلافی در نفهمیدن مسئله اشتباه کرد) و آیه دلالت دارد که انسان در صورت اشتباه معذور است.

دوم اینکه خداوند متعال می فرماید: [وداود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم و کنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان و کلاً آتینا حکماً و علماً] ترجمه: و (یاد کن) داود و سلیمان را، هنگامی که درباره کشتزاری که گوسفندان مردمانی، شبانگاهان در آن چریده و تباهش کرده بودند داوری می کردند و ما شاهد داوری آنان بوده ایم قضاوت را به سلیمان فهماندیم و به هر یک از آن داوری و دانش آموختیم.

پس آیه دلالت می کند که داود در نفهمیدن این مسئله ویژه معذور است با اینکه داود با اینکه داود به علم داشتن و حکمت به طور عموم متصف است پس به طریق اولی اهل جهل و نادانی به نفهمیدن معذور شمرده می شوند.

سوم: از جمله آن چه که دلالت می کند حجت با جز با نفهمیدن آن اقامه نمی شود و کسی که نفهمد خداوند او را معذور دانسته است حدیثی است که امام احمد در مسند از پیامبر ۷ روایت

(۱) انظر مختار الصحاح (ص ۲۱۵).

(۲) سوره انبیاء آیه های ۷۸، ۷۹.

کرده که فرمود: (یکون يوم القيامة رجل اصم لا يسمع شيئاً، ورجل احمق، ورجل هرم، ورجل مات في فترة. فاما الاصم فيقول رب لقد جاء الاسلام وما اسمع شيئاً واما الاحمق فيقول: لقد جاء الاسلام والصبيان يحذفوني بالبرع واما الهرم فيقول: رب لقد جاء الاسلام وما اعقل شيئاً واما الذي مات في فترة فيقول: ربما اتاني لك رسول. فياخذ موثيقهم ليطيعنه فيرسل اليهم ان ادخلوا النار قال: فوالذي نفس محمد بيده لو دخلوها لكانت عليهم برداً وسلاماً).^(۱) یعنی: روز قیامت مردی کر که چیزی نمی شنود و مردی دیوانه و مردی پیر و مردی که در زمانی که پیامبری فرستاده نشده حاضر می شوند مرد کر می گوید: پروردگارا اسلام آمد و من چیزی نمی شنیدم و نادان می گوید: اسلام آمد و بچه ها دنبالم بودند و مرا با سرگین حیوانات می زند و اما پیر مرد می گوید: پروردگارا اسلام آمد اما من چیزی نمی فهمیدم و اما آن که در دورانی که پیامبری فرستاده نشده مرده است می گوید: پروردگارا از جانب تو پیامبری پیش من نیامد خداوند از آنها عهد می گیرد که از او اطاعت کنند و به سوی آنها می فرستد که داخل آتش جهنم روید. پیامبر فرمود: سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست اگر آنها داخل جهنم بروند برای آنها سرد و سلامت خواهد بود. پس این چهار نفر را خداوند متعال معذور دانسته است

اما کسی که نمی شنود یا در دورانی مرده که پیامبری فرستاده نشده است خداوند آنها را به خاطر نرسیدن حجت به آنها معذور قرار داده است زیرا اولی فاقد حسی که حجت را می رساند بوده و دومی چون حجت در زمانی او اصلاً وجود نداشته است و اما فرد احمق و دیوانه و پیر مرد نرسوده حجت به آنها رسیده ولی خداوند آنها را چون حجت را نفهمیده اند معذور قرار داده است و بنا براین آنها به نفهمیدن و تشخیص ندادن خود دلیل گرفته اند.

(۱) رواه الامام احمد في المسند (ج ۴ ص ۲۴)، قال ابن القيم (اسناده صحيح) ونقل تصحيحه عن الحافظ

عبدالحق الشيبلي انظر طريق الهجرة (ص ۲۹۷).

چهارم اینکه: نفهمیدن خطاب یا به خاطر درک نکردن مقصود از خطاب به طور کلی است، یا فهمیدن آن به صورتی که مقصود و منظور نیت و نصوص دلایل می‌کند که هر دو نوع معذور اند.

اما عذر به نوع اول: خداوند سه نفر را که در جدی که اکنون ذکر می‌شود معذور قرار داده است: (رفع القلم عن ثلاث: والنائم حتى يستيقظ وعن المجنون حتى يفيق^۱) سه نفر مرفوع القلم هستند بچه تا وقتی بالغ شود و فردی که خوابیده تا وقتی مه بیدار شود و دیوانه تا وقتی که به هوش بیاید. اینها به خاطر نفهمیدن و تشخیص ندادن مرفوع القلم هستند. شیخ محمد امین شنقیطی رحمه الله می‌گوید: (اما شرط بودن عقل در تکلیف علما در آن اختلافی ندارند زیرا کسی که خطاب و پیام را نمی‌فهمد تکلیف او معنی ندارد^۲).

اما عذر به نوع دوم: حدیث عدی بن حاتم^۳ (رضی الله عنه) بر آن دلالت می‌کند که می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد که [حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود^۴] ترجمه: تا وقتی که نخ سفید صبح از نخ سیاه شب برای شما نمایان می‌گردد. من ریسمان سیاه و ریسمان سفیدی آوردم و آن را زیر بالش خود گذاردم و من در شب به این ریسمان‌ها نگاه می‌کردم اما برایم مشخص نمی‌شد صبح فردا پیش پیامبر ۷ رفتم فرمود: (انما ذلك سواد الليل وبياض النهار^۱) همان آن سیاهی شب و سفیدی روز است.

(۱) تقدم تخريجه ص (۱).

(۲) انظر مذكرة اصول الفقه للشيخ محمد الامين (ص ۳۰).

(۳) عدی بن حاتم بن عبدالله بن سعد بن حشر طائی. ابو طریف صحابی مشهوری است و او از کسانی بود که در ایام ارتداد ثابت قدم ماند و در فتوحات عراق و جنگ‌های علی حضور داشت در سال ۶۸ در ۱۲۰ سالگی درگذشت. تقریب التهذیب (ص ۳۸۸).

(۴) سوره بقره آیه ۱۸.

ونیز از این حدیث ابن عمر است که می‌گوید: پیامبر ۷ روز جنگ احزاب فرمود: (لا یصلین احد العصر الا فی بنی قریظہ فادرك بعضهم العصر فی الطريق فقال بعضهم: لا نصلی حتی ناتیهم وقال بعضهم: بل نصلی لم یرد منا ذلك فذكر ذلك للنبی ۷ فلم یعنف واحداً منهم)^۲ یعنی: هیچ یک از شما نماز عصر را نخواند مگر در محل بنی قریظه و وقت نماز عصر در راه فرا رسید بعضی گفتند ما نماز نمی‌خوانیم تا وقتی که به بنی قریظه برسیم و بعضی گفتند بلکه ما نماز می‌خوانیم و پیامبر این را از ما نخواست و این ماجرا برای پیامبر ۷ بیان شد و او هیچ یک را توبیخ و سرزنش نکرد.

پیامبر ۷ در این دو حدیث کسانی را که در فهمیدن نص دچار اشتباه شده و آن را بر خلاف منظور پیامبر فهمیده بودند معذور قرار داده است اما اشتباه عدی بن حاتم در فهمیدن نص واضح است و اما تقسیم شدن اصحاب در فهمیدن گفته پیامبر ۷ که (هیچ یک از شما نماز عصر را نخواند مگر در محل بنی قریظه) شکی نیست که یکی از دو گروه در فهمیدن اشتباه کرده بودند زیرا حق یک چیز است و متعدد^۳ نمی‌شود پس اینکه پیامبر ۷ هیچ یک از دو گروه را سرزنش نکرد دلیلی است که او کسی را که در فهمیدن نص اشتباه کرده معذور قرار داده است.

- (۱) اخرجہ البخاری فی کتاب الصوم - باب قول الله تعالى (وكلوا واشربوا...) فتح الباری (ج ۴ ص ۱۳۳ ح ۱۹۱۶) و مسلم کتاب الصیام باب بیان ان الدخول فی الصوم یحصل لطلوع الفجر (ج ۲ ص ۷۶۶).
- (۲) اخرجہ البخاری فی کتاب المغازی باب مرجع النبی ۷ من الاحزاب فتح الباری (ج ۷ ص ۴۰۸).
- (۳) فقها و علمای اصول در این مسئله اختلاف کردند که آیا در یک قول مجتهدین است یا هر مجتهدی به حق رسیده است. صحیح این است که حق یک چیز است زیرا پیامبر ۷ فرموده است: وقتی که حاکم اجتهاد کرد و اشتباه کرد انظر تجریح الحدیث ص (۱) این حدیث تصریح می‌کند که میان مجتهدین بعضی اشتباه می‌کنند و بعضی به حق می‌یابند و این قول را موفق الدین ابن قدامه مقدسی در روضة الناظر (ج ۲ ص ۴۱۴) و شیخ امین شنیطی در مذکره اصول الفقه (ص ۳۱۲) ترجیح داده اند اما او گفته است: وداستان بنی قریظه دلالت می‌کند که گاهی همه در جمله به حق دست یافته اند چون پیامبر ۷ کسانی را که نماز عصر را قبا از

پنجم: مردم به خاطر نفهمیدن یکدیگر را معذور می‌دانند پس اگر چنانچه انسانی از انسانی دیگر بخواهد یا او را به امری دستور دهد آن فرد بهاو بگوید که: منظورت را نفهمیدم او آن فرد را معذور می‌داند و او را سرزنش نمی‌کند پس وقتی ثابت شد که مخلوق در صورت نفهمیدن فرد را معذور قرار می‌دهد. پس خداوند به این کار از دو جهت اولی تر است.

جهت اول: (از جهت عموم) شکی نیست که معذور قرار دادن مردم و بخشیدن آنها صفت کمال و ستوده‌ای است پس وقتی این ثابت شد هیچ صفت کمال و ستوده‌ای برای مخلوق وجود ندارد مگر اینکه آخریننده و خالق به آن اولی تر است و فرموده الهی بر این دلالت دارد که می‌فرماید: [ولله المثل الاعلیٰ^۱] و خداوند دارای صفات عالیه است.

جهت دوم: (از جهت خصوص) بخاری از پیامبر ۷ روایت کرده که فرمود: (ولا احد احب الله العذر من الله من اجل ذلك بعث المبشرين والمنذرین^۲) یعنی: هیچ کسی از خداوند عزرا بیشتر دوست ندارد به خاطر این خداوند مژده دهندگان و بیم دهندگان را فرستاده است.

ششم: اینکه استدلال به قول خداوند تعالی: [ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون^۳]

ترجمه:

رسیدن به بنی قریظه خوانده بودند اشتباه کافر قرار نداد و نه کسانی را که نماز را در بنی قریظه خوانده بود در حالی که پیامبر ۷ بر کار باطل سکوت نمی‌کند نگاه کنید مرجع سابق. من می‌گویم سکوت پیامبر ۷ از یکی از دو گروه که اشتباه کرده بود سکوت به معنی معذور دانستن است نه اقرار و تایید. و خداوند بهتر می‌داند.

(۱) سوره نحل آیه ۶۰.

(۲) رواه البخاری فی کتاب التوحید باب قول النبی ۷ لا شخص اغیر من الله فتح الباری (ج ۱۳ ص ۳۹۹ ح ۷۴۱۶).

(۳) سوره فرقان آیه ۴۴

و آیه هایی که به این معنی آمده اند که کفار با وجود قیام حجت بر آنها نفهمیده اند این استدلال جای تامل دارد زیرا این آیه و آنچه به معنی این آیه آمده است بر این دلالت ندارد که آنها حجت و پیام را نفهمیده اند بلکه این آیه دلالت می کند که آنها نفهمیده سپس روی گردانی کردند و اگر آنها پیام خداوند را برای آنها نفهمیده بودند خداوند آنها را معذور قرار می داد و آنها را نکوهش نمی کرد همان گونه که پیش از این، این مطلب بیان شد.

شوکانی در تفسیر آیه می گوید: (یعنی آنها در استفاده از آنچه می شنوند نیستند مگر مانند حیوانات که فهمیدن و عقل از آنها سلب شده است پس توای پیامبر به آنها امیدی داشته باش زیرا فائده شنیدن و عقل وجود ندارد گرچه آنها آنچه به آنها گفته می شود می شنوند و آنچه بر آنها تلاوت کرده می شود می فهمند اما وقتی از آن استفاده نمی کنند گویا اصلاً فاقد شنوایی و فهم هستند^۱)

پس بر این دلالت دارد که آنها می شنوند و می فهمند اما وقتی از آن به سبب روی گردانی استفاده نکرده اند مانند حیوانات شدند.

و نیز آن جمله آنچه که دلالت بر این می کند که خداوند وقتی بعضی از کافران و منافقان را به این اوصاف توصیف نموده این امر دال بر این نیست که آنها پیام خداوند را نفهمیده اند خداوند برای اهل کتاب گواهی به علم و دانستن داده و گواهی داده که آنها چنان پیام خدا را می شناسند که فرزندان خود را می شناسند همان طور که در فرموده الهی آمده است [الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم وإن فریقاً منهم لیکتبون الحق وهم یعلمون^۲] ترجمه: آنان که بدیشان کتاب داده ایم او را می شناسند بدان گونه که پسران خود را می شناسند و برخی از آنان بی گمان حق را پنهان می دارند در حالی که می دانند.

(۱) تفسیر فتح القدر للشوکانی (ص ۷۸ ج ۴).

(۲) سوره بقره آیه ۱۴۴

و در وصف یهود گفته است: [وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ].^۱

ترجمه: و هنگامی که از طرف خداوند کتابی به آنان رسید که تصدیق کننده چیزهایی بود که با خود داشتند و آنرا شناختند و به (صدق محتوایش) پی بردند ولی بدان کفر ورزیدند و قبلاً (هنگامی که با مشرکان به جنگ و با نزاع لفظی برمی خواستند می گفتند که خدا ایشان را با فرستادن آخرین پیامبری که کتابشان بدان نوید داده یاری خواهد داد و) و امید فتح و پیروزی بر کافران را داشتند پس لعنت خداوند بر کافران باد.

سپس در بعضی آیه‌ها خداوند اهل کتاب را متصف نموده که نمی فهمند مانند اینکه می فرماید: [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] (۵۷) وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ].^۲

ترجمه: ای مؤمنان کسلی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می کنند و به بازی می گیرند از خدا بترسید اگر مؤمنان (راستین واقعی) هستی و هر وقتی شما برای نماز فرا می خوانید آنها آنرا (نماز را) مسخره و عیب جوئی می کنند، این بدان علت است که آنها تعقل نمی کنند.

و خداوند یهودیان را در نفهمیدن تورات و استفاده نکردن از آن به خر تشبیه داده اس، آنجا که می فرماید: [مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ].^۳

(۱) سوره بقره آیه (۸۹).۰

(۲) سوره مائده آیه (۵۷-۵۸).

(۳) سوره جمعه آیه (۵).

ترجمه: کسانی که تورات بدیشان واگار گردید ولی بدان عمل نکردند وحق آنرا ادا نمودند به درازگوشی می مانند که کتابهایی را بر می دارد (ولی از محتوای آنها خبر ندارد) مردمانی که ایت خدا را تکذیب می دارند بدترین مثال را دارند.

میمون بنمهران می گوید: خر نمی داند که آنچه بر پشت آن هست کتاب هستند یا زباله پس یهود اینچنین هستند^۱.

وابن کثیر می گوید: «خداوند یهودیانی را که تورا ذات به آنها داده شد و بار آن بر آنها گذاشته شد تا به آن عمل کنند سپس آنها به آن عما نکردند نکوهش و مذمت کرده و در این مورد آنها را به ثال خر تشبیه داده که کتابهایی چند بر شت دارد یعنی مانند خراست وقتی کتابی چند بر آن گذارده شود که نمی داند که چه در آن هست پس خر آن را حمل می کند و نمی داند که بر آن چه هست و همچنین اینها در حمل کردن کتابی که به آنها داده و آنرا به طور لفظی حفظ کرده اند و به دنبال فهمیدن آن نبوده اند و به مقتضای آن عمل نکرده اند بلکه آن را تاویل کرده و تحریف کرده و تغییر داده اند پس آنها حالتشان از خر بدتر است زیرا خر فهمی ندارد و اینها فهم دارند که از آن کار نگرفته اند»^۲.

پس این دلالت می کند که خداوند اهل کتاب را توصیف نموده که نمی فهمند و آنها را ثدر نفهمیدن کتاب به خر تشبیه داده است. این امر بر این دلالت نمی کند که آنها خطاب و پیام و حجت خدا را نفهمیده اند زیرا قبلاً بیان شد که خداوند خبر داد که آنها کتاب را می شناسند همانطور که فرزندان خود را می شناسند و آنها مستحق این مذمت شده اند چون از پذیرفتن حجت بعد از فهمیدن آن، روی گردانی کرده اند. و همچنین خداوند از مشرکین عرب خبر داده که دلالت می کند که آنها حجت و رسالت را نفهمیده اند خداوند متعال می فرماید: [وَعَجِبُوا أَنْ

(۱) تفسیر فتح القدر للشوکانی (ج ۵ ص ۲۲۵).

(۲) تفسیر ابن کثیر (ج ۴ ص ۳۶۴).

جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴) أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ^۱!

ترجمه: در شگفتند از اینکه بیم دهنده‌ای از خودشان به‌سویشان آمده‌است و کافران می‌گویند این جادوگر بسیار دروغگویی است، آیا او به‌جای این همه خدایان به خدای واحدی معتقد است، واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است.

پس این کلمه از زبان کسی بیرون نمی‌آید مگر کسی که حقیقت رسالت پیامبر ﷺ را به‌طور کامل شناخته است زیرا آنها می‌دانستند که معنی (لا اله الا الله) یعنی دوانداختن تمام خدایان و معبودان باطل از قبیل بت‌ها و درختان، و (لا اله الا الله) یعنی اخلاص عبادت برای خداوند یگانه که شریکی ندارد اما آنها از پذیرفتن آن اعراض کرده‌ند.

پس وقتی اینها از حجت خدا اعراض کردند همانگونه که کسانی که قبل از آنها بودند اعراض کرده بودند آنها را به چیزی توصیف کرد که هر اعراض کننده‌ای از حجت او را به آن توصیف می‌کند که آنها نمی‌شنوند و نمی‌فهمند و آنها را به خاطر روی گردانی آنها به چهارپایان تشبیه داده است زیرا از علم و دانایی خود استفاده نکردند.

بنابراین می‌فرماید: [أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا]^۲.

ترجمه: آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان (چنانکه باید) می‌شنوند یا می‌فهمند؟! (نه! آنان تفکر و تعقل ندارند) ایشالان همچون چهارپایان هستند و بلکه گمراهتر.

و این نیست مگر به‌خاطر اینکه آنها از حجت خداوند بعد از فهمیدن آن اعراض کردند.

(۱) سوره ص آیه (۴-۵).

(۲) سوره فرقان (۴۴)

و خداوند از همه اینها در یک جعا از کتابش خبر داده است و می‌فرماید: [حم (۱) تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ (۲) كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ] ۱.

ترجمه: حم (این کتابی است که) از طرف خداوند بخشایشگر مهروز نازل شده است، کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که با زبان عربی است، برای قومی است که اهل دانش باشند قرآن بشارت دهنده و ترساننده است ولی اکثر آنان روی گردانند و این است که هیچ نمی‌شنوند.

نخست خداوند آنها را به (قومی که می‌دانند) یعنی معانی کتاب را می‌دانند توصیف کرده است.

زمخشری در معنی (لقوم یعلمون) می‌گوید: «یعنی برای قومی عرب که آیات مفصل و روشنی که بر آنها به زبان عربی روشن آنها که بر آنها چیزی مبهم نمی‌ماند نازل شده را می‌دانند» ۲.

وشوکانی می‌گوید: «یعنی معانی آن را می‌دانند و می‌فهمند و آنها اهل زبان عربی هستند» ۳. سپس خداوند از اعراض آنها بعد از علم خبر داده و فرموده است: [فأعرض أكثرهم]. سپس آنها را بنابر روی گردانی آنها بعد از دانستن به نشنیدن توصیف کرده است. و نیز از این مورد توصیف کردن خداوند منافقین را به اینکه (آنها قومی هستند که نمی‌فهمند) به سبب اینکه از کلام خدا روی گردانی می‌کنند خداوند متعال می‌فرماید: [وَإِذَا مَا

(۱) سوره فصلت آیه (۱-۴).

(۲) تفسیر الکشاف للزمخشری (ج ۳ ص ۴۴۱).

(۳) تفسیر فتح القدير للشوکانی (ج ۴ ص ۵۰۵).

أَنْزَلَتْ سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ[۱].

ترجمه: وهرگاه آنان سوره‌ای نازل گردد بر خمی به برخی می‌نگرند آیا کسی شمارا می‌بیند آن وقت بیرون می‌روند از آن‌جا که قوم بی‌دانش و نفهمی هستند خداوند دل‌هایشان را (از حق) گردانیده است.

پس با این روشن شد که وقتی خداوند مشرکین را به نشنیدن و نفهمیدن متصف نموده و آنها را به چهارپایان تشبیه داده است دلالت بر این نمی‌کند که آنها حجت خداوند تعالی را نفهمیده‌اند، بلکه به خاطر این آنها را چنین توصیف کرد که از حجت بعد از فهمیدن آن اعراض کرده‌اند.

ابن قیم می‌گوید همانگونه که قبل از این نقل شد که: به خاطر دو سبب انسان مستحق عذاب می‌شود:

یکی اعراض از حجت و نخواستن آن و عمل نکردن به مقتضای آن است.

دوم: عناد و کینه بعد از حجت بعد از قیام آن و ترک اراده مقتضای آن، پس اولی کفر اعراض است و اما کفر جهل با عدم قیام حجت و قدرت شناخت آنرا نداشتن چیزی است که خداوند عذاب را از آن نفی کرده تا وقتی حجت پیامبران قایم شود^۲.

واضافه بر دلایلی که من ذکر کردم، اقوال اهل علم که برگرفته شده از کتاب و سنت است و کسانی که سخن‌های آنان میان امت ارج نهاده می‌شود این مسئله را تاکید می‌کند که حجت اقامه نمی‌شود مگر با فهمیدن آن.

ابن العربی می‌گوید: «جاهل و اشتباه‌کار از این امت از عملی از کفر و شرک انجام داد که انجام دهنده آن کافر و مشرک می‌شود او با جهل و اشتبه معذور دانسته می‌شود، تا وقتی که

(۱) سوره توبه ایه (۱۲۷).

(۲) طریق الهجرة تبیین (ص ۴۱۴).

حجتی که ترک کننده آن کافر می شود برای او به طور واضح و روشن بیان شود که بر فردی چون او مشتبه نمی شود و کسی که چیزی راغ انکار می کند که امت به طور قطع به آن اجماع کرده است که هریک از مسلمین آنرا بدون نظر و تامل می شناسد که از دین است»^۱.

و ابن قدامه بعد از اینکه گروهی از سلف را ذکر کرده که بعضی از امور حرام را با تاویل حلال قرار داده اند و کافر قرار داده نشده اند، می گوید: «پس در مورد کسانی که مانند آنها هستند حکم آنها بیرون کرده می شود، و همچنین هر جاهل و نادانی به چیزی که ندانستن آن ممکن است به کافر بودن حکم نمی شود تا وقتی که این را بداند و شبهه از او زایل شود و او آنرا بعد از آن حلال بداند،»^۲.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: «و همچنین اقوالی که گوینده آن کافر می شود، بسا وقت اینطور می شود که فرد را نصوصی که موجب شناخت حق می شوند نرسیده است، یا گاهی به او رسیده اما نزد او ثابت نیست یا نمی تواند آنرا بفهمد و یا اینکه شبهه هایی برای او پیش آمده که خداوند او را به خاطر آن معذور قرار می دهد پس هر سی از مؤمنین که در طلب حق کوشش نموده و اشتباه کرده است خداوند متعال اشتباه او را می بخشد هر کس که می خواهد باشد. این باوری است که اصحاب پیامبر ۷ و توده ائمه اسلام بر آن بوده اند»^۳.

و نیز می گوید: «پس هیچ فردی حق ندارد که یکی از مسلمین را کافر قرار دهد گرچه آن مسلمان دچار اشتباه شده باشد تا وقتی حجت بر او اقامه شود و برایش روشن و واضح شود و کسی که ایمانش به یقین ثابت است با شک زایل نمی شود بلکه ایمان از او زایل نمی شود مگر بعد از اقامه حجت و ازاله شبهات»^۴.

(۱) نقلاً عن تفسیر القاسمی المسمی (محاسن التأویل) (ج ۵ ص ۱۳۰۸، ۱۳۰۷).

(۲) المغنی لابن قدامه (ج ۱۲ ص ۲۷۷).

(۳) المسائل المادینه لشیخ الاسلام ابن تیمیه (ص ۶۶) و مجموع الفتاوی (ج ۲۳ ص ۳۴۶).

(۴) مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه (ج ۱۲ ص ۵۰۱).

ومی‌گوید: «هرکسی با خدا و پیامبرش به‌طور مطلق ایمان داشته باشد و به او علم به این اندازه نرسیده که راه درست‌را برای او روشن نماید به کافر بودن او حکم نمی‌شود تا وقتی حجت بر او اقامه شود حجتی که هرکسی با آن مخالفت ورزد کافر می‌شود، زیرا بسیاری از مردم در تاویل قرآن اشتباه می‌کنند، و بسیاری از معانی کتاب و سنت‌را نمی‌دانند و این امت به خاطر اشتباه و فراموشی مؤاخذه نمی‌شود و کفر ثابت نمی‌شود مگر بعد از ایمان»^۱.

و ابن قیم می‌گوید: «قیام حجت به اعتبار اختلاف زمان‌ها و مکان‌ها و افراد فرق می‌کند پس گاهی حجت بر کفار در زمانی اقامه می‌شود و در زمانی دیگر نه، و در منطقه و جایی و جایی دیگر نه همانگونه که حجت گاهی بر شخص اقامه می‌شود و بر شخصی دیگر یا به خاطر عقل نداشتن و نفهمیدن و تشخیص ندادن او مانند بچه و دیوانه.

یا اینکه به خاطر نفهمیدن پیام حجت اقامه نمی‌شود مانند کسی که پیام‌را نمی‌فهمد و مترجمی حضور ندارد که برای او ترجمه کنند پس چنین کسی به منزله کافر است که چیزی نمی‌شنود و نمی‌تواند بفهمد و این یکی از چهار نفری است که روز قیامت خداوندرا می‌گویند که حجت پیش ما نیامده است»^۲.

و شیخ جافظ حکمی بعد از سخن از اهل بدعت‌هایی که انسلان‌را کافر می‌کند از قبیل جهیمیه و قدریه می‌گویند: «... اما از اینها افرادی هستند که کافر بودنشان قطعی است، بلکه او نسبت به دین بیگانه و از سرسخت‌ترین دشمنان آن است، و گروهی دیگر از اینها هستند که فریب خورده‌اند مسئله برای آنها مشتبه و خلط شده است به کافر بودن اینها بعد از اقامه حجت بر آنها و الزامشان حکم کرده می‌شود»^۳.

(۱) مصدر سابق (ج ۱۲ ص ۵۲۳-۵۲۴).

(۲) طریق الهجرة (ص ۴۱۴).

(۳) معارج القبول (ج ۲ ص ۶۱۷).

پس اقوال اهل علم بر آنچه دلالت می‌کند که نصوص دلالت می‌کنند که حجت بجز با فهمیدن آن اقامه نمی‌شود، و تکفیر بجز بعد از بیان و توضیح اقامه نمی‌شود.

تحقیق قول شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب در مسئله فهمیدن حجت: مسئله تکفیر از مسائلی است که شیخ محمد بن عبدالوهاب به تحقیق در آن مشهور است، بنابراین رساله‌ها و عبارات‌ها و فتوای‌ها نقل شده از شیخ در این مسئله زیاد است طوری که اگر جمع کرده شود به چندین جلد می‌رسد و از آنجا که کلام شیخ در مسئله تکفیر در هر جایی از کتاب‌ها و رساله‌هایش بنا بر احوال مختلف بر حسب حالات مخاطبین آن کتاب‌ها و نامه‌ها از نظر گستردگی دانش و کمی آن و بر حسب حالات مؤثر در حکم در مسئله تنزل می‌یابد.

این مطلب به اختلاف بررسی کنندگان کتاب‌هایش بعد از او در ارائه رای شیخ در مسئله فهمیدن حجت انجامیده است، و این از مهم‌ترین و خطرناکترین مسائل تکفیر است که مسائل دیگر بر آن بنا می‌شود. بنابراین بعضی از اهل علم از کسانی که شاگرد کتاب‌های شیخ هستند و پرچم دعوت‌زرا بعد از او به دست گرفته‌اند به این باورند که شیخ برای قیام حجت فهمیدن حجت را شرط قرار نمی‌دهد بلکه هر وقت حجت به شخص رسید بر او قایم شده گرچه آن را نفهمیده باشد و از بعضی از سخن‌های شیخ به این استدلال کرده‌اند.

ویکی از این علما که این رأی را دارد شیخ علامه اسحاق بن عبدالرحمن بن حسن آل‌الشیخ^۱ رحمهم الله جمیعاً است.

(۱) شیخ محدث اسحاق بن عبدالرحمن بن حسن بن الشیخ محمد بن عبدالوهاب در سال (۱۲۷۶) در شهر ریاض بیه دنیا آمد و در آنجا در خانه علم و صلاح به خوبی رشد کرد و طلب علم را شروع نمود و از برادرش شیخ عبداللطیف درس می‌گرفت و وقتی آل رشید بر ریاض غلبه پیدا کردند او به هند در سال (۱۳۰۹) کوچ کرد و درس خود را آنجا تکمیل کرد، و از علما بزرگ زمان خود در اصول و فروع گردید، سپس در حکومت آل رشید به ریاض بازگشت و برای تدریس نشست و فتوادادن را به عهده گرفت و خداوند به

این مطلب از شیخ در رساله‌ای که فقط آنرا در مورد این مسئله به نام (حکم تکفیر المعین والفرق بیان قیام الحجّة وفهم الحجّة). ذکر شده است او بعد از نقل بعضی عبارات‌ها از شیخ در این مسئله می‌گوید: (این سه جا است که در آن ذکر می‌شود که حجت با قرآن اقامه شده برهرکسی که به او قرآن رسیده و آنرا شنیده است گرچه آنرا نفهمیده باشد).^۱

وقوی‌ترین دلیلی که از آن استدلال می‌شود که شیخ فهمیدن حجت را شرط نمی‌داند سخن خود شیخ است که در یکی از نامه‌هایش آمده است که: «به برادران سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته، آنچه شما از کلام شیخ^۲ ذکر کردید که هرکسی فلان و فلانرا انکار کند و حجت بر او اقامه شود، و شما در مورد این طاغوت‌ها و پیروانشان شک دارید، آیا حجت بر آنها قایم شده، این عجیب است چگونه شما در آن شک می‌کنید و درحالی که من بارها آنرا برای شما توضیح داده‌ام پس کسی که حجت بر او قایم نشده کسی است که تازه اسلام آورده و کسی است که در صحرا رشد نموده یا در مسئله پوشیده‌ای مانند صرف و عطف باشد پس او کافر قرار داده نمی‌شود تا وقتی بداند، و اما اصول دین که خداوند آنرا واضح نموده در کتابش بیان کرده است همانا حجت خدا قرآن است، اما اصل اشکال این است که شما بین قیام حجت و بین فهمیدن آن فرق نمی‌گذارید بیشتر کافران و منافقان مسلمان حجت خدا با اینکه بر آنها اقامه شده نفهمیده‌اند همانطور که خداوند متعال می‌فرماید: [ام تحسب أن اکثرهم یسمعون أو یعقلون إن هم إلا کالأنعام بل هم أضل سبیلاً]^۳

وسیله علم او مردم را بهره‌مند ساخت در سال (۱۳۱۹) در ریاض درگذشت. نگاه کنید علماء نجد از بسام (ج ۱ ص ۲۰۵).

(۱) حکم تکفیر المعین للشیخ اسحاق بن عبدالرحمن (ص ۱۳).

(۲) او شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله است، و کسانی که شیخ‌انان را با نامه‌اش مورد خطاب قرار داده از او در مورد بعضی عبارات‌های نقل شده از کلام شیخ الاسلام در مسئله قیام حجت سؤال کرده بودند.

(۳) سوره فرقان آیه (۴۴).

ترجمه: آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان (چنانکه باید) می‌شنوند یا می‌فهمند (نه آنان تفکر و تعقل ندارند) ایشان همچون چهارپایان هستند بلکه گمراهتر.

وقیام حجت و رسیدن آن یک نوع است و بر آنها قائم شده و فهمیدن آن نوعی دیگر است و حجت با رسیدن به آنها بر آنها قائم گرچه آنرا نفهمند...^۱.

و در حقیقت این عبارت از شیخ محمد ممکن است از آن فهمیده شود که او فهمیدن حجت را در قیام آن بر شخص شرط نمی‌داند بلکه این ظاهر کلام او است. اما تبارت های دیگری از او آمده که دلالت می‌کند که او فهمیدن حجت را قبل از کافر قرار دادن شرط می‌داند. او در نامه‌اش برای شریف می‌گوید: «و وقتی ما کسی را که بتی را می‌پرستند که بر گنبد عبدالقادر است و بتی را می‌پرستد که بر قبر احمد بدوی و امثال آنها است را به خاطر جهل و نادانی‌اشان و به خاطر اینکه کسی نیست که آنها را آگاه کند کافر قرار نمی‌دهیم^۲. پس چگونه ما کسی را که به خدا شرک نورزیده به خاطر اینکه به سوی ما هجرت نکرده و آنها را کافر قرار نداده و جنگ نکرده است کافر قرار می‌دهیم با خدایا تو پاک هستی این بهتان بزرگی است^۳، پس گفته شیخ اینجا (ه خاطر نادانی‌اشان و به خاطر اینکه کسی که آنها را آگاه کند) و در بعضی نسخه‌ها آمده (نبود کسی که آنها را بفهماند) نص صریحی از او رحمه الله است که نفهمیدن حجت را در قیام حجت شرط قرار می‌دهد و اگر نه معلوم است اینهایی که او از آنها نام برده در

(۱) الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیه (ج ۹ ص ۹۰) و مجموعة الرسائل النجدیه (ج ۵ ص ۶۳۹)، و حکم تکفیر

المعین والفرق بین قیام الخحجة وفهم الحجة للشیخ اسحاق بن عبدالرحمن (ص ۱۵).

(۲) در بعضی از منابع این نامه آمده است (نبود کسی که آنها را بفهماند) همانگونه که در چاپ (ابابطین)

چنین است شیخ صالح الاطرم و محمد الدویش در تحقیق این رساله به این امر آگاه کرده‌اند.

(۳) فتاوی و مسائل الشیخ محمد بن عبدالوهاب جمع صالح الاطرم و محمد الدویش (ص ۱۱) (وهو مطبوع

فی آخر القسم الثالث من مؤلفات الشیخ).

سرزمینی اسلامی زندگی می‌کنند و قرآن و کتابهای حدیث میان آنها منتشر و پخش است مگر اینکه آنها نیازمند کسی از علمای اهل سنت هستند که برای آنها حجت را بیان کند».

ومی‌توان بین قول شیخ در اینجا و بین قول گذشته او اینطور جمع کرد: که شیخ رحمه الله بین فهم مختصر واجمالی از آن منظور شارع درک کرده شود و بین فهم مشروح ومفصل نصوص مانند فهمیدن اهل علم وایمان آنرا فرق می‌گذارد.

فهمیدن اول در قیام حجت شرط است زیرا ممکن نیست که حجت قائم بشود مگر با آن و کلام او در اینجا بر آن حمل می‌شود و آن شرط قرار دادن فهمیدن در قیام حجت و تکفیر است. و فهمیدن نوع دوم: در قیام حجت منتفی است و سخن شیخ در این مورد که فهمیدن را در قیام شدن حجت شرط قرار نداده است به این نوع فهمیدن حمل می‌شود.

وبعضی از گفته‌های شیخ به این مطلب شهادت می‌دهد او در ضمن سخن از این مسئله می‌گوید: پس وقتی که فرد معین وقتی حجت بر او اقامه شد کافر قرار داده می‌شود پس معلوم است که قیام حجت به معنی این نیست که سخن خندا و پیامبرش را مثل ابوبکر صدیق χ بفهمد بلکه وقتی کلام خدا و پیامبرش به او رسید و چیزی که با او معذور قرار داده شود وجود نداشت پس او کافر است»^۱.

پس شیخ تصریح نموده که فهمیدن منتفی در شرط بودن قیام حجت همان فهمیدن دقیق مسئله است مانند فهمیدن ابو بکر χ و این قیدی که شیخ آنرا اینجا ذکر نموده است چیزی است که مناسب است ظاهر سخن شیخ در شرط قرار ندادن فهمیدن قیام حجت به آن مقید

(۱) مؤلفات الشیخ محمد بن عبدالوهاب (القسم الخامس) (ص ۲۲۰)، وحکم تکفیر المعین - للشیخ اسحاق بن

عبدالرحمن (ص ۱۱).

شو، وفهمیدنی که شرط نیست فهمیدن مشروح ودقیق است نه فهمیدن اجمالی که هدف از خطاب وپیام بجز با آن دانسته ودرک نمی‌شود!

پس سخن شیخ محمد رحمه الله با مدلول نصوص وآنچه اهل علم وتحقیق از اهل سنت برآن هستند که در قیام حجت بر شخص فهمیدن آن شرط است موافق است وبا این دانسته می‌شود که نسبت دادن گفته عدم فهمیدن در قیام حجت به شیخ اشتباه است، و خداوند با فضل ومنت خویش از همه درمی‌گذرد.

وقبل از اینکه سخن را در مورد این مسئله وآن (اعتبار شرط قیام حجت بر فرد مشخص قبل از کافر قرار دادن او) است پایان دهم نتیجه بدست آمده از پژوهش این مسئله را بنما برآنچه نصوص واقوال اهل علم در این مورد برآن دلالت می‌کند چنین خلاصه می‌کنم که:

(۱) بعد از فارغ شدن از تحقیق این مسئله و بیان قیود آن شرحی از شیخ محمد رشید رد چاپ (مجموعه الرسائل النجدية) بر عباتر شیخ محمد بن عبدالوهاب یافتیم که در آن می‌گوید: (...منظور از قیام حجت این نیست که انسان آنرا به‌طور روشن دستور بفهمد آنگونه که کسی آنرا می‌فهمد که خداوند او را توفیق نموده و به او توفیق داده و او دستور خداوندرا اطاعت نموده است) شیخ محمد رشید رضا در حاشیه کتاب در شرح این عبارت می‌گوید: (این قیدی که شیخ فهمیدن را به آن مقید نمود التباسی را که از بعضی عبارت های مطلق در جاهای دیگر ذهن متبادر می‌شود و بعضی از علمای نجد از او در این عبارت های مطلق پیروی نموده‌اند از بین می‌برد و بعضی از علمای نجد می‌گویند: حجت بر مردم با رسیدن قرآن اقامه می‌شود گرچه آنرا نفهمند، و این گفته با فرموده الهی انطباق پیدا نمی‌کند که می‌فرماید: [ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی]سوره نساء (۱۱۵).

که محققین بنا بر این آیه گفته‌اند فهمیدن دعوت در قیام حجت شرط است (...مجموعه الرسائل النجدية (ج ۵ ص ۶۳۸)، و این قیدی که محمدرشید رضا برای عموم سخن شیخ بیان می‌دارد مطلبی است که پیش در تحقیق کلام شیخ در این مسئله قبل از اینکه به سخن شیخ رشید رضا اطلاع پیدا کنیم بیان شد پس سپاس خداوندرا که مارا چنین رهنمون نمود.

قیام حجت بر اهل بدعت‌هایی که انسان را کافر می‌کند و بر دیگر کسانی از اهل فسق که چیزی از اموری که انسان را کافر می‌کند انجام می‌دهند شرطی است معتبر در حکم نمودن به کفر آنها و خارج شدن آنها از دین. زیرا بسیاری از اینها در تاویل نصوص شرعی اشتباه می‌کنند و آنرا برخلاف منظور آن می‌فهمند و به بعضی از اینها اصلاً حجت نرسیده است یا به خاطر علتی که از رسیدن حجت به آنها منع می‌نماید، مانند دیوانگی و یا کر بودن و یا پیری و یا گنگی و لالی که بین او و بین فهمیدن خطاب مانع می‌شود و یا اینکه به سبب اینکه در صحرایی دور از شهرها و اهل علم رشد نموده است پس اینها تا وقتی که حجتی بر آنها اقامه شود که هرکسی با آن مخالفت ورزد به کافر بودنش حکم می‌شود، کافر قرار داده نمی‌شوند.

اما مناسب است که هنگام معذور قرار دادن بر اثر جهالت و عدم قیام حجت بین دو شخص فرق گذاشت:

یکی کسی هدایت را می‌خواهد و آنرا بر گمراهی ترجیح می‌دهد و آنرا دوست دارد اما بر هدایت توانایی ندارد و نیز نمی‌تواند آنرا طلب کند، چون کسی نیست که او را راهنمایی کند. پس این کسی است که به خاطر جهل و نادانی‌اش معذور قرار داده می‌شود و به کافر بودنش حکم نمی‌شود تا وقتی که حجت بر او اقامه شود.

دوم: کسی که از هدایت و آموختن حق روی گردانده و از آنچه بر آن قرار دارد خشنود و راضی است و چیزی دیگر را بر آن ترجیح نمی‌دهد و وجودش چیزی جز آنرا نمی‌خواهد و اگر ناتوان باشد یا برای بدست آوردن هدایت توانا باشد برایش فرقی نیست پس چنین فردی که به خاطر ندانستن و جهل معذور قرار داده نمی‌شود چون او حق را نخواسته است برخلاف فرد اول.

این تفصیل را ابن قیم رحمه الله ذکر نموده است.^۱

و اما اینکه حجت با چه چیزی اقامه می‌شود.

(۱) انظر طریق الهجرة (ص ۴۱۲-۴۱۳).

اقامه حجت در هر زمان و مکانی با زمان و مکانی دیگر فرق می‌کند، پس آنچه که با آن در قرن‌های شگوفائی علم با آن اقامه حجت می‌شود غیر از آن است که در قرن‌های افول و انحطاط علم با آن اقامه حجت می‌شود و آنچه در شهر بوسیله آن اقامه حجت می‌شود غیر از چیزی است که در بیابانهای دور از شهر و اهل علم با آن حجت قائم می‌شود همانگونه که قیام حجت نسبت به فردی با فردی دیگر بر حسب تفاوت مردم در علم و توانایی‌های عقلی فرق می‌کند پس همه این چیزها باید رعایت کرده شود.

و در قیام حجت شرط این است که آن فرد معین که مورد خطاب است حجت را طوری بفهمد که با فهمیدن حجت مخالفت خویش را با حجتی که با مخالفت با آن کافر می‌شود درک نماید و شرط نیست که او حجت را آنگونه دقیق بفهمد که اهل علم و اهل ایمان آن را می‌فهمند همچنان که اقرار کردن او به فهمیدن حجت شرط نیست بلکه این امر به اندازه‌گیری فردی که حجت را به او می‌رساند برمی‌گردد که او اندازه‌گیری می‌کند که آیا فرد مخاطب حجت را فهمیده یا نفهمیده است زیرا بسیاری از کفار و منافقین بعد از اینکه حجت را می‌فهمند و آن را می‌دانند آن را انکار می‌کنند همانگونه که خداوند از قوم فرعون خبر داده است که می‌فرماید:

[و جحدوا بها واتسقتها أنفهم]^۱

ترجمه: ستمگرانه و مستکبرانه معجزات را انکار کردند هر چند که در دل بدانها یقین و اطمینان داشتند (والله تعالی أعلم).

رعایت کردن این شرط قبل از حکم نمودن بر فرد معین به کفر بسیار مهم است بویژه در باب کافر قرار دادن اهل بدعت‌ها، زیرا بسیاری از اهل بدعت‌ها در بلای مخالفت با شریعت به خاطر تاویل افتاده‌اند و سلف بعضی از آنها را معذور قرار داده‌اند و آنها را کافر قرار نداده‌اند، با اینکه بعضی از کارهایشان انسان را کافر می‌کند و نمونه‌هایی برای این مورد بعد از این بیان خواهد شد، پس باید هنگام حکم نمودن به کفر رعایت کرده شود که شخص معین دارای

(۱) سوره نمل آیه (۱۴).

تاویلی که گنجایش دارد در عقیده و عملش که انسان را کافر می‌کند نباشد پس اگر دارای تاویلی بود که چنین تاویلی گنجایش و راه دارد او به خاطر این تاویل معذور قرار داده می‌شود و به کافر بودنش حکم کرده نمی‌شود تا وقتی که مخالفت او با دلیل روشن شود. و عموم نصوصی که دلالت می‌کند که انسان به خاطر اشتباه معذور است بر معذور بودن به خاطر تاویل دلالت دارند زیرا تاویل نوعی اشتباه در اجتهاد است همانگونه که خداوند تعالی در حکایت از مؤمنین می‌گوید: [ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا].^۱

ترجمه: پروردگارا اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم مارا مگیر.

و همانطور که پیامبر ﷺ فرموده است: (إن الله وضع عن أمتي الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه)^۲.

یعنی: خداوند از امت من به خاطر اشتباه و فراموشی و آنچه بر آن مجبور کرده شوند در گذشته است.

وسنت به‌طور خصوص در واقعه‌های زیادی دلالت بر معذور بودن به خاطر تاویل می‌نماید. از آن جمله حدیثی است که بخاری از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که می‌گوید: (بعث النبي ﷺ خالد بن الوليد الى بني جذيمة^۱ فدعاهم الى الاسلام فلم يحسنوا أن

(۱) سوره بقره آیه (۲۸۶).

(۲) رواه ابن ماجه (ج ۱ ص ۶۵۹ ح: ۲۰۴۵)، والحاكم (ج ۲ ص ۱۹۸) وقال صحيح على شرط الشيخين ووافقته الذهبي وقال فيه ابن رجب: «وهذا اسناده صحيح في ظاهر الامر ورواته كلهم محتج بهم في الصحيحين» جامع العلوم والحكم (ص ۳۷۱)، وقال السخاوي «له شاهد جبر اخراجه ابو القاسم الفضل بن جعفر التميمي» وقال: بعد أن ذكر بعض طرقه: ومجموع هذه الطرق يظهر أن للحديث أصلاً لاسيما وأصل الباب حديث أبي هريرة في الصحيح بلفظ (إن الله تجاوز عن أمتي ما حدثت به أنفسها...) انظر المقاصد الحسنه (ص ۳۷۰-۳۷۱) والحديث صححه اللباني في صحيح ابن ماجه (ج ۱ ص ۳۸۴ رقم: ۱۱۶۴)، وفي تخريج مشكاة المصابيح (ج ۳ ص ۱۷۷۱ رقم ۶۲۸۴).

يقولوا: أسلمنا، فجعلوا يقولون: صبأنا، صبأنا^۱، فجعل خالد يقتل منهم ويأسر، ودفع الى كل رجل منا أسيره، حتى إذا كان يوم أمر أن يقتل كل رجل منا أسيره فقلت: والله لا اقتل اسيري ولا يقتل رجل من أصحابي أسيره حتى قدمنا على النبي ﷺ فذكرناه، فرجع النبي ﷺ يديه فقال: اللهم إني أبرأ اليك مما صنع خالد مرتين^۲.

یعنی پیامبر ﷺ خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه فرستاد و او آنها را به اسلام فرا خواند اما آنها بلد نبودند که بگویند ما مسلمان شدیم و شروع به این کردند که می گفتند: بی دین شدیم بی دین شدیم، (وقتی آنها چنین گفتند خالد کشتن و به اسارت گرفتن آنها را شروع نمود و اسیر هریک از ما را به خودمان سپرد تا اینکه روزی خالد دستور داد تا هر مردی از ما اسیرش را به قتل برساند، من گفتم: سوگند به خدا که اسیرم را قتل نمی کنم و هیچ یک از یارانم اسیرش را قتل نخواهد کرد تا اینکه پیش پیامبر ﷺ آمدم و ماجرا را برای او بیان کردیم پیامبر ﷺ هر دو دستش را بلند کرد و گفت: بار خدایا من از آنچه خالد انجام داده بیزار هستم دوبار چنین فرمود. پس کشتن خالد اینها را، اشتباهی بود و پیامبر ﷺ از آن کار بیزارى جست اما خالد را به خاطر انجام این کار مورد مؤاخذه قرار نداد چون او تاویل کرده بود.

(۱) بنو جذیمه بن عامر تیره ای از قبیله کنانه هستند آنها در الغمیصا سکونت داشتند، خالد باغ آنها جنگید و آن جنگ به غوزه غمیصا شناخته می شود، معجم قبائل العرب رضا کحالة (ج ۱ ص ۱۷۶).

(۲) ابن اثیر می گوید گفته می شود صبأ فلان: وقتی او از دین خود بیرون رود و به دین دیگر بگراید، مانند اینکه می گویند: صبأ ناب البعیر: دندان شتر بیرون آمد، و صبأت النجوم: وقتی ستارگان از محل طلوع خود بیرون بیایند و عرب ها پیامبر ﷺ را صابی می نامیدند چون او از دینم قریش بیرون رفته بود و به دین اسلام داخل شده بود، النهاية لابن الاثیر (ج ۳ ص ۳).

(۳) صحیح البخاری (کتاب المغازی - باب بعث النبي ﷺ خالد الی بنی جذیمه) فتح الباری (ج ۸ ص ۵۶ ح: ۴۳۳۹).

ابن حجر در قول راوی که می‌گوید: «آنها بلد نبودند که بگویند اسلام آوردیم بنابراین می‌گفتند بی‌دین شدیم بی‌دین شدیم، این سخن ابن عمر دلالت می‌کند که او فهمیده که آنها به حقیقت منظورشان اسلام بوده است... اما خالد این کلمه را به ظاهر آن حمل نمود زیرا گفته آنها که ما صابئ شدیم یعنی از دینی بیرون رفته و به دینی دیگر گرویدیم، و خالد به این اکتفا نکرد تا آنها به صراحت اسلام را به زبان بیاورند»^۱.

واز این مورد حدیثی است که شیخان از جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند که می‌گوید: (آن معاذ بن جبل γ کان یصلی مع النبی γ ثم یأتی قومه فیصلی بهم الصلوة، فقرأ بهم البقره، قال فتجوز^۲ رجل فصلی صلاه خفیفه بلغ ذلك معاذاً فقال: إنه منافق فبلغ ذلك الرجل فأتی النبی γ فقال: یا رسول الله إنا قوم نعمل بأیدینا ونسقی بنواضحنا وإن معاذاً صلی بنا البارحة فقرأ البقره فتجوزت فزعم أنى منافق فقال النبی γ یا معاذ أفتان أنت؟ ثلاثاً، إقرأ والشمس وضحاها وسبح اسم ربك الاعلی ونحوهما)^۳.

یعنی معاذ بن جبل (رضی الله عنه) با پیامبر γ نماز می‌خواند سپس پیش قوم خودش می‌آمد و نماز را با آنها می‌خواند (امامت می‌کرد) و سوره بقره را در نماز خواند، مردی از صف جدا شد و نماز کوتاهی خواند این واقعه به اطلاع معاذ رسید معاذ گفت: آن مرد منافق است سخن معاذ به مرد رسید او پیش پیامبر γ آمد و گفت: ای پیامبر خدا γ ما تو می‌هستیم که با دستهایمان کار می‌کنیم و با شترهایمان آب می‌کشیم معاذ در شب گذشته در نماز امام ما بود و سوره بقره را خواند

(۱) فتح الباری (ج ۸ ص ۵۷).

(۲) یعنی آنرا سبک نموده و زود خواند نگاه کنید النهخایه لابن اثیر (ج ۱ ص ۳۱۵)، وحکی عن ابن حجر عن ابن التین انه روی بالحاء المهملة ای انحاز فصلی وحده، یعین از صف جدا شد و تنها نماز خواند. فتح الباری (ج ۱ ص ۵۱۶).

(۳) رواه البخاری فی (کتاب الادب-باب من لم یثیر اکفار من قال ذلك متأولاً أو جاهلاً...) فتح الباری (ج ۱۰ ص ۵۱۵ ح: ۶۱۰۶) و مسلم (کتاب الصلوة-باب القراءة فی العشاء) (ج ۱ ص ۳۳۹ ح: ۴۶۵).

من جدا شده و نماز کوتاهی خواندم بنابراین او گمان برده که من منافق هستم، پیامبر ﷺ فرمود: ای معاذ آیا تو مردم را به فتنه مبتلا کنی؟ سه بار چنین گفت. و فرموده سوره والشمس و ضحاها و سبح اسم ربك الاعلی و مانند آن را بخوان».

و مانند این موردی است که در داستان حاطب^۱ رضی الله عنه آمده است و در آن داستان آمده است: (فقال عمر یا رسول الله ﷺ قد خان الله ورسوله و المؤمنین دعنی فاضرب عنقه، فقال رسول الله ﷺ یا حاطب ما حملک علی ما صنعت؟ قال یا رسول الله مالی ان لا اكون مؤمناً بالله ورسوله، ولكنی اردت ان یکون لی عند القوم ید يدفع بها عن اهلی و مالی، و لیس من اصحابک الا له هنالك من قومه من یدفع الله به عن اهله و ماله. قال صدق لا تقولوا له الا خيراً. قال فعاد عمر فقال: یا رسول الله قد خان الله ورسوله و المؤمنین دعنی فاضرب عنقه قال: أو لیس من اهل بدر؟ وما یدریک لعل الله اطلع علیهم فقال اعملوا ما شئتم فقد اوجبت اکم الجنة. فاغرورقت عیناه فقال: الله ورسوله اعلم^۲) یعنی: عمر گفت ای پیامبر خدا او به خدا و پیامبرش و مؤمنین خیانت کرده به من اجازه بده گردنش را می‌زنم، پیامبر ﷺ فرمود: ای حاطب چه چیزی ترا وادار به کاری کرد که انجام داده‌ای؟ گفت ای پیامبری خدا چه شده مرا که به خدا و پیامبرش ایمان نداشته باشم، اما من خواستم که پیش قوم قدرتی داشته باشم که به آن از خانواده و مالم دفاع کرده شود، و هیچ یک از یاران تو نیستند مگر اینکه آن جا از قومش کسی هست که به یاری خداوند از اهل و مالش دفاع می‌نماید. پیامبر فرمود: او راست می‌گوید به جز

(۱) حاطب بن ابی بلتعہ کنیه اش ابو عبدالله است، و گفته شده ابو محمد است او از مهاجرین بود و در جنگ بدر حضور داشت و در مورد او نازل شد که: «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء» حاطب در سال سی ام وفات کرد و عثمان براو نماز خواند انظر اسد الغابة لابن الجزری (ج ۱ ص ۴۳۳).

(۲) رواه البخاری فی (کتاب استتابة المرتدین باب ما جاء فی المتأولین) فتح الباری (ج ۱۲ ص ۳۰۴ ح ۶۹۳۹) و مسلم (کتاب فضائل الصحابة باب من فضائل اهل بدر رضی الله عنهم وقصة حاطب) (ج ۴ ص ۱۹۴۱ ح ۲۴۹۴).

خوبی به او چیزی نگویند. راوی می‌گوید: عمر سخن خود را تکرار کرد و گفت: ای پیامبر خدا او به خدا و پیامبرش و مؤمنین خیانت کرد مرا بگذار گردش را می‌زنم. پیامبر گفت: آیا او از اهل بدر نیست؟ و تو چه می‌دانی شاید خداوند از کارهایشان مطلع بوده و فرموده هر آنچه می‌خواهید انجام دهید من بهشت را برایتان واجب کردم. چشمان عمر پراز اشک شد و گفت: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند.

پس این دو حدیث دلالت بر این دارند که پیامبر ۷ کسانی را که تاویل می‌کنند معذور دانسته است و آنها را به خاطر گفته‌ها و کارهایشان که در آن تاویل می‌کردند مواخذه نکرده است معاذ آن مرد مسلمان را منافق گفت و همچنین عمر رضی الله عنه در مورد حاطب گفته که او به خدا و پیامبرش و مؤمنان خیانت کرده است و این گفته نیز بعد از گفته پیامبر ۷ که فرمود به او جز خوبی چیزی نگویند تکرار کرد اما با وجود این پیامبر ۷ هر یک از معاذ و عمر (رضی الله عنهما) را در اینکه دو مسلمان متهم به نفاق نموده بودند معذور قرار داد چون آنها می‌کردند با اینکه آن کار کفر بود زیرا پیامبر ۷ فرموده است: (ایما رجل قال لایخیه کافر فقد بآء بها احدهما)^۱ یعنی هر کسی به برادرش بگوید کافر همان یکی از آن دو با کفر همراه خواهد بود. و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «ثابت شده است که در میان اصحاب کسانی بوده اند که فردی از امت را گفته اند که او منافق است اما تاویل می‌کرده اند و پیامبر هیچ یک از آن دورا کافر قرار نداده است»^۲.

و همچنین گفته‌ها و کارهای اصحاب بر این دلالت می‌کند که آنها به خاطر تاویل فرد را معذور قرار می‌دادند و از این مورد یکی این است که آنها خوارج را معذور قرار داده و آنها را به خاطر تاویل کافر قرار ندادند.

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الادب باب من کفر آخاه بغیر تاویل) فتح الباری (ج ۱۰ ص ۵۱۴ ح ۶۱۰۳)،

ومسلم (کتاب الایمان باب بیان حال ایمان من قال لایخیه المسلم یا کافر) (ج ۲ ص ۷۹)،

(۲) منهاج السنة (ج ۴ ص ۴۵۷).

محمد بن نصر مروزی باسند خودش از طارق^۱ بن شهاب روایت می‌کند که گفت: «من پیش علی بودم وقتی که او از جنگ اهل نهروان^۲ فارغ شده بود، به او گفته شد: آیا آنها مشرک هستند؟ گفت: آنها از شرک گریختند، سپس گفته شد پس منافق هستند؟ گفت: منافقان خدارا یاد نمی‌کنند مگر کم گفته شد پس آنها چه هستند؟ گفت: قومی بودند که بر ما تجاوز نموده و شوریدند پس ما به آنها جنگیدیم^۳».

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «هر کسی در قلبش ایمان به پیامبر آنچه او آورده وجود داشته باشد و او در بعضی از بدعت‌ها که بر اثر تاویل انجام می‌دهد دچار اشتباه شده چنین فردی اصلاً کافر نیست، و بدعت خوارج در بدعت‌گزاری و جنگیدن با امت و کافر قرار دادن است از همه مردم آشکارتر بودند، و در میان اصحاب کسی نبود که آنها را کافر قرار دهد نه علی بن ابی طالب نه غیر از او فردی دیگر بلکه آنان در مورد خوارج نمودند که مسلمانانی ظالم و متجاوز هستند^۴».

(۱) طارق بن شهاب بن عبد شمس البجلی الاحمسی، ابو عبدالله الکوفی ابو داود گفته است که او پیامبر ۷ را دید ولی از او حدیث نشنیده است، در سال ۸۲ یا ۸۳ درگذشت. تقریب التهذیب (ص ۲۸۱).

(۲) یاقوت حموی گفته است: آنجا سه منطقه بودند، بلا و پایین و وسط و آن ناحیه وسیعی است میان بغداد و واسط از شرق طرف بالای آن به بغداد متصل است و در آن چند شهر است که در وسط قرار گرفته اند و در اینجا جنگ امیر المؤمنین علی (رضی الله عنه) با خوارج درگرفت. با اندکی تصرف از معجم البلدان (ج ۵ ص ۳۲۴).

(۳) اخرجہ البیهقی فی السنن الکبری (ج ۸ ص ۱۷۴) و عبد الرزاق فی المصنف (ج ۱۰ ص ۱۵۰) و ابن ابی شیبہ فی مصنفه (ج ۱۵ ص ۲۵۶).

(۴) کتاب الایمان (ص ۲۰۵) و مجموع الفتاوی (ج ۷ ص ۲۱۷)

وهمچنین اقوال اهل علم دلالت می‌کند که کسانی که تاویل می‌کنند معذور هستند: از آن جمله قول امام زهری^۱ رحمه الله است که می‌گوید: «فتنه به وقوع پیوست واصحاب پیامبر ۷ به وفور یافت می‌شدند، بنا بر این اجماع کرده خون و مالی که به سبب تاویل کردن قرآن آسیب دید هدر و معاف است و آن را در منزله جاهلیت قرار دهید^۲».

واز امام احمد روایت است که او در موردی کسی که چیز حرامی را حلال قرار دهد پرسیده شد گفت: «کسی که حرام خدا را حلال قرار دهد اگر به آن پافشاری کند و آن را حلال بداند و تاویلی نداشته باشد و از آن دست نکشد به نظر من باید از او خواسته شود تا توبه کند اگر توبه کرد و دست کشید و بازگشت من او را رها می‌کنم و گرنه او را به قتل می‌رسانم^۳».

سپس سخن او دلالت می‌کند اگر فردی که حرام را حلال می‌داند تاویل کننده باشد به خاطر تاویلش معذور قرار داده می‌شود. و عذر به تاویل ظاهر قول امام بخاری است، او بعضی احادیث را که در کافر قرار دادن فردی که برادر مسلمانش را کافر قرار می‌دهد وارد شده اند چنین عنوان گذارده است: (باب در مورد کسی که برادرش را بدون تاویلی کافر قرار دهد او خودش همان طور است که او را می‌گوید) سپس بابی را که بعد از این می‌آید چنین عنوان گذاشته است (باب در موردی کسی که فردی را که این جمله را بر اثر تاویل یا نادانی بگوید کافر نمی‌داند^۴).

(۱) او ابوبکر محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب بن عبدالله بن الحارث بن زهره بن کلاب القریشی زهری است فقیه و حافظ بود. بر بزرگواری و تحقیق درست او همه اتفاق داشتند در سال ۱۲۵ و گفته شده یک یا دو سال قبل درگذشت. نگاه کنید التقریب (ص ۵۰۶).

(۲) منهاج السنة لشیخ الاسلام ابن تیمیة (ج ۴ ص ۴۵۴).

(۳) احکام أهل الملل للنحلان (مخطوط) (ص ۲۱۷).

(۴) فتیح الباری (ج ۱۰ ص ۵۱۵، ۵۱۴).

و ابو سلیمان خطابی رحمه الله می گوید: «گفته پیامبر ﷺ که فرمود: به زودی امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود نشانی بر این است که همه این فرقه ها از دین خارج نیستند، زیرا پیامبر ﷺ همه را لذت خویشتن قرار داده است، و در این نیز دلالت است که فردی که تاویل می کند از دین بیرون نمی رود گرچه در تاویل خود اشتباه کرده باشد»^۱.

وامام بیهقی رحمه الله می گوید: «هرکسی مسلمانی را بنا بر تاویل به طور مطلق کافر قرار دادن او با تاویل از دین بیرون نمی شود»^۲.

و ابن قدامه رحمه الله می گوید: «هر کسی معتقد به حلال بودن چیزی باشد که بر حرام بودن آن اجماع شده و حکم آن بین مسلمان آشکار گردیده و شبه در آن به خاطر نصوصی که در حرمت آن نازل شده از بین رفته است مانند گوشت خوک و زنا و امثال آن چیزهایی که در حرمت آن اختلافی نیست کفر ورزیده است به دلیل آنچه که ما در تارک نماز بیان کردیم، و اگر کشتن افراد بی گناه و گرفتن مالهایشان را بدون شبه و تاویل حلال بداند همچنین کافر می شود و اگر این کارها را بنا بر تاویل انجام دهد مانند خوارج، سپس ما ذکر نمودیم که بیشتر فقهاء به کافر بودنشان حکم نکرده اند با اینکه آنها خونها و اموال مسلمین را حلال می دانند و این کار را به خاطر تقرب به خدا و ثواب الهی انجام می دهند و همچنین ابن ملجم^۳ با اینکه برترین فرد زمانش را به قصد تقرب به خدا کشت به کافر بودنش حکم نمی شود و نیز کسی که او را به

(۱) ذکره البیهقی فی السنن الکبری (ج ۱ ص ۲۰۸).

(۲) السنن الکبری للبیهقی (ج ۱۰ ص ۲۰۸).

(۳) وی عبدالرحمن بن ملجم مرادی از خوارج است، او امیر المؤمنین علی (رضی الله عنه) را به همان اینکه ریختن خون او باعث می شود تا او به خدا نزدیکتر شود کشت دست و پاهایش قطع شد و زبانش قطع گردید و چشمهایش از حدقه ار آورده شد و سپس سوزانده شد.

او اسب سوار ماهری بود گفته می شود او در فتح مصر با عمرو بن عاص همراه بود نگاه کنید: لسان المیزان لابن حجر (ج ۳ ص ۴۳۹).

خاطر این کارش ستایش می‌کند و آرزو دارد که کاری چون کار او انجام دهد به کافر بودنش حکم نمی‌شود زیرا عمران بن حطان^۱ در مورد ابن ملجم می‌گوید: «و او را به خاطر کشتن علی ستایش می‌کند و می‌گوید:

يا ضربةً من تقى ما ذراد بها الا ليلبع عند الله رضواناً

ای ضربه‌ای که از طرف پرهیزگاری زده شد که از آن جز خشنودی خدا چیزی دیگر نمی‌خواست

إني لأذكره يوماً فأحسبه أوفى البرية عند الله ميزاناً

من او را روزی یاد می‌کنم و او را گمان می‌برم که از همه مخلوق پیش خداوند ترازوی اعمالش از نیکی پرتراست.

واز مذهب خوارج دانسته شد که آنها بسیاری از اصحاب را و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند کافر قرار می‌دادند و ریختن خونشان بوردن اموالشان را حلال می‌دانستند و معتقد بودند که با کشتن آنها خود را به خداغ نزدیک می‌نمایند، با وجود این فقها به کافر بودنشان حکم نکردند به خاطر تاویلشان، و همچنین در مورد هر کار حرامی که با تاویلی مانند این حلال دانسته شود چنین است.^۲

و همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه در بیش از یک جا در کتابهایش تصریح نموده که فرد تاویل کننده معذور است او می‌گوید: «و فرد تاویل کننده اشتباه کار طبق کتاب و سنت

(۱) او عمران بن حطان بن لوزان بن الحارث بن سدوس سدوسی است و گفته می‌شود هذلی، او از سران خوارج که که شوریدن علیه مسلمین را برای دیگران خوب می‌دانستند اما خودشان به طور مستقیم نمی‌جنگیدند بود. در سال ۸۴ هجری درگذشت. نگاه کن الاصابة (ج ۵ ص ۳۰۲-۳۰۵).

(۲) المغنی (ج ۱۲ ص ۲۷۶).

بخشوده شده است و خداوند متعال در دعای مؤمنان می فرماید: [ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا]^۱

ترجمه: پروردگارا اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ما را مگیر.

و در حدیث صحیح ثابت است که خداوند عزوجل فرمود که: (قد فعلت)^۲ یعنی: چنین کردم، و در سنن ابن ماجه و دیگر کتابها آمده است که پیامبر ۷ فرمود: (إن الله تجاوز عن امتی الخطأ والنسیان)^۳

یعنی خداوند شتباه و فراموشی را از امت من گذشت کرده است^۴.

ومی گوید: «فردی که تاویل می کند و هدفش پیروی از پیامبر ۷ است اگر اجتهاد کند و مرتکب اشتباه شود کافر و یا فاسق قرار داده نمی شود، و این در مورد مسائل عملی پیش مردم مشهور است اما در مورد مسائل اعتقادی بسیاری از مردم اشتباه کنندگان در آنرا کافر قرار داده اند و این گفته از هیچ یک از اصحاب و تابعین و از هیچ یک از ائمه مسلمین ثابت نشده است و در اصل این اقوال از اقوال اهل بدعت ها کسانی که بدعتی ایجاد می کنند و هرکسی با آنها مخالفت ورزد او را کافر قرار می دهند، می باشد، مانند خوارج و معتزله و جهمیه، و این امر در بسیاری از پیروان ائمه مانند بعضی از اصحاب مالک و شافعی و احمد و غیره واقع شده است»^۵

(۱) البقرة (۲۸۶).

(۲) تخریج آن گذشت (ص)

(۳) تخریج آن و حکم بر آن گذشت گذشت (ص)

(۴) منهاج السنة (ج ۴ ص ۴۵۸).

(۵) منهاج السنة (ج ل ص ۲۳۹-۲۴۰).

ومی گوید: «وقتی که سخن کفر باشد لازم نیست که هرکس آن را بر اثر نادانی یا تاویل بگوید کافر قرار داده شود زیرا ثابت شدن کفر در حق فرد معین مانند ثابت شدن وعید در حق اوست و وعید دارای شرایط و موانعی است»^۱

و نیز می گوید: «و همچنین سایر هفتاد و دو فرقه هرکسی از آنها منافق باشد او در باطن کافر است و هرکسی منافق نباشد بلکه به خدا و پیامبرش در باطن ایمان داشته باشد او در باطن کافر نیست گرچه در تاویل اشتباه کرده باشد و اشتباهش هرچه که باشد فرق نمی کند»^۲

و ابن حجر این مسئله را تاکید می کند و می گوید: «هرکسی مسلمان را کافر قرار دهد نگاه کرده شود اگر او بدون تاویل مسلمان را کافر قرار داد مستحق نکوهش است، و بس وقت خود کافر است، و اگر بنا بر تاویل چنین چیزی بگوید نگاه کرده شود اگر چنین چیزی گنجایش ندارد نیز مستحق نکوهش است و به کفر نمی رسد، بلکه برای او جهت اشتباهش بیان کرده می شود و آن گونه که سزاوار است او مورد سرزنش قرار داده می شود و نزد جمهور علما او به فرد اول ملتحق نمی شود. و اگر او با تاویلی که گنجایش چنین امری را دارد کسی را کافر قرار داده مستحق نکوهش نیست بلکه بر او اقامه دلیل می شود تا به راه درست برگردد»^۳

و شیخ عبدالله بن عبدالرحمن ابا بطین^۴ رحمه الله می گوید: «هرکسی انسانی را کافر یا فاسق یا منافق قرار دهد و چنین کاری را با تاویل و به خاطر اینکه برای خدا خشم گرفته انجام دهد امید بخشوده شدن او می رود همان گونه که عمر (رضی الله عنه) در مورد حاطب بن ابی بلتعنه

(۱) المصدر نفسه (ج ۵ ص ۲۴۰).

(۲) کتاب الایمان (ص ۲۰۶).

(۳) فتح الباری (ج ۱۲ ص ۳۰۴).

(۴) او عبدالله بن عبدالرحمن ابا بطین فقیه سرزمین نجد در زمان خودش بود در سال ۱۱۹۴ هـ در روضه به دنیا آمد و به شام کوچ کرد و باز به نجد بازگشت و قضاوت طائف را و سپس عنیزه و شهرهای قضیم را در سال ۱۲۴۸ هـ به عهده گرفت و در سال ۱۲۸۲ هـ درگذشت. نگاه کن. الاعلام از زرکلی (ج ۴ ص ۹۷).

گفت که او منافق است و آنچه از دست کسانی دیگر غیر از او از اصحاب و دیگران سرزده است، اما هرکسی شخصی را چون خودش خشم گرفته بدون تاویل کافر یا منافق قرار دهد برای ترسیده می شود و بیم خطر می رود»^۱ و او رحمه الله بعد از بیان اختلاف در مورد کافر قرار دادن خوارج می گوید: «اما بیشتر فقها آنها را کافر قرار نمی دهند به خاطر اینکه آنها تاویل می کردند و فقها گفته اند هرکسی کشتن بی گناهان را و گرفتن مالهایشان را بدون شبهه و تاویلی حلال بداند کفر ورزیده است، و اگر این چیزها را بنا بر تاویلی مانند خوارج حلال بداند کافر قرار داده نمی شوند و خداوند بهتر می داند»^۲

پس با این ثابت شدن عذر به تاویل از واقعیت نصوص کتاب و سنت و اقوال اصحاب و کسانی که بعد از آنها از علمای اهل سنت آمده اند ثابت گردید بنا بر این عدم تاویل شرطی معتبری در حکم نمودن به کفر بر شخص معینی می باشد بنا بر این بر هیچ فرد از افراد معین به کفر حکم نمی شود گرچه کار او از کارهایی باشد که انسان را کافر می کند تا وقتی که عدم تاویل او در آن ثابت شود پس اگر او تاویل کننده در آن بود این تاویل مانعی از موانع کافر قرار دادن او شمرده می شود.

و وقتی که این ثابت شد پس آنچه رعایت کردن آن در اینجا مناسب است این است که: تاویلی که نصوص و اقوال اهل علم بر معذور بودن با آن دلالت می کند تاویلی است که در کلام عرب گنجایش آن وجود دارد و از علم و دانش راهی و جهتی دارد. ابن حجر می گوید: «علما گفته اند: هر تاویل کننده ای که با تاویل خود معذور دانسته می شود گناهکار نیست وقتی که تاویل او در زبان عرب گنجایشی داشته باشد و در علم راه و جهتی برای آن وجود داشته باشد»^۳

(۱) مجموعة الرسائل والمسائل النجدية (ج ۲ ص ۶۵۴).

(۲) الدرر السنية في الاجوبة النجدية (ج ۸ ص ۲۱۲).

(۳) فتح الباری (ج ۱۲ ص ۳۰۴).

پس رعایت کردن این قید مناسب است و نباید عذر به تاویل وسیله‌ای باشد که دستاویزی برای کافر قرار ندادن کفار زندیق و ملحد که نصوص کتاب و سنت را تاویل کرده اند و آن از معانی معروف آن در کلام عرب به قصد باطل کردن شریعت و برگرداندن مردم از دین خالی کرده اند قرار گیرد.

و این مانند تاویل های باطنی ها برای ظاهر نصوص است که تاویلات فاسدی است که نه به ذهن خطور می کند و نه شریعت و نه عقل به آن دلالت می کند مانند اینکه روزه را به خود نگاه داشتن از پرده برداری و کشف راز تاویل می کنند و کعبه را به پیامبر و صف را به پیامبر و مروه را به علی تاویل می کنند و می گویند که () اجابت داعی امام است. و هفت طواف گرد خانه خانه به معنی به محمد تا تمام ائمه هفتگانه است و عبادات، عبارت است منتخبان نیکو استکسانی که ما به پیروی از آنها امر شده ایم و اغلال (زنجیرها) عبارت از اوامر است و آن تکالیف است و دیگر تاویلات فاسدی که می کنند»^۱

پس این تاویلها در زبان عربی گنجایشی ندارند و الفاظ آن احتمال آن را ندارد و علم به جهتی از جهت ها برای آن گواهی نمی دهد بلکه علم و لغت بر باطل بودن آن دلالت دارد. بنا بر این همه علما به کافر قرار دادن این باطنی ها اجماع نموده اند و هیچ یک از مسلمانان در کفر آنها شک نکرده است همان گونه که این مطلب در مبحث چهارم از مدخل هنگام سخن از فرقه های بیان شد.^۲

و نیز آنچه باید به آن آگاه بود این است که: از اینکه تاویل در لغت گنجایش داشته باشد لازم نمی شود که صاحب آن به طور مطلق کافر نمی شود. زیرا تاویل مشروط به این است که هدف از تاویل خواستن حق باشد چون بعضی از سران اهل بدعت غلیظ به خاطر شدت مکر

(۱) انظر كتاب فضائح الباطنية للغزالي (ص ۵۳-۵۷) و بیان مذهب الباطنية و بطلانها لمحمد بن الحسن

الدیلمی (ص ۳۹-۴۹)

(۲) انظر ص (۱)

و پلیدیشان بعضی از نصوص را تاویلاتی می‌کنند که در لغت راهی دارند و این کار را به قصد روی گردان کردن مردم از معانی صحیح و درست نصوص انجام می‌دهند تا اینگونه برای این دین دسیسه کنند همان گونه که خداوند متعال از آنها در کتابش خبر داده است و می‌فرماید: [اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما نشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله] ^۱ ترجمه: و اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است برای فتنه‌انگیزی و تاویل به دنبال متشابهات می‌افتند.

پس اینها وقتی برای ما ثابت شود که چنین قصدی دارند ما به کافر بودنشان حکم می‌کنیم گرچه تاویل آنها در لغت گنجایش دارد. و خداوند بهتر می‌داند.

و بیان رسیدن این مسئله روشن سلف در تکفیر اهل بدعت‌ها روشن شد بعد از اینکه سخن در آن از طریق دواصل به صورت مشروح و مفصل تکمیل گردید

اصل اول: متعلق به نظر در عقیده و خود سخن در ابتدا از این جهت که کفر است می‌باشد
اصل دوم: متعلق به بدعت گذار معین است و آیا اینکه در او شرایط کافر قرار دادن تحقق یافته و موانع آن منتفی شده است یا نه.

و بعد از اینکه بررسی مهم ترین جوانب متعلق به این دو اصل بر حسب آنچه نصوص و اقوال سلف بر آن دلالت دارد پایان پذیرفت گمان می‌برم که نشانه‌های کلی و قوعده صحیح روشن سلف در کافر قرار دادن افراد و فرقه‌های اهل بدعت‌ها مشخص گردید. و خداوند بهتر می‌داند. و اما موضع آنها در فاسق قرار دادن اهل بدعت که در آنماز این مفصل اشاره شد که بعد از فارغ شدن از بحث موضع سلف در کافر قرار دادن اهل بدعت به آن پرداخته خواهد شد در حقیقت که روش سلف در آن بر همان قواعدی که روش آنها در تکفیر بر آن استوار است قرار دارد چون اطلاق کردن کفر و فسق و نصوص و وعید از یک مورد هستند بنا بر این سلف در اطلاق کردن این چیزها بر افراد معین به قواعد واحدی پایبند هستند.

(۱) سوره آل عمران آیه ۷

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «ما نصوص وعد ووعید وکافر قرار دادن وفاسق قرار دادن را به صورت مطلق می‌گوییم و بر فرد معینی حکم نمی‌کنیم که در این حکم عام داخل است تا وقتی که در مورد او دلیل مقتضی که معارضی ندارد قایم شود»^۱

و نیز می‌گوید: «همانا نصوص وعید که در کتاب و سنت و تصریحات ائمه به کافر قرار دادن وفاسق قرار دادن و امثال آن، لازم نیست مقتضای این نصوص و تصریحات در حق فرد معین ثابت شود مگر اینکه شرایط یافته شوند و موانع منتهی شود»^۲

و بنا بر این نظر حکم کردن بر بدعت گذار به فسق بر حسب آنچه در بحث تکفیر گذشت مبنی بر دو اصل است:

اصل اول: اینکه نصوص دلالت کند که این کار یا گفتار تازه ایجاد شده فسق است.

اصل دوم: این حکم در حق انجام دهنده یا گوینده معین طوری او را در برگیرد که شرایط فاسق قرار دادن در حق او به طور کامل وجود داشته باشد و موانع منتهی باشد.

و ضوابطی که در بررسی این دو اصل که انطباق آن قبل از حکم نمودن به کفر بر بدعت گذار باید رعایت کرده شود ذکر کردم، همان ضوابطی است که رعایت کردن آن قبل از حکم نمودن بر بدعت گذار به فسق لازم است. غیر از اینکه وقتی در مسئله اول از اصل اول ضوابط بدعت‌هایی که انسان را کافر می‌کند بیان داشتیم در اینجا ضابطه بدعت‌هایی که انسان را فاسق می‌کند به اختصار بیان می‌کنم.

و خلاصه سخن در این مسئله این است: که اگر بدعت‌ها از آن بدعت‌هایی نباشند که انسان را کافر می‌کند یا از آن بدعت‌هایی هستند که انسان را فاسق می‌کنند یا از آن بدعت‌هایی اند که انسان را فاسق نمی‌کنند و وقتی شناخت بدعت‌هایی که انسان را کافر می‌کند تمام شد

(۱) مجموع الفتاوی (ج ۲۸ ص ۵۰۰-۵۰۱).

(۲) المصدر نفسه (ج ۱۰ ص ۳۷۲).

پس در اینجا نیاز است که بدعت‌هایی که انسان را فاسق می‌کند از بدعت‌هایی که انسان را فاسق نمی‌کند تشخیص داده شود و جدا کرده شود، و این با تشخیص بدعت‌های بزرگ که فسق هستند از بدعت‌های کوچک که انجام دهند آن فاسق نمی‌شود انجام می‌گیرد. و شاطبی این مسئله را تحقیق کرده و بیان نموده است که ضابطه فرق گذاشتن بین بدعت‌های بزرگ و بدعت‌های کوچک ضابطه فرق گذاشتن بین گناهان کبیره و صغیره است سپس بیان آن را آغاز کرده و گفته است: «ونزدیکترین راه و صورتی که برای این مطلب می‌توان جست همان چیزی است که در کتاب (الموافقات) مورد تاکید قرار گرفته است که گناهان کبیره منحصر در اخلال ورزیدن در ضرورت‌های معتبر در هر دینی است و آن دین و نفس و نسل و عقل و مال است و هر آنچه به آن تصریح شده به این امور بر می‌گردد و آنچه بر آن تصریح نشده در اعتبار و نظر در محل آن قرار می‌گیرد و این چیزی است که چیزهای پراکنده‌ای را که علما ذکر بیان کرده‌اند و آنچه که بیان نکرده‌اند ولی به معنای آن است را جمع می‌نماید پس ما در مورد بدعت‌ها کبیره نیز چنین می‌گوییم: آنچه باعث ایجاد اخلال در اصلی از ضرورت‌ها باشد کبیره است و آنچه چنین نیست صغیره است»^۱.

سپس بیان کرده که بدعت صغیره با شرایطی بر حکم خود باقی و همچنان صغیره است: یکی اینکه بر آن بدعت مداومت نشود، و اگر همیشه انجام گیرد کبیره می‌شود همانگونه که گناهان صغیره در صورت اصرار بر آن کبیره قرار می‌گیرند چنانکه گفته شده است «در صورت اصرار دیگر صغیره نیست و با طلب آمرزش، گناه، کبیره نمی‌شود»^۲.

دوم اینکه: به آن بدعت مردم را دعوت ندهد زیرا بدعت ممکن است گاهی با اضافه به چیزی صغیره باشد سپس بدعت گذار به گفتن آن و عمل کردن به مقتضای آن دعوت می‌دهد و در نتیجه گناهان همه اینها برگردن او خواهد بود.

(۱) الاعتصام (ج ۲ ص ۵۷).

سوم اینکه: ین بدعت‌ها در جاهایی انجام نشود که محل اجتماع مردم است یا جاهای که سنت‌ها در آنجا اقامه می‌شود و نشانه‌های شریعت آشکار می‌گردد.
چهارم: که آنرا کوچک و ناچیز نداند.

پس وقتی این شرایط تحقق یافت پس امید است که بدعت صغیره همانطور صغیره محسوب شود پس اگر یک شرط یا بیشتر از آن منتفی شود بدعت کبیره می‌شود یا بیم آن می‌رود که کبیره شود همانگونه که گناهان چنین هستند^۱.

پس با این شناخت ضابطه بدعت‌هایی که انسان را فاسق می‌کند در مقابل ضابطه بدعت‌هایی که انسان را کافر می‌کند تکمیل شد.

اما مسائلی غیر از این مسئله که تحت این دو اصل بررسی آن پایان یافت یا از شرایط و موانع اعتبار شود در حکم کردن به فسق معتبر است همانگونه که در حکم کردن به کفر اعتبار دارد. و خداوند بهتر می‌داند.

و با این هدف از آوردن این فصل در بیان موضع اهل سنت در مورد کافر قرار دادن اهل بدعت‌ها و فاسق قرار دادنشان محقق شد.
پس خداوند را به خاطر فضل و توفیق او سپاس.

-فصل دوم:

موضع اهل سنت در مورد لعنت کردن اهل بدعت و دعا کردن علیه آنها.

نخست: موضع اهل سنت در مورد لعنت کردن اهل بدعت

اصل لعن در لغت یعنی: طرد و دور انداختن

در قاموس می‌گوید: «لعنه: کمنعه، طرده وابعده: فهو لعین وملعون^۲»

(۱) با تصرف از اعتصام (ج ۲ ص ۶۵-۷۲).

(۲) القاموس المحيط للفیروز آبادی ج ۴ ص ۲۶۷ .

لعنه مانند منعه: یعنی او را دور انداخت و دور کرد پس او نفرین شده و رانده شده است.

ولعن از جانب خدا: یعنی راندن و دور کردن از رحمت خدا

از جانب مخلوق یعنی: ناسزا و دعا. ابن اثیر در انهاییه چنین گفته است^۱.

ولعنت کردن بدعت گذار در جمله جایز است زیرا موجبات لعنت سه چیز است: (کفر

و فسق و بدعت) غزالی در الاحیاء آیه این تصریح نموده و نصوص شرعی بر آن دلالت دارد.

اما لعنت به خاطر کفر، این گفته خداوند بر آن دلالت دارد که می فرماید: {ان الله لعن

الكافرين واعد لهم سعيراً^۳} ترجمه: خداوند قطعاً کافران را نفرین و از رحمت خود محروم

ساخته است و برای ایشان آتش سوزانی فراهم کرده است.

و می فرماید: {وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلاً^۴} ترجمه: گفتند

دلهای ما سرپوشیده و در غلاف است بلکه خداوند آنان را به خاطر کفرشان نفرین نموده و کمتر

ایمان می آورند

و گفته خداوند که می فرماید: {ولكن لعنهم الله بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلاً^۵} ترجمه: ولیکن

خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده است و لذا جز شما راندگی ایمان نمی آورند

و دلایل بر لعنت کفار از کتاب و سنت زیاد است و ما اینجا به آنچه حکم بوسیله آن ثابت

می شود اکتفا نموده ایم.

و اما لعنت کردن به خاطر فسق دلایل بر آن زیاد است

(۱) انظر النهاية (ابن الاثیر) ج ۴ ص ۲۵۵.

(۲) انظر احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۱۲۳.

(۳) سوره احزاب آیه ۶۴.

(۴) سوره بقره آیه ۸۸.

(۵) سوره نساء آیه ۴۶.

از آن جمله گفته پیامبر ﷺ که فرمود: (لعن الله السارق يسرق البيضة فتقطع يده، ويسرق الحبل فتقطع يده^۱) یعنی: خداوند دزد را لعنت کند تخم مرغ را می دزدد پس دستش قطع می شود و ریسمان را می دزدد و دستش قطع می گردد.

و فرموده پیامبر ﷺ که فرمود: (لعن الله من لعن والديه ولعن الله من ذبح لغير الله، ولعن الله من آوى محدثاً، ولعن الله من غير منار الارض^۲) یعنی: خداوند لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعنت می کند و خداوند لعنت کند کسی را که بدعت گذاری را پنهان دهد و خداوند لعنت کند کسی را که نشانه های زمین را تغییر دهد.

و از ابن عباس روایت است که گفت: (لعن رسول الله ﷺ المتشبهين من الرجال بالنساء والهتشبها من النساء بالرجال^۳). یعنی: پیامبر ﷺ مردانی که خود را با زنان مشابه می کنند و زنانی که خود را به گونه مردان می کنند را لعنت کرده است.

و اما لعنت به خاطر بدعت حدیثی که علی رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده بر آن دلالت می کند و آن حدیث در صحیحین آمده است که (المدينة حرم من عی^۴ ر الی کذا، فمن احدث

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الحدود- باب لعن السارق ادا لم یسم) فتح الباری ج ۱۲ ص ۸۱ ج: ۶۷۸۳، ومسلم (کتاب الحدود- باب حد السرقة) ج ۳ ص ۱۳۱۴ ح ۱۶/۱۷.

(۲) رواه مسلم (کتاب الاضاحی- باب تحريم الذبح لغير الله ولعن فاعله) ج ۳ ص ۱۵۶۷ ح: ۱۹۷۸.

(۳) رواه البخاری فی (کتاب اللباس- باب المتشبهون بالنساء والمتشبهات بالرجال) فتح الباری: ۱۰ ص ۳۳۶ ح ۵۸۸۵.

(۴) یا قوت حموی گفته است: غیر دو کوه قرمز هستند و وقتی تو در وسط دره عقیق قرار بگیری و قصد مکه داشته باشی از طرف راست تو قرار می گیرند نگاه کنی معجم البلدان ج ۴ ص ۱۷۲.

فيها حدثاً فعلية لعنة الله والملائكة والناس اجمعين^۱ یعنی: مدینه حرم است از غیر تا فلان جا، پس هرکسی در آن حادثه‌ای ایجاد کرد پس بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم. پس رخدادهایی که در حدیث بر آن لعنت شده شامل بدعت هم می‌شود چون بدعت‌ها رخدادهای ایجاد شده در دین هستند حسن بصری رحمه الله از (رخداد) وارد شده در حدیث پرسیده شد گفت: «اهل فتنه‌ها همه حادثه آخرینان هستند و هوا پرستان همه اهل رخداد آخرینی هستند»^۲

بنا بر این امام بخاری این حدیث را در دوجا از کتاب الاعتصام ذکر کرده است^۳. ولعنت به خاطر ایجاد رخدادها گرچه مقید به ایجاد حادثه در مدینه وارد شده است اما حکم آن در مورد هر رخداد آخرینی عام است و هر یک را شامل می‌شود ابن وضاح از اسد بن موسی^۴ روایت کرده که او گفت: «پیامبر ۷ هوا پرستان را لعنت کرده است و خداوند از آنها چیزی را نمی‌پذیرد نه فرضی را نه نفلی را»^۵

وامام شاطبی با استدلال از آنچه در معرض نکوهش بدعت‌ها تاکید کرده که صاحب بدعت به زبان شریعت لعنت شده است می‌گوید: «واینکه بدعت گذار بر زبان شریعت لعنت شده بنا

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الاعتصام- باب ما یکره من التعمق والتنازع والغلو فی الدین والبدع) فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۷۵ ح: ۷۳۰۰ و مسلم کتاب الحج- باب فضل المدینه) ج ۲ ص ۹۹۴ ح: ۱۳۷۰.

(۲) رواه ابن بطنة فی الابانة الصغری ص ۱۱۳.

(۳) تقدم ذکر الموضع الاول عند تخريج الحديث: فی الصفحة السابقة حاشیة رقم (۵) والموضع الثاني (فی باب اثم من آوی محدثاً) صحیح البخاری مع الفتح ج ۱۳ ص ۲۸۱.

(۴) اسد بن موسی بن ابراهیم بن الولید بن عبدالملک بن مروان اموی است او شیر سنت راستگوست و حدیث غریب بیان می‌کند در سال ۳۱۲ در هشتاد سالگی درگذشت نگاه کنید تقریب ص ۱۰۴.

(۵) رواه ابن وضاح فی البدع والنهی عنها ص ۷.

بر گفته پیامبر ﷺ است که فرمود: (من احدث حدثاً او آوی محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين)^۱»

یعنی: هرکسی بدعتی ایجاد کند یا بدعت گذاری را پنهان دهد پس بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم.

و درجایی دیگر به صدد تاکید این مسأله بعد از بیان حدیث می‌گوید: «این حدیث در سیاق عموم قرار دارد بنا بر این شامل هر چیز تازه ایجاد شده‌ای که با شریعت متضاد است می‌شود و بدعت‌ها از زشت‌ترین چیزهای تازه ایجاد شده اند

و امام مالک در مورد مسئله‌ای از این استدلال کرده که به یاری خداوند در جایش خواهد آمد و آن این است که اگر حدیث مختص به مدینه باشد پس غیر از آن نیز در معنی و مفهوم آن داخل می‌شود^۲»

و ابن حجر در شرح حدیث در حالی که علت اینکه امام بخاری این حدیث را در کتاب الاعتصام ایراد نموده می‌گوید: «وهدف از ایراد حدیث در اینجا لعن کردن کسی است که رخدادی تازه ایجاد کند، پس گرچه آن در حدیث هقید به مدینه می‌باشد اما حکم در مدینه و غیر از آن تمام است اگر رخداد تازه ایجاد شده از امور متعلق به دین باشد^۳»

(۱) الاعتصام ج ۱ ص ۱۱۵.

(۲) این مسأله مشار الیه شاطبی آن را در کتاب الاعتصام ج ۱ ص ۱۱۶ وارد نموده و موضوع آن از این قرار است که (عبدالرحمن بن مهدی) پشت سر مالک در مسجد پیامبر ﷺ نماز خواند و چادری میان صف گذاشت، امام مالک ابتدا دستور داد او را نگاه دارند سپس مردم را به کار او آگاه نمود چون نماز گذاران به کارش مشغول شدند و چیز تازه‌ای ایجاد کرد سپس به این حدیث استدلال نمود که (من احدث حدثاً... بنا بر این ابن مهدی گریه کرد و سوگند خورد که این کار را هرگز انجام ندهد.

(۳) الاعتصام ج ۱ ص ۷۲.

واز کسانی که از حدیث به عموم لعن بر هر بدعت گذاری استدلال کرده اند شیخ سلیم هلالی حفظه الله است که می گوید: «صاحب هر بدعتی ملعون است به دلیل گفته پیامبر ۷ که فرمود: (من احدث...)»^۱ سپس حدیث را بیان داشته است و آنچه مساله را بیشتر روشن می کند و تاکید می نماید که فهمیدن علما حدیث را اینگونه که حکم در آن در مورد هر بدعت گذاری عام است صحیح و درست است.

مطلبی است که در بعضی روایات حدیث آمده که هر بدعت گذاری بدون تخصیص به طور مطلق لعنت شده است.»

از آن جمله روایتی است که امام احمد در مسند از طریق قیس بن عباد^۲ آورده که او می گوید: «من و واشتر^۳ به سوی علی ۷ رفتیم و گفتیم آیا پیامبر ۷ به تو چیزی گفته است که برای عموم مردم نگفته؟ گفت نه مگر آنچه در این نوشته ام هست.

می گوید نوشته ای بود که در غلاف شمشیرش قرار داشت و در آن نوشته بود که خون مؤمنان با یکدیگر برابر است، و آنها در برابر دیگر یدو احدی هستند، و پایین تر خود آنها می تواند کسی را پنهان دهد، آگاه باشید مؤمن در عوض کافر کشته نمی شود و کسی که با مسلمانان عهد و پیمان ببندد در دوران عهد و پیمان کشته نمی شود، هر کسی چیز تازه ای (در دین) ایجاد کرد یا بدعت گذاری را پنهان داد پس لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر او باد^۴. پس با این ثابت شد که

(۱) قیس بن عباد، ابو عبدالله بصری، ثقة است و زمان جاهلیت و اسلام را دریافته بود بعد از سال ۸۰ درگذشت و هر کسی او را از اصحاب قرار داده دچار وهم گردیده است. تقریب التهذیب ص ۴۵۷.

(۲) البدعة و اثرها السی فی الامة ص ۵۱.

(۳) او مالک بن حارث بن عبد یغوث بن سلمه نخعی ملقب به اشتر است زمان اسلام و جاهلیت را دریافته بود بعد از حضور در جنگ یرموک و غیره در کوفه مقیم شد، و علی او را والی مصر قرار داد و وی قبل از این که داخل مصر شود سال ۳۷ درگذشت. نگاه کن تقریب التهذیب ص ۵۱۶.

(۴) المسند ج ۱ ص ۱۲۲.

هر بدعت گذاری مستحق لعنت است گرچه اهل بدعت‌ها در استحقاق لعنت با توجه به تفاوت بدعت‌هایشان متفاوت اند.

بعضی از آنها هستند که از سه جهت مستحق لعنت اند و آن بدعت گذار کافر است که بر اثر بدعتش کافر گردیده است.

او به خاطر بدعتش مستحق لعنت است گرچه بدعت از بدعت‌هایی نباشد که انسان را فاسق یا کافر می‌کند بنا بر آنچه که حدیث سابق بر لعنت کردن هر بدعت گذاری دلالت دارد. و او به دلایل لعنت کردن فاسق، مستحق لعنت است زیرا کفری که او در آن واقع شده از فسق بزرگتر است بنا بر این او به لعنت شدن از فاسق اولی‌تر است و نیز او به خاطر کفرش مستحق لعنت است بنا بر دلایلی که بر جایز بودن لعنت کردن کافران دلالت می‌کند.

و بعضی از اهل بدعت از دو جهت مستحق لعنت می‌باشند و آن بدعت گذاری است که بر اثر بدعت فاسق شده است او به خاطر بدعت گذاری مستحق لعنت است و نیز به خاطر فاسق بودن هم سزاوار لعنت است بنا بر دلایلی که بر لعنت کردن به خاطر ایجاد بدعت و فسق دلالت می‌کند.

و بعضی از اهل بدعت فقط از یک جهت مستحق لعنت شدن هستند و آن بدعت گذاری است که با ایجاد بدعت به حد کفر یا فسق نرسیده است.

خوب است که در اینجا فرق بین لعنت کردن کافر و بین لعنت کردن فاسق و بدعت گذار مسلمان را تذکر دهیم، لعنت شدن کافر موجب دور شدن او از رحمت خداوند برای همیشه می‌گردد و اما لعنت شدن مسلمانی که مستحق لعنت است با آن دور شدن او از رحمت به طور موقت به دست می‌آید

امام نووی در شرح حدیث «هر کسی بدعت ایجاد کند یا بدعت گذاری را پناه دهد پس بر او لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باد» می‌گوید: «و معنی اش این است که خداوند تعالی او را لعنت می‌کند،

و همچنین ملائکه و همه مردم او را لعنت می‌کنند، و این مبالغه است در دور کردن او از رحمت خدا زیرا لعنت در لغت طرد و دور کردن است، گفته اند منظور از لعن در اینجا عذابی است که به خاطر گناهش مستحق آن می‌گردد، منظور از آن و راندن از بهشت در ابتدای امر است و مانند لعنت کفار نیست که به طور کلی از رحمت خداوند دور کرده می‌شوند. و خداوند داناتر است^۱.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در محل استدلالش بر کفر ناسزا گوینده پیامبر ﷺ به فرموده خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذاباً مهيناً﴾ ترجمه: کسانی که خدا و پیغمبرش را آزار می‌رساند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند و عذاب خوار کننده‌ای برای ایشان تهیه می‌بیند. می‌گوید: «او بیان داشته است که آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برای آنها عذابی خوار کننده آماده کرده است، و لعن یعنی: دور کردن از رحمت، و هر کسی را خداوند در دنیا و آخرت از رحمتش طرد کند و براند نیست مگر کافر، زیرا مؤمن بعضی وقتها به او نزدیک می‌شود تا اینکه می‌گوید: پس بیان داشته است که او تعالی کافرا را از رحمت خود در هر دو جهان دور کرده است و در مورد سائر کسانی که لعنت شده اند در مورد آنها گفته شده (لعنه الله) یعنی خدا او را لعنت کند یا (عليه لعنة الله) یعنی: براو باد لعنت خدا، و این لعنت با دور شدن او در وقتی از وقتها از رحمت انجام می‌شود و بین اعنت خدا براو باد یا براو باد لعنتی همیشه و عام و بین کسی که او را به طور مطلق لعنت کرده فرق گذارده است^۳»

(۱) شرح صحیح مسلم للامام النووی ج ۹ ص ۱۴۱، ۱۴۰.

(۲) سوره احزاب آیه ۵۷.

(۳) الصارم المسلول علی شاتم الرسول ص ۴۰-۴۲.

وقتی که این ثابت شد پس آنچه ما در اینجا بیان کردیم از قبیل حکم لعنت کردن بدعت گذار و اینکه لعنت کردن آن طبق آنچه نصوص بر آن دلالت می‌کند جایز است از باب لعنت مطلق است و لعنت مطلق با لعنت معین در حکم فرق می‌کنند.

و تفصیل آن این است که لعنت دارای سه مرحله است که غزالی در الاحیاء^۱ آن را ذکر کرده است:

مرتبۀ اول: لعنت با وصف عام‌تر مانند اینکه بگویی لعنت خدا بر کافران و بدعت گذاران و فاسقان باد

مرتبۀ دوم: لعنت با صفتهای خاص‌تری مانند اینکه بگویی لعنت خدا بر یهود و نصارا و مجوس و قدریه و خوارج و روافض باد.

مرتبۀ سوم: لعنت برای شخص معین مانند اینکه بگویی: زید خدا او را لعنت کند و در حالی که او کافر یا فاسق یا بدعت گذار است.

پس مرتبۀ اول و دوم از باب لعن^۲ مطلق هستند

و مرتبۀ سوم از مورد لعنت معین است و لعنت مطلق همان است که حکم آن قبلاً بیان شد و اینکه اطلاق آن بر اهل بدعت جایز است.

(۱) انظر احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۱۲۳.

(۲) در فصل تکفیر گذشت که تکفیر سلف فرقه‌های اهل بدعت را از باب تکفیر مطلق است و از این لازم نمی‌شود که افراد این فرقه‌ها که آن‌ها به طور عموم آن‌را کافر قرار داده اند کافر قرار داده شوند؛ نگاه کنید ص ۱۹۰، ۱۹۱ و همچنین حکم در اینجا همان طور است پس لعنت کردن فرقه‌های اهل بدعت مقتضی لعنت کردن افراد آن نیست بلکه از باب لعن مطلق است. بنا بر این سلف بسیاری از فرقه‌های اهل بدعت را لعن کرده اند در وقتی که در لعنت کردن بعضی از افراد معین این فرقه‌ها توقف کرده اند تا بین دو نوع لعن مطلق و لعن معین فرق بگذارند همان گونه که به زودی شواهدی برای این مطلب از اقوال سلف در اثبات این فصل انشاء الله تعالی بیان خواهد شد.

ودلائل جایز بودن لعنت کردن به صفت عام‌تر مانند کفر و فسق و بدعت قبلاً گذشت و این مرتبه اول از دو مرتبه لعنت مطلق است

اما مرتبه دوم و آن لعنت کردن به صفت‌های خاص‌تر است کتاب و سنت و اقوال ائمه بر آن دلالت می‌کند خداوند متعال می‌فرماید: {وقالت اليهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء^۱} ترجمه: (برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است دستهایشان بسته باد و به سبب آنچه می‌گویند نفر نشان باد بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است) هرگونه که بخواهد می‌بخشد.

ومی‌فرماید: {لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم^۲} ترجمه: کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده اند و می‌فرماید: {ففردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت^۳} ترجمه: و آنها را برگردانیم، یا پیش از آن که ایشان را از رحمت خود بی‌بهره سازیم همان گونه که یاران شنبه‌را نفرین کرده و نابود نمودیم. و از سنت گفته پیامبر ۷ است که فرمود: (لعنة الله علی اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد^۴). یعنی: لعنت خدا بر یهودی‌ها و نصارا باد که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند. پس با کتاب و سنت لعنت کردن بعضی از گروه‌های کفر مانند یهود و نصارا ثابت شد که دلالت برجایز بودن لعنت کردن گروه‌ها و فرقه‌هایی از اهل بدعت که چون آنها هستند می‌کند. آنچه از سلف صالح و صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنها آمده اند از سلف امت روایت شده به این مطلب گواهی می‌دهد. که آنها این فرقه‌ها را لعنت کرده اند یا به صراحت گفته اند

(۱) سوره مائده آیه ۶۴.

(۲) سوره مائده ۷۸.

(۳) سوره نساء آیه ۴۷.

(۴) رواه البخاری فی (کتاب الصلوة- باب ۵۵) فتح الباری ج ۱ ص ۵۳۲ ح: ۴۳۵، ۴۳۶، و مسلم (کتاب المساجد ومواضع الصلوة- باب النهی عن بناء المساجد علی القبور...) ج ۱ ص ۳۷۷ ح: ۵۳۱.

که لعنت کردن اینها جایز است، ومشهور بودن این روایت‌هایی که متضمن لعنت کردن فرقه‌های اهل بدعت هستند در کتابهای اهل سنت و نقل کردن علما آن هر نسلی بعد از دیگری بدون اینکه آنرا تاکید نموده واصل قرار داده اند از اموری است که برجایز بودن لعنت کردن اهل بدعت نزد آنها دلالت می‌کند واینک بعضی از روایت‌ها بیان می‌شود:

امام لالکائی در ذکر روایت از سلف در نکوهش و مذمت قدریه می‌گوید: «واز ابن عمر روایت شده که آنها را لعنت کرده واز آنها بیزاری جسته است»^۱

واز سعید بن جهان^۲ روایت است که گفت: پیش عبدالله بن ابی اوفی آمدم و او چشمهایش نابینا بود اورا سلام کردم به من گفت: تو که هستی؟ گفتم: من سعید بن جهان هستم گفت: پدرت چکار کرد؟ گفتم اورا از ارقه کشتند گفت: خدا از ارقه را لعنت کند، خدا از ارقه را لعنت کند پیامبر ۷ به ما گفت که آنها سگهای جهنم هستند گفتم تنها از ارقه یا همه خوارج گفت بلکه همه خوارج^۳

واز عکرمة بن عمار^۴ روایت است که گفت: «از قاسم بن محمد^۱ و سالم^۲ ابن عبدالله شنیدم که هر دو قدریه که تقدیر الهی را تکذیب می‌کنند لعنت می‌کردند تا وقتی که به تقدیر خیر و شر آن ایمان بیاورند»^۳

(۱) شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة ج ۲ ص ۷۰۶.

(۲) سعید بن جهان اسلمی ابو حفص بصری راستگو بود واحادینی به صورت افراد روایت کرده است در سال ۱۳۶ درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب ص ۲۳۴.

(۳) رواه امام احمد فی المسند ج ۴ ص ۳۸۲ وابن ابی عاصم فی السنة ص ۴۲۴ واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۴ ص ۱۲۳۳.

(۴) عکرمة بن عمار عجلی ابو عمار یمامی اصل او از بصره است، راستگوست واشتباه می‌کند ودر روایت او از یحیی بن ابی کثیر اضطراب است وکتابی نداشت، قبل از سال ۶۰ درگذشت. نگاه کنید تقریب ص ۳۹۶.

وعبدالله بن احمد و دیگران از یزید بن هارون روایت کرده اند که گفت: «از جهیمه یاد کردم، او گفت: آنها سوگند به خدا که زندیق هستند لعنت خدا بر آنها باد»^۴

ودرنامه امام احمد به مسدد بن سرهد آمده است^۵: «گروهی گفته اند قرآن کلام خداست و سکوت کرده و آن واقعه ملعونه است... و اما معتزلی‌های ملعون ما از اهل علم دریافته ایم که آنها مردم را به خاطر ارتکاب گناه کافر قرار می‌دهند»

و علمای روایت و اسناد که روایت‌های سلف را در این مورد پی‌گیری کرده اند و از آنها در این مورد زیاد روایت کرده اند تصریح کرده اند که سلف فرقه‌های اهل بدعت را لعنت کرده اند.

امام ابوبکر آجری بعد از اینکه موضع اصحاب را در مورد قدریه و انکار اصحاب بر آنها را ذکر کرده است می‌گوید: «و همچنین پیروان آنها به نیکی (تابعین) هر کسی را که در مورد قدر سخن

- (۱) قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق تیمی ثقه و یکی از فقها در مدینه بود ایوب می‌گوید: کسی را بهتر از او ندیدم طبق روایت صحیح در سال ۱۰۶ درگذشت نگاه کنید التقریب ص ۴۵۱.
- (۲) سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب قریشی عدوی ابو عمر یا ابو عبدالله مدنی است یکی از فقهای هفتگانه بود او محقق عابد و فاضل بود در آخر سال ۱۰۶ درگذشت.
- (۳) رواه عبدالله بن احمد فی السنة ج ۲ ص ۳۹۱، والاجری فی الشریعة ص ۲۲۳، واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۶۴۵.
- (۴) رواه عبدالله بن احمد فی السنة ج ۱ ص ۱۲۲، والاجری فی الشریعة ص ۸۰.
- (۵) وی مسدد بن سرهد بن مسربل بن مستورد اسدی بصری ابو الحسن است، ثقه و حافظ بود در سال ۲۲۸ درگذشت، و گفته می‌شود اسم او عبدالملک بن عبدالعزیز و مسدد لقب اوست نگاه کنید التقریب ص ۵۲۸.
- (۶) طبقات الحنابلة لابن ابی یعلی ج ۱ ص ۳۴۳.

بی‌جا گفته و آنرا تکذیب کرده است نفرین و لعنت کرده اند، و از همنشینی با آنها نهی کرده اند و همچنین ائمه مسلمین از همنشینی با قدریه و مناظره با آنها نهی می‌کنند^۱»

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «بنا بر این بسیاری از پادشاهان و علما به امر اسلام و جهاد با دشمنانش اهمیت داده اند تا اینکه آنها رافضه و جهمیه و غیر از آنها را بر منبرها لعنت کرده اند تا جایی که هر گروهی را که در آن بدعتی دیده اند آنرا لعنت کرده اند بنا بر این کلابیه و اشحریه را لعنت کرده اند^۲»

پس با این آثار و روایت‌های نقل شده از سلف صالح جایز بودن لعنت کردن فرقه‌های اهل بدعت ثابت شد چون بعضی از سلف خودشان به طور مستقیم فرقه‌های بدعت گذار را لعنت کرده اند و همچنین بیشتر سلف در عصر صحابه و تابعین و پیروان تابعین که پیامبر ۷ به خبریت آنها شهادت داده لعنت کردن آنها را با چشم خودشان می‌دیدند و با سجوبی خودشان می‌شنیدند و با وجود این هیچ یک از آنها این را رد نکرده است که این امر دلالت بر این می‌کند که همه برجایز بودن لعنت کردن فرقه‌های اهل بدعت در سزاوار بودن به لعنت همه در یک سطح نیستند

پس هر چند فرقه بیشتر با سنت مخالفت بود زود عناد و کینه‌اش نسبت به سنت بزرگتر باشد بیشتر سزاوار لعنت است و هر چند فرقه کمتر با سنت مخالفت کند و به آن نزدیک‌تر کمتر سزاوار لعنت است.

بنا بر این از سلف معروف است که آنها فرقه‌های بزرگ اهل بدعت را که مخالفت و عناد آن با سنت آشکارتر است از قبیل قدریه و رافضه و جهمیه لعنت کرده اند

با اینکه از آنها معروف نیست که فرقه‌هایی را که کمتر با سنت مخالفت می‌ورزند و مخالفت آن آشکار نیست مانند اشعریه را لعنت کنند بلکه بعضی از علما از لعنت کردن اشاعره نهی کرده

(۱) الشریعة ص ۱۵۰.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۱۵.

اند و امر نموده اند که فردی که اشاعره را لعنت می‌کند باید تعزیر شود چون موافقت با سنت و یاری سنت بر دیگر کارهایشان غالب است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «و همچنین در فتوای فقیه ابو محمد^۱ فتوای طولانی دیدم که در آن چیزهای خوبی بود و از مسائل متعددی برسیده شده که در آن گفته است ...

و اما لعنت کردن علماء ائمه اشعری را باید گفت که هر کسی آنها را لعنت کند تعزیر کرده می‌شود و لعنت بر او برمی‌گردد و علما یاوران فروع دین هستند و اشاعر یاوران اصول دین اند^۲»

شیخ الاسلام با شرح سخن ابو محمد (عز بن عبدالسلام) می‌گوید: «پس فقیه ابو محمد نیز لعنت را منع نموده و به خاطر اینکه آنها (اصول دین) را رایاری کرده اند و یاری آنها چیزی است که ما ذکر کردیم از قبیل موافقت قرآن و سنت و حدیث ورد کردن کسی که با قرآن و سنت و حدیث مخالفت می‌کند می‌باشد به تعزیر کردن لعنت کننده آنها امر نموده است^۳»

این چیزی است که به لعنت کردن اهلاً بدعت به طور مطلق متعلق است اما لعن کردن فرد معین از آنها در حکم خود با لعنت مطلق فرق می‌کند.

و ابراز حکم لعنت معین از طریق دو مسئله ممکن است:

مسئله اول: اینکه لعنت مطلق مستلزم لعنت فرد معین نیست.

و نصوص و اقوال اهل علم بر این مسئله دلالت دارد. در سنت ثابت شده است که: «که مردی در زمان پیامبر ۷ بنام عبدالله بود و او را حمار (خر) لقب می‌دادند و او پیامبر ۷ را می‌خنداند و پیامبر ۷ او را به خاطر نوشیدن شراب شلاق زده بود روزی او آورده شد و شلاق زده شد مردی

(۱) او ابو محمد عزالدین بن عبدالسلام مشهور به عز بن عبدالسلام است شیخ الاسلام در بعضی از فتوایش به صراحت اسم او را ذکر کرده است. نگاه کن مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۶۵، و شرح حال او در ص ۹۸ گذشت.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۱۶.

(۳) مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۱۷.

از قوم گفت: بار خدایا اورا لعنت کن، چقدر زیاد به خاطر شراب نوشی دستگیر و آورده می‌شود، پیامبر ۷ فرمود: اورا لعنت نکنید سوگند به خدا او خدا و پیامبرش را دوست دارد^۱. پس پیامبر ۷ از لعنت کردن این مرد که نوشیدن شراب را تکرار می‌کرد نهی نمود با اینکه او فرموده است: (لعن الله الخمر ولعن شاربها وساقیها وعاصرها ومعتصرها وبائعها ومبتاعها وحاملها والمحمولة اليه واكل ثمنها^۲). یعنی: خداوند شراب را و کسی را که آنرا می‌نوشد و ساقی آن و فشارنده و آب‌گیرنده آن و فروشنده و خریدار و حامل آن و کسی که به سوی او حمل می‌شود و کسی که پول آنرا می‌خورد لعنت کند.

پس این برفرق بین لعنت کردن مطلق به افعال و غیره و بین لعنت معین دلالت می‌کند که اینطور نیت که هرکسی دلایل به طور مطلق برلعنت شدن کار او دلالت کند که انجام دهنده آن کار به طور معین ملعون است.

واقوال اهل علم همچنین دلالت می‌کند که لعنت مطلق مستلزم لعنت معین نیست امام نووی در شرح حدیث (لعن الله السارقة) «خدا سارق را لعنت کند» می‌گوید: «این دلیلی بر جایز بودن لعنت کردن گناهکاران غیر معین می‌باشد چون لعنت برنوع است نه بر فرد معین و لعنت کردن نوع یک گروه جایز است همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللعنة الله على الظالمين﴾^۳ ترجمه: هانا نفرین خدا برستمگران باد».

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الحدود - باب ما یکره من لعن شارب الخمر) فتح الباری ج ۱۲ ص ۷۵ ح: ۶۷۸۰.

(۲) رواه امام احمد من حدیث ابن عمر فی المسند ج ۲ ص ۹۷، و ابو داود ج ۴ ص ۸۲ من غیر (آکل ثمنها) و ابن ماجه ج ۲ ص ۱۱۲۲ ح: ۳۳۸۰، قال ابن حجر صححه ابن السکن، تلخیص الحبیر ج ۴ ص ۸۱ و صححه اللبانی فی صحیح ابن ماجه ج ۲ ص ۲۴۳ ح: ۲۷۲۵ و فی تحقیق مشکاة المصابیح ج ۲ ص ۸۴۶ ح: ۲۷۷۷.

(۳) سوره هود آیه ۱۸.

واما لعنت کردن فرد معین جایز نیست!

پس گفته نووی در این جا صریح است که لعنت مطلق مستلزم لعنت فرد معین نیست - وهدف از آوردن سخن او در اینجا همین بود - من کمی در مورد قول به عدم جایز بود لعنت کردن فرد معین به طور مطلق احتیاط می‌کردم و تحقیق و توضیح این مسئله به زودی انشاءالله بیان خواهد شد.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه با تاکید بر این که لعنت مطلق مستلزم لعنت فرد معین نیست می‌گوید: «اما لعنت مطلق مستلزم لعنت کردن فرد معین که در او چیزهایی وجود دارد که لعنت شدن او را منع می‌کند نیست، و همچنین تکفیر مطلق و وعید مطلق مستلزم تکفیر فرد معین و ثبوت وعید برای فرد معین نیست بنا بر این وعید مطلق در کتاب و سنت مشروط به ثابت شدن شرایط و منتفی بودن موانع است بنا بر این وعید به مسلمانی که از گناه توبه کرده ملتحق نمی‌شود و نیز کسی را که نیکی‌هایی دارد که بدی‌های او را محو می‌کند در نمی‌یابد و به کسی که برای او شفاعت می‌شود و کسی که بخشوده می‌شود ملتحق نمی‌گردد. زیرا گناهان که مجازات آن جهنم است به اسباب توبه از بین می‌روند و نیکی‌ها بدی‌ها را محو می‌کند و مصیبت‌هایی که کفاره گناهان می‌شوند»^۳

و در جای دیگر می‌گوید: «و اگر گناهی که انجام دهنده آن لعنت شده، فرد معینی را که آن گناه را انجام داده لعنت کند تمام مردم لعنت کرده می‌شدند، و این به منزله وعید مطلق است

(۱) شرح صحیح مسلم ج ۱۱ ص ۱۸۵.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۱۰ ص ۳۲۹-۳۳۰.

(۳) منهاج السنة النبویة ج ۴ ص ۵۷۳-۵۷۴ و انظر تقریر شیخ الاسلام لهذه المسألة فی رفع الملام ص ۱۲۰.

والمسائل الماردینیة ص ۶۶-۶۷. و مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۴۷۴-۴۸۴-۴۸۵- ج ۳۵ ص ۶۶-۶۸.

ولازم نیست وعید مطلق درحق فرد معین ثابت شود مگر وقتی که شرایط یافته شوند وموانع منتفی گردند ولعنت هم اینچنین است»^۱

وشیخ حمد بن ناصر بن معمر می گوید: «طالب باید فرق بین معین وغیر معین را بداند پس ما به طور کلی هرکسی را که دینی غیر از اسلام را دین خود قرار دهد کافر قرار می دهیم اما بر فرد معین حکم به آتش جهنم نمی کنیم^۲ وجمله ظالمان را لعنت می کنیم وفرد معینی را به لعنت اختصاص نمی دهیم»^۳

پس با این ثابت شد که لعنت مطلق مقتضی لعنت فرد معین نیست چون گاهی فرد معین حالتی دارد که از رسیدن لعنت به او منع می کند از قبیل نبودن شرطی برای لعنت یا ثابت شدن مانعی برای لعنت کردن.

وگاهی شخص معین از کارش موجب لعنت است توبه می کند وگاهی دارای نیکی هایی است که بدیهای او را محو می کند ویا به مصیبت هایی که کفاره گناهان قرار می گیرد گرفتار می شود ویا مجازات به خاطر شفاعت کردن شفاعت کننده ای از او ساقط می شود ویا به خاطر بخشیدن وعفو مهربان ترین مهربانان مجازات از او ساقط می شود وممکن است اصلاً حجت به او نرسیده که این کار حرام وموجب لعنت است وگاهی هم ممکن است حجت به او می رسد اما برایش ثابت نشده است.

پس باید فرق لعنت مطلق ولعنت معین را رعایت کرد ونباید درلعنت کردن کسانی که کارهایی انجام می دهند که به طور مطلق انجام دهندگان آن لعنت شده اند شتاب ورزید ویا

(۱) کلام شیخ دراینجا درمورد کسانی است که نصوص به اهل جهنم بودن آنها گواهی نداده اند اما کسانی که نصوص گواهی داده اند که از اهل جهنم هستند مانند ابو لهب وزنش وابو طالب پس طبق آنچه نصوص بر آن دلالت می کند حکم کردن به جهنمی بودن اینها واجب است.

(۲) مجموعه الرسائل والمسائل النجدية ج ۵ ص ۶۴۰.

درلعت کردن فرقه‌های اهل بدعت که به طور مطلق ملعون هستند عجله کرد چون احتمال لعنت دارد لعنت از خود معین به خاطر اسبابی که ذکر آن گذشت ساقط شود پس آن گاه لعنت کننده در معرض وعید سختی قرار می‌گیرد به خاطر اینکه افراد مشخصی را که مستحق لعنت نبوده اند لعنت کرده است.

اما مسئله دوم در مورد حکم لعنت کردن فرد معین است.

بعد از اینکه ثابت شد که لعنت مطلق مستلزم لعنت کردن فرد معین نیست علما در حکم لعنت کردن فرد معین اختلاف کرده اند که آیا جایز است یا نه و سه قول از علما ذکر شده که شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنه^۱ و ابن مفلح^۲ در الآداب الشرعیه^۳ آن را بیان داشته است. قول اول: اینکه لعنت کردن فرد معین به هیچ صورت جایز نیست و این قول از گروهی از شاگردان احمد و دیگران روایت شده است.

و ظاهر کلام خلال اینگونه است که این قول حسن بصری و ابن سیرین و احمد بن حنبل رحمهم الله تعالی است او بعد از اینکه بعضی روایت‌ها از سلف را در مورد لعن ذکر نموده می‌گوید: «وبعد از این چیزی که ابو عبدالله ذکر نموده برپرهیز کردن و خود را نگاه داشتن از لعنت کردن در این مورد احادیث زیادی هست که براهل علم پوشیده نیستند و روایاتی از کتابهای حدیث است آند در قول انصاف به خرج داده شود، و از ابن سیرین و غیره روایت شده که آنها می‌گفتند لعنت خدا بر ظالمین باد وقتی حجاج و مثل او یاد می‌شد.

(۱) انظر ج ۴ ص ۵۶۹.

(۲) او محمد بن مفلح بن حمد مفرج فافونی فقیه حنبلی شمس الدین است در حدود سال ۷۱۰ به دنیا آمد ابن کثیر گفته است که او ماهر و فاضل و در علوم زیادی به خصوص در فروع از اهل فن بود، در رجب سال ۷۶۳ درگذشت نگاه کنید الدرر الكامنه ج ۵ ص ۳۰.

(۳) انظر ج ۱ ص ۲۶۹.

وما از قوم پیروی می‌کنیم و مخالفت نمی‌ورزیم و آنچه حسن و ابن سیرین گفته اند از آن پیروی می‌کنیم زیرا آنها دو امام عادل و پرهیزگار و فقیه در زمان خودشان هستند و از بزرگان تابعین هستند و از همه آنها به حلال و حرام و امر دین داناتر بودند ما به این مطلب ناآگاه نیستیم. و می‌گوییم خدا لعنت کند کسی را که حسین بن علی را کشت و خدا لعنت کند کسی را که عمر را کشت و خدا لعنت کند کسی را که عثمان را کشت و خدا لعنت کند کسی را که علی را کشت و خدا لعنت کند کسی را که معاویه بن ابوسفیان را به قتل رساند همه اینها کشته شده اند هرگاه مردی از اهل فتنه برای ما یاد شود گفته می‌شود خدا ظالمان را لعنت می‌کند و بنا بر آنچه امام احمد در این مورد به عهده گرفته است و بالله التوفیق»^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «آنچه از امام احمد تصریح شده که خلال آنرا تاکید کرده است لعن مطلق است نه لعن معین تا اینکه می‌گوید و سخن خلال مقتضی این است که او فرد معین از کفار را لعنت نمی‌کند و قاتل عمر را نام برده در حالی که او کافر بوده و مقتضی این است که فرد معینی از اهل هواها را لعنت نمی‌کند و او قاتل علی را نام برده و در حالی که قاتل او از خوارج بود»^۲

من می‌گویم آنچه خلال از ظاهر کلامش تاکید کرد که گفته جایز نبودن لعنت فرد معین قول ائمه حسن و ابن سیرین و احمد است جای نظر و تأمل است، زیرا توقف کردن آنها در لعنت کردن بعضی از افراد معین دلالت بر جایز نبودن لعن و منع کردن از لعن نمی‌کند بنا بر آنچه که بیان خواهد شد.

(۱) السنة للخلال ص ۵۲۲.

(۲) نقله عن شیخ الاسلام ابن مفلح فی الآداب الشرعية ج ۱ ص ۲۷۲-۲۷۳.

وازکسانی که برجایز نبودن لعن فرد معین تصریح کرده است ابو بکر عبدالعزیز بن جعفر^۱ از شاگردان بزرگ احمد است همان گونه که خلال از او این را نقل کرده است که می‌گوید: ابو بکر عبدالعزیز آن گونه که در تعلیق های ابی اسحاق^۲ دیدم می‌گوید: «برای ما جاتیز نیست که لعنت کنیم مگر کسی را که پیامبر ۷ از طریق احادیث لعنت کرده است»^۳

وازم تاخرین کسی که این قول را گفته است ابو حامد غزالی است او در ضمن سخن از مراتب لعن می‌گوید: «سوم لعنت شخص معین است، و این خطرناک است مانند اینکه بگویی زید خدا لعنتش کند او کافر یا فاسق یا بدعت گذار است، و تفصیل سخن در این مورد این است هر شخصی که لعنت شدن او از نظر شرعی ثابت است لعنت کردنش جایز است مانند اینکه بگویی فرعون خدا لعنتش کند و ابو جهل خدا لعنتش کند چون ثابت شده که اینها بر کفر مرده اند و این لذ نظر شرعی شناخته شده است و اما شخص معینی در زمان ما مثل اینکه بگویی زید خدا لعنتش کند او یهودی است این خطرناک است، چون بسا ممکن است که اسلام بیاورد و در حالی می‌میرد که به خدا نزدیک است پس چگونه حکم کرده می‌شود که او ملعون است»^۴.

(۱) او ابو بکر بن عبدالعزیز بن جعفر بن احمد حنبلی از یاران خلال و شیخ حنابله و عالم مشهور آنهاست و صاحب تصنیفهای زیادی است او صاحب زهد و عبادت و قناعت بود در شوال ۳۶۳ هجری در ۷۸ سالگی درگذشت: نگاه کنید شذرات الذهب از ابن عماد ص ۴۰ ج ۳.

(۲) او ابراهیم بن احمد بن عمر بن حمدان بن شاقلا است ابو اسحاق گرامی قدر، روایت زیاد کرده است، در اصول و فروع زیبا سخن گفته است دو حلقه درس داشت یکی در مسجد جامع منصور و دومی در مسجد جامع قصر، در سال ۳۶۹ هجری. درگذشت نگاه کنید طبقات الحنابلة لابن ابی یعلی ج ۲ ص ۱۲۸-۱۳۹.

(۳) نقله ابن مفلح فی الآداب الشرعیة ج ۱ ص ۲۷۲.

(۴) احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۱۲۴، ۱۲۳.

واز کسانی که لعنت فرد معین را جایز نمی‌داند نووی است همان گونه که در مسئله گذشته نقل شد^۱. وابن المنیر^۲ همان طور که ابن حجر در فتح الباری از او نقل کرده است^۳.

قول دوم: این است که لعن در حق کافر غیر از فاسق جایز است.

وکسی که ابن نظر را دارد قاض ابو یعلی^۴ است که می‌گوید: «هر کسی از تاویل کنندگان که ما به کافر بودنشان حکم کرده ایم، لعنت کردنشان جایز است، (احمد) به این تصریح کرده است و ذکر کرده که او در (اللفظیه) گفته است هر کسی چنین کاری کند لعنت خدا بر او باد و خشم خدا بر او باد و ذکر کرده که او در مورد قوم معینی گفته است: خداوند حرمت پلید را هتک کند، و در مورد قومی گفته است: خداوند او را رسوا کند»^۵.

سپس قاضی برای ممنوع بودن لعنت افراد مسلمان از نکوهش و مذمت لعن استدلال نموده و اینکه اینها امید رود که بخشوده شوند و لعنت کردن آنها جایز نیست زیرا لعن مقتضی رانده

(۱) انظر نص کلامه ص ۲۴۹، ۲۴۸.

(۲) او عبدالواحد بن منصور بن محمد بن منیر اسکندرانی فخرالدین عز القضاة بن شرف الدین مالکی است در سال ۶۵۱ هجری به دنیا آمد او بزرگ فاضلان مالکی‌ها و رئیس آنها بود دارای دیوانی است که پیامبر را مستوده است در سال ۷۳۳ هجری درگذشت. نگاه کن الدرر الكامنة از ابن حجر ج ۳ ص ۳۶.

(۳) انظر فتح الباری ج ۱۲ ص ۷۶.

(۴) او قاضی محمد بن حسین بن محمد بن خلف بن احمد بن فرا ابو یعلی است او عالم زمانش و تنها مرد دوران خود بود و یکتای روزگارش بود. او در اصول قدمک بالایی داشت و نزد حنابله مقدم بود و آنها تصنیفات او را می‌خواندند و درس می‌دادند در سال ۴۵۸ هجری درگذشت طبقات الحنابلة لابن ابی یعلی ج ۲ ص ۲۱۶، ۱۹۳.

(۵) نقله ابن مفلح فی الآداب الشرعية ج ۱ ص ۲۷۱.

ودور کردن است به خلاف کسی از تاویل کنندگان که به کافر بودنش حکم کرده شده است آنها از رحمت مانند دیگر کفار دور هستند.^۱

قول سوم: اینکه لعنت به طور مطلق جایز است و آن قول ابن جوزی است او در مورد لعنت یزید می‌گوید: «علمای پرهیزگار آنرا جایز قرار داده اند یکی از آنها احمد بن حنبل است»^۲ شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «واما ابو الفرج ابن جوزی کتابی دارد در مورد مباح بودن لعنت کردن یزید که در آن بر شیخ عبدالمغیث^۳ حربی رد کرده است»

وسبب اختلاف علما در اینجا این است حکم لعنت کردن فرد معین را دو نوع از ادله می‌کشند نوعی دلالت بر مباح بودن لعنت به خاطر کفر و فسق و بدعت گذاری و کارهایی که باعث ایجاد هریک از این صفت‌ها می‌شود می‌کند

و نوعی دلالت بر حرام بودن لعنت و وعید شدیدی که در مورد آن آمده است می‌کند مانند گفته پیامبر ۷ که فرمود: (ان اللعانین لایکونون شهداء ولا شفعاء یوم القیامة)^۴ یعنی: لعنت کنندگان روز قیامت گواه و شفاعت کننده نخواهند بود و اینکه فرموده است: (لاینبغی لصدیق ان یکون لعاناً)^۵ یعنی: برای فرد صدیق و راستگو مناسبت نیست که نفرین کننده باشد. و فرمود: (لعن المؤمن کقتله)^۶ یعنی: لعنت کردن مؤمن بسان کشتن اوست.

(۱) انظر المصدر نفسه ج ۱ ص ۲۷۳.

(۲) الاداب الشرعية لابن مفلح ج ۱ ص ۳۶۹.

(۳) او عبدالمغیث بن زهیر بن علوی، حربی محدث زاهد، ابو العزیز بن حرب حنبلی محدث بغداد است. تقریباً سال ۵۰۰ هجری به دنیا آمد، صالح و متدین و راستگو و امین بود دارای شیوه رفتار خوب دریا بود در پیروی از سنت و روایات می‌کوشید در سال ۵۸۳ هجری درگذشت ن ک شذرات الذهب ج ۴ ص ۲۷۵.

(۴) رواه مسلم (کتاب البر والصلوة - باب النهی عن لعن الدواب و غیرها) ج ۴ ص ۲۰۰۶ ح: ۲۵۹۸.

(۵) رواه مسلم (کتاب البر والصلوة - باب النهی عن لعن الدواب. و غیرها) ج ۴ ص ۲۰۰۵ ح: ۲۵۹۷.

(۶) رواه البخاری فی (کتاب الادب باب ما ینهی عن السباب واللعن) فتح الباری ج ۱۰ ص ۴۶۵ ح: ۶۰۴۷.

پس هرکسی که گفته اعنت جایز نیست به این باور است که نصوص تحریم و وعیدهایی که در مورد لعنت کردن آمده اند در حق فرد معین هستند و نصوصی که لعنت را مباح قرار می‌دهد در حق فرد غیر معین می‌باشند.

و هرکسی لعنت را جایز قرار داده می‌گوید نصوص مباح بودن لعن در مورد کسی که مستحق لعنت است وارد شده چه فرد معین باشد چه فرد غیر معین و نصوص تحریم لعنت در حق کسی است که مستحق لعنت نیست.

و هرکسی که بین لعنت کردن کافر و مسلمان فرق گذارده به اصل معنی لعن که به معنی راندن و دور کردن از رحمت است نگاه کرده است بنا بر این می‌بیند که مسلمان مستحق لعنت نیست چون برای او امید بخشوده شدن و رحمت می‌رود و کافر مستحق لعنت است که از رحمت الهی دور کرده شده است.

و در حقیقت مسئله اجتهادی است و اختلاف در آن گنجایش دارد چون همه اقوال از سلف روایت شده اند اما قوای که از میان اقوال ترجیح داده می‌شود قول سوم است و آن جایز قراردادن لعنت کردن فرد معین اگر مستحق اعنت باشد است فرق نمی‌کند چه کافر باشد چه مسلمان، و دلایل در مجموع این قول را تقویت می‌کند و اقوال و کارهایشان این قول را تایید می‌نماید.

و از دو جهت این قول ترجیح دارد:

جهت اول: گفته پیامبر ۷ که در صحیح مسلم آمده بر این دلالت می‌کند که فرمود: (اللهم انی اتخذت عندک عهداً لن تخلفینہ، فانما انا بشر فای المؤمنین اذیتہ شتمتہ لعنتہ، جلدتہ فاجعلها له صلاۃ و زکاء و قربۃ تقربہ بها الیک یوم القیامۃ)!

یعنی: بار خدایا من با تو پیمانی بستم و تو آن را هرگز خلاف نخواهی کرد، پس هر مسلمانی را که من آزار رساندم، ناسزا گفته‌ام، لعنت کرده‌ام، شلاق زده‌ام، این کارها را برای او نماز و زکات عبادت قرار بده که روز قیامت بوسیله آن او به تو نزدیک شود.

(۱) صحیح مسلم (کتاب البر والصلة - باب من لعنه النبی ۷ اورباه) ج ۴ ص ۲۰۸ ح: ۲۶۰۱.

و در روایتی دیگر نیز از طریق انس در صحیح مسلم آمده است که فرمود: (انی اشترطت علی ربی فقلت: انما انا بشر ارضی کما یرضی البشر واغضب کما یغضب البشر فایما احد دعوت علیه من امتی بدعوه لیس لها باهل ان تجعلها له طهوراً، وزکاة وقربه، یقر به بها منه یوم القیامة)^۱ یعنی: من با پروردگارم شرط گذاشتم و گفتم: همنا من انسانی هستم و خشنود می‌شوم همان گونه که انسان خشنود می‌شود و خشمگین می‌شوم همان گونه که انسان خشم می‌گیرد، پس هر کسی از امت من که علیه او دعایی نموده‌ام که او اهل آن نبوده که تو آن را برای او پاکی و زکات و عبادت قرار دهی که او را در روز قیامت به خدا نزدیک می‌کند

پس هر دو حدیث دلالت می‌کنند که پیامبر ﷺ بعضی از افراد معین از مسلمین را به خاطر تبنیه کردن آنها لعنت کرده است، و این لعنت از او با اجتهاد واقع شده نه به راهنمایی وحی به دلیل اینکه فرموده (من انسان هستم) و فرموده (که اهل آن نبوده است) و این دلیلی را که پیامبر بر اساس نص لعنت کرده و ما حق نداری که لعنت کنیم مگر به نص ردنقض می‌کند، همان گونه که دعای پیامبر ﷺ برای کسانی از افراد معین که بر علیه آنها دعا کرده از آن اینگونه فهمیده نمی‌شود که لعنت از آنها رفع گردیده اگر آنها سزاوار آن باشند به دلیل گفته پیامبر ﷺ که فرمود (که او اهل آن نیست) که دلالت بر باقی بودن حکم می‌کند نه نسخ.

پس با این جایز بودن لعنت کردن کسی از افراد معین مسلمان که نصوص بر لعنت کردن او به خاطر کارش دلالت می‌کند به طور اجتهادی اگر شرایطی که موجب لعنت می‌شود در او تحقق یابد

و موانع مانع از لعنت شدن او منتفی گرد و جایز است و ثابت شدن این در حق کافر از باب اولی است.

(۱) صحیح مسلم (کتاب البر والصله - باب من لعنه النبی ﷺ) ج ۴ ص ۲۰۱۰ ح: ۲۶۰۳.

جهت دوم: قول به جایز بودن لعنت کردن مستحقین لعنت از افراد معین ظاهر مذهب عموم سلف است بنا بر کارهای آنها که به این دلالت می‌کند که آنها خودشان بعضی از افراد معین سزاوار لعنت از ائمه اهل بدعت و گمراهی را لعنت کرده اند همان گونه که این مطلب از آنها با روایت صحیح ثابت است.

نصر مقدسی^۱ از عبدالرحمن بن مهدی^۲ روایت می‌کند که او گفت: نزد مالک بن انس X وارد شدم و نزد او مردی بود که او را از قرآن و قدر سؤال می‌کرد، او گفت: شاید تو از یاران عمرو بن عبید هستی، خدا عمرو را لعنت کند و این بدعت را از کلام ایجاد کرد^۳.

بخاری می‌گوید: «وکیع می‌گوید: مرسیی^۴ لعنت خدا بر او باد یهودی است او یا نصرانی؟ مردی به او گفت: پدرش یا پدر بزرگش یهودی یا نصرانی بوده است وکیع گفت: بر او و بر یارانش لعنت خدا باد»^۵.

(۱) او فقیه نصر بن ابراهیم بن نصر بن ابراهیم بن داود ابو الفتح مقدسی نابلسی زاهد است، او شیخ شافعی‌ها در شام و صاحب تصانیف بود او امام علامه مفتی و محدث بود در سال ۴۵۰ درگذشت ن ک شذرات الذهب ج ۳ ص ۳۹۵.

(۲) عبدالرحمن بن مهدی بن حسان عنبری، ابو سعید بصری معتمد و محقق است حافظ و روایان را می‌شناخت و حدیث بلد بود در سال ۹۸ در هفتاد و سه سالگی درگذشت. ن ک تقریب التهذیب ص ۳۵۱.

(۳) مختصر الحجة علی تارک المحجة لابی الفتح نصر بن ابراهیم المقدسی تحقیق ابراهیم هارون (رسالة علمية مطبوعة علی الالة الکاتبة بالجامعة الاسلامیة) ص ۴۵۲.

(۴) او بشر بن غیاث مرسیی بدعت گذار گمراهی است، از ابو یوسف فقه آموخت و مهارت پیدا کرد و علم کلام را خوب فراگرفت. سپس گفت قرآن مخلوق است و بر این عقیده مناظره کرد و از او اقوال زشتی حکایت شده است، بیشتر اهل علم او را به خاطر آن گفته‌ها کافر قرار داده اند در سال ۲۱۸ درگذشت ن ک میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۲۲.

(۵) خلق افعال العباد ضمن مجموعة (عقائد السلف) تحقیق النشار ص ۱۲۴.

وعبدالله بن احمد از یزید بن هارون روایت کرده است که او گفت: «خداوند جهنم را وکسی که سخن او را می‌گوید لعنت کند»^۱ و نیز عبدالله از عباس عنبری^۲ از شاذ بن یحیی^۳ روایت کرده که گفت: من از یزید بن هارون شنیدم که گفت: هرکسی بگوید قرآن مخلوق است او کافر است، و شاذ بن یحیی مرسی را لعنت می‌کرد.^۴

وللکائی از سعید بن رحمه^۵ روایت کرده که او گفت: «جهنم لعنت خدا بر او باد یال ۱۳۰ بیرون آمد»^۶

وعبدالله بن احمد از ابی نعیم فضل بن دکین^۷ روایت کرده که او گفت: خداوند بشر مرسی کافر را لعنت کند.^۱

(۱) السنة لعبدالله بن احمد ج ۱ ص ۱۶۷ وقال محقق الکتنا الدكتور محمد سعید القحطانی: اسناد صحیح.

(۲) عباس بن عبدالعظیم عنبری، ابو الفضل بصری، ثقة وحافظ در سال ۲۴۰ درگذشت. نگاه کنید التقریب ص ۲۹۳.

(۳) شاذ بن یحیی واسطی از یزید بن هارون و وکیع روایت کرده و از او عباس عنبری واحمد بن سنان و دیگران روایت کرده اند، ابو داود می‌گوید: از احمد شنیدم که به او گفته شد شاذ بن یحیی گفت: او را شناختم و از او به خوبی یاد کرد. تهذیب التقریب ج ۴ ص ۳۰۰.

(۴) السنة لعبدالله بن احمد ص ۱۷۰، ۱۲۲ وقال محقق الکتنا: اسناد حسن.

(۵) سعید بن رحمه بن نعیم مصیعی از ابن مبارک روایت کرد و او راوی، کتاب جهاد از اوست ابن حبان از ذهبی نقل کرده که او گفت: جایز نیست از او دلیل گرفته شود چون با علمای محقق مخالفت کرده است. میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۳۵.

(۶) شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۳۸۰.

(۷) فضل بن دکین کوفی واسم دکین: عمرو بن حماد زهیر تیمی لوچ بود، به کنیه اش ابو نعیم ملائی مشهور است، معتمد و محقق و از اساتید بزرگ بخاری است در سال ۲۱۸ و گفته شده ۲۱۹ درگذشت نگاه کنید التقریب ص ۴۴۶.

وللکائی از عبدالرحمن بن ابی حاتم روایت کرده که او گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: «اولین کسی که عقیده خلق قرآن را آورد جعد بن درهم بود وگفت درسال صدو بیست واندی، سپس بعد از آنها بشر بن غیاث مرسیی خدا او را لعنت کند مخلوق بودن قرآن را گفت و او رنگریزی یهودی بود»^۲.

و در شرح حالهایی که لالکائی در شرح اصول اعتقاد اهل السنه بیان داشته آمده است: اخبار جعد بن درهم خدا او را لعنت کند»^۳

پس این روایت‌ها از این ائمه دلالت براین می‌کند که آنها معتقد به جایز بودن لعنت کردن افراد معین از اهل بدعت بوده اند چون آنها این کار را خودشان انجام داده اند، و با توجه با فقه و فهم و تقوا او پرهیزگاری که شناخت مردم از آنهاست این مطلب معنی جز این ندارد که نفرین کردن افراد معین از اهل بدعت مذهب آنها بوده است.

و در حقیقت از ائمه گذشته کسی با اینها مخالفت نکرده مگر پیروان ائمه مانند شاگردان احمد و غیره که توقف بعضی ائمه را در لعنت کردن بعضی از افراد معین را براین تاویل کرده اند که آنها لعنت کردن افراد معین را به طور مطلق جایز نمی‌دانند همان گونه که نقل آن از خللال^۴ گذشت همان گونه که بعضی از پیروان ائمه با تاسی به آنها به گمان اینکه مذهب آنهاست گفته اند نفرین افراد معین از اهل بدعت جایز نیست.

و تحقیق در اقوال این ائمه این است که ما در روایاتی که از آنها بدست ما رسید نص صریحی که دلالت براین کند که آنها بگویند لعن افراد معین حرام است نیافته‌ایم نهایت در این مسئله این است که بعضی از آنها در لعنت کردن بعضی افراد معین مانند: یزید و حجاج توقف کرده اند یا

(۱) السنة لعبدالله بن احمد ج ۱ ص ۱۷۰ وقال محقق الكتاب اسناده حسن.

(۲) شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۳۸۲.

(۳) المصدر نفسه ج ۲ ص ۳۸۲.

(۴) انظر ص (۱) من هذا الكتاب.

به لعنت مطلق راهنمایی کرده اند نه نهی کردن از لعنت فرد معین همان گونه که در کتاب السنه از خللال آمده است که حسن بصری می گوید: «قاتلان عثمان را لعنت کنید، به او گفته می شود اورا محمد بن ابی بکر^۱ کشته است، او می گوید: قاتلان عثمان را لعنت کنید هرکسی اورا کشته، کشته»^۲.

واز ابراهیم نخعی روایت است که او حجاج را یاد کرد و گفت: «آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان باد»^۳

واز امام احمد از روایت ابی طالب^۴ نقل شده که او گفت: «از ابا عبدالله پرسیدم که هرکسی گفت: خدا یزید^۵ بن معاویه را لعنت کند؟ گفت: در این مورد سخنی نمی گویم گفتم: آنچه تو می گویی، کسی که به آن سخن گفته مرد بدی نیست و من به قول تو برمی گردم، ابو عبدالله گفت پیامبر^۶ فرموده است: (لعن المؤمن کقتله)^۶ یعنی لعنت کردن مؤمن مانند کشتن اوست

(۱) محمد بن ابی بکر صدیق، ابو القاسم، او پیامبر را دیده است و در سال ۳۸ کشته شد و علما اورا می ستودند. تقریب التهذیب ص ۴۷۰.

(۲) السنة للخللال ص ۵۲۲.

(۳) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للکائی ج ۵ ص ۹۹۲.

(۴) او عصمة بن ابی عصمه ابو طالب عکیری است، ابو بکر الخلال گفته است او مرد صالحی بود از قدیم با ابو عبدالله همراه بود تا اینکه درگذشت و از او مسائل زیاد و خوبی روایت کرده است در سال ۲۴۴ هجری وفات کرد ن ک طبقات الحنابلة ج ۱ ص ۲۴۶.

(۵) یزید بن معاویه ابی سفیان اموی ابو خالد است خلافت را در سال ۶۰ به دست گرفت و در سال ۶۴ که هنوز به چهل سالگی نرسیده بود درگذشت، ابن حجر می گوید او شایستگی این را ندارد که از او روایت کرده شود ن ک تقریب التهذیب ص ۶۰۵.

(۶) تقدم تخريجه ص (۱).

و فرموده است: (خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم)^۱ یعنی: بهترین مردم کسانی هستند که در قرن من زندگی می‌کنند سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند. ویزید در میان آنها قرار دارد، و فرموده است: (من لعنته او سببته فاجعلها له رحمة)^۲ یعنی: هرکسی را من اعنت کردم یا ناسزا گفتم لعنت و ناسزای مرا برای او رحمت بگردان. بنا براین دست نگاه داشتن از نفرین او برایم پسندیده‌تر است^۳. پس این روایت‌ها و امثال آن از سلف به دو سبب ممکن نیست که به طور قطعی دلالت بر این کند که آنها لعنت کردن فرد معین را به هر حال حرام می‌دانند

سبب اول: توقف کردن سلف از لعنت کردن بعضی افراد معین دلالت بر این نمی‌کند که آنها معتقد به حرمت آن هستند چون آنها مکروهات و بسیاری از امور مباح را به خاطر زهدی^۴ که داشتند ترک کرده اند و ترک کردن آنها لعنت بعضی افراد معین را اگر نمی‌توان به طور قطع از این مورد قرار داد اما این احتمال را دارد به خصوص که در بعضی روایت‌ها مطالبی آمده که این احتمال را تقویت می‌کند و می‌گوید که ترک کردن آنها لعنت را به خاطر پرهیز بوده نه به خاطر اینکه آنها معتقد بوده اند که آن حرام است همان گونه که در روایت صالح بن احمد^۵ بن حنبل

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الشهادات - باب لا یشهد علی شهادة جور اذا شهد) فتح الباری ج ۵ ص ۲۵۹ ح: ۲۶۵۲.

(۲) تقدمت بعض روايات هذا الحديث ص (۱). وهذه الرواية اخرجها مسلم في صحيحه (كتاب البر والصلة - باب من لعنه النبي ۷ او سبه) ج ۴ ص ۲۰۰۷ ح: ۲۶۰۱.

(۳) السنة للخلال ص ۵۲۱ وقال محقق الكتاب اسناده صحيح.

(۴) بعضی از صورتهای زهد سلف را در کتابهای زهد، امثال کتاب زهد امام وکیع بن جراح و زهد امام احمد و دیگر کتابها نگاه کنید.

(۵) صالح بن امام احمد بن حنبل، ابو الفضل بزرگترین فرزند امام احمد است مسائل خوبی او با پدرش مطرح کرده است عیال دار و سخی بود و پدرش او را دوست می‌داشت و اکرام می‌کرد و برای او دعا می‌نمود. در سال ۲۰۳ به دنیا آمد و در سال ۲۶۶ درگذشت نگاه کنید طبقات الحنابلة ج ۱ ص ۱۷۳.

از پدرش آمده که می‌گوید: «به پدرم گفتم همانا قومی به ما دوستی یزیدرا نسبت می‌دهند گفت: ای فرزندانم آیا کسی که به خدا ایمان دارد یزیدرا دوست می‌دارد گفتم: پس تو چرا او را لعنت نمی‌کنی؟ گفت: تو کی مرا دیده‌ای که چیزی را لعنت کنم»^۱

پس هرکسی در این عبارت فکر کند می‌بیند که امام احمد در پاسخ دادن بین دو مسئله، مسئله دوست داشتن یزید و مسئله لعنت کردن یزید فرق گذاشته است و حکم را در مسئله اول عام قرار داده و به طور قطع گفته که یزیدرا فرد مؤمنی دوست نمی‌دارد و توجیه ترک لعنت کردن را به خود برگرداند

و اینگونه توجیه کرده که لعنت کردن از اخلاق و عادت او نیست پس این دلالت می‌کند که او قطعاً اعنت کردن یزیدرا حرام نمی‌داند زیرا اگر او به چنین چیزی معتقد می‌بود حکم را عام بیان می‌کرد و قطعاً آنرا بیان می‌داشت همان گونه که در پاسخ دادن به مسئله اول چنین کرد، مثلاً اگر می‌گفت: برای مؤمنی جایز نیست که او را لعنت کند چنین سخنی در پاسخ دادن صریح‌تر و رساتر بود و بهتر او در ترک لعنت معذور قرار می‌گرفت، پس چیزی باقی نماند جز اینکه او لعنت کردن یزیدرا به خاطر پرهیز ترک نموده است چون لعنت کردن او فائده‌ای ندارد، چون یا مباح است یا مکروه است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «آنچه از احمد معروف است کراهت لعنت کردن فرد معین مانند حجاج بن یوسف و امثال او می‌باشد»^۲

و درجایی دیگر از او می‌گوید: «او مکروه دانسته که فرد معینی نبامش لعنت کرده شود»^۳

(۱) الروایتین والوجهین للقاضی ابی یعلی (ق ۲۵۴/أ) و ذکرها شیخ الاسلام فی مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۴۱۲ ص ۴۸۳.

(۲) منهاج اسنة ج ۴ ص ۵۶۹.

(۳) منهاج اسنة ج ۴ ص ۵۷۳.

ووقتی این از احمد ثابت شد پس سخن درمورد دیگر سلف از متقدمین مانند سخن درمورد اوست پس آنچه از کسانی دیگر از سلف غیر از او درترک کردن لعنت نقل شده به مضمون آن چیزی اضافه نمی شود بلکه مضمون سخن آنها یکی است. و خداوند داناتر است.

سبب دوم: اینکه توقف سلف درلعنت کردن بعضی از افراد معین مانند یزید و حجاج به ضرورت لازم نیست که حکم آنها درمورد هر فرد معینی همین باشد و لازم نیست که گفته شود آنها به طور مطلق لعنت کردن فرد معین را جایز نمی دانند چون احتمال دارد توقف کردن آنها درلعنت کردن اینها به خاطر سببی متعلق شخصی که درلعنت کردنش توقف شده باشد.

از این اسباب که احتمال آن می رود بعضی عبارتند از:

۱- بودن یزید و حجاج درقرنهایی که از جانب پیامبر ۷ به خوب بودن آن گواهی داده شده است و امام احمد این سبب را به صراحت درترک کردن لعنت کردن یزید درروایت گذشته بیان داشت.^۱

۲- ویکی از اسباب، سببی است که قاضی ابو یعلی آن را ذکر نمود آن جا که گفته است: «احمد لعنت کردن حجاج را مکروه دانسته، و ممکن است توقف احمد درلعنت کردن حجاج و امثال آن اینگونه توجیه و تاویل شود که او از امراء بوده است بنا براین از دو جهت احمد از لعنت کردن او امتناع ورزیده است:

یکی: نهی است که به خصوص از لعنت کردن حکام باز می دارد.

دوم: اینکه لعنت کردن حکام گاه وقت به هرج و مرج و ریختن خونها و به وجود آمدن فتنهها منجر می شود، و این مفهوم درغیر از امراء منتفی است.^۲

۳- و نیز یکی از اسباب چیزی است که شیخ الاسلام ابن تیمیه درطی سخنش از مواضع مردم درمورد یزید بیان کرده است که آن جا می گوید: کسانی که دوست داشتن

(۱) انظر ص (۱) من هذا الكتاب.

(۲) الآداب الشرعية لابن مفلح ج ۱ ص ۲۷۱.

یزیدرا مباح دانسته و او را دوست داشته اند دو دلیل دارند یکی اینکه: «او مسلمان بود و ولی امر امت در عهد صحابه بوده واصحابی که در زمان او زنده بودند از او پیروی کردند و او دارای عادت‌های نیکویی بوده است و اعتراضاتی که به خاطر قضیه حره و غیره براو می‌شود او در این کارها تاویل می‌نموده است پس اینها می‌گویند: او مجتهدی اشتباه کار بوده است و می‌گویند: اهل حره بودند که ابتدا بیعت او را شکستند و ابن عمر بر آنها به خاطر این کارشان اعتراض کرد

و اما قتل حسین^۱، او به آن دستور نداده و به آن راضی نبوده است بلکه از او اظهار درد و ناراحتی به خاطر کشتن حسین آشکار شده است و او کسانی را که حسین را کشته اند مذمت و نکوهش کرده است و سر حسین پیش او برده نشده بلکه پیش ابن زیاد برده شده است»^۲.

و دلیل دوم: اینکه در صحیح بخاری از ابن عمر ثابت شده که پیامبر ۷ فرمود: (اول جیش یغزو القسطنطینیة مغفور له)^۳ یعنی: اول لشکری که به قسطنطینیة می‌جنگد بخشود شده است

(۱) حسین بن علی بن ابی طالب، ابو عبدالله مدنی نوه پیامبر ۷ و ریحانه‌اش، از پیامبر حدیث حفظ نمود، روز عاشورا در سال ۶۱ در ۵۶ سلگی به شهادت رسیده تقریب التهذیب ص ۱۶۷.

(۲) وی عبدالله بن زیاد بن ابیه است او فرماندار معاویه سپس یزید در بصره بود او لشکری را که حسین را در سال ۶۱ هجری به قتل رساند گسیل داشت و بعد از مرگ یزید اهل بصره براو شوریدند بنا بر این به شام منتقل شد سپس به عراق باز گشت ابراهیم بن اشتر با لشکری که انتقام حسین را می‌خواست به او رسیدند و ابراهیم او را بعد از اینکه یارانش فرار کردند در سال ۶۷ هجری به قتل رساند نگاه کنید تاریخ الطبری ج ۵ ص ۳۱۶ ص ۴۰۰ ج ۶ ص ۸۶.

(۳) این حدیث را بخاری روایت کرده همان گونه که شیخ بیان کرد و عبارت آن این است: عن ام حرام عن النبی ۷ قال: (اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام: قلت: یا رسول الله انا فیهم؟ قال

و اولین لشکری که با آن جنگید امیر آن یزید بود.^۱ من می‌گوییم: و این گرچه از اموری است که دوست داشتن او را نزد کسانی که او را دوست دارند مباح می‌نماید اما دلیل صلاحیت این را دارد که با توجه به آن اعنت کردن یزید نزد کسانی که او را لعنت نمی‌کنند ترک کرده شود.

پس با این ثابت شد که توقف کردن بعضی از سلف در لعنت کردن بعضی از افراد معین دلیلی بر اینکه آنها لعنت فرد معین را حرام بدانند نیست و اگر این حکم در حق کسانی که توقف کرده اند ثابت شود - که ثابت نشده است - ادعای شمول آن هر فرد معینی را قایل قبول نیست. و بنا بر این حاصل قول این گروه از سلف و آنها کسانی هستند که خودشان به طور مستقیم افراد معین را لعنت نکرده اند، جایز بودن لعنت کردن است.

زیرا چیزی ثابت نشده که دلالت بر این کنند که آنها می‌گویند حرام است نه از نزدیکی نه از فرد دوری چنین چیزی از آنها ثابت شده است و به این همه سلف کسانی که خودشان به طور مستقیم لعنت کرده اند و کسانی که خودشان به طور مستقیم لعنت نکرده اند در جایز بودن لعنت کردن مستحقین لعنت از افراد معین از اهل بدعت‌ها و دیگران هم نظر هستند.

و با این قولاً سوم از اقوال اهل علم در مسئله لعنت کردن فرد معین (و آن قول جایز بودن لعنت است) به دلیل دو جهت سابق که ما ذکر کردیم ترجیح دارد و آن دو دلیل دلالت دلایل

انت فیهم ثم قال النبی ۷: اول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم فقلت: انا فیهم یا رسول الله؟ قال: لا صحیح البخاری (کتاب الجهاد باب ما قیل فی قتال الروم) فتح الباری ج ۶ ص ۱۰۲ ح: ۲۹۲۴.
یعنی: اولین لشکری از امت من که در دریا برای جنگ می‌روند بهشت برای آنها واجب است ام حرام می‌گوید من گفتم ای پیامبر خدا آیا من در میان آنها هستم گفت بله تو در آنها هستی سپس گفت اولین لشکر از امت من که با شهر قیصر می‌جنگند گناهانشان بخشوده شده است من گفتم آیا من در میان آنها هستم فرمود: نه.

(۱) مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۴۸۶.

برجایز بودن لعنت کردن فرد معین و موافق بودن مذهب سلف با آن است و وقتی که ثابت شد که لعنت کردن فرد معین که مستحق لعنت است جایز است آیا لعنت کردن او مباح است یا مکروه.

درحقیقت حکم لعنت کردن فرد معین از یک حالت به حالت دیگر متفاوت می‌شود بنا براین گاهی درحالتی مباح است و درحالتی دیگر مکروه است و آن برحسب قصد لعنت کننده و حالت لعنت شده است.

پس اگر هدف از لعنت برحذر داشتن مردم و متنفر کردن مردم از کار آن فرد معین باشد و فرد لعنت شده از کسانی باشد که ضرر او به غیر از او متعدی می‌شود مانند حالت دعوتگران بدعت‌ها که مردم را به آن دعوت می‌دهند پس لعنت دراینجا مباح است بلکه مطلوب است و به لعنت کننده پاداش می‌رسد به خاطر داخل شدن لعنت دراینجا تحت دایره امر که از نظر شرع مطلوب است مانند جهاد با دشمنان دین یا انکار منکر با طعنه زدن براصحابش.

و لعنت کردن بعضی سلف بعضی از ائمه اهل بدعت و سران آنها را همان گونه که از سلف نقل شد براین امر حمل کرده می‌شود.

و گفته شیخ الاسلام که اکنون گذشت این مطلب را تایید می‌کند: «و بنا براین بسیاری از پادشاهان و علما به امر اسلام و جهاد با دشمنانش اهمیت داده تا جایی که رافضه و جهمییه و دیگران را برمنبرها لعنت می‌کردند حتی هر گروهی» که در آن بدعتی هست لعنت کرده اند»^۱ و این گرچه در مورد لعنت مطلق است مگر آن دلیلی برداخل شدن لعنت با هر دو نوع آن مطلق و معین تحت دایره جهاد است وقتی که امر جهاد و انکار منکر به جز با آن برپا نشود.

اما اگر از لعنت، این هدف تحقق نیابد و یا اینکه براین لعنت ضرری بزرگتر از مصلحتی که با آن امر جهاد و انکار منکر صورت می‌گیرد مرتب شود لعنت دراینجا مکروه است و ترک کردن سلف لعنت نمودن بعضی از افراد معین براین حمل می‌شود و خداوند تعالی دانایانتر است.

(۱) مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۱۵.

وبعد از این تفصیل در لعنت کردن بدعت‌ها باز می‌گردم و در آن سخن را خلاصه می‌کنم: و می‌گوییم: همانا لعنت کردن بدعت‌گذار در جمله جایز است پس لعنت یا مطلق است یا لعنت برای فرد معین است.

پس لعنت بدعت‌گذار به صورت مطلق، بدون اختلاف جایز است و دو صورت دارد: لعنت کردن با وصف عام‌تر مانند اینکه بگویی (خداوند بدعت‌گذار را لعنت کند) و لعنت کردن بعضی از اهل بدعت‌ها نیز تحت لعنت کردن به صفت چون (فسق) یا کفر داخل است چون وصف فسق یا کفر در مورد آنها تحقق پیدا کرده است. چه به علت بدعتش یا به غیر آن تحقق یابد و بنا بر این هست فردی اغز اهل بدعت که به خاطر همه این وجوه یا به خاطر بعضی برحسب مستحق شدن آنها این صفتهارا که انسان را لعنت شده قرار می‌دهد ملعون است.

و صورت دوم: لعنت کردن با صفت خاص‌تری از آن مانند لعنت کردن بعضی فرقه‌های اهل بدعت مانند اینکه بگویی: خداوند جهیمیه و قدریه و رافضه را لعنت کند و دیگر فرقه‌ها. و اما لعنت کردن فرد معین: مستلزم لعنت کردن مطلق با هر دو صورت آن نیست و این به اتفاق علماست اما آنها بعد از این اختلاف کرده اند که آیا لعنت کردن فرد معین به طور مطلق ممنوع است یا با شرایطی جایز است.

و قول راجح این است که لعنت فرد معین جایز است وقتی که در آن شرایط لعنت محقق شود و موانع در آن متفی شود، همان گونه که دلایل و اقوال ائمه بر آن دلالت دارد و لعنت بعد از این گاهی مباح می‌شود و گاهی مکروه می‌شود بلکه گاهی به لعنت کننده پدایش می‌رسد یا مجازات می‌شود و این برحسب اهدافی است که انگیزه لعنت کننده از آن دست یابی به آن اهداف است و برحسب احوال فرد لعنت شده است. (والله تعالی اعلم)

دوم: موقف آنها از دعا نمودن علیه اهل بدعت دعا بر علیه بدعت‌گذار به لعنت کردن آن نزدیک است و آن بردو نوع است: دعای مطلق و دعا علیه فرد معین.

ودعا کردن علیه بدعت گذار به هردو نوع آن نصوص کتاب و سنت و عملکرد سلف صالح برآن دلالت دارد.

از جمله دلایلی که برجایز بودن دعای مطلق دلالت می‌کند چیزی است که خداوند متعال در کتابش از دعای بعضی پیامبران علیه اقوامشان خبر داده است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وقال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً﴾^۱ ترجمه: نوح گفت: پروردگارا: هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار

و همچنین از نوح (علیه السلام) در سوره قمر خبر داده است ﴿فدعا ربه انی مغلوب فانتصر ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر﴾^۲ ترجمه: تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند پروردگارا من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما. پس درهای آنان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم.

و از دعای موسی (علیه السلام) بر علیه قومش خبر داده است ﴿فدعا ربه ان هؤلاء قوم مجرمون﴾^۳ ترجمه: موسی پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: اینان مردم گنهکار هستند

و اما دلایل از سنت: احادیثی که بردعای مطلق دلالت می‌کند زیاد اند، از آن جمله یکی دعای پیامبر ﷺ علیه مشرکین روز جنگ احزاب است طبق آنچه در صحیحین از روایت علی علیه السلام آمده است: (لما کان یوم الاحزاب قال رسول الله ﷺ ملء الله بیوتهم و قبورهم ناراً، شغلونا عن صلوة

(۱) سوره نوح آیه ۲۶.

(۲) سوره قمر آیه‌های ۱۱، ۱۰.

(۳) سوره دخان آیه ۲۲.

الوسطی حین غابت الشمس)^۱. یعنی: روز احزاب پیامبر ﷺ گفت خداوند خانه و قبرهایشان را از آتش پر کند، ما را از نماز وسطی (عصر) به خود مشغول کردند تا اینکه خورشید پنهان شد. و از ابی هریره ؓ روایت است که پیامبر ﷺ در قنوت دعا می‌کرد: (اللهم اشدد وطأتک علی مضر^۲ اللهم سنین که سنی یوسف)^۳. ترجمه: بار خدایا فشارت را بر مضر سخت تر کن بار خدایا آنها را به سالهای خشک و قحط سالی چون قحط سالیهای زمان یوسف مبتلا کن. و از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من از پیامبر ﷺ شنیدم که در خانه ام این را می‌گفت: (اللهم من ولی من امر امتی شیئاً فرقی بهم فارقی به)^۴. یعنی: بار خدایا هرکسی امر و سئولیتی از امت من را به عهده گرفت و با آنها نرمی کرد نرمی کن و هرکسی امر و سئولیتی از امت را به عهده گرفت و بر آنها سختی کرد براو سختی کن.

و پیامبر ﷺ مردم را راهنمایی کرده تا بعضی از مخالفین را به خاطر تبنیه آنها دعا کنند بنا بر این فرموده است: (من سمع رجلاً ینشد ضالاً فی المسجد فلیقل: لا ردها الله علیک، فان المساجد لم تبن لهذا)^۵ یعنی: هرکسی از مردی شنید که گمشده‌ای را در مسجد جتجو می‌نماید

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الجهاد- باب الدعاء علی المشرکین بالهزيمة والزلزلة) فتح الباری ج ۶ ص ۱۰۵ ح: ۲۹۳۱ و مسلم فی صحیحہ: (کتاب المساجد ومواضع الصلاة- باب الدلیل لمن قال الصلوة الوسطی هی صلاة العصر) ج ۱ ص ۴۳۶.

(۲) قبیلہ معروفی است که قریش به آن نسبت داده می‌شود، وی مضر بن نزار بن معد بن عدنان است. ن ک الانساب للسمعانی ج ۵ ص ۳۱۸.

(۳) رواه البخاری فی (کتاب الجهاد- باب الدعاء علی المشرکین) فتح الباری ج ۶ ص ۱۰۵ ح: ۲۹۳۲، و مسلم (کتاب المساجد باب استحباب القنوت فی جمیع الصلاة اذا نزلت بالمسلمین نازلة) ج ۱ ص ۴۶۶ ح: ۶۷۵.

(۴) رواه مسلم (کتاب الامارة- باب فضیلة الامام العادل) ج ۳ ص ۱۴۵۸ ح: ۱۸۲۸.

(۵) رواه مسلم (کتاب المساجد- باب النهی عن نشد الضاللة فی المسجد) ج ۱ ص ۳۹۷ ح: ۵۶۸.

ومی خواهد آنرا از طریق مسجد بیاید باید بگوید: خداوند گمشده‌ات را باز نگرداند، زیرا مساجد به خاطر این کارها ساخته نشده اند.

پس آیات واحادیث برجایز بودن دعای مطلق با وصف عام‌تر مانند دعا علیه کفار و مجرمین و با وصف خاص‌تر مانند دعا کردن علیه بعضی از انجام دهندگان گناهان و بعضی قبایل و اقوام دلالت می‌کند و دعا در اینجا کافران و بعضی از اهل گناهان از مسلمین را شامل می‌شود همان گونه که از دلایل ظاهر است.

اما دعا علیه فرد معین: ادله بر آن زیاد است از آن جمله چیزی است که در کتاب خدا از خبر دعای موسی و هارون علیهما السلام علیه فرعون و قومش آمده است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وقال موسى ربنا انك آتيت فرعون وملئه زينة واموالاً في الحياة الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الليم، قال قد اجيبت دعوتكما﴾^۱ ترجمه: موسی گفت پروردگارا تو به فرعون و فرعونیان درد دنیا زینت و دارائی داده‌ای و عاقبت آن این شده است که از راه تو بدر می‌برند و گمراهشان می‌کنند پروردگارا اموالشان را نابود گردان و بردل‌هایشان (بند قسوت‌را) محکم کن، تا ایمان نیاورند مگر آنگاه که به عذاب دردناک گرفتار آید. خدا فرمود: دعای شما پذیرفته شد پس دعای هردو پیامبر خدا هردو نوع دعا را (معین و مطلق) شامل است دعا بر علیه فرعون و تخصیص کردن آن از نوع دعا علیه فرد معین است و دعا بر گروه او و قومش از قبیل دعای مطلق است.

و از سنت، دعای پیامبر ﷺ لربعضی افراد معین از کفار و اهل معاصی از مسلمین است. از آن جمله حدیثی است که در صحیحین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: (استقبله

(۱) سوره یونس آیه‌های ۸۹، ۸۸.

النبي ﷺ فدعا على نفر من قريش على شيبه بن ربيعة^۱، وعتبه بن ربيعة^۲ والوليد بن عتبة^۳ وابي جهل بن هشام^۴ فاشهد بالله رأيتهم صرعى قد غيرتهم الشمس وكان يوماً حاراً^۵.

یعنی: پیامبر ﷺ روبه کعبه نمود وعلیه افرادی از قریش دعا نمود علیه شیبه بن ربيعة وعتبه بن ربيعة وولید بن عتبه و ابو جهل بن هشام، من به خدا سوگند می‌خورم که آنها را دیدم که افتاده بودند و تابش خورشید آنها را دگرگون کرده بود و روزی گرم بود.

(۱) شیبه بن ربيعة بن عبد شمس از سران مشرکین درغزوه بدر بود او ویرادرش عتبه وولید بن عتبه مبارزه طلبیدند حمزه χ با او مبارزه کرد و او را مهملت نداد تا اینکه او را به قتل رساند. ن ک السیرة النبویة از ابن هشام ج ۲ ص ۶۶۴.

(۲) عتبه بن ربيعة بن عبد شمس ابو الولید بزرگ قریش و یکی از سرداران آن بود او سری بزرگ داشت روز جنگ بدر از کلاه محافظی جستجو کرد تا آنرا بر سر خود بگذارد در تمام لشکر کلاه محافظی که به اندازه سراو باشد یافته نشد روز جنگ بدر عبیده بن حارث با او مبارزه کرد هر یک طرف خود را زد سپس حمزه وعلی به عتبه حمله کردند و او را کشتند ن ک السیرة النبویة از ابن هشام ج ۲ ص ۶۶۴، ۶۶۳.

(۳) ولید بن عتبه همراه با مشرکین درجنگ بدر شرکت کرد علی بن ابی طالب χ با او قبل از آغاز جنگ مبارزه کرد و او را کشت. ن ک السیرة النبویة از ابن هشام ج ۲ ص ۶۶۴.

(۴) او عمرو بن هشام، ابو جهل سرسخت‌ترین دشمن پیامبر ﷺ بود وقتی پیامبر درمکه بود ابو جهل برای کشتن او تلاش کرد اما خداوند پیامبر را حفاظت نمود واز او نجات داد روز جنگ بدر او را معاذ بن عمرو بن جموح و معوذ بن عفرا کشتند سپس ابن مسعود سراورا از تنش جدا کرد وپیش پیامبر ﷺ برد. ن ک السیرة النبویة از ابن هشام ج ۱ ص ۳۱۰ ج ۲ ص ۶۷۴.

(۵) یعنی دروز جنگ بدر همان که در بعضی روایت‌ها تصریح شده است ن ک صحیح البخاری مع الفتح ج ۱ ص ۳۴۹، و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۱۸.

(۶) رواه البخاری (کتاب المغازی - باب دعا انبی ﷺ علی کفار قریش) فتح الباری ج ۷ ص ۲۹۲ ح: ۳۹۶۰ و مسلم (کتاب الجهاد والسیرة باب ما لقی النبی ﷺ من اذی المشرکین) ج ۳ ص ۱۴۲۰.

واز جمله دعای پیامبر ﷺ علیه بعض گناهکار وفی نفاق مسلمان روایتی است که در صحیح مسلم آمده است که: (ان رجلاً أكل عند رسول الله ﷺ بشماله فقال: كل بيمينك قال: لا استطيع، قال: لا استطعت ما منعه الا الكبر قال: فما رفعها الى فيه)^۱ یعنی: مردی پیش پیامبر ﷺ با دست چپش غذا خورد پیامبر فرمود: با دست راستت بنخور گفت: نمی توانم پیامبر فرمود: نتوانی، اورا چیزی جز تکبر از خوردن با دست راست منع نکرد، می گوید: دوباره نتوانست دستش را به دهانش بلند کند.

نووی در شرح این حدیث می گوید: «ودراین حدیث جایز بودن دعا کردن علیه کسی با حکم شرعی بدون عذر مخالفت می ورزد ثابت می شود، ودراین حدیث ثابت می شود که امر به معروف ونهی از منکر در هر حال انجام گیرد»^۲

واز جمله آنچه که نیز بردعا کردن پیامبر ﷺ علیه بعض از افراد معین مسلمین از اهل گناهان دلالت می کند حدیثی است که اکنون گذشت وآن در صحیح مسلم روایت شده که پیامبر ﷺ با پروردگارش عهد بست که (فایما احد دعوت علیه من امتی بدعوة لیس لها باهل ان تجعلها له طهوراً وزكاهً وقربةً یقربه بها منه یوم القیامة)^۳

یعنی: هرکسی از امت من که علیه او دعایی نموده ام که او اهل آن نیست آن دعا را برای او پاکیزگی وزکات وعبادتی قرار داده که با آن به پروردگار روز قیامت نزدیک می شود.

واما عملکرد اصحاب برجایز بودن دعا کردن علیه بعضی افراد معین از مسلمین اگر فردی که علیه او دعا می شود مستحق آن باشد دلالت می کند همان طور که در صحیح بخاری از داستان سعد رضی الله عنه نزد عمر آمده است: «با او مردی یا چند مرد به کوفه فرستاد وآن مرد اهل کوفه را در مورد سعد پرسید وهیچ مسجدی را نگذاشت مگر اینکه از او می پرسید و مردم اورا

(۱) رواه مسلم (کتاب الاشریة - باب آداب الطعام والشراب) ج ۳ ص ۱۵۹۹ ح: ۲۰۲۱.

(۲) شرح صحیح مسلم ج ۱۳ ص ۱۹۲.

(۳) تقدم تخريجه ص (۱).

می‌ستودند تا اینکه به مسجدی از بنی عبس^۱ داخل شد مردی از آنها بلند شد که به او اسامه بن قتاده گفته می‌شد و کنیه‌اش ابا سعده بود او گفت: اگر او مارا سوگند دهی، می‌گویم همانا سعده به جهاد نمی‌رود و برابر تقسیم نمی‌کند و در قضاوت عدالت نمی‌نماید سعده گفت سوگند به خدا که علیه او سه دعا می‌کنم: بار خدایا اگر این بنده‌ات به خاطر ریا و شهرت بلند شد عمرش را طولانی کن و ناداری و فقر او را و مبتلا شدن او را به فتنه طولانی کن و آن مرد بعداً وقتی پرسیده می‌شد می‌گفت: پیرمردی بزرگسال و مبتلا شده به فتنه هستم که دعای سعده به من اصابت کرد. عبدالملک^۲ می‌گوید: من او را دیدم که ابوهایش از پیروی برچشمه‌هایش افتاده بود و او در راهها دختران^۳ چشمک می‌زد^۳ و از این جمله روایتی است که در صحیح مسلم آمده است که «زنی بر سعید بن زید^۴ ادعا کرد که او قسمتی از زمین او را گرفته است و آن زن سعید را برای

(۱) آنها بنو عبس بن بغیض تیره بزرگی از قبیله غطفان از نسل قیس بن عیلان و عدنانی هستند منازل آنها در نجد بود و به عیس محله‌ای بود در کوفه که در آن مسجدی بود و اینها به آن نسبت داده می‌شوند. ن ک معجم قبائل العرب از رضاکی‌مه ج ۲ ص ۷۳۹.

(۲) او راوی حادثه از جابر بن سمره است وی عبدالملک بن عمیر بن سوید لخمی حلیف و هم پیمان بنی عدی کوفی است، معتمد فصیح و عالم بود حافظه‌اش دچار تغییر گردید و گاهی حدیث را تدلیس می‌کرد در سال ۱۳۶ در ۱۳۰ سالگی درگذشت. ن ک التقریب ص ۳۶۴.

(۳) صحیح البخاری (کتاب الاذان - باب وجوب القراءة للامام والمأموم فی الصلوات کلها) فتح الباری ج ۲ ص ۲۳۶ ح: ۷۵۵.

(۴) سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی، ابو العور یکی از ده نفر مزده داده شده به بهشت است در سال ۵۰ یا یک یادو سال بعد از آن درگذشت تقریب التهذیب ص ۲۳۶.

دادخواهی پیش مروان بن حکم^۱ برد سعید گفت: آیا من قسمتی از زمین او را به ناحق می‌گیرم بعد از اینکه از پیامبر ۷ شنیده‌ام؟ گفت: از پیامبر چه شنیده‌ای گفت: از پیامبر ۷ شنیده‌ام که می‌گفت: هرکسی یک وجب از زمین را به ظلم و ناحق بگیرد هفت زمین به گردن او آویخته خواهد شد مروان به او گفت: من بعد از این از تو گواهی نمی‌خواهم، سعید گفت: بار خدایا اگر این زن دروغ می‌گوید چشمهایش را کور کن و او را در داخل زمینش به قتل برسان، می‌گوید آن زن نمرد تا وقتی که بینایی‌اش از دست رفت سپس در اثنای اینکه در زمین خود راه می‌رفت ناگهان در چاله افتاد و مرد^۲.

و بفردی که می‌اندیشد فوت دلالت بر جایز بودن دعا کردن علیه فرد معین ظالم مسلمان در این دو حادثه پوشیده نیست و اضافه بر این واقع شدن این دعا ازدو نفر از بزرگان اصحاب پیامبر ۷ و آن دو از سابقین اولین از مهاجرین هستند و به زبان پیامبر ۷ به بهشت مژده داده شدند پس همانا پذیرفتن خداوند دعای آن دورا به اضافه ثبوت فضل و برتری آنها دلالت قاطعی بر صحت چنین دعایی است.

پس با این، ادله از کتاب و سنت و عملکرد سلف بر جایز بودن دعا علیه بدعت گذار به هر دو نوع دعای مطلق و دعای معین دلالت می‌کنند و این با تامل در دلایل گذشته و جستن حکمت از این دعاها شناخته می‌شود، همانا بارزترین حکمت‌ها و اسباب که انبیا و پیروانشان را بر چنین دعاهایی وادار می‌کند امور ذیل است:

۱- محقق شدن مصلحتی عام و فراگیر برای دین و خلق، و آن مصلحت به خواستن

از خداوند که کسی را هلاک کند که در باقی بودنش خلق فاسد می‌شوند و کسی مردنش به

(۱) مروان بن حکم بن ابی العاص ابن امیه ابو عبدالملک اموی مدنی، در آخر سال ۶۴ خلافت را به دست گرفت و در سال ۶۵ در ماه رمضان در حالی که ۶۳ یا ۶۱ سال سن داشت درگذشت نگاه کنید تقریب التهذیب ص ۵۲۵.

(۲) رواه مسلم (- کتاب المساقاه - باب تحريم الظلم) ج ۳ ص ۱۲۳۱.

صلاح مخلوق است مانند دعای نوح (علیه السلام) علیه قومش که گفت {رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً} ^۱ ترجمه: پروردگارا هیچ احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار و او بعد از دعا حکمت آنرا ذکر کرده و می گفته است: {انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجراً کفاراً} ^۲

ترجمه: اگر ایشان را رها کنی بندگان را گمراه می سازند و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی زایند و به دنیا نمی آورند و نیز دعای او که {انی مغلوب فانتصر} ^۳ ترجمه: پروردگارا من شکست خورده ام برای یاری کن.

و این بعد از این بود که او را سرزنش کرده و به قتل تهدید کردند همان گونه که خداوند به این خبر داده است: {وقالوا مجنون وازدجر} ^۴ ابن کثیر در تفسیر آیه می گوید: «مجاهد می گوید: یعنی به خاطر دیوانگی به هوا برده شد، و گفته شده (وازدجر) یعنی او را سرزنش کرده و هشدار دادند ای نوح اگر باز نیایی البته از سنگسار شدگان خواهی شد ابن زید ^۵ این را گفته است و حسن نیز به این مطلب روی کرده است» ^۶

پس وقتی که برای نوح چیزی جز این باقی نماند که یا نابودی خودش را انتخاب کند یا نابودی آنها را، علیه آنها دعا کرد تا مصلحت از تبلیغ دعوت خدا و رسالتش تحقق یابد. پس این دو دعای نوح و دیگر دعای مشابه پیامبر به خاطر محقق شدن مصلحت شرعی است و آن:

(۱) سوره نوح آیه ۲۶.

(۲) سوره نوح آیه ۲۷.

(۳) سوره قمر آیه ۱۰.

(۴) سوره قمر آیه ۹.

(۵) او عبدالرحمن بن زید بن اسلم عمری، مدنی است در حدیث ضعیف است در سال ۱۸۲ درگذشت نگاه کن میزان الاعتدال ج ۲ ص ۵۶۴ و تقریب التهذیب ص ۳۴۰.

(۶) تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۲۶۳.

هدایت بندگان و محقق کردن عبادت خدا در زمین است، و وقتی که این مصلحت به جز یا از بین رفتن چیزی که باین هدف مخالفت است برپا نمی‌شود و آنها کافران اند که دعوتگران گمراهی و فساد در زمین هستند، جایز است که از خدا خواسته شود تا آنها را هلاک کند تا هدف والا و غایت بزرگ که هدایت و رهنمون مخلوق به سوی دین خدا است تحقق یابد.

و با این جایز بودن دعا علیه هرکسی که در دعا کردن علیه او مصلحتی برای مسلمانان تحقق می‌یابد آشکار می‌شود چه دعا برای هلاک شدن او شود یا دعاهای دیگری، مانند دعا علیه ائمه اهل بدعت و دعوتگران آنها به سوی گمراهی، کسانی که مردم را از دین خدا به سوی آن بدعت‌ها و خرافات روی گردان می‌کنند بلکه دعا کردن علیه اینها از واجب‌ترین واجبات و از نوع رسالت پیامبران خداست. والله اعلم.

۲- بازداشتن از ادامه گناه و تنبیه صاحب آن

و این حکمت در بسیاری از دعاهای گذشته ظاهر است

حتی بعضی از اهل علم بین دعای پیامبر ۷ علیه مشرکین و بین دعای او به نفع آنها اینگونه جمع نموده اند که دعای پیامبر علیه آنها بر بازداشتن آنها از ادامه دادن گناه حمل می‌شود. ابن حجر بعد از نقل کردن کلام بعضی از اهل علم در جمع کردن بین دعای پیامبر ۷ علیه مشرکین و به نفع مشرکین می‌گوید: «وا احتمال دارد که این دو مورد اینگونه جمع کرده شود که جایز بودن دعای نفع آنها وقتی درست است که در دعا چیزی هست که مقتضی بازداشتن آنها از ادامه دادن کفر است، و جایز نبودن دعا به نفع آنها وقتی است که دعا علیه آنها می‌شود که بر کفر هلاک شوند»^۱.

و گاهی این حکمت در دعای پیامبر ۷ علیه بعضی گنهکاران مسلمان بیشتر از دعا علیه مشرکین نمایان می‌شود مانند دعای پیامبر ۷ علیه کسی که از خوردن غذا با دست راست امتناع ورزید که پیامبر علیه او دعا کرد: «تتوانی» وقتی او دلیل آورد که نمی‌توانم. و دعای پیامبر علیه

(۱) فتح الباری ج ۱۱ ص ۱۹۶.

کسی از حکام که برامت پیامبر سختی کند که علیه او دعا کرد که خداوند براو سختی نماید و همچنین پیامبر ۷ مردم را راهنمایی کرد که کسی که گمشده‌اش را در مسجد طلب می‌کند دعا کنید که آن را نیابد، همه این موارد از باب تعزیر و باز آمدن آنها و دیگران از این کارهاست.

نووی در شرح بعضی روایت‌های احادیث ارشاد پیامبر ۷ به دعا کردن علیه کسی که گمشده را در مسجد می‌طلبد می‌گوید که به او گفته شود: «خداوند آن را به تو باز نگرداند»: «و فرموده پیامبر ۷ که فرمود: «نیابی» و امر نموده که مثل این گفته شود پس این مجازاتی برای اوست به خاطر مخالفت و نافرمانی‌اش و مناسب برای شنونده آن که بگوید آن را نیابی»^۱

پس وقتی که جایز بودن علیه گنهکاران به انگیزه تنبیه آنها و بازداشتن آنها و امثال آنان از گناهان ثابت شد این امر دلالت بر جایز بودن دعا علیه اهل بدعت به این هدف می‌کند، بلکه تعزیر اهل بدعت با دعا کردن و غیر از آن علیه آنها از تعزیر اهل گناهان اولی‌تر است چون مخالفت بدعت‌گذار با شریعت از مخالفت گناهکار آشکارتر است.

بنا بر این بدعت از گناه از چند جهت بزرگتر و خطرناک‌تر است.

۳- ویکی از حکمت‌های دعا و اسباب آن حمایت از دین یا از جان از دست ظالم به وسیله دعا کردن علیه اوست از این مورد دعای سعد ۷ علیه آن مردی است که در گواهی دادن خود دروغ گفت و او را به چیزی متهم کرد که در او نبود و همچنین دعای سعید بن زید ۷ علیه زنی که او را متهم کرد که قسمتی از زمینش را برای خود جدا کرده است پس حمایت از جان در هر دو حدیث با دعا کردن علیه ظالم آشکار است و بعضی از اهل علم گفته اند که دعای سعد ۷ برای حمایت از دین بوده است ابن حجر در شرح این روایت

(۱) شرح صحیح مسلم ج ۴ ص ۵۵.

می‌گوید: «ودرحديث آمده «که هرکسی علیه ظالمی که براو ظلم می‌کند دعا کند یاری کرده می‌شود»^۱

پس شاید او خواسته برآن ظالم مهربانی کند که مجازات او دردنیا برسد بنا براین از خداوند خواسته تا جان او را نجات دهد و حالت کسی را که براو ظلم کرده به خاطر کمال دیانت رعایت کرده است و گفته می‌شود: همانا او علیه ظالم دعا کرده چون او حرمت صاحب شریعت را یاری نموده است»^۲

من گویم: آنچه درمورد دعای سعد گفته شده که به خاطر حمایت و یاری دین و صاحب شریعت ۷ انجام گرفته این احتمال بردعوت سعید نیز وارد می‌شود.

و به طور کلی چه این دو حدیث برجایز بودن حمایت و یاری دین با دعا دلالت کنند یا دلالت نکنند واجب بودن یاری دین با نصوص صریح و صحیح از کتاب و سنت ثابت است که از تکلف و رزیدن در استدلال از یک نص یا دو نص که در این مورد صریح نیستند بی‌نیاز می‌کند و بعد از این جایز بودن دعا کردن علیه بدعت‌گذار اگر ظالم باشد برکسی پوشیده نمی‌ماند بلکه هیچ بدعت‌گذاری نیست مگر اینکه ظالم است، چون بدعت خود را به صاحب شریعت گاهی با تاویل و گاهی با دروغ محض نسبت می‌دهد و این عین ظلم است.

و این غیر از ظلم یزرگی است که بر افراد و گروه‌های اهل سنت از طرف عموم اهل بدعت انجام می‌گیرد از قبیل اینکه اهل بدعت آنها را به لقب‌های زشتی متصف می‌کنند و آنها را به نادانی و غفلت متصف می‌نمایند بنا بر آنچه بیانش گذشت^۳.

علاوه بر تکفیر و فاسق قرار دادن که بارزترین نشانی برای هر اهل بدعتی است^۱.

(۱) رواه الترمذی عن عایشة مرفوعاً فی کتاب الدعوات - باب ۱۰۳ ج ۵ ص ۵۵۴ وقد ضعفه العجلونی فی

کشف الخفا ج ۲ ص ۲۴۳۸ والالبانی فی ضعیف الجامع ج ۳ ص ۱۹۶ رقم ۵۵۸۸.

(۲) فتح الباری ج ۲ ص ۲۴۱.

(۳) انضر ص (۱) من هذا الكتاب.

بنا بر این سنی می‌تواند علیه بدعت‌گذاری که بر او ظلم می‌کند به خاطر حمایت و یاری جان خود دعا کند به شرطی که در دعا از حد تجاوز نکند زیرا خداوند دستور داده که در هر چیزی و با هر کسی به عدالت رفتار شود آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید: {یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنآن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی} ^۲

ترجمه: ای مؤمنان برای ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید و دشمنانگی قومی شمارا بر آن ندارد که دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزکاری نزدیک‌تر است.

و جایز بودن دعا بر علیه بدعت‌گذار به خاطر حمایت از دین خدا و سلف امت و علمای آن در گذشته و حاضر اولی‌تر بلکه واجب است به خصوص در مقابل کسانی که دروغ گفتن آنها بر خدا و پیامبرش، و توهین به سلف امت و متهم کردن آنها به ارتداد و نفاق، و تقرب جستن آنها به خدا با لعنت کردن و ناسزا گفتن سلف امت مشهور و معروف است مانند رافضه و دیگر زندیق‌ها و همان‌طور که بعضی از این چیزها از خوارج و نواصب و دیگر فرقه‌های گمراه که به توهین کردن به سلف به جبهتی از جهت‌ها معروف هستند انجام می‌گیرد و سر می‌زند. پس یاری کردن دین خدا و اولیای الهی در مقابل اینها با دعا کردن علیه آنها از واجب‌ترین واجبات است و از برترین اموری است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند و در این کار ما بر آنچه که سلف صالح مابودند از قبیل یاری دین خدا و اهل آن با دعا کردن علیه بدعت‌گذاران و ظالمان تاسی می‌جوییم وقتی که از آنها چیز در حق سلف امت سرزده باشد.

للكائنی باسند خود از عامر بن سعد ^۳ روایت می‌کند که گفت: «سعد از سرزمینی که داشت برگشت ناگهان دید که مردم بر مردی جمع شده اند سرکشید و نگاه کرد: ناگهان دید که آن مرد

(۱) انظر تقریر وذلک فی ص (۱) من هذا الكتاب.

(۲) سوره مائده آیه ۸.

(۳) و عامر ابن سعد ابن ابی وقاص زهری مدنی ثقه بود در سال ۱۰۴ فوت کرد تقریب التهذیب ص ۲۸۷.

طلحه وزبیر وعلی را ناسزا می گفت، سعد اورا ازاین کار بازداشت گویا بازداشتن او آن مرد را بیشتر مغرور کرد سعد گفت: وای بر تو چه می خواهی که اقوالی را ناسزا می گویی که آنها از تو بهنر هستند یا ازاین کار باز می آیی یا علیه تو دعا می کنم مرد گفت: ای، گویا پیامبر از پیامبران مرا می ترساند، سعد رفت ودرخانه ای وارد شد وضوء گرفت وداخل مسجد رفت سپس گفت: بار خدایا اگر این مرد اقوامی را ناسزا گفته که پیش تر از جانب تو خیر و خوبی به آنها رسیده دشنام دادن این مرد آنها را، تورا ناراحتی خواهد کرد پس امروز به آن مرا آیه ای نشان ده که برای همه مؤمنان آیه ای باشد می گوید: وپس از آن ناگهان شتری فراری از خانه بنی فلان بیرون آمد هیچ چیزی آن را نمی توانست بازدارد تا اینکه به او می رسد و مردم متفرق می شوند و آن شتر مرد را بین چهار دست وپایش قرار می دهد و آن را لگد کوب می نماید تا اینکه آن مرد از بین رفت و مرد می گوید: من اورا دیدم که مردم دنبال او می رفتند و می گفتند: خداوند دعای ترا پذیرفت ای ابا اسحاق خداوند دعای ترا پذیرفت ای ابا اسحاق»^۱

پس این سعد بن ابی وقاص ؓ به دعا سوی خدا متوجه می شود و بر علیه آن مرد به خاطر حمایت و یاری دین خدا و اولیای الهی به خاطر ناسزا گفتن بعضی از اصحاب پیامبر علیه او دعا کرد و خداوند دعای او را در مورد آن مرد به خاطر هدف خوبی که داشت پذیرفت و در سعد و کسانی دیگر از سلف امت الگویی هست برای هر مسلمانی که با دعا کردن علیه بدعت گذاران و ظالمان به حمایت و یاری دین خدا برخیزند.

وبعد از ارائه این نصوص از کتاب و سنت و اقوال سلف امت متعلق به دعا علیه اهل بدعت و دیگران، و آنچه خداوند ما را به سوی آن به توفیق و فضل آن هدایت کرد از قبیل بعضی استنباطها و نتیجه گیری های متعلق به اثبات این مسئله و تحقیق حکم شرعی در آن نتیجه به دست آمده از این بحث را چنین خلاصه می کنم و می گویم:

(۱) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للکاتمی ج ۴ ص ۱۲۵۴.

دعا کردن علیه بدعت‌گذار به هردو نوع آن (مطلق و معین) درحق کافر و مسلمان از اهل بدعت بنا بر چند وجوه جایز است.

صورت اول: نصوص صریحی که دلالت بر جایز بودن دعا کردن علیه کفار و گناهکاران مسلمان می‌نماید پس بدعت‌گذار یا به خاطر بدعتش کافر است یا کافر نیست.

پس بدعت‌گذار کافر تحت جمله کافران داخل است که دعا کردن علیه آنها را شامل می‌شود و حکم او حکم کفار است در همه حالت‌ها پس فرقی بین کافری که به خاطر بدعت کافر است و کافری که به غیر آن کافر است وجود ندارد همان طور که جایز بودن دعا علیه مسلمانان گناهکار دلیلی بر جایز بودن آن درحق بدعت‌گذار به طریق اولی است.

و اما بدعت‌گذاری که کافر نیت دلیل جایز بودن دعا علیه او دلیل جایز بودن دعا علیه گناهکاران مسلمان است با اینکه بدعت خطر بزرگتری از گناه است پس مستحق بودن بدعت‌گذار به دعا کردن علیه او از مستحق بودن گناه‌کار اولی است.

وجه دوم: سلف صالح که اقوال آنها مورد اعتبار است و امت در کارهایشان به آنها اقتدا می‌کنند خودشان به طور مستقیم علیه اهل بدعت به خصوص دعا کرده اند، و پذیرفتن خداوند دعای آنها را در مورد اهل بدعت از اموری است که دلالت بر جایز بودن دعا کردن علیه اهل بدعت است.

و از جمله دعای سلف علیه اهل بدعت به خصوص به اضافه آنچه که گذشت از دعای سعد بن ابی وقاص علیه آن مردی که بعضی از اصحاب را ناسزا می‌گفت. مطلبی است که بسیاری از ائمه آن را روایت کرده اند، و آن داستان عمر بن عبدالعزیز و خواستن او غیلان دمشقی را وقتی در مورد تقدیر حرف زد، و دستور دادن عمر بن عبدالعزیز او را که بعضی از آیه‌هایی که بر ثابت شدن تقدیر دلالت می‌کنند را بخواند تا اینکه او گفت: «نه سوگند به خدا گویا من ای امیرالمؤمنین آن را به جز امروز هرگز نخوانده‌ام، گواه باش ای امیرالمؤمنین من از سخنم در مورد

تقدیر توبه کرده‌ام، عمر گفت: بار خدایا اگر راست می‌گوید توبه‌ه‌ او را بپذیر و اگر دروغ‌گوست او را نشانی برای مؤمنین قرار بده»^۱

سپس غیلان درمورد تقدیر بعد از مرگ عمر رحمه الله سخن گفت تا اینکه در دوران هشام بن عبدالملک خداوند دعای عمر را پذیرفت و غیلان به دستور هشام در دمشق به درآویخته شد. و در کتاب السنه از عبدالله بن احمد آمده است که یزید بن هارون علیه شبر مرسی^۲ دعا می‌کرد.

و در این نیز از یحیی بن ابراهیم آمده است که گفت: «من علیه جهیمه زیاد دعا می‌کردم این مطلب را برای عبدالله بن مبارک گفتم و در دلم از این چیزی وارد شد او گفت: به دلت چیزی راه مده آنها پروردگاری را که تو می‌پرستی لاشئ^۳ قرار می‌دهند. و دیگر روایت‌ها از سلف در دعا کردنشان علیه اهل بدعت».

وجه سوم: محقق شدن بسیاری از حکمت‌ها و اسبابی که انگیزه دعا کردن انبیا و سلف امت علیه کفار و فاسقان بوده است در دعا کردن علیه اهل بدعت که دلالت بر جایز بودن دعا کردن علیه آنها می‌نماید زیرا حکم با برگشتن علت آن برمی‌گردد.

مانند اینکه مصلحتی برای مسلمین و یاری برای دین با مردن بعضی از اهل بدعت مانند ائمه و طاغوتیان آنها محقق شود، پس این چیزی است که دعا کردن علیه این طاغوتیان به هلاک شدن و غیره را جایز قرار می‌دهد تا مصلحت عمومی تحقق یابد.

و با اینکه از دعا کردن علیه تعزیری که آنها را باز دارد و دیگران را از بدعتشان متنفر کند محقق شود. و با اینکه در دعا کردن علیه آنها حمایت و یاری دین و جان صورت پذیرت همه این اسباب

(۱) رواه الاجری فی الشریعة ص ۲۲۹، واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل اسنة ج ۲ ص ۷۱۳، ونصر

المقدسی فی مختصر الحجة علی تارک المحجة تحقیق محمد هارون ص ۵۰۴.

(۲) انظر کتاب السنه لعبدالله بن احمد ج ۱ ص ۱۲۲.

(۳) المصدر نفسه ج ۱ ص ۱۱۰.

دعا کردن علیه آنها را مباح و جایز قرار می‌دهد بلکه گاهی دعا کردن علیه آنها واجب است اگر آن‌جا راهی برای محقق کردن این مصلحت‌ها جز دعا نباشد
 و با این حکم دعا کردن بربدعت‌گذار و مذهب اهل سنت در آن مورد روشن شد بعد از اینکه بیان موضع اهل سنت در مورد مسئله لعنت کردن بدعت‌گذار تکمیل شد و پایان یافت
 و با این هدف از آوردن این فصل در کتاب حاصل گردید و هدف، تاکید و بیان این دو مسئله بود.

اما قبل از اینکه سخن را در این مورد به پایان رسانم لازم است تذکر مهمی را که متعلق به دو مسئله (لعنت کردن بدعت‌گذار و دعا کردن علیه او) است ارائه دهم تا التباس و اشتباه در فهمیدن آن دو مسئله و یا اشتباه در این دو مسئله در مذهب اهل سنت که بیم آن می‌رود ارائه دهم.
 و آن تذکر این است که جایز بودن لعنت کردن و دعا کردن علیه بدعت‌گذار و اگر مسلمان باشد در مذهب اهل سنت مانع از دعا کردن به نفع او و ترحم بر او نیست.

پس لعنت کردن و دعا کردن علیه او از یک جهت است و ترحم بر او و دعا کردن به نفع او از جهتی دیگر است چون نزد اهل سنت مسلمان وقتی بدعت‌گذار یا فاسق باشد مقتضای ثواب و عذاب هر دو در او جمع می‌شوند

پس برای او به خاطر مسلمان بودنش و دیگر عادت‌های خویش دعای خیر کرده می‌شود و بر او ترحم و دلسوزی می‌شود و به خاطر بدعتش یا فسقش و عادت‌های بدی که دارد علیه او دعا کرده می‌شود و لعنت کرده می‌شود همان گونه که بر حسب این چیزها دوست داشته می‌شود و هم مورد نفرت قرار می‌گیرد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «هرکسی از اهل سنت و جماعت که لعنت کردن فاسق معین را جایز قرار داده او می‌گوید جایز است که بر او نماز بخوانم و او را لعنت کنم، چون او هم مستحق پاداش است و هم مستحق عذاب پس نماز خواندن بر او به خاطر مستحق بودن او پاداش را است و لعنت کردن او به خاطر استحقاقش به عذاب است، و لعنت دوری از رحمت

است و نماز خواندن بر او سبب رحمت می شود پس او از یک جهت مورد رحم قرار می گیرد و از یک جهت از رحمت دور کرده می شود. و همه این چیزها بر طبق مذهب صحابه و پیروان آنها به نیکی (تابعین) و سایر اهل سنت و جماعت است و کسانی که به آنها در این مورد داخل اند از قبیل کرامیه و مرجئه و شیعه، و مذهب بسیاری از شیعیان امامیه و کسانی که می گویند: فاسق برای همیشه در جهنم نمی ماند همین است. و اما کسی که می گوید فاسق برای همیشه در جهنم است مانند اینکه خوارج و معتزله و بعضی از شیعه چنین می گویند، نزد اینها در حق یک شخص ثواب و عذاب جمع نمی شود!.

و با این، اشکالی که توهم آن می رود رفع می شود و این مسئله در فصل موضع اهل سنت در مورد حضور در جنازه های اهل بدعت در باب دوم انشاء الله بیشتر بیان خواهد شد. و با این، سخن را در اینجا به پایان می رسانم و خداوند دانایانتر است و از خداوند ازهر اشتباه و لغزشی که سرزده طلب آموزش می کنم.

فصل سوم

موضع اهل سنت در مورد حکم قبول شدن اعمال اهل بدعت نزد خدا. در کتابهای اهل سنت در گذشته و حال بر خدر داشتن از بدعت ها و متنفر نمودن از اهل آن با تمام صورتها و اشکال آن معروف و مشهور است چون در بدعت ها خطر بزرگی برای مسلمان در دنیا و آخرتش وجود دارد. و شاید سخت ترین چیزی که در این مورد آمده مطالبی است که بعضی روایتها از سلف نخستین و تصریح علما بعد از آنها آنرا دربر گرفته باشد که: که خداوند از اهل بدعت عملی را نمی پذیرد.

ودر حقیقت این مسئله از مسائل بزرگ در موضوع احکام اهل بدعت است و اهمیت این مسئله ازدو مسئله تکفیر و لعنت که بیان شدند کمتر نیست

چون بر اثبات این مسئله، در حق بدعت‌گذار اثرها و احکام خطرناکی در دنیا و آخرت مرتب می‌شود که خطر آن از حکم کردن به کافر قرار دادن او یا لعنت کردن او کمتر نیست چون مسلمان بدون عمل وزنی ندارد و زندگی او ارزشی ندارد بلکه او به جز عمل مسلمان نمی‌شود. بنا بر این اینجا بررسی و ارائه این مسئله بعد از آن دو مسئله با توجه به نزدیکی این مسائل سه گانه یا مسئله چهارمی که نیز انشاءالله در فصل چهارم از این باب ارائه خواهد شد مناسب است و آن حکم به تعویبه بدعت‌گذار است.

و در بیان این مسئله به ذکر گفته‌هایی که از سلف در این مورد روایت شده که تصریح نمی‌کند که خداوند عملی از بدعت‌گذار قبول نمی‌کند آغاز کنیم که دلالت می‌کند این مسئله نزد آنها ریشه‌دار است.

سپس در پرتو این در تحقیق آن شروع خواهد شد بنا بر آنچه که نصوص و اقوال دیگر سلف که منظور آنها را به صورت صحیح آن واضح و روشن می‌کند بر آن دلالت می‌نماید عبدالله بن احمد در السنه و آجری در الشریعه و بیهقی در السنن الکبری از یحیی بن یعمر^۱ روایت کرده اند که ابن عمر در مورد قدریه گفت: «هرگاه با آنها روبرو شدید به آنها بگویید: ابن عمر از آنها بیزار است و آنها از من بیزار هستند اگر به اندازه هر چه در دنیا هست آنها طلا در راه خدا نفقه کنند از آنها پذیرفته نخواهد شد تا وقتی که به تقدیر ایمان بیاورند»^۲

(۱) تقدمت ترجمته ص (۱).

(۲) السنة لعبدالله بن احمد ج ۲ ص ۴۱۲، والشريعة للآجری ص ۲۰۵، ورواه أيضاً البيهقي في السنن الكبرى ج ۱۰ ص ۲۰۳.

واضحسن بصری بیش ازیک جهت ثابت است که عملی از صاحب بدعت پذیرفته نمی‌شود از او روایت شده که گفت: «روزه و نماز و حج و عمره و صدقه و جهاد و هیچ چیزی از صاحب بدعت قبول نمی‌شود»^۱

و نیز از او روایت شده که گفت: «صاحب بدعت هر عبادتی که اضافه کند بیشتر از خداوند دور می‌شود»^۲.

واسد بن موسی از هشام بن حسان^۳ روایت کرده که گفت: «خداوند از صاحب بدعت روزه‌ای را قبول نمی‌کند و نه نمازی و نه زکاتی و نه حجی و نه جهادی و نه عمره‌ای و نه صدقه‌ای و نه آزاد کردن غلامی و نه توبه‌ای و نه فرضی را از او قبول می‌کند»^۴

وابن وضاح از اوزاعی روایت کرده که او گفت: «یکی از اهل علم می‌گفت خداوند از صاحب بدعت نمازی را قبول نمی‌کند و نه روزه‌ای و نه جهادی و نه حجی و نه عمره‌ای و نه توبه‌ای و نه فدیة‌ای از او می‌پذیرد گذشتگان شما زبانشان بر آنها تند و دل‌هایشان از آنها متنفر بود و مردم را از بدعت آنها بر خدر می‌داشتند»^۵

(۱) رواه الاجری فی الشریعة ص ۶۴ و ابن بطّة فی الابانة الصغری ص ۱۴۲ واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۱۳۹.

(۲) البدع والنهی عنها لابن وضاح ص ۲۷، والابانة الصغری لابن بطّة ص ۱۳۴.

(۳) هشام بن حسن از دی فردوسی ابو عبدالله بصری، معتمد و از همه مردم در مورد ابن سیرین محقق تر است در سال ۴۷ یا ۴۸ در گذشت ن ک تقریب التهذیب ص ۵۷۲.

(۴) البدع والنهی عنها لابن وضاح ص ۲۷.

(۵) المصدر نفسه ص (۴).

واذ فضیل بن عیاض روایت است که گفت: «هیچ عملی از صاحب بدعت به سوی خداوند
بالبرده نمی‌شود»^۱

و نیز از او روایت است: «هرکسی صاحب بدعتی را دوست بدارد خداوند عمل او را حبط
می‌نماید»^۲

و از ایوب سختیانی روایت است که او می‌گفت: «صاحب بدعت هرچند تلاش کند بیشتر
از خداوند دور می‌شود»^۳

و از اسد بن موسی روایت است که گفت: «پیامبر ﷺ اهل بدعت را لعنت کرده و خداوند هیچ
عملی نه توبه‌ای نه فرضی را نه نفلی را از آنها می‌پذیرد و هرچند بیشتر تلاش کنند و نماز بخوانند
و روزه بگیرند از خدا دورتر می‌شوند»^۴

و بعضی از علمای متأخرین که به تحقیق در بدعت‌ها و احکام آن معروف هستند مانند امام
شاطبی این مسئله را تصریح کرده اند: شاطبی این مسئله را در کتاب (الاعتصام) مرشکافی نموده
و آن را بیان داشته و برای اثبات آن استدلال کرده است.

و از مطالبی که در آغاز سخنش از این مسئله آمده گفته اوست که می‌گوید: «بدانید که همراه
با بدعت عبادتی از قبیل نماز پذیرفته نمی‌شود و نه روزه و نه صدقه و نه دیگر عبادت‌ها پذیرفته
می‌شوند»^۵

(۱) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائى ج ۱ ص ۱۳۹، و تلبیس ابلیس لابن الجوزى ص ۱۹، والامر
بالتبایع للسیوطی ص ۸۱.

(۲) تلبیس ابلیس لابن الجوزى ص ۱۹، و تفسیر القرطبی ج ۷ ص ۱۳.

(۳) البدع والنهی عنها لابن وضاح ص ۲۷.

(۴) المصدر نفسه ص (۷).

(۵) الاعتصام للشاطبی ج ۱ ص ۱۰۴.

همان طور که بعضی از علمای معاصر کسانی که در مورد بدعت‌ها کتاب نوشته در پیش از یک کتاب از کتابهایشان این مسئله را تاکید کرده اند.^۱

و در حقیقت آنچه این آثار و روایت‌ها از سلف و اقوال اهل علم بعد از آنها در بر گرفته در شریعت اصلی صحیح دارد که دلایل از کتاب و سنت به آن دلالت می‌نماید طوری که که جایی برای کسی باقی نمی‌گذارد که می‌خواهد به آن طعنه زند یا در صحت آن تردید افکنی نماید خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۲

ترجمه: (ای پیغمبر به کافران) بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه سازم آنان کسانی اند که تلاش و تکاپویشان در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کارنیک می‌کنند

سعد بن ابی وقاص χ گفته است که این آیه در مورد یهود و نصارا است و علی χ و ضحاک^۳ و بسیاری از سلف گفته اند این آیه در مورد حروریه است.^۴

(۱) انظر من هذه الكتب: كتاب فتاوى ائمة المسلمين بقطع لسان مبتدعين وهو عبارة عن مجموعة فتاوى لبعض علماء الازهر وغيرهم قام بجمعها والتعليق عليها الشيخ محمود محمد خطاب المتوفى سنة ۱۳۵۲ هجرى انظر ص ۱۱۷، ۱۱۸ من متن هذا الكتاب وحاشيته. والبدعة واثرها السئ فى الامة للشيخ سليم الهلالي ص ۴۹، والبدعة والمصالح المرسله للدكتور توفيق يوسف الواعى ص ۲۳۵-۲۳۶، وتنبیه اولی الابصار لشیخنا الدكتور صالح بن سعد السمیمی ص ۱۶۴.

(۲) سوره كهف آیه‌های ۱۰۴، ۱۰۳.

(۳) وی ضحاک بن مزاحم هلالی ابوالقاسم یا ابومحمد خراسانی است راستگوست و حدیث مرسل زیاد بیان می‌کند بعد سال ۱۰۰ درگذشت ن ک التقریب ص ۲۸۰.

(۴) انظر تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۱۰۷.

ابن کثیر بعد از ذکر اقوال سلف در آیه می‌گوید: «و معنی این قول از علی λ این است که این آیه کریمه، حروریه را شامل می‌شود همان گونه که یهود و نصارا و دیگران را شامل می‌شود، نه اینکه این آیه بخ به خصوص در مورد اینها نازل شد، و نه آنها، بلکه این آیه عام‌تر از این است، زیرا آیه مکی هست قبل از اینکه خداوند یهود و نصارا را مورد خطاب قرار دهد و قبل از اینکه به طور کلی خوارج به وجود بیایند آیه نازل شده است و در حقیقت این آیه عام است در مورد هر کسی که خداوند را به غیر از راه مورد پسند او پرستش نماید و گمان می‌برد که او کار درستی انجام می‌دهد و عملش پیش خداوند مقبول است در حالی که او اشتباه می‌کند و عمل او مردود است

همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: {و جوه یومئذ خاشعۃ عاملة ناصبة تصلی ناراً حامیه} ^۱

ترجمه: مردمانی، مردمانی در آن روز خوار و زبون خواهند بود دائماً خواهند کوشید و رنج خواهند کشید به آتش لبس سوزان و گرازان دوزخ در خواهند آمد و خواهند سوخت ^۲
و خداوند تعالی می‌فرماید: {و قد منا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً} ^۳
ترجمه: ما به سراغ تمام اعمالی که آنان انجام داده اند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم

و از سنت حدیث علی (رضی الله عنه) است که قبلاً بیان شد که روایت می‌کند که پیامبر γ فرمود:
(المدينة حرم من غیر الی کذا فمن احدث فیها حدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین
لا یقبل الله منه حرفاً ولا عدلاً) ^۴

(۱) سوره الغاشیه آیه‌های ۲-۴.

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۱۰۷.

(۳) سوره فرقان آیه ۲۳.

(۴) تقدم تخريج الحديث ص (۱).

یعنی: مدینه ازعیر تا فلان جا حرم است هرکسی درآن حادثه آفرینی کند براو لعنت خدا وملائکه وتمام مردم باد از او خدا توبه وعبادتی را نمی پذیرد.

ودرفصل گذشته بیان شد که حکم در حدیث گرچه مقید به حوادث مدینه است اما حدیث در مورد هر چیزه تازه ای عام است طبق آنچه که اهل علم بیان کرده اند، به اقوال اهل در فصل گذشته مراجعه شود^۱.

ومنظور اینجا این است: ظاهر حدیث دلالت می نماید بر آنچه که روایتها دلالت می کنند که خداوند از بدعت گذار هیچ عملی را نمی پذیرد نه توبه ای نه عبادتی را می پذیرد.

واضحی که نیز بر این دلالت می کند: فرموده پیامبر ﷺ است که فرمود: (ثلاثة لا يقبل الله لهم حرفاً ولا عدلاً عاق ومنان ومكذب القدر)^۲.

یعنی: سه نفر است که خداوند از آنها چیزی را نمی پذیرد کسی که نافرمان پدر و مادرش است وفردی که چیزی می دهد ومنت می گذارد وفردی که تقدیر را تکذیب می کند

این حدیث در دلالتش مانند حدیث اول است مگر اینکه این حدیث از اهل بدعت (تکذیب کنندگان تقدیر) را خاص گردانیده و دیگران در حکم آنها هستند ونزدیک به این حدیث است روایتی است که در صحیحین از حدیث ابی سعید خدری ﷺ آمده که او از پیامبر ﷺ روایت کرد که پیامبر در توصیف خوارج گفت: (يخرج من هذه الامة - ولم يقل منها - قوم تحقرون صلاتكم مع صلاتهم يقرؤون القرآن لايجاوز حلوهم او حناجرهم يمرقون من الدين مروق السهم من

(۱) انظر ص (۱) من هذا الكتاب.

(۲) اخرجه ابن ابی عاصم في كتاب السنة ص ۱۴۲ وحسنه اللباني في ظلال الجنة المطبوع مع السنة لابن ابی عاصم. وفي صحيح الجامع ج ۱ ص ۵۸۸ رقم (۳۰۶۵) وفي سلسلة الاحاديث الصحيحة ج ۴ ص ۳۹۰ ح: ۱۷۸۵.

الرّمیة^۱ یعنی: بیرون می‌آید در این امت قومی که شما نماز آنها را نسبت به نمازتان کم می‌دانید قرآن می‌خوانند از حلق و حنجره‌هایشان نمی‌گذرد از دین جدا می‌شوند همان گونه که تیر از شکار تیر خورده بیرون می‌آید.

پس ظاهر حدیث اینگونه است که خداوند اعمال این خوارج را قبول نمی‌کند چون پیامبر ۷ فرموده است: «قرآن می‌خوانند که از حلق یا حنجره‌اشان نمی‌گذرد»

نوی از بعضی از اهل علم نقل کرده که راین در ایندوتاویل است: «معنای یکی این است که دل‌هایشان آنرا نمی‌فهمند و از آنچه تلاوت می‌کنند بهره نمی‌برند و آنها بهره‌ای جز تلاوت دهان و حنجره و حلق ندارند چون حروف با حلق و حنجره و دهان ادامی شود.

معنی تاویل دوم این است که عملی از آنها بالا نمی‌رود و نه تلاوتی بالا می‌رود و پذیرفته نمی‌شود»^۲.

و ابن حجر می‌گوید: «معنی آن این است که خواندن آنها را بلند نمی‌کند و آنرا نمی‌پذیرد و گفته شده به قرآن عمل نمی‌کنند بنا بر این به خاطر خواندن آن به آنها پاداش نمی‌رسد پس آنها چیزی جز عبادت خوانی آن به دست نمی‌آورند»^۳

پس با این صحت آنچه از سلف نختین روایت شده و اهل علم که بعد از آنها آمده اند بر آن بوده اند که عملی از صاحب بدعت پذیرفته نمی‌شود ثابت شد چون نصوص از کتاب و سنت بر آن دلالت می‌کند. اما این عبارت با این اطلاق احتمال چند معنی دارد بعضی از این معنی‌ها صحیح هستند و آن همان است که نصوص بر آن دلالت

(۱) رواه البخاری فی (کتاب استتابة المرتدين - باب قتل الخوارج والملحدین بعد اقامة الحجّة) فتح الباری

ج ۱۲ ص ۲۸۳ ح: ۶۹۳۱ و مسلم (کتاب الزکاة - باب ذکر الخوارج وصفاتهم) ج ۲ ص ۷۴۴، ۷۴۳.

(۲) شرح صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۵۹.

(۳) فتح الباری ج ۱۲ ص ۲۹۳.

می‌کند و سلف قصد نموده اند، و بعضی باطل اند که نصوص بر باطل بودن آن و مخالفت آن با اصول شریعت دلالت می‌کند.

و شاطبی رحمه‌الله تعالی در بررسی این مسئله چند معنی ذکر کرده که نصوص و روایت‌ها آنرا اقتضا می‌کند و من آنرا بیان می‌کنم تا بعد از آن تحقیق سخن در آن کامل شود و معنی درست از آن بیان گردد و یا از معنی‌هایی که او بنابر دلالت‌های نصوص دیگر و کلام سلف در آن ذکر نکرده است.

شاطبی بعد از بیان روایت‌های گذشته مطلبی گفته که خلاصه آن این است: اگر از بدعت‌گذار عملی پذیرفته نشود یا منظور این است که به طور مطلق عمل او قبول نمی‌شود به هر صورتی که انجام شود چه موافق با سنت انجام گیرد چه به خلاف سنت باشد و یا منظور از آن این است آنچه او در آن بدعت‌گذاری کرده قبول نمی‌شود و آنچه او در آن بدعت‌گذاری نکرده پذیرفته می‌شود.

اما منظور اول ممکن است بر یکی از سه صورت باشد

اول: که بر ظاهر آن حمل کرده شود که هر بدعت‌گذاری هر بدعتی که باشد اعمال او پذیرفته نمی‌شود و این بسیار بر نوآوران دردین سخت است.

دوم: اینکه بدعت او اصلی باشد که سایر اعمال از او متضرع می‌شود مانند اینکه خبر واحد را به طور مطلق انکار کند، زیرا عموم تکلیف بر آن نباشده است، و کسی که روایت‌های آحاد را دور می‌اندازد باید از رای خود به کارگیرد و استفاده رای و نظر، عین نوآوری است پس هر فرعی که بر آن بدعتی بنا می‌شود از او چیزی قبول نمی‌شود و از امثال آن گفته کسی است که می‌گوید انجام اعمال برای کسی لازم است که به درجه اولیایی که حقایق توحید را کشف کرده اند نرسیده است

اما کسی که به این مقام رسیده تکلیف از او رفع شده است آنها این نظر را بر اصلی بنا کرده اند که کفر صریح است.

وازامثال این چیزی است که بعضی ازمارقین به آن رفته اند که: که عمل به احادیث نبوی را انکار کرده اند احادیثی که به صورت تواتر ثابت شد یا به صورت آحاد وارد شده است و آنها می گویند به کتاب خدا مراجعه کرده می شود.

وازامثالها یکی این است که بدعت، صاحب آنرا به اتفاق یا به اختلاف علما ازاسلام خارج می کند چون علما درکافر قرار دادن اهل بدعت دو قول دارند. و صورت سوم: این است که صاحب بدعت در بعضی امور تعبدی یا غیر تعبدی گاهی اعتقاد خاص برخاسته از بدعت او او را به تاویلی بکشد که اعتقاد او در شریعت ضعیف می شود.

و این همه عمل او را باطل می کند مانند اینکه عقل را با شریعت در قانون گذاری و تشریح شریک کند زیرا شریعت آنچه را عقل اقتضا می نماید نمایان می کند پس هر کاری که این انجام دهنده بنا بر اقتضای عقلش انجام دهد اگرچه شریعت را با عقل خود شریک کند پس بنا بر حکم مشارکت عقل نه بنا بر استفاده تنها از شرع انجام می دهد پس عمل او صحیح نیست بنا بر دلیلی که دلالت می نماید که خوب قرار دادن و زشت قرار دادن عقلی بدون نظر شرعی باطل است.

ویکی از امثالها نیز این است که کسی که بدعت را خوب می داند براو لازم می شود که شریعت نزد او هنوز کامل نشده است پس فرموده الهی که می گوید: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم﴾^۱

معنی معتبری نزد آنها ندارد و بعضی خوش خیامها از آنان آیه را چنان تاویل می کند تا آنرا از مفهوم ظاهر آن بیرون می کند.

واما دوم: این است که منظور از پذیرفته نشدن اعمال آنها فقط کارهایی باشد که آنها در آن نوآوری کرده اند در این صورت نیز بر همین دلالت می کند این حدیث که

(۱) سوره مائده آیه ۳.

(کل عمل لیس علیه امرنا فهو رد)^۱ یعنی: هرکاری که خلاف دستور ما باشد مردود است

کلام شاطبی با اختصار تمام شد^۲.

وصورت‌هایی که شاطبی اینجا ذکر کرده که حمل نصوص و کلام سلف بر آن ممکن است جای تامل است

زیرا بررسی او این مسئله را فقط منحصر به نگاه کردن در بدعت بوده از این نظر بدعت یک امر کلی است که نقصان و خلل در بعضی عبادت‌ها و اعمال دیگر سراین می‌نماید، یا اینکه امر جزئی است که نقص و خلل آن منحصر بر خود آن است بدون از اینکه به بدعت‌گذار نگاه کرده شود که او با انجام یدعتش کافر است یا کافر نیست با اینکه نظر کردن در این مورد دارای نقش بزرگی در قبول شدن عمل یا رد شدن آن دارد.

به نظر من آنچه در تحقیق این مسئله باید به آن باز گشت و آنچه که توجیه نصوص و کلام سلف در آن به صورت صحیح و شایسته خواهد بود، نگاه کردن در اصل این مسئله است و آن شرایط قبول شدن عمل نزد خداوند و آنچه اعمال را در شریعت باطل می‌کند می‌باشد چون پذیرفته شدن عمل بدعت‌گذار یا رد شدن آن از این مسئله متضرع می‌شود بنا بر این بعد از توجه به این مسئله بر عملی که شرایط صحت در آن کامل یافته شود به قبول شدن، حکم می‌شود و بر غیر از آن به قبول نشدن، حکم می‌شود و از اینجا

(۱) هذا الحديث رواه الشيخان بلفظ (من احدث في امرنا ما ليس منه فهو رد) انظر صحيح البخاري كتاب الصلح - باب اذا اصطلحوا على صلح جور فالصلح مردود فتح الباري ج ۵ ص ۳۰۱ ح: ۲۶۹۷، وصحيح مسلم (كتاب الاقضيه با نقض الاحكام الباطلة ورد محدثاد الامور) ج ۳ ص ۱۳۴۳ ح: ۱۷۱۸ وانفرد مسلم برواية (من عمل عملاً ليس عليه امرنا فهو رد) انظر صحيح مسلم ج ۳ ص ۱۳۴۴.

(۲) از صفحه قبل: انظر الاعتصام ج ۱ ص ۱۰۸-۱۱۲.

کلام سلف طبق این اصل توجیه کرده می‌شود چون ممکن نیست کلام آنها با نصوص مخالف باشد.

و با توجه به اصل مسئله در شریعت ما می‌بینیم که قبول شدن عمل یا رد شدن آن به دو طرف متعلق است طرف اول صاحب و انجام دهنده عمل و طرف دوم خود عمل است و هر یک شرایطی دارند که برای قبول شدن عمل تحقق یافتن آن شرایط لازم است و اگر نه عمل باطل و مردود خواهد بود

شرط انجام دهنده عمل اسلام است زیرا از کافر هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود چه کفر او برآمده از انکار و عناد باشد چه کفر او برآمده از نوآوری در دین باشد و یا ناشی از دیگر اعمالی که انسان را کافر می‌کند باشد. و همچنین کفر ورزیدن بعد از اسلام اگر فرد بر آن بمیرد - العیاذ بالله - تمام اعمال صالح قبل از کفر حبط و نابود می‌گردد.

و اما شرط خود عمل این است که خالص برای خدا طبق آنچه خدا و پیامبرش مشروع نموده انجام گیرد و شرط صاحب عمل و شرط خود عمل هنگام پیش کردن دلایل بر این دو چیز بیشتر بررسی خواهد شد. (انشاء الله)

و صورتهایی که شاطبی رحمه الله در توجیه ظواهر نصوص و کلام سلف در مسئله (رد شدن اعمال اهل بدعت و قبول نشدن آن) از چند وجه ذکر کرده است، مناسب است که تابع این قاعده شرعی در شرایط قبول شدن عمل یا رد شدن آن باشد پس به شریعت یا سلف نسبت داده نمی‌شود مگر آنچه صحیح و موافق با نصوص باشد.

شاطبی از نصوص و کلام سلف فهمیده که رد کردن اعمال بدعت‌گذار یا رد مطلق برای همه اعمال اوست و یا ردی فقط بر عمل تازه ایجاد شده است.

و در مفهوم اول ذکر نموده که به سه صورت ممکن است.

صورت اول: که کلام درنصوص واقوال سلف برظاهرش حمل شود و آن این است که هر بدعت‌گذاری هر بدعتی که ایجاد کرده باشد اعمال او پذیرفته نمی‌شود چه بدعت در اعمال او دخالتی داشته باشد یا نداشته باشد.

ما طبق بررسی شرایط قبول شدن عمل یا رد شدن آن می‌گوییم: این توجیه به این صورت مطلق درست نیست بنابراین حمل کردن نصوص و کلام سلف بر آن بدون از شرح و قید جایز نیست. و صحیح این است این سخن در حق بدعت‌گذار کافر درست است زیرا همه عمل او مردود است. اما بدعت‌گذاری که بابدعتش کافر قرار داده نمی‌شود بر همه اعمال او به قبول نشدن حکم کرده نمی‌شود پس اعمالی که در آن شرط قبول شدن از قبیل اخلاص و پیروی تحقق یابد ان شاء الله مقبول است و هر عملی که فاقد شرطی از شرایط قبول شدن اعمال باشد مردود است، و آنچه از اعمال خود که آن را با بدعت یا دیگر چیزی فاسد کرده زبانی به عملی که شرایط قبول شدن آن بیش خداوند نمی‌تواند داشته باشد. و خدا داناتر است.

اما صورت دوم: شاطبی ذکر نموده که کلام سلف در گفتن به رد شدن عمل بدعت‌گذار به طور مطلق بر این حمل می‌شود که وقتی چنین است که بدعت اصلی باشد که سایر اعمال فرع آن قرار گیرند.

و اما صورت سوم: ذکر نموده محل حمل در این آن است که ضعفی در عقیده به سبب اصل قرار دادن بعضی از بدعت‌ها برای بدعت‌گذار به دست می‌آید بنا بر این عمل او به سبب آن باطل می‌شود.

و مثالهایی برای بیان این دو صورت بیان کرده است که از قبیل بدعت‌های کلی که نقص و خلل آن به غیر از آن اعمال بدعت‌گذار سرایت می‌کند هستند مانند بدعت انکار اخبار آحاد، یا انکار سنت به طور کلی، یا عقیده ساقط شدن اعمال از کسی که

به مقام ولایت رسیده است آن طور که بعضی از ملحدین چنین عقیده دارند. این در صورت دوم ذکر نموده است.

و برای صورت سوم مثال بدعت مشارکت عقل را با نقل در تشریح آورده است که بدعت‌گذار در خوب قرار دادن بدعت‌ها گویا براو لازم می شود که به ناقص بودن و کامل نبودن دین معتقد باشد.

و تحقیق در این مورد این است که: مثالهایی که او برای بدعت‌ها تحت این دو صورت بیان داشته است نمی توان سبب بودن آنرا در رد شدن دیگر اعمال بدعت‌گذار تصور کرد مگر ازدو جهت: - گرچه بدعت‌ها و گناهان به طور عموم گاهی اجر و پاداش آنچه در مقابل آن از طاعات قرار دارد را باطل می کند -

۱- اینکه بدعت صاحب آنرا کافر نماید زیرا در آن هنگام تمام عمل بدعت‌گذار فاسد می شود اما فاسد شدن آن به سبب کفر است نه به سبب اینکه بدعتی اصلی است که دیگر بدعت‌ها فرع آن اند آن گونه که شاطبی در صورت دوم بیان کرده است زیرا هر چند از آن متفرع شوند این تصور نمی شود برهیک از اعمال بدعت‌گذار بیایند پس چطور آنرا فاسد می کند، و اگر چنانچه هم این تصور کرده شود پس فاسد کردن آن به خاطر خود آن نیست بلکه به خاطر ایجاد خلل و نقص در شرایط صحت آن است همان گونه که در قسمت دوم خواهد آمد، و نه به خاطر این است که عقیده بدعت‌گذار را ضعیف کرده آن طور که شاطبی در صورت سوم بیان کرده است چون ضعیف بودن ایمان سببی برای رد شدن عمل مسلمان نیست و اگر نه اعمال عموم مسلمین را به خاطر ضعیف بودن ایمانشان رد می کرد و عجیب است که شاطبی رحمه الله باطل کردن عمل به سبب کفر را در ضمن مثال‌های صورت دوم بیان کرده است با اینکه کفر تنها سببی است برای باطل کردن همه عمل، پس بهتر و اولی این است که سبب کفر اصلی باشد که مناسب است بررسی این مسئله از آن متفرع شود.

وازم جمله آنچه که تاکید می نماید که سبب در رد شدن همه عمل بدعت گذار کفر است - نه آنچه شاطبی ذکر نموده از قبیل اعتبارهای دیگری مانند اینکه بدعتی اصلی باشد که دیگر بدعت ها فرع آن قرار می گیرند و یا سبب ضعیف شدن ایمان بدعت گذار قرار بگیرد - این است که گاهی تمام عمل بدعت گذار به خاطر ایجاد بدعتی فرعی فاسد می شود چون او با همان بدعت فرعی کافر می شود، و عمل بدعت گذاری دیگر با بدعتی اصلی فاسد نمی شود چون بدعت او انسان را کافر نمی کند بلکه گاهی دو بدعت گذار هر دو یک بدعتی را انجام می دهند - و آن از بدعت هایی است که انسان را کافر می کند - اما بریکی به قبول نشدن همه عمل حکم کرده می شود چون او بعد از قیام حجت بر او کفر ورزیده است و بردیگری به قبول نشدن همه اعمالش حکم کرده نمی شود چون او کفر نوزیده است به سبب اینکه بر او حجت قایم نشده است.

پس روشن شد که بدعت از این نظر که بدعت است تصور کرده نمی شود که سبب قبول نشدن چیزی از اعمال شود مگر از این راه که کافر قرار می دهد و یا بنابراین چه در قسمت دوم می آید و آن این است.

۲- که بدعت تاثیر مستقیمی بر صحت عملی دیگر از اعمال بدعت گذار داشته مانند سبب از بین رفتن یکی از شرایط عمومی برای قبول هر عملی از قبیل اخلاص و پیروی باشد و یا اینکه سببی برای از بین رفتن یکی از شرایط صحت آن عمل باشد از قبیل ترک رکنی از ارکان آن یا واجبی از واجبات آن، پس آن در این وقت سببی برای قبول نشدن آن اعمالی می شود که در از بین رفتن شرایط قبول شدن آن تاثیری دارد بدون اعمال دیگر بدعت گذار که بر آن تاثیری ندارد و در آن شرایط صحت کامل وجود دارد.

پس روشن شد که سبب قرار گرفتن بعضی از بدعت های کلی در فاسد کردن دیگر اعمال متعلق به آن هنگام تحقیق به این بر می گردد که در شرایط صحت آن اعمال خلل ایجاد کرده

است نه به خاطر اینکه بدعتی اصلی است و یا به خاطر اینکه از آن بدعت ضعف اعتقاد در بدعت‌گذار به وجود آمده آن گونه که شاطبی گفته است

به دلیل اینکه آن فساد درهمه اعمال صاحب آن بدعت به وجود نمی‌آید. پس نتیجه این است که مثالهایی که شاطبی برای بدعت‌ها تحت صورت دوم و سوم ذکر کرده است گاهی سبب پذیرفته نشدن همه اعمال آن بدعت‌گذار یا بعضی از آن می‌شود، اما برحسب وبه اعتبار قواعدی که شاطبی ذکر کرده چنین نمی‌شود بلکه به اعتبار دو جهتی که ذکر نمودم چنین می‌شود چون این دو جهت به اسباب قبول شدن عمل یا رد شدن آن متعلق هستند.

اما آنچه شاطبی در مفهوم دیگر کلام سلف ذکر کرده است.

و آن اینکه منظور از قبول نشدن اعمال اهل بدعت فقط چیزهایی است که در آن بدعت‌گذاری کرده اند، و به طور قطعی گفتن که کلام سلف بر ظاهرش حمل می‌شود یعنی باطل شدن آن عملی که نوآوری در آن داخل است.

تحقیق این است که در این مسئله تفصیل است: پس اگر عمل دراصل نوآوری باشد و در شریعت ریشه‌ایی نداشته باشد بدون شک باطل است، و اما اگر عمل در شریعت اصلی داشته باشد بلکه گاهی فرضی از فرایض اسلام خواهد بود پس یا بدعت در بعضی شرایط واجب آن خلل ایجاد می‌کند یا خلل ایجاد نمی‌کند.

اگر خلل ایجاد کرد عمل به خاطر از بین رفتن بعضی از شرایط قبول شدنش باطل می‌شود و اگر به چیزی از اینها خلل وارد نکرد پس بدعت‌گذار به خاطر بدعتش گناهکار است اما عملش مقبول است چون شرایط صحت آن به طور کامل وجود دارد اگرچه از پاداش او به اندازه‌ای که نوآوری در عمل داخل شده کم می‌شود.

و مثال بدعت‌هایی که وقتی بر عمل داخل شوند آنرا باطل می‌کنند چیزی است که ابن قیم در بدعت‌های وسوسه که نماز را فاسد می‌کند وقتی بر آن داخل شود ذکر کرده است او می‌گوید: «و از انواع وسوسه‌ها یکی آن است که نماز را فاسد می‌کند مانند تکرار کردن بعضی کلمه‌ها مثل

اینکه درالتحیات بگوید: (أَتِ التَّحِي التَّحِي) ودرسلام بگوید: (أَسْ أَسْ) ودرتکبیر بگوید: (أَكْكَبِر) ومانند این باطل شدن نماز به اینها ظاهر و روشن است

وگاهی ممکن است چنین فردی امام باشد که نماز مقتدی‌ها را فاسد می‌کند، و نماز که بزرگترین طاعات است ازگناه کبیره دردور کردن او ازخدا بزرگتر باشد، ووسوسه‌هایی ازاین قبیل که نماز با آن باطل نمی‌شود نماز مکروه می‌شود و عدول ازسنت است»^۱

وباطل شدن نماز به بعضی این چیزها واضح است ازاین جهت که این تکرار درحروف بعضی کلمه‌هاست که ازارکان نماز هستند مانند (تکبیر احرام و سلام گفتن)^۲

که معانی اصلی این کلمات ازبین می‌رود وگویا او این کلمات را ادا نکرده است^۳ ویا اینکه زیاد تکرار کردن بعضی کلمات به فوت شدن رکنی دیگر بعد ازآن می‌انجامد مانند اینکه آن بدعت‌گذار مقتدی باشد او شروع به تکرار تکبیر احرام نموده تا اینکه امام رکوع کرد و او فاتحه‌را که رکنی است نخوانده است و نماز او با این کار باطل می‌شود.

اما بدعت‌هایی که وقتی برعمل داخل شوند عمل باطل نمی‌شود مثل آنچه که بعضی ازمحققین دربدعت‌ها ذکر کرده اند مانند تلفظ کردن نیت قبل ازنماز مانند اینکه بعضی ازاهل بدعت می‌گویند «نویت ان اصلی کذا مستقبل القبلة اماماً او ماموماً الخ» ویا اضافه کردن کلمه

(۱) اغائة اللهفان من مصاید الشيطان ج ۱ ص ۱۵۸.

(۲) انظر زاد المستقنع للشيخ شرف الدين اوالنجال حجاوی ص ۱۵.

(۳) قال ابن قدامة ضمن حديثه عن تكبيرة الاحرام «وتكبرها واضح بگوید ودرجایی که جای مد نیست مد نکند اگر چنان صدرا کشید که معنی تغییر کرد مثل اینکه همزه اول را بکشد و بگوید: (آلله) وهمزه را به استفهام تبدیل کند ویا بکشد (اکبار) پس او الفی اضافه نموده وآن جمع (کبر) می‌شود که به معنی طبل است چنین چیزی جایز نیست چون معنی تغییر می‌کند» المغنی ص ۱۲۹ ج ۲.

سیدنا دردروود خواندن بر پیامبر چنین بدعت‌هایی نما با آن فاسد نمی‌شود بدون اختلاف اهل علم در این مورد^۱.

وبعد از همه این مطالب ما می‌توانیم بگوییم که قاعده صحیح بر شناخت اعمال قبول شده اهل بدعت و اعمالی که قبول نمی‌شود به قاعده شرایط قبول عمل و رد شدن آن بر می‌گردد پس هر وقت شرایط عموم و خاص در عمل تحقق یافت ان شاء الله عمل قبول می‌شود و هرگاه شرطی از آن فاقد گردید فرق نمی‌کند که سبب بدعت آن شرط فاقد شود یا به سبب غیر از آن آن عمل رد کرده می‌شود پس خود بدعت سببی برای رد شدن عمل نیست مگر در صورتی که در شرطی از شرایط قبول شدن خلل ایجاد کند گرچه بدعت یا گناه پاداش بعضی از نیکی‌ها را ناپود می‌کند بنا بر این که سزای گناه و بدعت است بنا بر آنچه که توضیح آن خواهد آمد.

بنا بر این آنچه ظاهر نصوص و کلام سلف بر آن دلالت می‌کند که خداوند عملی از صاحب بدعت را قبول نمی‌کند می‌توان آن را به صورتهای ذیل حمل کرد:

صورت اول: کلام بر ظاهرش حمل می‌شود و منظور رد شدن همه اعمال بدعت‌گذار است آنچه در آن نوآوری کرده و آنچه در آن نوآوری نکرده است و این در حق بدعت‌گذار کافر است نه دیگر بدعت‌گذاری.

صورت دوم: منظور رد شدن عمل بدعت‌گذار به طور خاص است چه عمل بدعت محضی باشد چه عملی شرعی باشد که بدعت‌گذاری در آن داخل شده و آن را فاسد کرده است.

اگر حمل کردن کلام در قبول نشدن عمل بدعت‌گذار به این دو صورت ممکن نباشد اینطور که در حق بدعت‌گذار گفته شود که مسلمان است و عمل او که بر آن حکم به رد شدن و قبول نشدن می‌شود نوآوری نباشد در این وقت سخن بردو صورت حمل کرده می‌شود:

(۱) انظر السنن والمبتدعات للشقیری ص ۵۳، والابداع فی مضار الابتداع لعلی محفوظ ص ۲۷۷، وتحذیر

المسلمین عن الابتداع فی الدین لاحمد بن حجر آل بوطامی ص ۱۹۹-۲۰۰.

صورت سوم: نوآوری پاداش آن عمل را حبط می‌کند چون سزای بدعت‌گذاری است گویا عمل او قبول نشده است.

صورت چهارم: نصوص بر بازداشتن و برخدر داشتن از بدعت‌گذاری حمل کرده می‌شود. و آنچه در اینجا ما را وادار به توجیه نصوص و کلام سلف می‌نماید مخالفت ظاهر نصوص است با اصول شریعت که دلالت بر قبول شدن عمل مسلمان وقتی در آن شرط اخلاص و پیروی به طور کامل یافته شود می‌نماید بدون ازاینکه به گناه و بدعت‌گذاری که انجام دهنده عمل دردیگر عمل‌ها مرتکب آن می‌شود نگاه کرده شود چون گناه و ارتکاب بدعت‌گذاری دردیگر عمل‌ها تاثیری بر قبول شدن آن عمل ندارد.

و نیز آنچه که نصوص بر آن دلالت می‌کند که هرکسی برایمان بمیرد قطعاً به بهشت خواهد رفت هرچند گناه و بدعت انجام دهد که ممکن است با داخل شدن ابتدا در جهنم از آن گناهان و بدعت‌ها پاک کرده شود، و گاهی بدون ازاینکه به جهنم برود با عذاب قبر و وحشت‌های محشر از آن پاک کرده می‌شود و گاهی هم خداوند به فضل خویش او را می‌بخشد خلاصه اینکه تا وقتی که با اصل ایمان همراه باشد سرنوشت او به بهشت خواهد بود، گاهی تعارض این مطلب با آنچه در نصوص و کلام سلف آمده که هیچ عملی از بدعت‌گذار پذیرفته نمی‌شود گمان می‌رود و ظاهر سخن این است که بدعت‌گذار مسلمان هم در این وعید داخل است و داخل شدن او تحت این وعید مقتضی این است که برای او هیچ نیکی که او با آن مستحق داخل شدن در بهشت باشد باقی نمی‌ماند. بنا بر این لازم بود این نصوص توجیه کرده شوند تا با اصول و قواعد ثابت شرع موافق قرار گیرند.

و نیز توجیه ظاهر نصوصی که مانند نصوصی است که ما در صدد بررسی آن هستیم به خاطر موافقت با اصول شریعت امری است که اهل علم و تحقیق از اهل سنت بران باور دارند.

ابن حجر در شرح حدیث (من ترک الصلوٰۃ عصر فقط حبط عمله)^۱ یعنی: هرکسی نماز عصر را ترک کند عمل او حبط و نابود می‌شود.

از ابن عبدالبر^۲ رحمه الله ضرورت تاویل این حدیث به دلیل فرموده الهی که می‌فرماید: {ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله}^۳ ترجمه: هرکس که انکار کند آنچه را که باید بدان ایمان داشته باشد اعمال او باطل و بی‌فایده می‌گردد را نقل نموده که می‌گوید: «مفهوم آیه این است که هرکسی به ایمان کفر نوزد عملش حبط نمی‌شود و مفهوم آیه با عبارت حدیث تعارض دارد بنا بر این حدیث را باید توجیه و تاویل کرد»^۴.

و ابن حجر گفته است که تاویل کردن حدیث مذهب جمهور است او می‌گوید: «و اما جمهور حدیث را تاویل کرده اند و در تاویل حدیث به چند گروه تقسیم شده اند»^۵ سپس تاویلات آنها را ذکر کرده است^۶. و به زودی مثالهای بیشتر از توجیه کردن علما ظاهر نصوص را با دلایلی دیگر به قصد موافقت با اصول و قواعد شریعت بیان خواهد شد. (انشاءالله)

و هدف در اینجا این است که من وقتی نصوص و کلام سلف را در این مسئله توجیه کردم بنا بر مقتضای نصوص و اصول شریعت بوده است هیچ توجیهی از توجیهات چهارگانه گذشته

(۱) رواه البخاری فی (کتاب مواقیات الصلاة - باب من ترک العصر) فتح الباری ص ۳۱ ح: ۵۵۳.

(۲) او حافظ ابو عمر بن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر بن عاصم نمری قرطبی است یکی از شخصیت‌های برجسته و صاحب تصنیفات است اهل مغرب کسی از او حافظ تر همراه با معتمد بودن و دین و تقوا و تبحر در فقه و عربی ندارند در سال ۴۶۳ هجری درگذشت. ن ک: شذرات الذهب ج ۳ ص ۳۱۴، ۳۱۵.

(۳) سوره مائده آیه ۵.

(۴) فتح الباری ج ۲ ص ۳۲.

(۵) المصدر نفسه.

(۶) این تاویلات درص (۱) همین کتاب خواهد آمد.

نیست مگر اینکه به اصلی از اصول ثابت شریعت برمی‌گردد و اینک اصولی که در این توجیحات بر آن تکیه شده بیان می‌گردد:

اصل اول: اعمال صالح نزد خداوند همراه با کفر قبول نمی‌شود و اعمال صالح را چیزی جز کفر باطل نمی‌کند، اما مسلمان عملش با شرایط صحت مقبول است و چیزی از بدعت‌ها و گناهان همه اعمال او را باطل نمی‌کند و بر این اصل ما توجیه اول را بنا نمودیم.

اصل دوم: عمل صالح مسلمان پیش خداوند با دو شرط پذیرفته می‌شود یکی اخلاص و یکی پیروی، و برای ما جایز نیست که به رد شدن عمل او حکم کنیم مگر با نبودن این دو شرط یا نبودن یکی از این دو شرط و توجیه دوم را ما بر این اصل بنا نمودیم.

اصل سوم: گناهان کبیره پاداش نیکی‌ها را حبط می‌کند به خاطر اینکه سزای گناه حبط پاداش است. و توجیه سوم را ما بر این اصل بنا نهادیم.

اصل چهارم: نصوصی که از نوع وعید هستند و در ظاهر با اصولی که در شریعت ثابت اند تعارض دارد و جمع کردن بین آن مشکل است بر بازداشتن و برخدر داشتن حمل کرده می‌شود. و توجیه چهارم را ما بر این اصل بنا نمودیم.

و مطالبی که اینک خواهد آمد ارائه این اصول با دلایل آن و بسط و شرح کلام اهل علم در مورد آن است.

چون ترجیح و توضیح در مسئله گذشته بنا بر این اصول بود و بستگی با صحت ثبوت آن اصول دارد.

اما اصل اول: و آن این است که اعمال همراه با کفر قبول نمی‌شود و اعمال را چیزی جز کفر باطل نمی‌کند.

گفته خداوند بر آن دلالت می‌کند که می‌فرماید: {قُلْ أَنْفَعُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ} (۵۳) وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ} (۵۴) ۱.

ترجمه: بگو چه از روی اختیار و چه از روی اجبار به بذل و بخشش پردازید در هر حال از شما پذیرفته نمی‌گردد چرا که شما قوم فاسقی هستید هیچ چیز مانع پذیرش نفقات و بذل و بخشش‌هایشان نشده است جز این که آنان به خدا و پیغمبرش ایمان ندارند و جز با ناراحتی و بی‌حالی و سستی و سنگینی به نماز نمی‌ایستند و جز از روی ناچاری احسان و بخشش نمی‌کنند ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «خداوند از سبب این خبر داده و آن این است که خداوند از آنها نمی‌پذیرد و چون به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و اعمال به ایمان درست قرار می‌گیرد» ۲. و شیخ سعدی در تفسیر این آیه می‌گوید: «و همه اعمال شرط پذیرفته شدن آن ایمان است اینها ایمانی ندارند، و نه عمل صالحی» ۳.

و نیز از آیه‌هایی که دلالت بر قبول نشدن اعمال کفار می‌نماید فرموده الهی است که می‌گوید: {إِنَّمَا يُتَقَبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ} ۴ ترجمه: خدا تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد. و می‌فرماید: {الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ} ۵ ترجمه: کسانی که کافر می‌گردند و مردمان را از راه خدا باز می‌دارند خدا همه کارهای (نیک) ایشان را باطل می‌نماید.

(۱) سوره توبه آیه ۵۳-۵۴.

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۲، ص ۳۶۲.

(۳) تفسیر السعدی ج ۳، ص ۱۱۸.

(۴) سوره مائده آیه ۲۷.

(۵) سوره محمد آیه ۱.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «هرگاه عملی همراه با کفر باشد پذیرفته نمی‌شود»^۱ سپس به این دو آیه و آیه قبلی از سوره توبه استدلال کرده است.

وابن کثیر معنی فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: {اضل اعمالهم} این وحی کرده است: یعنی اعمالشان را باطل کرده و از بین برده و هیچ پاداش و سزای برای آنها نداشته است.^۲

و همچنین آیات بر حبط شدن عمل به سبب کفر و شرک دلالت می‌نماید خداوند متعال می‌فرماید: {ولو اشركوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون}^۳ ترجمه: اگر شرک می‌ورزیدند هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت.

و می‌فرماید: {لئن اشركت لیحبطن عملک}^۴ ترجمه: اگر شرک ورزی کردارت هیچ و نابود می‌شود

و می‌فرماید: {ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم}^۵ ترجمه: این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فر فرستاده است دوست نمی‌دارند و لذا کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بی‌سود می‌گرداند.

و می‌فرماید: {ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهوا رضوانه فأحبط اعمالهم}^۶ ترجمه: اینگونه بدان خاطر است که آنان به دنبال چیزی می‌روند که خدای را بر سرخشم می‌آورد و از چیزی که موجب خشنودی اوست بدشان می‌آید و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را باطل و بی‌سود می‌گرداند

(۱) الصارم المسلول ص ۵۵.

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۷۲.

(۳) سوره انعام آیه ۸۸.

(۴) سوره زمر آیه ۶۵.

(۵) سوره محمد آیه ۹.

(۶) سوره محمد آیه ۲۸.

پس آیات و گفته‌های اهل علم در تفسیر آن بر این دلالت می‌کند که هیچ عملی از کافر پذیرفته نمی‌شود گرچه صالح باشد چون شرط قبول شدن عمل اسلام است، و اینکه کفر عمل صالحی که قبل از آن انجام شده را حبط و نابود می‌کند مانند -العیاذ بالله- مسلمان کافر شود، آن گاه تمام اعمال صالح او اگر بر کفر بمیرد حبط و نابود است.

اما آنچه پایین‌تر از کفر است از قبیل بدعت‌ها و گناهان اینها پذیرفته شدن اعمال را منع نمی‌کند و همه اعمال را حبط و نابود نمی‌گرداند گرچه بعضی گناهان پاداش بعضی از طاعات را به طریق سزا باطل می‌کند که تفصیل آن خواهد آمد. اما همه عمل را چیزی جز کفر باطل نمی‌کند همان گونه که نصوص گذشته بر آن دلالت می‌نمود.

بنا بر این مذهب اهل سنت و جماعت همین است و خوارج و معتزله با آنها مخالفت کرده که گفته‌اند: گناهان کبیره نیکی‌ها را نابود می‌کند و انجام دهنده گناهان کبیره برای همیشه در جهنم باقی خواهد ماند همان طور که این مطلب را شیخ الاسلام ابن تیمیه نقل کرده او رحمه الله می‌گوید: «و اعمال را چیزی جز کفر نابود نمی‌کند چون کسی که برایمان بمیرد حتماً باید به بهشت برود و از جهنم بیرون بیاید اگر به جهنم داخل شده است و اگر چنانچه همه اعمال او حبط و نابود می‌شد هرگز به بهشت داخل نمی‌شد، و چون که اعمال را چیزی نابود و حبط می‌کند که با آن تضاد دارد و به طور مطلق با اعمال چیزی جز کفر منافی و متضاد نیست و این اصل از اصول معروف اهل سنت است»^۱.

و در حالی که شبه معتزله را رد می‌کند و آنچه که نصوص بر آن دلالت دارند که گناهان همه اعمال را حبط و نابود نمی‌کنند ثابت می‌نماید می‌گوید: «معتزله می‌گویند: گناه کبیره نیکی‌ها را از بین می‌برد حتی ایمان را و هر کسی بدیهایش بیشتر باشد برای همیشه در جهنم باقی خواهد

(۱) الصارم المسلول ص ۵۵.

ماند»^۱ آنچه معتزله ادعا کرده اند با گفته‌های سلف مخالف است زیرا خداوند متعال حد زنا کننده و غیره را بیان کرده و آنها را کافر و ازدست داده اعمال قرار نداده است و نه آن طور که به کشتن افراد مرتد دستور داده به کشتن آنها دستور نداده است و منافقین کفرشان را آشکار نمی‌کردند. و پیامبر ﷺ دستور داد که بر کسی که به مال غنیمت خیانت ورزیده و خودش را کشته بود نماز خوانده شود و اگر آنها منافق و کافر می‌بودند نماز خواندن بر آنها جایز نبود، پس دانسته شد که ایمان آنها به طور کلی از بین نرفته بود و پیامبر ﷺ در مورد کسی که شراب نوشیده بود گفت: (اورا لعنت نکن او خدا و پیامبرش را دوست دارد)

و این دوستی از بزرگترین شعبه‌های ایمان است پس دانسته شد که همیشه شراب نوشیدن همه شعبه‌های ایمان را از بین نمی‌برد

و از جهت‌های زیادی ثابت شد که (یخرج من النار من فی قلبه مثقال ذره من ایمان) از جهنم بیرون می‌رود کسی که در قلبش ذره‌ای ایمان باشد.^۲

و اگر ایمان حبط نابود می‌شد در دل‌هایشان چیزی از آن ایمان باقی نماند و خداوند متعال می‌فرماید: {ثم اورثنا الكتاب} ^۳ پس او از برگزیدگان قرار داده شده است^۴
 بنا بر این محققین اهل سنت از مفسرین و شارحان حدیث آیه‌ها و احادیثی را که در ظاهرش بر حبط شدن عمل مسلمان به سبب چیزی از گناهان غیر از کفر دلالت می‌کند تاول کرده

(۱) در بعضی عبارت‌ها چیزی ساقط شده بود که من آنرا از کتاب (احکام عصاة المؤمنین) شیخ الاسلام ابن تیمیه جمع: مروان کجک ص ۸۸ تکمیل کردم.

(۲) الحدیث بهذا اللفظ رواه الترمذی فی سننه ج ۴ ص ۷۱۴ وورد بالفاظ مقاربه لهذا اللفظ فی صحیح البخاری، انظر صحیح

البخاری مع الفتح، ج ۱۳ ص ۴۷۴. وفی صحیح مسلم ج ۱ ص ۹۳ وفی سنن ابی داود ج ۴ ص ۳۵۱.

(۳) سوره فاطر آیه ۳۲.

(۴) مجموع الفتاوی ج ۱۰ ص ۶۳، ۶۳۸.

اند که با مذهب سلف موافق باشد مانند اینکه حبط شدن را تاویل کرده اند درگفته خداوند که می‌فرماید: {یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون} ^۱

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر نکنید و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گویید با او به آواز بلند سخن مگوئید تا دانسته اعمالتان بی‌اجر و ضایع نشود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «یعنی ترس آن می‌آورد که اعمالتان حبط شود یا بیم آن می‌رود که اعمالتان حبط شود یا به خاطر زشتی این که اعمالتان حبط شود و یا ازاینکه حبط شود باز داشته است این تقدیر بصری‌هاست و تقدیر کوفی‌ها اینطور است تا حبط و نابود کرده نشود» ^۲

وابن جوزی می‌گوید: «وگفته شده که احباط و نابود کردن به معنی نقص جایگاه و مقام است نه حبط شدن و ازبین رفتن عمل از ریشه آن، آن طور که باکفر نابود کرده می‌شود» ^۳

وابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «یعنی همانا شمارا از بلند کردن صدا پیش او باز می‌دارد از بیم اینکه او خشم بگیرد آن‌گاه خداوند به خاطر خشمگین شدن او خشم می‌گیرد و عمل کسی را که براو خشم گرفته حبط و نابود می‌کند» ^۴.

و مانند اینکه حدیث: (هرکسی نماز عصر را ترک کرد عملش حبط می‌شود) ^۵ تاویل کرده اند.

(۱) سوره حجرات آیه ۲.

(۲) الصارم المسلول ص ۵۴.

(۳) نقله عن ابن جوزی ابن مفلح فی الآداب الشرعیة ج ۱ ص ۱۲۴.

(۴) تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۲۰۷.

(۵) تقدم تخريجه ص (۱).

ویش تر قول ابن عبدالبر به ضرورت تاویل^۱ حدیث بیان گردید. وابن حجر گفته است که تاویل حدیث مذهب جمهور است او می گوید: «واما جمهور، حدیث را تاویل کرده اند و در تاویل آن به چند دسته تقسیم شده اند بعضی سبب ترک را تاویل کرده اند، و بعضی حبط شدن را تاویل کرده اند و بعضی عمل را تاویل نموده اند، بنابراین گفته شده هر کسی آن را ترک کند در حالی که وجوب آن را انکار نماید. یا اینکه وجوب آن را اعتراف نماید اما کسی که آن را برپا می دارد را مسخره و توهین کند. و گفته شد منظور کسی است که آن را از روی تنبلی ترک نماید اما وعید به خاطر سرزنش شدید و سخت چنین آمده و ظاهرش منظور نیست مانند اینکه پیامبر ﷺ فرموده است: (لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن)^۲ یعنی زناکار زنا نمی کند وقتی که زنا می کند در حالی که ایمان دارد.

و گفته شده این از نوع مجاز تشبیه است گویا معنی آن این است که او را با کسی تشبیه داده که عملش حبط و نابود شده است.

و گفته شده معنی آن این است که نزدیک بود عمل او حبط و نابود شود. و گفته شده منظور از حبط نقصان عمل و کمبود عمل است در آن وقتی که اعمال به سوی خدا بالابرده می شود. و گفته شده منظور از حبط باطل کردن است یعنی او بهره گرفتن و سود خود را به عملش در وقتی باطل می کند سپس از آن بهره می گیرد»^۳

و مانند اینکه این حدیث را تاویل کرده اند که: (ان رجلاً قال والله لا یغفر الله لفلان وان الله قال من ذا اللذی یتألی علی ان لا اغفر لفلان قد غفرت لفلان واحبطت عملک)^۴

(۱) انظر ص (۱).

(۲) رواه البخاری، صحیح البخاری مع الفتح، ج ۱۰ ص ۳۰، و مسلم ج ۱ ص ۷۶.

(۳) فتح الباری ج ۲ ص ۳۲.

(۴) رواه مسلم (کتاب البر والصلة - باب النهی عن التقیط الناس من رحمة الله) ج ۴ ص ۲۰۲۳ ح: ۲۶۲۱.

یعنی مردی گفت سوگند به خدا که خداوند فلانی را نمی‌بخشد، و خداوند گفت: چه کسی است که به من سوگند می‌خورد و حکم می‌نمید که فلانی را نبخشم همانا فلانی را بخشیدم و عمل تو را حبط و نابود کردم.

نووی رحمه الله می‌گوید: «معتزله در نابود شدن اعمال به سبب گناهان و کبیره‌ها از این حدیث استدلال کرده اند و مذهب اهل سنت این است که اعمال به جز با کفر به سبب چیزی دیگر نابود نمی‌شود

و حبط شدن و نابود شدن عمل این فرد به این تاویل می‌شود که نیکی‌های او در مقابل بدی‌هایش از بین می‌رود و این به طور مجازی حبط کردن نامیده شده است، و احتمال دارد که از او کاری دیگر سرزده که موجب کفر است، و احتمال دارد که این در شریعت کسانی که قبل از ما بوده اند بوده است و حکم آنها اینطور بوده است»^۱.

بنابراین ما ظاهر نصوص و کلام سلف در قبول نشدن تمام عمل بدعت‌گذاران را چنین توجیه کردیم که آن بر بدعت‌گذار کافر حمل کرده شود یا اینگونه با توجیحات دیگری توجیه می‌شود که با ظاهر نصوص مناسب قرار بگیرد زیرا همه این توجیحات در شریعت جای دارند.

و در حقیقت توجیه این نصوص با حمل کردن کلام دران بر بدعت‌گذار کافر به خاطر این است تا با مذهب اهل سنت در این موضوع مناسب قرار بگیرد از تاویل نصوص گذشته که دلالت بر حبط شدن عمل در حق اهل گناه می‌نماید نزدیک است، چون بدعت‌گذار گاهی به سبب بدعتش کافر می‌شود و گاهی هم مسلمان است پس حمل کردن کلام بر کافر جا دارد بلکه ظاهر لفظ آنرا اقتضا می‌کند به خلاف گناهی که اکنون ذکر شدند زیرا انجام دهنده آن با ارتکاب آن کافر نمی‌شود و باین علما آنرا به خاطر اینکه با اصول و قواعد شریعت موافق باشد تاویل کرده اند.

(۱) شرح صحیح مسلم ج ۱۶ ص ۱۷۴.

وازنصوصی که در قبول نشدن عمل بدعت‌گذار آمده و نزدیک است که صریح باشد که این در حق بدعت‌گذار کافر است نه بدعت‌گذار مسلمان، گفته پیامبر ۷ است که فرمود: (ثلاثه لا یقبل الله لهم صرفاً ولا عدلاً عاق و منان و مکذب بالقدر)^۱ یعنی: سه نفر هستند که خداوند از آنها هیچ چیزی را قبول نمی‌کند فردی که نافرمان پدر و مادرش باشد و کسی که منت بگذارد و کسی تقدیر را تکذیب کند. روشن است که سبب رد شدن عمل فردی که تقدیر را تکذیب می‌کند کفر است، چون سلف قدریه‌را که منکر علم الهی هستند کافر قرار داده اند

و اما این را اقتضا نمی‌کند که سبب رد شدن نافرمان پدر و مادر و منت‌گذار هم کفر باشد، پس اشتراک این سه تا

در حکم مقتضی اشتراک آنها در سببی که موجب حکم گردید نیست.

و مثل این حدیث گفته ابن عمر در مورد قدریه که گفت: «اگر به اندازه هر آنچه در زمین است طلا در راه خدا نفقه کنند از آنها پذیرفته نمی‌شود تا وقتی که به تقدیر ایمان بیاورند»^۲.

پس با این صحت این اصل که ما توجیه اول را که حمل کردن ظاهر نصوص و کلام سلف در مورد رد شدن عمل

بدعت‌گذار بربدعت‌گذار کافر است بر آن بنا نمودیم ثابت شد و نیز ثابت شد که این توجیه گنجایش دارد و دلایل

وقواعد شرعی آن را اقتضا می‌کند.

اما اصل دوم: و آن اینکه عمل صالح وقتی از مسلمانان انجام گیرد با دو شرط اخلاص و پیروی نزد خداوند مقبول است

و جایز نیست که به رد شدن آن حکم کرده شود مگر در صورتی که این دو شرط یا یکی وجود نداشته باشد.

(۱) تقدم تخریجه ص (۱).

(۲) تقدم تخریجه ص (۱).

دلایل از کتاب و سنت بر این اصل دلالت می‌نماید خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿فمن
 كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملاً
 صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه احداً﴾^۱

ترجمه: پس هرکسی به لقای پروردگارش امید دارد، عمل صالح را انجام دهد
 و در عبارت پروردگارش هیچ شریکی را
 به او قایل نشود.

آیه برواجب بودن کامل یافته شدن دو شرط برای قبول عمل دلالت می‌کند یکی
 اینکه عمل صالح باشد و آن همان
 است که با سنت موافق است دوم اینکه که خالص برای خدا انجام گیرد و از شرک
 خالی باشد.

ابن کثیر در تفسیر آیه می‌گوید: «﴿فمن كان يرجوا لقاء ربه﴾ یعنی کسی که امید
 پاداش و جزای نیکو دارد پس «او
 عمل صالح انجام دهد» یعنی عملی که موافق با شریعت باشد. ﴿ولا يشرك بعبادة
 ربه احداً﴾ و آن عبادتی است که
 منظور از آن رضای خدای یگانه است.

و این دو شرط عمل پذیرفته شده هستند باید خالصانه انجام گیرد درست موافق
 شریعت پیامبر انجام شود»^۲

و نظیر این آیه گفته خداوند تعالی است که می‌فرماید: ﴿لِيَلْبِوَكُمْ اِيكُم احسن
 عملاً﴾^۳

(۱) سوره کهف آیه ۱۱۰.

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۱۰۸.

(۳) سوره ملک آیه ۲.

ترجمه: تا شمارا که کدامتان عمل نیکوتر انجام خواهید داد.

فضیل بن عیاض می گوید: «یعنی خالص ترین و موافق ترین با شریعت، گفته شد ای

ابا علی خالص ترین و موافق ترین

کدام است؟ گفت عمل اگر خالصانه انجام گیرد اما موافق شریعت انجام نشود پذیرفته

نمی شود و اگر درست انجام

شود اما خالص برای خدا نباشد پذیرفته نخواهد شد تا وقتی که خالص و درست انجام شود،

و خالص این است که برای خدا انجام گیرد و درست این است که طبق سنت انجام شود»^۱.

و همچنین سنت بر این اصل دلالت می کند در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره روایت است

که پیامبر ﷺ فرمود: (قال الله تبارک و تعالی: انا اغنی الشركاء عن الشرك من عمل عملاً أشرك

فیه معی غیری ترکته و شرکه)^۲

یعنی: من از همه بی نیازتر از شرک هستم هر کسی عملی انجام داد و در آن کسی دیگر غیر

از من را با من شریک کرد من او را و شرکش را رها می کنم

و در صحیحین از پیامبر ﷺ روایت است که گفت: (من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد).

یعنی: هر کسی در امر ما چیزی ایجاد کرد که از آن نیست پس آن مردود است.

و در روایت صحیح مسلم است: (من عمل عملاً لیس علیه امرنا فهو رد)^۳ یعنی: هر کسی

عملی انجام دهد که برخلاف دستور ماست پس آن عمل مردود است.

(۱) رواه ابو نعیم فی الحلیة ج ۸ ص ۹۵، و نصر المقدسی فی مختصر الحجة علی تارک المحجة ص ۳۵۴.

و ذکره شیخ الاسلام ابن تیمیة، مجموع الفتاوی ج ۱ ص ۳۳۳، و ابن القیم فی مدارج السالکین ج ۱ ص ۸۳.

(۲) رواه مسلم (کتاب الزهد والرقائق - باب من اشرك فی عمله) ج ۴ ص ۲۲۸۹ ح: ۲۹۸۵.

(۳) تقدم تخريج هذا الحديث ص (۱).

و به طور عموم اعتبار کردن شرط اخلاص برای خدا در عمل و پیروی از شریعت در آن تا به قبول شدن به درگا خدا برسد از مسائل واضحی است که نصوص شریعت و اقوال سلف به کثرت بر آن دلالت می‌کند.

و این مسئله بزرگ را بسیاری از ائمه محققین در نصوص و اقوال سلف به صراحت ذکر کرده اند مانند شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش امام ابن قیم در چندین جا در کتابهایشان^۱ این را تصریح کرده اند و همچنین اهل علم که بعد از آنها آمده اند این مسئله بزرگ را به صراحت بیان داشته اند و گفته اند که عمل پیش خداوند با دو شرط اخلاص و پیروی قبول می‌شود^۲،

و چنان این امر در میان طلاب علم مشهور است که بر هیچ کسی پوشیده نیست.

و منظور در اینجا این است که وقتی عمل نزد خداوند با دو شرط اخلاص و پیروی به اضافه شرط اساسی که در اصل اول گذشت که اسلام است قبول می‌شود پس بعد از این برای کسی مناسب نیست بلکه جایز نیست که بر عملی که همه شرایط که خداوند برای قبول شدن آن وضع نمود در آن به صورت کامل یافته شود حکم کرده شود که مورد قبول خداوند نیست.

زیرا این نوعی حکم کردن بر خداوند تعالی و داخل شدن بین بنده و پروردگارش و ناامید کردن مردم از رحمت او و برگرداندن خواست‌ها از طاعت اوست و خداوند در مجازات این کار در حدیث قدسی که گذشت می‌گوید: (چه کسی بر من سوگند می‌خورد که فلانی را نبخشم همانا فلانی را بخشیدم و عمل ترا حبط و نابود کردم)^۳

و کمترین چیزی که در این باره می‌توان گفت این است که چنین سخنی نوعی گفتن بر خداوند، بدون علم است و خداوند از نسبت دادن و گفتن چیزی به خداوند بدون علم نهی

(۱) انظر مجموع الفتاوى لشيخ الاسلام ابن تيمية ج ۱ ص ۳۳۳، ج ۱۰، ص ۲۱۳-۲۱۷، واقتضاء الصراط المستقيم له ص ۴۵۲، ومدارج السالكين لابن القيم ج ۱ ص ۸۳.

(۲) انظر مجموعة التوحيد النجدية ص ۴ و (۲۰۰ سؤال وجواب في العقيدة) للشيخ حافظ حكمي ص ۷.

(۳) تقدم تخريجه ص (۱).

کرده است و می‌فرماید: {ولا تقف ما لیس لک به علم}^۱ و از آن‌جا که بعضی سخنان سلف چنین اند که ظاهر آن می‌گوید که خداوند هیچ عملی را از بدعت‌گذار به طور مطلق نمی‌پذیرد که این سخن با آنچه در این اصل ثابت شد تعارض دارد و از آن چیزهایی که باید از آن پرهیز شود که در گذشته بیان شد لازم می‌گردد که با فضل یزرگ و مقام بزرگ آنها در علم و دین متضاد است: همه این چیزها اقتضا می‌کرد که سخا آنها توجیهی بشود که با اصول شریعت موافق گردد.

و سخن آنها در رد شدن عمل بدعت‌گذار بر کلی بودن آن در حق بدعت‌گذار کافر به سبب فقدان اسلام بنا بر آنچه در اصل اول بیان شد حمل کرده می‌شود. و با اینکه سخن آنها بنا بر این اصل بر عملی که فاقد دو شرط اخلاص و پیروی باشد در حق بدعت‌گذار مسلمان حمل کرده می‌شود و اینگونه سخن آنها با نصوص و قواعد شریعت موافق می‌شود و بنا بر این توجیه معنی آن اینطور می‌شود که خداوند از بدعت‌گذار عمل تازه ایجاد شده یا غیر خالص را نمی‌پذیرد. و خدا داناتر است.

اما اصل سوم: و آن این است که گناهان پاداش نیکی‌ها را از طریق اینکه سزای گناهان است کم می‌کنند دلایل شرعی و آنچه اهل علم و تحقیق از اهل سنت بیان کرده اند بر این دلالت می‌کند. یکی از دلایل گفته خداوند متعال است که می‌فرماید: {یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم}^۲

ترجمه: ای مؤمنان از خدا و پیغمبر اطاعت کنید و کارهای خود را باطل مگردانید.

حسن بصری می‌گوید: یعنی نیکی‌هایتان را با انجام گناهان باطل نکنید،

(۱) سوره اسراء آیه ۳۶.

(۲) سوره محمد آیه ۳۳.

وزهری می‌گوید: با گناهان کبیره، وکلبی^۱ و ابن جریج^۲ گفته اند با ریا و شهرت طلبی، و مقاتل^۳ گفته است با منت گذاردن^۴.

و بعضی از سلف ابطال را به ردت^۵ تفسیر کرده اند و این به معنی منحصر کردن ابطال در آن نیست همان گونه که ابن قیم به آن تصریح نموده آن‌جا می‌گوید: «و تفسیر ابطال به ردت چون ردت بزرگترین چیزهای باطل کننده اعمال است نه به خاطر اینکه باطل کننده در آن منحصر است»^۶.

شوکانی بعد از اینکه اقوال مفسرین را در آیه ذکر کرده است می‌گوید: «و ظاهر آیه نهی کردن از هر سببی از اسبابی که به باطل شدن اعمال می‌رساند است هر چه که می‌خواهد باشد بدون از اینکه نوع مشخصی خاص کرده شود»^۷.

(۱) وی محمد بن سائب بن بشر کلبی ابو النضر کوفی غزل سرا مفسر متهم به دروغ گفتن و نیز به رفض متهم شده در سال ۱۴۶ درگذشت ن ک تقریب التهذیب ص ۴۷۹.

(۲) او عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج اموی، مکی ثقه فقیه و فاضل بود او حدیث مدلس و مرسل بیان می‌کرد سال ۱۵۰ گفته شده بعد از آن درگذشت. ن ک تقریب التهذیب ص ۳۶۳.

(۳) او مقاتل بن سلیمان ابن بشیر ازدی خراسانی ابو الحسن نجلی ساکن مرو است ابن حجر می‌گوید: او را تکذیب کرده و ترک گفتن به تجسیم متهم است در سال ۱۵۰ درگذشت ن ک تقریب التهذیب ص ۵۴۵.

(۴) انظر هذه الاقوال فی مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه ج ۱ ص ۶۳۹ و تفسیر فتح القدر للشوکانی ج ۵ ص ۴۱.

(۵) انظر تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۸۱.

(۶) مدارج السالکین ج ۱ ص ۲۷۸.

(۷) تفسیر فتح القدر ج ۵ ص ۴۱.

پس آیه واقوال سلف بر باطل شدن بعضی نیکی‌ها به سبب ارتکاب گناهان دلالت می‌کند
 شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «آنچه از حسن ذکر شده براین دلالت می‌کند که گناهان
 و کبیره‌ها اعمال را حبط می‌کند»^۱.

و از آیه‌هایی که نیز براین دلالت می‌کند فرموده الهی است که می‌فرماید: {یا ایها الذین آمنوا لا
 تیطلوا صدقاتکم بالمن والاذی}^۲ ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقات خود را با منت
 و ازیت کردن باطل نکنید

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «این دو سبب اند که بعد از صدقه ذکر شده اند و آنرا باطل کرده
 اند خداوند سبحان باطل شدن آنرا - به منت گذاردن و آزار - به حالت صدقه کننده‌ای که به
 خاطر ریا صدقه داده در باطل شدن صدقه هریک از این دو تشبیه داده است»^۳

و ابن کثیر در تفسیر آیه گفت است: «پس خبر داده که صدقه با منت گذاردن و اذیتی که به
 دنبال آن می‌آید باطل می‌شود پس پاداش صدقه به سبب اشتباه منت گذاردن و اذیت کردن باقی
 نمی‌ماند»^۴

و همچنین سنت بر باطل شدن بعضی نیکی به سبب بعضی گناهها دلالت می‌کند مانند حدیثی
 که آمده: «مردی گفت که: سوگند به خدا که خداوند فلانی را نمی‌بخشد و خداوند فرمود چه
 کسی است که بر من سوگند می‌خورد که فلانی را نبخشم همانا فلانی را بخشیدم و عمل ترا حبط
 و نابود کردم»^۵

(۱) مجموع الفتاوی ج ۱۰ ص ۶۳۹.

(۲) سوره بقره آیه ۲۶۴.

(۳) مدارج السالکین ج ۱ ص ۲۷۸.

(۴) تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۳۱۸.

(۵) تقدم تخريجه ص (۱).

نووی می‌گوید: «و حبط شدن عمل این مرد بر این تاویل می‌شود که نیکی‌های او در مقابل بدیهایش سقوط کرد و این به طور مجازی حبط کردن نامیده شده است»^۱.
 و نیز اقوال سلف از صحابه و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند بر این دلالت دارد عایشه رضی الله عنها به ام ولد زید بن ارقم^۲ گفت: «از طرف من به زید برسان که او پاداش جهادش همراه پیامبر را باطل کرده مگر اینکه توبه کند»^۳.

ویش از یک نفر از اهل علم و تحقیق این مسئله را تاکید کرده‌اند از آنجمله شیخ الاسلام ابن تیمیه است که می‌گوید: «و وقتی که بدیها تمام نیکی‌ها را حبط نمی‌کند پس آیا به اندازه آن حبط می‌کند و آیا بعضی از نیکی‌ها با ارتکاب گناهی غیر از کفر حبط می‌شوند در این مورد اهل سنت دو قول دارند بعضی آنرا انکار می‌کنند و بعضی آنرا ثابت می‌نمایند همان گونه که نصوص بر آن دلالت می‌کند مانند گفته خداوند تعالی که می‌فرماید: {لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْإِذَى}»^۴ ترجمه: بذل و بخشش‌های خود را با منت و آزار پوچ و تباه نسازید.

بر این دلالت می‌کند که این بدی صدقه را باطل می‌کند و مثال آن با فرد ریاکار بیان شده و عایشه می‌گوید: «به اطلاع زید برسان که پاداش و جهادش باطل است»^۵.

(۱) شرح صحیح مسلم ج ۱۶ ص ۱۷۴.

(۲) زید بن ارقم بن زید بن قیس انصاری خزرجی صحابی معروفی است اولین جنگی که او حضور داشت خندق بود و خداوند تصدیق او را در سوره (منافقون) نازل کرده است در سال ۶۶ یا ۶۸ درگذشت تقریباً ۲۲۲ سالگی.

(۳) اخرجہ الدارقطنی ج ۳ ص ۵۲.

(۴) سوره بقره ۲۶۴.

(۵) مجموع الفتاوی ج ۱۰ ص ۶۳۸.

و درجایی دیگر می‌گوید: «یک گناه کبیره همه نیکی‌ها را حبط نمی‌کند اما نزد اکثر اهل سنت به اندازه آن را حبط می‌کند»^۱.

وامام ابن قیم این مسئله را بیان کرده و برآن اجماع را نقل کرده است او بعد از ایراد دلایل از کتاب و سنت و اقوال سلف برآن می‌گوید: «پس وقتی قاعده شریعت ثابت شد - که بعضی از بدیهها هستند که به اجماع نیکی‌ها را نابود و حبط می‌نماید و بعضی بدیهها هستند که به تصریح نص اعمال را حبط می‌کنند جایز است که بدی برگشتن به گناه نیکی توبه را حبط کند»^۲

پس با این بطلان بعضی نیکی‌ها به سبب بعضی کبیره‌ها و گناهان بنا بر آنچه نصوص و اقوال اهل علم برآن دلالت می‌کند ثابت شد غیر از این که این حبط شدن کلی نیست مانند حبط شدن همه اعمال با کفر بلکه هرگناهی به ازای خود از نیکی‌ها کم می‌کند و هرچند گناهان بیشتر شوند از بین رفتن نیکی‌هایی که مقابل آن و با آن برابر اند بیشتر می‌شود

اما این گناهان کبیره به هر اندازه که برسند ممکن نیست که همه اعمال انجام دهند آن را اگر مسلمان باشد از بین ببرند چون اصل ایمان و توحید را فقط آنچه با آن متضاد است از قبیل کفر و شرک می‌تواند باطل کند.

بنابراین نیکی از اصول اهل سنت این است که مسلمان هرچند مرتکب گناهان شود سرانجام او در نهایت در بهشت خواهد بود تا وقتی که اصل ایمان با او همراه باشد همان گونه که نصوص براین دلالت دارد و یکی از آن نصوص حدیث ابو ذر در صحیح مسلم است که گفت پیامبر فرمود: (ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة). قلت: وإن زنی وإن سرق؟ قال: وإن زنی وإن سرق، ثلاثاً، ثم قال فی الرابعة علی رغم انف ابی ذر)^۳

(۱) نقله عن شیخ الاسلام ابن مفلح فی الآداب الشرعية ج ۱ ص ۱۲۴.

(۲) مدارج السالکین ج ۱ ص ۲۷۸.

(۳) رواه مسلم (کتاب الایمان - باب من مات لا یشرک بالله شیئاً دخل الجنة) ج ۱ ص.

یعنی: هیچ بندای نیست که گفت لا اله الا الله سپس براین مرد مگر اینکه داخل بهشت می‌شود، من گفتم اگر زنا بکند و دزدی بکند؟ فرمود: گرچه زنا و دزدی کند، من گفتم اگر چه دزدی و زنا کند، فرمود: گرچه زنا و دزدی کند (تا سه بار) و دربار چهارم گفت: به رغم ابوذر. و بنابراین چه در این اصل ثابت شد که گناهان پاداش نیکی‌هایی را به اندازه آن نه همه نیکی‌ها را حبط می‌کنند ما کلام سلف را در قبول نشدن اعمال اهل بدعت طبق توجیه سوم توجیه کردیم و آن این است که قبول نشدن اعمال آنها براین حمل می‌شود که پاداش بعضی از اعمالشان به سبب بدعت - که از گناهان بزرگتر است - حبط می‌شود گویا اصلاً قبول نشده است و با این توجیه کلام سلف با اصل وقاعده شریعت موافق قرار می‌گیرد.

و اینجا باید یک مطلب مهم را تذکر داد که بین قبول نشدن عمل و بین باطل شدن آن به سبب بدعت یا گناه فرق است پس رد شدن عمل یک چیزی است و باطل شدن آن به سبب بدعت یا گناه چیزی دیگر است

عمل رد شده اصلاً پاداشی ندارد اما عملی که به سبب بدعت یا ارتکاب گناه باطل شده پاداش دارد اما به سبب بدعت یا گناه پاداش آن باطل شده است پس باطل شدن آن نوعی از انواع مجازات برای صاحب بدعت یا گناه است و فرق بین هردو نوع با نگاه به سزای آخرت روشن می‌شود زیرا عمل باطل شده به سبب گناه مجازات آن گناه را از مرتکب آن دفع می‌نماید اگر با نیکی برابر باشد زیرا خداوند بنده را به خاطر یک گناه^۱ دو بار مجازات نمی‌کند و این

(۱) امام ابن قیم می‌گوید: «و مجازات‌های گناهان به دو نوع اند: شرعی و قدری وقتی مجازات شرعی برپا شود مجازات‌های قدری رفع خواهد شد یا سبک‌تر می‌شود و خداوند بنده را دو مجازات نخواهد کرد مگر اینکه یک مجازات در برطرف کردن موجب گناه و درازبین رفتن بیماری او کافی نباشد» الجواب الکافی ص ۱۶۶.

برخلاف عملی است که به درگاه خدا پذیرفته نشده است زیرا انجام دهنده آن عمل از آن دررفع شدن مجازات بهره نبرده است چون او اصلاً پاداشی ندارد. (والله اعلم)

اما اصل چهارم: وآن این است که نصوصی که ازباب وعید هستند وبا اصول شریعت وقواعد آن به ظاهر تعارض دارند وجمع کردن آن با اصول مشکل است بربرداشتن وبرحذرداشتن حمل می‌شوند روشن برخورد سلف با این نصوص وطریقه محققین اهل سنت دراین نصوص، براین اصل دلالت می‌نماید چون آنها این نصوص را بربرداشتن وبرحذرداشتن حمل کرده اند

وازمثالهای آن مطلبی است که ابن کثیر ازحسن وقتاده^۱ رحمهما الله درتفسیر این گفته الهی نقل کرده اند: {من قتل نفساً بغير نفسٍ او فسادٍ فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً}^۲ ترجمه: هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد درزمین بکشد چنان است که گوئی همه انسانها را کشته است گفته اند: این تعظیم انجام دادن گناه قتل است^۳

ونووی رحمه الله ازسفیان بن عیینه نقل کرده که او تاویل این حدیث را ناپسند قرار داده است: (من حمل علينا السلاح فليس منا ومن غشنا فليس منا)^۴ یعنی: یعنی هرکسی علیه ما اسلحه به روش گرفت ازما نیست وهرکسی ما را فریب داد ازما نیست.

او می‌گوید هرکسی حدیث را اینگونه تاویل کرده که ازما نیست یعنی برآیین ورهنمود کامل ما قرار ندارد

(۱) قتاده بن دعامة بن قتاده سدوسی ابو الخطاب بصری معتمد ومحقق است گفته می‌شود او تا بینا به دنیا آمده است و او راس طبقه چهارم است درسال صدو ده واندی درگذشت، تقریب التهذیب ص ۴۵۳.

(۲) سوره مائده ازآیه ۳۲.

(۳) تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۷.

(۴) رواه مسلم (کتاب الایمان - باب قول النبی ۷ من غشنا فليس منا) ج ۱ ص ۹۹ ح: ۱۰۱.

ویامی گفت: این سخن بسیار بدی است، نووی می‌گوید: یعنی بلکه از تاویل کردن این حدیث دست نگاه داشته می‌شود تا بیشتر درد و وجوه مردم تاثیر نماید و در بر حذر داشتن مردم رساتر قرار گیرد.^۱

وابن حجر بعد از اینکه اقوال اهل علم را در شرح این حدیث که (لا یرمی رجل رجلاً بالفسوق ولا یرمیه بالكفر الا ارتدت علیه)^۲ یعنی: هیچ مردی دیگری را به فسق و کفر متهم نمی‌کند مگر اینکه به خود او برمی‌گردد. می‌گوید: «تحقیق این است: این حدیث را برای بازداشتن مسلمان برادر مسلمان خورد را کافر یا فاسق بگوید می‌باشد»^۳.

وابن حجر اقوال اهل علم را در تاویل این حدیث ذکر نموده است: (اربع من کن فیه کان منافقاً خالصاً)^۴

یعنی: چهار خصلت هستند که در هر کسی باشند او منافق خالصی خواهد بود.

ویکی از آن تاویل‌ها این است که: «منظور از اطلاق نفاق ترساندن و بر حذر داشتن از مرتکب شدن این عادت‌هاست و ظاهر حدیث منظور نیست»^۵.

و نیز اقوالی در معنی این حدیث نقل کرده است که: (الا اخبرکم باهل النار کل عتل جواظ مستکبر)^۶

(۱) شرح النووی علی مسلم ج ۲ ص ۱۰۸.

(۲) رواه البخاری فی (کتاب الادب باب ما ینهی عن السباب واللعن) فتح الباری ج ۱۰ ص ۴۶۴ ح: ۶۰۴۵.

(۳) فتح الباری ج ۱۰ ص ۴۶۶.

(۴) رواه البخاری فی (کتاب الایمان - باب علامة النفاق) فتح الباری ج ۱ ص ۸۹ ح: ۳۴، و مسلم (کتاب

الایمان - باب بیان خصال المنافق) ج ۱ ص ۷۸ ح: ۵۸.

(۵) فتح الباری ج ۱ ص ۹۰.

(۶) فتح الباری ج ۱۰ ص ۴۹۱.

یعنی: آیا شمارا از اهل جهنم با خیر نکنم. (اهل جهنم) هر درشت خو و متکبر و کسی که در جمع کردن اموال حرص بسیار دارد و در همین حال بخیل است. او بعد از ذکر بعضی اقوال می‌گوید: «و گفته شده که این درمحل بر حذر داشتن و سخت قرار دادن است و ظاهر آن منظور نیست»^۱

خلاصه مثالهایی که من در اینجا ذکر کردم و آنچه ذکر نکردم که آوردن همه نوع این مثالها مشکل است تا به وضوح بر مشهور بودن این مسلک نزد اهل علم و تحقیق اهل سنت روشن شود و آن مسلک این است نصوصی که از باب وعید هستند و از ظاهر آن چنین برمی‌آید که با اصول شریعت مخالف هستند چنین نصوصی بر حذر داشتن و منع کردن حمل می‌شود و زمانی چنین توجیه می‌شوند که جمع کردن آن نصوص با اصول مشکل باشد و نتیجه این توجیه چهارم نصوص سلف که ظاهر آن قبول نشدن اعمال اهل بدعت را در بر دارد بر اینکه این نصوص بر باز داشتن و بر حذر داشتن از بدعت‌هاست. و در حقیقت این توجیه به بعضی از تصریحات سلف در این مسئله از توجیحات گذشته نزدیکتر است مانند گفته فضیل بن عیاض: «هر کسی صاحب بدعتی را دوست بدارد خداوند عملش را حبط می‌کند»

و گفته حسن که می‌گوید: «صاحب بدعت از او روزه و نماز و حجی پذیرفته نمی‌شود»^۲ و دیگر نصوصی که به این نزدیک است، پس واضح است که این عبارتها در مقام نکوهش و بر حذر داشتن از بدعت‌ها قرار دارند نه اینکه مقتضی این هستند که تمام عمل بدعت‌گذار فاسد است و وقتی که این معنی در حق کافر تحقق می‌یابد چون عمل او به سبب کفر حبط می‌شود

(۱) رواه البخاری فی کتاب (الادب- باب الکبر) فتح الباری ج ۱۰ ص ۴۸۹ ح: ۶۰۷۱، و مسلم (کتاب الجنة و صفة نعیمها- باب النار یدخلها الجبارون و الجنة یدخلها الضعفاء) ج ۴ ص ۲۱۸۶ ح: ۲۸۵۳.
(۲) انظر هذه الآثار فی ص (۱).

همان گونه که در توجیه اول ذکر کردیم پس این در حق مسلمان معنی ندارد مگر اینکه در جایگاه بازداشتن و بر حذر داشتن قرار دارد.

وبعد از ارائه این دلایل و اقوال اهل علم که دلالت بر ثبوت این اصولی که توجیهاتی که ما کلام سلف را نمودیم از آن متضرع شده می نماید صحت این توجیهات روشن گردید. و بنا بر این صورت صحیح مذهب سلف در قبول شدن اعمال اهل بدعت روشن گردید و نیز واضح شد با آنچه در نصوص شرعی ثابت است موافق است چون آن گونه توجیه کرده شود شایسته است و با توجه به اصول ثابت شریعت که ممکن نیست سخن آنها با آن مخالف باشد زیرا علم و فقه و دیانت و پرهیزگاری آنها برای همگان روشن است

و قبل از به پایان رسیدن این فصل نتیجه بدست آمده از بحث این فصل را بنا بر آنچه نصوص و کلام سلف بر آن دلالت می نماید چنین خلاصه می کنم. که: حکم عمل بدعت گذار از نظر پذیرفته شدن یا رد شدن آن بر اساس و طبق ضوابط رعایت شده در پذیرفته شدن اعمال به طور عموم نزد خداوند است پس اعمالی که شرایط قبول شدن در آن رعایت شدن ان شاء الله مقبول است و اعمالی که یکی از شرایط قبول شدن در آن یافته نشود مردود است و بنا بر این بدعت گذار به سبب بدعت خود یا کافر است یا کافر نیست.

اگر کافر بود تمام عمل او به خاطر فقدان شرط اسلام که شرط قبول شدن هر عمل صالحی است مردود است

و اگر بدعت گذار کافر نبود پس یا عمل او بدعت محض است یا بدعت محض نیست اگر عمل او بدعت محض بود به خاطر فقدان شرط پیروی کردن مردود است و همچنین عملی که شرط اخلاص در آن وجود نداشته باشد نیز مردود است و یا اینکه عمل او دارای اصلی در شریعت است. و آن وقت بدعت بر این عمل او یا وارد است یا وارد نیست

اگر بدعت در عمل او وارد نبود و خالص برای خدا انجام گرفته بود پس آن عمل مقبول است اگر بدعت در آن عمل داخل شده است یا آن را با ایجاد خلل در شرایط صحت عمل فاسد

می‌کند یا فاسد نمی‌کند پس اگر در شرایط صحیح بودن عمل خللی ایجاد نکرده آن عمل مقبول است و اگر در شرایط صحت آن خلل ایجاد کرده مردود است.

وبه طور عموم پس اعمال بدعت‌گذار مسلمان وابسته به کامل یافت شدن دو شرط اخلاص و پیروی است پس هروقت این دو شرط در عمل وجود داشته باشند آن عمل مقبول است و هرگاه هر دو یا یکی وجود نداشته باشد پس آن عمل مردود است، اما از بدعت‌گذاری و نوآوری او در بعضی اعمال نمی‌توان گفت که اعمال صحیح او پذیرفته نمی‌شوند زیرا از شرایط قبول شدن عمل یکی این نیست که انجام دهنده آن در عملی دیگر بدعت‌گذار نباشد. و با این مطالب حکم عمل بدعت‌گذار از نظر پذیرفته شدن و رد شدن با تمام صورتهای آن روشن گردید و با این مطلب این فصل به پایان می‌رسد زیرا هدف از آن روشن شدن این مطلب بود، پس سپاس خداوندی را که ما را به محض فضل و احسان خویش به این رهنمون کرد.

فصل چهارم

موضع اهل سنت در مورد حکم قبول شدن توبه اهل بدعت بعد از اینکه در فصل گذشته بیان موضع اهل سنت در مورد حکم قبول شدن اعمال اهل بدعت پایان یافت در این فصل موضع آنها را در مورد حکم پذیرفته شدن توبه اهل بدعت ارائه می‌دهم.

وقبل از آغاز بحث در این مسئله لازم به تذکر مهمی است که این اشکال را که چرا این فصل از فصل گذشته جدا بحث شده چون به ظاهر یکی هستند دفع می‌نماید، توبه یکی از اعمال اهل بدعت است که در فصل گذشته از آن سخن گفته است پس انگیزه جدا بحث کردن آن در این فصل چیست؟ من برای دفع این توهم می‌گویم: توبه گرچه در بعضی احکامش با سایر اعمال صالح از نظر قبول شدن و رد شدن متفق است اما در بعضی احکام دیگر و شرایطی که در پذیرفته شدن آن رعایت می‌شود با دیگر اعمال فرق می‌کند به طور مثال در شرط اسلام که کوفر آن

در پذیرفته شدن هر عمل صالحی شرط است، برخلاف توبه که فرق می‌کند زیرا توبه از کافر و منافق هم پذیرفته می‌شود و وقتی که از کفر و نفاق توبه کنند و وارد اسلام شوند، خداوند تبارک و تعالی در مورد مشرکین می‌فرماید: {فان تابوا واقاموا الصلأه و آتوا الزکأه فإخوانکم فی الدین} ^۱ ترجمه: پس اگر توبه کردند و نماز را برپا کردند و زکات پرداختند پس برادران شما در دین هستند

آن گونه که خداوند توبه افرادی از پیشوایان کفر و نفاق را پذیرفته است که در نصوص و اخبار به تواتر در امت ثابت شده امت مشخص است.

و مانند اینکه توبه با دیگر اعمال فرق می‌کند در این مورد که حکم نمودن به قبول شدن توبه یا رد شدن آن در بعضی وقتها طبق اجتهاد امام و ولی امر خواهد بود از حیث اینکه او در صداقت توبه کننده و عدم صداقت او نگاه می‌کند زیرا بسیاری از احکام بر صحت توبه او مترتب می‌شود و امام می‌تواند آن را قبول کند یا رد کند در ظاهر امر طبق آنچه مشروح سخن در این مسئله در طی این فصل خواهد آمد. و این برخلاف حکم نمودن در اعمال صالح دیگر است زیرا امام از نظر پذیرفتن یا رد شدن در آن دخالتی ندارد بلکه آن به خدای تعالی سپرده شده و بین بنده و پروردگارش است.

و به خاطر این تفاوت‌ها و دیگر فرق‌هایی که در اثنا تحقیق این مسئله روشن خواهد شد ترجیح دادم این مسئله را از مسئله گذشته جدا بحث کنم.

و بعد از پاسخ دادن به این اشکال وقت شروع کردن در بحث نمودن در این مسئله و تحقیق مذهب اهل سنت در آن فرارسیده است.

و با توجه به نصوص وارد شده در حکم قبول شدن توبه بدعت‌گذار یا قبول نشدنش به اضافه روایت‌هایی که از سلف نقل شده با دسته‌ای از نصوص و روایت‌ها مواجه شدیم که به ظاهر بر این دلالت می‌نماید که برای اهل بدعت توبه‌ای وجود ندارد و بزودی آنچه که بدست

(۱) سوره توبه آیه ۱۱.

آمده ارائه می‌دهم تا پس از آن‌جا در پرتو آنچه از اهل علم در شرح و توجیه این نصوص و رعایت‌ها آمده به تحلیل و تحقیق آن پردازم به هدف اینکه طبق منظور شارع و منظور سلف از آن دست یابیم.

و از این نصوص حدیثی است که انس بن مالک روایت نموده او می‌گوید که پیامبر فرمود: (ان الله حجب التوبة عن كل صاحب بدعة حتى يدع بدعته)^۱ و فی بعض الروایات (حجز) بدلاً من حجب.

یعنی: خداوند توبه را از هر صاحب بدعتی تا وقتی که بدعتش را ترک نکرده منع کرده است. و به طور عموم حدیث پذیرفته نشدن توبه بدعت‌گذار و حایل شدن بدعت بین او و بین توبه دلالت می‌کند

و از احادیثی که بر این مطلب دلالت می‌کند حدیثی است که بخاری در وصف خوارج از ابی سعید^۳ خدری روایت کرده که پیامبر فرمود: (یخرج ناس من قبل المشرق یقرؤون القرآن لا یجاوز تراقیهم، یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمیة ثم لا یعود فیه حتی یعود السهم الی فوقه)^۴

یعنی: مرامی از طرف مشرق بیرون می‌آیند قرآن می‌خوانند که از حلق آنها نمی‌گذرد جدا می‌شوند از دین همان گونه تیر اصابت کرده از شکار جدا می‌گردد، سپس آنها به دین بر نمی‌گردند تا وقتی که تیر به محل عبورش از کمان باز نگردد.

(۱) رواه ابن وضاح فی البدع والنهی عنها ص ۵۵، وابن ابی عاصم فی السنة ص ۲۱، والمنذری فی الترغیب والترهیب ج ۱ ص ۸۷، قال اسناده حسن وصح الحدیث الالبانی فی صحیح الترغیب ج ۱ ص ۹۷ و فی ظلال الجنة المطبوع من کتاب السنة لابن ابی عاصم ص ۲۱.

(۲) انظر السنة لابن ابی عاصم ص ۲۲ ح: ۳۷.

(۳) رواه البخاری فی (کتاب التوحید- باب قراءة الفاجر والمنافق) فتح الباری ج ۱۳ ص ۳۵ ح: ۷۵۶۲.

(۴) تقدم بیان معناها ص (۱).

ودروایتی از مسلم از طریق ابوذر چنین آمده است: (یخرجون من الدین كما یرج السهم من الرمیة ثم لا یعودون فیہ) ^۱ یعنی: از دین جدا می‌شوند همان گونه که تیر اصابت کرده از شکار جدا می‌شود سپس آنها به دین باز نمی‌گردند.

پس در این فرموده پیامبر که آنها به دین باز نمی‌گردند دلیلی است بر پذیرفته نشدن توبه خوارج و کسانی دیگر از اهل بدعت که در حکم آنها هستند.

وابن وضاح از ایوب ^۲ روایت می‌کند که گفت: «مردی ^۳ دارای فکر و نظری بود و از آن رجوع کرد من از خوشحالی پیش محمد ^۴ آمدم که او را خیر کنم، و گفتم: آیا متوجه هستی که فلانی نظری که داشت آن را ترک کرده است؟ گفت: نگاه کنید او به چه برمی‌گردد همانا آخر حدیث بر آنها سخت‌تر از اول حدیث است: آنها از اسلام جدا می‌شوند به آن باز نمی‌گردند» ^۵

و آنچه از سلف در این مفهوم روایت شده روایتی است که ابن وضاح از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت: «نیست مردی بر عقیده‌ای از بدعت که آن را ترک کرد مگر اینکه به عقیده بدتری روی می‌آورد» ^۶

و از حسن بصری رحمه الله روایت است که گفت: «خداوند امتناع ورزیده که به هوا پرست اجازه توبه دهد» ^۱. و از عطاء خراسانی ^۲ روایت است که گفت: «نزدیک نیست که خداوند به صاحب بدعت اجازه توبه دهد» ^۳

(۱) صحیح مسلم (کتاب الزکاة - باب الخوارج شر الخلیقة) ج ۲ ص ۷۵۰ ح: ۱۰۶۷.

(۲) او ایوب سختیانی است که شرح حال او درص (۱) گذشت.

(۳) این مرد عمرو بن عبید است همان گونه که در روایتی دیگر از ایوب که لالکائی در شرح السنه ج ۱ ص ۱۴۱ روایت اسم به صراحت اسم او نام‌برده شده است.

(۴) او محمد بن سیرین است، ن ک شرح حال او در این کتاب ص (۱).

(۵) البدع والنهی عنها لابن وضاح ص ۵۵.

(۶) المصدر نفسه ص ۵۴.

وازابو عمرو شیبانی^۴ رحمه الله روایت است که او گفت: «گفته می‌شد خداوند توبه بدعت‌گذار را نمی‌پذیرد، و صاحب بدعت از بدعتی انتقال نمی‌یابد مگر به چیز بدتری از آن»^۵.
 وازسفیان ثوری رحمه الله مشهور است و اهل علم از او نقل کرده اند که او می‌گفت: «بدعت برای شیطان از گناه پسندیده‌تر است، و از گناه توبه کرده می‌شود و از بدعت توبه کرده نمی‌شود»^۶.
 و بعضی از محققین در بدعت‌ها بنا بر آنچه از این احادیث و روایت‌ها فهمیده اند تصریح کرده اند که: صاحب بدعت توبه‌ای ندارد، شاطبی می‌گوید: «بدانید که با بدعت عبادتی از قبیل نماز و روزه و صدقه از عبادت‌ها پذیرفته نمی‌شود. و توبه‌ای ندارد»^۷.

و شیخ سلیم هلالی تحت عنوان (خطوره البدع) می‌گوید: (إن الله حجب التوبة عن كل صاحب بدعة حتى يدع بدعته) توبه از او تا وقتی برگناهی اصرار می‌ورزد و تا وقتی که بر بدعتش باشد منع شده و محجوب است بنا بر این بیم آن می‌رود که خاتمه او بد باشد پیامبر

(۱) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي ج ۱ ص ۱۴۱، روایه (۲۲۸۵).

(۲) او عطاء بن ابی مسلم ابو عثمان خراسانی و اسم پدرش مسیره است و گفته شده: عبدالله است ابن حجر در مورد او گفته است راستگو است زیاد دچار وهم می‌شود و حدیث مرسل و مدلس بیان می‌کند در سال ۱۳۵ درگذشت تقریب ص ۳۹۲.

(۳) الابانة الصغرى لابن بطة ص ۱۳۷، ۱۶۳، و شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي ج ۱ ص ۱۴۱.

(۴) او سعد بن ایاس عمرو بن شیبانی کوفی معتمد است زمانه اسلام و جاهلیت را دریافته است در سال ۹۵ یا ۹۶ در ۱۲۰ سالگی درگذشت. تقریب التهذیب ص ۹۳۰.

(۵) البدع والنهی عنها لابن وضاح ص ۵۴.

(۶) رواه اللالكائي في شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۱۳۲ و البغوى في شرح السنة ج ۱ ص ۲۱۶ الجوزى في تلبیس ابلیس ص ۱۸، و القرطبي في تفسيره ج ۷ ص ۱۴۱ و السيوطی في الامر بالاتباع ص ۸۱.

(۷) الاعتصام ج ۱ ص ۱۰۶.

فرموده است: «خداوند توبه را از هر صاحب بدعتی تا وقتی که بدعتش را رها نکرده منع کرده است»^۱

و تحقیق در این نصوص و آنچه به معنای آن آمده است این است که این نصوص احتمال دو معنی را دارند:

معنی اول اینکه: اهل بدعت موفق به توبه کردن نمی شوند و توبه کردن برای آنها آسان نخواهد بود پس اصلاً توبه از آنها انجام نخواهد گرفت مگر اینکه خدا بخواهد و بدون شک این معنی درست است و نصوص کتاب و سنت و اقوال سلف امت و واقعیت حالت اهل بدعت بر آن دلالت می نماید

اما دلالت کتاب بر آن فرموده الهی است که می فرماید: ﴿فلما زاغوا از اغ الله قلوبهم والله لا يهدي القوم الفاسقين﴾^۲ ترجمه: آنان چون از حق منحرف شدند خداوند دل‌هایشان را بیشتر از حق دور داشت و خداوند مردمان نافرمان را هدایت نمی دهد

و می فرماید: ﴿فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً﴾^۳ ترجمه: در دل‌هایشان بیماری است و خداوند بیماری ایشان را فزونی می بخشد

و می فرماید: ﴿ونقلب افئدتهم وابصارهم كما لم يؤمنوا به اول مرة ونذرهم فی طغيانهم يعمهون﴾^۴ ترجمه: ما دل‌ها و چشم‌های آنان را واژگونه و حیران می گردانیم همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند و ایشان را به خود وامی گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند

(۱) البدعة و اثرها السیء فی الامة ص ۴۹.

(۲) سوره صف آیه ۵.

(۳) سوره بقره آیه ۱۰.

(۴) سوره انعام آیه ۱۱۰.

ومی فرماید: ﴿ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى﴾^۱

ترجمه: کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان درپیش گیرد او را به همان جهتی که دوست داشته است رهنمود می گردانیم.

ومی فرماید: ﴿قل من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن مدأ﴾^۲ ترجمه: (ای پیغمبر) بگو کسانی که در گمراهی هستند (واصرار بر ادامه این راه دارند) خداوند مهربان بدیشان مهلت می دهد.

این آیه ها بر عدم توفیق اهل بدعت به توبه از بدعت هایشان و باز گشتن آنها به دین استوار خدا و راه راست او دلالت می نماید چون آیه ها بعضی از اسباب رسوایی و انحراف از دین خدا از قبیل گمراهی و فسق و بیماری قلب و طغیان و مخالفت پیامبر و پیروی از غیر از راه مؤمنان و گمراهی را در بر گرفته اند و معلوم است که این صفت ها در اهل بدعت نمود پیدا می کند بلکه از ویژه ترین صفت های آنان است که دلالت بر مستحق بودن آنها به این وعید می نماید که گمراهی و کج اندیشی و طغیان و سخت بودن توبه و بازگشت به دین برای آنها بیشتر شود و هر عاقلی باید ببانداشد که چگونه هریک از این اسباب یا صفت ها سبب مستقلى در گسترش دوری از دین و باز نگشتن به آن است

همان طور که خداوند به این خبر داده است و به حالت اهل بدعت که همه این اوصاف و اسباب در آنها جمع شده اند فکر کند تا اندازه دوری آنها را از دین و سخت بودن بازگشت آنها به دین را مگر اینکه خداوند بخواهد، درک نماید. پس از خداوند می خواهیم که ما را از نوآوری

(۱) سوره نساء آیه ۱۱۵.

(۲) سوره مریم آیه ۷۵.

دردین و عواقب آن نجات دهد و از او می خواهیم تا ما را بردینش بدون آنکه آنرا تغییر و تبدیل کنیم تا وقتی به لقای او می شتابیم ثابت قدم و استوار نگاه دارد و او بخشنده و بزرگواری است. و اما احادیث همچنین بر عدم توفیق اهل بدعت برای توبه و سخت بودن بازگشتن آنها از بدعت‌ها دلالت می نماید در حدیث تقسیم شدن امت به گروه‌های مختلف که قبلاً گذشت آمده است که پیامبر علیه الصلوٰه والسلام فرمود: (وانه سیخرج فی امتی اقوام تجاری بهم تلک الالهواء کما یتجاری الکلک بصاحبہ لا یبقی منه عرق ولا مفصل الا دخله)^۱

یعنی: و به زودی در امت من اقوامی بیرون خواهد آمد که این هوا پرستی‌ها در آنان جریان پیدا می کند همان گونه که سگ مبتلا به بیماری هاری صاحبش را به این بیماری مبتلا می نماید و هیچ رگ و مفصلی از او باقی نمی ماند مگر اینکه دچار این بیماری می شود.

شاطبی می گوید: «معنی این روایت این است: که پیامبر از هوا پرستی‌هایی که در این امت که آنها در آن به این فرقه‌ها تقسیم می شوند خبر داده است، و خبر داده که در امت او اقوامی خواهد بود که این هوا پرستی‌ها در قلب‌هایشان داخل می شود تا جایی که معمولاً جدایی از آن و توبه کردن آنها از آن ممکن نیست به اندازه‌ای که بیماری سگ در صاحب آن وارد می شود که از آن بدن جزئی از اجزای آن و نه مفصلی و نه چیزی دیگری باقی می ماند مگر اینکه این بیماری در آن داخل شده است و این جریانی است که معالجه پذیر نیست و دارو در آن فائده‌ای ندارد پس همچنین صاحب بدعت و هوا پرستس وقتی که درد او جای گرفت و به محبت آن گرفتار شد موعظه در او کار نخواهد کرد و دلیل را نمی پذیرد و هرکسی با او مخالفت کند به او اهمیتی نمی دهد.^۲

و این مفهوم درد و حدیثی که اکنون گذشتند روشن است پیامبر در حدیث خوارج خبر داده اند که آنها «به دین باز نمی گردند: پس این حدیث دلالت می کند که آنها به سبب کمبود توفیق

(۱) تقدم تخریجه ص (۱).

(۲) الاعتصام ج ۲ ص ۲۶۷-۲۶۸.

وبه خاطر اینکه بیشتر ذلیل شوند به دین باز نمی‌گردند مگر اینکه خدا بخواهد. پیامبر این مطلب را با تشبیهی رسا و بلیغ روشن کرده است بنابراین خبر داده که آنها بعد از انحراف از دین به آن باز نمی‌گردند مگر اینکه تیر به جایی از کمان که از آن بیرون رفته باز گردد.

و همچنین حدیث دیگر که خداوند توبه را از هر صاحب بدعتی منع کرده است: «این حدیث به صراحت می‌گوید که آنها توبه نمی‌کنند و آنها از توبه در پرده قرار دارند و برای آنها توبه کردن اساس نیست.

امام احمد رحمه الله از معنی این حدیث پرسیده شد گفت: به آن موفق نمی‌شود و برای صاحب بدعت توبه کردن اساس نیست»^۱

و اما اقوال سلف بر آنچه نصوص دلالت می‌کند که اهل بدعت بدعت خود را ترک نمی‌کنند و موفق به توبه کردن از آن نمی‌شوند دلالت می‌نمایند

و از روایت‌های گذشته بعضی به صراحت این مفهوم را بیان می‌دارد مانند روایتی که از علی شده که فرمود: «نیست مردی بر عقیده‌ای از بدعت که آن را ترک گفت مگر اینکه به بدتر از آن روی می‌آورد». این روایت به صراحت می‌گوید که اهل بدعت توبه نمی‌کنند^۲ و اگر آنها قسمتی از بدعت خود را ترک نمایند آنها به سنت باز نمی‌گردند بلکه به بدعتی بدتر روی می‌آورند.

و از امام احمد روایت می‌شود که گفت: «هر کسی کلام را دوست داشت از دل او بیرون نمی‌رود»^۳.

و همچنین روایت گذشته از سلف این مفهوم را دربروارد و بر این معنی دلالت می‌کند طبق آنچه اهل علم و تحقیق از اهل سنت بیان داشته و توضیح داده اند.

(۱) ذکر هذا الاثر السفارینی فی لوامع الانوار ج ۱ ص ۴۰۰ ولم لجدده فیما اطلعت علیه من کتب السنة والآثار المطبوعة.

(۲) تقدم تخريجه ص (۱).

(۳) رواه ابن بطّة فی الابانة الكبرى ج ۲ ص ۵۳۹، برقم ۶۷۵.

شیخ السلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «و بنا براین ائمه اسلام مانند سفیان ثوری و غیره گفته اند، که بدعت برای شیطان پسندیده‌تر از گناه است، چون از بدعت توبه کرده نمی‌شود، و از گناه توبه می‌شود، و معنی قول آنها که از بدعت توبه کرده نمی‌شود این است که بدعت‌گذار دینی اتخاذ می‌کند که خدا و پیامبرش آن را مشروع نکرده، همانا او بدی کارش برای او آراسته شده و او آنرا نیکو می‌بیند پس تا وقتی که او آنرا نیکو می‌بیند از آن توبه نمی‌کند، چرا چون اولین کار در توبه این است که بداند که کارش بد است آن‌گاه او توبه می‌کند یا بداند که او کار نیکی که به آن به صورت ایجاب یا استحباب امر شده‌را ترک کرده است تا از ترک آن توبه نماید و آنرا انجام دهد پس تا وقتی که او کارش را نیکو می‌بیند و در حقیقت کار او زشت است پس او توبه نخواهد کرد»^۱.

و درجایی دیگر می‌گوید: «و بنا براین گروهی از سلف - که یکی از آنها سفیان ثوری است - گفته اند بدعت برای شیطان از گناه پسندیده‌تر است چون از گناه توبه کرده می‌شود و از بدعت توبه کرده نمی‌شود.

و این است مفهوم آنچه از آنها روایت شده که گفته اند: خداوند توبه‌را برای اهل بدعتی منع کرده است^۲ به معنی اینکه از آن توبه نمی‌کند چون او گمان می‌برد که بر هدایت است و اگر چنانچه توبه کند توبه او پذیرفته می‌شود همچنان که توبه کافر پذیرفته می‌شود و هر کسی گفته است که: که توبه بدعت‌گذار به طور مطلق پذیرفته نمی‌شود او اشتباه زشتی مرتکب شده است، و هر کسی که گفته است: خداوند برای صاحب بدعت اجازه توبه نداده است، معنی اش این است که تا وقتی که بدعت‌گذار بدعت‌را نیکو می‌بیند از آن توبه نخواهد کرد پس هر وقتی که خداوند به او نشان داد که بدعت، زشت است آن‌گاه توبه خواهد کرد همان‌گونه که کافر را نشان می‌دهد که برگمراهی قرار داد و کافر توبه می‌کند، و اگر نه معلوم است که بسیاری از کسانی

(۱) مجموع الفتاوی ج ۱۰ ص ۹.

(۲) تقدم ان هذا حدیث صحیح ثابت عن النبی ﷺ انظر الحدیث و تخریجه ص (۱).

که بربدعت قرار داشته اند گمراهی آن برای او روشن گردیده و او از آن توبه کرده است و این افراد شمارشان را جز خدا کسی نمی داند»^۱

پس از تفسیر شیخ الاسلام برای کلام سلف که گفته اند: «از بدعت توبه کرده نمی شود» روشن شد که منظور آن همان است که نصوص بر آن دلالت می کنند که اغلب توبه از بدعت گذار انجام نمی شود و او توبه نمی کند. سپس شیخ الاسلام رحمه الله علت این را بیان کرده است و آن اینکه هر بدعت گذاری در توبه کردنش به دو چیز نیاز دارد: امر اول: بدانند که کار او بد است و با شریعت مخالف است دوم: توبه کردن از آن. پس توبه از بدعت گذار انجام نمی شود چون امر اول در او تحقق نیافته است زیرا هیچ بدعت گذاری نیست مگر اینکه کار خود را خوب می بیند بنابراین از بدعت خود توبه نمی کند.

و مصداق آنچه کتاب خدا ذکر نموده قرار می گیر که خداوند می فرماید: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَنْ زِينَ لَهٗ سُوءٍ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ} ^۲ ترجمه: آیا کسانی که از دلایل روشن و براهین قطعی پروردگارشان برخوردارند همسان کسانیند که اعمال زشتشان در نظر ایشان آراسته و پیراسته شده است و از هوا و هوسهای خود پیروی می کنند و می فرماید: {أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَأَاهُ حَسَنًا} ^۳

ترجمه: آیا کسی که عمل های بدش در نظرش زینت و آراسته شده است و آن را زیبا و آراسته می بیند

(۱) مجموع الفتاوی ج ۱۱ ص ۶۸۴.

(۲) سوره محمد آیه ۱۴.

(۳) سوره فاطر آیه ۸.

ومی فرماید: ﴿الذین ضل سعیهم فی الحیاء الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا﴾^۱ ترجمه: آن کسانی اند که تلاش و تکاپویشان در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند

پس بدعت‌گذار به نظرش کار او خوب است و گمان می‌برد که کار او نزدیکی به خداست بنابراین روبر آن پا برجاست و به دلش ترک کردن آن یا توبه کردن از آن خطور نمی‌کند و این برخلاف گناهکار است زیرا او می‌داند که او برگناه قرار دارد و می‌داند که کارش زشت است و خدا و مؤمنان از کار او ناراضی اند و بنابراین گناهکار گناهش برحسب قدرت ایمانش و قدرت امر به معروف و نهی از منکر در جامعه‌اش پوشیده گناه می‌دارد به خلاف بدعت‌گذار که او به بدعتش مردم را دعوت می‌دهد به گمان اینکه بدعت او عبادت و ازدین است و بنابراین سفیان ثوری گفته است: «بدعت برای شیطان از نگاه پسندیده‌تر است و از گناه توبه کرده می‌شود ولی از بدعت توبه کرده نمی‌شود»^۲.

بین گناهکار و بین توبه چیزی جز دست کشیدن از گناه و توبه از آن وجود ندارد اما بدعت‌گذار نیازمند دانستن این است که بداند که آنچه او بر آن هست بدعت و گناه است تا در منزل و جایگاه گناه کار در نزدیکی از توبه قرار گیرد.

در روایتی از اوزاعی رحمه الله آمده که گفت: «شیطان به یاران خود گفت شما از چه راهی به انسان‌ها وارد می‌شوید؟ گفتند از هر چیز گفت: آیا از راه استغفار به آنها وارد می‌شوید؟ گفتند: نه

(۱) سوره کهف آیه ۱۰۴.

(۲) تقدم تخريجه ص (۱).

هرگز، استغفار چیزی است که با توحید همراه است، گفت: من در آنها چیزی را منتشر می‌کنم که آنها از آن استغفار نمی‌کنند سفیان گفت: پس در میان آنها هواپرستی را منتشر کرد!^۱ اما دلیل از واقعیت حالت بر اینکه بدعت‌گذار موفق به توبه کردن نمی‌شود و از بدعتش توبه نمی‌کند، این یک چیز مشاهده شده و ملاحظه شده برای هر کسی است که اهل بدعت را چه از طریق همسایگی و چه از طریق همراه شدن با آنها و یا از طریق پژوهش خواندن در تاریخ واحوال آنها می‌شناسد، بسیار کم اتفاق افتاده که فردی از اهل بدعت به سنت باز گردد و از بدعتش توبه نماید مگر اینکه خداوند کسی را که می‌خواهد به رحمت خویش اختصاص داده باشد.

و به ویژه اهل بدعت‌های غلیظ از قبیل جهیمیه و قدریه و خوارج و رافضه و امثال آنها از کسانی که در هوا پرستی غرق اند و در زرفای بدعت‌ها فروخته اند تا جایی که بدعت‌ها در دل‌هایشان جای گرفته و بر فکرشان مسلط شده پس توبه اینها بسیار مشکل است بلکه خیلی نادر و کمیاب است مگر اینکه خدا بخواهد.

امام شاطبی می‌گوید: «و همچنین صاحب هوا پرستی و بدعت وقتی در دلش وارد شد و دل او به محبت آن آغشته گردید موعظه در آن کار نمی‌کند و او دلیل را نمی‌پذیرد به کسی که با او مخالفت نماید توجه نمی‌کند، بر حسب آنچه که هوا پرستان گذشته مانند معبد جهنی^۲ و عمرو بن عبید^۳ و دیگران چنین بوده اند آنها گرچه از هر جهت رانده شده بودند و از هر زبانی دور

(۱) رواه الدارمی فی سننه ج ۱ ص ۱۰۳، وابن بطة فی الابانة الصغری ص ۱۳۵، واللکائی فی شرح اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۱۳۱ ورواه نصر المقدسی بالفاظ مختلفة عن عطاء الخراسانی. انظر مختصر الحجة علی تارک المحجة ص ۵۶۶.

(۲) شرح حال او بیان شد ص (۱).

(۳) شرح حال او درص (۱) بیان شد.

بودند^۱ و از هر مسلمانی دور انداخته شده بودند اما با وجود این چیزی نیافزودند مگر اینکه به گمراهی خود ادامه داده و بر آنچه بر آن بودند مداومت و موظبت کردند، {ومن یرد الله فتنه فلن تملک له من الله شیئاً} ۳۲

ترجمه: اگر خداوند (بر اثر گناهان پی در پی) بلای کسی را بخواهد تو نمی توانی اصلاً برای او کاری بکنی

و برای این مورد چیزی که بیشتر دلالت کند و مثال زدن و ارائه نمونه نزدیکتر در واقعیت زمان باشد از وجود بعضی از گروههای رافضه که در بعضی گوشه های این جزیره مبارک زندگی می کنند نیست مانند گروهی که در مدینه پیامبر سکونت دارند - خداوند شهر پیامبرش را از هر بدی مصون نگاه دارد - و آنها کسانی هستند که عموم مردم به آنها نخاوله می گویند و مانند بعضی گروهها که در شرق جزیره زندگی می کنند پس علی رغم صدمه سال می گذرد که اینها در این مناطق وجود دارند و داخل این جامعه خالص سنی قرار دارند و از هر طرف آنها را اهل سنت فرا گرفته اند و با آنها در بازارها و مراکز تجاری و محل های مختلف کاری از قبیل اداره ها و مدارس یک جا و مخلوط هستند اما این اختلاط کوچکترین اثری در وجود این رافضی ها برای کسب کردن عقیده ای درست یا رفتاری صحیح و یا اخلاقی خوب از اهل سنت به جای نگذاشته است آن گونه که برای هراقلیتی که در میان جامعه ای بزرگ زندگی می کند پیش می آید که آنها از فطرتی که خداوند افراد آن جامعه را بر آن سرشته است تحت تاثیر قرار می گیرند.

و بزرگتر از این امری که دولت آن را انجام می دهد - خداوند آن را بردینش استوار بگرداند - از قبیل فعالیت بزرگی که حکومت در زمینه دعوت دادن به راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر و راهنمایی مردم به سوی عقیده صحیح از طریق به کار گرفتن برنامه های درسی

(۱) در منبع این چنین آمده و شاید به جای (لسان= زبان) کلمه انسان باشد.

(۲) سوره مائده آیه ۴۱.

(۳) الاعتصام ج ۲ ص ۲۶۸.

درمدارس درتمام مراحل آن برای این اهداف والا انجام می‌دهد واین غیر ازآنچه هست که علمای مخلص دراین سرزمین انجام می‌دهند ازقبیل راهنمایی درست مردم به دین خدا وبرحذرداشتن آنها ازبدعت‌ها وخرافات وهرآنچه که آنها را ازعقیده صحیح منحرف می‌کند ازطریق تالیف کتابها ورساله‌هایی که برای این امر به کار گرفته می‌شوند وازطریق ارائه درسها وایراد سخنرانی‌ها دردانشگاهها ومساجد ووسائل ارتباطی مختلف اما همه اینها دررافضه اثر نکرده که آنها را ازعقیده فاسدشان برگرداند وآنهارا وادار به توبه کردن به سوی خدا نماید

بلکه آنها همواره برآن پابرجا وبه آن جنگ زده اند کودک آنها براین عقیده جوان می‌شود وبزرگشان با این عقیده پیر می‌شود تا اینه خداوند آنها را هلاک می‌کند وآنها براین عقیده هستند پس ازخداوند عافیت‌را می‌جوییم وبه خداوند ازرسوایی پناه می‌بریم.

پس این بزرگترین دلیل ازواقعیت موجود برعدم توفیق اهل بدعت برای توبه ازبدعت‌ها یا رجوع کردن ازآن است. پس با این صحت توجیهی که ما بعضی ازنصوص واقوال سلف‌را که تصریح می‌کند که (اهل بدعت توبه‌ای ندارد) توجیه نمودیم که منظور ازآن این است که توفیق توبه نمی‌یابند وتوبه کردن برای آنها آسان نیست ثابت شد چون نصوص واقوال اهل علم وواقعیت موجود بردرست بودن این معنی دلالت می‌نماید.

به اضافه اینکه این معنی چیزی است که حکمت وعدل درمجازات شدن بدعت‌گذار آنرا اقتضا می‌کند به گونه‌ای که مجازات وسزای بدعت‌گذار با -بازداشتن او ازتوبه- ازنوع گناه اوست وآن اعراض او ازحق وپیروی ازهوای نفس است

آن طور که خداوند متعال می‌فرماید: {فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم}^۱ ترجمه: چون ازحق منحرف شدند خداوند دل‌هایشان را بیشتر ازحق دور داشت.

(۱) سوره صف آیه ۵.

وقتی که صحت این معنی ثابت شد آنچه لازم است تذکر داده شود این است که آنچه در عبارات نصوص و کلام سلف آمده و یا در اثنای تحلیل نصوص قلم من تحریر کرده که ظاهرش عمومیت دادن حکم به عدم پذیرفته شدن توبه بدعت‌گذار و عدم توفیق او به توبه در حق هر بدعت‌گذار ی منظور از آن عموم مطلق نیست به این معنی که هیچ بدعت‌گذاری ممکن نیست توبه نماید، بلکه حکم اغلب آنها با توجه با واقعیت حالت اهل بدعت چنین است یا بگوئیم - بنا بر آنچه اصطلاح اصولی هاست - که عمومی که نصوص واقوال سلف به آن وارد شده از قبیل عموم عادی است که داخل شدن تمام افراد اهل بدعت را در آن اقتضا نمی‌کند، غیر از عموم کلی که تمام افراد اهل بدعت را در بر می‌گیرد عموم کلی منظور نیست و این قاعده در اصول فقه معروف است و این قاعده بر هر یک از احکام عمومی و فراگیر شریعت جاری می‌شود و بر عموم عادی حمل می‌شود نه بر عموم کلی.

شاطبی با بیان این مسئله در (الموافقات) می‌گوید: «و از آن جا که قصد شارع پایند کردن مردم به قواعد عمومی است و قواعد چنین اند که بر حسب سنت الهی اکثریت را فرا می‌گیرد نه همه را و شریعت به اقتضای این ساختار وضع گردیده است توجه به سوی اجرای قواعد بر عموم عادی است نه بر عموم کلی کامل که هیچ جزئی از آن بیرون نیست»^۱.

و او به اجرای این حکم بر مسئله‌ای که ما در صدد بررسی آن هستیم در الاعتصام در بیان آن تصریح کرده است او می‌گوید: «و این نفی عموم را به طور مطلق اقتضا می‌نماید، اما گاهی بر عموم عادی حمل کرده می‌شود زیرا بعید نیست که او از نظر خود توبه کند و به حق باز گردد همان گونه که از حسن عنبری^۲ نقل شده است و آنچه در مناظره ابن عباس با حروریه کسانی

(۱) الموافقات ج ۳ ص ۲۶۵.

(۲) اینچنین در الاعتصام عبدالله آمده، و صحیح عیبدالله بن حسن عنبری بصری است و او قاضی بصره معتمد و فقیه بود در سال ۱۶۸ درگذشت، ن ک تقریب التهذیب ص ۳۷۰.

علیه علی شوریده بودند نقل شده است و مناظره عمر بن عبدالعزیز با بعضی از آنها اما اغلب در واقعیت موجود بر بدعت خود اصرار می‌ورزند»^۱

پس با این ثابت شد که حکم نمودن به پذیرفته نشدن توبه اهل بدعت براغلیبیت بیشتر از اهل بدعت است نه اینکه شامل همه افراد آنهاست، و با این توهم تعارض بین آنچه که نصوص و کلام سلف در این مسئله دلالت می‌کند که اهل بدعت برای توبه کردن موفق نمی‌شوند

و بین آنچه که واقعیت گواهی می‌دهد که بازگشتن و توبه کردن بعضی از آنها از بدعت‌ها ثابت است دفع می‌شود.

و شاطبی رحمه الله تلاش نموده تا علتی شرعی برای بازگشتن بعضی از اهل بدعت و توبه کردنشان از بدعت‌ها و اصرار ورزیدن بعضی‌ها بر بدعت‌ها که از آن توبه نمی‌کنند و آنها عموم اهل بدعت و بیشتر افراد آن هستند بیابد او در این مسئله بحث مشهوری کرده است - کسی را سراغ ندارم که قبل از این مسئله را اینطور بحث کرده باشد - شاطبی هوا پرستان را به دو نوع تقسیم کرده است: نوعی که هوا پرستس دراو وارد شده و جای گرفته است، و نوعی که هوا پرستس دراو جای نگرفته است

و این بنا بر آن چیزی است که او از حدیث گذشته پیامبر در تقسیم شدن امت به گروهها فهمیده است که در آن بعد از بیان تقسیم شدن به چند گروه آمده است: «به زودی در امت من اقوامی خواهد بود که هوا پرستی در آنها جریان پیدا می‌نماید»^۲

او بر این باور است که اول حدیث بر تقسیم شدن هوا پرستان به فرقه‌هایی خارج از جماعت دلالت می‌نماید، بدون از اینکه توجهی به وارد شدن آن در قلب یا عدم وارد شدن آن داده باشد سپس در آخر حدیث بیان کرده است که هستند کسانی از آنها که این هوا پرستی در قلب آنها

(۱) الاعتصام ج ۱ ص ۱۲۴.

(۲) تقدم تخريجه ص (۱).

جای گرفته است، که دلالت می‌کند که بعضی از آنها هستند که این هوا پرستی‌ها در قلبشان جای نگرفته است گرچه از اهل آن هستند.

سپس او اسباب توبه و اسباب عدم توبه را به این تقسیم برگردانده است: هرکسی از اهل بدعت که بدعت در دلش جای گرفته از آن توبه نمی‌کند و از آن باز نمی‌گردد مگر اینکه خدا بخواهد.

و اما کسی که این هوا پرستی‌ها در دلش جای نگرفته و بر او مسلط نشده است پس این کسی است که ممکن است از آن توبه نماید!

و در حقیقت بحث در اسباب توفیق برای توبه. از قبیل اینکه خداوند فلانی را توفیق توبه می‌دهد و دیگری را نمی‌دهد از اموری است که ممکن نیست در آن داخل شد واری است بین خدا و بندگانش.

پس خداوند توبه هرکسی را از بندگانش از اهل بدعت و دیگران که بخواهد می‌پذیرد چون علم او آنها را احاطه دارد و از راه‌های دل‌هایشان و آنچه سینه‌هایشان پنهان کرده اطلاع دارد که کسی دیگر جز او به آن اطلاع ندارد پس بسا وقت سبب توبه متعلق به چیزی باشد که بر ما پوشیده است و گاهی این طور می‌شود که به حکمی دیگر متعلق باشد که برای ما ممکن نیست که آن را تصور کنیم یا آن را درک کنیم. و گاهی سبب آن محض فضل خدا و رحمتش باشد بدون از وجود سببی از طرف بنده.

و اینجا دو امر هستند که باید به آن آگاه بود و آن دورا نباید خلط کرد:

امر اول: مجازات الهی بر مخلوق واقع نمی‌شود مگر به سببی از طرف خود آنها همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: {فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ} ^۲ ترجمه: پس بچشید عذاب را به سبب کاری که خود کرده‌اید

(۱) انظر الاعتصام ج ۲ ص ۲۷۰-۲۷۴.

(۲) سوره اعراف آیه ۳۹.

ومی فرماید: {ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون الا بما كنتم تكسبون}^۱ ترجمه: عذاب جاوید و همیشگی را بچشید آیا جز در برابر چیزهایی که کرده‌اید کیفر داده می‌شوید و می‌فرماید: {وقیل للظالمین ذوقوا بما كنتم تكسبون}^۲ ترجمه: وبه ظالمان گفته می‌شود بچشید (کیفر) کارهائی را که کرده‌اید پس خداوند تعالی خبر داده است عذابی که به ظالمان می‌رسد به خاطر کسب خود آنهاست.

و اما معنی دوم ازدو معنی که نصوص و روایت‌ها احتمال آنرا دارند در آنچه که تصریح کرده اند که اهل بدعت توبه‌ای ندارند و یا آنچه به مفهوم آن آمده است این احتمال را دارد که خداوند توبه آنها را نمی‌پذیرد اگر توبه کنند.

و اعتبار در حکم نمودن به درست بودن این معنی و حمل کردن نصوص و کلام سلف بر آن ثابت شدن صحت آن در شریعت است اگر ثابت باشد جایز است و اگر نه تاویل نصوص بر معنی که مخالف با آنچه که در نصوص دیگر ثابت است باشد جایز نیست زیرا همه به قطع یقین داریم که تعارض و تضادی بین نصوص شریعت وجود ندارد و همچنین مناسب است در توجیه کردن کلام سلف صورتهای درست و ثابت در شریعت تلاش کرده شود و طبق آنچه که با فضل و جایگاه آنها در دین شایسته است. و با نگاه در نصوص و اقوال اهل علم که در این مورد وارد شده می‌یابیم که نصوص صحیح و صریح و اقوال جمهور اهل علم از اهل سنت این معنی را رد می‌کند و تصریح می‌کند به اینکه دروازه توبه برای هر گناهکاری به هر اندازه‌ای که گناهش باشد باز است و خداوند توبه را از بندگانش وقتی توبه کنند و توبه درست و صادقانه باشد قبل از اینکه به حالت مرگ برسد و قبل از اینکه خورشید از مغرب طلوع نماید طبق آنچه نصوص بر آن دلالت می‌کند می‌پذیرد.

(۱) سوره یونس آیه ۵۲.

(۲) سوره زمر آیه ۲۴.

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم﴾^۱ ترجمه: بگو: ای بندگانم ای آنان که در معاصی زیاده روی هم کرده‌اید از لطف و رحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید خداوند همه گناهان را می‌آمرزد چرا که او بسیار آمرزگار و پس‌مهربان است.

امر دوم: گذشت خداوند از گناهکاران و ظالمان گاهی بر اثر سببی از بندگان همراه با رحمت الهی مانند استغفار و توبه و نیکی‌هایی که کفاره گناهان اند و دیگر اعمالی سبب عفو و رحمت خدا می‌گردد انجام می‌شود و گاهی بدون سببی از طرف بندگان بلکه به محض رحمت خدای تعالی انجام می‌شود آن طور که فرموده است: ﴿وما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر﴾^۲

ترجمه: آنچه از مصائب و بلا به شما می‌رسد به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید تازه خداوند از بسیاری گذشت می‌کند.

ابن کثیر در تفسیر فرموده الهی که ﴿ویعفو عن کثیر﴾ می‌گوید: «از بدیها پس شمارا به خاطر ارتکاب آن مجازات نمی‌کند بلکه آن را می‌بخشد»^۳

و شیخ الاسلام ابن تیمیه در ضمن بیان اسباب از بین رفتن و دور شدن مجازات از بنده می‌گوید: «سبب دهم: رحمت خدا و عفو و بخشش اوست بدون سببی از طرف بندگان»^۴.

و منظور این است که اسباب مجازات وقتی از کار بنده خارج نیست جایز است که آن را به او نسبت دهیم و در کارهایش از این اسباب بحث و وجتجو شود. و این برخلاف عوامل عفو است زیرا آن فقط در کارهای بنده منحصر نیست بلکه به کارهای آفریننده از قبیل رحمت و احسان او

(۱) سوره زمر آیه ۵۳.

(۲) سوره شورا آیه ۳۰.

(۳) تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۱۶.

(۴) مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۵۰۱.

ولطف او به بنده نیز متعلق است پس از عوامل عفو درکارهای بنده بدون توجه به اسباب دیگر که متعلق به افعال آفریننده هست جتجو نمی‌شود. بنابراین ما مسئله عدم توفیق یافتن اهل بدعت برای توبه‌را بحث نمودیم چون این مسئله ازباب مجازاتهای متعلق به کار بندگان است و ثابت شد که نتیجه پیروی آنها از هوای نفس و روی گردانی از حق و هدایت است.

وما از توفیق دادن خداوند بعضی‌ها را برای توبه و عوامل آن بحث نکردیم چون این مسئله متعلق به کارهای آفریننده و بنده هر دو متعلق است و گاهی فقط به افعال آفریننده متعلق خواهد بود مانند عفو او از بنده‌اش با توفیق دادن بنده به توبه کردن بدون اینکه از طرف بنده سببی برای این کار باشد و وقتی چنین باشد بحث کردن از اسباب عفو خدا و رحمتش و بخشیدن او هر کسی را که می‌خواهد از بندگانش جایز نیست چون او همان گونه که خبر داده است: {لا يسأل عما يفعل وهم يسألون} ^۱ ترجمه: خداوند در برابر کارهایی که می‌کند مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند (والله تعالی اعلم)

پس آیه براین دلالت می‌کند که خداوند همه گناهان را می‌بخشد وقتی بنده از آن توبه کند، و داخل شدن اهل بدعت تحت عموم این آیه پوشیده نیست بلکه آیه کسانی را که از آنها جرم و گناهشان بزرگتر است از قبیل کفار و مشرکین را هم در بر می‌گیرد.

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «این آیه شریف فراخوانی برای همه گناهکاران از قبیل کفار و دیگران به توبه و بازگشتن است و اعلامی است به اینکه خداوند تبارک و تعالی همه گناهان را برای کسی که از آن توبه کند و از آن باز گردد می‌بخشد و اگر چه هر چند گناهان زیاد باشند و به اندازه کف دریا باشند» ^۲.

(۱) سوره انبیاء آیه ۲۳.

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۵۸.

و آیاتی که به این مفهوم آمده اند زیاد اند و به صراحت بر پذیرفته خداوند توبه هر کسی را از بندگانش که توبه کند دلالت می نمایند مانند فرموده الهی که می فرماید: ﴿الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبه عن عباده﴾^۱ ترجمه: آیا نمی دانید او تنها است که توبه را از بندگانش می پذیرد. و فرموده الهی که می فرماید: ﴿وهو الذي يقبل التوبه عن عباده ويعفو عن السيئات﴾^۲ ترجمه: تنها خداست که توبه را از بندگانش می پذیرد و گناهان را می بخشد و گفته الهی که می فرماید: ﴿فمن تاب من بعد ظلمه واصبح فان الله يتوب عليه ان الله غفور رحيم﴾^۳ ترجمه: اما کسی که پس از ارتکاب ستم پشیمان شود و توبه کند و به اصلاح (حال خود) پردازد خداوند توبه او را می پذیرد بی گمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است. و خداوند از خودش خبر داده که یکی از صفات او بخشاینده گناهان و پذیرنده توبه است آن جا که می فرماید: ﴿غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول لا اله الا هو اليه المصير﴾^۴ ترجمه: پروردگاری که بخشنده گناه. پذیرنده توبه. دارای عذاب سخت. و صاحب انعام و احسان است هیچ معبود به حقی جز او وجود ندارد بازگشت به سوی اوست. و به طور عموم آیاتی که بر قبول شدن توبه کنندگان دلالت می نمایند حصر و جمع نمودن آن کار بزرگی است، و در کتاب خداوند باروشهای گوناگون و عبارتهای متعددی آمده اند پس گاهی خداوند خبر می دهد که توبه بندگانش را می پذیرد، و گاهی بعضی از بندگانش را که توبه کرده اند یاد می کند و گاهی بندگانش را به توبه کردن فرا می خواند و آنها را به آن تشویق می نماید، و گاهی خودش را به آنچه که دلالت بر این می نماید که او توبه را می پذیرد توصیف می کند مانند اینکه خودش را ﴿التواب الرحيم﴾ توبه پذیر مهربان نامیده است و یا اینکه

(۱) سوره توبه آیه ۱۰۴.

(۲) سوره شوری آیه ۲۵.

(۳) سوره مائده آیه ۳۹.

(۴) سوره غافر آیه ۳.

خودش را {قابل التوب} پذیرنده توبه نامیده است و دیگر عبادت‌هایی که دلالت بر این می‌کند که او توبه گناهکاران را می‌پذیرد به هر اندازه‌ای که گناهانشان رسیده باشد و هر چند گناهانشان بزرگ باشند که اهل بدعت در این موارد داخل هستند.

و همچنین سنت بر قبول شدن توبه اهل بدعت نزد خداوند دلالت می‌نماید طبق آنچه احادیث به آن تصریح کرده اند که توبه کنندگان از عموم گناهکاران که اهل بدعت در آن‌ها داخل هستند پذیرفته می‌شود در صحیحین از پیامبر روایت شده که او بنا بر آنچه در حدیث طولانی افک آمده فرمود: (ان العبد اذا اعترف بذنب ثم تاب تاب الله عليه)^۱ یعنی: همان بنده وقتی به گناهی اعتراف کند سپس توبه نماید خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد.

و در صحیح مسلم آمده است که پیامبر فرمود: (من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله عليه)^۲ یعنی: هر کسی قبل از اینکه خورشید از مغرب طلوع کند توبه نماید خداوند توبه او را می‌پذیرد.

و نیز در آن آمده است که: (ان الله عز وجل يبسط يده بالليل ليتوب مسيء النهار ويبسط يده بالنهار ليتوب مسيء الليل، حتى تطلع الشمس من مغربها)^۳ یعنی: همانا خداوند عزوجل در شب دستش را می‌گستراند تا گناهکار روز توبه نماید و در روز دستش را می‌گستراند تا گناهکار شب توبه کند، (و چنین خواهد بود) تا وقتی که خورشید از مغرب طلوع کند.

(۱) رواه البخاری فی (کتاب المغازی - باب حدیث الافک) فتح الباری ج ۷ ص ۴۳۴ ح: ۴۱۴۱، و مسلم (کتاب التوبة - باب فی حدیث الافک) ج ۴ ص ۲۱۳۵ ح: ۲۷۷۰.

(۲) صحیح مسلم (کتاب الذکر والدعاء والتوبة والاستغفار - باب استحباب الاستغفار) ج ۴ ص ۲۰۷۶ ح: ۲۷۰۳.

(۳) صحیح مسلم (کتاب التوبة - باب قبول التوبة من الذنوب) ج ۴ ص ۲۱۱۲ ح: ۲۷۵۹.

وترمذی وابن ماجه واحمد وديگران از پیامبر روایت کرده اند که او گفت: (ان الله عزوجل يقبل توبه العبد ما لم يغرغر)^۱

یعنی: همانا خداوند عزوجل توبه بنده اش را می پذیرد تا وقتی که نفسش به غرغره نیافتد (یعنی به حالت مرگ نرسیده باشد).

پس احادیث به صراحت بر پذیرفته شدن توبه گناهکار و بدکاران از اهل بدعت و غیره دلالت می کنند وقتی که توبه قبل از غرغره مرگ باشد و قبل از طلوع خورشید از مغرب آن برای عموم مخلوق که این نشانی بزرگ را قبل از برپا شدن قیامت مشاهده می کنند باشد.

واما اقوال اهل علم در حکم قبول شدن توبه بدعت گذار اینطور است که جمهور آنها بر پذیرفته شدن آن باور دارند و از بعضی افراد نقل شده که آنها در این مورد مخالفت کرده اند و گفته اند: «بدعت گذاری که به بدعتش دعوت می دهد توبه اش پذیرفته نمی شود همان گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه این را از بعضی از افراد منتسب به سنت در بیان حکم توبه بدعت گذار و بیان مذهب اهل سنت در آن نقل کرده است، و او بعد از استدلال به آیه گذشته (قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم)^۲ ترجمه: بگو ای بندگانم که در درحق نفسی خود اصراف و ستم کرده اید... می گوید: «و این آیه بزرگی و جامع است و از هم آیه ها فایده بزرگتری دارد و در این آیه بعضی گروهها رد شده اند و این آیه ردی است بر کسی که می گوید: فردی که به بدعتش دعوت می دهد توبه اش پذیرفته نمی شود و به حدیثی اسرائیلی دلیل می گیرند که در آن آمده

(۱) رواه الترمذی وقال حدیث حسن ج ۵ ص ۵۴۷ ح: ۳۵۳۷، وابن ماجه ج ۲ ص ۱۴۲ ح: ۴۲۵۳، واحمد ج ۲ ص ۱۳۲، ۱۵۳ ج ۳ ص ۴۲۵، والحاكم وصححه ووافقه الذهبي. المستدرک مع التلخیص ج ۴ ص ۲۵۷، والحدیث حسنه اللبانی فیصحیح ابن ماجه ج ۲ ص ۴۱۸ ح: ۳۴۳۰.

(۲) سوره زمر آیه ۵۳.

است «به آن دعوت گرفته شده که پس کسانی که آنها را گمراه کردی چه حالی خواهند داشت»^۱.

واینرا گروهی از کسانی می‌گویند که به سنت و حدیث منتسب هستند و به حدیث و سنت عالم نیستند مانند ابو علی اهوازی^۲ و امثال او از کسانی که بین احادیث صحیح و موضوع و احادیثی که قابل استدلال است و احادیثی که از آن دلیل گرفته نمی‌شود تشخیص نمی‌دهند بلکه هر حدیثی را روایت کرده و از آن دلیل می‌گیرند.

واینرا گروهی یک قول در مذهب احمد یا روایتی از او حکایت کرده اند و ظاهر مذهب او این است که او با سایر ائمه مسلمین هم نظر است که توبه بدعت‌گذاری که به بدعتش دعوت می‌دهد پذیرفته می‌شود همان طور که توبه کافری که به کفرش دعوت می‌دهد و توبه کسی که مردم را در دینشان دچار فتنه نموده پذیرفته می‌شود^۳.

(۱) این روایت اسراییلی را بیش از یک نفر از ائمه از بعضی از سلف گذشتگان روایت کرده اند و عبارت آن گونه که در البدع والنهی عنها لابن وضاح ص ۲۸ آمده این است «از حسن روایت است که مردی از بنی اسراییل بدعتی ایجاد کرد و مردم را به آن دعوت داد، و از او پیروی کرده شد و او وقتی گنااهش را دانست حلقش را سوراخ کرد و زنجیری در آن داخل کرد و آن را به درختی بست پس شروع به گریه کردن نمود و پیش خدا ناله وزاری می‌کرد خداوند به پیامبر آن امت وحی کرد که توبه او پذیرفته نمی‌شود من گناهانی که این مرتکب شده را می‌بخشم پس حالت کسانی که او گمراه کرده و آنها از اهل جهنم قرار گرفته اند چه خواهد بود» و این روایت نیز با کلماتی نزدیک به این از خالد الریفی روایت شده نگاه کنید البدع والنهی عنها لابن وضاح ص ۲۸ و شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي ج ۱ ص ۱۴۲.

(۲) او حسن بن علی بن ابراهیم المقرئ، محدث، ابو علی اهوازی است. قاری اهل شام و صاحب تصانیف در سال ۴۴۶ فوت کرده ن ک شذرات الذهب ج ۳ ص ۲۷۴.

(۳) مجموع الفتاوی ج ۱۶ ص ۲۳-۲۴.

همان طور که ابن مفلح از ابن حمدان^۱ در الرعايه نقل کرده که او گفت: «هرکسی که به سبب بدعتش کافر قرار داده شود طبق صحیح ترین قول، توبه‌اش پذیرفته می‌شود و گفته شده اگر به آن اعتراف کرد توبه‌اش قبول می‌شود و اگر اعتراف نکند پذیرفته نخواهد شد، و گفته شده اگر به بدعتش دعوت می‌دهد توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود»^۲.

و سفارینی اختلاف را در مسئله ذکر نموده و این قول را که بدعت گذاری که به بدعتش دعوت می‌دهد توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود از ابی اسحاق ابن شاقلا و ابن حمدان و بلبانی^۳ نقل کرده است.

و اما قول ائمه اهل سنت و جمهور اهل علم همان است که بیانش گذشت و آن اینکه توبه بدعت گزار درست است چه به بدعت خود دعوت دهد و یا اینکه به بدعتش دعوت ندهد بنا بر آنچه که نقل های اهل علم و تحقیق از آنها دلالت می‌نماید.

عبدالله بن احمد بن ابراهیم^۴ اصیلی رحمه الله یکی از علمای مغرب در قرن چهارم در پاسخ سؤالی در مورد حکم کسی که گمان می‌برد که اهل بدعت‌ها کافر اند و به طور قطع به حکم بودن آنها برای همیشه در جهنم حکم نموده و اینکه توبه آنها پذیرفته نمی‌شود و در رد او

(۱) او نجم الدین ابو عبدالله احمد بن حمدان بن شیبب نمشیری حرانی حنبلی فقیه اصولی است صاحب تصنیف‌هایی است که از آن می‌توان الرعايه الصغری و الکبری در فقه را نام برد در سال ۶۹۵ هجری درگذشت ن ک شذرات الذهب ج ۵ ص ۴۲۸.

(۲) الآداب الشرعیة لابن مفلح ج ۱ ص ۱۰۹.

(۳) او محمد بن بدرالدین بن بلبان فقیه حنبلی است اصل او از بعلبک است مشهور شد و در دمشق سال ۱۰۸۳ هجری درگذشت الاعلام از زرکلی ج ۶ ص ۵۱.

(۴) انظر لوامع الانوار للسفارینی ج ۱ ص ۳۹۵.

(۵) عبدالله بن ابراهیم بن محمد اصیلی از اهل اصیله است او عالم به کلام و نظر است به او نسبت داده شده که در حدیث شناخت دارد، در سال ۳۹۲ درگذشت ن ک تاریخ علماء الاندلس لابن الفرضی ج ۱ ص ۲۴۹.

می‌گوید: «هرکسی به طور قطعی بگوید آن طور که ذکر کردی که خداوند توبه بدعت‌گذار را نمی‌پذیرد همانا او اجماع مسلمین را پاره کرده و سخن خداوند پروردگار جهانیان را رد نموده است که می‌فرماید: {غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب} ^۱ ^۲ ترجمه: بخشنده گناه و پذیرنده توبه و دارای عذاب سخت»

وابن عقیل ^۳ رحمه الله می‌گوید: «مرد وقتی به بدعتی دعوت دهد سپس بر آنچه بوده پشیمان شود و در حالی که به سبب دعوت او مردم زیادی گمراه شده و در شهرها پخش شده اند و مرده اند توبه او صحیح است وقتی که شرایط یافته شوند و جایز است که خداوند او را ببخشد و توبه‌اش را بپذیرد، و جایز است که گناه کسی که به وسیله او گمراه شد با رحم کردن خدا بر او و بر آنها ساقط شود، و اکثر علما این را گفته اند برخلاف بعضی از اصحاب احمد و ابو اسحاق بن شاقلاست و مذهب ^۴ ربیع بن نافع همین است و اینکه آن پذیرفته می‌شود» ^۵.

و شیخ السلام ابن تیمیه از قول کسی که می‌گوید: هرکسی اصحاب را ناسزا می‌گوید از اهل بدعت کافر است و امیدی برای پذیرفتن آنها وجود ندارد و اگر آنها در حالی که بر آن اصرار می‌ورزند بمیرند پس برای همیشه در جهنم خواهند بود پرسیده می‌شود می‌گوید: گفته آنها که: توبه ناسزا گوینده اصحاب پذیرفته نمی‌شود و او برای همیشه در جهنم خواهد ماند اشتباه است بلکه آنچه سلف و ائمه مانند ائمه اربعه و غیره بر آن هستند این است که توبه رافضی پذیرفته

(۱) سوره غافر آیه ۳.

(۲) المعیار العرب للونشریسی ج ۲ ص ۳۳۹.

(۳) وی ابو الوفاء علی بن عقیل بن محمد بن عقیل بغدادی، شیخ حنابله و صاحب تصنیف هاست و مؤلف کتاب فنون است که بیش از چهارصد جلد است و امام بارزی بود در سال ۵۱۳ درگذشت ن ک شذرات الذهب ج ۴ ص ۳۵.

(۴) تقدمت ترجمته ص (۱).

(۵) آداب الشرعیة لابن مفلح ج ۱ ص ۱۱۰.

می‌شود همان طور که توبه امثال او پذیرفته می‌شود و حدیثی که روایت می‌شود که «دشنام دادن اصحاب من گناه نابخشودنی است» حدیث باطلی است هیچ یک از اهل علم آن را روایت نکرده است و اگر فرض شود که صحیح است منظور از آن کسی است که توبه نکرده است، پس همانا خداوند حق اصحاب را از او می‌گیرد. و اما کسی که توبه کرد خداوند تعالی فرموده است: ﴿قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ انْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾^۱

ترجمه: بگو: ای بندگانم: ای آنان که در معاصی زیاده روی هم کرده اید از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد

و این در حق توبه کننده است خداوند خبر داده که او همه گناهان را می‌بخشد و ناسزا گوینده اصحاب اگر معتقد به جایز بودن این کار باشد پس این بدعت‌گذار گمراهی است مانند سایر گمراهان و حق در این مورد برای خداست مانند کسی که پیامبر را ناسزا بگوید و معتقد باشد که او ساحر یا دروغ‌گوست، پس هر وقت این فرد اسلام بیاورد خداوند اسلامش را می‌پذیرد، همچنین رافضی وقتی حق برایش روشن گردید و توبه کرد خداوند از او می‌پذیرد و اگر به حرام بودن این کار اقرار می‌کرد پس این ظالم است، مانند کسی که دیگری را تهمت بزند و غیبت او را بکند و از ظلم‌هایی که بر بندگان انجام شده توبه درست است، و کسی که بر آنها ظلم کرده برایشان دعا کند و به اندازه‌ای که آنها را نفرین کرده و ناسزا گفته است آنها را ستایش نماید زیرا نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برند»^۲.

و او رحمه الله درجایی دیگر بعد از اینکه مذهب سلف را در این مسئله بیان می‌کند در رد کسی که می‌گوید توبه دعوتگران بدعت به خاطر اینکه دیگران را گمراه کرده اند قبول نمی‌شود می‌گوید: «و نیز دعوت دهنده به کفر و بدعت اگر چه او کسی دیگر را گمراه کرده آن فرد دیگر به خاطر گناهش مجازات می‌شود چون از این پذیرفته و از او پیروی کرده است، و این گناه

(۱) سوره زمر آیه ۵۳.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۵۴۱.

خودش و گناه کسی که از او پیروی کرده تا روز قیامت برگردنش است با اینکه گناهان آنها بر آنها باقی خواهند بود، پس وقتی از گناهش توبه کند براو گناهی باقی نمی ماند و نه آنچه او حمل کرده از گناهان دیگران به سبب گمراه کردن آنها حمل کرده براو باقی می ماند.

و اما آنها چه توبه کنند و چه توبه نکنند حالتشان یکی است، اما توبه او قبل از این، نیاز به ضد آنچه از هوا که او دعوت می داده، دارد همان طور که بسیاری از کفار و اهل بدعت توبه کرده اند و دعوتگرانی به اسلام و سنت شده اند، و ساحران فرعون در کفر پیشوا بودند سپس اسلام آوردند و خداوند خاتمه آنها را به خیر کرد^۱.

و شوکانی رحمه الله می گوید: «همانا توبه از بندگان مسلمان و کافر پذیرفته می شود اگر صحیح باشد و از خلوص نیت و اراده درست سرزده باشد»^۲.

پس با این صحت توبه بدعت گذار چه به سبب بدعتش کافر شده باشد چه کافر نباشد و چه به سوی آن دعوت دهد و چه به آن دعوت ندهد ثابت شد بنابراین آنچه که روایتها بر آن دلالت دارند و اقوال سلف امت و ائمه آن بر این مورد یکدیگر را تقویت می کنند و اما آنچه از بعضی از آنها نقل شده که گفته اند توبه زندیقها و کسانی که در حکم آن هستند از قبیل فرقه های باطنی و نصیری و دروز و کسی که ردش تکرار شده است پذیرفته نمی شود.

مانند اینکه نووی رحمه الله از امام مالک و احمد رحمهما الله نقل کرده است که گفته اند توبه زندیق^۳ پذیرفته نمی شود

و آنچه از فقهای شافعی حکایت کرده که آنها در توبه زندیق به پنج قول اختلاف کرده اند^۴.

(۱) مجموع الفتاوی ج ۱۶ ص ۲۵.

(۲) تفسیر الشوکانی ج ۴ ص ۵۳۵.

(۳) انظر شرح صحیح مسلم النووی ج ۱ ص ۲۰۶.

(۴) انظر المصدر نفسه ج ۱ ص ۲۰۷.

و نیز آنچه شیخ الاسلام ابن تیمیه نقل کرده که علما در مورد توبه زندقه دو قول مشهور دارند: یک قول به قبول شدن توبه آن بنابراین کشته نمی شود، و قولی است در مورد کشتن او گرچه اظهار توبه نماید.^۱

و همچنین در مورد توبه نصیری‌ها و کسانی که در حکم آنها هستند از فرقه‌های قرامطه و باطنیه^۲ همچنین از اهل علم دو قول نقل کرده است سخن آنها در قبول شدن توبه اینها در ظاهر احکام دنیاست چون اینها راستگویی اشان دانسته نمی شود چون دین آنها به نفاق و تقیه است و آنها به ظاهر با دین مسلمانان موافقت نشان می دهند و به آن معتقد نیستند به واقعی بودن توبه آنها نمی توان اعتماد کرد اما اگر خالصانه توبه کنند در بین ائمه اختلافی در صحت توبه اشان وجود ندارد و حکم آنها حکم دیگر گناهگران است.

ابن قدامه رحمه الله بعد از بیان اقوال اهل علم در حکم قبول شدن توبه زندقه‌ها می گوید: «و در جمله اختلاف بین ائمه در قبول شدن توبه آنها در ظاهر از احکام دنیاست، که کشتن آنها ترک کرده می شود و احکام اسلام در حق آنها ثابت می شود، اما اینکه خداوند در باطن توبه آنها را بپذیرد و هر کسی را که توبه کند و از گناه در باطن و ظاهر دست بکشد ببخشد اختلافی در آن نیست، خداوند تعالی در مورد منافقین گفته است: ﴿أَلَا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾»^۳

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: «و فقهاء وقتی در قبول شدن توبه کسی که ردت او تکرار شده اختلاف کرده اند و یا در قبول شدن توبه زندقه اختلاف ورزیده اند این اختلاف در مورد حکم نمودن در ظاهر است چون به توبه زندقه نمی توان اعتماد کرد اما اگر فرض شود که او

(۱) انظر مجموع الفتاوى ج ۳۵ ص ۱۱۰.

(۲) انظر المصدر نفسه.

(۳) سورة نساء آیه ۱۴۶.

(۴) المغنى لابن قدامه ج ۱۲ ص ۲۷۱.

درباطن خالصانه برای خدا توبه کرده است او درگفته الهی داخل است که فرموده است: {قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم} ^۱ ^۲ ترجمه: بگو: اى بندگانم: اى آنان که درمعاصی زیاده روی هم کرده‌اید ازلطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد همانا خداوند پذیرنده توبه و مهربان است»

پس با این اتفاق اقوال اهل علم برصحت توبه عموم اهل بدعت از نزدیکها و غیره درباطن روشن شد به هراندازه که بدعتشان باشد و هرچند بزرگ باشد و اهوای آنان متعدد باشد، و روشن گردید که توبه آنها اگر صادقانه باشد و شرایط رعایت شده درقبول شدن توبه درآن به طور کامل یافته شود نزد خداوند متعال مقبول است.

و بنابراین به اضافه آنچه نصوص شرعی گذشته که قبلاً عرضه شد برآن دلالت می‌کند می‌توانیم بگوییم: گفتن به عدم صحت توبه اهل بدعت اگر توبه کنند و پذیرفته نشدن آن نزد خدا سخن درستی نیست چون با آنچه درشریعت ثابت است مخالف است بلکه همانا نصوص شرعی و کلام سلف برخلاف آن است چون درنصوص صحیح بودن توبه بدعت‌گذار و پذیرفته شدن آن نزد خداوند وقتی که درآن شرایط صحت به طور کامل یافته شود ثابت است. و ازطرفی نصوص و گفته‌های سلف که تصریح کرده که اهل بدعت از بدعتشان توبه نمی‌کنند و آنها توبه‌ای ندارند جایز نیست آنرا به این معنی حمل کنیم. و خداوند داناتر است.

و خلاصه قول در حکم توبه اهل بدعت و موضع اهل سنت در مورد آن بعد از بررسی نصوص، و اثرهای روایت شده از سلف در مورد آن و بیان معنی‌هایی که نصوص و روایت‌ها احتمال آنرا دارد سپس بیان آنچه صحیح است و آنچه صحیح نیست بعد از نگاه کردن در نصوص دیگری که نصوص شرعی و روایت‌های سلف را در این مسئله تفسیر می‌کند این است که: ما به طور قطع

(۱) سوره زمر آیه ۵۳.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۱۶ ص ۳۰.

می‌گوییم حمل کردن این نصوص و روایت‌ها به جز بر مفهوم درست آن که با اصول شریعت و قواعد دین متفق است و شایسته مقام ائمه دین و سلف صالح امت است جایز نیست و مفهوم منظور از آن و توجیه درست آن این است که: اهل بدعت برای توبه کردن موفق نمی‌شوند و برای آنها توبه کردن آسان نیست نه اینکه توبه‌شان نزد خداوند پذیرفته نمی‌شود اگر توبه کنند آن طور که از ظاهر نصوص فهمیده می‌شود، بدون اینکه به معنی درست آن فکر کرده شود و در نصوص دیگری که حقیقت منظور آن را بیان و روشن می‌کند نگاه کرده شود آن طور که بیان این مطلب در خلال بحث به طور کامل بیان گردید.

و این بررسی در مورد حکم قبول شدن توبه اهل بدعت در باطن نزد خداوند تعالی است، اما حکم توبه‌اشان در دنیا و آنچه متعلق به آن است از قبیل اقامه حدود و اجرای مجازات‌های شرعی که بر اثر بدعت‌هایی که ایجاد کرده اند مرتب می‌شود. آنچه برای امام یا قاضی مناسب است یا کسی از اولیای امور که در این مسائل نگاه کردن به دست اوست باید نگاه کنند در این مورد: اگر بدعت‌گذار اظهار توبه نمود از کسانی بود که به تقیه و کتمان در عقیده‌اش معروف است و سببی وجود نداشته باشد که او را وادار به موافقت اهل سنت در ظاهر کند با اینکه در باطن با آنها مخالف است

من در خلال بحث به هیچ یک از سلف اطلاع پیدا نکرده‌ام که بگویند توبه اینها و امثال آنها رد کرده می‌شود و پذیرفته نمی‌شود.

و اما اگر بدعت‌گذار از کسانی بود که پایبندی به تقیه در دینش شناخته شده و به ظاهر با اهل سنت موافقت نشان می‌دهد با اینکه مخالف آنرا پوشیده نگاه می‌دارد مانند بعضی فرقه‌های باطنیه و دروز و نصیری و رافضه و دیگر زندیق‌هایی که در حکم آن هستند که دینشان نفاق و اظهار چیزی است که به آن معتقد نیستند.

قبلاً به اختلاف سلف در مورد حکم قبول شدن توبه اینها اشاره شد و اکثر بر این هستند^۱ که توبه‌اشان قبول نمی‌شود چون به آنچه از موافقت در ظاهر اینها نشان می‌دهند و به هرنشان می‌دهند که از بدعت رجوع کرده اند نمی‌توان اعتماد کرد و نیز نمی‌توان اعتماد کرد که آیا توبه اینها صادقانه است یا تقیه و مدارا است.

و منصفانه‌ترین قول در مورد اینها این است که باید از صحت توبه آنها و راستگو بودن آنها اطمینان پیدا کرد و تا حد امکان باید احتیاط کرد پس آنها را همه در یک جا نباید گذاشت که جمع شوند بلکه باید آنها را از یکدیگر جدا کرد و به آنها اجازه حمل اسلحه را نباید داد چون آنها خطر بزرگی برای مسلمانان هستند همان طور که این مطلب را شیخ الاسلام ابن تیمیه با استدلال از کار ابو بکر صدیق با اهل ارتداد ترجیح داده است. او رحمه الله در ضمن سخن از احکام نصیری‌ها و آنچه بر مسلمین واجب است که از آنها بر حذر باشند می‌گوید: «و وقتی آنها اظهار توبه کردند در مورد پذیرفتن توبه از آنها بین علما اختلاف وجود دارد هر کسی که توبه آنها را پذیرفته وقتی که به شریعت اسلام پایبند باشند مالهایشان را برای آنها برقرار گذارده اند و هر کسی که توبه آنها را مورد قبول قرار نداده گفته اند اموال اینها به وارثان اینها از نوع آنها باشند منتقل نمی‌شود و مالشان برای بیت المال خواهد بود، اما اینها وقتی گرفته شوند آنها اظهار توبه می‌کنند چون اصل مذهب آنها بر تقیه و پوشیدن امرشان می‌باشد و در میان آنها هستند افرادی که شناخته می‌شوند و افرادی شناخته نمی‌شوند.

پس راه در این مورد این است که در امر اینها احتیاط کرده شود پس آنها گذاشته نشوند که یک جا جمع شوند و به آنها اجازه حمل اسلحه داده نشود و آنها را در جمله جنگجویان و سربازان قرار ندهند و باید آنها به قوانین اسلامی پایبند باشند، از قبیل خواندن نمازهای پنجگانه و خواندن قرآن و در میان آنها کسی را بگذارند تا به آنها دین اسلام را بیاموزد و بین آنها و بین معلمان آنها مانع شود. ابو بکر صدیق و سایر اصحاب وقتی بر اهل ردت پیرمذ شدند و آنها پیش

(۱) نص علیه شیخ الاسلام ابن تیمیه. انظر مجموع الفتاوی ج ۳۵ ص ۱۱۰.

او آمدند ابو بکر صدیق به آنها گفت: یا جنگی را که سربلند می کند انتخاب کنید و یا صلح رسوا کننده‌ای را بپذیرد گفتند: ای خلیفه پیامبر خدا ما این جنگی را که سربلند می کند دیده ایم پس صلحی که انسان را رسوا می کند چیست؟ گفت: شما دیه گفته شدگان ما را می پردازید و ما دیه کشته شدگان شمارا نمی پردازیم و شما گواهی می دهید که کشته شدگان ما در بهشت هستند و کشته شدگان شما در جهنم اند و اموالی از شما که به دست ما آمده ما آنرا بین خود تقسیم می کنیم و آنچه از اموال ما که به دست شما افتاده آنرا به ما باز می گردانید و ما زره و اسلحه را از تن شما بیرون می آوریم، و شما از سوار شدن اسب باز داشته می شوید و شما رها کرده می شوید تا دنبال شتران باشید تا خداوند خلیفه پیامبرش و مؤمنان را امری بعد از ارتداد شما نشان دهد، اصحاب با او در این مورد موافقت کردند مگر در گرفتن دیه کشته شدگان مسلمانان و عمر بن خطاب به او گفت: اینها در راه خدا کشته شده اند پس مزدشان بر خداست یعنی آنها شهید هستند پس دیه ای ندارند بنابراین همه بر قول عمر اتفاق کردند»^۱.

و با این موضع اهل سنت در مورد قبول شدن توبه بدعت گذار در باطن و ظاهر روشن گردید و مذهب آنها در پرتو آنچه نصوص شرعی بر آن دلالت می کند ثابت شد - دلایلی که عمده ترین آن در بیان مذهب اهل سنت در این مسئله و دیگر مسائل بیان گردید - و در پرتو روایت های نقل شده از آنها در این مسئله بیان شد و با این هدف از آوردن این فصل به دست آمد و خداوند دانایتر است.

و از او آمرزش می طلبیم و به سوی او از هر گونه اشتباه و لغزشی توبه می کنم.

(۱) مجموع الفتاوی ج ۳۵ ص ۱۵۷-۱۵۸.

باب دوم

موضع اهل سنت در مورد نماز خواندن پشت سر اهل بدعت و نکاح کردن با آنها و خوردن میوانهایی که آنها سر می‌برند و عیاد بیمارانشان و حضور در جنازه‌هایشان و حکم ارث بردن از آنها و شامل شش فصل است.

فصل اول موضع اهل سنت در مورد نماز خواندن پشت سر اهل بدعت

فصل دوم موضع اهل سنت در مورد ازدواج با اهل بدعت

فصل سوم موضع اهل سنت در مورد خوردن میواناتی که اهل بدعت سر می‌برند

فصل چهارم موضع اهل سنت در مورد عبادت بیماران اهل بدعت

فصل پنجم موضع اهل سنت در مورد حضور در جنازه‌های اهل بدعت و دفن کردنشان

در مقابر مسلمانان

فصل ششم موضع اهل سنت در مورد ارث گرفتن اهل بدعت و ارث به جا ماندن آنها

فصل اول

موضع اهل سنت در مورد نماز خواندن پشت سر اهل بدعت.

حکم نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذار از مسائل باریکی است که حکم در آن با توجه به اختلاف حالات بدعت‌گذار از نظر کافر بودنش به سبب بدعتش و کافر نبودنش، و از نظر دعوت دادن او به بدعت و دعوت ندادن او مختلف می‌شود همچنان که حکم با نوع نماز برپا شده پشت سر بدعت‌گذار تحت تاثیر قرار می‌گیرد مانند اختلاف حکم در اقامه نمازهای جمعه و عیدها و آنچه در حکم آن است از قبیل نمازهایی که اقامه آن به جز امامی ممکن نیست از نمازهای پنجگانه همان طور که نیز حکم با نظر مقتدی مختلف می‌شود و آیا ترک کردن او نماز خواندن را پشت سر بدعت‌گذار منجر به فوت شدن نماز جمعه و یا جماعت از او می‌شود یا نه؟ بنابراین در بررسی این مسئله مناسب است که این حالات در آن و دیگر عوامل مؤثر

در تحقیق حکم درست در آن و موضع سلف رحمهم الله در مورد آن رعایت شود، چون سلف در فتواها و اقوال خود این حالات را معتبر قرار می‌داده‌اند بنا بر آنچه روایت‌های نقل شده از آنان در این مسئله بر آن دلالت می‌نماید.

و در پرتو این بررسی ما این مسئله را به صورت مفصل بر حسب این احوال با تعلقات مختلف آن خواهد بود (ان شاء الله) چون می‌خواهیم حکم شرعی صحیح و موضع دقیق سلف در هر امر جزئی از جزئیات این مسئله تحقیق شود، زیرا نماز خواندن پشت سر اهل بدعت از اموری است که همه گرفتار آن اند به ویژه در این زمان که اهل بدعت منتشر شده‌اند و در هر جا اختلاط اهل سنت با آنها زیاد است بنابراین اهل سنت بیش از هر زمان نیاز به شناختن و دانستن حکم شرعی نماز خواندن پشت سر اینها دارند.

و اینک مشروح سخن در این مسئله بیان می‌شود: پس می‌گوییم که بدعت‌گذار ازدو حال خالی نیست یا نزد ما به کفر او حکم شده یا به کافر بودنش حکم نشده است. پس اگر محکوم به کفر بود به خاطر کفرش نماز خواندن پشت سر او به اتفاق اهل سنت درست نیست فرق نمی‌کند چه او به بدعتش دعوت دهد و چه دعوت ندهد،^۱ و فقط بعضی از اهل سنت در مورد اعاده نماز برای کسی که پشت سر او نماز خوانده و حالت او را ندانسته مخالفت کرده‌اند و گفته‌اند که اعاده نماز براو لازم نیست، و ابو ثور^۲ و مزنی^۳ بر همین باور اند و آنچه سایر ائمه بدان باور دارند این است که بر آن مقتدی اعاده آن نماز لازم است چون به کسی اقتدا کرده که از اهل نماز نیست بنابراین نمازش صحیح نیست.^۴

(۱) انظر المغنی لابن قدامة، ج ۳ ص ۳۲ والبحر الرائق لابن نجیم الحنفی ج ۱ ص ۳۷۰.

(۲) تقدمت ترجمته ص (۱).

(۳) وی اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل مزنی شاگرد شافعی است او زاهد و عالم و مجتهد بود در سال ۲۶۴ هجری درگذشت. ن ک و فیات الاعیان ج ۱ ص ۲۱۸، ۲۱۷.

(۴) انظر المغنی لابن قدامة ج ۳ ص ۳۳.

وبا قطع نظر از این مسئله فرعی نماز پشت سر بدعت‌گذار کافر به خاطر بدعتش به اتفاق ائمه صحیح نیست.

ونهی کردن آنها از نماز خواندن پشت سر بعضی از کسانی فرقه‌های اهل بدعت که آنها به کاف بودنشان حکم کرده اند مانند جهیمیه و قدریه و رافضه و فتوا دادن آنها به جایز نبودن نماز خواندن پشت سر آنها و تصریح بسیاری از ائمه به واجب اعاده نمازی که پشت سر آنها خوانده شده بر این حمل کرده می‌شود همان طور که روایت‌های نقل شده از آنها بر این دلالت دارد و از آن جمله:

روایتی است که لالکائی با سند خودش از واثله بن اسقع^۱ روایت کرده که او از خواندن نماز پشت سر فرد قدری پرسیده شد؟ و گفت: پشت سر او نماز خوانده نمی‌شود اما اگر خوانده شد باید اعاده کرده شود.^۲

و نیز از سیار ابی الحکم^۳ روایت شده که می‌گفت: «پشت سر قدریه نماز خوانده نمی‌شود، پس هرگاه کسی پشت سر فردی از قدریه نماز خواند نماز را اعاده کند»^۴.
و از سلام بن ابی مطیع رحمه الله روایت است که او از جهیمیه پرسیده شد گفت: «آنها کافر اند و پشت سر آنها نماز خوانده نمی‌شود»^۵.

(۱) واثله بن اسقع بن کعب لیشی صحابی مشهوری است، به شام آمد و تا سال ۸۵ زندگی نمود و در صد و پنج سالگی درگذشت. تقریب التهذیب ص ۵۷۹.

(۲) شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة ج ۲ ص ۷۳۱.

(۳) سیار ابو الحکم عنزی و پدرش کنیه‌اش ابا سیا و اسمش وردان بود و گفته شده ورد و غیر از این هم گفته شد، معتمد بود در سال ۱۲۲ درگذشت. ن ک تقریب ص ۲۶۲.

(۴) شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۷۳۱.

(۵) رواه عبدالله بن احمد فی السنة ج ۱ ص ۱۰۵، واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۳۲۱.

ودر المدونه آمده است که امام مالک از خواندن نماز پشت سر امام قدری پرسیده شد به سؤال کننده گفت: «اگر پرسیدی پشت سر او نماز نخوان. سؤال کننده گفت و نه نماز جمعه را؟ گفت: و نه نماز جمعه را و به نظر من اگر از او می ترسی و برای جانت احساس خطر می کنی پشت سر او نماز بخوان و بعد از نماز جمعه نماز ظهر را اعاده کن»^۱.

وقاضی ابو یوسف^۲ می گوید: «من پشت سر جهمی نماز نمی خوانم و نه پشت سر رافضی و قدری نماز می خوانم»^۳.

ودر السنه از عبدالله بن احمد آمده است که عبدالله بن ادريس^۴ از جهمی پرسیده شد که آیا پشت سر آنها نماز خوانده می شود گفت: «آیا اینها مسلمان هستند؟ نه، و نه پشت سر آنها نماز خوانده می شود»^۵.

و در این کتاب از وکیع بن جراح آمده که او در مورد جهمی گفت: «پشت سر آنها نماز خوانده نمی شود»^۶.

وازیحیی بن معین^۱ روایت کرده می شود که «او نماز جمعه را از وقتی که مأمون^۲ آشکار کرد آنچه آشکار کرد یعنی گفت که قرآن مخلوق است اعاده می کرد»^۳.

(۱) المدونه الكبرى ج ۱ ص ۸۴، وانظر شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي ج ۲ ص ۷۳۲.

(۲) وی یعقوب بن ابراهیم بن حبیب شاگرد ابو حنیفه است، او حافظ حدیث بود، سپس با ابو حنیفه همراه شد بنا بر این رای بر او غالب گردید، قضاوت بغداد را به ۶ سده گرفت تا اینکه در سال ۱۸۲ در بغداد درگذشت ن ک الفهرست از ابن ندیم ص ۲۸۶.

(۳) رواه اللالكائي في شرح اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۷۳۳.

(۴) عبدالله بن ادريس بن يزيد بن عبدالرحمن اودی ابو محمد کوفی است ثقة فقیه و عابد بود در سال ۱۹۲ در هفتاد و اندی سالگی درگذشت. تقریب التهذیب ص ۲۹۵.

(۵) ج ۱ ص ۱۱۳ روایه (۲۷).

(۶) السنة لعبدالله بن احمد ج ۱ ص ۱۱۵ روایه (۳۳).

وازابی ثور روایت است که او از قدریه پرسیده شد گفت: «قدریه کسی است که می گوید خداوند کارهای بندگان را نیافریده و گناهان را برای بندگان مقدر نکرده است و آن را نیافریده است پس اینها قدریه هستند پشت سرشان نماز خوانده نمی شود و بیمارشان عیادت نمی شود و در جنازه هایشان حضور به هم رسانده نمی شود و از آنها خواسته می شود تا از این عقیده توبه کنند و اگر توبه نکردند گردنشان زده می شود»^۴.

و ابو داود در مسائل خود بیان کرده که او از امام احمد در مورد حکم نماز جمعه در ایامی که جمعه هارا جهیمه می خواندند پرسید.

و امام احمد گفت: «من نماز را دوباره می خوانم و هر وقت پشت سر کسی نماز خواندی که می گوید قرآن مخلوق است نماز را دوباره بخوان»^۵

و ابن ابی یعلی روایت کرده که امام احمد در مورد نماز خواندن پشت سر اهل بدعت پرسیده شد گفت: «اما جهیمه که نه و اما رافضه کسانی که حدیث را رد می کنند نباید پشت سر آنها نماز خواند»^۶.

(۱) یحیی بن معین بن عون غطفانی مولایشان ابو زکریا بغدادی است ثقه و حافظ مشهوری است امام جرح و تعدیل است، در سال ۲۳۳ در مدینه نبوی درگذشت در حالی هفتاد سال و اندی سن داشت. تقریب التهذیب ص ۵۹۷.

(۲) ابو العباس عبدالله بن هارون الرشید است بیست سال خلافت کرد او ادیب و شجاع بود و همتی بلندی در جهاد داشت و در عقیده معتزلی و شیعه بود و علمارا به خاطر خلق قرآن شکنجه کرد در سال ۲۱۸ در ۴۸ سالگی درگذشت ن ک شذرات الذهب ج ۲ ص ۳۹.

(۳) رواه عبدالله بن احمد فی السنة ج ۲ ص ۷۳۰.

(۴) رواه اللالكائي فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۷۲۰.

(۵) مسائل الامام احمد لابی داود ص ۴۳.

(۶) طبقات الحنابلة ج ۱ ص ۱۶۸.

وازمعاذ بن معاذ^۱ ثابت است که او گفت: «پشت سر مردی ازبنی سعد نماز خواندم سپس به من اطلاع رسید که او قدری هست بنابراین نمازرا بعد ازچهل یا سی سال دوباره خواندم»^۲.
وامام بربهاری درکتاب شرح السنه می گوید: «خواندن نمازهای پنجگانه پشت سر هرکسی بخوانی جایز است مگر اینکه جهمی باشد همانا او کسی است که صفات الهی را بی معنی می داند واگر پشت سر او نماز خواندی نماز خودرا دوباره بخوان»^۳.
ودیگر آثاری که ازسلف دراین مفهوم روایت شده اند وبسیار زیاد اند ومن ازبیم طولانی شدن بر بعضی اکتفا کردم^۴.

ومجموع این روایتها دلالت براتفاق سلف رحمهم الله به جایز نبودن خواندن نماز پشت سر کسی که به سبب بدعتش کافر قرار داده شده مانند جهمی و قدریه ورافضه می نماید واینطور است حکم درمورد نماز خواندن پشت سر هرکسی که به کافر بودنش ازاهل بدعت غیر ازاینها حکم کرده شده است: که نماز خواندن پشت سر آنها باطل وصحیح نیست وهرکسی پشت سر آنها نماز بخواند نمازرا اعاده کند فرق نمی کند چه نماز جمعه یا عید باشد یا غیر ازاین دو دیگر نمازهای پنجگانه باشند».

(۱) معاذ بن معاذ بن نصر بن حسان عنبری ابو المثنی بصری قاضی ثقه ومحقق است درسال ۲۹۶ درگذشت. تقریب التهذیب ص ۵۳۶.

(۲) رواه عبدالله بن احمد فی السنة ج ۲ ص ۳۸۶ روایه (۸۳۹) وانظر الشریعة للاجری ص ۲۴۳، ۲۴۴.

(۳) شرح السنة ص ۴۹.

(۴) انظر لمزید من هذه الآثار، السنة لعبدالله بن احمد ج ۱ ص ۱۰۳ روایة (۴) ص ۱۸ رقم (۴۲) ص ۱۲۳، رقم (۵۵) ص ۱۳۰ رقم (۷۵) ص ۱۶۴، اعتقاد اهل السنة للالكائی ج ۱ ص ۳۲۲ رقم (۵۱۸، ۵۱۹) ص ۳۲۵ رقم (۵۳۰) ج ۳ ص ۵۰۴ رقم (۸۷۸) ج ۴ ص ۷۳۱ رقم (۱۳۴۸) ص ۷۳۵ رقم (۱۳۶۴) مختصر الحجة علی تارك المحجة لنصر المقدسی ص ۵۳۸، ۵۷۰ وطبقات الحنابلة لابن ابی یعلی ج ۱ ص ۱۴۶، ۱۷۲ والكفاية فی علم الرواية للخطیب البغدادی ص ۱۲۴.

اما مناسب است که اینجا مطلبی که در فصل تکفیر از باب اول گذشت تذکر داه شود که: «کافر قرار دادن سلف بعضی از اهل بدعت را از قبیل قدریه و جهمیه و رافضه از باب تکفیر مطلق است و تکفیر همه افراد این فرقه‌ها لازم نمی‌گردد بلکه در کافر قرار دادن فرد معین از آنها توقف کرده می‌شود و کافر قرار داده نمی‌شود تا وقتی که حجب علیه او به کفر ثابت شود»^۱.

و بنا بر این رعایت کردن آن اینجا مناسب است بنا بر این به باطل بودن نماز پشت سر هر قدری و جهمی و رافضی بنا بر آنچه اقوال سلف به باطل بودن نماز پشت سر آنها بر آن دلالت می‌نماید حکم نمی‌شود تا وقتی که کفر آن امام مشخص شود و بر او حجت ثابت شود که او کافر است چون حکم کردن به باطل بودن نماز پشت سر او وابسته به کفر اوست پس با ثابت شدن کفر او بطلان نماز خواندن پشت سر او ثابت می‌شود و با انتفای آن منتفی می‌گردد.

و بنا بر این از امام احمد ثابت شده که او پشت سر بعضی جهمی‌ها نماز خواند، با وجود اینکه او آنها را در جمله کافر قرار داده است و گفته نماز خواندن پشت سر آنها باطل است، چون او این افراد مشخص را کافر قرار نداده است همان طور که این مطلب از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله نقل شده که او گفت: «با اینکه احمد افراد معین جهمی‌ها را کافر قرار نداده و نه هر کسی را که گفته او جهمی است کافر قرار داده و نه هر کسی را که با جهمیه در بعضی بدعت‌هایشان موافقت کرد، کافر قرار داده بلکه او پشت سر کسانی از جهمیه که مردم را به عقیده خود دعوت داده و مردم را شکنجه کرده اند و هر کسی را با آنها موافقت نکرده مجازات سختی کرده اند و امثال او آنها را کافر قرار نداده است»^۲.

(۱) انظر ص (۱) من هذا الكتاب.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۵۰۸، ۵۰۷.

وبعضی از جهیمیه وکسانی که در این عصر از آنها دفاع می‌کنند به این عبارت تمسک جسته و اهل سنت را به دوستی با جهیمیه و تمایل به سوی آنها با خواندان نماز پشت سر آنها و دیگر امور دعوت داده اند،

که این کار با عقیده صحیح و موضع اهل سنت در برابر آنها مخالف است و آنها در این امر دلیلی ندارند: زیرا نماز خواندن امام احمد پشت سر بعضی از حکام که از گفته‌های جهیمیه تحت تاثیر قرار گرفته اند که حجت به کفر بر آن حکام ثابت نشده است یا به خاطر جاهل بودن آنها یا به خاطر مانع دیگری از موانع تکفیر به معنی جایز بودن نماز پشت سر جهیمیه نیست بلکه همانا اقوال او و اقوال دیگر از سلف در جایز نبودن نماز پشت سر آنها صریح است غیر از نماز جمعه که پشت سر آنها خوانده می‌شود و به خاطر باطل بودن آن اعاده می‌شود بنا بر آنچه از آنها اکنون نقل شد.

وبعضی از ائمه دعوت مانند شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن و شاگردش سلیمان سحمان رحمهما الله رد کردن این شبهه را به عهده گرفته اند هر کسی می‌خواهد مسئله بیشتر برای او واضح شود و به طور مشروح آن را بداند به اقوال آنها مراجعه کند.^۲

پس با ارائه اقوال سلف در حکم خواندن نماز پشت سر بدعت‌گذار کافر اتفاق همه سلف به عدم صحیح بودن نماز پشت سر کسی که ما به کافر بودنشان از اهل بدعت حکم کرده‌ایم روشن گردید و نیز روشن شد که هر کسی پشت سر آنها نماز بخواند باید آن نماز را دوباره

(۱) انظر ما ذكره الشيخ سلمان بن سحمان رحمه الله في مقدمة رسالته كشف الشبهتين ص ۷-۹ عن بعض تلبيسات الجهمية المعاصرين القاطنين سواحل عمان وغيرها على بعض العوام من اهل السنة بنقل بعض كلام شيخ الاسلام وحمله على غير مقاصده الصحيحة مما حمل الشيخ رحمه الله على تاليف هذه الرسالة في الرد عليهم. وانظر نص السؤال الذي اوردته بعضهم على الشيخ عبداللطيف بن عبدالرحمن حول نص كلام شيخ الاسلام السابق ص ۲۰ من الرسالة نفسها، ومجموعة الرسائل النجدية ج ۳ ص ۳۰۶.

(۲) انظر الدرر السنية ج ۳ ص ۱۹۷-۱۹۸، ج ح ص ۲۳۸-۲۳۹ وكشف الشبهتين ص ۲۱، ۲۰.

بخواند چون باطل است اما اینجا مسئله‌ای دیگر هست که باید به آن اشاره کرد و آن این است که آیا از خواندن نمازها پشت سر اینها نهی کرده می‌شود؟ بعضی ازائمه براین باور بودند که فقط نماز جمعه پشت سر آنها خوانده شود سپس اعاده شود آن گونه که در بعضی روایت‌های گذشته چنین برمی‌آید مانند روایت نقل شده از یحیی بن معین که او نماز جمعه را پشت سر جهمیه ادا می‌کرد سپس آنرا دوباره می‌خواند

و همچنین امام احمد تصریح کرده که او نماز را اعاده می‌نماید و دستور داده که نمازی که پشت سر آنها خوانده می‌شود اعاده شود^۱

که دلالت براین می‌نماید او در نماز جمعه با آنها شرکت می‌کرد و امام بر بهاری می‌گوید: «و اگر امام تو روز جمعه جهمی بود و پادشاه وقت بود پشت سر او نماز بخوان و نماز ترا اعاده کن»^۲.

و اینکه سلف گفته اند در نماز جمعه با آنها باید حاضر شد به خاطر عموم دستور خداوند به اجابت ندای جمعه است که می‌فرماید: ﴿يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع﴾^۳

ترجمه: ای مؤمنان هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و دادوستد را رها سازید

و اما اگر بدعت‌گذار به سبب بدعتش کافر قرار داده نمی‌شد پس در حکم خواندن نماز پشت سر او برحسب حالت او و احوال مأمومین تفصیل است و آن این طور است که بدعت‌گذار یا بدعتش را آشکارا انجام می‌دهد و به آن دعوت می‌دهد یا چنین نیست.

(۱) انظر هذين الاثرين عن يحيى و احمد ص () من هذا الكتاب.

(۲) شرح السنة ص ۴۹.

(۳) سوره جمعه آیه ۹.

پس اگر به بدعتش دعوت می‌داد و امکان اقامه نمازهای جمعه و جماعات به جز پشت سر او وجود نداشت مانند نماز جمعه‌ای که فقط در یک مکان اقامه می‌شود و او امام آن است و مانند نمازهای عید و نمازها در حج و همچنین نمازهای پنجگانه اگر در شهر یا روستا امامی برای آن غیر از او نبود پس در این حالت این نمازها پشت سر او ادا کرده می‌شود چون ترک کردن نمازها پشت سر او اینجا یا به تعطیل شدن بعضی از این نمازها مانند جمعه و عیدین به طور کلی منجر می‌شود و یا اینکه با ترک کردن نمازهای پنجگانه در جماعت نزد کسی که جماعت را واجب نمی‌داند منجر به ازدست رفتن آنچه بهتر است می‌گردد و نزد کسی که جماعت را واجب می‌داند ترک آن ترک واجب است، پس بنا بر این، این نمازها پشت سر بدعت‌گذاری که آشکارا بدعت خود را انجام می‌دهد نزد عموم سلف و خلف این نمازها خوانده می‌شوند، و به خاطر اینکه امام بدعت‌گذار است حضور در این نمازها ترک کرده نمی‌شود

و هرکسی به خاطر این حضور در این نمازها ترک نماید نزد اکثر اهل علم از اهل سنت خودش بدعت‌گذار است.

واقوال سلف و کارهایشان از اصحاب و تابعین و کسانی که بعد از آنها آمده از سلف صالح امت بر بیان و تاکید این مسئله دلالت دارند. امام بخاری در صحیح خود از عبیدالله بن عدی^۱ رضی الله عنه روایت کرده «که او بر عثمان بن عفان رضی الله عنه در حالی که در محاصره بود وارد شد و گفت: تو امام عموم مردم هستی و مصیبتی برایت پیش آمده که ما می‌بینیم، و امام فتنه در نماز ما را امامت می‌کند و بر ما دشدار است و ما پرهیز می‌کنیم، عثمان گفت: نماز بهترین کاری است

(۱) عبیدالله بن عدی بن خیبار بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قریشی نوفلی، مدنی است پدرش در بدر کشته شد و او هنگام فتح مکه در سنی بود که خوب و بد را تشخیص می‌داد بنا بر این در شمار صحابه به شمرده شده است و عجللی و غیره او را از زمره معتمدین بزرگ تابعین قرار داده اند در آخر خلافت ولید درگذشت ن ک التقریب ص ۳۷۳.

که مردم انجام می دهند، پس وقتی مردم کار نیک انجام دادند تو هم با آنها نیکی انجام بده و هرگاه بدی انجام دادند از بدی آنها پرهیز کن»^۱.

و بعضی از اصحاب پشت سر اهل بدعت نماز خوانده اند همان طور که ابن زمنین^۲ از سوار بن شیب^۳ روایت کرده که گفت: «نجده حروری^۴ همراه با یارانش به حج آمد و با ابن زبیر^۵ نوبت گذاشت، پس یک شب و یک روز این امام مردم در نماز بود، و یک شب و یک روز این امامت می کرد، ابن عمر پشت سر هر دو تالی آنها نماز خواند، مردی اعتراض کرد و گفت: ای ابا عبدالرحمن آیا تو پشت سر نجده حروری نماز می خوانی؟ ابن عمر گفت وقتی آنها ندا می دهند که بشتابید به سوی بهترین کار ما اجابت می کنیم، و هرگاه ندا دهند که بشتابید به کشتن فردی، می گوئیم نه، و صدایش را به این بلند کرد»^۶.

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الاذان - باب امامة المفتون والمبتدع) فتح الباری ج ۲ ص ۱۸۸ رقم ۶۹۵.

(۲) او محمد بن عبدالله بن عیسی مرینی، ابو عبدالله ابن ابو زمنین است اندلسی ساکن قرطبه و شیخ و فقیه آن بود صاحب تالیفات زیادی در فقه و زهد و حدیث است در سال ۳۹۹ هجری درگذشت ن ک شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۵۶.

(۳) سوار بن شیب سعدی اعرجی کوفی از ابن عمر روایت کرده و از او عوف و عکرمة بن عمار روایت کرده اند یحیی بن معین گفته است که او ثقة است ن ک الجرح والتعديل لابن ابی حاتم ج ۴ ص ۲۷۰.

(۴) نجده بن عامر حروری از سران خوارج و گمراه از حق بود بعد از مرگ یزید بن معاویه به یمامه بیرون آمد و به مکه آمد و او دارای عقاید معروفی است و پیروانی داشته که منقرض شده اند در سال ۷۰ هجری کشته شد. لسان المیزان ج ۶ ص ۱۴۸.

(۵) عبدالله بن زبیر بن عوام قریشی اسدی ابو بکر و ابو خبیب است، و اولین نوزاد در اسلام در مدینه از مهاجرین بود، و نه سال خلافت را به عهده گرفت تا اینکه در ذی الحجة سال ۷۳ کشته شد ن ک التقریب ص ۳۰۳.

(۶) اصول السنة لابن ابی زمنین ج ۳ ص ۱۰۰۳.

و این کار از اصحاب نزد اهل علم مشهور است بنا بر این آنها این را در کتابهایشان نقل کرده‌اند. ابن حزم می‌گوید: ما هیچ یک از اصحاب را سراغ نداریم که از خواندن نماز پشت سر مختار و عبیدالله بن زیاد و حجاج و نه فاسقی فاسق‌تر از اینها امتناع ورزد و همانا خداوند متعال فرموده است: {وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان} ^۱.

ترجمه: در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی نکنید

و شیخ الاسلام ابن تیمیه در بیان استدلال خود به عدم کافر قرار دادن خوارج می‌گوید: «و از آنچه که دلالت می‌نماید که اصحاب خوارج را کافر قرار نداده‌اند، این است که آنها پشت سر خوارج نماز می‌خواندند عبدالله بن عمر رضی الله عنه و غیر از او دیگر صحابه پشت سر نجهده حروری نماز می‌خواندند» ^۲.

پس این گفته‌ها و کارهای اصحاب دلالت برجایز بودن نماز پشت سر اهل بدعت می‌نماید اگر آنجا امامی دیگر غیر از آنها وجود نداشته باشد که نماز پشت سر او خواند شوند، بلکه آنها امر کرده‌اند - در این حالت - پشت سر آنها نماز خوانده شود و خودشان در نمازها پشت سر ائمه اهل بدعت و دعوتگران آنها حضور داشته‌اند.

عثمان رضی الله عنه دستور داد پشت سر امامی از گروه شورشی که علیه او شوریده بودند و بیشتر آنها از اهل بدعت بودند نماز خوانده شود و ابن عمر و غیر از او دیگر صحابه پشت سر نجهده حروری نماز خواندند و او از دعوتگران خوارج و ائمه آنها بود.

واهل علم از یکدیگر نقل کرده‌اند که اصحاب پشت سر مختار بن ابی عبید و ابن ابی زیاد و حجاج نماز می‌خواندند و به آنها اقتدا می‌کردند در صورتی که آنها سران فساد و بدعت‌گذاری

(۱) سوره مائده آیه ۲.

(۲) المحلی ج ۴ ص ۳۰۲.

(۳) منهاج السنة النبویة ج ۵ ص ۲۴۷.

بودند پس وقتی این کار از اصحاب پیامبر ثابت است پس عاقل باید بداند که پیروی کردن از آنها وقتدا به کارهایشان و پیروی از سنت‌هایشان موقعیت و کامیابی است، زیرا هیچ کسی از آنها به دین آگاه‌تر نیست و هیچ کس بیشتر از آنها به کار خیر بعد از پیامبر علاقه‌مند نیست. و اما تابعین و پیروان آنها برخیر و هدایت از ائمه دین و علمای مسلمین آنها بر طریقه اصحاب و روشن آنها درهمه این امور هستند.

ابن ابی‌زمین به سند خودش از اعمش^۱ روایت کرده که گفت: «بزرگان یاران عبدالله - یعنی ابن مسعود - نماز جمعه را با مختار می‌خواندند و از آن امید ثواب داشتند»^۲ و مردی از حسن بصری پرسید: «مردی است از خوارج ما را در نماز امامت می‌کند آیا پشت سر او نماز بخوانیم؟ گفت: بله، همانا مردم را کسی که بدتر از اوست امامت کرده است»^۳ و از قتاده روایت شده که می‌گوید به سعید ابن المسیب گفتم: «آیا پشت سر حجاج بن یوسف نماز بخوانیم؟ و گفت: ما پشت سر کسی که از او بدتر است نماز می‌خوانیم»^۴ و ابن ابی‌زمین از ابن وضاح روایت کرده که گفت: «من از یوسف بن عدی^۵ از تفسیر حدیث پیامبر که فرموده: (صلوا خلف کل بر وفاجر)^۱ یعنی: پشت سر هر نیک و فاسقی نماز بخوانید.

(۱) او سلیمان بن مهران اسدی کاهلی ابو محمد کوفی اعمش است، ثقه حافظ و قرائت‌ه‌ار می‌دانست، پرهیزگار بود اما حدیث مدلس بیان می‌کرد در سال ۱۴۷ یا ۱۴۸ درگذشت و او در اول سال ۶۱ به دنیا آمده بود. ن تقریب ص ۲۵۴.

(۲) اصول السنة لابن ابی‌زمین ج ۳ ص ۱۰۰۴.

(۳) المصدر نفسه ج ۳ ص ۱۰۰۵.

(۴) یوسف بن عدی بن رزق تیمی کوفی ساکن مصر و ثقه بود در سال ۲۳۲ درگذشت و گفته شده در غیر این سال وفات نموده ن ک تقریب التهذیب ص ۶۱۱.

(۵) المحلی لابن حزم ج ۴ ص ۳۰۱.

پرسیدم. او گفت: فقط جمعه، گفتم گرچه امام صاحب بدعت باشد گفت: بله گرچه صاحب بدعت باشد چون جمعه در یک مکان برگزار می‌شود در غیر آن مکان درجایی دیگر یافت نمی‌شود»^۲

و نیز از ابن وضاح روایت شده که گفت: «من از حارث بن مسکین^۳ پرسیدم آیا نماز خواندن پشت سر اهل بدعت را ترک کنیم گفت: اما جمعه خاص است آنرا نباید ترک کرد، ولی دیگر نمازها را بله»^۴.

وخلال روایت کرده که به امام احمد گفته شد: «آیا نماز جمعه و عیدین پشت سر ائمه نیک و فاسق تا وقتی آنرا اقامه می‌کنند جایز است؟ گفت: بله»^۵.

و ابو الحسن اشعری در کتاب الابانه می‌گوید: «وازدین ماست که ما نماز جمعه و عید و سایر نمازها و جماعات را پشت سر هرنیک و فاسقی می‌خوانیم چون ابن عمر رضی الله عنه پشت سر حجاج نماز می‌خواند»^۶.

(۱) روایت این حدیث از پیامبر ﷺ صحیح نیست اگرچه مفهوم آن درست است نصوص بر آن دلالت می‌نماید. وعلما آنرا ضعیف قرار داده اند عجلونی می‌گوید: «بیهقی آنرا از ابوهریره روایت کرده و در سندش انقطاع است و ابن حبان آنرا در ضعفا قرار داده است». کشف الخفا ج ۲ ص ۲۹، والبانی در مورد این حدیث گفته است: «ضعیف علته الانقطاع بین مکحول و ابی هریره» یعنی: ضعیف است و علت ضعف آن انقطاع بین مکحول و ابی هریره است. حاشیة شرح العقيدة الطحاوية (ط: المکتب الاسلامی) ص ۴۲۱.

(۲) اصول السنة ج ۳ ص ۱۰۰۶.

(۳) حارث بن مسکین بن محمد بن یوسف مولی بنی امیه، ابو عمرو مصری و قاضی مصر بود، ثقه و فقیه بود در سال ۱۵۰ درگذشت ن ک التقریب ص ۱۴۸.

(۴) اصول السنة لابن ابی زمنین ج ۳ ص ۱۰۰۶.

(۵) السنة للخلال ج ۱ ص ۷۷.

(۶) الابانة عن اصول الديانة للاشعری ص ۶۱.

وامام بخاری اثر گذشته از عثمان رضی الله عنه و بعضی روایت‌های دیگر که به این معنی هستند به این عنوان باب گذاشته است «باب امامة المفتون والمبتدع وقال الحسن صلوة علیه بدعته»^۱.

اقوال این ائمه دلالت بر این می‌کند که آنها معتقد بوده‌اند که اقامه سایر نمازها از قبیل جمعه‌ها و عید و نمازهای فرض پشت سر ائمه‌ای که فسق و بدعت را آشکارا انجام می‌دهند جایز است تا وقتی که اقامه این نمازها به جز پشت سر آنها ممکن نباشد.

واما آنچه در بعضی از این روایت‌ها آمده که این حکم ویژه جمعه یا هردو عید است به خاطر این است این نمازها اقامه نمی‌شوند مگر در یک جا همان گونه که بعضی از روایت‌های گذشته به این تصریح کرده‌اند و این برخلاف نمازهای پنجگانه است زیرا آن اغلب در بیش از یک جا اقامه می‌شود، پس اگر امام درجایی بدعت‌گذار باشد ممکن است که نماز درجایی دیگر پشت سر امامی عادل اقامه شود بنا بر این بعضی از ائمه به عدم جایز بودن اقامه نمازهای پنجگانه پشت سر بدعت‌گذار به این علت تصریح کرده‌اند همان طور که در اثر روایت شده از حارث بن مسکین گذشت.

واما اگر اقامه نمازهای فرضی پشت سر امامی عادل امکان نداشت اینطور که همه ائمه‌ای که نماز را برپا می‌داشتند از اهل بدعت بودند یا اینکه تنها در یک جا خوانده می‌شد و آن هم پشت سر فرد بدعت‌گذار حکم آن در آن وقت حکم جمعه و عیدین است به یک اندازه که پشت سر بدعت‌گذار اقامه می‌شود و نزد عموم ائمه سلف صالح ترک کرده نمی‌شود.

واما اقوال اهل علم از اهل سنت از کسانی که بعد از این ائمه آمده‌اند در بیان آنچه از آنها در این مسئله روایت شده وارد شده اند و اقوال آنها در حقیقت بسان شرح و توضیحی برای اقوال اصحاب و تابعین و فتوای آنان و ائمه‌ای که بعد از آنها آمده‌اند در این مورد است.

(۱) صحیح البخاری مع فتح الباری ج ۲ ص ۱۸۸.

واینک قسمتی از اقوال آنها برحسب آنچه مقام اقتضا می‌کند و وقت اجازه می‌دهد بیان می‌شود و اگر نه اقوال اهل علم در این مسئله بسیار زیاد است که همه را در این جا آوردن مشکل است. ابن قدامه می‌گوید: «اما نمازهای جمعه و عیدها پشت سر هرفاسق و نیکی خوانده می‌شود و احمد در این نمازها با معتزله شرکت می‌کرد و همچنین علمایی که در عصر او بودند»^۱. و نیز می‌گوید: «نماز جمعه و رفتن به آن واجب است فرق نمی‌کند که فردی که آن را اقامه می‌کند سنی باشد یا بدعت‌گذار باشد عادل باشد یا فاسق باشد، احمد به این تصریح کرده است.

تا اینکه می‌گوید: و من در این مورد اختلافی که بین علما باشد سراغ ندارم، و اصل در این باره عموم فرموده الهی است که می‌فرماید: {اذا نودی للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع}^۲ ترجمه: ای مؤمنان هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید

و اجماع اصحاب رضی الله عنهم است، زیرا عبدالله بن عمر و غیر از او دیگر افرادی از اصحاب پیامبر در نماز جمعه با حجاج و امثال او شرکت می‌جستند، و از هیچ یک از آنها شنیده نشده است که از حضور در آن تخلف ورزد و عبدالله بن ابی هذیل^۳ می‌گوید: «ما نماز جمعه را در ایام مختار یاد کردیم همه بر این اتفاق نمودند که به آن بیابند زیرا دروغ مختار گناهِش بر خود اوست، و چون جمعه از نشانه‌های آشکار دین است و اقامه آن را حکام یا کسانی که حکام گمارده‌اند به عهده می‌گیرد و ترک نمودن خواندن آن پشت سر کسی که چنین است منجر به سقوط آن می‌شود»^۴.

(۱) المغنی ج ۳ ص ۲۲.

(۲) جمعه آیه ۹.

(۳) عبدالله بن هذیل کوفی ابو المغیره ثقه است در ولایت خالد قسری بر عراق درگذشت التقریب ص ۳۲۷.

(۴) المغنی ج ۳ ص ۱۶۹، ۱۷۰.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در تحقیق این مسئله می گوید: «واگر مقتدی بداند که امام بدعت گذار است و به بدعتش دعوت می دهد، یا فاسقی است که فسق آن آشکار است و او امام معین است که نماز به جز خواندن آن پشت سر او ممکن نیست مانند امام جمعه و عیدین و امام در نماز حج در عرفه و امثال آن پس مقتدی پشت سر او نزد عموم سلف و خلف نماز بخواند و این مذهب احمد و شافعی و ابی حنیفه و دیگران است.

و بنا بر این در مورد عقاید گفته اند: نماز جمعه و عید پشت سر هر امامی نیک باشد یا فاسق خوانده می شود، و همچنین اگر در آبادی به جز یک امام، امامی دیگر نباشد نمازهای جماعت پشت سر او خوانده می شوند زیرا خواندن نماز با جماعت از نماز مرد به تنهایی بهتر است اگر چه امام فاسق باشد این مذهب جمهور علما احمد بن حنبل و شافعی و غیر از آن دواست بلکه جماعت در ظاهر مذهب احمد بر اعیان واجب است و هر کسی جمعه و جماعت را پشت سر امام فاسق ترک نماید او نزد امام احمد و دیگر ائمه سنت بدعت گذار است همان طور که در رساله عبدوس و ابن مالک و عطار ذکر کرده است»^{۲۱}

و در مسائل الماردینیه می گوید: و اما نماز خواندن پشت سر هوا پرستان و اهل بدعت و پشت سر اهل فسق: در آن اختلاف معروفی است و تفصیل است که اینجا جای بسط و شرح آن نیست اما میانه ترین قول در این اقوال این است که: جلو کردن فردی از اینها برای امامت در صورت توانایی داشتن بر امام قرار دادن فردی غیر از او جایز نیست زیرا هر کسی که فساد و نوآوری را آشکار کند اعتراض بر او و باز داشتن او از این واجب است.

(۱) اینطور در اصل آمد (ابن مالک و عطار) که از آن چنین برمی آید که این نامها با عبدوس سه نفر هستند و درست این است که این نامها اسم کامل عبدوس است پس او عبدوس بن مالک عطار است و امام احمد برای او نامه ای فرستاده بود که در آن بعضی مسائل را برای او بیان کرده است و این نامه ایست که شیخ الاسلام به آن اشاره کرده است و شرح حال عبدوس درص (۱) از این کتاب گذشت.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۲۳ ص ۳۵۲-۳۵۳.

واگر منع کردن فردی که بدعت و فساد را آشکار می‌نماید ممکن نباشد مگر به ضرری که ضرر امامت او بیشتر است این جایز نیست بلکه پشت سر او نماز خوانده می‌شود در آنچه که راهی جز خواندن نماز پشت سر او نیست مانند نمازهای جمعه و عید و جماعت اگر آن جا امامی غیر از او نباشد، بنا بر این اصحاب پشت سر حجاج و مختار بن ابی عبید و افرادی غیر از این دو نماز جمعه و جماعت می‌خواندند زیرا فوت شدن نماز جمعه و جماعت فساد بزرگتری از اقتدا در این دو نماز به امام فاسقی است به ویژه وقتی که رفتن به نماز جمعه و جماعت فساد او را دفع نمی‌کند بنا بر این آن‌گاه مصلحت شرعی ترک کرده می‌شود بدون ازاینکه آن فساد دفع شود و بنا بر این کسانی که نمازهای جمعه و جماعت را پشت سر ائمه ستمکار به طور مطلق ترک می‌کنند نزد سلف و ائمه از اهل بدعت شمرده شده اند»^۱.

و در البحر الرائق از ابن نجیم حنفی رحمه الله آمده است: «اصل این است که اقتدا کردن به اهل اهواء جایز است به جز جهمیه و قدریه و روافض غالی و کسی که می‌گوید قرآن مخلوق است و خطایه و مشبهه، و خلاصه آن این است که هر کسی از اهل قبله ما باشد و در هوا پرستی خود مبالغه آیزی نکند تا وقتی به کافر بودنش حکم کرده نشده نماز پشت سر او جایز است و مکروه است»^۲.

و نیز در آن آمده است: «وقتی منع کردن فاسق مشکل باشد نماز جمعه پشت سر او خوانده می‌شود و در غیر از نماز جمعه به مسجدی دیگر منتقل بشود و علت آن را اینگونه بیان کرد که در غیر از نماز جمعه امامی دیگر یافته می‌شود»^۳.

(۱) المسائل الماردینیه لشیخ الاسلام ابن تیمیه ص ۶۲-۶۴ و مجموع الفتاوی ج ۲۳ ص ۳۴۲-۳۴۴.

(۲) البحر الرائق شرح کنز الدقائق ج ۱ ص ۳۷۰.

(۳) المصدر نفسه ج ۱ ص ۳۷۰.

همان طور که این مسئله را نیز قاضی ابن ابی العز حنفی رحمه الله طبق روشن سلف در شرح خود برای عقیده طحاویه بیان کرده است و تحقیق قسمتی از کلام شیخ الاسلام که بیان آن گذشت را دربر گرفته و آن را تایید نموده است^۱

و شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن آل شیخ رحمهم الله در ضمن پاسخ طولانی او به سؤالی که از او در مورد حکم نمودن در بعضی از آنچه اقوامی که خود را به سنت نسبت می دهند اعاده می کنند پرسیده شد که آنها در نمازهای جمعه و سایر نمازها پشت سر ائمه فاسق حاضر نمی شوند می گوید: «و اما اینکه آنها در نمازهای جمعه و جماعات حاضر نمی شوند، و سلام نمی کنند و جواب سلام را نمی دهند، آنها با این کار با اهل سنت و جماعت از سلف و ائمه آن مخالفت می ورزند و اگر در امام فسقی یافته شود که او را از اسلام بیرون نمی کند پس اهل سنت پشت سر هواپرستان نماز می خوانند وقتی که خواندن نماز جمعه و جماعت پشت سر کسی دیگر غیر از آنها امکان نداشته باشد»^۲

پس با آنچه از اهل و تحقیق از اهل سنت نقل کردیم و اثرهای روایت شده از اصحاب و تابعین و ائمه پسندیده اتفاق سخن و حکم اهل سنت از زمان صحابه تا این عصر برجایز بودن نمازها از قبیل جمعه و عید و نمازهای پنجگانه پشت سر ائمه ای از دعوتگران اهل بدعت و دیگر افراد فاسق وقتی اقامه آن به جز پشت سر آنها ممکن نباشد ثابت شد و ثابت شد که هر کسی اقامه این نمازها را پشت سر اینها ترک نماید و حالت اینگونه باشد پس او نزد اهل سنت بدعت گذار است.

(۱) انظر شرح العقيدة الطحاوية ص ۴۱۹-۴۲۰.

(۲) مجموعة الرسائل والمسائل النجدية ج ۳ ص ۹۳.

وقتی این ثابت شد پس آیا نمازی که پشت سر آنها خوانده شد آیا اعاده می‌شود یا نه. بعضی از اهل علم گفته اند اعاده می‌شود و این یک روایت از احمد است و در روایتی هر کسی آنرا اعاده کرد و باز خواند بدعت گذار است.^۱

وصحیح این است که آن باز خوانده نمی‌شود چون اصحاب رضی الله عنهم چنین می‌کردند زیرا آنها این نمازها را پشت سر اهل بدعت می‌خواندند و آنرا اعاده نمی‌کردند، و این باوری است که جمهور اهل سنت بر آن برآن هستند و اهل علم و تحقیق در این مسئله به همین باورند. ابن قدامه در تحقیق خود برای موضع امام احمد و غیر از او کسانی دیگر از اهل علم در حکم نماز جمعه پشت سر اهل بدعت گذار می‌گوید: امام احمد می‌گوید: «اما جمعه، مناسب است در آن شرکت شود پس اگر کسی که امامت می‌کرد از آنها بود، نماز را باز دوباره بخواند، و از او روایت شده که او گفت: هر کسی آنرا اعاده کند بدعت گذار است و این به عمومش بر این دلالت می‌نماید که نمازی که پشت فاسق خوانده شود یا پشت سر بدعت گذار خوانده شود اعاده نخواهد شد چون آن یک نماز است که او به خواندن آن امر شده پس اعاده آن مانند سایر نمازها واجب نیست»^۲.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه بعد از اینکه مذهب سلف را در این مسئله بیان کرده است و اینکه آنها اقامه جمعه و آنچه در حکم آن است از قبیل نمازها پشت سر اهل بدعت را جایز می‌دانند می‌گوید: «وصحیح این است که او آنرا اعاده نمی‌کند زیرا اصحاب نماز جمعه و جماعت را پشت سر ائمه فاسق می‌خواندند و آنرا اعاده نمی‌کردند همان طور که ابن عمر پشت سر

(۱) انظر طبقات الحنابلة للقاضي ابن ابي يعلى ج ۱ ص ۲۴۱، و شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي ج ۱

ص ۱۶۱، و مجموع الفتاوى لشيخ الاسلام ابن تيمية ج ۳ ص ۲۸۶.

(۲) المغنى ج ۳ ص ۲۲.

حجاج نماز می خواند و این مسعود و دیگران پشت سر ولید بن عقبه^۱ نماز می خواندند درحالی که او شراب می نوشید تا جایی که روزی با آنها نماز صبح را چهار رکعت خواند سپس گفت اضافه هم بخوانم؟ ابن مسعود گفت: همواره امروز بعد از این با تو اضافه نمی خوانیم بتشراته او را پیش عثمان شکایت کردند»^۲.

و نیز می گوید: «اما اگر برای او خواندن نماز به جز پشت سر او ممکن نبود مانند جمعه، پس در اینجا نماز اعاده نمی شود و اعاده آن از کار اهل بدعت است»^۳.

و ابن ابی العز حنفی می گوید: «هرکسی خواندن نماز جمعه و جماعت را پشت سر امام فاسق را ترک نماید نزد اکثر علما او بدعت گذار است و صحیح این است که آن را بخواند و اعاده نکند»^۴.

و این تحقیق در مورد حکم حالات اول از دو حالت نماز پشت سر دعوتگران اهل بدعت است و آن این است که: درحالتی است که فرد این نمازها را به جز پشت سر آنها نتواند بخوانده اما اگر می توانست نمازهای جمعه و جماعات را پشت سر امامی عادل بخواند ائمه همه به مکروه بودن نماز پشت سر بدعت گذار اتفاق نظر دارند سپس فقها در صحت نماز پشت سر او اختلاف کرده اند بنا بر این حنفی ها و شافعی ها گفته اند نماز پشت سر او صحیح است اما مکروه است.

عبدالله بن احمد نسفی^۱ صاحب کتاب کنز الدقائق - در فقه حنفی - می گوید: «وامامت برده و صحرا نشین و فاسق و بدعت گذار مکروه است»^۲.

(۱) ولید بن عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیه قریشی اموی برادر مادری عثمان است، او صحابی بود و تا خلافت معاویه زندگی کرد تقریباً التهذیب ص ۵۸۳.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۲۳ ص ۳۵۳.

(۳) المصدر نفسه ج ۲۳ ص ۳۴۴.

(۴) شرح العقیده الطحاویة ص ۴۲۰.

وابن نجیم در شرح آن می‌گوید: «برای دو چیز بیان است: صحت و کراهت، اما صحت بنا بر وجود شایستگی برای نماز با ادای ارکان است و این دو امر بدون نقص در شرایط و ارکان وجود دارند»^۳.

و او در پایان تحقیقش برای مسئله می‌گوید: «پس حاصل این است که حجب رفتن اینها برای امامت در نماز مکروه است و اقتدا کردن به آنها به صورت تنزیهی مکروه است پس اگر نماز خواندن پشت کسانی دیگر غیر از اینها ممکن باشد بهتر است و اگر نه اقتدا کردن از آنها نماز خواند بهتر است و مناسب است که زمانی اقتدا به آنها مکروه باشد که کسانی دیگر غیر از اینها یافته شود و اگر نه کراهتی نیست همان طور که این مطلب پوشیده نیست»^۴.

و نصر مقدسی از ائمه شافعی از امام شافعی گفته‌اش را نقل کرده که او «امامت فاسق و کسی که بدعت را آشکار می‌کند مکروه قرار داده است»^۵.

و اما نزد مالکی‌ها و حنبلی‌ها اینطور است که شاگردان ازهریک ازدو امام مالک و احمد در مسئله دو قول نقل کرده‌اند:

یک قول اینکه نمازی که پشت سر بدعت‌گذار خوانده شده اینجا اعاده می‌شود یعنی باطل است، و یک قول به عدم اعاده نماز پس آن وقت نماز صحیح است همان گونه که نزد شافعی‌ها و حنفی‌ها چنین است و آنچه بیشتر شاگردان مالک و احمد بر آن هستند این است که نماز صحیح است و اعاده لازم نیست.

(۱) شرح حال او گذشت ص (۱).

(۲) کنز الدقائق مع البحر الرائق ج ۱ ص ۳۶۹.

(۳) البحر الرائق ج ۱ ص ۳۶۹.

(۴) المصدر نفسه ج ۱ ص ۳۷۰.

(۵) مختصر کتاب الحجة علی تارک المحجة لنصر المقدسی ص ۵۷۰.

درالمدونه الکبری آمده است: که امام مالک از نماز خواندن پشت سر امام قدری پرسیده شد: او نماز خواندن پشت سر او را جایز ندانست و در مورد جمعه گفت به نظر من اگر از او بر جانت می ترسی با او نماز بخوان و بعد نماز ظهر را بخوان^۱. سپس گفت: «وهو پرستان مثل اهل قدر هستند»^۲

پس این روایت دلالت بر عدم صحت نماز پشت سر اهل بدعت می نماید گرچه به حد کفر نرسیده باشند.

اما روایت دوم از امام مالک و آن این است که اعاده لازم نیست و نماز پشت سر اهل بدعت صحیح است این قول را از او عبدالله بن ابراهیم اصیلی^۳ - یکی از ائمه مالکی ها - نقل کرده است و بیان کرده که این قولی است که تمام اصحاب مالک به آن باور دارند.

او در طی سخنش از حکم نماز خواندن پشت سر اهل بدعت می گوید: مالک می گوید اگر نماز خواند بر او اعاده نیست.

و سخنون^۴ می گفت: اگر اعاده کرد پس خوب است و اگر اعاده نکرد بر او چیزی نیست، و او اعاده کردن نماز را قولی ضعیف می دانست و معتقد بود که نه در وقت و نه در غیر آن اعاده کند

(۱) عبارت این روایت گذشت ص (۱).

(۲) المدونه الکبری ج ۱ ص ۸۴.

(۳) شرح حال او بیان شد ص (۱).

(۴) وی ابو سعید عبدالسلام بن سعید بن حبيب ملقب به سخنون فقیه مالکی است، بر ابن القاسم و ابن وهب و اشهب درس خواند، سپس ریاست علم در مغرب به او پایان یافت در سال ۲۴۰ درگذشت و فیات الاعیان ج ۳ ص ۱۸۰.

می‌گوید: «همه اصحاب مالک اشهب^۱ و مغیره^۲ و غیر از این دو می‌گفتند نمازی که پشت سر آنها خوانده شود اعاده می‌شود»^۳.

و اما امام احمد در روایت حرب^۴ از او آمده است که می‌گفت: «پشت سر هر نیک و فاسقی نماز خوانده می‌شود هیچ کسی به خاطر ارتکاب گناه کافر قرار داده نمی‌شود»^۵.

و در روایت ابی حارث^۶ از او آمده است که «پشت سر فرد مرجئی نماز خوانده نمی‌شود و نه پشت سر رافضی و نه پشت سر فاسقی مگر اینکه از آنها بترسد پس آن وقت نماز بخواند سپس نماز را اعاده کند»^۷.

و در روایت ابی داود آمده است که: «به احمد گفتم آیا پشت سر مرجئی نماز بخوانم؟ گفت: اگر به عقیده‌اش دعوت می‌دهد نباید پشت سر او نماز خواند»^۸.

(۱) او اشهب بن عبدالعزیز بن داود قیسی ابو عمرو مصری است گفته می‌شود اسم او مسکین است، ثقه و فقیه بود در سال ۲۰۴ در شصت و چهار سالگی درگذشت تقریباً تهذیب ص ۱۱۳.

(۲) وی مغیره بن عبدالرحمن حارث بن عبدالله بن عیاش ابن ابی ربیعۃ مخزومی ابوهاشم یا هشام مدنی است، راستگو و فقیه بود دچار وهم می‌شد در سال ۱۸۶ یا ۱۸۸ درگذشت تقریباً ص ۵۴۳.

(۳) المعیار المعرب للونشریسی ج ۲ ص ۳۳۸.

(۴) او حرب بن اسماعیل بن خلف حنظلی کرمانی ابو محمد و گفته شده ابو عبدالله است خلال او را یاد کرده و گفته است مرد بزرگواری است او مردی فقیه بود پادشاه امر فیصله و غیره را در کشور به دست او داده بود. ن ک طبقات الحنابله ج ۱ ص ۱۴۵.

(۵) الروایتین والوجهین للقاضی ابی یعلی ج ۱ ص ۱۷۲.

(۶) او احمد بن محمد ابو الحارث الصائغ است خلال از او نام برده و گفته است: ابو عبدالله با او انس می‌گرفت و او را جلو می‌کرد و احترام می‌گذاشت و نزد وی جایگاه بزرگی داشت و از او مسائل زیادی روایت کرده است. ن ک طبقات الحنابله ج ۱ ص ۷۴.

(۷) الروایتین والوجهین ج ۱ ص ۱۷۲.

پس در اینجا دو روایت از احمد است همان طور که دو روایت از مالک آمده است یک روایت به صحت نماز پشت سر دعوتگران اهل بدعت و یک روایت به بطلان آن و واجب بودن اعاده نماز.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه این دو روایت را از احمد و مالک در طی نقل کردن اقوال علما در این مسئله نقل کرده و می گوید: «وهمانا ائمه برمکروه بودن نماز پشت سر فاسق اتفاق نظر دارند اما در صحیح بودن آن اختلاف کرده اند پس گفته شده که صحیح نیست مانند گفته امام مالک و احمد در یکی از دو روایت از آنها و گفته شده بلکه صحیح است مانند قول ابو حنیفه و شافعی و روایت دیگری از احمد و مالک و در این اختلاف نکرده اند که گذاردن امامت به عهده فاسق مناسب نیست»^۲.

سپس در جایی دیگر بیان کرده که آنچه که اهل علم بران هستند این است که می گویند نماز پشت سر بدعت گذاری که بدعت خود را آشکار می کند با وجود امکان خواندن پشت کسی دیگر غیر از او صحیح است می گوید: «وقتی که از نماز گذار بدعتی یا فسادی آشکار شد و نماز خواندن پشت سر کسی که دافعه می شد که او بدعت گذار یا فاسق است ممکن بود با اینکه نماز خواندن پشت سر کسی دیگر غیر از او امکان داشت اکثر اهل علم بر این هستند که نماز مقتدی را صحیح قرار داده اند

و این مذهب شافعی و ابو حنیفه و یکی از دو قول در مذهب مالک و احمد است»^۳

و شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه الله در طی سخنش از حکم نماز خواندن پشت سر کسی که قوانین وضعی را می خواند تا به آن حکم نماید به اینکه به حرام بودن حکم نمودن به غیر از آنچه خدا نازل نموده ایمان دارد می گوید: «اما صحیح بودن نماز خواندن پشت سر اینها

(۱) مسائل امام احمد بروایه ابی داود ص ۴۳.

(۲) الفتاوی الکبری لابن تیمیه ج ۱ ص ۱۲۹، وانظر مجموع الفتاوی ج ۲۳ ص ۳۵۵، ۳۵۱.

(۳) مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۲۸۰.

وامثال آنها از فاسقان دران اختلاف معروفی است، و آنچه از دلایل شرعی ظاهرتر است صحیح بودن نماز پشت سر تمام فاسقانی که که فسق آنها به حد کفر نرسیده می‌باشد، و این قول گروه بزرگی از اهل علم است و نیز شیخ الاسلام این قول را برگزیده است^۱

و حاصل این است که فقهاء در حکم نماز خواندن پشت سر کسانی که بدعت‌ها را آشکار می‌نمایند به دو قول مشهور اختلاف کرده اند

یکی: گفتن به عدم صحت نماز پشت سر آنها و واجب بودن اعاده آن بر کسی که پشت سر آنها نماز خوانده و این از مالک و احمد در یکی از دو روایت از آنها روایت شده است.

و دیگری اینکه نماز خواندن پشت سر آنها صحیح است اما به خاطر ترک کردن خواندن نماز پشت سر کسی که بهتر است مکروه است. و این قول ابو حنیفه و شافعی است و مالک و احمد در روایتی دیگر از آنها این را گفته اند و این باوری است که بیشتر اهل علم و جمهور اصحاب ائمه اربعه که در آنها اصحاب مالک و احمد رحمهم الله اجمعین هستند به آن باور دارند.

و همین قول صحیح است انشاءالله، چون به اضافه اینکه قول عموم سلف است امری است که اصول شریعت و قواعد دین آنرا اقتضا می‌کند زیرا به بطلان عملی که خداوند برای بندگانش مشروع نموده حکم نمی‌شود مگر اینکه یکی از شرایطی که برای قبول شدن آن عمل در شریعت مقرر شده وجود نداشته باشد همان طور که به طور مفصل در فصل سوم از باب اول در حکم قبول شدن اعمال اهل بدعت. این مطلب بیان شد^۲.

و بنا بر این پس نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذاری که به بدعت خود دعوت می‌دهد درست است تا وقتی که به سبب بدعتش کافر قرار داده نشود

(۱) مجموع فتاوی ابن باز ج ۲ ص ۳۲۷.

(۲) صفحه (۱) نگاه کنید.

زیرا یکی از شرایط صحت نماز مقتدی عادل بودن امامش نیست و بنا براین اصحاب و کسانی که بعد از آنها بودند از سلف امت پشت سر امام‌های فاسق نماز می‌خواندند و آن‌را حساب می‌کردند، و بین اهل علم معروف است که هرکسی نماز خواندنش درست باشد اقتدا کردن به او صحیح است پس نماز خواندن پشت سر او درست است همان طور که نماز او در واقع و قطع نظر از دیگر امور درست است.

و نماز خواندن را پشت سر او در این حالت مکروه قرار داده اند به خاطر اینکه خواندن آن پشت سر فرد عادل امکان دارد زیرا نماز خواندن پشت سر امام عادل از خواندن نماز پشت سر او بهتر است و چون ترک نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذار انکاری و اعتراضی براو شمرده می‌شود و مانعی خواهد بود برای او از بدعت‌گذاری، و اگر پشت سر او نماز خوانده شود این مصلحت تحقق پیدا نخواهد کرد.

و بیان این امور موضع سلف در مورد حکم نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذاری که بدعت خود را آشکار انجام می‌دهد و آن‌را اظهار می‌کند با دو حالت آن که بیان گردید روشن شد. و اما اگر بدعت‌گذار بدعتش را آشکار نمی‌کند بلکه آن‌را پوشیده نگاه می‌دارد در مورد حکم نماز خواندن پشت سر او - بعد از اینکه به یقین بدعت‌گذاری او ثابت شده - بر حسب دو حالتی که در مورد بدعت‌گذاری که بدعت را آشکار می‌نماید به آن نگاه کرده می‌شود پس اگر خواندن نمازهای جمعه و جماعت به جز پشت سر او امکان نداشت آن وقت این نمازها پشت سر او خوانده می‌شود و ترک کرده نمی‌شوند، و هرکسی آن‌را ترک کرد او نزد اهل سنت از اهل بدعت شمرده می‌شود مانند حکم در مورد اقتدا به بدعت‌گذاری که بدعت را آشکارا می‌کند چون وقتی خواندن این نمازها پشت سر بدعت‌گذاری که بدعت را آشکارا انجام می‌دهد جایز است پس ادا کردن آن پشت سر کسی که بدعت را پوشیده انجام می‌دهد به طریق اولی جایز خواهد بود.

واما اگر خواندن نماز پشت سر کسی دیگر غیر از او از امامان عادل امکان داشت شکی نیست خواندن نماز پشت سر فرد عادل از خواندن آن پشت سر فاسق بهتر است، اما اینجا نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذاری که بدعت را پوشیده می‌نماید به خاطر این ترک نمی‌شود که براو اعتراض وانکار شود آن طور که نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذاری که بدعت را آشکارا انجام می‌دهد به این قصد ترک کرده می‌شود زیرا انکار و اعتراض ظاهری با ترک نمودن اقتدا به او از وسیله‌ها برای ترک بدعت هستند و زمانی از آن استفاده می‌شود که بدعت اعلان و آشکار گردد و این فرد بدعت را مخفیانه انجام می‌دهد و آن را آشکارا انجام نمی‌دهد.

شیخ الاسلام در مورد حکم نماز خواندن پشت سر اهل بدعت می‌گوید: «جلو کردن یکی از اینها برای امامت در نماز در صورت توانایی داشتن بر کسی دیگر غیر از او جایز نیست، همانا هر کسی که بدعت و فساد را آشکار می‌نماید اعتراض و بازداشتن او از این کار واجب است و کمترین مراتب اعتراض ترک گفتن اوست تا از بدعت و فساد خود باز آید.

و بنا بر این جمهور ائمه بین بدعت‌گذار و دعوتگر به بدعت و بین بدعت‌گذاری که دعوت نمی‌دهد فرق گذاشته اند زیرا بدعت‌گذار و دعوتگر وقتی که منکررا اظهار کند مستحق است که براو اعتراض وانکار شود به خلاف فردی که ساکت است چون او به منزله کسی است که گناه را پوشیده نگاه داشته است پس چنین فردی در ظاهر براو انکار و اعتراض نمی‌شود زیرا گناه وقتی پوشیده انجام گیرد به جز مرتکب آن به کسی دیگر ضرری وارد نمی‌کند اما وقتی گناه آشکارا انجام شود و از طرف هیچ کسی مورد انکار قرار نگیرد به عموم مردم ضرر خواهد رساند»^۱

اما اگر حالت امام پوشیده بود و به فسق و بدعتی معروف نبود مانند کسی که پشت سر امامی نماز خواند که از شهر او نیست پس نماز پشت سر او جایز و صحیح است زیرا اصل در مسلمین عدالت است، همان طور که در اقتدا کردن شرط نیست که مقتدی عقیده امامش را بداند، و امام

(۱) المسائل المار دینیة ص ۶۲.

احمد آن گونه که ابن قدامه از او نقل کرده به این مطلب تصریح کرده است بلکه شیخ الاسلام ابن تیمیه نقل کرده که همه ائمه بر این اتفاق دارند.

ابن قدامه در طی سخنش از احوال امام از نظر فاسق بودن آن وعدم فسق آن: می‌گوید: «و اگر حالت امام دانسته نشود و از او چیزی بر نیاید که مانع از اقتدا کردن به او باشد، پس نماز مقتدی صحیح است. امام احمد به این تصریح کرده است، زیرا اصل در مورد مسلمین سالم بودن عقیده است، و اگر چنانچه پشت سر کسی نماز خواند که در اسلامش شک کرده می‌شود پس نماز او صحیح است، زیرا ظاهر امر این است که به جز مسلمان کسی برای امامت جلو نمی‌رود»^۱.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «به اتفاق ائمه اربعه و دیگر ائمه مسلمین برای فرد جایز است که نمازهای پنجگانه و جمعه و دیگر نمازها را پشت سر کسی بخواند که از او بدعت و فسقی دانسته نمی‌شود، و در اقتدا کردن شرط نیست که مقتدی عقیده امامش را بداند و نه شرط است که باید او را امتحان کند و بگوید عقیده‌ات چه هست؟ بلکه پشت سر کسی که حالت او پوشیده است نماز بخواند»^۲.

و با این حکم نماز خواندن پشت سر اهل بدعت و موضع مسلمین در مورد اقتدا کردن به آنها با تمام صورتها و حالات آن روشن گردید.

و با اینکه به خاطر کثرت بخش‌های بحث گسترده است اما برخلاف میل از بیم اینکه طولانی بودن آن خواننده‌را خسته می‌نماید آنرا به اختصار بیان کردم اما بیان یک نکته را در اینجا ضروری می‌بینم و آن حکمت از نهی سلف از نماز خواندن پشت سر اهل بدعت است و عدم پایبندی آنها به این روش در همه حالات بلکه فتواهای آنها در مورد حکم نماز خواندن پشت سر اهل بدعت مختلف می‌شود گاهی از آن نهی می‌کنند و گاهی به آن امر می‌نمایند و گاهی به

(۱) المغنی ج ۳ ص ۲۳.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۲۳ ص ۳۵۱، وانظر ایضاً مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۲۸۰ ج ۴ ص ۵۴۲.

صحت آن فتوا می‌دهند و گاهی می‌گویند باطل است، به حکمت این امر پی‌بردن و شناخت منظور سلف از این فتواها برای فهمیدن این مسئله به طور درست بسیار مهم است و با بیان این حکمت آنچه گاهی به گمان می‌رود که فتوهای سلف در این مسئله و گفته‌هایش دارای تناقض و تضاد هستند از بین می‌رود و انسان با آرامش و شرح صدر آن‌را می‌پذیرد و بدان عمل می‌نماید و آن‌را اجرا می‌کند.

و خلاصه سخن در مورد حکمت از نهی کردن از خواندن نماز پشت سر اهل بدعت و منظور سلف از آن ترک گفتن بدعت‌گذار و منع کردن اوست تا از بدعت‌گذاری باز آید. آجری^۱ به این اشاره کرده است و شیخ الاسلام ابن تیمیه^۲ و شاطبی^۳ و ابن ابی العز حنفی^۴ این‌را تصریح کرده‌اند.

و ابن فرحون اضافه بر این سببی دیگر از اهل علم نقل کرده است و آن فاسد بودن عقیده بدعت‌گذار است او می‌گوید: «و پشت سر اهل بدعت، به خاطر منع کردن آنها و گفته شده به سبب فساد عقیده‌اشان نماز خوانده نمی‌شود»^۵.

و آنچه برای من از تحقیق اقوال سلف در این مسئله روشن می‌شود این است که حکمت از نهی کردن سلف از خواندن نماز پشت سر بدعت‌گذار در میان این دو هدف دور می‌زند پس گاهی نهی به خاطر باز داشتن بدعت‌گذار و منع کردن او از بدعتش است و گاهی به خاطر فساد عقیده اش می‌باشد و گاهی هر دو هدف در نهی کردن از خواندن نماز پشت سر بدعت‌گذار جمع

(۱) انظر الشريعة ص ۹۱.

(۲) انظر منهاج السنه ج ۱ ص ۶۳، ۶۴.

(۳) انظر الاعتصام ج ۱ ص ۱۷۷.

(۴) انظر شرح العقيدة الطحاوية ص ۴۲۰.

(۵) تبصرة الحکام مع فتح العلی المالك ج ۲ ص ۱۹۰.

می‌شوند اما تحقق این دو هدف گاهی با مصلحت‌هایی دیگری که از این دو مصلحت برآمده از این دو هدف بزرگتر است

در تضاد قرار می‌گیرد پس در این وقت اگر امکان جمع کردن دو مصلحت وجود نداشته باشد مصلحت بزرگتر بر مصلحت کوچکتر مقدم می‌شود و یا اینکه گاهی بر تحقق یافتن این دو مقصد فساد بزرگتری از فساد که خواسته شده که از طریق این دو مقصد دفع شود مرتب می‌شود. پس مناسب نیست که فساد کوچکتر بوسیله فساد بزرگتری دفع گردد بلکه اگر دفع کردن هر دو فساد امکان نداشته باشد همان که کمتر است باقی گذارده می‌شود.

و از اینجا حکمت از نهی کردن سلف گاهی از نماز خواندن پشت سر اهل بدعت و تشدید در آن و امر کردن آنها گاهی به خواندن نماز پشت سر اهل بدعت و نکوهش مخالف و بدعت‌گذار قرار دادن او درک می‌شود.

و این بنا بر رعایت کردن توازن بین مصلحت‌ها و مفساد هنگام فتوا دادن و ترجیح دادن بهترین، بهترین‌ها اگر امکان جمع کردن نباشد است و دفع کردن بدترین، اگر امکان دفع کردن هر دو نباشد، پس هیچ فتوایی از سلف نیست چه در مورد نهی کردن از خواندن نماز پشت سر اهل بدعت باشد یا امر کردن با خواندن نماز پشت سر آنها در بعضی حالات مگر اینکه یکی از دو خوبی را محقق می‌نماید یا از دو چیز بد، بدترین را دفع می‌نماید اگر به دست آوردن دو خوبی و دفع کردن دو شر ممکن نباشد.

شیخ السلام ابن تیمیه در بیان این روشی که شریعت آورده و سلف در گفته‌ها و کارهایشان بدان پایبند بوده‌اند در طی سخنش از حکم جلوگیری از بدعت‌گذار برای امامت و آنچه بر مسلمین واجب است از قبیل انکار براو می‌گوید: «اگر برای انسان ممکن بود فردی را که منکررا اظهار می‌نماید در امامت برای نماز جلو نکند این کار واجب است، اما اگر امامت را فردی غیر از او برعهده داشت و او نمی‌توانست آنرا از امامت کردن جلوگیری نماید، یا اینکه او نمی‌توانست او را جلوگیری کند مگر یا بدی که ضرر آن از ضرر منکری که اظهار شده بیشتر است پس دفع

کردن فساد کم یا فساد بزرگ و دفع کردن ضرر سبک‌تر با به دست آوردن ضرر بزرگ‌تر جایز نیست، زیرا شریعت آمده تا مصلحت‌ها را به دست آورد و آن را تکمیل نماید و مفسدرا از بین ببرد و آن را تا حد امکان کم نماید، و شریعت بهترین دو چیز خوب را اگر جمع کردن آن دو ممکن نباشد ترجیح می‌دهد و ازدو بدی آن را که بدتر است دفع می‌نماید اگر دفع کردن همه ممکن نباشد، پس اگر منع کردن کسی که بدعت و فسادرا ظاهر می‌نماید ممکن نبود مگر با ضرری که از ضرر امامت او بیشتر است این کار جایز نیست بلکه آنچه که به جز با خواندن پشت سر او خواندنش ممکن نیست مانند نمازهای جمعه و اعیاد و جماعت پشت سر او خوانده می‌شود اگر آن‌جا امامت کسی دیگر ممکن نبود بنا براین اصحاب پشت سر حجاج و مختار بن ابی عبید ثقفی و دیگران نمازهای جمعه و جماعت را می‌خواندند زیرا فوت شدن نماز جمعه و جماعت فسادش از اقتدا کردن در آن به امام فاسدی بیشتر است به ویژه اگر تخلف به ورزیدن از حضور در این نمازها او را از فسادش دفع نمی‌کند پس آن وقت مصلحت شرعی بدون دفع شدن آن فساد ترک کرده می‌شود»^۱.

و با تامل مواضع گذشته سلف در مورد اقتدا کردن به اهل بدعت مطابقت آنرا با این روش درک می‌کنیم در خلال بحث گذشته شش موضع از سلف بیان شد: پنج تا متعلق به حکم خواندن نماز پشت سر بدعت‌گذار بر حسب پنج حالت بود و یک موضع در مورد حکم نماز خواندن پشت سر کسی که حالتش پوشیده است بود و اینک هر موضعی را مختصر تحلیلی می‌کنیم:

موضع اول: که آنها می‌گویند نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذار کافر باطل است چون عمل کافر به خاطر کفرش باطل است پس نماز خواندن پشت سر او درست نیست چون نماز او خودش باطل است اما اگر او امام جمعه بود و خواندن نماز جمعه به جز پشت سر او ممکن نبود سلف پشت سر او نماز می‌خواند سپس نماز را اعاده می‌کنند،

(۱) المسائل الماردینیة ص ۶۴، ۶۳.

ودراین کار بین دو مصلحت جمع می‌شود مصلحت اجابت ندای جمعه آن گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾^۱

ترجمه: ای مؤمنان هنگامی که روز آدینه برای برای نماز جمعه اذان گفته شد به سوی ذکر وعبادت خدا بشتابید و داد و نستاندرا رها سازید
زیرا سلف معتقدند که هرکسی برای نماز جمعه ندا درداد^۲ باید اجابت شود و معتقد به مصلحت ادای نماز با شرایط درست آن هستند

ووضع دوم: اینکه می‌گویند نماز پشت سر بدعت‌گذار مسلمان که بدعتش را آشکار می‌نماید اگر خواندن آن پشت سر کسی دیگر ممکن نبود خوانده شود و اعاده کردن آن لازم نیست، اصل در اینجا این است که پشت سر بدعت‌گذاری که بدعت خود را آشکار می‌کند به خاطر ترک او وادب کردنش نماز خوانده نمی‌شود، اما به خاطر اینکه بر ترک کردن نماز خواندن پشت سر او فساد بزرگتر از فساد نماز خواندن پشت سر او مرتب می‌شود و آن تعطیل نماز جماعت است بنا براین سلف فساد کوچکتری را با فساد بزرگتری دفع ننموده اند بلکه ارتکاب سبک‌ترین ضرر ازدو ضرر را ترجیح داده اند زمانی که دفع کردن هر دو ضرر ممکن نیست و گفته اند که نماز پشت سر او خوانده شود و هرکسی که نماز خواندن پشت سر او را ترک نماید با او به سختی برخورد نموده اند.

سپس از آنجا که ترک کردن نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذار مسلمان که بدعتش را آشکار می‌نماید درحالتی که خواندن آن پشت کسی دیگر ممکن باشد حکمت از آن بازداشتن و ترک گفتن اوست نه به خاطر اینکه نمازش فاسد است آن گونه که بدعت‌گذار کافر، بنابراین سلف نگفته‌اند که وقتی نماز پشت سر او به خاطر تحقق یافتن بزرگترین مصلحت ازدو

(۱) سوره جمعه آیه ۹.

(۲) انظر المغنی لابن قدامه ج ۳ ص ۳۲.

مصلحت خوانده شد اعاده کردن آن لازم نیست بلکه گفته‌اند هرکسی که نمازش را که پشت سر او خوانده اعاده کند بدعت‌گذار است چون نماز او دراصل صحیح است پس نماز خواندن پشت سر او هم صحیح است.

و موضع سوم: اینکه آنها می‌گویند نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذار مسلمان که بدعتش را آشکار می‌نماید اگر خواندن پشت سر امامی عادل ممکن بود مکروه است و بهتر این است که پشت سر امام عادل ادا کرده شود.

این موضع میان دو مصلحت جمع کرده است: مصلحت بدعت‌گذار، با ترک کردن نماز خواندن پشت سر او تا از بدعتش بازآید و مصلحت مقتدی با راهنمایی کردن به آنچه که نمازش را کامل تر می‌نماید و آن خواندن نماز پشت سر فرد عادل است. و از آنجا که حکمت از ترک کردن نماز خواندن پشت سر اهل بدعت تحقق یافتن این دو مصلحت است بنابراین کسی که پشت سر او نماز بخواند نزد عموم سلف اعاده نماز بر او لازم نیست، چون نهایت امر این است که فردی که پشت سر بدعت‌گذار نماز خوانده این دو مصلحت را ترک کرده است و کار بهتر را ترک نموده و با این کار نمازش باطل نمی‌شود.

و موضع چهارم: و آن این است که آنها می‌گویند نماز خواندن پشت سر بدعت‌گذاری که بدعتش را پوشیده نگاه می‌دارد اگر مسلمان باشد و خواندن نماز به جز پشت سر او ممکن نباشد واجب است.

و حکمت از این تحقق مصلحت با اقامه نمازهای جمعه و جماعات و تعطیل نکردن آن است، و تحقق یافتن این مصلحت با محقق کردن مصلحتی دیگر مانند مصلحت ترک گفتن بدعت‌گذار و منع کردن او از بدعت‌گذاری مخالف قرار نمی‌گیرد، چون بدعت‌گذار در اینجا ترک گفتن آن به ظاهر امر نشده است چون او بدعتش را آشکار نمی‌کند و حتی اگر این مصلحت با آن در تضاد قرار گیرد بر آن مقدم قرار نمی‌گیرد، همان گونه که بیان آن در حالت دوم گذشت.

و موضع پنجم: و آن این است که آنها می گویند خواندن نمازها پشت سر امام عادل از خواندن آن پشت سر بدعت گذار مسلمان که بدعتش را پوشیده نگاه می دارد بهتر است اگر ممکن باشد.

و این به خاطر محقق کردن مصلحت مقتدی با راهنمایی کردن او به حالت کامل تر در نمازش است و آن با ادا کردن نماز پشت سر فرد عادل صورت می گیرد
و موضع ششم: و آن این است که آنها می گویند نماز پشت سر فردی که حالتش معلوم نیست خوانده شود.

و این به خاطر این است که از او چیزی بر نیامده که از خواندن نماز پشت سر او منع کند و اصل در مسلمین عدالت است، همان طور که می گویند نماز پشت سر او جایز است به خاطر دفع کردن حرج و مشکلی است که بر امت واقع می شود اگر شرط قرار داده شود که مقتدی باید حالت امامش را بداند تا نمازش صحیح باشد و نیز بر اثر این امت دچار تفرقه می گردد و نمازها در جماعت خوانده نمی شوند و دیگر مفاسد که بر این امر مرتب می شود.
پس با این، درست بودن این مواضع و صحت این احکام سلف صالح در مورد این مسئله روشن گردید و نیز واضح شد که آن با روشی که شریعت در جلب مصلحتها و دفع مفاسد آن گونه که قبلاً بیان شده موافق است

که هر دو مصلحت هر کدام بزرگتر است به دست بیاید اگر امکان جمع کردن بین هر دو نبود و از دو شر هر کدام ضررش بیشتر اگر دفع کردن هر دو ممکن نبود دفع شود.

و آنچه در اینجا مناسب است قبل از پایان یافتن سخن در این فصل تذکر داده شود این است که: ترک کردن نماز خواندن پشت سر بدعت گذار در ذات خود هدف نیست بلکه آن وسیله ای برای محقق کردن امری است که در شریعت خواسته و آن بازگشت بدعت گذار به سنت و دست کشیدن او از بدعت است پس اگر این خواسته شرعی تحقق یافت درست است و اگر نه این کار

جایز نیست بلکه گاهی به دست آوردن دل بدعت‌گذار با نماز خواند پشت سر او و دیگر کارها مطلوب است اگر این خواسته شرعی با آن تحقق یابد

پس به دست آوردن دل و ترک گفتن بدعت‌گذار دو وسیله هستند که برای محقق کردن آنچه در شریعت خواسته شده فقیه ماهر هر کدام را که مفیدتر و مناسب‌تر باشد برای به دست آوردن هدف خود به کار می‌گیرد و این بستگی به حالات بدعت‌گذار و شرایط زمان دارد

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در بیان این روش می‌گوید: «وهمچنین فقها اختلاف کرده اند در مورد نماز خواندن پشت سر هوا پرستان و اهل فسق: بعضی به طور مطلق اجازه داده اند و بعضی به طور مطلق از نماز خواندن پشت سر اهل بدعت منع کرده اند و تحقیق این است که از نماز خواندن پشت سر اهل بدعت به خاطر باطل بودن نماز آنها در ذات خود نهی کرده نمی‌شود بلکه به خاطر این نهی می‌شود که چون وقتی آنها منکر را اظهار کرده اند مستحق این شده اند که ترک گفته شوند و در نماز بر مسلمین جلو کرده نشود، و نیز ترک گفتن عبادت کردن آنها و تشییع جنازه‌اشان همه اینها از قبیل ترک گفتنی است که در انکار منکر به خاطر باز آمدن از آن مشروع گردیده اند.

و وقتی که دانسته شد این کار از مجازات‌های شرعی است پس باید دانست که با اختلاف حالات از قبیل کمی بدعت‌گذاری و کثرت آن و ظهور سنت و پوشیده بودن آن مختلف می‌شود و اینکه که گاهی تالیف مورد نظر است و گاهی ترک کردن همان طور که پیامبر اقوامی از مشرکین که تازه مسلمان بودند و بیم آن می‌رفت که به فتنه مبتلا می‌شوند دلشان را به دست می‌آورد و به آنها از مال غنیمت چیزهایی می‌داد که به دیگران نمی‌داد. و ما بعضی از مؤمنان را ترک می‌گفت همان طور که با سد نفری که در غزوه تبوک شرکت نکرده بودند قطع رابطه کرد چون هدف دعوت دادن مخلوق به بندگی خدا به بهترین راه است پس جایی که تشویق بهتر باشد از ترساندن کار گرفته می‌شود»^۱

(۱) منهاج السنة ج ۲ ص ۶۳-۶۵.

و با این سخن را در این فصل بعد از این ارائه مفصل موضع اهل سنت و جماعت در مورد نماز خواندن پشت سر اهل بدعت با تمام صورتها و حالات آن به پایان می‌رسانم، از خداوند می‌خواهم که این را و تمام کارم را خالص برای خود بگرداند و هرکسی را از مسلمین که به این اطلاع می‌یابد یا آن را می‌بیند با فضل و منت بی‌کران خود بهره‌مند سازد.

فصل دوم.

موضع اهل سنت در مورد ازدواج با اهل بدعت.

ازدواج با اهل بدعت در کل، نزد اهل سنت و جماعت از آن نهی کرده شده به خاطر مفساد بزرگی که بر آن مرتب می‌شود که به آنچه در شریعت مقرر است از قبیل ترک دوستی و محبت اهل بدعت و واجب بودن قطع رابطه و دوری از آنها در تضاد قرار می‌گیرد.^۱

اما حکم نمودن به حرمت زن‌دادن به آنها وزن گرفتن از آنها و به طور قطعی نکاح آنها را با اهل سنت فاسد قرار دادن و فاسد قرار ندادن بر حسب اختلاف احوال آنها به اعتبار دوری آنها از دین و نزدیک بودن آنها به دین مختلف می‌شود پس حکمی که در مورد بدعت‌گذاری می‌شود که به سبب بدعتش به حد کفر نرسیده است، همان طور که حکم زن گرفتن آنها از اهل سنت با حکم زن گرفتن اهل سنت از آنها در بعضی حالت‌ها مختلف می‌شود:

و اینک بر حسب حالت‌های گذشته حکم در این مسئله به تفصیل بیان می‌شود

اما ازدواج با کسانی از اهل بدعت که به کفرشان حکم شده به طور مطلق حرام است به خاطر اینکه کافر شده‌اند و از دین برگشته‌اند، بنابراین برای اهل سنت جایز نیست که با زنهای آنان ازدواج کند همان طور که جایز نیست آنها از اهل سنت زن بگیرند چون دلایل و اجماع اهل

(۱) این مسئله با بیان روایت‌هایی از سلف و ذکر مثال‌هایی از مفسادی که بر ازدواج با اهل بدعت مرتب شده

درص (۱) در این فصل به زودی بیان خواهد شد.

سنت برحرام بودن ازدواج با کفار و مشرکین غیر از اهل کتاب با هردو حالت گذشته (یعنی: ازدواج با زنان آنها وزن دادن به آنها) یکدیگر را تقویت می‌نماید.

اما حرام بودن ازدواج مرد مسلمان با زن کافر و مشرک به دلیل گفته الهی است که می‌فرماید: {وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ} ^۱ ترجمه: و با زنان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند ازدواج نکنید و بی‌گمان کنیز مؤمنی از زن (آزاد) مشرکی بهتر است اگر چه شمارا به شگفتی انداخته باشد.

و گفته خداوند که می‌فرماید: {وَلَا تَمْسُكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ} ^۲ ترجمه: با زنان کافر ازدواج نکنید و همسران کافرا در همسری خود نگاه ندارید.

پس این دو آیه برحرام بودن نکاح کردن زنان مشرک بر همه مسلمین دلالت می‌نماید و خداوند از این زنان، اهل کتاب را استثنا کرده است و فرموده: {الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ} ^۳ ترجمه: امروزه برای شما همه چیزهای پاکیزه حلال گردید و خوراک اهل کتاب برای شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است و زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما حلال است.

پس آنچه از نکاح زنان اهل کتاب که خداوند اجازه داده جایز است و اما غیر از آنها زنان مشرک نهی از ازدواج با آنها برعموم خود باقی است مانند زنانی که بت پرست هستند یا ستارگان و آتش را می‌پرستند و زنانی از مشرکین اهل بدعت که به کافر بودنشان حکم شده که در حکم آنها هستند گرچه خود را به اسلام نسبت دهند.

(۱) سوره بقره آیه ۲۲۱.

(۲) سوره ممتحنه آیه ۱۰.

(۳) سوره مائده آیه ۵.

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه اول می‌گوید: «این تحریمی از جانب خداست بر مؤمنین از اینکه زنان مشرک بت پرست را نکاح کنند، سپس اگر منظور از آن عموم مشرکین باشد هر مشرکی از قبیل اهل کتاب و بت پرست در آن داخل می‌شود اما خداوند از آن زنان کتاب را خاص کرده است و فرموده: ﴿والمحصنات من الذین اتوا الکتاب من قبلکم اذا آتیتموهن أجزوهن محصنین غیر مسافحین﴾^۱ ترجمه: و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما حلال است هرگاه که مهریه آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری نباشد».

واجماع اهل علم بر حرام بودن نکاح زنان مشرک غیر از زن‌های اهل کتاب بر مسلمین از طرف بیشتر از یک نفر از اهل علم شده است:

ابن قدامه می‌گوید: «وسایر کفار غیر از اهل کتاب مانند کسی که آنچه را دولت دارد از قبیل بت‌ها و سنگ‌ها و درخت و حیوان را می‌پرستد در میان اهل علم اختلافی نیست که نکاح کردن زنان اینها و خوردن حیواناتی که سر می‌برند حرام است»^۲

و شیخ الاسلام ابن تیمیه در طی سخن از قدریه و احکامشان می‌گوید: «و اما امت بر حرام بودن نکاح زنان و خوراک مشرکین اتفاق کرده اند»^۳

و دکتر وهبه زحیلی در نتیجه‌گیری که از بحث در این مسئله نموده می‌گوید: «و خلاصه اینکه به اتفاق نکاح زنی که کتابی ندارد بت پرست (و آن زن بتی را می‌پرستد) و یا زن مجوسی (آن است که آتش می‌پرستد) جایز نیست چون خانواده او به کتابی ایمان ندارند و ما آن را به یقین از قبل ندانسته‌ایم که احتیاط کنیم»^۴

(۱) سوره مائده آیه ۵.

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۲۵۷.

(۳) المغنی ج ۹ ص ۵۴۸.

(۴) مجموع الفتاوی ج ۸ ص ۱۰۰.

(۵) الفقه الاسلامی وادلته للدکتور وهبه الزحیلی ج ۷ ص ۱۵۲.

پس با این حرام بودن نکاح زنان مشرک غیر از اهل کتاب بنا بر آنچه دو آیه گذشته و اجماع اهل علم بر این حکم دلالت دارد ثابت گردید.

و تحت این حرام بودن، نکاح زنان اهل بدعت و مشرک مانند: زنان جهیمیه و قدریه و رافضه داخل می‌شود، چون به کافر بودن و مرتد بودن این فرقه‌ها حکم کرده شده است و حرام‌تر از این نکاح زنان فرقه‌های باطنیه است مانند دروز و نصیری‌ها و دیگر زندیق‌ها مانند حلولیه و تناسخیه زیرا افراد این فرقه‌ها مشرک و خارج از دین هستند و نکاح کردن زنان آنها به هیچ صورتی جایز نیست بنا بر آنچه از اقوال اهل علم در مورد اینها به خصوص تصریح کرده‌اند به اضافه اینکه حرام بودن نکاح زنان آنها در عموم دلایل قطعی گذشته به حرام بودن نکاح زنان مشرک غیر از اهل کتاب داخا است.

و اینک اقوال بعضی از اهل علم در این مورد ارائه می‌شود:

ابن بطه از طلحه بن مصرف^۱ رحمه الله روایت کرده که او گفت: «زنان رافضه نکاح کرده نمی‌شوند، و حیواناتی که آنها سر می‌برند خورده نمی‌شود، چون آنها مرتد هستند»^۲
 و از سهل بن عبدالله^۳ روایت شده که او در مورد نماز خواندن پشت سر معتزله و نکاح کردن زنانشان وزن دادن به آنها پرسیده شد او گفت: «نه و نه هیچ گونه احترامی را شایسته اند آنها کافر اند»^۴

(۱) طلحه بن مصرف بن عمرو بن کعب الیامی، کوفی ثقة قاری و فاضل است ۱۱۲ یا بعد از آن درگذشت ن ک التقریب ص ۲۸۳.

(۲) الابانة الصغری لابن بطة ص ۱۶۱.

(۳) سهل بن عبدالله نستری ابو محمد زاهد، او موعظه‌ها و حالات و کرامت‌هایی دارد، یکی از متکلمین در علوم اخلاص ریاضیات و عیوب افعال بود در سال ۲۸۳ درگذشت شذرات الذهب ج ۲ ص ۱۸۲.

(۴) تفسیر القرطبی ج ۷ ص ۱۴۱.

وبغدادی در آخر کتابش (الفرق بین الفرق) اقوال ائمه اسلام از قبیل اصحاب مذاهب چهار گانه را در بعضی احکام فرقه‌ها ذکر کرده است: و گفته است: غلات از رافضه سبیه، و بیانیه، و منیریه، و منصوریه، و جناحیه، و خطابییه، و حلولیه، و باطنیه هستند و یزیدیه از خوارج و میمونیه از آنها هستند.

سپس می‌گوید: «همانا حکم این گروههایی که ما ذکر کردیم حکم مرتدین از دین است و حیوان‌هایی که سر می‌برند حلال نیست و نکاح کردن با زنی از آنها حلال نیست»^۱

و ابو حامد غزالی در عبارتی که احکام باطنیه را بعد از اینکه مذهب آنها را به طور مفصل بیان کرده در کتاب (فضائح الباطنیه) می‌گوید: «و اما زنان آنها حرام اند، پس همان طور نکاح زنی که مرتد شده حلال نیست، نکاح زنی که از فرقه باطنیه است حلال نیست به دلیل عقیده‌ای که به سبب داشتن آن ما به کافر بودنشان حکم کردیم عقیده‌های زشتی که به تفصیل ما بیان داشتیم، و اگر متدین بود سپس به مذهب آنها گردید نکاح در حال قبل از دست زدن به آن زن باطل می‌شود و اگر به آن زن نزدیک شده بود تا به پایان رسیدن عدت نکاح موقوف است»^۲.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در طی سخنش از غلات رافضه در بعضی گروهها از نصیری‌ها و اسماعیلیه که در مورد علی رضی الله عنه مبالغه آیزی می‌کنند می‌گوید: «همه اینها کافر اند و کافرتر از یهود و نصارا هستند و اگر دین از فردی از آنها ظاهر نشود از منافقین است که پایین تر طبقه جهنم قرار دارند، و هر کسی این عقیده را اظهار کند کفرش از کافران سخت تر است پس جایز نیست که او بین مسلمین با پرداختن جزیه یا ذمی بودن قرار داشته باشد و نکاح کردن زنان آنها حلال نیست و حیوان‌هایی که آنها سر می‌برند خورده نمی‌شود چون آنها مرتد هستند و از بدترین مرتدان هستند»^۳

(۱) الفرق بین الفرق ص ۳۵۷.

(۲) فضائح الباطنیه ص ۱۵۷.

(۳) مجموع الفتاوی ج ۲۸ ص ۴۷۴-۴۷۵.

و نیز در مورد نصیری‌ها می‌گوید: «و همه علمای مسلمین اتفاق کرده‌اند که جایز نیست به اینها نکاح کرده‌شود و برای مرد جایز نیست که زنی که در اختیار اوست آن را به نکاح اینها قرار دهد و نباید از آنها زنی بگیرد و حیواناتی که سر می‌برند جایز نیست»^۱

و اما حرام بودن ازدواج دادن زنی مسلمان با مرد مشرکی چه آن مرد بدعت‌گذار باشد یا غیر از آن باشد دلیل در آن صریح است از کتاب و اجماع امت.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا﴾^۲ ترجمه: و (زنان و دختران خود را) به ازدواج مردان مشرک در نیاورید مادامی که ایمان نیاورند

و می‌فرماید: ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَ هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾^۳ ترجمه: هرگاه ایشان را مؤمن یافتید آنان را به سوی کافران برنگردانید این زنان برای آن مردان و آن مردان برای این زنان حلال نیستند

هر دو آیه تصریح کرده‌اند که ازدواج دادن زن مسلمان به مرد کافر و مشرک به طور مطلق حرام است چه آن مرد اهل کتاب باشد یا بت پرست باشد و کتابی نداشته باشد. و اجماع امت بر این منعقد گردیده است آن گونه که قرطبی در قولش نقل کرده که: «وامت اجماع کرده که مرد مشرک به هیچ صورت نمی‌تواند زنی مسلمان بگیرد چون نوعی توهین به اسلام است»^۴

همان طور که شیخ محمد علیش^۵ از علمای مالکی‌ها در تقریرات خود بر حاشیه دسوقی^۱ و دکتر وهبه زحیلی در الفقه الاسلامی^۲ اجماع را بر این نقل کرده‌اند.

(۱) المصدر نفسه ج ۳۵ ص ۱۵۴.

(۲) سوره بقره آیه ۲۲۱.

(۳) سوره ممتحنه آیه ۱۰.

(۴) تفسیر القرطبی ج ۳ ص ۷۲.

(۵) وی ابو عبدالله محمد بن احمد بن محمد، علیش طرابلسی دار مصری، شیخ مالکی‌ها در آن جا بود، گروههای متعددی از علمای (ازهر) با فراگیری علوم از او فارغ التحصیل شده‌اند. او تالیفات زیادی در فنون

و به طور عموم حرام بودن ازدواج زن مسلمان با مرد کافر از مسائل مشهور و واضح نزد اهل علم است، حتی که بعضی از علما مجازات مرد کافر و زن مسلمان را وقتی عقد ازدواج بین آنها واقع شد بعد از فسخ شدن عقد واجب قرار داده‌اند

ابن همام حنفی^۳ در شرح فتح القدير این مطلب را تصریح کرده است آن جا که می‌گوید: «ازدواج کردن مرد کافر با زن مسلمان به طور مطلق جایز نیست و اگر چنین ازدواجی صورت پذیرت آن مرد مجازات می‌شود و نیز آن زن اگر می‌دانسته است که آن مرد وصیغتش چنین است مجازات می‌شود و نیز زن یا مردی که رابط این دو هست نیز مورد مجازات قرار می‌گیرد»^۴

و منظور اینجا حرام بودن ازدواج بدعت‌گذار کافر که به سبب بدعتش کافر گردیده با زنی از اهل سنت است بنا بر آنچه نصوص کتاب، و اجماع امت بر آن دلالت می‌کنند که ازدواج زن مسلمان با مرد کافر حرام است، و بدعت‌گذار کافر تحت وصف کفری که این حکم به آن متعلق است داخل می‌شود.

دارد که اغلب آن چاپ شده است در سال ۱۲۹۹ هجری در مصر درگذشت، ن ک شجرة النور الزكية لمحمد مخلوف ج ۱ ص ۳۸۵.

(۱) ن ک تقریرات علامه محمد علیش بر حاشیة دسوقی چاپ شده در حاشیة دسوقی ج ۲ ص ۲۴۹.

(۲) ن ک الفقه الاسلامی وادلته ج ۷ ص ۱۵۲.

(۳) وی کمال الدین محمد بن عبدالواحد بن عبدالحمید بن مسعود سیواسی، معروف به ابن همام حنفی است امام و علامه بود او محققى ژرف نگر و ماهر در مناظره بود در سال ۸۶۱ درگذشت ن ک شذرات الذهب ج ۷ ص ۲۹۸.

(۴) شرح فتح القدير ج ۲ ص ۵۰۶.

واین به اضافه آنچه از روایت‌ها که به صورت تواتر از سلف صالح نقل شده که تصریح می‌کند، که نکاح زنی از اهل سنت با مردی از اهل بدعت که به کفرش حکم شده حرام است و این نکاح فاسد و باطل است.

و از جمله این روایت‌ها روایتی است که ابن ابی عاصم و غیره از امام مالک روایت کرده‌اند که او در مورد نکاح دادن زن مسلمان به مرد قدری پرسیده شد پس او این آیه را خواند: ﴿وَلِعَبْدٍ مَوْمِنٍ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ﴾^۱

و نیز از او روایت شده که او از اهل قدر پرسیده شد که آیا از سخن گفتن با آنها دست نگاه داشته می‌شود یا اینکه جدال با آنها بهتر است؟ گفت: «بله اگر او به عقیده‌اش آگاه باشد. گفت: و نکاح کردن به آنها را جایز نمی‌دانم»^۲

و از سفیان ثوری روایت شده که او را مردی پرسید: «فامیلی دارم قدری است آیا با مصاهره کنم؟ گفت: نه و نه خوبی دارد»^۳

و از عبدالرحمن بن مهدی روایت شده که او گفت: «در میان اهل اهوا بدتر از اصحاب جهم نیست روی این محور دور می‌زنند که بگویند: «در آسمان چیزی نیست: سوگند به خدا که به نظر من نباید با آنها ازدواج کرده شود، و نه از آنها ارث برده شود»^۴

(۱) سوره بقره آیه ۲۲۱.

(۲) السنة لابن ابی عاصم ص ۸۸، والابانة الصغرى لابن بطة ص ۱۵۱ و شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائى ج ۲ ص ۷۳۱.

(۳) رواه ابن بطة فى الابانة الصغرى ص ۱۵۰.

(۴) رواه اللالكائى فى شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۷۳۵.

(۵) رواه عبدالله بن احمد فى كتاب السنة ج ۱ ص ۱۵۷.

وازمحمد بن یحیی^۱ روایت شده که او گفت: «هرکسی بگوید قرآن مخلوق است او کافر است، و هرکسی توقف کند او از آن که می‌گوید قرآن مخلوق است بدتر است، پشت سر آنها نماز خوانده نمی‌شود، و با آنها نکاح کرده نمی‌شود»^۲.

روایت‌های نقل شده ازائمه سلف برحرام بودن ازدواج با اهل بدعت کسانی که بدعتشان آنها را به حد کفر رسانده مانند جهمییه و قدریه و دیگر کسانی از اهل بدعت که در حکم آنها هستند که نزد اهل سنت کفرشان قطعی است دلالت می‌نماید، نکاح دادن زنان اهل سنت با اینها چون کافر هستند جایز نیست و اگر چنین کاری انجام گیرد واجب است که آن نکاح در حال فسخ شود آن طور که فتواهای اهل علم از اهل سنت که مذهب را بیان کرده‌اند بر این دلالت دارد:

از شیخ ابو القاسم سیوری^۳ رحمه الله آمده که او در مورد گروهی از اباضیه که به مذهب وهیبه رافضه چنگ زده بودند و در میان مسلمین سکونت کرده بودند و آنها با زنان اهل سنت ازدواج می‌کردند تا با فامیل شدن با اهل سنت قدرت آنها بیشتر شود پرسیده شد که آیا اهل سنت می‌توانند نکاح این افراد را فسخ نمایند و آنها را بزنند تا اینکه از مذهب خود برگردند؟ در جواب گفت: «ازدواجی که آنها با زنان ما کرده‌اند

(۱) وی محمد بن یحیا بن ابی عمر عدی، ساکن مکه، و گفته می‌شود ابو عمر کنیه یحیی است، راستگو بوده و مسند را تصنیف کرده و با ابن عیینه همراه بوده، اما ابو حاتم در مورد او می‌گوید فراموشی کاری در او هست سال ۲۴۳ فوت نموده، انظر تقریب و تهذیب ص ۵۱۳.

(۲) رواه اللالكائي في شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۳۲۵ والمعيار المعرب ج ۲ ص ۴۴۶.

(۳) وی ابو القاسم عبدالخالق بن عبدالوارث، خاتمه علمای آفریقا است او فاضل محقق زاهد و ادیب بود بعضی از علما به رست او فقه آموختند، عمرش طولانی شد در سال ۴۶۰ درگذشت ن ک الدیباج المذهب لابن فرحون ج ۲ ص ۲۲.

فسخ می‌شود و زندان کردن و زدن آنها اگر توبه نکردند حق است و آنها به مذهب اهل سنت باز گردانده می‌شوند و هرکسی توانایی آنچه را گفتیم دارد پس انجام دهد!^۱

و شیخ الاسلام ابن تیمیه در جواب سؤالی که از او در مورد نکاح دادن زنی مسلمان به رافضی و به کسی که می‌گوید نمازهای پنجگانه بر او لازم نیست می‌گوید: «برای هیچ کسی جایز نیست که زنی سرپرستی او قرار دارد به نکاح مردی رافضی در بیاورد و نه به نکاح کسی نماز را ترک می‌نماید، و اگر زنی به نکاح او در آوردند بنا بر اینکه او سنی است و نمازهای پنجگانه را می‌خواند روشن شد که او شیعه است نماز نمی‌خواند یا سنی شده سپس به رفض و تشیع و ترک خواندن نماز بازگشت آنها نکاح را فسخ می‌کنند»^۲

و بعد از این ارائه مفصل نصوص شرعی و اقوال سلف حکم شریعت و موضع اهل سنت در مورد نکاح کردن با کسانی از اهل بدعت که به کافر بودنشان حکم شده واضح گردید و نیز روشن شد که نکاح آنها به هیچ صورتی چه مرد باشند چه زن با اهل سنت جایز نیست بنا بر این برای مردی از اهل سنت جایز نیست زنی را که تحت سرپرستی اوست به نکاح بدعت‌گذار کافری در بیاورد، همان طور که جایز نیست که او با زنی از آنها ازدواج نماید و این به اجماع اهل سنت چنین است. و خداوند دانایتر است.

و اما اگر بدعت‌گذار کافر نباشد حکم ازدواج او با زنی سنی وابسته به مسئله (کفایت در ازدواج) است و آیا این در صحت نکاح معتبر است یا معتبر نیست؟ و جای بسط و شرح این مسئله در کتابهای فقه است و من اینجا به ذکر اقوال اهل علم در مورد

(۱) تبصرة الحکام لابن فرحون علی هامش فتح العلی المالک ج ۱ ص ۴۲۵. والمعيار المعرب للونشیری

ج ۲ ص ۴۴۶.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۳۲ ص ۶۱.

آن به صورت مختصر اکتفا می‌کنم تا درپرتو آن تحقیق حکم نمودن در مسئله ازدواج بدعت‌گذار مذکور تکمیل شود و خلاصه سخن در این مسئله این است که علما در مورد شرط قرار دادن کفایت در نکاح اختلاف کرده‌اند:

بنا بر این بعضی از علما بر این باورند که کفایت برای صحت نکاح شرط نیست برای ازدواج لازم هم نیست و این نظر از حسن بصری و سفیان ثوری روایت شده است و از علمای حنفی کرخی^۱ همین نظر را دارد^۲. و جمهور اهل علم و اصحاب مذاهب اربعه بر این باورند که کفایت در لازم بودن ازدواج شرط است و نه اینکه شرط صحت ازدواج است.

پس هرگاه زن با فردی که کفء او نبود ازدواج کرد عقد صحیح است و اولیا حق اعتراض دارند و می‌توانند خواستار فسخ نکاح شوند به خاطر اینکه ضرر عار را از خود دفع نمایند مگر اینکه خودشان حق خود را در اعتراض ساقط کنند پس آن وقت لازم می‌شود،

و همچنین اگر ولی زنی را که در تحت سرپرستی او قرار دارد به ازدواج فردی در بیاورد که کفء هم برابر زن نیست زن حق اعتراض و فسخ نکاح را دار مگر اینکه حق خود را ساقط کند آن‌گاه پذیرفتن ازدواج بر او لازم است

پس کفءت و هم برابر بودن در ازدواج حقی برای زن و وای‌اش است و این حق برای هر یک از آنها جداگانه ثابت می‌شود طوری که اگر یکی از آنها حق خود را ساقط

(۱) وی عیبدالله بن حسین ابو الحسن کرخی است، ریاست حنفی‌ها در عصر او به او پایان رسیده است و او دارای طبقه عالی بود او را از مجتهدین قرار داده‌اند و کرخی نسبت به کرخ روستایی در گوشه‌های عراق است در سال ۳۴۰ درگذشت ن ک الفوائد البهیة للکنوی ص ۱۰۸.

(۲) انظر بدائع الصنائع لعلاء الدین ابی بکر بن مسعود الکارنی ج ۲ ص ۳۱۷ والفقہ الاسلامی وادلتہ للدکتور وهبة الزحیلی ج ۷ ص ۲۳۰ والزواج والطلاق فی الاسلام لبدران ابو العینین ص ۱۶۰.

نماید حقی دیگر ساقط نمی‌شود مگر اینکه خودش آن را ساقط گرداند، و اگر هر دو به ساقط نمودن این حق اتفاق نمایند این حق ساقط می‌شود و عقد لازم می‌گردد و این برخلاف آن است که هم برابر بودن برای صحت عقد شرط قرار داده شود در این صورت عقد ازدواج با کسی که هم برابر او کفء نیست صحیح نخواهد بود حتی اگر اولیا وزن حق خود را در اعتراض ساقط کنند
چون شرط صحت با ساقط کردن ساقط نمی‌شود و این است فرق بین شرط لزوم و شرط صحت!

سپس جمهور علما بعد از اینکه بر اعتبار کفءت و هم برابری به عنوان شرطی در لازم شدن نکاح اتفاق نموده‌اند در تعداد خصلت‌هایی که در کفءت معتبر است اختلاف کرده‌اند و ما در صدد بیان اختلافات آنها به طور مفصل نیستیم چون ارتباطی به موضوع ما ندارد و آنچه برای مادر اینجا قابل توجه است اعتبار (دیانت) از خصلت‌های کفءت و هم برابری در ازدواج است و این مورد اجماع عموم فقهای است که مذهب آنها نقل شد به جز محمد بن حسن^۲ از احناف: او هم برابر بودن در دین را اعتبار نداده است او می‌گوید: «چون دین از امور آخرت است و کفءت از امور دنیا است»^۳

-
- (۱) انظر شرح فتح القدير لابن الهمام ج ۲ ص ۴۱۷ والشرح الكبير لاحمد الدردير مع حاشية الدسوقي ج ۲ ص ۲۴۹ ومغنی المحتاج لمحمد الشربيني ج ۳ ص ۱۶۴ وروضة الطالبين للنووي ج ۷ ص ۸۴ وكشف القناع للبهوتي ج ۵ ص ۷۲ والفقہ الاسلامی وادلته للزحيلي ج ۷ ص ۲۳۴.
- (۲) محمد بن الحسن، ابو عبدالله، در كوفه رشد كرد و حديث آموخت، وبا ابوحنيفه همنشینی نمود و از او فراگرفت و او کسی است که علم ابوحنيفه را منتشر کرد، رشيد عهده قضاوت را به او سپرد سپس او را عزل کرده وی در سال ۱۸۹ درگذشت ن ک الفهرست لابن النديم ص ۲۸۷.
- (۳) بدائع الصنائع للكساني ج ۲ ص ۳۲۰ وشرح فتح القدير لابن الهمام ج ۲ ص ۴۲۳.

شایسته است که تذکر دهیم که معنی که منظور ازدیانت است آن گونه که اهل علم آن را تفسیر کرده‌اند منظور ازدیانت (تقوا و پرهیزگاری) است اینطور که مرد فاسق یا بدعت‌گذار نباشد^۱ و منظور از این موافقت بردین اسلام نیست چون این به اجماع برای صحیح بودن عقد نکاح شرط است و هیچ کسی در آن مخالفت نکرده همان طور که در اول این فصل بیان شد.

واینک اقوال فقهاء در اعتبار کردن هم برابری دردیانت آن طور که محققین مذاهب چهارگانه نقل کرده‌اند ارائه می‌شود:

ازاحناف: صاحب بدائع الصنائع تحت عنوان (درمورد آنچه کفایت با آن اعتبار می‌شود) می‌گوید: «ویکی از آن چیزها دین است درقول ابوحنیفه و ابو یوسف حتی اگر زنی ازدختران افراد صالح با فرد فاسقی ازدواج کند نزد ابوحنیفه و ابویوسف حق اعتراض دارد چون بریکدیگر به خاطر دین افتخار کردن سزاوارتر از افتخار به نسب و آزاد بودن و مال است، و عار و عیب گرفتن به سبب فسق سخت‌ترین صورتهای عار گرفتن است»^۲.

واین را از ابو حنیفه و ابویوسف برهان الدین مرغینانی^۳ صاحب هدایه نقل کرده است او می‌گوید: «واین است قول صحیح»^۴ یعنی «مذهب آنهاست».

(۱) انظر شرح فتح القدير لابن الهمام ج ۲ ص ۴۲۲ وتقریرات الشيخ مع علیش علی الشرح الكبير المطبوع بهامش حاشية الدسوقي ج ۲ ص ۲۴۹.

(۲) بدائع الصنائع للكاساني ج ۲ ص ۳۲۰.

(۳) وی علی بن ابی‌بکر بن عبدالجلیل فرغانی مرغینانی، صاحب هدایه است او امامی بزرگ و فقیه و حافظ، محدث، مفسر، جامع علوم بود. در سال ۵۹۳ هجری درگذشت ن ک الفوائد البهية فی تراجم الحنفية للكنوى ص ۱۴۱.

(۴) الهدایة مع شرح فتح القدير ج ۲ ص ۴۲۲.

بنا بر آنچه که ابن الهمام در شرح فتح القدير بيان کرده است.^۱
چنان که هریک از محققین سه گانه نظر ابو حنیفه و ابویوسف را در ظاهر کلامشان
این را قرار داده‌اند.

و از مالکی‌ها احمد در دیر^۲ صاحب شرح الکبیر می‌گوید: «کفایت وهم برابری دین
و حالت است و آن زن و ولی حق ترک کردن آنرا دارند»^۳ و دسوقی^۴ این قول را
در حاشیه خود بر الشرح^۵ پسندیده است و همچنین شیخ محمد علیش در تقریرات خود
این را پسندیده است.^۶

(۱) شرح فتح القدير ج ۲ ص ۴۲۲.

(۲) وی ابوالبرکات احمد بن الشیخ صالح محمد عدوی ازهر خلوقی معروف به در دیر است در زمان خود
شیخ اهل مصر بود او امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد در سال ۱۲۰۱ درگذشت ن ک شجرة النور الزكية
ج ۱ ص ۳۵۹.

(۳) الشرح الکبیر مع حاشية الدسوقی ج ۲ ص ۲۴۹.

(۴) وی محمد بن احمد بن عرفه دسوقی مالکی از اهل دسوق در مصر است و او از مدرسین (ازهر) بود
در قاهره درس خواند و در آن اقامت گزید و در همان جا درگذشت وفات در سال ۱۲۳۰ هجری بود ن ک
الاعلام للزرکلی ج ۶ ص ۱۷.

(۵) انظر حاشية الدسوقی علی الشرح الکبیر ج ۲ ص ۲۴۹.

(۶) انظر تقریرات محمد علیش علی الشرح الکبیر المطبوع بهامش حاشية الدسوقی ج ۲ ص ۲۴۹.

وازشافعی‌ها ابو اسحاق ابراهیم بن علی شیرازی^۱ صاحب المهدب می‌گوید:
 «وکفءات وهم برابری دردین ونسب وآزاد بودن، وحرغه، اعتبار کرده می‌شود، اما دین
 معتبر است پس فاسق کفء وهم برابر زن عفیف وپاکدامن نیست»^۲
 ونووی درشمردن خصلت‌ها کفءات می‌گوید: «وعفت است پس فاسق کفء وهم
 برابر زن پاکدامن قرار نمی‌گیرد»^۳.
 ومحمد الشربینی^۴ درشرح سخن او می‌گوید: «چهارمین آن عفت است، آن دین
 وصلاح است وباز آمدن ودست نگاه داشتن ازآنچه که حلال نیست پس فاسق کفء
 وهم برابر زن پاکدامن نیست چون دلیل برعدم برابر وجود دارد.
 وگفته است: وبدعت‌گذار با زن سنی مانند فاسق با زن پاکدامن است»^۵.
 وازحنبللی‌ها ابن قدامه درتوضیح کلام خرقی^۱: «کفء کسی است که صاحب دین
 ومقام است». می‌گوید: روایت‌ها ازاحمد درشرایط کفءات مختلف‌اند از او روایت شده

(۱) وی شیخ ابو اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی فیروز آبادی ملقب به جمال الدین است
 دربغداد سکنی گزید وبرگروهی ازبرجستگان فقه آموخت، کتابهای مفیدی تصنیف نمود که از آن جمله
 کتاب المهدب، والتبئیه، واللمع وغیره است. ن ک وفیات الاعیان ج ۱ ص ۲۹.

(۲) المهدب ج ۲ ص ۵۰.

(۳) المنهاج مع مغنی المحتاج ج ۳ ص ۱۶۶.

(۴) وی محمد بن شربینی قاهری شافعی است، خطیب وامام وعداله است اهل مصر برصالح بودن او اجماع
 کرده‌اند واورا به علم وعمل وزهد وپرهیزگاری توصیف کرده‌اند، دو شرح بزرگ برای کتاب المنهاج والتبئیه
 نوشته است درسال ۹۷۷ هجری درگذشت. ن ک شذرات الذهب ج ۸ ص ۳۸۴.

(۵) مغنی المحتاج ج ۳ ص ۱۶۶.

که: شرایط دو هستند: هم برابری دین و مقام است نه چیزی دیگر، وازاو روایت شده که شرایط کفایت پنج تا هستند دو تا اینها هستند و دیگر آزاد بودن و حرفه و ثروتمند بودن، و گفته است: دلیل بر معتبر بودن دین به عنوان یکی از شرایط هم برابری فرموده الهی است که می‌گوید: {افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون} ^۲ ترجمه: آیا کسی که مؤمن بوده است، همچون کسی است که فاسق بوده است (نه هرگز این دو برابر نیستند).

چون فاسق، فرومایه و پست است و شهادت او و روایتش مردود است بر جان و مال نمی‌توان به او اطمینان کرد، ولایت او سلب شده است

و نیز خدا و مخلوق خدا ناقص است در دنیا و آخرت بهره‌اش کم است پس جایز نیست او برای زنی پاکدامن کفء قرار گیرد و با آن مساوی و برابر باشد بلکه او کفء زنی مانند خودش قرار می‌گیرد ^۳.

پس بوسیله ارائه اقوال اهل علم در مسئله کفایت در ازدواج شرط بودن هم برابری در دین در لازم شدن ازدواج ثابت شد آن طور که جمهور اهل علم از اصحاب مذاهب چهارگانه و دیگران بر آن هستند و به حسن بصری و سفیان ثوری و کرخی کسی دیگر در مطالب مخالفت نکرده است که اینها کفایت و هم برابری را اصلاً در نکاح شرط قرار نداده‌اند

و محمد بن حسن که کفایت و هم برابری در دین را اعتبار نداده است.

(۱) وی امام علامه ابو القاسم خرقی عمر بن حسین بغدادی حنبلی صاحب کتاب المختصر در فقه است او تالیفات زیادی دارد که از آن جز المختصر دیگری منتشر نشده است گفته شده سوخته اند، در سال ۳۳۴ هجری درگذشت. ن ک طبقات الحنابلة ج ۲ ص ۷۵.

(۲) سوره سجده آیه ۱۸.

(۳) المغنی ج ۹ ص ۳۹۱.

و بنا براین حکم ازدواج بدعت‌گذاری که به سبب بدعت خود کافر نمی‌شود یا زنی سنی این است که جایز است اگر انجام شود اما این عقد لازم نمی‌شود مگر با موافقت زن و اولیای او به اجرای آن چون بدعت‌گذار هم برابر با سنی نیست همان طور که فاسق هم برابر زن پاکدامن قرار نمی‌گیرد و هم برابری، حق زن و حق اولیای اوست، و کفایت حق زن و حق اولیای اوست پس هر یک بر نکاح بدعت‌گذار حق اعتراض دارند و هر یک حق دارند که نکاح را فسخ کنند چون هم برابری وجود ندارد و نیز می‌توانند حق خود را در این مورد ساقط کنند و این ازدواج را جاری بگذارند و آن وقت نکاح صحیح قرار می‌گیرد. والله اعلم.

و اما ازدواج مردی از اهل سنت با زن بدعت‌گذاری که بدعتش به حد کفر نرسیده است باید گفت که ازدواج او با آن زن درست است زیرا هم برابری در جانب مرد شرط قرار می‌گیرد اینطور که مرد باید هم برابر زن باشد

و این شرط نیست که زن با مرد و هم برابر و کفء باشد و این نظری که جمهور اهل علم بر آن هستند. گفته اند: سبب این است برای مرد عیب نیست که با زنی ازدواج کند که از او در سطح پایین‌تری باشد و با این کار مرد ضرر نمی‌بیند و چون طلاق در هر وقت به دست مرد است پس می‌تواند ضرر را از خود دفع کند به خلاف زن که چنین نمی‌تواند بکند.^۱

و اینجا باید تذکر مهمی را بدهیم و آن این است که بیان اینکه ازدواج مرد بدعت‌گذار با زن سنی در شریعت بعد از موافقت زن و اولیای او صحیح است، و اینکه ازدواج مردی از اهل سنت با زنی بدعت‌گذار درست است به معنی تایید ازدواج اهل

(۱) انظر المغنی لابن قدامة ج ۹ ص ۳۹۷ وحاشیة ابن عابدین ج ۳ ص ۸۵ والفقہ الاسلامی وادلته للدکتور وهبه الزحیلی ج ۷ ص ۲۳۹ والفقہ علی المذاهب الاربعة لعبدالرحمن الجزیری ج ۴ ص ۵۷ والزواج والطلاق فی الاسلام لبدران ابو العینین ص ۱۶۲.

سنت با اهل بدعت و موافقت با کار با کسانی از اهل سنت که با نکاح کردن اهل بدعت افراط کرده‌اند نیست پس حکم کردن به صحت عقود ازدواج‌ها بعد از کامل یافته شدن شرایط صحت یک مسئله است،

وراضی شدن به کار ازدواج آنها چیزی دیگر است، بلکه ازدواج با آنها نزد اهل سنت از آن به صورت تنزیهی و کراهتی نهی شده است و این به خاطر ضرری است که عاید افرادی از اهل سنت می‌گردد که دست به ازدواج با آنها زده‌اند.

و بنا بر این شارع صحت عقدهای ازدواج با آنان را وابسته به همه اطرافی که از این ازدواج ضرر می‌بینند مانند زن و اولیای آن قرار داده است پس اگر آنها این ازدواج را نپذیرفتند این چیزی است که عقل سالم آن را اقتضا می‌کند، به خاطر ضرری که از ازدواج با بدعت‌گذار عاید آنها می‌گردد و اگر با این ازدواج موافقت کنند هر یک از آنها در حق خود و در حق غیر از خود کوتاهی ورزیده‌اند، فرق نمی‌کند چه ولی باشد یا کسی باشد که به طور مستقیم به این ازدواج اقدام کرده باشد چه زن باشد چه مرد. پس مرد سنی اگر با زنی بدعت‌گذار ازدواج نماید او در این گزینش بد کرده است و او در حق خودش با ازدواج با این زن بدعت‌گذار کوتاهی کرده است چون از این ازدواج آثار بدی بر او و بر خانواده‌اش مترتب می‌گردد

آن طور که او در حق فرزندانش کوتاهی ورزیده این گونه که برای آنها مادری ناشایسته انتخاب کرده است که مادر تاثیر بزرگی در رویکردیهای عقایدی و رفتاری و منحرف شدن آنها از دین استوار است آن گونه که پیامبر در حدیثی که شیخین بر صحت آن اتفاق کرده‌اند می‌فرماید: (ما من مولود الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه کما تنتج البهیمه بهیمه جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء)^۱

(۱) رواه البخاری (فی کتاب الجنائز - باب اذا اسلم الصبی فمات هل یصلی علیه) فتح الباری ج ۳ ص ۲۱۹ ح: ۱۳۵۸، و مسلم (کتاب القدر - باب معنی کل مولود یولد علی الفطرة...) ج ۴ ص ۲۰۴۷ ح: ۲۶۵۸.

یعنی: هیچ نوزادی نیست مگر اینکه به فطرت به دنیا می‌آید پس پدر و مادرش هستند که او را یهودی می‌کنند یا او را مسیحی یا مجوسی می‌کنند همان گونه که حیوان حیوانی سالم به دنیا می‌آورد آیا شما در آن حیوانی که عضوی از آن قطع شده باشد احساس می‌کنید.

و این غیر از آنچه برای این فرزندان پیش می‌آید که به خاطر این مادر بدعت‌گذار عیب جویی می‌شوند.

و همچنین زن وقتی که به ازدواج با بدعت‌گذار راضی باشد آنچه در حق مردی که با زنی بدعت‌گذار ازدواج کرده گفته شده در حق او گفته شود بلکه مسئله در اینجا خطرناک‌تر و تلخ‌تر است زیرا زن با ازدواج کردن با بدعت‌گذار خودش و فرزندانش و خانواده‌اش ضرر می‌بینند و ضرر او از ضرر مردی که با زن بدعت‌گذاری ازدواج کرده بیشتر است بنا بر این هم برابری در ازدواج از جانب مرد در نظر گرفته شده است اینطور که باید مرد هم برابر زن باشد این چیز رعایت کرده شود.

و اما ولی و سرپرستی که زنی را که در تحت سرپرستی او قرار دارد به ازدواج فرد بدعت‌گذاری داده است همانا او با این کار ضرر را برای خانواده‌اش با فامیل شدن آنها با بدعت‌گذار جلب کرده است چون بر این فامیل بودن و اختلاط با این بدعت‌گذار آثار خطرناکی بر این خانه مرتب می‌شود آن طور که او به ویژه بر زنی که تحت سرپرستی او قرار دارد با ازدواج دادن او با بدعت‌گذار بد کرده است و برای او انتخاب خوبی نکرده است و خیر خواهی نکرده است چون بیم آن می‌رود که بر اثر این ازدواج آن زن از عقیده صحیح منحرف شود و از شوهرش در عقیده‌اش پیروی کند - طبق اینکه طبیعت زنان بر اساس ضعف و کم‌بینی سرشته شده است - بنا بر این فضیل بن عیاض

رحمه الله می‌گوید: «هرکسی زن بزرگوار و شریفی که زیر سرپرستی اوست را به ازدواج بدعت‌گذاری درآورد همانا رحم و خویشاندی آنرا قطع کرده است»^۱.
 اضافه بر این در ازدواج با بدعت‌گذار اگر به بدعت خود دعوت می‌دهد کوتاهی و رزیدن در حق خود بدعت‌گذار است زیرا باید او ترک کرده شود و از او دوری شود تا از بدعت خود توبه نماید و در این کار صلاح دنیا و آخرت اوست.
 و قبل از همه چیز ازدواج با اهل بدعت ضایع کردن حق خداوند تعالی است که این حق با دوستی با دشمنان او و نزدیک کردن آنها و ترک گفتن بغض آنها و دوری از آنها به خاطر خدا، ضایع می‌گردد.

و خلاصه سخن اینکه ازدواج با زنان یا مردان، کسانی از اهل بدعت که مسلمان هستند نزد اهل سنت به شدت مکروه است چون مفاسد مذکور به وجود می‌آید و آن حقوق و مصلحت‌ها ضایع می‌گردند

بنا بر این سلف با رعایت کردن این چیزها در بیش از یک اثر از آن نهی کرده‌اند
 از امام مالک روایت شده که او گفت: «با اهل بدعت نکاح کرده نشود و به آنها زن داده نشود و نباید آنها را سلام کرد، و پشت سر آنها نماز خواند نشود و در جنازه‌هایشان نباید حضور داشت»^۲

و امام احمد می‌گوید: «هرکسی علمارا خلیفه چهارم نمی‌داند با او سخن نگوید و با او پیوند زنا شویی و نکاح نبندید»^۳

(۱) رواه البریهاری فی شرح السنة ص ۶۰ واللکائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۷۳۳، وابن

الجوزی فی تلبیس ابلیس ص ۱۹ والسیوطی فی الامر باتباع ص ۱۸.

(۲) المدونة ج ۱ ص ۸۴.

(۳) طبقات الحنابلة لابن ابی یعلی ج ۱ ص ۴۵.

وبا این، این فصل را بعد از بیان موضع اهل سنت در مورد ازدواج با اهل بدعت چه کافر باشند چه مسلمان، زن باشند یا مرد در پرتو نصوص شریعت و اثرها و روایت‌های به جامانده از سلف در این مورد به پایان می‌رسانم و خداوند را برفضل و توفیق او سپاس می‌گویم.

فصل سوم

موضع اهل سنت در مورد خوردن ذبح شده‌های اهل بدعت

این مسئله در اغلب سخن اهل علم در کنار و همراه مسئله (ازدواج) قرار دارد، و این بسیار زیاد است که محققین مسائل این دو مسئله را در عبارت جمع می‌نمایند و حکم آن دورا با هم بیان می‌دارند که افراد که به عبارت‌ها و گفته‌های محققین در مورد این دو مسئله آگاه هستند می‌دانند.

و این چیزی است که به وضوح بر نزدیک بودن حکم این دو مسئله در تمام مسائل متعلق به این دو امر دلالت می‌نماید بلکه بعضی از محققین بر این باورند که دو مسئله (ازدواج) و (سربریدن حیوان) در حکم یکی هستند به جز در مسئله (کنیزی که اهل کتاب باشد حیوانی که او سربرید حلال است اما ازدواج با او حلال نیست). امام نووی این مطلب را تصریح نموده و از اصحاب شافعی آن را نقل کرده است.^۱

و شاید این سبب بود که مرا در ابتدا در جدا آوردن فصل مستقلی برای هر یک از دو مسئله آن طور که اکنون است دچار تردید کرده بود اما بعد از دقت و نگاه کردن در احکام هر دو مسئله بر حسب تعلق آن به (اهل بدعت) به اختلافات جزئی بین این دو مسئله برخوردیم، و این باعث شد تا تصمیم بگیرم که هر یک را جدا بحث کنم به

(۱) انظر المجموع للنووی ج ۹ ص ۶۵، وانظر ایضاً منهاج الطالبین للنووی مع شرحه مغنی المحتاج ج ۴

اضافه اینکه بررسی جداگانه هریک مسئله با تحلیل گسترده‌تر نصوص به صورت بهتر و با عبارتی دقیق‌تر و روشن‌تر و آزاد از مقید کردن آن به مسئله دیگر ممتاز خواهد بود. و تحقیق سخن در مسئله حیواناتی که اهل بدعت سرمی‌برند این است که: حکم در مسئله به صورتی عموم منشعب شده از احکام ذبح است، و به صورت خاص‌تر این حکم بستگی به شرایط اعتبار شده در فردی که حیوان را ذبح می‌نماید دارد تا حیوانی که او ذبح کرده حلال باشد پس اگر بدعت‌گذار در شریعت صلاحیت ذبح کردن را داشته باشد حیوانی که او ذبح نموده حلال است و اگر نه حرام است.

و با رجوع کردن به اصل مسئله در کتابهای فقه می‌بینیم که علما در شرایط اعتبار شده در فردی که ذبح می‌نماید برای حیوانی که او ذبح کرده حلال باشد اختلاف کرده‌اند

طوری که محققین از آنها شرایطی نقل کرده‌اند که مورد اختلاف آنهاست به جز یک شرط که از دیدگاه همه مورد اعتبار است و آن (دین)^۱ است و این شرط محل بحث ما برای تحقیق حکم کردن در (حیواناتی که بدعت‌گذار ذبح می‌کند) است تا به حرمت یا مباح بودن آن بر اساس نتیجه به دست آمده از بحث و بررسی آن حکم کرده شود. پس ما سخن را در مورد این منحصر می‌نماییم و از دیگر شرایط می‌گذریم چون بحث ما به آن نیازی ندارد.

پس قاعده و ضابطه این شرط چیست و در اصطلاح علما در اینجا هدف از آن چیست؟

بعضی از علما (دیانت) که اینجا برای حلال بودن حیوان ذبح شده شرط قرار داده شده است را اینگونه تفسیر کرده‌اند:

(۱) انظر بداية المجتهد لابن رشد ج ۱ ص ۴۴۹، ومغنی المحتاج للشربینی ج ۴ ص ۲۶۷، ۲۶۶، والمغنی لابن قدامة ج ۱۳ ص ۳۱۱.

فردی که حیوان را ذبح می‌کند دارای دینی آسمانی باشد چه مسلمان باشد چه اهل کتاب^۱.

وبعضی از این مطلب اینطور تعبیر کرده‌اند: که ذبح کننده صاحب آیین توحیدی باشد یا در اعتقاد چنین باشد مانند مسلمان یا ادعای این را داشته باشد^۲ مانند اهل کتاب و معنی در هر دو تعبیر یکی است گرچه کلمات فرق می‌کنند و معنی این است که: شرط اعتبار شده در فردی که حیوان را ذبح می‌نماید این است که مسلمان باشد یا اهل کتاب از یهودیان یا نصارا باشد پس از این کافر و مشرک غیر از اهل کتاب و مرتد و بت پرست و آتش پرست خارج می‌شوند.

پس از این دو مسئله برای ما به دست می‌آید:

اول: حلال بودن ذبح شده‌ای که مسلمان یا اهل کتاب سر می‌برد

دوم: حرام بودن ذبح شده‌هایی که علاوه از اینها مشرکین و مرتدین و بت پرستان و مجوسیان و سایر کفار ذبح می‌کنند.

و اینجا دلائل هر دو مسئله را مطرح کنیم به اضافه اقوال علما در این دو، کاری که می‌توان ثابت کردن آن دو در شرع تمام شده و اعتماد شود در تحقیق این دو مسئله

اما دلائل بر مسئله اول و آن حلال بودن حیوانی است که مسلمان یا اهل کتاب آن را ذبح می‌کند از قرار ذیل اند:

بر حلال بودن حیواناتی که مسلمان ذبح می‌نماید گفته خداوند دلالت می‌نماید که می‌فرماید: {حَرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلٍ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ}^۳ ترجمه: ای مؤمنان بر شما

(۱) انظر بدائع الصنائع ج ۶ ص ۲۷۷۶.

(۲) الهدایة لبرهان‌الدین المرغنینانی مع شرحه فتح القدير ج ۸ ص ۴۰۶.

(۳) سوره مائده آیه ۳.

حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیر از خدا بر آنها برده می‌شود و بنام دیگران سربریده شود، حیواناتی که خفه شده‌اند حیواناتی که به شکنجه و کتک کشته شده‌اند، آنهایی که از بلندی پرت شده و مرده‌اند آنهایی که بر اثر شاخ زدن حیوانات دیگر مرده‌اند حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده‌اند مگر اینکه آنها را سربریده باشید.

همانا خداوند تعدادی از چیزهای حرام را ذکر نموده سپس از این چیزهای حرام آنچه را مسلمان ذبح نموده استثناء کرده است

ابن کثیر در تفسیر فرموده الهی {الا ما ذکیتم} می‌گوید: «مگر آنچه شما از اینها ذبح کرده‌اید در حالی که زنده بوده است»^۱

یعنی از حیوان خفه شده و حیوانی که با شکنجه و کتک مرده و حیوانی که از بلندی پرت شده و حیوانی که بر اثر شاخ زدن حیوانی دیگر مرده و آنچه درندگان خورده و به سبب آن مرده است

شیخ عبدالرحمن سعدی رحمه الله این مطلب را تصریح کرده است^۲ و محل شاهد در اینجا ضمیر در قول خداوند {الا ما ذکیتم} است این ضمیر به مسلمین برمی‌گردد بنا بر آنچه سیاق و خطاب در اول آیات دلالت می‌کند که {یا ایها الذین آمنوا}^۳ آمده است که دلالت بر حلال بودن حیوانی که مسلمین ذبح می‌کنند می‌نماید. (والله اعلم)

و اما دلیل بر حلال بودن حیواناتی که اهل کتاب ذبح می‌کنند گفته خداوند تعالی است که می‌فرماید: {الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین أوتوا الكتاب حل لکم

(۱) تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۱.

(۲) تفسیر الشیخ عبدالرحمن السعدی (تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان) ج ۲ ص ۱۱۴.

(۳) سوره مائده آیه ۱.

وطعامکم حل لهم^۱ ترجمه: امروزه برای شما همه چیزهای پاکیزه حلال گردید و خوراک اهل کتاب بر شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است پس آیه در مورد حلال بودن خوراک اهل کتاب صریح است {وطعامهم} یعنی: حیواناتی که آنها ذبح می‌کنند آن گونه که بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است^۲

واین تفسیر را از ابن عباس رضی الله عنها واز گروهی از بزرگان سلف ابن کثیر رحمه الله حکایت کرده است و آنرا با نقل اجماع بر حلال بودن حیوان‌هایی که اهل کتاب ذبح می‌کنند تقویت کرده است او در تفسیر {وطعام الذین أوتوا الكتاب حل لكم} می‌گوید: «ابن عباس و ابو امامه^۳ و مجاهد و سعید بن جبیر و عکرمه و عطاء و حسن و مکحول^۴ و ابراهیم نخعی و سدی^۵ و مقاتل بن حیان^۶ یعنی حیوان‌هایی که آنها سر می‌برند و این امری است که علما به آن اجماع کرده‌اند که حیوان‌هایی که آنها سر

(۱) سوره مائده آیه ۵.

(۲) انظر صحيح البخاري (كتاب الذبائح والصيد - باب ذبائح اهل الكتاب...) فتح الباري ج ۹ ص ۶۳۶.

(۳) وی صدی بن عجلان ابو امامه باهلی صحابی مشهوری است در شام سکونت کرد و در آن در سال ۶۸ درگذشت تقریب التهذیب ص ۳۷۶.

(۴) وی مکحول شامی ابو عبدالله ثقه و فقیه بود حدیث مرسل زیاد بیان می‌کرد مشهور است. در سال صد و اندی درگذشت ن ک التقریب ص ۵۴۵.

(۵) وی اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمه سدی ابو محمد کوفی راستگوست به تشیع متهم شده است در سال ۱۲۷ درگذشت ن ک التقریب ص ۱۰۸.

(۶) وی مقاتل بن حیان نبطی ابو بطام بلخی خزاز، راستگو و فاضل بود قبل از سال ۱۵۰ درگذشت ن ک التقریب ص ۵۴۴.

می‌برند برای مسلمین حلال است چون آنها به حرام بودن ذبح کردن حیوان برای غیر از خدا معتقد هستند و هنگام ذبح کردن به جز نام خدا دیگر چیزی به زبان نمی‌آورند»^۱ و دلیل ازسنت برحلال بودن حیواناتی که آنها ذبح می‌کنند حدیثی است که در صحیحین به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که گفت: (ان یهودیة ات النبى بشاء مسمومة فاكل منها) زنی یهودی گوسفندی مسموم پیش پیامبر آورد و پیامبر از آن خورد^۲ پس این حدیث دلیلی برحلال بودن حیوانهایی که اهل کتاب ذبح می‌کنند است و اگر نه پیامبر از گوشت آن بز نمی‌خورد.

و اما اقوال علما آنچه را که نصوص بر آن دلالت می‌کند از حلال بودن حیوانهایی که مسلمین و اهل کتاب ذبح می‌کنند تاکید می‌نماید

و بسیاری از محققین این مسائل، اجماع آنها را بر این نقل کرده‌اند ابن قدامه می‌گوید: «و خلاصه اینکه هر فردی از مسلمانان و اهل کتاب که بتواند ذبح کند وقتی حیوانی ذبح کند حلال است مرد باشد یا زن بالغ باشد یا بچه آزاد باشد یا غلام ما در این مورد اختلافی سراغی نداریم»^۳

و ابن رشد در بیان کسی که ذبح کردن او جایز است از انواعی که بر آن اجماع شده و انواعی که بر آن اجماعی نشده است می‌گوید: «و اما گروهی که بر ذبح کردن او اتفاق شده است هر کسی است که در او پنج شرط وجود داشته باشد: اسلام، مرد بودن و بلوغ و عقل و ترک ضایع کردن نماز»^۴

(۱) تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۹.

(۲) رواه البخاری (کتاب البهیمة - باب قبول الهدیة من المشرکین) فتح الباری ج ۵ ص ۲۳۰.

(۳) المغنی ج ۱۳ ص ۳۱۱.

(۴) بدایة المجتهد ج ۱ ص ۴۴۹.

واو با نقل اجماع برحلال بودن حیوانهایی که اهل کتاب ذبح می‌کنند می‌گوید: اما اهل کتاب، علما برجایز بودن حیوانهایی که آنها ذبح می‌کنند اجماع کرده‌اند به دلیل گفته الهی که می‌فرماید: ﴿وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامَكُمْ حَلَّ لَهُمْ﴾^۱ ترجمه: وخوراک اهل کتاب بر شما حلال است وخوراک شما برای اهل کتاب حلال است

و در تفصیل آن با یکدیگر اختلاف کرده‌اند^۲

و این اجماع را شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز نقل کرده است آن جا که می‌گوید: «همانا حلال بودن حیواناتی که اهل کتاب ذبح می‌کنند با کتاب و سنت و اجماع ثابت است»^۳ و نیز می‌گوید: «هیچ کسی نمی‌تواند که بر کسی که ذبیحۀ یهود و نصارا را در این زمان بخورد اعتراض کند، و اگر آن حیوانی را برای مسلمین ذبح کنند حرام نیست، و هر کسی این را انکار کند جاهل است و اشتباه می‌کند و با اجماع مسلمین مخالف است»^۴

پس با این بیان این مسئله ثابت شد و آن درست بودن ذبح کردن مسلمان و اهل کتاب است و حلال بودن حیوانی که آنها ذبح می‌کنند با دلایل از کتاب و سنت و اجماع امت ثابت گردید.

و اما مسئله دوم: حرام بودن حیوانهایی است که مشرکین غیر از اهل کتاب و مرتدین و آتش پرستان ذبح می‌کنند

(۱) سوره مائده آیه ۵.

(۲) بدایة المجتهد ج ۱ ص ۴۴۹-۴۵۰.

(۳) مجموع الفتاوی لشیخ الاسلام ابن تیمیه ج ۳۵ ص ۲۱۶.

(۴) المصدر السابق ج ۳۵ ص ۲۱۲.

نصوص کتاب و سنت و اجماع اهل علم برحرام بودن ذبیحهٔ اینها دلالت می‌نماید، نصوص ازدو جهت اجمالی و به صورت تفصیل برحرام بودن حیوان‌هایی که اینها ذبح می‌کنند دلالت دارد

اما دلیل اجمالی مفهوم فرموده الهی است که می‌گوید: {الا ما ذکیتم}^۱ ترجمه: مگر آنکه سر می‌برید

و فرموده خداوند که می‌فرماید: {وطعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم}^۲ ترجمه: و خوراک اهل کتاب برای شما حلال است

که خداوند حیوان‌هایی که اهل کتاب و مسلمین ذبح می‌کنند را حلال قرار داده است پس مفهوم آیه حیوان‌هایی را که علاوه بر مسلمین و اهل کتاب دیگران ذبح می‌کنند از حلال بودن خارج قرار می‌دهد و آنرا حرام قرار می‌دهد و بیش از یک نفر از اهل علم به این دلیل احتجاج کرده‌اند

شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن آل شیخ بعد از اینکه به مفهوم آیه دوم برحرام بودن آنچه کفار و مشرکین ذبح می‌کنند استدلال کرده می‌گوید: «واهل علم به این دلیل گرفته‌اند و مفهوم‌های کلام خدا و پیامبرش حجت‌های شرعی هستند»^۳

و اما دلیل تفصیلی برحرام بودن آنچه مشرکین و مرتدین و مجوس ذبح می‌کنند، باید گفت که برحرام بودن آنچه مشرکین ذبح می‌کنند گفته خداوند دلالت دارد که می‌فرماید: {وما اهل لغير الله به}^۴

و می‌فرماید: {وما ذبح علی النصب}^۱

(۱) سوره مائده آیه ۳.

(۲) سوره مائده آیه ۵.

(۳) مجموعه الرسائل والمسائل النجدية ج ۳ ص ۳۱۳.

(۴) سوره مائده آیه ۳.

که آنچه برای غیر از خدا ذبح شده و آنچه بنام بت‌ها ذبح شده را برمحرمات درآیه عطف کرده است پس برحرام بودن آنچه مشرکین ذبح می‌کنند دلالت دارد، چون این کار آنهاست.

وابن رشد^۲ وکاسانی^۳ برحرام بودن آنچه اهل شرک ذبح می‌کنند ازاین استدلال کرده‌اند.

واما حرام بودن آنچه مرتدین ذبح می‌کنند به خاطر این است که مرتد بردینی که به آن منتقل شده باقی نخواهد ماند به دلیل گفته پیامبر که فرموده است: (من بدل دینه فاقتلوه)^۴. یعنی: هرکسی دینش را عوض کرد او را قتل کنید پس آنچه او ذبح می‌کند به خاطر این حلال نیست.

واما حرام بودن آنچه آتش پرستان ذبح می‌کنند به دلیل این است که پیامبر درمورد آنها فرموده است: (سنوا بهم سنه اهل الكتاب، غیر ناکحی نسائهم ولا آکلی ذبائحهم)^۵ یعنی: با آنها رفتار کنید همان رفتاری که با اهل کتاب می‌کنید غیر ازاینکه زنانشان را نکاح نکنید و آنچه ذبح می‌کنند نخورید.

(۱) سوره مائده آیه ۳.

(۲) انظر بداية المجتهد ج ۱ ص ۴۴۹.

(۳) انظر بدائع الصنائع ج ۶ ص ۲۷۷۶.

(۴) رواه البخاری من حدیث عبدالله بن عباس رضی الله عنه فی (کتاب الجهاد - باب لا یعذب بعذاب الله) فتح الباری ج ۶ ص ۱۴۹ ح: ۳۰۱۷.

(۵) اخرجه الامام مالک فی الموطاء ج ۱ ص ۲۷۸ (۴۲)، والبيهقي فی السنن الكبرى ج ۹ ص ۱۹۰، ۱۸۹، قال ابن حجر عنه: «وهذا منقطع مع ثقة رجاله» فتح الباری ج ۶ ص ۲۱۶، وقد حقق القول فيه الشيخ ناصرالدين اللباني فی ارواء الغلیل ج ۵ ص ۸۹ ح: ۱۲۴۸ و ذکر انه ضعيف.

واین حدیث با اینکه مرسل است اما عموم اهل علم به آن احتجاج کرده‌اند آن گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه این را بیان داشته است بلکه او در ارائه تحقیق خود در مورد حکم شریعت درباره آنچه مجوسی‌ها ذبح می‌کنند و درباره ازدواج با زنانشان اتفاق اهل علم را بر احتجاج کردن از این حدیث نقل کرده است آن‌جا که می‌گوید: «و نیز در حدیث حسن بن محمد الحنفیه^۱ و دیگر تابعین آمده است که پیامبر از مجوسی‌ها جزیه گرفت و گفت: «با آنها رفتاری کنید که با اهل کتاب می‌کنید اما زنانشان را نکاح نکنید و آنچه ذبح می‌کنند نخورید». و این حدیث مرسل است و از پنج صحابی روایت شده که با آن موافق اند و از آنها خلاف این شناخته نشده است و بسیاری از اهل علم به این حدیث مرسل عمل کرده‌اند

و مرسل در یکی از دو قول علما حجت است مانند مذهب ابو حنیفه و مالک و احمد در یکی از دو روایت از او، و در روایت دیگر اگر قول جمهور اهل علم مرسل را تقویت نماید یا ظاهر قرآن آن را تقویت کند و یا از طریق دیگر به صورت مرسل روایت شده باشد حجت است

و این قول شافعی است، پس حدیث مرسلی مانند این به اتفاق علما حجت است و این مرسل در خصوص این مسئله نصی است»^۲

و اما اقوال اهل علم به صراحت آنچه اینها ذبح می‌کنند را حرام قرار داده است و اگر من اقوال آنها را در این مورد ذکر کنم بحث طولانی می‌شود اما من به بعضی از علما که بر این مسئله تصریح کرده‌اند با ذکر مرجع اشاره می‌کنم سپس اقوال کسانی

(۱) حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب هاشمی ابو محمد مدنی، و پدرش ابن الحنفیه بود، ثقه و فقیه بود گفته می‌شود او اولین کسی است که در مورد ارجاء سخن گفت در سال صد یا قبل از آن به یک سال درگذشت تقریب التهذیب ص ۱۶۴.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۳۲ ص ۱۸۹.

را می‌آورم که اجماع را براین مسائل نقل کرده‌اند یکی از کسانی که برحرام بودن آنچه مشرکین و مجوسی‌ها و مرتدین ذبح می‌کنند تصریح کرده است امام کاسانی است در کتاب بدائع الصنائع^۱

وبرهان الدین مرغینانی در کتاب الهدایه^۲ وابن رشد در بدایه المجتهد^۳ وابن قدامه در المغنی^۴ و نووی در شرح مهذب^۵ و فخرالدین زیلعی^۶ در تبیین الحقائق^۷ و شیخ الاسلام ابن تیمیه در بعضی از فتوایش^۸ و شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب در بعضی از رساله‌هایش^۹ و پس از او شیخ عبدالرحمن بن حسن و فرزندش شیخ عبداللطیف^{۱۰} در بعضی از رساله‌های خود این مسئله را تصریح کرده‌اند.

(۱) انظر ج ۶ ص ۲۷۷۶.

(۲) انظر الهدایة مع شرح فتح القدير ج ۸ ص ۴۰۸.

(۳) انظر ج ۱ ص ۴۵۰-۴۵۲.

(۴) انظر ج ۱۲ ص ۲۷۷، ج ۱۳ ص ۲۹۶-۲۹۷.

(۵) انظر المجموع (شرح المهذب) ج ۹ ص ۶۵-۶۶.

(۶) وی عثمان بن علی بن یحیی بن یونس زیلعی فخرالدین حنفی فقیه است او در مذهبش فاضل بود مردم مدتی به او مشغول شدند، در رمضان سال ۷۴۳ درگذشت ن ک الدرر الكامنة لابن حجر ج ۳ ص ۶۱.

(۷) انظر ج ۵ ص ۲۸۷.

(۸) انظر مجموع الفتاوى ج ۳۵ ص ۱۸۷-۱۵۵، ۱۵۴، ۱۸۹.

(۹) انظر مجموعة الرسائل والمسائل النجدية ج ۴ ص ۴۳ و شیخ در آن به حرام بودن آنچه مرتد ذبح می‌کنند تصریح کرده است.

(۱۰) انظر مجموعة الرسائل والمسائل النجدية ج ۲ ص ۱۲۱ ج ۳ ص ۳۱۳.

واین غیر از آن چیزی است که پژوهشگران معاصر در بحث‌ها و بررسی‌های جدید خود به این مسئله تصریح کرده‌اند.^۱

واژه‌های کسانی که اجماع را بر این مسائل نقل کرده است:

ابن رشد است او اتفاق علمارا بر حرام بودن آنچه مشرکین ذبح می‌کنند نقل کرده است آن‌جا که می‌گوید: «واما کسانی که بر منع کردن او از ذبح اتفاق شده مشرکین بت پرست هستند به دلیل گفته خداوند که می‌فرماید: ﴿وما ذبح علی‌الغصب﴾^۲ ترجمه: حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده‌اند

و به دلیل اینکه می‌فرماید: ﴿وما اهل به لغیر الله﴾^۳ ترجمه: حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده می‌شود و شیخ الاسلام ابن تیمیه این اجماع را نقل کرده است که می‌گوید: «اما مشرکین، امت بر حرام بودن نکاح زنانشان و آنچه ذبح می‌کنند اتفاق کرده است»^۴

واما مجوسی‌ها، ابن قدامه بر حرام بودن آنچه آنها ذبح می‌کنند اجماع را نقل کرده است او می‌گوید: «اهل علم بر حرام بودن شکار مجوسی و آنچه ذبح می‌کند اجماع کرده‌اند به جز آنچه که ذبح نمی‌خواهد مانند ماهی و ملخ بر مباح بودن اینها اجماع کرده‌اند اما مالک و لیث و ابا ثور از جماعت جدا شده و زیاده روی کرده‌اند مالک و لیث

(۱) انظر احکام الذبائح واللحوم المستوردة الدكتور عبدالله بن محمد طریفی ص ۱۳۷-۱۴۰، والاطعمة

واحکام الصيد والذبائح للدكتور صالح فوزان ص ۱۴۵-۱۵۲، ۱۵۰.

(۲) سوره مائده از آیه ۳.

(۳) سوره مائده از آیه ۳.

(۴) بداية المجتهد ج ۱ ص ۴۴۹.

(۵) مجموع الفتاوی ج ۸ ص ۱۰۰.

گفته اند: به نظر ما اگر مجوسی ملخ را شکار کرد خورده نمی‌شود و در ماهی اجازه داده اند و ابو ثور شکار و حیوانی را که مجوسی ذبح کند حلال قرار داده است»^۱ و اما آنچه مرتد ذبح کند ابن رشد نقل کرده است: که قول به حرمت آن چه مرتد ذبح می‌کند قول جمهور است او می‌گوید: «جمهور براین هستند که آنچه مرتد ذبح می‌کند خورده نمی‌شود،

و اسحاق گفته است: آنچه او ذبح کند جایز است و ثوری گفته است: مکروه است. و سبب این اختلاف این است که آیا اسم اهل کتاب شامل مرتد نمی‌شود زیرا اگر باشد او حرمت اهل کتاب را ندارد یا شامل او می‌شود»^۲

و ابن قدامه ذکر کرده است که قول به حرمت آنچه مرتد ذبح کند قول مالک و شافعی و اصحاب رای است

و ابن اسحاق آنچه را مرتد ذبح کرد جایز قرار داده است اگر مرتد به دین اهل کتاب باشد و این را از اوزاعی حکایت کرده است.^۳

و نووی می‌گوید: «آنچه مرتد ذبح کند نزد ما حرام است و اکثر اهل علم این را گفته‌اند که ابو حنیفه و احمد و ابو یوسف و محمد و ابو ثور از آنها هستند و ثوری آن را مکروه دانسته است، ابن منذر گفته است اوزاعی در این مسئله می‌گفت: گفته فقهاست که هر کسی قومی را به دوستی گرفت او از آنهاست، و اسحاق گفته است: اگر فرد مرتد به دین نصرانی بگردد آنچه او ذبح می‌کند حلال است»^۴.

(۱) المغنی ج ۱۳ ص ۲۹۶.

(۲) بدایة المجتهد ج ۱ ص ۴۵۰.

(۳) انظر المغنی ج ۱۲ ص ۲۷۷.

(۴) المجموع للنووی ج ۹ ص ۶۹.

و پوشیده نیست که اختلاف علما در اینجا در مورد حکم حیوانی که مرتد ذبح می‌کند در حق مرتدی است که به دین اهل کتاب گرویده است که بعضی از علما گفته‌اند آنچه او ذبح کند حلال است مانند اوزاعی و اسحاق و ثوری آن را مکروه قرار داده است به دلیل این سنت که علی فرمود «هرکسی قومی را دوست بدارد او از آنهاست»^۱ گفته‌اند: و کسی که به دین آنها برگشته است از آنهاست و حیوانی که او ذبح کند حلال است همان طور که آنچه آنها ذبح کنند حلال است و این برخلاف نظری است که جمهور اهل علم و ائمه اربعه بر آن هستند که آنچه کسی ذبح کند که از اسلام مرتد شده و به دین اهل کتاب برگشته است حرام است.

و اما اگر مرتد به غیر از دین اهل کتاب به دینی دیگر مرتد شود در حرام بودن آنچه ذبح می‌کند بین ائمه اختلافی وجود ندارد چون همه بر حرام بودن آنچه عموم کفار و مشرکین غیر از اهل کتاب ذبح می‌کنند اجماع کرده‌اند

و با این اجماع اهل علم بر حرام بودن آنچه کفار غیر از اهل کتاب از مشرکین و بیت پرستان و آتش پرستان و مرتدین ذبح می‌کنند روشن می‌گردد به جز یک مسئله که بر آن اجماع نکرده‌اند و آن حرام قرار دادن آنچه مرتدینی که به اهل کتاب روی آورده‌اند ذبح می‌کنند است که بعضی از اهل علم گفته‌اند حلال است برخلاف جمهور که می‌گویند حرام است.

و با این و به اضافه دلایلی که بر حرام بودن ذبیحه عموم این گروهها دلالت می‌کند که در بیش تر از یک وجه ارائه شد ثابت شد که آنچه اینها ذبح کنند بر مسلمانان حرام است و ذبح کردن اینها صحیح نیست امری که بیان این مسئله در شریعت و ریشه دار کردن آن در بحث با آن تکمیل می‌گردد. ثابت گردید

(۱) هذا الاثر غراه ابن قدامة في المغنی ج ۱۲ ص ۲۷۷ الی علی لا و يشهد له قول الله تعالی ﴿ومن يتولهم

منكم فانه منهم﴾ سورة مائدة آیه ۵۱.

وبعد از این بررسی شرایط اعتبار شده در ذبح کننده برای صحت ذبح کردن او و حلال بودن حیوانی که او ذبح می‌نماید با تمام جزئیات آن و نتیجه‌ای که از آن به دست آمده و آن اصل قرار دادن دو مسئله مهم در این باب است مسئله حلال بودن آنچه مسلمین و اهل کتاب ذبح می‌کنند

و مسئله حرام بودن آنچه که کسانی دیگر غیر از آنها از مشرکین و بت پرستان و آتش پرستان و مرتدین و سایر کفار ذبح می‌کنند وقت شروع کردن در بیان حکم آنچه اهل بدعت ذبح می‌کنند فرا رسیده است و پیش‌تر بیان کردم که این احکام از مسئله احکام ذبح به صورت عام منشعب می‌شوند و به صورت خاص به شرایط اعتبار شده در فردی که ذبح می‌کند بستگی دارند.

من به توفیق الهی می‌گویم:

بدعت‌گذار از این نظر که بدعت‌گذار است نمی‌توان به حلال بودن یا حرام بودن آنچه او ذبح می‌کند حکم نمود مگر بنا بر آنچه که نزد ما ثابت شده از حکم کردن به کفر یا اسلام او، چون مسئله به این تعلق دارد نه به بدعت‌گذاری: پس اگر بدعت او از بدعت‌هایی بود که انسان را کافر نمی‌کند و به باقی ماندن اسلام او حکم شده پس آنچه ذبح کردن او درست و آنچه او ذبح می‌نماید حلال است بنا بر دلایل و اجماع امت بر حلال بودن ذبیحه مسلمان که قبلاً بیان شد، اما بدعت‌گذار بودن او تا وقتی که او مسلمان باشد تاثیری بر حلال بودن آنچه او ذبح کند ندارد. پس همان طور که فسق به سبب گناه از خوردن آنچه که فاسق ذبح کرده منع نمی‌کند، فسق به سبب بدعت از خوردن آنچه بدعت‌گذار ذبح می‌کند منع نمی‌کند.

شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه الله در بعضی فتوایش که از حکم خوردن ذبیحه کسی که عقیده‌اش را نمی‌دانی و کسی که مرتکب گناه می‌شود و در حالی که می‌داند حرام است و کسی به کمک خواستن از جن‌ها شناخته شده پرسیده شده است

می‌گوید: «اگر او به شرک معروف نیست ذبیحه او حلال است اگر مسلمان است و گواهی می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز خدا نیست و محمد پیامبر خداست، و از او چیزی شناخته نمی‌شود که اقتضای کافر بودن او را می‌نماید

پس آنچه او ذبح کند حلال است، مگر اینکه از او به این پی برده شود که چیزی از شرک اکبر انجام می‌دهد مانند خواندن جن‌ها و یا صدا کردن مروگان و کمک خواستن از آنها، پس این نوعی از شرک اکبر است و فردی مانند این آنچه را ذبح کند خورده نمی‌شود.

اما گناهان از خوردن ذبیحه منع نمی‌کنند که فردی که گناه انجام می‌دهد تا وقتی گناه را حلال نداند، بلکه آنچه را او ذبح کرد اگر به صورت شرعی ذبح کند حلال است»^۱.

پس آنچه بدعت‌گذار مسلمان ذبح کند حلال است اگر او به شرک اکبر معروف نیست، و در صورت عدم ارتکاب شرک اکبر بعد از آن بدعت‌ها و گناهانی که او بدان آلوده است تاثیری در حلال بودن آنچه او ذبح کند ندارد.

و آنچه از کلام شیخ برمی‌آید این است که: حرام قرار دادن ذبیحه کسی که درکل، اسلام او ثابت است صورت نمی‌گیرد مگر بعد از اینکه به دست زدن او به شرک یقین کرده شود،

اما کسی که از او چنین عملی شناخته نمی‌شود بلکه حالت او پوشیده است اصل، باقی ماندن اسلام و حلال بودن آنچه او ذبح می‌کند است.

و این چیزی است که اصول شریعت و قواعد دین آنرا اقتضا می‌کند زیرا نزد اهل علم مقرر است که هرکسی با یقین ایمانش ثابت باشد از او ایمان دور نمی‌گردد مگر با یقینی دیگر^۱ و تا زمانی که اسلام او ثابت است پس آنچه ذبح می‌کند حلال است.

(۱) مجلة البحوث الاسلامیة العدد (۲۵) ص ۸۹، ۹۰.

و در صحیح بخاری از حدیث عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت است که: (ان قوماً قالوا للنبی ان قوماً یاتوننا بلحم لا ندری اذکر اسم الله علیه ام لا، فقال سموا علیه انتم وکلوه، قالت: وکانوا حدیثی عهد بکفر)^۲ یعنی: قومی به پیامبر گفتند که: قومی پیش ما گوشتی می آورند ما نمی دانیم که آیا اسم خدا بر آن گفته شده یا نه پیامبر فرمود: شما اسم خدا را بر آن بگوئید و آن را بخورید.

عایشه می گوید: و آنها تازه از کفر بیرون آمده بودند.

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: «وازاین حدیث برمی آید که هر آنچه در بازارهای مسلمین یافته می شود و همچنین آنچه بادیه نشینان مسلمان ذبح می کنند بر صحت و درست بودن حمل کرده می شود چون اغلب این است که آنها تسمیه را دانسته اند و به این قول اخیر ابن عبدالبر یقین کرده و می گوید: در این حدیث اشاره به این شد که هر آنچه مسلمان ذبح کند حلال است و خورده می شود و بر این حمل می شود که او نام خدا را گفته است چون در هر کاری به مسلمان جز گمان خوب نمی توان داشت تا وقتی که خلاف آن روش شود»^۳.

و این در صورتی است که مسلمان بودن فردی که ذبح می کند قطعی است و در سرزمین مسلمین زندگی می کند چون اصل در او سلامت انحراف است تا وقتی که خلاف آن ثابت شود اما اگر در سرزمینی زندگی می کرد که شرک بر اهل آن غالب بود پس حکم آنچه او ذبح می کند حکم بیشتر مردم است چون ما به طور قطعی نمی دانیم که او در اصل مسلمان است پس آنچه او ذبح کند خوردنش حلال نیست. و این قاعده

(۱) این مسئله در فصل التکفیر در باب اول گذشت ن ک ص (۱) از این کتاب.

(۲) رواه البخاری (فی کتاب الذبائح والصيد - باب ذبیحة الاعراب ونحوهم) فتح الباری ج ۹ ص ۶۳۴ ح: ۵۵۰۷.

(۳) فتح الباری ج ۹ ص ۶۳۶، ۶۳۵.

در اصول فقه مقرر است که احکام شریعت بر اساس اغلب است، شاطبی می‌گوید: «قضایای افراد، جزئی هستند وقواعد، کلی هستند و جزئیات نمی‌توانند کلیات را نقض کنند بنا بر این احکام کلیات در جزئیات جاری هستند گرچه معنی کلیات در آن به طور خصوص ظهور پیدا نکند»^۱.

با اینکه برای مسئله مورد بحث ما در فتوایی رسمی که از سازمان پژوهش‌های علمی وافتا در عربستان سعودی صادر شده تصریح شده است در این فتوا آمده است: «اما اگر حالت ذبح کننده دانسته نشود اما بر کسانی که در سرزمین او ادعای اسلام می‌کنند غالب این است که از مردگان مرد می‌جویند، و به آنها پنا می‌برند، پس در مورد آنچه او ذبح می‌کند همان حکم می‌شود که در مورد اکثریت آن مردم می‌شود بنا بر این خوردن آن حلال نمی‌باشد»^۲

و خلاصه سخن این است که بدعت‌گذار اگر به کافر بودنش حکم نشده باشد ازدو حال خالی نیست یا حالش معلوم و مشخص است و یا حالش مجهول و نا مشخص است

اگر معلوم الحال باشد و برای او به مسلمان بودن حکم کرده شود و از او انجام چیزی از مورد شرک آمیز که از نوع شرک اکبر هستند به چشم نمی‌خورد پس در این وقت به حلال بودن آنچه او ذبح می‌کند حکم کرده می‌شود گرچه او بدعت‌گذار باشد تا وقتی که مسلمان است به خاطر اینکه نصوص شرعی و اجماع امت بر حلال بودن آنچه مسلمین ذبح می‌کنند دلالت دارد.

و اما اگر مجهول الحال باشد حالت او ازدو چیز بیرون نیست یا در سرزمین مسلمین زندگی می‌نماید و او از جمله مسلمین شمرده می‌شود پس در این صورت نیز به حلال

(۱) الموافقات ج ۳ ص ۲۶۱.

(۲) مجلة البحوث الاسلامیة - العدد الحادی عشر (۱۱) ص ۱۵۹. فتوی رقم (۱۶۵۳).

بودن آنچه او ذبح می‌کند حکم کرده می‌شود چون اصل درمسلمین سلامت اعتقاد است.

و یا اینکه درشهری زندگی می‌کند که شرک بر اهالی آن غالب است پس چنین فردی ذبیحه او حلال نیست چون ما به اصل مسلمان بودن به طور قطعی باور نداریم گرچه او ادعای آنرا بکند بلکه برای او حکم می‌شود به آنچه که برای بیشتر کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند حکم شده است.

و شاید ازحلال بیان حکم دراین مسئله بعضی اختلافات جزئی درحکم بین مسئله (ذبح) در اینجا و مسئله (ازدواج) که قبلاً بیان شد روش می‌شود پس برای بیان آنچه از اختلافات که در آغاز این فصل به آن اشاره شد بعضی از آنرا بیان می‌دارم:

از آن جمله یکی این است: که در مسئله ازدواج برای جاری قرار دادن ازدواج بدعت‌گذار مسلمان با زن سنی موافقت زن و ولی آن بر این نکاح شرط است پس عقد جاری نمی‌شود اگر زن خودش را به ازدواج مرد بدعت‌گذاری^۱ درآورد یا اینکه مرد زنی را که تحت سرپرستی اوست به ازدواج مرد بدعت‌گذاری درآورد مگر بعد از موافقت طرف دیگر و این به خلاف حکم در مسئله ذبح است زیرا برای هر یک خوردن از ذبیحه بدعت‌گذار مسلمان بدون از این که موافقت طرفهای دیگر شرط باشد جایز است.

(۱) این طبق قول کسی است که نکاح را بدون اجازه ولی صحیح می‌داند، و می‌گوید که زن می‌تواند بدون ولی عقد نکاح خود را ببندد، و این مسئله در میان اهل علم مورد اختلاف است، پس بعضی این نکاح را جایز قرار می‌دهند اگر مرد کفو زن باشد و بعضی این را منع می‌کنند پس نزد آنها نکاح بدون ولی صحیح نیست و بعضی بین زن دویژه و بیوه فرق گذارده‌اند، و گفته‌اند ولی در بکره شرط است و در بیوه شرط نیست ن ک تفصیل این مسئله را در بدایة المجتهد از ابن رشد ج ۲ ص ۸-۱۲.

وعلت دراین حاصل شدن ضرر با ازدواج با بدعت‌گذار است که به سبب اختلاط وهمنشینی که از او لوازم ازدواج است واز او جدا نمی‌شود برای خود زن که خودش اقدام به این ازدواج کرده پیش می‌آید واین ضرر به خانواده زن با فامیل شدن با بدعت‌گذار می‌رسد بنا براین موافقت طرفهایی که ازاین ازدواج ضرر می‌بینند اعتبار شده است واز خوردن آنچه بدعت‌گذار ذبح کرده نه برای خود فردی که آنرا می‌خورد و نه برای کسی دیگر از مردم ضرر پیش نمی‌آید چون از لوازم خوردن ذبیحۀ بدعت‌گذار این نیست که باید با او یکجا شد و همنشینی کرد پس با این ضررهایی که بر آن مرتب می‌گردد و منتفی می‌شود.

ویکی از فرق‌های بین ذبح و نکاح بدعت‌گذار این است که:

ازدواج با بدعت‌گذار مسلمان بعد از کامل وجود داشتن شرایط صحت و لزوم آن برای اجرای عقد ازدواج به شدت مکروه است و نزد سلف از آن به خاطر اثرهای بدی که براین ازدواج می‌آید و فساد بزرگی که به سبب آن حاصل می‌شود نهی شده است. و اما خوردن آنچه بدعت‌گذار ذبح کرده اگر مسلمان باشد جایز است و مکروه نیست به خاطر اینکه ضرری به علت آن به وجود نمی‌آید گرچه گاهی خوردن آنچه بدعت‌گذار ذبح کرده ترک کرده می‌شود اگر این کار بتواند او را از بدعتش باز دارد همان طور که در عموم مسائل گذشته بیان شد.

و به طور عموم خوردن حیوان‌هایی که اهل بدعت ذبح کرده‌اند اگر مسلمان باشند در آن بسیار تساهل و آسان‌گیری می‌شود نسبت با مسئله ازدواج با آنها چون هردو مسئله با یکدیگر فرق‌های بزرگی دارند که بر هر عاقل دارای بینش پوشیده نمی‌ماند. (والله اعلم).

و اما اگر به کافر بودن بدعت‌گذار حکم شده بود پس حیوانی که او ذبح می‌کند به خاطر کفر و ارتدادش خورده نمی‌شود بنا بر آنچه که در بیان حکم آنچه کفار و مرتدین

به صورت عموم ذبح می‌کنند گذشت و به خاطر اینکه حرمت آن با نصوص شرعی و اجماع امت اسلامی ثابت است.

ومن برای تاکید این مسئله بعضی از روایت‌ها از سلف را که به طور خاص در این مسئله تصریح کرده‌اند و تصریحات آنها را به حرام بودن آنچه که کسانی از اهل بدعت که به کفرشان حکم شده ذبح می‌کنند ذکر می‌کنم.

از طلحه بن مصرف رحمه الله روایت است که او گفت: «زنان رافضه نکاح کرده نمی‌شوند و آنچه آنها ذبح می‌کنند خورده نمی‌شود چون آنها اهل ردت هستند»^۱

و در کتاب السنه از عبدالله بن احمد آمده است که وکیع در مورد حیواناتی که جهمیه ذبح می‌کنند پرسیده شد گفت: «خورده نمی‌شود چون آنها مرتد هستند»^۲

و از فضیل بن عیاض روایت است که او گفت: «من ذبح شده یهودی و نصرانی را می‌خورم و آنچه را صاحب بدعت ذبح کرده نمی‌خورم»^۳

و از احمد بن یونس^۴ آمده است که او گفت: «ما حیوانی را که مردی رافضی ذبح کرده نمی‌خوریم، زیرا او نزد من مرتد است»^۵

پس این ائمه به حرام بودن آنچه جهمیه و رافضه از اهل بدعت ذبح می‌کنند تصریح کرده‌اند و آن‌ها سبب را در این مورد حکم شدن به کافر بودنشان و مرتد بودن آنها نزد

(۱) رواه ابن بطة فی الابانة الصغری ص ۱۶۱.

(۲) السنة لعبدالله بن احمد ج ۱ ص ۱۱۷ روایه (۳۸).

(۳) رواه ابن بطة فی الابانة الصغری ص ۱۶۱.

(۴) وی احمد بن عبدالله بن یونس به عبدالله بن قیس تمیمی یربوعی کوفی است ثقه و حافظ بود در سال ۱۲۷ در ۹۴ سالگی درگذشت. تقریب التهذیب ص ۸۱.

(۵) رواه اللالكاتی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۴ ص ۱۴۵۹.

این ائمه بیان کرده‌اند و بنا براین پس حکم درمورد هرکسی از اهل بدعت که ما به کافر بودنش حکم نموده‌ایم و آنها به صراحت از آن نام نبرده‌اند جاری می‌باشد. و اهل علم بعد از آنها در گفته‌های خود به حرام بودن حیواناتی که فرقه‌های کافر از اهل بدعت ذبح کرده‌اند تصریح نموده‌اند فرقه‌هایی که سلف از آنها نام برده و دیگر فرقه‌هایی که نام نبرده‌اند.

ابو حامد غزالی در حکم کسانی از باطنیه که به کفرشان حکم شده می‌گوید: «و خلاصه سخن در این مورد این است که با آنها در خون و مال و نکاح و ذبیحه و نافذ شدن قضاوت‌ها و قضای عبادات، رفتاری می‌شود که با مرتدین آن رفتار انجام می‌شود»^۱ تا اینکه می‌گوید: «و با حرام بودن ازدواج حرام بودن آنچه آنها ذبح می‌کنند همراه است پس ذبیحه هیچ یک از آنها حلال نیست همان طور که ذبیحه مجوسی و زندیق حلال نیست، پس ذبیحه و ازدواج برابرند و هر دو در حق سایر انواع کافران به جز یهود و نصارا حرام هستند»^۲

و در فصل گذشته عبارت شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله بر حرام بودن آنچه غلات رافضه ذبح کرده‌اند گذشت که او در طی سخنش از حرام بودن نکاح کردن زنان آنها چون مرتد هستند چنین گفته است، و همچنین تصریح او به حرام بودن آنچه نصیری‌ها ذبح کرده‌اند و نقل او اتفاق علما را بر این گذشت.

پس ما به ایراد سخن او در اینجا از باز ذکر کردن آن اکتفا می‌کنیم و با محل بیان آن مراجعه شود.^۳

(۱) فضائح الباطنیة ص ۱۵۶.

(۲) المصدر السابق ص ۱۵۸.

(۳) انظر ص (۱).

همچنان که علمای معاصر ما به حرام بودن حیوان‌هایی که بعضی از منتسبین به طریقه‌های صوفیانه از مشرکین این زمان و بت پرستان کسانی که کمک جستن از مردگان را مباح می‌دانند و در دفع کردن بلا از آنها کمک می‌جویند و با انجام سایر عبادت‌ها به آنها نزدیکی می‌جویند تصریح کرده‌اند. و این در ضمن فتوای انجمن دایم برای پژوهش علمی و افتا در عربستان سعودی آمده است که سؤالی به انجمن ارائه شده که در آن صاحب سؤال می‌گوید: حکم حیوان‌هایی که ذبح شده و در بازارهای شهرهایی فروخته می‌شوند که اهالی آن در شرک سالم نیستند با اینکه ادعای اسلام می‌کنند چون جهل و طریقه‌های بدعت مانند تیجانیه بر آنها غالب اند چیست؟

انجمن در جواب او گفته است: «اگر مسئله آن گونه است که در سؤال ذکر شده که ذبح کننده ادعای اسلام می‌کند و از او دانسته شده که او اگر گروهی است که کمک خواستن به غیر از خدا در آنچه که جز خدا کسی بر آن توانایی ندارد، و با مردگان از قبیل پیامبران کمک می‌جوید و یا از کسی کمک می‌جوید که او معتقد به ولایت اوست پس حیوانی که او ذبح می‌کند مانند حیوانی است که مشرکین و بت پرستان و پرستش کنندگان لات و عزری و مناه و ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر ذبح می‌کنند و برای مسلمان حقیقی حلال نیست که آنرا بخورد چون آن حکم خود مرده را دارد و حالت چون حالت اینهاست چون او از اسلام مرتد شده به خاطر اینکه به غیر از خداوند در چیزهایی پناه برده که جز خداوند کسی توانایی آنرا ندارد از قبیل بدست آمدن گمشده و شفای بیمار و امثال آن»^۱

و در پاسخی دیگر از انجمن بعد از سخن از انواع شرک اکبر آمده است: «پس این انواع سه گانه شرک اکبر است، که انجام دهنده آن یا معتقد به آن، از دین اسلام خارج

(۱) مجلة البحوث الاسلامیة العدد ۱۱ ص ۱۵۹ فتوی رقم (۱۶۵۳).

می‌شود، پس بر او نماز خوانده نمی‌شود وقتی که بمیرد و در قبرستان‌های مسلمین دفن کرده نمی‌شود و مال او به ارث برده نمی‌شود بلکه مال او از بیت المال مسلمین قرار می‌گیرد و حیوانی که او ذبح کرده خورده نمی‌شود و به واجب بودن کشتن او حکم کرده می‌شود»^۱.

پس با این حرام بودن حیواناتی که کسانی از اهل بدعت ذبح کرده‌اند که به کفرشان حکم شده مانند جهمی و رافضه و غلات خوارج و سایر فرقه‌های باطنیه و غلات صوفیان که به شرک اکبر آلوده هستند و در بدعت‌ها و خرافاتی که نزد اهل سنت انسان را کافر می‌کند غرق هستند ثابت گردید و خلاصه اینکه هرکسی چیزی از شرک اکبر که انسان را از دین خارج می‌کند انجام دهد یا امری از امور اعتقادی که انسان را کافر می‌کند یا کاری که انسان را کافر می‌کند انجام دهد پس آنچه او ذبح کرده به خاطر کفرش وارد داد او از دین اسلام حرام است بنا بر آنچه که روایت‌های نقل شده از سلف نخستین و اقوال اهل علم که بعد از آنها آمده‌اند در حق کسی از اهل بدعت که به این حد رسیده بر آن دلالت می‌نماید و بنا بر آنچه که قبل از این نصوص شرعی و اجماع امت اسلامی بر آن دلالت دارد که آنچه سایر کفار و مشرکین غیر از اهل کتاب ذبح کنند حرام است.

و با پایان یافتن سخن در مورد این مسئله سخن را در این فصل بعد از اینکه حکم شریعت در مورد آنچه اهل بدعت ذبح کرده‌اند - که در مذهب اهل سنت نماد پیدا می‌کند - که خوردن ذبیحه اهل بدعت و صحت ذبح کردن آنها و عدم آن روشن گردید که با توفیق الهی هدف از این فصل که با عنوان موضع اهل سنت و جماعت در مورد خوردن ذبیحه اهل بدعت ارائه گردید حاصل شد.

پس خدا را بیش از پیش سپاس می‌گویم و بر منت بزرگ او سپاسگذارم.

(۱) فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة جمع و ترتیب صفوت الشواد فی ص ۱۳۲.

فصل چهارم

موضع اهل سنت در مورد عیادت اهل بدعت

عیادت بیماران از اعمالی است که در دین به صورت اجمالی به آن تشویق شده است که بسیاری از احادیث صحیح بر فضیلت آن دلالت کرده‌اند که کتابی از کتابهای حدیث یا کتابهای تصنیف شده در آداب و فضائل اعمال از این احادیث خالی نیستند. و بنا بر این اهل علم مشروعیت بر عیادت بیماران مسلمان و هم‌دردی^۱ با آنها اجماع کرده‌اند و بعضی از علما بنا بر آنچه احادیث دلالت می‌نمایند گفته‌اند عیادت بیماران واجب است، و این ظاهر قول امام بخاری رحمه الله است که بعضی از این احادیث را چنین عنوان گذاشته است

(باب واجب بودن عیادت مریض)^۲.

و ابن حجر این قول را از بعضی اهل علم نقل کرده است، و می‌گوید: جمهور بر آن هستند که عیادت مریض مستحب است^۳.

و اما عیادت بیماران اهل بدعت را دو نوع از دلایل جذب می‌نماید:

نوع اول: احادیثی است که برای عیادت بیماران تشویق کرده‌اند و به طور عموم مردم را برای این کار برانگیخته‌اند.

نوع دوم: دلایلی که ازدوستی آنها منع می‌نماید و قطع رابطه از آنها را واجب قرار می‌دهد بلکه در بعضی از آن به ترک عیادت اهل بدعت تصریح شده‌اند^۴.

(۱) انظر شرح النووی علی صحیح مسلم ج ۱۴ ص ۳۱.

(۲) صحیح البخاری (کتاب المرضی) فتح الباری ج ۱۰ ص ۱۱۲.

(۳) انظر فتح الباری ج ۱۰ ص ۱۱۳، ۱۱۲.

(۴) در این فصل بعضی از این نصوص ذکر کرده می‌شود. ص (۱).

و بنا براین اغلب عموم مردم درموضع خود درمورد عیادت اهل بدعت به دو نوع تقسیم می‌شوند:

نوعی به دلایل نوع اول نگاه کرده پس نزد او مشروعیت و جایز بودن عیادت آنها ثابت شده است و او آنها را عیادت می‌کند و در هر حال به دیدارشان می‌رود.

نوعی به مقتضای دلایل نوع دوم نگاه کرده‌اند و عیادت آنها را به هیچ صورتی درست نمی‌دانند

و حقیقت این است که هر دو نوع اشتباه می‌کنند و درست آن چیزی است که اهل علم و تحقیق از اهل سنت بر آن هستند.

و آن تفصیل در مورد حکم عیادتشان بر حسب حال بدعت‌گذار است، و بستگی به اندازه تحقق یافتن مصلحت‌های مشروع از عیادت و عدم تحقق یافتن آن دارد و اینطور است که بدعت‌گذار یا به سبب بدعت خود کافر می‌شود یا مسلمان است.

پس اگر به سبب بدعت خود کافر باشد عیادت کردن او صحیح نیست مگر اینکه از عیادت او امید تحقق یافتن مصلحتی دینی باشد مانند حکم عیادت کافر اصلی که عیادت کردنش جایز نیست مگر با این شرط.

آنچه در صحیحین در مورد عیادت پیامبر بعضی از مشرکین را و عرضه کردن اسلام به آنها ثابت شده است براین دلالت دارد.

از سعید بن مسیب روایت است و او از پدرش روایت می‌نماید که او خبر داده است که: (انه لما حضرت ابا طالب^۱ الوفاء جاء رسول الله فوجد عنده ابا جهل بن هشام و عبدالله بن ابی

(۱) عموی پیامبر ﷺ و اسمش عبد مناف، سرپرست پیامبر ﷺ بعد از وفات عبدالمطلب بود و او پیامبر را خیلی دوست می‌داشت که فرزندش را به اندازه او دوست نمی‌داشت، و از پیامبر بر ضد تریش حمایت می‌کرد در سال دهم بعثت درگذشت ن ک طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۱۱۹.

امیه بن المغیره^۱. قال رسول الله لابی طالب: یا عم قل لا اله الا الله کلمه اشهد لک بها عند الله، فقال ابو جهل وعبدالله بن ابی امیه: یا ابا طالب، اترغب عن مله عبدالمطلب؟ فلم یزل رسول الله یعرضها علیه ویعودان بتلك المقالة حتی قال ابو طالب آخر ما کلمهم: هو علی مله عبدالمطلب وابی ان یقول لا اله الا الله^۲ یعنی: وقتی زمان مرگ ابو طالب فرا رسید پیامبر پیش او آمد دید که ابو جهل بن هشام وعبدالله بن ابی امیه بن مغیره پیش او هستند: پیامبر به ابو طالب گفت: ای عمو بگو لا اله الا الله، واین کلمه ای است که با آن برای تو پیش خداوند گواهی می دهی ابو جهل وعبدالله بن امیه گفتند: ای ابو طالب آیا تو از دین عبدالمطلب روی گردان می شوی؟ وپیامبر همچنان کلمه لا اله الا الله را به او عرضه می کرد وآن دو همان گفته را تکرار می کردند تا اینکه آخرین سخنی که ابو طالب به آنها گفت این بود که: او بردین عبدالمطلب است، وازاینکه بگوید لا اله الا الله ابا ورزید.

واز انس رضی الله عنه روایت شده که (ان غلاماً لليهود كان یخدم النبی فمرض فاتاه النبی یعوده فقال: أسلم، فاسلم)^۳
یعنی: پسر بچه ای یهودی برای پیامبر خدمت می کرد مریض شد پیامبر برای عیادتش آمد وگفت: اسلام بیاورد و او مسلمان باشد.

(۱) عبدالله بن ابی امیه واسمش حذیفه وگفته شده سهل بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم مخزومی برادر زن پیامبر وپسر عاتکه عمه پیامبر است وبرادر ام سلمه است بخاری گفته است او صحابی است، درجنگ حنین وفتح مکه حضور داشت ودرطائف شهید شد ن ک الاصابه ج ۲ ص ۲۷۷.

(۲) رواه البخاری فی صحیحہ (کتاب الجنائز - باب اذا قال المشرك عند الموت لا اله الا الله) فتح الباری ج ۳ ص ۲۲۲ ح: ۱۳۶۰ ومسلم (کتاب الایمان - باب الدلیل علی صحة اسلام من حضره الموت ما لم یشرع فی النزاع) ج ۱ ص ۵۴.

(۳) رواه البخاری فی کتاب المرضی - باب عیادة المشرك فتح الباری ج ۱۰ ص ۱۱۹ ح: ۵۶۵۷.

پس این دو حدیث برجایز بودن عیادت مشرک وقتی گمان غالب این باشد که از عیادت او مصلحتی دینی تحقق می‌یابد مانند اسلام آوردنش دلالت می‌کنند
 و بعضی از اهل علم این مصلحت را فقط مقید به امید اسلام آوردن او کرده‌اند آنها از ظاهر حدیث استدلال نموده‌اند منذری^۱ می‌گوید: «گفته شده مشرک عیادت کرده می‌شود تا به اسلام دعوت داده شود اگر امید اجابت او باشد آیا نمی‌بینی که یهودی مسلمان شد وقتی پیامبر اسلام را به او عرضه کرد پس اگر در اسلام آوردن او امیدی نباشد و امید اجابت کردن او نرود پس عیادت کردن او مناسب نیست»^۲.

و نیز چنین گفته است ابن بطال^۳: «عیادت کردن او وقتی جایز است که امید آن باشد که برای داخل شدن در اسلام اجابت نماید اما اگر در این چیز امیدی نبود پس نه»^۴
 و اما ابن حجر معتقد است که مشروعیت عیادت او مقید به مصلحت اسلام آوردنش نیست بلکه گاهی با عیادت کردن او مصلحتی دیگر تحقق می‌یابد پس عیادت کردنش مشروع قرار می‌گیرد

او بعد از نقل کردن کلام ابن بطال می‌گوید: «آنچه برمی‌آید این است که این چیز با اختلاف اهداف مختلف می‌شود گاهی با عیادت کردن او مصلحتی دیگر تحقق می‌یابد»^۵.

(۱) وی عبدالعظیم بن عبدالقوی بن عبدالله بن سلامة بن سعید حافظ امام زکی الدین ابو محمد منذری مصری شافعی است در مسجد جامع ظافری در قاهره درس خواند سپس استادی دار الحدیث کاملیه را به عهده گرفت در سال ۶۵۶ هجری درگذشت ن ک فوات الوفيات للکتبی ج ۱ ص ۶۱۰.

(۲) نیل الاوطار للشوکانی ج ۸ ص ۶۹.

(۳) وی ابو الحسن علی بن خلف بن عبدالملک بن بطال قرطبی مؤلف شرح بخاری است در صفر ۴۴۹ درگذشت ن ک شذرات الذهب ج ۳ ص ۲۸۳.

(۴) فتح الباری ج ۱۰ ص ۱۱۹.

(۵) المصدر نفسه ج ۱۰ ص ۱۱۹.

من می‌گویم این نظر راجح است: از پیامبر عیادت کردن بعضی از مشرکین ثابت شده است و این کار از او به جز برای طلب محقق کردن مصلحتی دینی انجام نگرفته است پس احتمال اینکه پیامبر و قصد محقق کردن بعضی مصلحت‌های دیگر را داشته است به اضافه آن مصلحت مانند صلح رحم یا نیکی به خادمی امری است که احتمال آن در عیادت پیامبر برای عموم و خادمش می‌رود بلکه این چیزی است که اخلاق شریف پیامبر آن را اقتضا می‌کند خصوصاً بعد از اینکه ثابت شده است که نیکی با خویشاوندان و دیگران از کافرانی که نمی‌جنگند امری است که در دین اجازه آن داده شده است همان طور که در گفته خداوند متعال آمده است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۱ ترجمه: خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند خداوند نیکو کاران را دوست می‌دارد

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «یعنی شما را از نیکی کردن با کافرانی که در دین با شما نمی‌جنگند و بر بیرون کردن شما یاری نکرده‌اند نهی نمی‌کند مانند زنان و ناتوانان از کفار»^۲ پس با این منحصراً نبودن مصلحت در عیادت مشرک فقط در امید داشتن به اسلام آوردن او و معلق کردن مشروعیت عیادت به آن ترجیح داده می‌شود، بلکه هر وقتی مصلحت دینی دیگری مانند نیکی با خویشاوندی یا نیکی به خادم یا همسایه تحقق یافت آن وقت عیادت مشروع خواهد بود بنا بر آنچه که ظاهر کار پیامبر به آن دلالت کرده است. الله اعلم.

و این را تأیید می‌نماید آنچه مروزی از امام احمد روایت کرده که: «او در مورد مردی پرسیده شد که خویشاوندی نصرانی دارد و آن را عیادت می‌نماید؟ گفت: بله»^۳

(۱) سوره ممتحنه آیه ۸.

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۳۴۹.

(۳) احکام اهل الذمه لابن القيم ج ۱ ص ۲۰۰.

واثرم^۱ روایت است که گفت: «از ابا عبدالله شنیدم که در مورد مردی پرسیده شد که خویشاوندی نصرانی دارد و آن را عیادت می‌کند؟ گفت: بله، به او گفته شد: نصرانی است گفت: امیدوارم عیادت مشکلی نداشته باشد»^۲

اما اگر هدف از عیادت کردن مشرک تحقق یافتن مصلحتی شرعی نباشد مانند اینکه انگیزه عیادت کردن مشرک دوست داشتن آن مشرک و محبت او و انس گرفتن با دیدارش باشد پس عیادت کردن او جایز نیست زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾^۳ ترجمه: مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند هر چند که آنان پدران، یا پسران یا برادران یا قوم و قبیله ایشان باشند

پس این آیه دوستی بین مسلمین و مشرکین را گرچه نزدیک‌ترین مردم باشند قطع کرده است پس عیادت کردن مشرک اگر از این مورد باشد جایز نیست و همچنین اگر هدف از عیادت کردن مشرک محقق ساختن مصلحتی دنیایی باشد نیز جایز نیست.

امام احمد رحمه الله «در مورد مردی پرسیده شد که شریکی یهودی یا نصرانی دارد و آن را عیادت می‌کند گفت نه و نه خوبی دارد»^۴

(۱) وی احمد بن محمد بن هانی طائی اثرم اسکافی ابوبکر است گرامی قدر حافظ امام بود از امام احمد مسائل زیادی نقل کرده است که آن را به صورت بابها ترتیب داده است در سال ۲۷۳ درگذشت ن ک طبقات

الحنابلة ج ۱ ص ۶۶ و تقریب التهذیب ص ۸۴.

(۲) احکام اهل الذمة لابن القيم ج ۱ ص ۲۰۰.

(۳) سوره مجادله آیه ۲۲.

(۴) احکام اهل الذمة لابن القيم ج ۱ ص ۲۰۱.

پس وقتی این مورد حکم عیادت کردن مشرک بیان شد که چه وقتی جایز و مشروع است و چه زمانی حرام و ممنوع است پس سخن در مورد عیادت کردن بدعت‌گذاری که به سبب بدعتش کافر است مانند عیادت عموم مشرکین و کفار است چون او با صفت کفر در جمله آنها داخل است.

پس عیادت کردن بدعت‌گذار کافر جایز نیست مگر اینکه گمان غالب این باشد که از عیادت او مصلحتی تحقق یابد مانند پذیرفتن بدعت‌گذار دعوت را به سنت و دست کشیدن او از بدعت یا از عیادت کردن او امر جایزی مانند صله رحم با خویشاوند و یا نیکی به همسایه‌ای تحقق یابد.

اما مناسب است که هنگام عیادت کردن بدعت‌گذار کافر - به خاطر خویشاوندی یا نیکی کردن به او به خاطر همسایگی‌اش - دانسته شود اگر او به بدعتش دعوت می‌دهد ترک گفتن او جایز است و اگر امید این بود که از ترک کردن او با نرفتن به عیادتش او از بدعتش باز می‌گردد و از آن توبه می‌نماید پس در این وقت او عیادت کرده نمی‌شود.

و خلاصه سخن این است که عیادت بدعت‌گذار کافر در دو حال جایز است:

حالت اول: اینکه از عیادت، امید توبه کردن بدعت‌گذار از بدعتش و باز گشتن او به اسلام و سنت باشد.

حالت دوم: که امر جایزی به عیادت آن تحقق یابد مانند صله رحم یا نیکی کردن به همسایه‌ای و یا غیر از این از دیگر مصلحت‌های جایز و این حالت مقید به این است که بدعت‌گذار بدعت خود را آشکار نکند و اگر چنین بود ترک گفتن او مشروع است و در این هنگام توجه می‌شود که کدام چیز ازدو چیز ترک گفتن و عیادت کردن بهتر و اصلح است؟ و آن که بهتر است مقدم می‌شود

واین بنا برامری است که قاعده تشریح برآن جاری است وآن این است که از دو مصلحت هرکدام فایده بزرگتری دارد مقدم می‌شود اگر جمع کردن هر دو ممکن نباشد!^۱

واما درغیر از این دو حالت که دلایل برجایز بودن عیادت بدعت‌گذار کافر درآن دو حالت دلالت می‌نمودند آنچه ازنصوص وکلام سلف برمی‌آید منع کردن ازعیادت کفار اهل بدعت درغیر ازاین دو حالت است. به دلیل آنچه ازپیامبر روایت شده است که او گفت: (ان مجوس هذه الامة المكذبون باقدار الله. ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوهم)^۲ یعنی: همانا مجوس این امت کسانی هستند که تقدیر الهی را دروغ قرار می‌دهند، اگر مریض شدن به عیادت آنها نروید و اگر مردند درجنزه‌هایشان حاضر نباشید.

پس نهی کردن ازعیادت این قدری‌ها وکسانی ازاهل بدعت که درحکم آنها هستند برعموم خود باقی می‌ماند مگر درآنچه که دلیل آنرا استثنا کرده ازجایز بودن عیادت درآن دو حالت. و بنا براین روایت‌ها ازسلف به نهی کردن ازعیادت این قدری‌ها وکسانی که با بدعت خود به حد کفر رسیده‌اند مانند جهمیه و دیگران وارد شده است.

ازعبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: «قدریه مجوس این امت هستند، پس مریض‌هایشان را عیادت نکنید ودرتشیع جنزه‌هایشان حاضر نشوید»^۳

(۱) بیان این قاعده در ص (۱) این کتاب گذشت.

(۲) اخرجه احمد ج ۲ ص ۱۲۵، ج ۵ ص ۴۰۷، و ابو داود ج ۵ ص ۶۶ رقم ۴۶۹۱، و ابن ماجه ج ۱ ص ۳۵ ح: ۹۲، و ابن ابی عاصم فی السنة ص ۱۴۴، و الاجری فی الشریعة ص ۱۹۱، ۱۹۰. و نقل السندی فی تعلیقه علی ابن ماجه: ان الحافظ ابن حجر صححه انظر حاشیة السندی علی ابن ماجه المطبوع بهامش السنن ج ۱ ص ۲۵ (ط الاولی) كما حسن الحدیث اللبانی فی ظلال الجنة مع كتاب السنة لابن ابی عاصم ص ۱۴۴ و فی صحیح ابن ماجه ج ۱ ص ۲۲۲ رقم (۷۵) و فی تخریج المشكاة ج ۱ ص ۱۳۸.

(۳) اخرجه اللالكائي فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۶۴۳.

واز عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آمده است که او در مورد قدریه گفته است: «اینها بدترین افراد این امت هستند، پس مریض‌هایشان را عیادت نکنید و بر مردگان‌شان نماز نخوانید»^۱ و آجری از مجاهد رحمه الله روایت کرده که او گفت: «قدریه مجوس و یهودی این امت هستند پس اگر مریض شدند به عیادت آنها نروید و اگر مردند به جنازه‌هایشان حاضر نشوید»^۲ و نیز از لیث بن سعد رحمه الله روایت است که او در مورد کسی که تقدیر را تکذیب می‌نماید گفت: «او شایسته نیست که در بیماری‌اش عیادت کرده شود، و نباید در شرکت به نماز جنازه او ترغیب شود، و دعوت او پذیرفته نمی‌شود»^۳ و در المدونه از امام مالک روایت شده که او در مورد قدریه و اباضیه گفت: «بر مردگان‌شان نماز خوانده نمی‌شود و به دنبال جنازه‌هایشان نباید رفت و بیمارهایشان عیادت کرده نمی‌شوند»^۴ و ابو ثور در حالی که از قدریه پرسیده شده بود گفت: «این قدری‌ها پشت سرشان نماز خوانده نمی‌شود و بیمارشان عیادت کرده نمی‌شود»^۵ و از شبر بن حارث روایت شده که او در مورد جهمیه گفت: «با آنها هم نشینی نکنید و با آنها سخن مگویید و اگر مریض شدند آنها را عیادت نکنید و اگر مردند در جنازه‌هایشان حاضر نشوید»^۶

(۱) اخرجہ اللالكائى فى شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۶۴۳.

(۲) الشريعة ص ۲۲۵.

(۳) المصدر نفسه ص ۲۲۷.

(۴) المدونة ج ۱ ص ۴۸، ج ۲ ص ۱۸۲.

(۵) رواه اللالكائى فى شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۷۲۰.

(۶) رواه عبدالله بن احمد فى السنة ج ۲ ص ۱۲۶.

وازر بیع بن سلیمان^۱ روایت است که او گفت: «قرآن کلام خداست و مخلوق نیست هر کسی غیر از این را بگوید اگر مریض شد او را عیادت نکنید و اگر مرد در جنازه اش شرکت نکنید او به خدای بزرگ کفر ورزیده است»^۲

پس این روایت‌ها از سلف بر آنچه حدیث دلالت می‌کند از عیادت کردن قدریه منع می‌کند دلالت می‌نماید.

و چنین است حکم در مورد جهیمیه و در مورد دیگران از کسانی از اهل بدعت که به حد کفر رسیده‌اند بنا بر آنچه که بعضی از روایت‌ها تصریح کرده‌اند، پس همه اینها عیادت کردنشان جایز نیست به خاطر نهی صریح پیامبر و سلف امت بعد از او از عیادت کردن اینها.

و از این آنچه دلایل بر آن دلالت می‌نماید که عیادت کردنشان در بعضی وقتها جایز است استثناء کرده می‌شود مانند اینکه با عیادت کردن آنها مصلحتی تحقق یابد که راجح است بنا بر آنچه در دو حالت گذشته بیان شد.

و با این حکم عیادت کردن کسانی که از اهل بدعت که به کفرشان حکم شده بعد از ارائه و نصوص و اقوال اهل علم در این مسئله، روشن گردید (والله تعالی اعلم).

و اما اگر بدعت‌گذار به سبب بدعتش به حد کفر نرسیده بود و برای او به اسلام حکم شده است عیادت کردن او جایز است بلکه عیادت کردن او هنگامی که بیمار است از جمله حقوق او بر مسلمین می‌باشد به دلیل گفته پیامبر در حدیث صحیح که فرموده است: (حق المسلم علی المسلم خمس: رد السلام و عیاده المریض، و اتباع الجنائز، و اجابۀ الدعوه و تشمیت العاطس)^۳

(۱) ربیع بن سلیمان بن عبدالجبار مرادی ابو محمد مصری مؤذن صاحب شافعی ثقه بود، در سال ۲۷۰ در ۹۶ سالگی درگذشت ن ک تقریب التهذیب ص ۲۰۶.

(۲) رواه اللالكائي في شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۱ ص ۳۲۲.

(۳) رواه البخاری فی (کتاب الجنائز - باب الامر باتباع الجنائز) فتح الباری ج ۳ ص ۱۱۲، و رواه مسلم فی صحیحه (کتاب السلام - باب من حق المسلم للمسلم رد السلام) ج ۴ ص ۱۷۰۴ ح: ۲۱۶۲.

یعنی: حق مسلمان برمسلمان پنج چیز است، جواب گفتن سلام، وعیادت مریض، ورفتن به دنبال جنازه‌ها، واجابت دعوت، وبه کسی که عطسه کرده یرحمک الله بگوید، پس بدعت‌گذار دراینجا حق عیادت دارد تا وقتی که مسلمان است واین حق را فاسق بودن او به سبب بدعت یا چیزی دیگر منع نمی‌کند واگر نه پیامبر آنرا بیان می‌کرد.

فضل الله جیلانی^۱ گفته است: «وطبق صحیح‌ترین نظر عیادت کردن فاسق درست است چون او مسلمان است وعیادت ازحقوق مسلمین است»^۲

واین درصورتی است که بدعت‌گذار بدعت خودرا آشکار نکند اما اگر بدعت خودرا آشکار می‌نمود اعتراض وانکار براو لازم است، وازنوع اعتراض، ترک کردن عیادت اوست تا توبه کند. ابن مفلح می‌گوید: «خلال گفت: که ابو عبدالله گفته است: مرتکبین گناه وکسی که اعمال زشت انجام می‌دهد واز حدیث پیامر تعدی می‌کند به معنی اقامه حجت برعلیه آن ویا ضرر رساندن به آن ترک گفته می‌شود، واما کسی که خودرا نشه کرد یا شراب نوشید ویا کاری ازاین کارهای ممنوع انجام داد وآنرا آشکار نکرد ودرانجام آن کار پرده حیارا دور نیانداخت پس باید ازریختن آبروی آنها وآبروی مسلمین دست نگاه داشت وباز آمدن ازریختن آبروی آنها و مسلمین بهتر است. تا اینکه گفته است: وکسانی دیگر غیر از او درمورد عیادت بدعت‌گذاری

(۱) وی سید فضل الله بن سید احمد علی است. بیان شرح حال او را درجایی ندیده‌ام اما درمقدمه کتابش (فضل الله الصمد) مجموعه‌ای ازتقریض‌های علما برکتاب هست که درطی آن علما او را ستوده‌ان وازجمله آنها شیخ عبدالرحمن معلمی است که روشن می‌شود که با او هم عصر بوده است ویدرالدین علوی درمقدمه‌اش برای کتاب گفته است او یکی ازاساتید جامعه عثمانیه درحیدر آباد (دکن) بوده است. مقدمه کتاب فضل الله الصمد ص ۱۸، ۱۲.

(۲) فضل الله الصمد فی توضیح الادب المفرد لفضل الله جیلانی ج ۱ ص ۶۲۶.

که به بدعت خود دعوت می‌دهد دو روایت ذکر کرده‌اند و ترک عیادت کردن از نوع قطع رابطه است»^۱.

وبهوتی^۲ در شرح عبارت صاحب الاقناع گفته است: «وعیادت بیماری که بدعت‌گذار نباشد سنت است و کسی که گناه را آشکار انجام می‌دهد مانند بدعت‌گذار است».

وحنبل^۳ نقل کرده است «که وقتی دانسته شده که مردی گناه انجام می‌دهد اگر از او تا وقتی او توبه می‌کند قطع رابطه کند گناهکار نمی‌شود، و اگر نه چگونه برای مرد بدی کارش روشن می‌شود وقتی اعتراضی نبیند، و روی گردانی ازدوستی نبیند و با این کسی که گناه را به طور علنی انجام نمی‌دهد بیرون شد و او عیادت کرده می‌شود»^۴.

وامام شاطبی در ضمن آنچه که از احکام استدلال شده از نصوص سلف در حق اهل بدعت ذکر کرده می‌گوید: «ترک کردن عیادت آنها به خاطر قطع رابطه به آنهاست. او می‌گوید: یزرهم: ترک کردن عیادت بیمارهایشان به خاطر سرزنش و مجازات»^۵.

پس از کلام اهل علم ظاهر است که ائمه عیادت کسانی از مسلمین که بدعت و گناهان را به طور علنی انجام می‌دادند ترک می‌نمودند

(۱) الآداب الشرعية ج ۱ ص ۲۳۳.

(۲) وی منصور بن یونس بن صلاح الدین بن حسن بهوتی حنبلی شیخ حنابله در مصر در زمان خود بود او به بهوت منطقه‌ای در غرب مصر نسبت داده می‌شود در سال ۱۰۵۱ هجری درگذشت. انظر الاعلام للزرکلی ص ۳۰۷.

(۳) وی حنبل بن اسحاق بن حنبل ابو علی شیبانی پسر عموی امام احمد مسائلی را از امام احمد نقل کرده و آنرا خوب بیان داشته است و او مردی فقیر بود، در جمادی الاولى سال ۲۷۳ در واسط درگذشت ن ک طبقات الحنابلة لابن ابی یعلی ج ۲ ص ۱۴۳-۱۴۵.

(۴) کشف القناع ج ۲ ص ۸۷.

(۵) الاعتصام ج ۱ ص ۱۷۷.

واین به خاطر قطع رابطه ازانها و مجازات کردنشان بود تا به راه دین بعد از اینکه از آن منحرف شده‌اند باز گردند

و منسب نیست که این طور فهمیده شود که ترک نمودن سلف عیادت کردن کسانی از مسلمین را که بدعت‌ها و گناهان را به طور علنی انجام می‌دادند به خاطر قطع رابطه و ادب کردن نبوده و به خاطر چیزی دیگر بوده است زیرا سلف همه بر مشروعیت عیادت مریض - آن گونه که بیان شد - اجماع کرده‌اند پس توجیهی برای ترک کردن آنها عیادت را در اینجا غیر از قطع رابطه و باز داشتن آنها از بدعت و گناهان وجود ندارد.

و بنا بر این سلف از عیادت کردن کسانی دیگر از اهل بدعت و گناهان غیر از آنها بی که به طور آشکار بدعت و گناه انجام می‌دهند نهی نکرده‌اند با وجود اینکه بدعت‌ها و گناهان آنها از نوع بدعت‌های کسانی است که به طور علنی انجام می‌دهند چون کسانی که به طور آشکار گناه و بدعت انجام نمی‌دهند قطع رابطه از آنها مشروع نیست.

و این را به خاطر این تذکر دادیم که برای بعضی این توهم پیش می‌آید که ترک نمودن سلف عیادت بعضی اهل بدعت را ونهی کردن آنها از آن به خاطر این بوده است که عیادت جایز نیست و حرام است و این در مذهب سلف وجود ندارد چون اینطور نیست که هر کسی که سلف عیادت کردنش را ترک نموده‌اند و یا نماز خواندن براو را و یا دیگر حقوق را به خاطر قطع رابطه و ادب کردن ترک نموده‌اند که این کار سلف عیادت اورا و یا نماز خواندن دیگر مسلمین را براو حرام می‌گرداند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «هرگاه امام یا اهل علم و دین نماز خواندن را بر بعضی از کسانی که بدعت و فساد تظاهر می‌کنند به خاطر باز آمدن آنها ترک نمودند، این کار آنها به معنی این نیست که نماز خواندن و طلب آموزش برای او حرام است بلکه پیامبر در مورد کسی که از خواندن نماز براو امتناع می‌ورزید و آن مرد که به مال غنیمت خیانت ورزیده بود، و آن که

خودکشی کرده بود و فرد بدهکاری که به اندازه بدیهش چیزی به جا نگذاشته فرمود: (صلوا علی صاحبکم)^۱ یعنی: بردوستتان نماز بخوانید.

وسخن شیخ الاسلام اگر چه درحکم ترک کردن نماز خواندن بر بعضی افراد که بدعت‌ها و گناهان را آشکار انجام می‌دهند می‌باشد اما باید دانست که حکم درهمه مسائل متعلق به حقوق مسلمین بریکدیگر عام است، و آن اینکه ترک نمودن چیزی از این حقوق از سوی بعضی اهل علم و قدرت به خاطر ترک رابطه با بعضی کسانی که به بدعت و گناه آلوده بوده‌اند به معنی این نیست که ادای این حقوق حرام است همان طور که پیامبر نماز خواندن بر آنها منع نمی‌کرد بلکه مسلمین را دستور داد بر آنها نماز بخوانند.

(۱) حدیث ترک نمودن پیامبر ۷ نماز خواندن را بر فرد بدهکار در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده که مرد مدیونی که فوت می‌کرد پیش پیامبر آورده می‌شد و او می‌پرسید: آیا چیز اضافه‌ای از خود به جا گذارشته است براو نماز می‌خواند و اگر نه به مسلمین می‌گفت بردوستتان نماز بخوانید. صحیح بخاری با فتح الباری ج ۹ ص ۵۱۵ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۳۷ و اما حدیث نماز خواندن پیامبر بر کسی که خودکشی کرده بود را ترمذی ج ۳ ص ۳۷۱ روایت کرده است و عبارت آن چنین است که جابر بن سمره روایت نمود که مردی خودکشی کرده بود پیامبر براو نماز نخواند ترمذی گفته این حدیث حسن است و اما حدیث نماز نخواندن پیامبر بر کسی که در مال غنیمت خیانت ورزیده آن را ابو داود ج ۳ ص ۱۵۵ و ابن ماجه ج ۲ ص ۹۵۰ روایت کرده‌اند

و عبارت آن چنین است که زید بن خالد جهنی روایت نموده مردی از اصحاب پیامبر روز جنگ خیبر وفات کرد این را برای پیامبر گفتند گفت بر همراهتان نماز بخوانید چهره مردم تغییر کرد پیامبر فرمود: دوستتان در مال غنیمت خیانت کرده است. و البانی آن را تضعیف نموده در ارواء الغلیل ج ۳ ص ۱۷۴، ۱۷۵ و در ضعیف سنن ابن ماجه ص ۲۳۰.

(۲) کتاب الایمان ص ۲۰۵ و مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۷۰.

وبا این روش گردید که ترک نمودن سلف رضوان الله عليهم عیادت کردن بعضی افراد که بدعت‌ها را به طور علنی انجام می‌دادند این کار سلف عیادت کردن آنها را حرام نمی‌گرداند پس با این، اصل مشروعیت عیادت کردن آنها تا وقتی که مسلمان هستند ساقط نمی‌شود.

و آنچه که مناسب است امروز مسلمان آن را به عنوان موضع خود در عیادت کردن اینها اتخاذ کنند این است که مسلمان با نگاهی ژرف ننگرد و درک کند که پیامدهای کاری که او انجام می‌دهد چیست قبل از اینکه در مورد عیادت کردن بدعت‌گذار یا ترک گفتن آن تصمیم بگیرد زیرا حکم در مسئله از یک شخص با شخص دیگر برحسب حالات مردم و شرایط جامعه فرق می‌کند پس اگر می‌داند که اگر او عیادت کردن بدعت‌گذاری را ترک نماید رفتن او به عیادت آن او را از بدعتش باز می‌دارد پس او رفتن به عیادت را ترک بگوید گرچه عیادت کردن او در اصل مشروع و جایز است تا مصلحتی بزرگتر از مصلحتی که با عیادتش محقق می‌شود تحقق پیدا نماید و اگر غالب گمان او این بود که با ترک کردن او عیادت بدعت‌گذار را بدعت‌گذار از بدعتش باز نمی‌آید او عیادت کردنش را ترک نمی‌گوید و اگر ترک بگوید او در انجام کار جایزی کوتاهی ورزیده بدون اینکه مصلحتی تحقق پیدا کند پس حکم در مسئله نسبت به هرفردی فرق می‌کند پس گاهی برای یک شخص ترک گفتن آن بدعت‌گذار مشروع است در صورتی که برای شخصی دیگر ترک نگفتن آن مشروع است و با نگاهی فراگیر به موضع جامعه اسلامی از آن بدعت‌گذار می‌بینیم که جامعه در برابر او به دو نوع تقسیم شده است: نوعی از او قطع رابطه کرده و دوری نموده است و نوعی با او دوستی نموده و هریک آن را به سنت دعوت می‌دهد و این از آن چیزهایی است که اثر بزرگی در وجود او دارد و تاثیر بزرگی در پذیرفتن او به حق را دارد به خلاف اینکه همه جامعه با او یک رفتار داشته باشد که همه یا از او قطع رابطه کنند یا همه با او دوستی نمایند پس فایده این کمتر است بنا بر این دعوت خداوند برای مخلوقش بر پایه دو روش تشویق و ترساندن در دعوت استوار است و خداوند از ما

خواسته که بین ترس و امید باشیم چون این دو امر اثر بزرگی در استقامت وجودها و تسلیم شدن آن برای حق دارند. والله اعلم.

و با این سخن را در این فصل به پایان می‌رسانم بعد از اینکه که بیان موضع اهل سنت در مورد عیادت اهل بدعت در پرتو آنچه نصوص و اقوال سلف در این مسئله بر آن دلالت دارد تکمیل گردید.

پس خداوند را بریاری و هدایتش سپاس می‌گوییم.

فصل پنجم

موضع اهل سنت در مورد حضور در جنازه‌های اهل بدعت و دفن کردنشان در قبرستان‌های مسلمین

از اصول مقرر در دین اصلی که در آن هیچ یک از علمای مسلمین اختلاف نکرده‌اند این است که نماز خواندن بر کسی از کفار و منافقین که مرده جایز نیست و دفنشان در مقابر مسلمانان هم جایز نیست چون خداوند پیامبر را از نماز خواندن بر منافقین نهی کرده است و می‌فرماید: ﴿ولا تصل علی احد منہم مات ابدأً ولا تقم علی قبره انہم کفروا باللہ ورسولہ و ماتوا و ہم فاسقون﴾^۱ ترجمه: هرگاه یکی از آنان مرد اصلاً براو نماز مخوان و بر سرگورش (برای دعا و طلب آمرزش و دفن او) نایست چرا که آنان به خدا و پیغمبرش باور نداشته‌اند و در حالی مرده‌اند که از دین خدا و فرمان الله خارج بوده‌اند.

و چون نماز خواندن بر مرده برای او دعا به مغفرت و رحمت است و از طلب آمرزش برای کافر نهی شده است آن گونه فرموده الهی آمده است که می‌فرماید: ﴿ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم اصحاب الجحیم﴾^۲

(۱) سوره توبه آیه ۸۴.

(۲) سوره توبه آیه ۱۱۳.

ترجمه: پیغمبر و مؤمنان را نزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند هرچند که خویشاوند باشند هنگامی که برای آنان روشن شود که مشرکان اهل دوزخند

قرطبی می‌گوید: «این آیه قطع کردن دوستی افراد زنده و مرده کافران را دربرگرفته است پس خداوند به مؤمنین اجازه نداده که برای مشرکین طلب آمرزش نمایند پس طلب کردن آمرزش برای مشرک جایز نیست»^۱

و اما کسی از مسلمین که مرده نماز براو جایز است بلکه مشروع است به خاطر عموم دلایلی که مردم را برای تشییع جنازه‌های مسلمین و نماز خواندن بر آنها تشویق^۲ می‌کند و فرق نمی‌کند میت عادل باشد یا فاسق نماز خواندن براو مشروع است تا وقتی که او مسلمان است و گواهی می‌دهد که معبود به حقی جز خدا نیست و محمد پیامبر خداست و کاری نکند که دراصل اسلام او نقص وارد کند.

امام نخعی می‌گوید: «آنها اینطور نبودند (یعنی اصحاب پیامبر) که نماز خواندن بر فردی از اهل قبله را دریغ بدانند»^۳.

واز عطا بن ابی رباح: «نماز بخوان بر کسی که به سوی قبله تو نماز می‌خواند»^۴
 و از حسن بصری روایت است: «وقتی گفت لا اله الا الله براو نماز خوانده می‌شود»^۵
 و از ربیع^۱ روایت است که: «وقتی خدا را شناخت نماز خواندن براو حق است»^۲.

(۱) تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۲۷۳.

(۲) انظر بعض الاحادیث فی ذلك فی صحیح البخاری مع الفتح ج ۳ ص ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۱۲، و صحیح

مسلم ج ۲ ص ۶۵۲-۶۵۴ ج ۴ ص ۱۷۰۴.

(۳) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للکائی ج ۳ ص ۱۰۶۰.

(۴) المصدر نفسه.

(۵) المصدر نفسه.

وازمالک روایت شده که گفت: «درست‌ترین و منصفانه‌ترین آن نزد من این است که وقتی گفت لا اله الا الله سپس هلاک شد غسل داده شود و بر او نماز خوانده شود»^۳.

وازابی اسحاق فزاری^۴ روایت است که گفت: «از اوزاعی و سفیان ثوری پرسیدم آیا نماز خواندن بر یکی از اهل قبله گرچه هرکاری انجام دهد ترک کرده می‌شود؟ گفت: نه»^۵.

وازشافعی و احمد و اسحاق و ابی ثور و ابی عبید مانند آن روایت شده است.^۶

و شیخ اسلام ابن تیمیه می‌گوید: «و اما کسی که فسق را اظهار نماید با اینکه ایمان در او هست مانند اهل کبائر پس باید بر اینها بعضی از مسلمین نماز بخوانند»^۷.

پس وقتی این ثابت شد حکم نماز خواندن بر اهل بدعت بین دو حکم گذشته در مورد نماز خواندن بر کفار و نماز خواندن بر مسلمین دور می‌زند بنا بر آنچه که برای نگاه کننده در مسئله از کافر بودنشان و ارتدادشان و یا مسلمان بودنشان ثابت می‌شود پس اگر کافر بودن بدعت‌گذار به یقین ثابت شد پس او به کفار و منافقین در عدم نماز خواندن بر آنها و دعا کردن برای آنها

(۱) وی ربیعہ بن ابی عبدالرحمن تیمی مولایشان ابو عثمان مدنی معروف به ربیعہ الرای است و اسم پدرش فروخ معتمد و فقیه مشهوری است، در سال ۱۳۶ طبق قول صحیح درگذشت ن ک تقریب التهذیب ص ۲۰۷.

(۲) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للکائی ج ۳ ص ۱۰۶۰.

(۳) المصدر نفسه.

(۴) وی ابراهیم بن محمد بن حارث بن اسماء بن خارجه بن حصن بن حذیفه فزاری امام ابو اسحاق است ثقه و حافظ بود او دارای تالیفات زیادی است در سال ۱۸۵ درگذشت و گفته شده بعد از آن. ن ک تقریب ص ۹۲.

(۵) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للکائی ج ۳ ص ۱۰۶۰.

(۶) المصدر نفسه.

(۷) مجموع الفتاوی ج ۲۴ ص ۲۸۶.

ملحق می‌شود و اگر باقی ماندن اصل ایمان بدعت‌گذار ثابت شود پس حکم او حکم مسلمانان است در جایز بودن نماز خواندن بر او و طلب کردن آمرزش برای او.

و اینک دلایل بر این مسئله واقوال اهل علم در مورد آن ارائه می‌شود:

اما عدم جایز بودن نماز خواندن بر بدعت‌گذار کافر به اضافه دلایل عمومی که از خواندن نماز بر کفار و منافقین منع می‌کند نهی ویژه پیامبر از نماز خواندن بر قدریه است که می‌گوید: (ان مجوس هذه الامة المكذبون باقدار الله، ان مرضوا فلا تعودهم وان ماتوا فلا تشهدوهم)^۱ یعنی: همانا مجوس این امت کسانی هستند که تقدیر الهی را تکذیب می‌کنند، اگر بیمار شدند آنها را عیادت نکنید و اگر مردند در تشییع جنازه آنها حاضر نشوید.

و ظاهر است که نهی نکردن پیامبر از حضور در جنازه‌های این قدری‌ها به خاطر مشرک بودن آنهاست و به خاطر این پیامبر آنها را (مجوس این امت) نامیده است و این حکم بر غیر از اینها از اهل بدعت که به شرک اکبر آلوده هستند جاری می‌شود مانند رافضه و غلات صوفیان، و منتسبین به فلسفه و باطنیه پس شرک در اینها اگر از شرک قدریه بزرگ‌تر نباشد کمتر از آن نیست پس همه اینها نماز خواندن بر آنها جایز نیست و دفن کردن آنها در قبرستان‌های مسلمین جایز نیست به خاطر شرک آنها و کفر ورزیدن آنها به خدا، بنا بر آنچه مفهوم این حدیث بر آن دلالت می‌نماید زیرا علت از نهی کردن از حضور در جنازه‌ها شرک آنهاست و همان طور که در کتابهای اصول^۲ مقرر است با دو زدن علت آن دور می‌زند پس نهی از نماز خواندن بر قدریه شامل سایر فرقه‌هایی می‌شود که شرک اکبر را انجام می‌دهند و نزد اهل سنت به کافر بودنشان حکم شده است. آنچه از سلف صالح در نهی کردنشان از خواندن نماز بر بعضی از مردگان این فرقه‌ها که قدریه دراز شمار آن فرقه‌هاست و ترک کردن آنها نماز خواندن را بر بعضی از افراد این فرقه‌ها به این مسئله گواهی می‌دهد.

(۱) برای تخریح این حدیث: صفحه (۱) مراجعه شود.

(۲) انظر روضة الناظر لابن قدامة ج ۲ ص ۲۸۷، ۲۸۶ و مذكرة اصول الفقه للشيخ محمد الامين ص ۲۶۰.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که او قدریه را ذکر کرد و گفت: «اینها بدترین افراد این امت هستند بیمارهایشان را عیادت نکنید، و بر مردگانشان نماز نخوانید»^۱.

و از امام مالک روایت شده که او در مورد قدریه و اباضیه گفت: «بر مردگان آنها نماز خوانده نمی‌شود، و به دنبال جنازه‌هایشان رفته نمی‌شود و بیمارهایشان عیادت کرده نمی‌شوند»^۲.

و از امام احمد روایت است که او در مورد رافضی گفت: «من در نماز جنازه آن شرکت نمی‌کنم، هر کسی می‌خواهد شرکت کند، پیامبر خواندن نماز را بر کمتر از این ترک کرده است بدهی و خیانت در غنیمت، و کسی که خودکشی کرده است، پیامبر بر او نماز نخواند و آنها را امر نکرد. و مردی گفت اگر او در شهری بمیرد که جز نصارا در آن کسی نباشد چه کسی در جنازه او حاضر می‌شود گفت: من در آن شرکت نمی‌کنم هر کسی می‌خواهد شرکت کند»^۳.

و ابو ثور می‌گوید: «قدریه کسی است که می‌گوید: خداوند کارهای بندگان را نیا فریده است و گناهان را بر بندگان مقدر نکرده است و آن را نیا فریده است پس اینها قدریه هستند پشت سر آنها نماز خوانده نمی‌شود و مریض آنها عیادت کرده نمی‌شود و در جنازه‌هایشان شرکت کرده نمی‌شود»^۴.

و از بشر بن حارث روایت است که او در مورد جهمیّه گفت: «با آنها نشینید، و با آنها سخن نگوئید و اگر بیمار شدند آنها را عیادت نکنید و اگر مردند در جنازه آنها شرکت نکنید»^۵.

و از محمد بن یحیی مدنی روایت است که گفت: «هر کسی بگوید قرآن مخلوق است پس او کافر است، و هر کسی توقف نماید و هیچ نوع اظهار نظری نکند او بدتر از کسی است که

(۱) اخرجہ اللالكائي فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۶۴۳.

(۲) المدونة ج ۱ ص ۱۸۲ ج ۲ ص ۴۸.

(۳) اخرجہ الخلال فی السنة ج ۱ ص ۴۹۹.

(۴) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي ج ۲ ص ۷۲۰.

(۵) السنة لعبدالله بن احمد ج ۱ ص ۱۲۶.

می‌گوید قرآن مخلوق است، پشت سر آنها نماز خوانده نمی‌شود، و با آنها ازدواج کرده نمی‌شود، و با آنها سخن گفته نمی‌شود، و در نماز جنازه‌اشان شرکت کرده نمی‌شود و بیمارشان عیادت کرده نمی‌شود»^۱.

وازمحمد بن سعود نیشابوری^۲ روایت است که گفت: «بر منافقین نماز نخوانید و نه بر رافضه و نه بر جهمیه و نه بر قدریه نماز خوانده می‌شود و نه بر هیچ بدعت‌گذاری نماز خوانده می‌شود»^۳.
وازر بیع بن سلیمان روایت است که گفت: «قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است، هر کسی غیر از این را بگوید اگر مریض شد او را عیادت نکنید و اگر مرد در جنازه او حاضر نشوید او به خدای بزرگ کافر است»^۴.

وازمحمد بن یوسف فریابی^۵ روایت است مردی از او در مورد کسی که ابوبکر را ناسزا می‌گوید پرسید او گفت: «کافر است گفته شد: آیا براو نماز خوانده می‌شود؟ گفت: نه. و پرسیده شد به او چکاره کرده می‌شود در حالی که او می‌گوید لا اله الا الله؟ گفت: آنرا دست نزنید، او را با چوپ بلند کنید تا وقتی که او را در چاله خود خاک می‌کنید»^۶.
و روایت‌ها در این مورد از ائمه زیادند و من فقط به بعضی اکتفا نمودیم و اقوال اهل علم بعد از آنها آنچه را که نصوص بر آن دلالت دارد و روایت‌های آمده از سلف در منع کردن از نماز

(۱) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي ج ۱ ص ۳۲۵.

(۲) محمد بن سعود بن یوسف نیشابوری، ابو جعفر بن عجمی ساکن طرسوس و مصیبه است ثقه و عارف است در سال ۲۴۷ درگذشت. ن ک تقریب التهذیب ص ۵۰۶.

(۳) مختصر الحجة علی تارک المحجة لنصر المقدسی ص ۵۷۲.

(۴) شرح اصول اعتقاد اهل السنة للالكائي ج ۱ ص ۳۲۲.

(۵) محمد بن یوسف بن واقد بن عثمان صهبی مولایشان فریابی، ساکن قیساریه از ساحل شام است ثقه و فاضل است در سال ۲۱۲ درگذشت ن ک تقریب التهذیب ص ۵۱۵.

(۶) اخرجہ الخلال فی السنة ج ۱ ص ۴۹۹، وابن بطة فی الابانة الصغری ص ۱۶۰.

خواندن برکسی از اهل بدعت که به حد کفر و نفاق رسیده به آن دلالت دارد آن را تایید می‌کند شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «و اما کسی که از او نفاق و ارتداد شناخته شده نماز خواندن برکسی که نفاق و ارتداد از او دانسته شده جایز نیست گرچه او اظهار اسلام نماید خداوند پیامبرش را از نماز خواندن بر منافقین نهی کرده است و فرموده: ﴿ولا تصل علی احد منهم مات ابداً ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله﴾^۲ ۱

و او در طی بیان احکام نصیری‌ها می‌گوید: و دفن کردن آن در قبرستان‌های مسلمین جایز نیست و هرکسی از آنها بمیرد براو نماز خوانده نمی‌شود، و خداوند متعال پیامبرش را از نماز خواندن بر منافقین مانند عبدالله بن ابی^۳ و امثال او نهی کرده است و آنها در ظاهر نماز می‌خواندند و زکات می‌پرداختند و روزه می‌گرفتند و همراه مسلمین جهاد می‌کردند و عقیده‌ای که مخالف با اسلام باشد اظهار نمی‌کردند، اما نفاق خود را، پنهان می‌کردند و کارهای ذکر شده را فقط تظاهری انجام می‌دادند

و خداوند تعالی فرموده است: ﴿ولا تصل علی احد منهم مات ابداً ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله و ماتوا وهم فاسقون﴾^۴ ترجمه: هرگاه یکی از آنان مرد اصلاً براو نماز مخوان

(۱) سوره توبه آیه ۸۴.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۲۴ ص ۲۱۵.

(۳) عبدالله بن ابی بن سلول سردار اهل یثرب قبل از بعثت بود در شرافت او از قومش دو نفر حتی با یکدیگر اختلاف نداشتند، اوس و خزرج قبل از او و بعد از او بر کسی اتفاق نکرده بودند و آنها می‌خواستند او را به عنوان پادشاه خود تاج گذاری نماید تا اینکه اسلام آمد، و او به طور منافقانه اسلام آورد و او رئیس منافقین بود که پیش او جمع می‌شدند او بر نفاق مرد. ن ک السیرة النبویة لابن هشام ج ۲ ص ۴۶۹، ۵۵۵، ۶۲۰.

(۴) سوره توبه آیه ۸۴.

ویرسگورش نیست چرا که آنان به خدا و پیغمبرش باور نداشته‌اند و درحالی مرده‌اند که از دین خدا و فرسان الله خارج بوده‌اند.

پس چگونه این کسانی که با زندیق بودن و نفاق، کفر والحاد را اظهار می‌نمایند^۱ و در فتوای دائم انجمن پژوهش‌های علمی و افتاء بعد از سخن در مورد بعضی انواع شرک آمده است: «پس این اقسام سه گانه: شرک اکبر است که انجام دهنده یا معتقد به آن از دین اسلام مرتد می‌شود پس بر او نماز خوانده نمی‌شود وقتی مرد، و در قبرستان‌های مسلمین دفن کرده نمی‌شود و مال او از او به ارث برده نمی‌شود بلکه مال او از آن بیت المال خواهد بود»^۲ پس با این جایز نبودن نماز خواندن بر کسی از اهل بدعت که به سبب بدعتش کافر گردیده است بنا بر آنچه که نصوص بر حرام بودن نماز خواندن بر کافران و منافقین به صورت عموم و بنا بر آنچه که بعضی نصوص خاص به آن تصریح کرده‌اند روشن گردید و از ائمه سلف و اهل علم بعد از آنها به تواتر نقل شده که شرکت در جنازه‌های کسانی از اهل بدعت که به کفرشان حکم شده نزد اهل سنت مانند: قدریه و جهمیّه و رافضه و کسانی که در حکم آنها هستند از اهل بدعت و هر کسی که مرتکب نوعی از شرک اکبر شده که انسان را از دین خارج می‌نماید شرکت در جنازه‌هایشان حرام است پس همه اینها نماز خواندن بر اینها و دفن کردنشان در قبرستان‌های مسلمین به خاطر کفر و شرک آنها جایز نیست. اما نماز خواندن بر اینها اگر کفر و نفاقشان و بدعت‌های خود را که انسان را کافر می‌کند اظهار نمایند حرام است اما اگر آنها این را اظهار نکنند و مسلمانانی که نفاق از آنها دانسته شده بر آنها نماز خوانده می‌شود غیر از کسانی که نفاق و کفرشان دانسته شود زیرا بر آنها نماز خواندن و طلب کردن آموزش برای آنها جایز نیست.

(۱) مجموع الفتاوی ج ۳۵ ص ۱۵۵.

(۲) فتاوی اللجنة الدائمة - جمع صفوت الشواد فی ص ۱۳۲.

به دلیل اینکه ثابت شده که بعضی از اصحاب پیامبر بر بعضی از منافقین در عهد پیامبر و پس از او نماز خوانده‌اند، و از نماز خواندن بر آنها کسی امتناع می‌ورزید که می‌دانست آنها منافق هستند مانند حدیفه رضی الله عنه که پیامبر او را در غزوه تبوک^۱ به نامهای منافقین خبر کرده بود

هیثمی در مجمع الزوائد از حدیفه رضی الله عنه روایت کرده که گفت: «عمر رضی الله عنه برای جنازه‌ای خوانده شد او می‌خواست برای شرکت به آن جنازه برود، من به او خود را گرفته و گفتم بنشین ای امیرالمؤمنین همانا او از آنهاست گفت: ترا به خدا سوگند می‌دهم آیا من از آنها هستم گفت: نه و نه کسی را بعد از تو تبرئه می‌کنم»^۲

پس حدیفه می‌دانست که صاحب آن جنازه منافق است و همچنین عمر بعد از اینکه او را حدیفه خبر کرد می‌دانست

و با وجود این آن دو کسانی را که نفاق آن مرد را نمی‌دانستند از خواندن نماز بر آن مرد منع نکردند چون او اظهار اسلام می‌نمود و آنها با ترک کردن نماز خواندن بر او اکتفا کردند.

و این مسئله را شیخ الاسلام ابن تیمیه در پیش از یک جا در کتابهایش بیان کرده است او در کتاب الایمان می‌گوید: «و همچنین منافقینی را که نفاقشان را اظهار نکرده‌اند وقتی بمیرد بر آنها نماز خوانده می‌شود و در قبرستان‌های مسلمین دفن می‌شوند از عهد پیامبر و قبرستانی که برای مسلمین در حیات پیامبر و زندگی خلفای او و اصحابش بود دفن کرده می‌شدند و در آن هر کسی که اظهار ایمان می‌نمود دفن کرده می‌شد گرچه در باطن منافق بود و منافقین قبرستانی نداشتند که از مسلمین در سرزمین اسلامی جدا باشند آن گونه که یهود و نصارا دارای قبرستانی

(۱) انظر الاستیعاب لابن عبدالبر ج ۱ ص ۳۳۵، و اسد الغابة فی معرفة الصحابة لابن الاثیر ج ۳ ص ۴۶۸

والاصابة فی تمییز الصحابة لابن حجر ج ۱ ص ۳۱۸.

(۲) مجمع الزوائد ج ۳ ص ۴۲.

هستند که با آن جدا می‌شوند و هرکسی در قبرستان‌های مسلمین دفن کرده شود مسلمانان براو نماز بخوانند»^۱

و در منهاج السنه می‌گوید: «اما به هر حال مسلمانانی که اظهار اسلام می‌نمایند دو نوع هستند یا مؤمن اند یا منافق، پس هرکسی که نفاق او دانسته شود نماز خواندن براو جایز نیست و طلب کردن آموزش برای او جایز نیست و هرکسی این ازدو دانسته نشود براو نماز خوانده می‌شود و هرگاه شخصی نفاق شخصی را بداند براو نماز نخواند و هرکسی نفاق او را نمی‌داند براو نماز بخواند و عمر رضی الله عنه بر کسی که حدیفه نماز نمی‌خواند، عمر نیز براو نماز نمی‌خواند چون او درغزوه تبوک بود و منافقینی را که می‌خواستند بر پیامبر یورش برند می‌شناخت»^۲.

پس بنا براین نماز خواندن برفردی از اهل بدعت که اظهار اسلام و احکام آن را می‌نمایند حرام نیست مگر بعد از اینکه به یقین ثابت شود که او کافر است و این با دو چیز شناخته می‌شود:

امر اول: علم به حال او و عقیده‌ای که برآن هستند و این با مشاهده کارهای او یا شنیدن گفته‌هایی از او که انسان را کافر می‌کند صورت می‌گیرد یا اینکه کسی دیگر در حق او شهادت دهد یا او بدان مشهور باشد^۳ اما درغیر از این چیزها نسبت دادن چیزی از اقوال و افعالی که انسان را کافر می‌کند و آنچه که انسان را کافر نمی‌کند به یکی از مسلمین بنا بر مجرد گمان و تخمین سپس بنا کردن احکام بران درست نیست مگر اینکه از گروهی باشد که دین او کتمان و تقیه است مانند گروههای باطنیه و رافضه زیرا هریک از اینها حکم گروهی را دارد که به آن

(۱) کتاب الایمان ص ۲۰۴ و مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۱۶.

(۲) منهاج السنه ج ۵ ص ۲۳۶، ۲۳۷.

(۳) ثابت کردن این مسئله در قسمت تمهیدی این کتاب گذشت و آن هم این است که شهادت بر مرد که مبتدع باشد جایز است به شرطی که بدعتش مشهور باشد، اما فقط به مشاهده و شنیدن حکم کرده نمی‌شود.

برای بررسی این مسئله به صفحه (۱) در آن بود مراجعه شود.

نسبت داده می‌شود گرچه عقیده خود را اظهار نکند چون دین اینها نفاق و اظهار موافقت برای مسلمین با مخالفت درباطن است.

امر دوم: دانستن اینکه شخص به طور معین کافر است.

چون در حکم کردن براو به کفر به صادر شدن قول یا عملی که انسان را کافر می‌کند از او یا منتسب بودن او به گروهی که به کفرشان حکم شده به طور مطلق کافی نیست مانند اینکه جهمی یا قدری یا رافضی باشد بلکه لازم است که کافر بودن او به طور مشخص ثابت شود زیرا تکفیر مطلق مستلزم تکفیر فرد معین نیست - همان طور که این مسئله در بحث تکفیر به طور مشروح بیان شد - تا وقتی که حجت بر شخص معین ثابت شود که قول یا فعل او کفر است و شرایط تکفیر در حق او به طور کامل یافته شود و موانع آن منتفی گردد.

اما کسی که کافر بودن او به یقین ثابت نیست پس نماز خواندن براو حرام نیست تا زمانی که او اظهار اسلام می‌نماید گرچه با چیزی از بدعت‌ها و گناهان آلوده باشد بنابراین شیخ الاسلام ابن تیمیه بیان داشته است که فردی که حالتش مشکوک است اگر اظهار اسلام می‌نماید نماز خواندن براو جایز است.

او رحمه الله می‌گوید: «و اما کسی که در حالت او شک هست نماز خواندن براو جایز است وقتی که اظهار اسلام کرده باشد همان طور که پیامبر بر کسانی که از نماز خواندن بر آنها نهی نشده بود نماز خواند و در میان آنها کسانی بودند که نفاق آنها دانسته نشده بود همان طور که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَمِنَ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنَافِقُونَ وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾^۱ ترجمه: در میان عربهای بادیه نشین اطراف شما و در میان خود اهل مدینه منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن وسارت پیدا نموده‌اند تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم.

(۱) سوره توبه آیه ۱۰۱.

(۲) مجموع الفتاوی ج ۲۴ ص ۲۸۷.

پس وقتی که ثابت شد که نماز خواندن برهرکسی که کفر و نفاق او یقینی نیست و ظاهرش اسلام است جایز است و گاهی در جمله کسانی که مسلمانان بر آنها نماز می خوانند کسی وجود دارد که در باطن کافر و منافق است پس باید دانست که نماز خواندن بر منافقین به آنها بهره‌ای در آخرت نخواهد داد گرچه در دنیا بر آنها ترک کرده نمی‌شود همان گونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن يغفر الله لهم﴾^۱ ترجمه: چه برای آنان طلب آمرزش کنی و چه نکنی. حتی اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی هرگز خداوند آنان را نمی‌آموزد.

ومی‌فرماید: ﴿سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم﴾^۲ ترجمه: برای آنان یکسان است چه برای ایشان آمرزش بخواهی و چه آمرزش نخواهی هرگز خدا ایشان را نخواهد بخشید

ومی‌فرماید: ﴿فما تنفعهم شفاعة الشافعين﴾^۳ ترجمه: و شفاعت کنندگان به آنها سودی نخواهد رساند

پس باید به این فرق در احکام دنیا و احکام آخرت آگاه بود احکام مسلمین در دنیا بر منافقان اجرا می‌شود گرچه در جهان آخرت در طبقات زیرین جهنم قرار دارند این در مورد امور متعلق به حکم نماز خواندن بر بدعت‌گذار کافر بود و احکامی که از این مسئله منشعب شده بیان گردید.

و اما حکم نماز خواندن بر بدعت‌گذاری که با بدعتش به حد کفر و نفاق نرسیده است بلکه مسلمان بودن او قطعی است نماز خواندن بر او جایز بلکه مشروع است و نوآوری او در دین مانع نماز خواندن بر او نخواهد بود گرچه بدعت او، او را به حد فسق رسانده است و در آغاز

(۱) سوره منافقون آیه ۶.

(۲) سوره توبه آیه ۸۰.

(۳) سوره مدثر آیه ۴۸.

فصل به ثبوت مشروعیت نماز برهر مسلمانی اشاره شد گرچه آن مسلمان درعمل فاسق باشد به دلیل نصوصی که برنماز خواندن براموات مسلمین به طور عموم وتشییع جنازه‌هایشان تشویق می‌نماید وبه خاطر تمسک به روایت‌ها واقوالی ازسلف که دراین مورد آمده ومشروعیت نماز خواندن برهرکسی ازاهل قبله که بمیرد را دربردارد.

ومن اینجا بعضی ازاقوال اهل علم وتحقیق را ذکر می‌کنم که آنچه را که دلایل برآن دلالت دارد که نماز خواندن برهرکسی ازمسلمین فاسق به طور عموم ومسلمانان بدعت‌گذار به طور خاص مشروع است را تاکید می‌نماید

ابن حزم می‌گوید: «وبرهرمسلمانی نماز خوانده می‌شود چه نیک باشد چه فاسق باشد، درحدی کشته شود یا درجنگی ویا درشورش کشته شود وبرآنها امام وغیر ازاو دیگران نماز می‌خوانند، گرچه او بدترین فرد روی زمین باشد اما وقتی مسلمان بمیرد براو نماز خوانده می‌شود به دلیل عموم امر پیامبر که فرموده است: (صلوا علی صاحبکم)^۱ یعنی: بردوستتان نماز بخوانید ومسلمان دوست وهمراه ماست

خداوندمتعال فرموده است: {انما المومنون اخوه}^۲

وخداوند متعال می‌فرماید: {والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض}^۳ ترجمه: مردان مؤمن وزنان مؤمن ولی ودوستان یکدیگراند

پس هرکسی نماز خواندن برمسلمان را منع کند سخن بزرگی گفته است وهمانا فایق بیشتر نیازمند دعای برادران مؤمنش است نسبت به فاضل مرحوم^۴.

(۱) تقدم تخريج الحديث ص(۱) من هذا الكتاب.

(۲) سورة حجرات آیه ۱۰.

(۳) سورة توبه آیه ۷۱.

(۴) المحلی ج ۵ ص ۲۴۹.

سپس تعدادی روایت از سلف نقل کرده که سخن او را به مشروع بودن نماز بر هر کسی از اهل قبله وقتی که مرد گرچه فاسق باشد تایید می‌نماید.^۱

وابن قدامه می‌گوید: «و بر سایر مسلمین از اهل کبائر و کسی که به جرم زنا سنگسار شده و دیگران نماز خوانده می‌شود»

احمد گفته است: هر کسی رو به قبله ما نمود و نماز ما را خواند ما براو نماز می‌خوانیم و او را دفن می‌کنیم.^۲ و نووی از قاضی عیاض نقل کرده است که او گفت: «مذهب تمام علما این است که بر هر مسلمانی و هر کسی که حدی براو اجرا شده یا رجم شده و یا خودکشی کرده و یا از راه زنا به دنیا آمده است نماز خوانده شود».^۳

و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «خداوند به نماز خواندن بر کسی که می‌میرد امر نموده است، و پیامبر برای منافقین طلب آمرزش می‌نمود تا اینکه از آن نهی کرده شد پس هر مسلمانی که دانسته نشده که او منافق است برایش استغفار کرده می‌شود و نماز براو خوانده می‌شود گرچه در او بدعت یا فسقی وجود داشته باشد اما بر هر فردی واجب نیست که براو نماز بخواند».^۴

و نیز می‌گوید: «و هرگاه امام و اهل علم و دین نماز خواندن را بر بعضی از کسانی که بدعت و فسق را آشکار انجام می‌دهد به خاطر باز آمدن او از این کار، این امر نماز خواندن براو و استغفار کردن برای او را حرام قرار نمی‌دهد بلکه پیامبر در مورد کسانی که از نماز خواندن بر آنها امتناع ورزیده است فرموده است: «بر دوست خود نماز بخوانید»^۵

(۱) انظر المحلی لابن حزم ص ۲۵۱-۲۵۳.

(۲) المغنی ج ۳ ص ۵۰۸.

(۳) شرح صحیح مسلم ج ۷ ص ۴۷.

(۴) منهاج السنة ج ۵ ص ۲۳۵.

(۵) تقدم تخريج الحديث ص (۱) من هذا الكتاب.

وآن کسانی که پیامبر از نماز خواندن بر آنها امتناع ورزیده بود یکی کسی بود که در مال غنیمت خیانت ورزیده بود دوم فردی که خودکشی کرده بود و مدیونی که ثروتی از خود به اندازه دین هایش به جا نگذاشته است، و روایت شده که پیامبر در باطن برای او استغفار می کرد گرچه آن را در ظاهر به خاطر باز آمدن او از رفتارش ترک می نمود^۱.

و از علمای معاصر ما شیخ البانی می گوید: «فاسدی که به سرعت در گناهان و امور حرام پیش می رود مانند تارک نماز و زکات با اینکه او به واجب بودن آن دو اعتراف می کند، و فردی که زنا می کند، و کسی همیشه شراب می نوشد و امثال آنها از افراد فاسق بر آنها نماز خوانده می شود، اما برای اهل علم و دین مناسب است که نماز خواندن را بر آنها به خاطر عقوبت و ادب کردن امثال آنها ترک نمایند آن طور که پیامبر چنین کرده است»^۲.

پس با این، نماز خواندن بر کسانی از اهل بدعت که مرده اند ثابت شد گرچه بدعت آنها به هر اندازه برسد و هر چند بزرگ و زیاد باشد

و آنها با انجام آن بدعت فاسق ترین مردم قرار گیرند اما نماز خواندن بر آنها مشروع است تا وقتی که مسلمان باشند بنا بر آنچه که دلایل بر آن دلالت می کنند و اقوال ائمه گذشته و اهل علم پس از آنها آن را تاکید می نمایند که نماز خواندن بر کسی از اهل قبله که مرده است درست است گرچه از نظر فسق بزرگترین مردم باشد که اهل بدعت در اینها داخل هستند.

و با اینکه خواندن نماز بر آنها و تشییع جنازه هایشان ثابت است اما این کسی را که از خواندن نماز بر بعضی از کسانی از اهل بدعت که آشکارا بدعت انجام می دهند امتناع می ورزد باز نمی دارد بلکه اگر نماز نخواندن فردی مانند او بر آنها باعث می شود تا امثال آنها از کار خود باز بیایند او به خاطر تحقق این مصلحت باید بر آنها نماز نخواند بنا بر آنچه که اقوال ائمه و کارهایشان و اقوال اهل علم بعد از آنها، بر آن دلالت دارد.

(۱) کتاب الایمان ص ۲۰۵ و مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۱۷.

(۲) احکام الجنائر ص ۸۳.

نصر مقدسی می‌گوید: «وبه من خبر رسیده که سفیان ثوری و مالک بن انس درمکه بودند عبدالعزیز بن ابی رواد^۱ درگذشت و او بهترین مردم بود ولی به عقیده ارجاء نسبت داده می‌شد پس آنها براو نماز نخواندند»^۲.

پس نماز نخواندن سفیان و مالک برابن ابی رواد با فضلی که از او شناخته شده ازباب اعتراض براو به خاطر اینکه او به نسبت داده شده بود که دارای عقیده ارجاء است بود نه به خاطر اینکه آنها نماز خواندن براو را حرام می‌دانستند و آنچه ذهبی از سفیان نقل کرده این را تایید می‌نماید که سفیان بعد از ذکر واقعه گفت: «می‌خواستم به مردم نشان دهم که او بر بدعتی مرده است»^۳

و مانند این روایتی است که ابن بطه از ایوب سختیانی رحمه الله روایت کرده است: «که او برای غسل دادن مرده‌ای خواسته شد، او با قوم بیرون رفت، وقتی پرده از چهره مرده برداشت او را شناخت و گفت: بروید به سوی دوستان من او را غسل نمی‌دهیم زیرا او را دیده‌ام که او با صاحب بدعتی همگام حرکت می‌کرد»^۴

و در این مورد روایت‌های زیادی از سلف است و من بر بیان بعضی از آن اکتفا کردم از بیم اینکه مطلب طولانی می‌شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله با بیان این مسئله می‌گوید: «هر مسلمانی که از او دانسته‌اند منافق باشد استغفار کردن برای او و نماز خواندن براو جایز است گرچه در او فسق یا بدعتی

(۱) عبدالعزیز بن ابی رواد راستگو و پرهیزگار بود و گاهی دچار وهم می‌شده او به ارجاء متهم شده است در سال ۱۵۹ درگذشت. تقریب التهذیب ص ۳۵۷.

(۲) مختصر الحجة علی تارک المحجة لابی الفتح نصر بن ابراهیم المقدسی ص ۵۳۷ وانظر تلبیس ابلیس لابن الجوزی ص ۱۸.

(۳) میزان الاعتدال ج ۳ ص ۶۲۹.

(۴) الابانة الكبرى ج ۲ ص ۴۷۶.

وجود داشته باشد اما برهرکسی واجب نیست که براو نماز بخواند و اگر در ترک کردن نماز خواندن برکسی که بدعت دعوت می‌دهد و فسق را اظهار می‌کند مصلحتی از جهت برحذر داشتن مردم وجود داشته باشد پس دست نگاه داشتن از خواندن نماز برای کسی که نماز نخواندن او در باز آمدن مردم از بدعت اثری دارد بهتر این است که براو نماز نخواند»^۱.

و او رحمه الله می‌گوید: «وهرکسی که فسق را اظهار می‌نماید با اینکه در او ایمان هست مانند کسانی که گناه کبیره انجام می‌دهند پس بر اینها باید بعضی از مسلمین نماز بخوانند، و کسی که از نماز خواندن بریکی از این افراد به خاطر این امتناع ورزید که امثال آنها از چنین گناهایی باز بیایند مانند پیامبر که از نماز خواندن برفردی که خودکشی کرده بود و برکسی در مال غنیمت خیانت ورزیده بود و برکسی که از خود به اندازه بدی‌هایش مال به جا نگذاشته بود امتناع ورزید»^۲.

و آن گونه که بسیاری از سلف از نماز خواندن بر اهل بدعت امتناع می‌ورزیدند. عمل کردن او به این سنت کار نیکویی است و به جنذب بن عبدالله^۳ پسرش گفت: «من شب گذشته از ناراحتی معده‌ام خواب نرفته‌ام، جنذب گفت: اگر تو می‌مردی من بر تو نماز نمی‌خواندم، گویا می‌گفت: تو باز یاد خوردن خودکشی کرده‌ای، و این از نوع ترک گفتن افرادی است که گناهان کبیره را آشکار انجام می‌دهند تا وقتی که توبه کنند پس اگر در این کار مصلحتی راجح دیده می‌شد عمل نیکویی است و هرکسی که برفردی از اینها نماز بخواند به امید اینکه خداوند براو رحم کند و در امتناع ورزیدن او از نماز خواندن مصلحت راجحی نباشد این کار نیکوست و اگر

(۱) منهاج السنة ج ۵ ص ۲۳۵.

(۲) به احادیث در این مورد صفحه (۱) نگاه کنید.

(۳) وی جنذب بن عبدالله بن سفیان بجلی علقی ابو عبدالله و بساوقت به پدر بزرگش نسبت داده می‌شود، او صحابی بود، و بعد از سال ۶۰ درگذشت. تقریب التهذیب ص ۱۴۲.

در ظاهر امتناع ورزید و در باطن برای او دعا کرد تا بین هردو مصلحت جمع نماید حاصل کردن هردو مصلحت از دست دادن یکی بهتر است»^۱.

پس ترک پس ترک نماز خواندن برکسانی که بدعت‌ها را آشکارا انجام می‌دهند از مسائلی است که نزد اهل سنت ثابت است

و با این کار به فعل پیامبر در نماز نخواندن او بر بعضی از گناهکاران مسلمین به خاطر بر حذر داشتن امت از آن کارها عمل کرده می‌شود، و به استناد از آنچه که از ائمه سلف مشهور است که آنها بر دعوتگران به بدعت‌ها نماز نمی‌خواندند تا این مصلحت تحقق یابد و به خاطر اینکه اهل علم و تحقیق از اهل سنت این مسئله را در گفتار و کردار به عنوان یک اصل بیان داشته‌اند.

و وقتی این ثابت شد پس باید دانست که نماز نخواندن برکسانی از مسلمین که بدعت‌ها و گناهان را به صورت علنی انجام می‌دهند مقید به سه شرط است که باید این سه شرط به طور کامل وجود داشته باشند تا این کار مشروع قرار گیرد و اگر نه مشروع نخواهد بود بلکه با سنت و با آنچه که سلف امت بر آن بوده‌اند مخالف خواهد بود.

و این شرطها عبارتند از:

شرط اول: اینکه هدف از نماز نخواندن بر کسی که بدعت را به صورت آشکارا انجام می‌دهد بر حذر داشتن و ادب کردن دیگران از کاری مانند کار او باشد نه به قصد اینکه نماز خواندن بر او جایز نیست. همان گونه که سلف امت بر این بوده‌اند زیرا آنها نماز خواندن را برفردی از اهل قبله به غیر از هدف بر حذر داشتن و ادب کردن ترک نمی‌کردند این سیرین رحمه الله می‌گوید: «هیچ کسی از اصحاب محمد را و کسی دیگر غیر از آنها از تابعین را سراغ نداریم که نماز خواندن بر کسی از اهل قبله را به خاطر اینکه گناه است ترک کرده باشند»^۲.

(۱) مجموع الفتاوی ج ۲۴ ص ۲۸۶.

(۲) اخرجہ اللالكائی فی شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۳ ص ۱۰۶۰.

پس اگر نماز نخواند به خاطر هدفی دیگر غیر از این که سلف امت بر آن بوده‌اند و آن برحذر داشتن از بدعت‌ها و گناهان است باشد مانند اینکه یکی که بر آنها نماز نمی‌خواند معتقد باشد که نماز خواندن بر اهل بدعت و دیگر اهل فساد از مسلمین جایز نیست، پس ترک کردن نماز خواندن در اینجا مشروع نیست و نه آن فرد از اهل سنت است بلکه او با نصوص شریعت و سنت پیامبر و اقوال سلف صالح امت و کارهایشان که برجایز بودن نماز خواندن بر هر کسی از مسلمین که بمیرد گرچه فاسق‌ترین مردم باشد دلالت دارد مخالف است.

شرط دوم: غالب گمان کسی که بر آنها نماز نمی‌خواند این باشد که در نماز خواندن مصلحتی تحقق می‌یابد و آن مصلحت منع کردن و باز آمدن از کار میت است و اگر نه برای او ترک نماز خواندن بر مرده مشروع نخواهد بود زیرا نماز نخواندن او بدون از اینکه مصلحت مورد نظر تحقق یابد در حقیقت تعطیل کردن کار جایزی است و آن تعطیل کردن نماز خواندن بر آن مسلمان است بدون از اینکه مصلحت بهتری تحقق یابد بلکه مصلحت در اینجا وجود ندارد و این با آنچه شریعت به آن آمده که بیشتر مصلحت‌ها را باید به دست آورد و بیشترین تعداد مفاسد را تا حد امکان باید دفع کرد مخالف است!

شرط سوم: که در حالت نماز نخواندن بر بدعت‌گذاری که بدعت خود را آشکار می‌نماید باید علاوه بر کسانی که بر او نماز نمی‌خوانند در میان مسلمین افرادی یافته شوند که بر او نماز می‌خوانند و او را دفن می‌کنند، و اگر نه نماز نخواندن بر بدعت‌گذار جایز نیست گرچه با ترک نماز خواندن بر او مصلحت باز داشتن و مجازات بدعت تحقق یابد چون فساد که بر اثر ترک کردن نماز خواندن بر او و دفن نکردن او به وجود می‌آید از فساد برحذر داشتن از بدعت و ادب کردن در این حالت ویژه بزرگتر است، و پیش‌تر در بحث بیان شد که شریعت برای از بین بردن

(۱) تاصیل این قاعده در صفحه () این کتاب گذشته شد.

مفاسد و کم کردن آن تا حد امکان آمده است پس اگر دفع کردن دو فساد با هم ممکن باشد چه بهتر، و اگر نه ضرر سبک‌تر با ضرر بزرگ‌تر دفع نمی‌شود.^۱

و بنا بر این پیامبر در نماز نخواندن بر بعضی از گناهکاران امت و در دستور دادن اصحاب به نماز خواندن بر آنها بین دو مصلحت جمع نمود مصلحت نماز بر مسلمان و تشییع جنازه او از طرف بعضی از اصحاب و مصلحت بر حذر داشتن از گناه بوسیله نماز نخواندن پیامبر بر آن گناهکار و از پیامبر و اصحابش نقل نشده است که آنها همه نماز خواندن را بر فردی از اهل قبله که مرده است ترک کرده باشند بلکه آنچه از آنها ثابت است این است که آنها بر هر کسی که اظهار اسلام می‌کرد نماز می‌خواندند حتی آنها بر منافقینی که نفاقشان را اظهار می‌کردند نماز خواندند و کسی از نماز خواندن بر آنها امتناع می‌ورزید که می‌دانست اینها منافق هستند.^۲

و به طور عموم این مسئله نزد اهل علم مشهور است و عمل امت از زمان عصر پیامبر تا به امروز بر این جاری است: که هر کسی از مسلمین بمیرد نماز خواندن بر او ترک کرده نمی‌شود گرچه بعضی از اهل علم نماز خواندن را بر بعضی از اهل بدعت و اهل فسق به خاطر تادیب و بر حذر داشتن دیگران از کار آنها ترک کرده‌اند اما همه مسلمین بر نماز نخواندن اتفاق نکرده‌اند. و پیش‌تر سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه بیان شد که: «و هر کسی فسق را اظهار نماید با اینکه ایمان در او باشد مانند کسانی که گناهان کبیره انجام می‌دهند پس باید بعضی از مسلمین بر آنها نماز بخوانند»^۳.

(۱) به صفحه () این کتاب نگاه کنید.

(۲) به صفحه () این کتاب نگاه کنید.

(۳) انظر مجموع الفتاوى ج ۲۴ ص ۲۸۶ وانظر بعض الآثار المنقولة عن السلف فى هذا المتن ص () من هذا الكتاب.

پس این شرایط سه گانه باید هنگام ترک نماز خواندن بریکی از اهل بدعت که بدعت را اظهار می‌نمایند و یا بر غیر از آنها از اهل فسادی از مسلمین که فسق و گناهان را آشکار انجام می‌دهند رعایت شوند

و به طور کامل یافته شوند پس اگر این شرایط وجود نداشته باشند یا یکی از این شرایط وجود نداشته باشد ترک خواندن نماز بر فردی از اهل بدعت و فساد از مسلمین جایز نخواهد بود و اگر کسی در این حالت بر فردی از اینها نماز نخواند با سنت و آنچه سلف امت بر آن بوده‌اند مخالفت ورزیده است و این کار او پسندیده نیست بلکه نزد اهل علم از اهل سنت مذموم و ناپسند است. والله اعلم.

و با این سخن را در این فصل بعد از اینکه موضع اهل سنت و جماعت را در مورد حاضر شدن در جنازه‌های اهل بدعت و حکم نماز خواندن بر آنها و دفن کردنشان در قبرستان‌های مسلمین را در پرتو آنچه نصوص شرعی و عمل به جا مانده از سلف امت در این مسئله بر آن دلالت می‌نماید بیان داشتم

و در پرتو اقوال اهل علم و تحقیق از اهل سنت کسانی که اقوال آنها نصوص و آثاری که به صورت مختصر آمده تفسیر می‌کنند و توضیح می‌دهند و اقوال آنها که در افعال پیامبر و سلف امت پس از او در مورد نماز نخواندن آنها بر بعضی از اموات گاهی و حاضر نشدن در نماز جنازه‌های آنان در بعضی اوقات از حکمت‌ها و فقه بزرگی در این باب پرده برمی‌دارد آن را بیان کرده این فصل را به پایان می‌رسانم.

و از خلال این روشن گردید: که حکم نماز خواندن بر اهل بدعت و تشییع جنازه‌های آنان بین منع و جایز بودن بر حسب حال بدعت‌گذار دور می‌زند پس اگر کافر باشد از نماز خواندن و تشییع جنازه بر او منع می‌شود و اگر مسلمان باشد پس نماز خواندن بر او و تشییع جنازه‌اش امر مطلوبی در دین است گذشته از اینکه جایز است، این بود خلاصه کلام، و اگر نه در مسئله تفصیل است و دارای فروعاتی است پس گاهی بر منافقی که اظهار اسلام می‌نماید به خاطر مصلحت

بالاتری در دین نماز خوانده می‌شود گرچه در حقیقت آن منافق از این نماز خواندن بهره‌ای نمی‌برد، همان طور که گاهی نماز خواندن یربعضی از کسانی از مسلمین که بدعت‌ها را آشکار انجام می‌دهند از جانب بعضی از اهل علم و دین ترک کرده می‌شود با اینکه در اصل نماز خواندن بر آنها جایز است

اما به خاطر منع کردن دیگران از کار آنها و حفاظت بر سنت و دین بر آنها نماز خوانده نمی‌شود، بنا بر آنچه که در اثنای بحث با استناد و به ادله و اقوال اهل علم به طور مشروح بحث شد. این بود سخن در این بحث و از خداوند متعال می‌خواهم که من و مسلمین را به آنچه از سنت پیامبر و رهنمود سلف صالح امت که می‌دانیم و می‌بینیم بهره‌مند سازد و به ما عمل کردن به علم را ارزانی کند و به ما آنچه را که می‌دانیم بیاموزد همانا او نیکو و مهربان و بخشنده و بزرگوار است.

فصل ششم

موضع اهل سنت در مورد وارث قرار دادن اهل بدعت وارث بردن از آنها.

تا جایی که من می‌دانم در مورد ارث بردن اهل سنت و اهل بدعت از یکدیگر و جایز بودن آن و جایز نبودن آن نص صریحی از کتاب یا سنت وارد نشده است و من بر قول کسانی از سلف که به جایز نبودن ارث بردن از کسانی که به کفرشان حکم کرده‌اند اعتماد می‌کنم و یا جایز بودن ارث بردن از افرادی از اهل بدعت که سلف به مسلمان بودن آنها حکم کرده‌اند، و هر کسی که یکی از این دو حکم را تعمیم می‌دهد و آن بر هر بدعت‌گذاری انجام می‌دهد و این را به سلف صالح نسبت می‌دهد اشتباه می‌کند

زیرا در این مسئله بر حسب احوال اهل بدعت از نظر کافر بودنشان به سبب بدعتشان و کافر نبودنشان و از نظر اظهار کردنشان بدعت را و پوشیده نگاه داشتن تفصیل است.

ومن در این فصل سه یاری و توفیق خداوند - حکم ارث بردن اهل بدعت و ارث بردن از آنها را با رعایت کردن این اختلافات و فرقیها بین اهل بدعت ذکر می‌کنم و هر فرعی از فروع این مسئله را به اصل شرعی آن در چهار چوب ضوابط شرعی میراث در اسلام ملتحق می‌نمایم. پس می‌گوییم: بدعت‌گذار یا به باقی بودن اسلامش حکم شده یا به کافر بودنش حکم شده است. پس اگر به مسلمان بودنش حکم شده او از خویشاوندان اهل سنت خود ارث می‌برد و نیز آنها از او ارث می‌برند. و این به خاطر عموم دلایل بر صحت جاری شدن ارث بردن مسلمین از یکدیگر است.

از جمله این دلایل روایتی است که شیخین از حدیث ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت پیامبر فرمود: (انا اولی بالمؤمنین من انفسهم، فمن مات وعلیه دین ولم یتترک وفاء فعلینا قضاء ووه و من ترک مالاً فلورثته)^۱ یعنی: من به مؤمنان از خودشان اولی‌تر و نزدیکتر هستم، پس هر کسی درگذشت و بر او دینی بود و مالی از خود به اندازه دینش به جا نگذاشته بود دادن دینش بر ماست و هر کسی مالی به جا گذاشت پس برای وارثان اوست.

پیامبر بیان کرده است که هر کسی از مسلمین بمیرد مال او برای وارثانش می‌باشد و بدعت‌گذار تا زمانی که به سبب بدعتش کافر قرار داده نشده در جمله مسلمین داخل است و در این مسئله و در دیگر مسائل احکام مسلمین بر او اجرا کرده می‌شوند پس ارث بردن او از مسلمین و ارث بردن مسلمین از او درست است.

و از جمله دلایل روایتی است که نیز شیخین از اسامه بن زید^۲ رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: (لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم)^۱ یعنی: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الفرائض - باب قول النبی ۷ من ترک مالاً فلاهله). فتح الباری ج ۱۲ ص ۶۰۹:

۶۷۳۱ و مسلم (کتاب الفرائض باب - من ترک مالاً فلورثته) ج ۳ ص ۱۲۳۷ ح: ۱۶۱۹.

(۲) اسامة بن زید بن حارثة بن شراحیل کلبی امیر ابو محمد و ابو زید صحابی مشهوری است در سال ۵۴

درگذشت تقریب ص ۹۸.

وکافر از مسلمان ارث نمی‌برد. پس مفهوم این حدیث این است که مسلمان از مسلمان ارث می‌برد و این حدیث مانند حدیث اول بر صحت ارث بردن بدعت‌گذار مسلمان دلالت می‌نماید زیرا بدعت‌گذار مسلمان در جمله مسلمین داخل است پس حکم مسلمین شامل حال او می‌شود.

پس این دو حدیث بر صحت ارث بردن اهل بدعت مسلمان از اهل سنت و اهل سنت از آنها دلالت می‌نمایند پس خویشاوندان آنها از اهل سنت از آنها ارث می‌برند و آنها از خویشاوندان خود به صورت برابر ارث می‌برند و با این تحقیق و ریشه‌دار کردن این مسئله تکمیل می‌شود به اضافه اینکه صحت ارث بردن کسانی از اهل بدعت که مسلمان هستند با ضوابط شرعی میراث در اسلام و بیان شده در کتابهای (فرائض و احکام ارث بردن) برابر است زیرا نهایت آنچه که بدعت‌گذار مسلمان بر آن است

و بدترین حالت او این است که فاسق باشد و علمای (مواریث) از مجموع نصوص موانع ارث بردن را استنباط کرده‌اند و فسق^۲ را از جمله موانع ارث بردن نشمرده‌اند که این امر دلالت بر صحت ارث بردن مسلمین از یکدیگر نیکان و فاسقان، سنی و بدعت‌گذار می‌نماید.

اما اگر بدعت‌گذار کافر باشد او از هیچ کسی از مسلمین ارث نمی‌برد و از او هیچ کسی ارث نمی‌برد به دلیل فرموده پیامبر که فرمود: (لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم)^۳ یعنی: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

(۱) رواه البخاری فی (کتاب الفرائض باب لا یرث المسلم الکافر) فتح الباری ج ۱۲ ص ۵۰ ح: ۶۷۶۴ و مسلم کتاب الفرائض ج ۳ ص ۱۲۳۳ ح: ۱۶۱۴.

(۲) انظر علی سبیل المثال: کتاب الفرائض و شرح آیات الوصیة للامام ابی القاسم عبدالرحمن بن عبدالله السهیلی ص ۱۳۷ و احکام التركات و الموارث لمحمد ابو زهرة ص ۹۷ و الموارث فی الشریعة الاسلامیة لحسنین مخلوف ص ۲۴-۳۳.

(۳) تقدم تخريجه الصفحة السابقة (.)

و به دلیل اینکه پیامبر فرموده است: (لا یتوارث اهل ملتین)^۱ یعنی: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند. پس این دو حدیث بر عدم جایز بودن ارث بردن کفار و مسلمین از یکدیگر دلالت می‌نماید

اما جایز نبودن ارث بردن کفار از مسلمین محل اجماع بین اهل علم است و اما جایز نبودن ارث بردن مسلمان از کفار قول جمهور اصحاب و تابعین و کسانی از اهل علم که بعد از آنها آمده‌اند است.

ابن قدامه می‌گوید: «اهل علم اجماع کرده‌اند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و جمهور اصحاب و فقها گفته‌اند: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، و این از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و اسامه بن زید و جابر بن عبدالله رضی الله عنهم روایت شده است و همین را گفته است عمرو بن عثمان^۲ و عروه^۳ و زهری و عطاء^۴ و طاوس^۵ و حسن و عمر بن عبدالعزیز و عمرو بن دینار و ثوری و ابوحنیفه و اصحابش و مالک و شافعی و عموم فقها این را گفته‌اند و بر این عمل کرده می‌شود

(۱) اخرجه ابو داود (کتاب الفرائض - باب هل یرث المسلم الکافر) ج ۳ ص ۳۲۸ و ابن ماجه (کتاب الفرائض - باب میراث اهل الشرك) ج ۲ ص ۹۱۲ و الامام احمد فی المسند ج ۲ ص ۱۷۸، ۱۹۵ قال احمد البنا «وسنده عن الامام احمد وابی داود جید» الفتح الربانی ج ۱۵ ص ۱۹۰ و قال عنه اللبانی فی صحیح سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۱۶ «حسن صحیح» وانظر کلامه فی: ارواء الغلیل ج ۶ ص ۱۲۱.

(۲) وی عمرو بن عثمان بن عفان بن ابی العاص اموی ابو عثمان ثقة است التقریب ص ۲۲۴.

(۳) عروه بن زبیر بن عوام بن خویلد اسدی، ابو عبدالله مدنی، ثقة و فقیه مشهوری است در سال ۹۴ درگذشت و در اوایل خلافت عثمان به دنیا آمدن ک التقریب ص ۳۸۹.

(۴) وی عطاء بن ابی رباح قریشی مکی است ثقة و فقیه و فاضل بود در سال ۱۱۴ درگذشت ن ک التقریب ص ۳۹۱.

(۵) طاوس بن کیسان یمانی ابو عبدالرحمن حمیری فارسی است گفته می‌شود اسم ذکوان و لقب او طاوس است ثقة و فقیه و فاضل بود. در سال ۱۰۶ و یا بعد از آن درگذشت ن ک التقریب ص ۲۸۱.

وازمعوم و معاذ و معاویه رضی الله عنهم روایت شده که به مسلمان از کافر ارث داده‌اند و کافر را وارث مسلمان قرار نداده‌اند و این از محمد بن حنفیه^۱ و علی بن حسین^۲ و سعید بن مسیب و مسروق^۳ و عبدالله بن معقل^۴ و شعبی و نخعی و یحیی بن یعمر، و اسحاق حکایت شده است اما نمی‌توان نقل این را از آنها اعتماد کرد، زیرا احمد گفته است: در میان مردم اختلافی وجود ندارد در این مورد که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و روایت شده که یحیی بن یعمر از قول دلیل گرفته و گفته است: «ابوالاسود^۵ به من گفت که معاذ به او گفته است که پیامبر فرمود: (الاسلام یزید و لا ینقص)^۶ یعنی: اسلام اضافه می‌شود اما کم نمی‌شود. و چون ما زنان آنها را نکاح می‌کنیم ولی آنها زنان ما را نمی‌توانند نکاح بکنند پس همچنین ما از آنها ارث می‌بریم و آنها از ما ارث نمی‌برند»^۷.

(۱) محمد بن علی بن ابی طالب هاشمی ابو القاسم بن حنفیه مدنی ثقة و عالم بود بعد از سال ۸۰ درگذشت تقریب ص ۴۹۷.

(۲) علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هاشمی زین العابدین ثقة و محقق و عابد و فقیه و فاضل مشهوری بود در سال ۹۳ و گفته شده غیر از آن درگذشت ن ک تقریب ص ۴۰۰.

(۳) مسروق بن اجدع بن مالک همدانی و ادعی ابوعایشه کوفی ثقة و فقیه و عابد بود زمان جاهلیت و اسلام را دریافته است در سال ۶۲ یا ۶۳ درگذشت تقریب ص ۵۲۸.

(۴) عبدالله بن معقل بن مقرن مزنی ابوالولید کوفی، ثقة بود در سال ۱۸۸ درگذشت. تقریب ص ۳۲۴.

(۵) وی ابو الاسود دیلی، و یا دؤلی، اسمش ظالم بن عمرو بن سفیان و گفته می‌شود عمرو بن ظالم است ثقة و فاضل بود زمان اسلام و جاهلیت را دریافته است در سال ۶۹ درگذشت ن ک تقریب ص ۶۱۹.

(۶) رواه ابوداود (باب هل یرث المسلم الکافر من کتاب الفرائض) ج ۳ ص ۳۲۹ و الامام احمد فی المسند ج ۵ ص ۲۳۶، ۲۳۰ و الحاکم فی المستدرک ج ۴ ص ۳۴۵ و قال صحیح الاسناد ولم یخرجاه و وافقه الذهبی.

(۷) المغنی لابن قدامة ج ۹ ص ۱۵۵، ۱۵۴.

ونووی در شرح حدیث گذشته اسامه که «مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و نه کافر از مسلمان ارث می‌برد»^۱ می‌گوید مسلمانان بر این اجماع کرده‌اند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد اما مسلمان نزد جمهور علما از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنها بوده‌اند از کافر ارث نمی‌برد و گروهی بر این باورند که مسلمان از کافر ارث می‌برد و این مذهب معاذ بن جبل و معاویه و سعید بن مسیب و مسروق و دیگران است، و نیز از ابی درداء و شعبی و زهری و نخعی مانند این روایت شده بنا بر اختلافی که بین آنها در این مورد هست. و روایت صحیح از اینها مانند قول جمهور است.

و آنها به حدیث پیامبر که: (الاسلام یعلو ولا یعلی علیه)^۲ یعنی: اسلام بر دیگر امور بالا قرار می‌گیرد و بر او چیز بالا قرار نمی‌گیرد دلیل گرفته‌اند

و حجت و دلیل جمهور آن حدیث صحیح و صریح است

و از حدیث (الاسلام یعلو ولا یعلی علیه) نمی‌توان دلیل گرفت چون منظور از آن فضیلت اسلام بر دیگر چیزهاست و در این حدیث به میراث اشاره‌ای نشده است پس چگونه عبارت صریح حدیث (لا یرث المسلم الکافر) ترک کرده می‌شود و شاید به این گروه این حدیث نرسیده باشد.^۳

پس با این اجماع اهل علم از اصحاب و تابعین و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند بر ارث نبردن کافر از مسلمان ثابت شد و نیز روشن گردید که آنچه جمهور به آن معتقدند این است که مسلمان نیز از کافر ارث نمی‌برد، برخلاف کسانی از سلف که به آنها نسبت داده شده که گفته‌اند مسلمان از کافر ارث می‌برد.

(۱) تخریج حدیث درص (۱) گذشت.

(۲) رواه الدارقطنی فی (کتاب النکاح) ج ۳ ص ۲۵۲ وقد صححه اللبانی فی صحیح الجامع ج ۲ ص ۴۱۱ ح: ۲۷۷۵.

(۳) شرح النووی علی صحیح مسلم ج ۱۱ ص ۵۲.

ویرکسی که فکر کند قوت قول جمهور در این مسئله پوشیده نیست و قوی بودن قول آنها از چند جهت است:

وجه اول: قوی بودن دلیل آنها و آن گفته پیامبر است که فرمود: (لا یرث المسلم الکافر)^۱ یعنی: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد

و حدیث دیگر که: (لا یتوارث اهل الملتین)^۲ یعنی: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند پس این دو حدیث در این مسئله صریح هستند به خلاف آنچه که مخالفین از آن دلیل گرفته‌اند مانند حدیث: (الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه) اسلام بلند است و چیزی بر او بالاتر قرار نمی‌گیرد. و حدیث (الاسلام یزید ولا ینقص) زیرا اینها از نصوص عامی است که نمی‌تواند با حدیث صحیح و صریح پیامبر در این مسئله مخالفت نمایند.

وجه دوم: اینکه آنچه از بعضی سلف نقل که در این مسئله برخلاف جمهور نظر داده‌اند ثبوت آن قطعی نیست بلکه امام احمد گفته است: «بین مردم اختلافی وجود ندارد در این مورد که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد»^۳

و این قدامه بعد از ذکر کسانی که اختلاف آنها در این مسئله نقل شده گفته است (و نقل این قول از آنها مورد اعتماد نیست) و اما نووی به طور قطع گفته است که روایت صحیح از اینها مانند قول جمهور است.

وجه سوم: اینکه اگر ما بپذیریم که قول مخالفین از آنها ثابت است قول جمهور بر آن مقدم است چون آن قول خلفای راشدین و قول بیشتر بزرگان سلف و اهل علم بعد از آنها از جمله

(۱) تخریج آن در صفحه (۱) گذشت.

(۲) تخریج آن در گذشت ص (۱).

(۳) در سخن این قدامه که قبلاً نقل شد گذشت. صفحه (۱) در این کتاب.

فقهای چهارگانه است پس قول اینها برقول کسانی که از آنها خلاف نظر اینها در این مسئله نقل شده نزد اهل علم و تحقیق^۱ مقدم است.

پس چگونه است درحالی که قول آنها با نصوص صحیح و صریح تقویت گردیده است با اینکه اختلاف آنها در این یقینی نیست.

پس با این قول جمهور که ارث بردن مسلمان از کافر جایز نیست همان طور که کافر از مسلمان ارث نمی برد ترجیح داده نمی شود و سخن در هر دو مسئله یکی است پس کافر نه ارث می برد و نه از او ارث برده می شود.

و مرتد در حکم ارث مانند کافر اصلی است پس از مسلمین ارث نمی برد و مسلمین از او ارث نمی برند بعضی از اهل علم این را به صراحت بیان داشته اند.

ابن حزم می گوید: «مسلمان از کافر ارث نمی برد و کافر از مسلمان ارث نمی برد مرتد و غیر مرتد برابر هستند»^۲.

(۱) ابن قیم در اعلام الموقعین می گوید: وقتی صحابی سخنی می گوید یا صحابی دیگری با او مخالف است یا مخالف نیست پس اگر صحابی مانند او با او مخالفت کرد قول هر یک برد دیگری حجت نیست و اگر صحابی عالم تر از او با او مخالفت کرد مانند اینکه خلفای راشدین یا بعضی از آنها با کسانی دیگر از اصحاب در حکمی مخالفت کردند پس آیا گروهی که خلفای راشدین در آن هستند بر گروه دیگر حجت است؟ در این علما دو قول دارند و آن دو روایت از امام احمد هستند پس اگر خلفای چهارگانه در گروهی باشند شکی نیست که راه و نظر درست همان است و اگر بیشتر خلفای چهارگانه در آن طرف باشند درست بودن آن بیشتر ممکن است و اگر دو نفر از خلفای راشدین در یک طرف و دو نفر در طرفی دیگر قرار داشتند پس طرفی که ابوبکر و عمر در آن قرار دارند به نظر درست نزدیکتر است و اگر ابوبکر و عمر با یکدیگر اختلاف داشتند پس نظر درست با ابوبکر است. و این خلاصه اینست که تفصیل آن را به جز کسی که دارای آگاهی و اطلاع بر آنچه اصحاب در آن اختلاف کرده اند و قول راجح آن باشد نمی داند. اعلام الموقعین ج ۴ ص ۱۱۹.

(۲) المحلی ج ۱۰ ص ۴۰۴.

وابن قدامه گفته است: «ودراینکه مرتد ازهیچ کسی ارث نمی‌برد اختلافی بین اهل علم سراغ نداریم واین قول مالک وشافعی واصحاب رای است وازکسی دیگر غیر ازآنها سراغ نداریم که با آنها مخالفت کرده باشد واین بدین خاطر است که او ازمسلمان ارث نمی‌برد به دلیل گفته پیامبر که فرمود: «کافری ازمسلمان ارث نمی‌برد» و نه او ازکافری ارث می‌برد چون حکم دین برای او ثابت نیست زیرا او برکفرش باقی نمی‌ماند پس دینی که او به آن منتقل شده را نمی‌توان دین او دانست.

واگر دو نفر که ازیکدیگر ارث می‌برند مرتد شدند ویکی مرد دیگری از او ارث نمی‌برد زیرا مرتد نه ارث می‌برد و نه از او ارث برده می‌شود و اگر مرتد قبل از تقسیم شدن میراث به دین اسلام باز گشت به او هم داده می‌شود»^۱

ونووی می‌گوید: «ومسلمان ازکافر ارث نمی‌برد و نه کافر ازمسلمان ارث می‌برد چه کافر اصلی باشد و چه مرتد باشد به دلیل آنچه که اسامه بن زید رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر فرمود: (لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم)^۲ یعنی: مسلمان ازکافر ارث نمی‌برد وکافر هم ازمسلمان ارث نمی‌برد.

وشوکانی درخاتمه توضیح وشرح خود بر بعضی احادیث (منتقی الاخبار) که برجاری نشده ارث بردن ازیکدیگر به خاطر اختلاف دین دلالت می‌کند می‌گوید: وحاصل این است که احادیث باب قضاوت می‌نمایند که مسلمان ازکافر ارث نمی‌برد بدون ازاینکه فرق باشد بین این که کافر حربی یا ذمی یا مرتد باشد پس تشخیص را نمی‌پذیرد مگر با دلیل»^۳

پس با این ثابت شد که مرتد مانند کافر اصلی است در ارث نبردن وارث برده نشدن از او، پس او از مسلمین ارث نمی‌برد و نیز مسلمین از او ارث نمی‌برند و بنا بر این پس بدعت‌گذاری که

(۱) المغنی ج ۹ ص ۱۵۹.

(۲) المجموع ج ۱۴ ص ۴۹۸.

(۳) نیل الاوطار ج ۶ ص ۷۴.

به سبب بدعتش کافر شده و به مرتد بودن او نزد اهل سنت حکم کرده شده است، ارث بردن از او وارث بردن او از مسلمین جایز نیست بنا براین او از هیچ کسی از مسلمین ارث نمی‌برد و هیچ کسی از او ارث نمی‌برد. و روایت‌ها از آنجا آمده است که میراث بردن از یکدیگر را برای کسانی از اهل بدعت که به کفرشان حکم شده مانند قدریه و جهمیه و رافضه و دیگران منع می‌نماید

از عبدالرحمن بن مهدی رحمه الله تعالی روایت است که او گفت: «اگر مردی جهمی بمیرد و من وارث آن باشم این را حلال نمی‌دانم که از ترکه او چیزی بردارم»^۱

و از او روایت شده که گفت: «در میان اهل اهوا بدتر از اصحاب جحیم کسی نیست براین محور دور می‌زنند که بگویند در آسمان چیزی نیست به عقیده من سوگند به خدا که نباید با آنها نکاح کرده شود، و نه آنها از کسی ارث ببرند و نه از آنها ارث برده شود»^۲

و نیز از او روایت شده که او در مورد کسی که اصحاب پیامبر را ناسزا می‌گوید پسیده شد و گفت: «اگر از خویشاوندان من باشد من از مال او ارث بر نمی‌دارم»^۳

و بر بهاری می‌گوید: «بعضی از اهل علم گفته‌اند که یکی از آنها احمد بن حنبل است: جهمی کافر است و از اهل قبله نیست، ریختن خونش حلال است، نه از کسی ارث می‌برد و نه از او ارث برده می‌شود»^۴

و از حارث محاسبی^۱ روایت می‌شود که او میراث پدرش را ترک کرد و با اینکه به شدت به آن نیاز داشت از آن چیزی برای خود نگرفت و پدرش واقفی بود و گفته شده قدری بود.

(۱) اخرجہ عبداللہ بن احمد فی السنۃ ج ۱ ص ۱۲۱.

(۲) المصدر نفسه ج ۱ ص ۱۵۷.

(۳) اخرجہ ابن بطّة فی الابانۃ الصغری ص ۱۶۰.

(۴) شرح السنۃ للبرہاری ص ۴۳.

وابونعیم به سند خود از جنید بن محمد^۲ روایت کرده که گفت: ابو الحارث محاسبی مرد، و حارث به یک دانق^۳ نقره نیاز داشت و پدرش مال زیادی از خود به جا گذاشت و او یک دانه از آن نگرفت و گفت: «اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند»^۴ و پدرش واقفی بود^۵.

و در روایت لالکائی بعد از ذکر داستان آمده است: «پدر او قدری بود»^۶

پس این روایت‌ها که اقوال بعضی از سلف و کارهایشان را در بردارد بر این دلالت می‌نماید که آنها معتقد بوده‌اند که ارث بردن کسانی از اهل بدعت که به کفرشان و مرتد بودنشان حکم شده مانند قدریه و جهمییه و رافضیه و کسانی از اهل بدعت که در حکم آنها هستند حرام است.

و همچنین اهل علم بعد از آنها اقوالشان این امر را تصریح کرده است و تصریح کرده‌اند که کسانی از اهل بدعت که به کفرشان حکم شده از مسلمین ارث نمی‌برند و مسلمانان از آنها ارث نمی‌برند.

ابو حامد غزالی در ضمن سخن از احکام باطنیه می‌گوید: «و آنچه متعلق به مال است این است که آنها وقتی مردند از یکدیگر ارث نمی‌برند، پس بعضی از آنها از بعضی دیگر ارث نمی‌برند»

(۱) حارث بن اسد محاسبی، زاهد معروف است ابو عبدالله بغدادی صاحب تصانیف و مورد قبول است. در سال ۲۴۳ درگذشت. التقریب ص ۱۴۵.

(۲) وی جنید بن محمد بن جنید ابو القاسم خراز پدرش قواریری بود و وی (خراز) کوزه ساز بود با علما ملاقات داشته و با گروهی از صالحین همراهی داشته بخصوص به همراهی حارث محاسبی مشهور بوده در سال ۲۹۸ فوت کرد، طبقات الحنابلة ج ۱ ص ۱۲۷.

(۳) دانق یک ششم درهم است. نگاه کنید مختار الصحاح ص ۸۹ ماده (دبق).

(۴) تخریج حدیث درص (۱) گذشت.

(۵) حلیه الاولیاء لابی نعیم ج ۱۰ ص ۷۵.

(۶) انظر شرح اصول اعتقاد اهل السنة ج ۲ ص ۷۳۶.

وازمسلمین ارث نمی‌برند و مسلمان از آنها ارث نمی‌برد اگر بین آنها خویشاوندی باشد بلکه ولایت ارث بردن از یکدیگر بین کفار و مسلمین قطع است»^۱

و شاطبی در طی ذکر احکام اهل بدعت می‌گوید: «هم: کافر قرار دادن کسی که دلیل بر کفرش دلالت دارد مانند اینکه بدعت کفر صریح باشد مانند اباحیه و معتقدین به حلول مانند باطنی‌ها و یا اینکه مسئله از مورد تکفیر به اعتبار نتیجه باشد، پس مجتهد آنرا کافر قرار می‌دهد مانند ابن طیب که گروهی از فرقه‌ها را کافر قرار داده است و صورت دهم بر پایه این بنا می‌شود و آن اینکه وارثان مسلمان آنها از آنها ارث نمی‌برند و آنها از مسلمین ارث نمی‌برند، و وقتی بمیرند شسته نمی‌شوند، و بر آنها نماز خوانده نمی‌شود و در قبرستان‌های مسلمین دفن کرده نمی‌شوند، تا زمانی که او فردی نباشد که عقیده خود را مخفی می‌نماید زیرا بر او بر حسب ظاهر حکم می‌شود و وارثان میراث او را بهتر می‌دانند»^۲

و شیخ ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم فرضی^۳ در کتاب (العذب الفاضل) می‌گوید: «و نیز کسی که مرتکب بدعتی شده که انسان را کافر می‌کند جهمی باشد یا غیر از آن مثل مرتد است پس هر کسی از آنها توبه نکند او مانند مرتد است نه از کسی ارث می‌برد و نه کسی از او ارث می‌برد»^۴ و در فتوای انجمن دایم بعد از ذکر بعضی انواع از شرک اکبر آمده است: «پس این اقسام سه گانه: شرک اکبر است که انجام دهنده آن و یا معتقد به آن از دین اسلام مرتد می‌شود پس او

(۱) فضائح الباطنیة ص ۱۵۷.

(۲) الاعتصام ج ۱ ص ۱۷۶.

(۳) ابراهیم بن عبدالله بن سیف بن عبدالله مشرقی مدنی شماری فرضی عالم به فرائض (میراث) حنبلی از اهالی شهر مجمه است از قبیله شمر است در مدینه پیامبر به دنیا آمد و در آن جا وفات کرد و نزد اهل مدینه به مشرقی شناخته می‌شد و اخیراً به فرضی معروف گردید.

(۴) العذب الفاضل شرح عمدة الفارض ج ۱ ص ۱۳۵.

وقتی بمیرد براو نماز خوانده نمی‌شود و در قبرستان‌های مسلمین دفن کرده نمی‌شود، و از او ارث برده نمی‌شود بلکه مال او از بیت المال مسلمین خواهد بود»^۱

پس با این جایز نبودن ارث بردن کسی از اهل بدعت که به سبب بدعتش کافر قرار داده شده ثابت گردید

پس آنها از مسلمین ارث نمی‌برند و هیچ کسی از مسلمین از آنها ارث نمی‌برد بنا بر آنچه اقوال ائمه سلف و اقوال اهل علم و تحقیق بعد از آنها تصریح کرده است و این بنا بر آنچه که در شریعت یا نصوص صحیح و صریح ثابت است که توارث بین مسلمین و کفار وجود ندارد می‌باشد که کسانی از اهل بدعت که به کافر بودن و مرتد بودنشان حکم شده در جمله کفار داخل هستند زیرا در حکم دین بین کافری که به سبب بدعت کافر است و بین کافری که به سبب غیر از آن فرقی وجود ندارد

مانند جحد و عناد کافر است وجود ندارد گرچه در آخرت در قرار گرفتن در جهنم به اندازه کفرشان با یکدیگر تفاوت دارند همان طور که اهل ایمان در درجات بر حسب ایمانشان با یکدیگر فرق می‌کنند.

و وقتی که بیان حکم در این مسئله بنا بر آنچه نصوص و کلام اهل علم در این مورد بر آن دلالت دارد پایان یافت لازم است امر جهمی در اینجا تذکر داده شود که توهم اشتباه در بیان آن می‌رود و آن این است که آنچه در این مسئله بیان شد از قبیل حرام بودن توارث کفار و مرتدین و کسانی از اهل بدعت که به کفر و مرتد بودنشان نزد اهل سنت حکم شده است در حق کسی است که کفر را اظهار می‌نماید و آن را با کار یا گفتارش آشکار کند اما اگر کسی کفر را پوشیده نگاه می‌داشت و اظهار اسلام می‌کرد مانند اینکه بعضی از اهل بدعت عقیده خود را که انسان را کافر می‌کند پوشیده نگاه می‌دارند و در ظاهر به عقیده مسلمانان و شعایر اسلام از ترس قدرت اهل سنت یا به خاطر دیگر اسباب پایبند می‌شوند، پس برای اینها همان حکمی می‌شود که برای

(۱) فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة جمع: صفوت الشواد من ص ۱۳۲.

اهل اسلام می‌گردد پس آنها زاخویشاوندان مسلمان خود ارث می‌برند و خویشاوندانشان همچنین از آنها ارث می‌برند گرچه ما می‌دانیم که درحقیقت آنها در آنچه از خود موافق در دین نشان می‌دهند راستگو نیستند، پس حکم اینها حکم منافقان است،

بلکه آنها درحقیقت منافق هستند و در فصل گذشته بیان شد که بر منافقین در زمان پیامبر و اصحاب احکام اسلام جاری می‌شد، پس جنازه‌هایشان تشییع می‌شود و بر آنها نماز گذارده می‌شود و در قبرستان‌های مسلمین دفن کرده می‌شوند، چون اظهار اسلام می‌نمایند و در ظاهر بدان پایبند هستند و همچنین حکم ارث بردن آنها حکم نماز خواندن بر آنهاست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «پیامبر در مورد منافقین حکم کفاری را که کفر را اظهار می‌نمودند نکرد نه در ازدواج کردن با آنها و نه در ارث بردن و امثال آن. بلکه وقتی عبدالله بن ابی بن سلول مرد - وازهمه مردم به نفاق مشهورتر بود - فرزندش عبدالله که از مؤمنان برگزیده بود وارث او قرار گرفت، و همچنین سایر کسانی از منافقین وقتی می‌مردند وارثان مؤمن آنها از آنها ارث می‌بردند و هرگاه وارثی از وارثان منافقین می‌مرد منافقین همراه مسلمین از او ارث می‌بردند

و فقها در مورد منافق زندیقی که نفاق و کفر خود را پوشیده می‌نمایند اختلاف کرده‌اند که آیا ارث می‌برد و از او ارث برده می‌شود یا نه؟ فقها به دو قول اختلاف کرده‌اند و صحیح این است که او ارث می‌برد و از او ارث برده می‌شود گرچه دانسته شود که او در باطن منافق است آن طور که اصحاب در زمان پیامبر بودند چون میراث بر اساس دوستی ظاهری است نه بر اساس محبت قلبی، زیرا اگر به محبت قلبی تعلق داشته باشد نمی‌توان محبت قلبی را شناخت و حکمت وقتی پوشیده باشد یا در چند چیز پخش شده باشد در هر جا که گمان آن می‌رود به همان حکم می‌شود و آن چیزی است که او اظهار کرده از دوستی مسلمین پس گفته پیامبر که «مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد» منافقین در این داخل نیستند گرچه در آخرت

در پایین ترین طبقه جهنم قرار دارند، بلکه از آنها ارث برده می شد و آنها ارث می بردند و همچنین در حقوق و قوانین مانند سایر مسلمانانها بودند»^۱

و در جایی دیگر می گوید: «بسیاری از مردم در بسیاری از شهرها برنامه های پنجگانه مواظبت نمی کنند و نه آنرا به طور کلی ترک می نمایند بلکه گاهی نماز می خوانند و گاهی آنرا ترک می کنند پس در اینها ایمان هم هست و نفاق هم وجود دارد و احکام ظاهری اسلام در مسائل ارث و امثال آن از احکام بر آنها جاری می شود، زیرا وقتی این احکام بر منافق خالصی - مانند ابن ابی و امثال او از منافقین - جاری می شود پس به طریق اولی باید بر اینها جاری می شود و بیان این (موضع) از اموری است که شبهه را از بین می برد زیرا بسیاری از فقها گمان می برند هر کسی که گفته شده او کافر است پس واجب است که احکام فردی که به ظاهر مرتد شده بر او اجرا شود پس او ارث نمی برد و از او ارث برده نمی شود و با او ازدواج نمی شود تا جایی که اینها این احکام را بر کسانی از اهل بدعت که به خاطر تاویل اینها را کافر قرار داده اند جاری کرده اند، و مسئله این طور نیست زیرا ثابت شده که مردم سه نوع هستند مؤمن، و کافری که کفر را اظهار می نماید، و منافقی که به ظاهر اسلام را نشان می دهد و در باطن کافر است

و در میان منافقین کسانی بودند که مردم آنها را با نشانی ها و دلایل می شناختند، بلکه کسانی بودند که مردم در منافق بودن آنها شک نمی کردند. کسانی که قرآن منافقت آنها را بیان داشته مانند - ابن ابی و امثال او - و با وجود این وقتی اینها مردند و ارثان مسلمانان از آنها ارث بردند و هرگاه فردی از خویشاوندان آنها می برد ارث او را به آنها می دادند و خونهایشان در امان بود تا اینکه سنت شرعی بر فردی از آنها اقامه می شد به آنچه که موجب مجازات کردنشان بود»^۲

پس با این ثابت شد که هر کسی از اهل بدعت که کفر را اظهار نکرده بلکه در ظاهر در عقیده و رفتار به اسلام پایبند است او از مسلمین ارث می برد و مسلمین از او ارث می برند گرچه دانسته

(۱) مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۱۰.

مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۶۱۷، و انظر تقریر شیخ الاسلام لهذه المسئلة ج ۵ ص ۲۰۶ من مجموع الفتاوی.

می‌شد که او درباطن کافر ومرتد است به خاطر عقیده فاسدی که او پوشیده کرده که او را از دین خارج می‌نماید و حکم او حکم سایر منافقین در زمان پیامبر است که احکام مسلمین از قبیل ارث و غیره تا وقتی که او اظهار اسلام می‌نماید بر او جاری می‌شوند.

و با این حکم ارث بردن از اهل بدعت و ارث بردن اهل بدعت از مسلمین و موضع اهل سنت در این مسئله بنا بر آنچه نصوص بر آن دلالت دارد و آنچه روایت‌های نقل شده از سلف تصریح نموده و تحقیقاتی که اقوال علمای محقق برای این مسئله نموده‌اند

واقوال سلف را در مورد آن تحریر کرده‌اند روشن گردید و قبل از پیچیدن بساط بحث در این مسئله خلاصه سخن این است که بدعت‌گذار با توجه به حکم ارث بردن او و ارث بردن از او سه حالت دارد در دو حالت او ارث می‌برد و از او ارث برده می‌شود و در حالت سوم از ارث بردن او و ارث بردن از او منع می‌شود

اما دو حالتی که او ارث می‌برد عبارتند از:

اول: اینکه مسلمان باشد، و بدعت‌هایی که او به آن آلوده است در اصل اسلام او عیبی وارد نمی‌کند پس این فرد حکمش حکم سایر مسلمانان در مسایل ارث و دیگر احکام است و بدعت‌گذاری او مانع از ارث بردن او و ارث بردن از او نمی‌گردد.

حالت دوم اینکه: اظهار اسلام نماید و در ظاهر به آن پایبند باشد ولی در باطن کافر باشد مانند زندیق‌هایی که به دین نسبت داده می‌شوند، پس اینها از مسلمین ارث می‌برند و مسلمین از اینها ارث می‌برند تا وقتی که کفرشان را اظهار نکرده‌اند و حکم اینها حکم منافقین در زمان پیامبر و یارانش است.

اما حالت سوم: و آن حالتی است که از ارث بردن از او و ارث بردن او از مسلمین را منع می‌نماید

و این است که بدعت‌گذار به سبب بدعتش کافر باشد و به مرتد بودنش حکم کرده شود پس این به اجماع از فردی از مسلمین ارث نمی‌برد و هیچ‌کسی از مسلمین از او ارث نمی‌برد بنا بر قول

جمهور اصحاب و تابعین و اهل علم که بعد از آنها آمده‌اند و این قول صحیح است به دلیل نهی کردن پیامبر از ارث بردن از او و ارث بردن او از مسلمین.

و با این سخن را در این فصل به پایان می‌رسانم و خداوند تعالی دانای داناتر است. و صلی الله و سلم علی نبینا محمد و آله و صحبه و سلم.

انتهی الجزء الاول و یلیه الجزء الثانی

و اوله

الباب الثالث

موقف اهل السنه من بغض اهل البدع و غیبتهم

و من بعض المسائل الاخری المتعلقة بملاقاتهم.

و محادثتهم و منهجهم فی عقوبتهم.